



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فنايخ فرقہ الاغتیا والہمة

مخفی نمایند کہ اصل عنوان این رسالہ بیان تاریخ حالات و ذکر عقاید اسمعیلیہ است کہ در ظاہر
خود را بلایاں و زبور شیعہ را استہارہ بر خلق میدهند و در باطن ہیچ دل بستگی و عقیدہ بلوایم
شیعہ کری اصولاً و فرقا در انہا وجوہ نکرتہ است و بکلی عاری و بری از عقاید و اداب شیعہ میباشد
و کذا نسبت بحضرات بابیہ و صوفیہ فقط ذکر بعضی از حالات و مقالات و عقاید انہا است پس عنوان
کتاب عنوان رد بر انہا نیست و اگر در بعضی از موارد تعرض از بعض ادلہ انہا ہنر شدہ است طرہ
الباب میباشد و ظاہر الحیا جی ہم اینکہ کسی خواستہ باشد اتعاب نفس در رد انہا کردہ باشد نیست
زیرا کہ بعد از معلوم شد عقاید انہا و اینکہ منشاء و سرچشمہ ان از مجوسہ و صابئہ و امثال انہا از مادہ
کہ ہیچ اعتقادی بمبدأ و معاد ندارند بودہ است چنانچہ تفصیلاً ذکر میشود دیگر رد بالخصوص نسبت
ببابیہ و ملاحدہ اسمعیلیہ و امثال انہا از روی ندانند بلکہ اگر کسی در صدد رد براید باید در اصل
منشاء و سرچشمہ نماید

و دیگر اینکہ نظر حقیر بر این بود کہ از اول رسالہ تا آخر عبارات سادہ نوشتہ شود کہ عموم برادران
دینی و طالبان بہرہ مند گردند و لی بعضی از مواضع قہراً از سادہ نویسی خارج شدہ و محتاج
بملاحظہ اہل علم میباشد و رجاء واثق اینکہ اگر اہل فضل و دانش عشرت و بغرضشہ دہند داعی
ست و در داشتہ اصلاح فساد و ترویج کساد فرمایند

بمساعد بعضی از مؤمنین محترمین از علافہ مندان طریقہ امامیہ ایدہم اللہ تعالی بطبع رسید
و قد تم علیہ الحق المحض من المرحوم الحاج محمد التبرجی الاصل بنجف المکن عفو عنہما

طبع فی المطبعہ التفتویٰ والنفی الشرف ۱۳۵۱

بمباشرة الاستاذ محمد رضا المطبعی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَجِينُ

الحمد لله الموحّد بالقدم والمنفرد بالأول المنفرد بالبقاء المذلّ عباده بالفناء لم يصحبه في أزليته وقت ولا زمان ولم يضمه قطر ولا مكان خالق كل وقت وأوان الها قبل الماء لوه وبقا قبل المروب خالق قبل المخلوق وعالم قبل المعلوم سبق الأوقات والدهو قدمه وكونه والأبداء أنه وجوده وامنع بوحده ينشأ من صفات كل محدث وحلّ بأزليته عن نعت مخلوق وكذب من زعم أن الخالق غيره واقترى من ادعى قد بما معه فلا اله غيره ولا خالق سواه خلق الخلق كله ^{كل} الكائنات واضدادا وأزواجا وأندادا فالف بين متدانياتها يعلم أنه لا شريك له ولا تد ولا مساو له ولا ضد واشهد أن لا اله الا الله الواحد الأحد القديم الصمد سبحانه عما يدعيه المفسرون وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا واشهد أنه خالق الخلق اجمعين المهملين منهم والمستعبدات وأنه خلق لهم دارين دارا امتحنهم فيها بالآمر والنهي والاستعجا والعمل ودار الثواب والعقاب ليجزي الذين أساءوا بما عملوا ويجزي الذين أحسنوا بالحسنة وفضل بعضهم على بعض درجات امتحانا واخيارا منهم نبيين ومرسلين وأهدى لهم بوحى منه مع الملائكة المقربين وبعثهم مبشرين ومنذرين ليدعوهم الى عبادته ويعرفوهم وحدانيته ويدلوهم على سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة ويصيرهم طريق النجاة والهلكة ففقي بعضهم على أثر بعض لئلا يقولوا ملجأنا من بشر ولا نذير واصطفى محمدًا بنم الرسلات وأكد الحجّة بما أتاه من البينات فهو سيد المرسلين وخاتم النبيين وفضل الخلق اجمعين فبلغ الرسالة وأدى الأمانة وبين النجى وأقام الحج ودل على سبيل الهدى وبصر طريق الهدى وقام بأمر الله مجتهدا رشيدا ومضيا لسبيله محمدا حميدا وورث عليه الأئمة الراشدون من أهل بيته الأبرار الطيبين الطاهرين الأخيار خلفاء الله في بلاده

در بیان جزای کتاب

۳

وحجبه علی عبادہ اللہ جعلہم اللہ مصابجا فی الظلام وقدوة للانام لئلا یكونوا مہملۃ کالانعام صلی اللہ علیہ
 وعلیہم افضل صلوة واتمہا وانکاسا وعلی جمیع انبیاء ورسله وملتکته وسلم تسلیما والحمد للہ اللہ هذا الذ
 ووفقنا للانقیاد لاولیائہ الذین قرن بطاعنہ وطاعة رسوله طاعنہم بغیر استثناء وحکم بتقدیمہم علی غیرہم
 بامرہ ان یرد الیہم ما کان مردودا الی رسوله من استکمال احکامہم وما یصلحہم من امور ادیانہم عند استہام
 ذلک علی غیرہم وجعلہم حجا علی خلفہ واعلاما فی یرثہ وسفراء بینہ و بین عبادہ وخزانا للعلم ودعائم دینہ
 وارکانا للتوحید وخلفاء فی ارضہ واذہب عنہم الرخص وطہر کتبہم عن اللہ یرثون والیہ یدعون و
 بما یامرہم من الخیرات یعملون وعلما ینہاہم عنہم یرثون وہم عباد مکرمون لا یسبقونہ بالقول وہم بامرہ
 یعملون ولا یستغفون الا لمن ارتضی وہم من خشیہ مشفقون اولہم من کان بعد النبی ہد من الضلال و
 نور من العمی وحبل اللہ المتین وصراطہ المستقیم امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات اللہ
 علیہ ثم الحسن ثم علی بن الحسین ذین العابدین ثم محمد بن علی الباقر ثم جعفر بن محمد الصادق ثم موسی
 بن جعفر کاظم ثم علی بن موسی الرضا ثم محمد بن علی الجواد ثم علی بن محمد الہادی ثم حسن بن علی العسکری ثم الامام
 المنتظر صاحب الزمان اللہ بملاء الارض قسطا وعدلا بعد ما ملئت ظلما وجورا ابن الحسین علی عجل اللہ
 تبارک وتعالی فرجہ وسہل لنا عرجہ وجعلنا من انصارہ واعوانہ بحقہ العظیم علیہ وعلی ابائہ وبحقہم علیہ
 صلواتہ وسلامہ علیہم اجمعین وهو لا اثنی وصادق استل اللہ تعالی ان لا یقطع ابدا توصلی عن ذیلہم
 فی الدنیا والاخرة بمنہ وکرہ واحسانہ **اما بعد** مخفی عما ناد چون در این اوان کہ خوشایط اینست
 از ہر طرف بقلعہ ایمان ہجوا ورده کہ از انجملہ طائفہ قرامطہ کہ معروف بباطنیہ وملاحدہ اسمعیلیہ اند کہ اصل
 طریقہ واعتقادات ایشان طریقہ مزدکیہ مجوس ودر ظاہر خود را بنسبت بہ اسمعیلیہ کہ یکی از فرق شیعہ است
 میدہند ولذا بسبب اشتباہ کاری کثیری از مسلمین با کجبت خاصہ کہ طریقہ دعوی ایشان میباشند چنانچہ انتم
 اشارہ خواہد شد اغوا نمودہ بضلالان میاندازند کما اینکه خو حقیر مدتی از جہالت در این کرداب ضلالان
 واقع بودم تا بالآخرہ بموجب لکن اللہ بہد من یشاء الی سواء السبیل ومقتضی قول الصادق فواللہ لو ان
 اهل السماء واهل الارض اجتمعوا علی ان یصلوا عبادا یرید اللہ ہداه ما استطاعوا دست بر پیمان فضل کرم
 از چاہیل بیرون امدم (ولولا اللطف والافضال منہ) (لما کان الطريق الی النجاة) لا یجوز بر حسب تکلیف
 شرعی وخواہش بعضی از اخوان مؤمنین لازم امد کہ مختصر در شرح حالات واعتقادات این طایفہ واینکہ
 دادن خود را با اسمعیلیہ صوفی اشتباہ اندازی عوام است نوشتہ شود تا رفع اشتباہ شدہ عوام از جہالت

و کذا لک در ذلک وادعی مع اخبار شیعہ اما الذ
 فی ادعیہ صلوات اللہ علیہم اجمعین وادعی مع اخبار شیعہ اما الذ
 رقتی فین ذلک فی بعضی ران و
 من ذلک وفعی واما الاخبار وادعی
 الاحمال ابراد ہا ذلک وادعی



تنبيه اول في فصل اول في بيان فرق اسمعيلية

تنبيه اول

در ضلالت واقع نگردند و نامیده شد این مختصر بکتاب تنبيهات الحليين في كشف اسرار الباطنية
و مشتمل است بر کتاب بره و فصل فصل اول در شرح حالات اسمعيليه فصل دوم در شرح
حالات باطنيه اما کلام در فصل اول واقع بشود در ضمن چهار تنبيه تنبيه اول در ذکر فرق اسمعيليه
تنبيه دوم در ذکر خلفای مهدیه که ائمه یکی از فرق اسمعيليه اند تنبيه سيم در حالات سلاطين المومنين
که بعضی از ایشان از فروع و دعوات اسمعيليه و بعضی از لواحق باطنيه بودند تنبيه چهارم در اثبات
اجماله با اعتقاد ان اسمعيليه است تنبيه اول در ذکر فرق اسمعيليه بدانکه اسمعيليه سه فرقه بوده
اند فرقه اول قائل شدند با ما من اسمعيل بعد از حضرت صادق و آنها را اعتقاد این بود که اسمعيل زنده است
و غایب شده و او است امام موعود که پیغمبر خبر داده است که ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد
نمود و میگویند حضرت صادق که اسمعيل را در تابوت خوابانید و شهرت داد که اسمعيل مرده است از جهنم خوف
از منصوب عباسی بود میخواست امر را بر او مشتبه گردانند حقه مدتی بعد از موت اسمعيل شهرت دادند که اسمعيل در
بصره دیده شده خبر در بغداد بمنصور رسید نوشتن برای حضرت صادق بمدينه که ما خبر موت اسمعيل را
شنیده بودیم حال میگویند در بصره دیده شده است امام علیه السلام در جواب او استشهدا پر که اهل مدينه و کلا
منصوب شهادت بر موت اسمعيل داده بودند از برای منصور فرستاد بادی این طایفه در مدینه قتل منقرض شدند
فرقه دوم از اسمعيليه را اعتقاد بر اینست که امام بعد از حضرت صادق محمد بن اسمعيل است از جهنم اینک حضور
صفاق اسمعيل را وصی خود قرار داده بود چون اسمعيل در حقه امام از دنیا رفت وصيت بنمیکرد و لذا
خلاف بارت منقل شد محمد و او است امام غایب که ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد نمود
و این طایفه نیز طولی نکشیده از بین رفتند فرقه سيم از اسمعيليه قائلند بمثل مقاله فرقه اول الا اینکه ایشان
اعتقاد بر اینست که امام بعد از محمد بن اسمعيل بارت منقل شد با ولاد او نسلا بعد نسل و این طایفه اگرچه
در نسبت ائمه ایشان که ابا از اولاد اسمعيل بن جعفر تمیها شدند با اختلاف عظیمی است چنانچه در تنبيه دوم
ذکر خواهد شد الا اینکه معروف با اسمعيليه اند تنبيه اول در ذکر خلفای مهدیه که ائمه فرقه
سيم اسمعيليه اند و آنها را خلفای علویه نیز میگویند در قبال خلفای عباسيه بدان اول کسی که از مهدیه
دعوی خلافت نمود عبدالله بن اهل توارخ اسم او بود و مهدی لقبش بود و در نسبت این شخص
که ابا از اولاد اسمعيل است با اختلاف عظیمی است بین اهل انساب قاضی احمد بن خلکان از صاحب تاریخ
قبروان نقل میکنند که نسب مهدی اینگونه است عبدالله بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر و بعضی

بعد از ان اسمعيل منقل شد بعد محمد بن اسمعيل

قبروان
به نسبت از
مهدی و غیره

تنبیه دیر ذکر خلفای مصر

۵

دیگر گفته اند عید الله بن تقی بن وفی بن رضی و بعضی گفته اند عید الله بن محمد بن اسمعیل و ابن خلکان میگوید
محققین اهل انساب گفته اند عید الله بن حسین احمد بن محمد بن عید الله بن میمون قداح است صاحب کتاب
عمدة الطالب میگوید يك روايت اینگونه است عید الله بن محمد الجبّی جعفر الشاعری بن محمد بن اسمعیل و در روا
دیگر عید الله بن جعفر بن حسین محمد بن جعفر الشاعری بن محمد بن اسمعیل پس بنا بر آنچه ابن خلکان از محققین اهل
اهل انساب نقل میکند نسب خلفای مصر که از جمله ائمة اسمعیلیه این زمان که معروف به بصره و اقاخان
مباشند منتهی بحضرت ضاق نمیشود بلکه منتهی بعید الله بن میمون میشود و حالات عید الله بن میمون در تنبیه
سیم از فضل دقیم ذکر خواهد شد انشاء الله باری در روز یکشنبه هفتم ذی الحجة سنه ۲۹۶ دویست و نود و
عید الله در سجلا سر که یکی از بلاد مغرب است طلوع کرده و در آن حدود قلعه محکمی که قاهره نامیده بود
ساخت و در ماه شوال سنه سصد و هفت منقل شد آن قلعه که کر غلبه پیدا نمود بر افریقیه و اسکند
و قیوم که از بلاد مغرب است تا اینکه سنه سصد و بیست و دو از دیار رفت مدت خلافتش بیست و شش
کشد بعد از او محمد پسرش بجای او نشست و مدت خلافت محمد دوازده سال و هفت ماه بود بعد از دنیا
راوداع نمود بعد از او اسمعیل پسرش جانشین او شد مدت خلافتش هفت سال کشد بعد از او معد جله
پد گرفت مدت خلافتش بیست و پنج سال بود بعد از معد جان بجانان تسلیم نمود پس از او پسرش نزار بر
تخت سلطنت قرار گرفت خلافتش بیست و یک سال طول کشید بعد از آن در سنه سصد و هشتاد
و شش دار فانی را وداع نمود بعد از آن منصوبین نزار بجای پد نشست مدت خلافتش بیست و پنج
بود بعد بنا بر بعضی از تواریخ گفته شد و بعضی گفته اند غائب شد بعد از آن علی بن منصور بر سر
قرار گرفت در نصف شعبان سنه چهار صد و بیست و هفت وفات یافت بعد معد بن علی لقبش
منصور بالله بجای پد نشست و فاش هجدهم ذی الحجة بعد از منصرف قوری در خلافت اسمعیلیه پدید
آمد تا زمانیکه بجای منفرق شدند بعد از معد احمد بن معد لقبش المستعلی بالله بتخت سلطنت قرار گرفت
نقل کرده اند که منصرف اول پسر نزار که خود نزار را که لقبش المصطفی لدین الله بود و بعد خود نمود و
و بعد از وی در نجده شد و صیبت نمود که نزار پسر امون این کار نشود پسر دیگرش احمد را قائم مقام خود
گردانید لذا بعد از منصرف اسماعیلیه دو فرقه شدند مسعلیه که فعلاً معروفند بهرم و نزاریه که فعلاً
معروفند به اقاخان و حسن الصباح نزاریه شد امیر جوش او را از مصر اخراج نمود تفصیل حال حسن
صباح در تنبیه ثالث ذکر میشود شرح حال فیر الجبّی چنانچه صاحب روضة الصفا

بن جبریل
بن محمد
بن اسمعیل
بن محمد
بن علی
بن منصور
بن علی

احمد بن محمد

بن جبریل



تنبیه بر افساد اول ذکر سلاطین الموتیه

۷

انقلاب خلافت
اسمعیلیه

عاضد و زهر خود شاه پور را بقتل رسانیده اسدالدین شبر کوه را و زهر خود قرارداد و شبر کوه بعد از شصت و پنج روز از وزارت دار فانی را وداع نموده بکوه نزل اصلی خود خواهمه پس از آن عاضد و زار ترا بصلاح الدین یوسف که برادر زاده شبر کوه بود تفویض فرمود صلاح الدین پس از استقرار و زار در سنه پانصد و پنجاه و هفت روز جمعه دویم محرم امر نمود تا خطیب نام عاضد را از خطبه انداخته و خطبه را بنام المستنصر بنور الله عباسی که در بغداد خلیفه بود خواندند و در این اوقات عاضد مریض بود این قضیه را با و خبر دادند تا از دنیا رفت این آخر خلافت محمد و تبر بود بعد از این دولت خلفای اسمعیلیه نطفاع پذیرفت بلی هر حال و تبر مراد فی دینی و هر صفا کدورت از عقب (کنج و مادر و گل و خار و غم و شادی همند) و مجموع خلفای اسمعیلیه چهارده نفر بودند و مدت خلافت مجموع دویست و هفتاد و دو سال کشید از مهکما معتز در افریقیه و بلاد مغرب بودند و معتز اول کسی بود که مصر را در حیطه تصرف آورد و از مغرب با اموال و خزائن کثیری فتنل بمصر گردید و تا آخر ایشا که عاضد بود مقر سلطنت ایشان در مصر بود تفاسیل حالات اینها در روضه الصفا مجتمعا و در کوا مل این اثر و وفیات این خلکان مفترقا مذکور است

هر کس خواست رجوع نماید

تنبیه بر

در ذکر سلاطین الموتیه

بدان اول کسیکه قلعه الموت را مقرر سلطنت قرار داد حسن صباح بود و این قلعه در شمال قزوین در سر کوه بسیار بلند واقع شده معروفست که این قلعه را اله اموت میگویند یعنی ایشان عفا باری قضیه حسن صباح با خواجه نظام الملک و عمر خیام معروفست که هر سه تن در دنیا بودند و امام موفقی که از علمای عامه بودند میفودند و قرارداد داده بودند که هر کدام بمنصبی رسید بکری از بهر ه نساند از قضا نظام الملک بمنصب وزارت سرفرا گردید و بر حسب عده خود حسن و خیام را هم نزد سلطان معتز کرد و ایند و حسن با بمقدار اکتفا کرده علم مخالفست نسبت بنظام الملک بر او را شتر با الاخوه کار بجائی انجامید که حسن از اینجا کر بختر بطرف ری و از اینجا با صفها در خانه رئیس ابو الفضل پنهان شد پس از مدتی روانه مصر گردید و در دهان خلافت مستنصر مدتی در مصر توقف نمود و از محضر بن دعاه اسمعیلیه شد از مار اختلاف نزار تبر و مستعبله چنانچه سابقا اشاره شد حسن میل بطرف نزار نموده لذا اهل الجوش که هم کاره مستنصر بود صلاح مملکت را در اخراج حسن دبد و با جمعی از اهل فتنه در کشتی نشاند بطرف مغرب فرستاد از قضا با دخالف و زید گرفته حسن و همراهان را بحدود شام افکند حسن از کشتی بیرون آمد بطرف حلب روانه شد در اینجا چند کاهی قامت نموده بعد از آن بمغداد شد و از اینجا بخوزستان شتافت و از اینجا با صفها مدتی چهار ماه در انصوم مقیم گشت و باز بخوزستان رفته در اینجا

حالات حسن صباح



تنبیه در ذکر سلاطین الموت

۱

سه ماه رحل افامت افکنده بعد از انجاار تحال نموده بطرف دامغان در آن خود مدتی سه سال بسزیده مرد
دعوت بسوی مستنصر مینمود جمع کثیر از اهل سنت و جماعت دعوتش را پذیرفتند در این زمان داعیان
چرب زبان بقلعه الموت و سایر قلاع و بقاع فرساده و نحو بعد از تثبیت تمام بمرجان رفته و از انجا بطرف
سار و از انجا بدماوند و از دماوند از راه قرین متوجه دلمان شده و از انجا بقصبر که قریب الموت بود رفتند
ان قصبر مدتی بترهد و تعبد مشغول گردید و بعد بقلعه الموت صعود نمود الحاصل حسن صباح که اسمعیلیه اودا
سپید نا خطاب میکردند پیش از توجه بولايت رود باز داعیان چند که از انجمله حسن قاضی بود بالموت فرساده
نامرد ما نزد دعوت نمایند و خصلت حسن قاضی که مبالغه تاحی داشت در دعوت تا اینکه عدّه کثیره ببعثت با حسن
قبول کردند شبی مخفیانه حسن را بر قلعه الموت بالا بردند پس از استقرار حسن در الموت تمام ان نواحی را مسخر
کردند قلاع محکم در ان نواحی بود همه را در حیطه سلطنت خویش در آورد مثل گردکوه و کوتوال قلعه و
لاستمر که این قلعه را جمعیت کثیری بسرکردگی بزرگ امید رود باری فرساده در شب بیستم ذی القعدة ۹۵
چهارصد و نود و پنج غافلانه از حصا بالا رفته اهالی را بقتل رسانیده قلعه را گرفتند بزرگ امید مدتیست سال
در انجا حاکم بود از جمله قلاع قلعه رود بار بود و قلعه مهموز و قلاع دیگر و حسن قاضی را داعی قهستان
قرارداده بود ولی طوی نکشید که حسن دماوند را گشت و با انجمله حسن صباح در ماه ربیع الثاني ۹۵
پانصد و هجده بمرض موت مبتلا شد بزرگ امید را از قلعه منظر طلبیده وی را بجای خود نصب نمود
بیست و ششم شهر مذکور حسن عمرکز اصلی خود و منزلیکه برای او معین شده بود شتافت بدانکه حسن در اول
امر میل بفرار نمود ولی بعد از کشته شدن تر از انجا این عقیده دست کشید و دعوت بسوی مستنصر و بعد بسوی
متعلی دعوت میکرد بلکه انچه از بعضی از توارنج استفاده میشود تمام همت حسن بر دعوت بسوی مذهب
شبهه و غلبه بر نظام الملک بوده باین مقصود هم نائل گردید و الا نظریه مخصوص اسمعیلیه نداشته حتی بعضی
گفته اند حسن شیعه اثنی عشری بوده و چون در ان زمان غالب بلاد از اهل تشن بودند خلفای مصر فی الجمله
قوتی در قبال همته داشتند لذا حسن با اسم انها دعوت مینمود باری چون کباب بزرگ امید رود باری بر مسند
سلطنت نشست مدتیست و چهار سال سلطنت نمود و در این مدت بطریق و مسلك حسن سلوک مینمود
نا زمان فوتش رسید سه روز قبل بر وفاتش پسر خویش کباب محمد را و بعهده خود گردانید و مدتی سلطنت کباب محمد
بیست و پنج سال بود تمام را بر رویه پد و حسن صباح رفتار مینمود بدانکه خلفای الموت بیست و هشت نفر بودند
اول انها حسن صباح و انوابشان دکن الدین خورشاه سه نفر از انها که حسن صباح و بزرگ امید رود باری

سلطنت کباب محمد
حسن صباح و بزرگ امید
و بزرگ امید

سلطنت کباب محمد
بزرگ امید
سلطنت کباب محمد

تنبیحها منکر اعتقاد اسمعیلیه

۹
از تنبیحها منکر اعتقاد اسمعیلیه

و محمد بن بزرگ امید باشند دعوت بسوی خلفای مصر میکردند و پنج نفر دیگر که اول ایشان حسن محمدی که معروف بعلی
ذکره السلام بود ملحق بقرامطه شده طریقته مجوس را پیشه نمودند لذا در شرفه سیم اسمعیلیه نیز بعد از محمد بن بزرگ
امید گسیخته کرد بد از جهت اینکه بعد از کجا محمد پسر ناخلفش حسن که او را علی ذکره السلام میگویند بر مسند سلطنت
نشسته برخلاف جد و پدر با قرامطه رفیق شده تمام اسمعیلیه را داخل در طریقته مجوس نمود و زحمت چندین
ساله جد و پدر و حرس صباح را بر باد فنا داد چنانچه تفصیل آن در طریحی حالاً فراموش خواهد ماند ان شاء الله تعالی

تنبیحها منکر اعتقاد اسمعیلیه

بدانکه از هیچیک از این سه فرقه اسمعیلیه که ذکر نمودیم خلاف دین شرع مطهری غیر از امامان از اینها معلوم
نمیشود اگر چه نسبت بفرقه سیم بعضی نسبتها داده اند بر اینکه خو خلفای مصر را ابتدای امر دارای الحاد و زندقه
بوده اند الا اینکه با از جهت اشتباه بقرامطه شده است و با از جهت عناد بکه عاقله دارند اینگونه نسبتها داده اند و الا
تمام خلفای محدثه مادامیکه کار در دست آنها بوده کما مواضیت در احکام شرعیه داشته اند خصوصاً در زمان
خلافت الحاکم بامر الله که امر کرده بود کسی از کفار در مصر سواره حرکت ننماید و آنها را الزام کرده بود بر عمل نمودن
بشرایط ذمه و نشاندن بدار میثم بر ترک منکران حق تعالی ترک شرب خمر و موقوف بر این بوده بود که امر نماید در خان
انکور را قطع نمایند تا شرب خمر از میان برداشته شود و کذا در زمان خلافت عاضد جمعه و جماعاً برقرار بوده است
اگر چه ابتدای نفوذ باطنیه نیز بواسطه حمزه و نشکین در ذی چنانچه خواهد آمد در مصر و نواحی آن زمان
الحاکم بامر الله شد و جمعی از اسمعیلیه نیز ملحق بانها شده بودند بلکه از همان زمان عبید الله مهدی که اول
از خلفای مصر بود باطنیه که خود را بلباس اسمعیلیه در آورده بودند باین بهانه آنها را مبر بودند و بسوی
ضلالت میکشاندند و قضیه خواب کردن ابوطاهر قمری مکه معظمه را و انکار مهدی بر او و لعن و لعنت
شد بک در باره او که باین افعال ناشایسته خود ثابت و مبرهن نمود بر شعبان و دعاة دولت ماکفر و اسم الحاکم
چنانچه این اثر جزیری در کامل و ابن خلکان در وفیات الاعیان خود نقل مینمایند شاهد بر این معنی است و لکن
خو خلفای مصر ظاهر الوده کی بخلافات باطنیه ندانسته اند و همه اهتمام ایشان در انجام امور شرعیه بوده است
بلکه قضیه هجوم نصار بر مصر و پناه بردن عاضد بنی العباس با کمال مضاعفه که بین آنها و بنی العباس بود و بعد از
که خلافت از دست اسمعیلیه بیرون خواهد شد قوی شاهان است بر اینکه در مقام ترویج احکام شرعیه و
حفظ نواهد الهیه بوده اند البته ادنی مسلمانی را ضعیف نمیشود باستیلای کفر بر بلاد اسلام چه رسد اینگونه
اشخاص که داعیه امامت و خلافت داشتند چگونه تن زبیر بار کفر میدهند بخلاف کسانی که در این زمان دعوی



بقیه تنبیه چهارم از فصل اول

۱۰

امانت بانیت بلکه نعوذ بالله دعوی خدائی میکنند مع ذلك در عکاولند متحصن بکفار میشوند یکی از احکام شرعیه در بعضی از اوقات هجرت از بلاد کفر بسوی بلاد اسلام است ولی در این زمان هجرتائمه بعضی از کسانیکه خود را نسبت باسلام میدهند بسوی بلاد کفر و اج کفر فتنه است شاعر میگوید (هر که را پیش چنین کمر شود کی مریدش را بجسته بود) و کذا در زمان خلافت حسن صباح در الموت نقل کرده اند یکی از پیرانش که شرب خمر میکرد در مقام نهی از منکر او را بقتل رسانید پس دیگر او که کسی را کشته بود حسن در مقام قصاص حکم بقتل او نمود باری و من العجب از بعضی موزخین اهل سنت و جماعت مثل صاحب وضو الصفا و صاحب تاریخ جبل دوز و صاحب سوسنر سلیمان و ابن خلکان و غیرهم چگونه امر بر آنها مشتبه شده است که میگویند خلفای مصر رؤسای باطنیه بوده اند با وجود وقایعکه واقع شده بین خلفای مصر و باطنیه که هر کسی یاد نماید مبادا نکال عداوت و تنافر بین ایشان بوده است مثل لعن و ملامت نمودن عبداللّه مهکدا بوطا هر قرمطی را در قضیه تاراج و خراب کردن او مکه معظمه را و مثل هجوم قرامطه بشام و گرفتن شام و کشتن جعفر بن فلاح را که والی شام بود از قبل خلفای مصر و مثل هجوم آوردن احمد بن بهرام که رئیس عسکر قرامطه بود بطرف مصر و قتل و قتال کثیر بیکه واقع شد بین آنها و جوهر غلام معز و نامه نوشتن معز از برای احمد بن بهرام و جواب نوشتن او از برای معز چنانچه تفصیل اینها در طی حالات قرامطه خواهد آمد انشاء الله تعالی بلی اگر مراد ایشان از این نسبت این باشد که تابعین خلفای مصر دست از طریقه خود کشیدند و بسوی طریقه و مذهب باطنیه گرویدند و با این اعتبار آنها را رؤسای باطنیه میگویند حرف نیست بموقع اگر چه از جهاتی ممکن است امر بر این اشخاص مشتبه شده باشد چنانچه در مواردش اشاره خواهد شد لهذا تمام الکلام فی بیان حالات الاسعبلیه و خلفاء مصر و خلفاء الموت و اگر کسی تفصیل حالات اینها را خواسته باشد رجوع بکتاب الصفا نماید

فصل پنجم

در شرح حالات باطنیه و این فصل مشتملست بر دوازده تنبیه تنبیه اول در اشارة اجمالی بکلیه طریقه دهریه و مجوسیه و صوفیه است تنبیه دوم در ذکر القاب باطنیه و سبب تا سبب و اختراع ایشان است این اساس باطل را تنبیه سوم در ذکر تعداد اسماء مؤسسه این اساس باطل است تنبیه چهارم در ابتدا ی طلوع و ذکر وقایع واقعه از انبساط افراس در نواحی عراق و شامات و حجاز تنبیه پنجم در ذکر وقایع واقعه از آنها است در صفحات جنوب ایران و نواحی خراسان تنبیه ششم در ذکر کیفیت دعوت و عهد گرفتن آنها است از تابعین خود تنبیه هفتم در ذکر اعتقادات این طایفه مضلّه است تنبیه هشتم

تنبیه اول در ذکر طریقۀ دهریه است

در ذکر کسانی که ملحق باین طایفه شده اند از اسمعیلیه و خطابیّه و غیرهم تنبیه می نمایم در ذکر سلسلۀ ائمّه تراویح
از آنها است تنبیه می نمایم در ذکر قلع و قمع آنها است بدست هلاکوخان چنگیزی تنبیه می نمایم در ذکر
حالات قاخان محلاّ و طغیان و دزدی او است تنبیه می نمایم در بیان اماکنی که فعلاً مقر و مسکن
هر یک از فرق آنها میباشد **تنبیه اول** در ذکر اجمالی از طریقۀ دهریه و مجوسیه و مقداری از حالات
و مقالات متصوّفان و ملحقین آنها که حالات و اعتقادات ملاحظه اسمعیلیه را در کثیری از کتب خاصّه و عامّه
منعوض شده اند مثل حاجی نورانی قدّه در فوائد مستدکّه و سید جزائری قدّه در انوار نعمانی و سید مرتضی رازی در
تبصرة العوام و سید جمال الدین افغانی در رساله که در دهریه نوشته است و صاحب تاریخ جبل در وند
تاریخ جبل و قاضی ابوبکر اقلانی در کتاب کشف الاسرار و نحو و شهرتانی در ملک و نخل و سلیمان در کتاب سوسنه
که در مذاهب و ادیان نوشته است و صاحب کتاب مختصر الفرق بین الفرق در فصل هفدهم از کتاب خود و حقیر
از جهة اینکه این اشخاص هر یک بطور اجمال جهتی از جهات مطالب این طایفه را منعوض و استقصای تمام جهات
نکرده اند اعتماد بر این کتب ننموده بلکه آنچه در این رساله نوشته میشود از کیفیت دعوت و اعتقادات اینها مضاف
که از اقوال و اعمال اسمعیلیه قاسم آباد و دهریاد و قرای دیگر که از حدود و توابع مشهد مقدس و نیشابور است
دیده و شنیده ام و آنچه در این کتب مذکوره است غالباً مطابق است با آنچه داعی دیده و شنیده ام و اگر کسی مراجعه
بمجموع این کتب مذکوره نماید تصدیق مقالات حقیر خواهد فرمود و الا از مراجعه بعضی از آنها مطالبی ستکبر او
نخواهد شد و اگر اشکالی هم بنظر کسی آمد بعد از مراجعه باین کتب اگر حل اشکال او نشد اشکال خود را اظهار دارد
شاید جوابش بستر گردد و اما آنچه راجع بمقالات باب و بها ذکر میشود غالباً از کتاب مفتاح باب الا بواب که
از تالیفات میرزا محمد مهکّان تبریزی که در مصر طبع شده و بعضی از کتب سوسنه سلیمان که در بیروت طبع
شده و بعضی را هم خود حقیر از میرزا محمد جبرئیل شنیده ام و چون از جمله اعتقادات اسمعیلیه ناسخ و حلول
چنانچه در طی کلمات بعد از ذکر میشود و اصل نشر و منشأ ناسخ و حلول آن در دهریه و صابیه و براهمه هند و
مزدکیه از مجوسیه شده است لاجرم بطور اخصّصا اشاره بطریقۀ دهریه و مجوسیه مینمایم و از جهة اینکه
اسمعیلیه خود را از صوفیه و عرفا بشمارند و سلسله خود را منزه بن اسمعیل مینمایند چنانچه حاج معصوم
علی شاه شیرازی نیز در کتاب طرائق الحقائق مینویسد و کلمات حسن جلاج و محی الدین عربی و ملائی رومی
و امثال اینها را بمثل وحی منزل دانسته و بر طبق خواهر این کلمات اعتقاد بسنه عمل مینمایند لذا مقدّم
بذکر حالات و مقالات متصوّفیه پرداختیم پس میگوئیم اولاً تمام بنی نوع انسان که در دوزخین میباشد بدو قسمند

تنبیه قول ذکر اهل ملل و نحل

بنقسم کسانی هستند که قائل و معتقدند باینکه شرایع و احکامی از جانب خدا تعالی بتوسط انبیاء رسیده است
و بر خلق لازمست عمل نمود بر طبق این شرایع و این قسم را از باب دانات و ملل میگویند و قسم دیگر کسانی هستند
که قائل بشرایع و احکامی نیستند بلکه بر طبق دای و حتر خود حرکت و عمل مینمایند و این قسم را اهل اهواء و
نحل مینامند و قسم اول نیز بر دو قسم میشوند از جهت اینکه بعضی از ایشان اهل کتاب محقق و منزل من الله تعالی
مباشند مانند مسلمانان و یهود و نصاری و بعضی دیگر از ایشان کتاب محقق منزلی ندارند و آنچه در دست دارند
شبه کتابنامه باشد بشود مثل مجوسیه و مانوییه و ثنوییه و قسم دوم که اهل اهواء و نحل باشند نیز چهار طایفه اند
یک طایفه کسانی هستند که نه قائل بحسوساتند و نه بمعقولات اینها را سوفسطائیه میگویند طایفه دوم کسانی که
فقط قائل بحسوساتند و نه بمعقولات اینها را طبیعیه مینامند طایفه سیم کسانی هستند که قائل بحسوسات
و معقولات هر دو میباشند ولی احکام و حدود از برای خود قرار نداده اند اینها را فلاسفه دهرتیه میگویند
طایفه چهارم کسانی که قائل بحسوسات و معقولات هر دو میباشند و علاوه از برای خود حدود و احکام
نیز جعل نموده اند اینها را اصابتیه میگویند پس بنا بر این طبیعیه و دهرتیه کسانی هستند که اعتقاد بشرایع و احکام
ندارند و قائل بمبدع و معاد هم نمیشوند فقط تمام الثقات و اعتماد ایشان بر امور محسوس است از قبیل خوردن
و آشامیدن و خوابیدن و جماع کردن و این امور اعتقاد بچیزی ندارند مانند بهائم تمام هم ایشان بر
غلبه میباشد و میگویند ناسازم نیست و برتری بر سایر حیوانات نیست و نیز میگویند حیوانی بعد از خود نباشد
نیست و حال انسان پس از مردن مانند حال کباهی است که خشک شده میریزد و خاک میشود پس سعادت
مندان کسانی میباشند که در این نشئه استغفای حظوظ و لذائذ دنیا را کرده باشند و بگردانی غیر از لذت
این عالم نیست سید جمال الدین افغانی قده در رساله کرد برد دهرتیه نوشته است میگوید در وین که
یکی از بزرگان اینها است در کتاب خود نوشته است که انسان اولی قریب بوده است کم کم بمرور رهو
و از زمان ترقی نموده تا بمرتبه انسانیت رسیده است و نیز سید مذکور بمفرماید بای قور که یکی از رؤسای
اینها و از اتباع دیوچینس کلبی است میگوید انسان همیشه دور میزند در بعضی از ادوار خنجر میشود
و در بعضی ادوار دیگر کلب و در بعضی ادوار حیوانات دیگر تا بمرور زمان که کرم میگردد بصورت اول انسان
بشود و هکذا ابدال دهر این اجمالی از طریقه دهرتیه است و حاصلش قول بتناسخ و عدم مبدع و معاد است
و خواه مذکور شد باینکه ملا محمد نیربادی که یکی از دعاة اسمعیلیه بود در حدود نیشابور نیز میگفت که انسان
پس از مردن سگ سیاهی میشود و در طبق حالات حسن بود باری که ملقب بعلی زکریا السلام و یکی از ائمه

ذکر مقالات عجوبه

۱۳

اسمعیلیه است خواهد آمد که جمال الدین اینها را از فرق دهریه بشمارد و اما عجوبه
از تقسیم معلوم شد اینکه از باب ملل و دینان محسوب میشوند و اینها دو طایفه اند ثنویه و مجوسیه
و هر یک از این دو طایفه نیز چند فرقه میشوند و محل کلام در مقالات اعتقادات ایشان است
میکویند برای عالم دو صانع است یکی بزبان و دیگری اهریمن و بعضی از آنها میگویند یکی نور
و دیگری ظلمت و فرقه دیگر میگویند یکی دهن و دیگری شیطانست و فرق بین ثنویه و مجوسیه اینست
که ثنویه میگویند هر دو صانع قدیم است و مجوسیه میگویند بزبان قدیم و اهریمن حادث است
تفصیل حالات مجوسیه را اگر کسی خواسته باشد رجوع نماید بملل و محل شهرستانی و تبصرة العوام
سید مرتضی رازی قدس سره در اینجا بطور اجمال بعضی از اعتقاداتشان را ذکر میکنم تا از جمله عقاید
ایشان اینست که نکاح محارم از قبیل مادر و خواهر و عمو و خاله و نوه و ذلت را مباح میدانند و در
اعتقاد فلاسفه و دهریه نیز با اینها شریکند چنانچه در تبصرة العوام میفرماید و کذا بعضی از فرق ثنویه
و اعتقاد بر اینست که میگویند مراد از امهات در این شریقه حقیقت علیکم امهاتکم زوجات پیغمبر است که
بر امت حرام است نه مادر خود انسان چنانچه میرزای قزوینی در جامع الثقات نقل میفرماید و از جمله عقاید
مجوسیه اینست که میگویند جنابت غسل ندارد و در این عقیده طاوسیه و بابیه و ملاحده اسمعیلیه نیز
با مجوسیه شریکند لکن مجوسیه منی را نجس میدانند و میگویند فقط همان موضع نجس که عبارت از قبل
باشد باید شست چنانچه در تبصرة العوام نقل میفرماید و میفرماید نظیر اینها و در انداز برای مدعی خود
که اگر بیکدانه جز در میان یکبار نجس شود همان بیکدانه را باید تطهر نمود نه تمام بار جز را و کذا بابیه نیز منی را
نجس میدانند چنانچه میرزا محمد جبرئیل میگفت در مقام تمثیل که یک انگشت انسان نجس شود همان یک
انگشت را تطهر میکنند چه فرقیست بین انگشت با عضو دیگر از بدن اگر چه کلام بها چنانچه خواهد آمد
صریح است در طهارت منی و شاید در این جهت فرق باشد بین باب و بها و اما طاوسیه که اصل مذ
بر اینست که شیطان از خدا و پسر بدین معویه را پیغمبر میدانند منی را نجس نمیدانند و میگویند اگر کسی در خوا
جنب شود نه غسل بر او لازم است و نه غسل و باید او را خیلی احترام نمود چرا که خدا بر او نازل شده است
و اما ملاحده اسمعیلیه نیز منی را نجس نمیدانند بنا بر قول ملا محمد که از دعای ایشانست چنانچه شی
در قاسم آباد که قریب اینست بنشایم و مشهد رضایه در خانه علی محمد که در آن زمان خلوتخانه ایشان
بود و خلوتخانه غیر از جماعت خانه است از جهت اینکه جماعت خانه محل دعوت عمومی است که حضرات با

سید مرتضی
در صوفیه
چهار صد و سی و سه
شماره

مجلس میگویند و اسمعبله جماعت خانه و یک خلوتخانه هم دارند که محل بیان اسرار است نشسته در خلوتخانه
سؤال از غسل جنابت در میان آمد ملا محمد در مقام جواب گفت اگر کسی در خواب محلم شود خروج منی از او که
از اینکه بعضی از مراتب کمالیه را طی نموده است و این اثر کمال است که در او هویدا شده است و اثر کمال را چگونه غسل
با غسل میتوان زایل نمود باری شهرستانی در ملا و محل میگوید که مانی بن فاطمه شخصی بوده است از حکامند
شاپور بن اردشیر و معتقد بوده است بنبوة حضرت عیسی و دینی اختراع نمود مرکب آنطریقه محوسیه و
نصرتیه و بهرام بن هر مزین شاپور را بقتل رسانید و مزدك محوسی که در زمان قباد پد نوشیروان
ظاهر شد از اصحاب مانی بن فاطمه بود و اصل ریشه اعتقاد اسمعبله این زبان بتوسط دسترس قرامطه
چنانچه خواهد آمد منتهی میشود بمزدك چنانچه سید جزایری قده در انوار نیز تصریح باین معنی میفرماید و
و طریقه مزدك اینست که قائل بقدم نور و ظلمت است مانند ثنوی و مرد حرانی میگرد از خاصه و نزاع با
بکدک و چون اکثر منازعات و محاصرات در زمانی و مکانی ناشی از جهه اعراض و اموال میشود لذا اند
اموال را بر عامه ناس مباح گردانید و آنها را شریک در اموال و نساء قرارداد تا خصوصتی در بین آنها نباشد
و از جمله مضامین مقالات مزدك اینست که میگوید در میزند امر عالمین در هر زمانی هفت نفر از وزراء که
اسماء آنها سالار و پیشکار و بالون و پیروان و کاردان و دستور و کورد و دوازده
نفر از روحانین که اسمائشان خواننده دهند ستانده برنده خورنده دونده خیزنده
کشنده زننده کنند اینده شوند پاینده که مجموع وزراء و روحانین نوزده عدد میشود
و میگوید کسیکه معرفت باین وزراء و روحانین پیدا نموی میگرد در بانی و برداشته میشود از او تکالیف و
در مقدمه نهمه هفتم خواهد آمد که این عدد نوزده گانه در نزد صاحبیه نیز محترم بوده است و آنها از این عدد
تعبیرها کل سبعة و روحانین اثني عشر مینامند و کذا این عدد در نزد حضرات بابیه نیز مهمون است که کلیه
مطالب خود را بر نوزده قرارداد اند حتی شهبوسن را چنانچه خواهد آمد و اسمعبله این زمان هم که مدارائمه
و نضای خود را بر نوزده قرارداد اند که تعبیر میکنند هفت حدود امام و حجة و معلم و مکی و ماند
اکبر و مازون اصغر و مؤمن و دوازده نخب و میگویند امامیه اشتباه کرده اند اخبار اثني عشر در
باره نضای وارد شده است در باره ائمه و میگویند تکالیف و احکام از برای رسیدن نفس است بمرتبه کمال و
رسیدن نفس بمرتبه کمال عبارتست از معرفت انسان حدود هفت گانه و نضای دوازده گانه را و معرفت اینها
عبارتست از قیامت کبری فاذا قامت القيمة الكبرى ترفع الکالیف و تضحى السن و الشرایع تاسی بمزدكیه

سید جزایری
در انوار و ضمیمه و شرح
کتاب از این هفت عدد
بیان میگرد
نمونه

مقاله مجوسیه

۱۵

فعل کلامی
که از عباد
خاندانهاست
و محفل

و محفل
کلامی

وصایه نموده اند بدست قرامطه و سید مرتضی رازی قدس در تبصره العوام میفرماید مردك آنچه در دین مجوسی و دیگران بوده است از واجبات تركش را و از محرمات فعلش را در میان قوم و اتباع خود مباح گردانیده چنانچه اعتقاد فلاسفه و بعضی از عرفای زمانه است که هیچ چیز را در عالم حرام و واجب ندانند انهمی کلامه قدس و اسمعیلیه حدود خواصا از افعل اعتقاد بر اینست که ترك صلوٰه و صوم و شرب خمر را مباح میدانند و اسناد لال می کنند بر حلیت شرب خمر با تهر قرآن چنانچه در خانه کتاب خواهد آمد بلکه از کلام ملا محمد معلوم میشود که نماز در طریقه آنها علاوه بر اینکه واجب نیست حرام هم میدانند چنانچه شیخی در خلوتخانه قاسم آباد که خانه علی محمد باشد که بلائی حسن نام از ملا محمد سؤال نمود که در امر نماز چه میفرماید ملا محمد در جواب گفت اگر کسی نماز بخواند آن نماز طوطی از آتش میشود در کردن او مباحند پس باید نماز در زندانها حرام باشد تا موجب طوق آتش شود و لازمه این کلام اینست که طوقهای منعده از آتش در کردن ملا محمد و اتباعش باشد از جهت اینکه آنها در بعضی از اوقات بجهت حفظ ظاهر که امر دنیای ایشان مخفی نگردد نماز میخوانند و بقیه ملا محمد هم در تمام عمر خود مکرر نماز خوانده است پس از جهت نمازها بیک خوانده اند طوقهای عده از آتش در کردن ایشان میباشد بنا بر قول ملا محمد و با از جهت نمازها بیک ترك کرده اند بنا بر قول عموم مسلمین الحق و الا نصاب که دهی و مجوسی حرفهای آنها را نمیزنند و از عجائبات بیک زند بچه مرده را بخند و میاورد اینست که آنها مادامیکه زنده اند نماز نمیخوانند و محتاج بقبله نیستند و در وقت مدد و احتضار مختصر شان را رو بقبله و بعد از مردن بر جنازه اش نماز میخوانند و بل لمن انتبه عند الموت و بعد شاعر منطبق بر اینها میشود که گفتند پاك بازی گفت پیش حبله جوی (مرده را در نزع گردانند روی) پیش از این ان بجز خود را بردوام (روی گردانیده بایستی مدام) (برك در زن شاخه بشتانی چه سود) (روی اکنون که بگردانی چه سود) هر که را این لحظه گردانند روی (اوجب مرده است زاویا کی بجوی) و از جمله اعتقادات بیک اختصاص بمنزله کیه دارد و در باقی فرق مجوسیه نیست اینست که مزدکیه قائلند بتناسخ و حلول و تناسخ بر چهار قسم است مسخ و نسخ و فسخ و رسخ و هر يك از چهار قسم با از قوس صعود است و با از قوس نزول و بعضی از معانی تناسخ در مقالات دهر تیر گذشت و معلوم شد از کلام دروین و ابیפור که می گفتند انسان همیشه دور میزند گاهی کلب میشود و گاهی خنزیر الی اخ و اما معنی تناسخ در نزد مزدکیه اینست که میگویند روح انسان در وقت مردن منتقل میشود بقالب انسان دیگر یعنی مقارن مردن این شخص هر چینی که در رحم مادر وقت ولوج روح در او شده باشد روح این بان جنین منتقل میشود و با منتقل میشود بقالب حیوانات دیگر از قبل

در مقام الاشجوریه

۱۶

کلب و خنزیر و مار و عقرب و نحو ذلک و این معنی را تعبیر بمقتضی بنمایند یعنی بدانسان مثل پراهنیست که
از تن بکند و پیراهن دیگر پوشد و میگویند که انسان در دار دنیا عمل نیکی از او صادر شده باشد و خوش
منقل میشود بقالب خوبی مانند قالب انبیاء و صلحاء و اگر عمل زشتی از او صادر شده باشد و خوش منقل
بقالب کلب و خنزیر و نحو ذلک و میگویند که جنت و نار عبارتست از همین قوالب نیک و بد هستند و
دوزخ و غیر از اینها نیست و میگویند اعلیٰ علیین قالب انبیاء است و اسفل السافلین قالب همار و حبه است
و بعضی گفته اند اعلیٰ درجه قالب ملئکه و اسفل در که قالب شیطانست و از کلام ملا محمد معلوم میشود که
اسمعلیه در مسئله تناسخ فائند بمثل مقاله مزدکبه چنانچه شی در مقام موعظه و تذکره میگفت اگر
کسی در طریق عصیان و رذیله مخالف نماید پس از مردن سک سباهی میشود و در اطراف منزل
نمود میگردد شخصی ملا یوسف نام در مجلس صدابند نموده گفت از قرار فرمایش جناب بحال باطنیها
بعلا از مردن اصعب است از حال شریعتیها ملا محمد گفت بلی چنین است از جهت اینکه عقاب و آتش حرمان
و آتش حرمان آشد از آتش نیرانست و در طی حالات فرقه درویش از اسمعلیه نیز خواهد آمد که همین معنی
از تناسخ را فائند **و اما** معنی حلول اینست که خدا تعالی ظاهر شود در یکی از مخلوقات بنحو حلول کل
و با بنحو حلول جزء و بوی در دین زیاد در میان باغی چند نفر بودیم از انجمله علی محمد قاسم آبادی و ذبیح
دین بادی بودند و چون ذبیح الله از سفر عیثی مراجعت کرده بود او را حاج ذبیح الله می گفتند خلاص
صحت خواص درین آمد که ابا در قاسم آباد خواص از مرده بیشتر است یا در دین بادی یعنی کسانی که
اعتقاد بالو هیت سلطان محمد نوه اقا خان محلاته دارد تعداد نمودیم از قاسم آباد هفت نفر و از دین
بادی پنج نفر از مردوزن و ما اهل قاسم آباد فخریه و مباهات می نمودیم بر اهل دین بادی که ما با فلت جمعیت کردیم
خواصمان بیشتر از اهل دین بادی است در تنبیه هفتم و هشتم نیز خواهد آمد که اینها ائمه شانرا خدا میداند
و مخفی نمائند که تناسخ و حلول که منشأ و نشرش از مجوسیه و صابیه و برهمنیه هند و فلاسفه دهریه شده
علماء اعلام اینها را در محل خودش بر این قطعیه ابطال نموده اند و قائلین از از بقعه اسلام خارج
دانسته اند بلکه اگر شخصی ادعی مرتبه انسانیت را دارا باشد بطلان این خرافات را بالوجدان می بیند احتیاج
بیرهان ندارد و بادی تا ملی می فهمد که چگونه شیطان نفس اماره اینها را از او ج فلت انسانیت در

در مقام الاشجوریه

در مقام الاشجوریه

در حوض طبیعت جوانی در **اقا کلام**

آورده است تسبیح بالله من شری مصاند هم

در مقالات صوفیه واقع بشود در ضمن سه باب باب اول در ابتدای این طریقه و وجه تسمیه

مقالات صوفیه

۱۷

باین اسم و ذکر مقداری از مشرکات بین تمام فرق آنها **باب دوم** در ذکر کسانی که رد و قدح در باره آنها نوشته اند **باب سوم** در ذکر فرق آنها که چند فرم اند **اول** معلوم از باب بصیرت باشد اینکه منصوفه از شعبه در کتبشان و در مقام صحبتشان کثیری از اصحاب ائمه و علمای نسبت بتصوف میدهند از قبیل سلمان و عمار و کبل و امثال اینها را از اکابر اصحاب از علمای از قبیل ابن فهد حلی و اخوند ملا محمد باقر مجلسی و میرداماد و میرفندرسک و شیخ بهائی و اخوند ملا محمد باقر مجلسی و شیخ مرتضی انصاری چنانچه حاج معصوم علی شایرانی در کتاب طریق الحقائق خود بعضی از کلمات مجلسی را نقل میکند و استظهار تصوف او را از آنها مینماید و در حالات شیخ مرتضی میگوید و او در عالم و عمل زهد و تقوی و ورع و عبادت و ریاضت مسلم فرق مسلمین است و در معارف الهی قدوه از باب یقین و صفوه صوفیان و لایق ترین است خلاصه مثال این اشخاص از علمای معروف زهد و تقوی را نسبت تصوف با ایشان میدهند و بعد از اینکه حالات این اشخاص از صحابه و علماء از زهد و تقوی و پیروی شرع انور بر همه اهل عالم از مخالف و مآلف معلوم است پس اگر متصوف از رویه و حالات این اشخاص تعبیر تصوف مینمایند که اینک حاج معصوم علی شاه در موضعی از کتابش میگوید و همچنین روشن گردید بحقیقت صوفی انبیا اند علیهم السلام و پیروان ظاهر و باطن ایشان که العلماء و رتبه الانبیاء و اختصار بر مانی دون زمانی ندارد پس صوفی انکس است که پیروانند یا باشد در اعمال و اخلاق خواه نام او را بفرستد کزارند یا موحد یا عارف یا صوفی کلاه پیشی بر سر گذارد یا نه پس اسم صوفی یا عارف را خود گذاردن شمری باید دارای معنی شد انتهی کلامه الحاصل اگر مقصود متصوف از طریق صوفیه همین روش اصحاب ائمه و علمای از زهد و تقوی و ورع چنانچه در بابان و اخبار کثیره ترغیب و تحریر و یاد بران فرموده اند و حضرت امیر علیه السلام نیز اشاره بهمین فرموده در مقام سوال از ان بزرگوار از صوفی فرمود الصوفی من لبس الصوف علی الصفا و جعل الذی خلف الف و سلك طریق المصطفی و استوعده الذهب و الحجر و النضه و المد و الا فالکلب الکوفی خبر من الف صوفی پس البته این طریق نیست که شریعت محمد بن عبد الله و سایر انبیا بر این بوده و البته سالکین این سلك شریف نیز در هر زمانی مرتب عالیه رسیده و میرسند بمقتضا عبدی اطاعتی اجعلات مثلی و کسی هم در هر زمان نوعا از حال اینگونه اشخاص مطلع نمیکرد از جهت اینها در مقام دکاندار و مرید جمع او را نینسند بلکه هر قدر قرب ایشان بحق بیشترند میان خلق محقق و مشهور ترند چنانچه شاعر میگوید (مردان خدا مایل هستی نکند) (خود بینی و خوشتن پرستی نکند) (در یاد با محبت نوشتند) (در دل ابد اخبار مستی نکند) عرض اگر این معنی را اراده میکنند و اسم از اطر

ن کتب کلامیه
معصوم علی شاه

مقام شریف
از زمره مشایخ

مقاله صوفیه

۱۸

و حقیقت میگذاردند مشاخر در اصلاح نیست ولی اراده این معنی باز کردند این اشخاص را در حد و حدیث صلاح
و محی الدین عری و سعد الدین حموی و شیخ عبدالقادر کبلاخی و جنید بغدادی و ملای روی و امثال اینها که اجما
کلمات ایشان کشف از کج روی و داعیه فاسده ایشان مینماید بلکه بعضی از متصوف اینها را در مقام توصیف مقدم
بر اصحاب ائمه منافی دانند و کذا اراده این معنی منافست با اعمال و رفتار کسانی که داعیه صوفی گری دارند از جهت
اینکه بالوجدان میبینیم اعمال اینها را از حجب جاه و مال و ظلم و تعد و ترک واجبات و ارتکاب محرمات و غیر ذلک از
ظهور آثار اضداد زهد و تقوی و دوری از اینها بلی اگر اینها بلفظ صوفی بستان بخود و شارب بگرفتن و لباس و کلاه
و خرقه هفت رنگ پوشیدن اکفا میکنند مطلبی است ولی چه سوچنا چهره شاعر میگوید (اگر ز مغز حقیقت پیوست
خورد سنگ) (تو نیز جامه ازرق پوش و سر تراش) (مراد اهل حقیقت لباس ظاهر نیست) (که بخدمت سلطان
بیند و صوفی باش) مقرب شد نگاه سلطان بدو و حجت کشید و خدمت نمودن ممکن نخواهد شد (نابوده ریخ
کج میترغ بشود) البته تذلل و ذاری و سیر بر اسانه سائیدن نخواهد چنانچه از حالات و تضرع و ناله های اینها و ائمه
اطهار علیهم السلام معلوم میشود پس اینجا ضعیف دل حسته میگردند تعارف بردار نیست و اگر مقصود منصوفی
از نصوف همان معنی است که در نحو ایشان نوعا موجود است از دکانداری و مرید گردی و مردم ازاری و فرایان دین
داری و غرض ایشان از نسبت تصوف را با اصحاب ائمه و علما با زار و رونق دادن و عوام بددام انداختن است کما
هو لظاهر چنانچه در حضرت بابیه نیز اینست که هر جا کسی از علما که معروف بزه و دوری است اقا اهل حقیقت
و از سلسله ما است چنانچه خواهد آمد البته این معنی برخلاف دو تشریح مطهر است و البته علما و اصحاب ائمه
از این معنی نیز اندیش صاحب بصیرت ملتفت باشند که بددام حبله این حرفها واقع نکردند باری بر گردیم با صل
مطلب گفته شد که مقالات منصوف در ضمن سیر باب ذکر میشود **باب اول** در ابتدای این طریقه و وجه تسمیه
اینها است این اسم بدانکه در جزء اول تاریخ این اثر در ضمن ترجمه نوحیه مختصری از حال افریدون پادشاه ذکر نموده
و میگوید اول کسیکه او را صوفی نام نهادند او است و میگوید بعضی کمان کرده اند که او نوح علیه السلام است
و بعضی دیگر کمان کرده اند که او ذوالقرنین است و بنا بر این کلام ابتدای این رشته از زمان افریدون است و بنا
بر معصوم علی شاه در جلد اول طرائف الحقايق میگوید در باب چهل و چهارم کتاب قابوس نام مریدان است که اول کسیکه
اصل این طریقت را نهاد عزیر پیغمبر بود تا بصفای بدایجاد رسید که جهودان و ادیسر خدا خواندند تا تهی و بنا بر
قول ابتدای این رشته از زمان عزیر است و اما اقوال در وجه تسمیه اینها بصوفی نیز حاج معصوم علی شاه
میگوید قال بعضهم بنی صوفیه هم جماعه من العرب کانوا بنی قهز و یتقللون من الدنيا فتنسب هذه التامیه الیه

مقالہ اشرفیہ

و نیز میگوید قال الجوهری و صوفی ابو حنیفه من مضر و هو الغوث بن مرتب ابن طائفة بن الباشی مضر کانوا یحسدون
الکعبة فی الجاهلیة و یحجزون الحاج ای یفرضونهم من عرفات و قریب من ذلک ما فی القاموس انتهى و بعضی گفته اند
اینهارا صوفی نامیده اند از جهت اینکه لباس شنی میپوشیدند و بعضی دیگر میگویند صوفیه نسبت بان صفرا است که
در عهد نبی در مسجد نبی بود و مسقف بود بچوبه نخل از برای فقرای مهاجرین که از انجمله ابوهریره بود و
پیغمبر با آنها را دوست میداشت و آنها را احرام میفرمود و کذا اقوال دیگر در این مقام و تفصیل زیادی نیز
ذکر شده است ولی همین مقدار اکتفا کردیم که باعث ملال خواننده نگردد ولی مکان حقیر را نیست که آنچه از کتب
و کلمات آنها مستفاد میشود این رشته همان رشته است که در زمان یونانی جماعتی بودند در قبال حکمای آنها که
اهل نظر و استدلال بودند در اثبات امور این جماعت نیز اخراج و ریاضاتی نموده و بان ریاضات مشغول بودند
و بعضی از اینها ایمان بانبیاء میآوردند و بعضی ایمان نمیآوردند و از آنجا که حکمت و عدالت باری تعالی
افضا میکند که هر کسی زحمتی کشیده باشد زحمت او هدر و بی نتیجه نباشد آنکه ریاضتی میکشند
فیه الجمله بعوالمی میرسیند و کشف بعض امور بر آنها میشود و لو اعتقاد بصانعی هم نداشتند غایت الامر
اگر کسی ایمان بخدا تعالی داشته باشد و ریاضت و زحمتش مطابق با شریعت نبی خود باشد از حمت و رحمت
ذخیره آخرت و میشود بلکه آنچه خواسته باشد از دنیا و آخرت خدا تعالی باو عطا میفرماید و اما اگر شخص
ریاضت کش ایمان بخدا و انبیا نبیا آورده و ریاضت مطابق با یکی از شرایع نباشد و فقط زحمت کشیدن او
از برای دنیا است و از آخرت خبری ندارد البته این شخص نیز زحمتش بی نتیجه نخواهد شد و بعضی از آنچه خواسته
از دنیا باو میدهند ولی از آخرت نصیبی ندارد چنانچه خدا تعالی در قرآن مجید میفرماید من کان یرید حرث
الاخرة نزله فی حوثه و من کان یرید حرث الدنیا نوله منها و ماله فی الاخرة من نصیب و چنانچه در ذخیره شریعت
گویا از حضرت صادق علیه السلام باشد بعد العهد و حاصل مضمونش اینست که شخص زندیقی اظهار اخبار از
مغیبات مینمود حضرت در مقام امتحان او تخم کجشکی را از خزیره برداشتند میان دست مبارک گرفته فرمود چه
چیز است میان دست من ان شخص تاملی نموده عرض کرد آنچه نظر میکنم اشیاء تمام در مقام خویش و از محل خود
تغییری نکرده اند مگر در فلان جزیره که اشیاء مرغی و دران ستر دانم تخم بوده است و حال بکشد از آنها
حضرت دست مبارک را کشوده و با شخص فرمودند تو از چه علمی با این مقام رسیده عرض کرد از مخالفت نفس
خویش حضرت فرمود با نفس میل دارا سلام اخبار نماید عرض کردند امام فرمود پس چرا او را در این معنی
مخالفت میکنی پس ان شخص برخلاف نفس خود رفتار نموده اسلام آورد حضرت فرمود حال ملاحظه نما ان علوی

19

[illegible]

مقاله صوفیه

که در او بودی باقیست بانه انشخص تاملی نموده عرض کرد هیچ نمیدانم حضرت فرمودند تا حال چون آخرتی نداشتی خدا بتعالی نتیجه زحمات مجاهده نمود تو با نفس خویش را این علوم قرار داده بودی دنیا و چون اسلام آوردی این مجاهده ذخیره اخوت تو میشود و از این بیان معلوم شد که نتیجه هر ریاضتی کشف و کرامت نیست و صاحبان از اولیاء الله محسوب نمیشود و الا باید کسانی که ابد ایمان بخدا نیاورده مثل براهمه هند و سحره فرعون قبل از ایمان ایشان بلکه کسانی که خود عوی خدائی مینمودند مثل فرعون و شداد که بواسطه بعضی از رحمت و ریاضات خوارق عاداتی از آنها ظاهر میشد تمام اولیاء الله باشند پس اولیاء الله کسانی میباشند که از زحمات و عمل شرایع بمرتبه و مقامی رسیده باشند از بی نمازی و چرس کشی و ریاضات غیر مشروع که موجب خشکی و مایه میشود **الحاصل** ریاضتین دشمن و طریقۀ ددست داشتنند که نوعاً در قبایل و خلاف انبیاء علیهم السلام بودند و این دشمنی مستمر و باقی بود تا زمان نبوت مکل نفوس و شریعت غرای محمدیه علیه و علی الی افضل الصلوات و التحیات که ناسخ تمام شرایع و جامع کلیه نایج است از حکمت و ریاضت و عبادت و سیاست حقوق حقه حفظ الصحة در مزاج که اگر کسی با داب مقربۀ در شرع انور عمل نماید از کیفیت و اوقات مقررۀ از برای اکل و شرب و نوم و جماع و غیر ذلک هراینه بر حسب عادت مرضی نخواهد شد و همچنین سیاستی اعمال نموده است در زین حیف که تمام فایده و نفع این عابد عباد است از جعل حد و رجم و قصاص که هراینه اگر مردم عمل باین نمایند مال و جان و ایمان ایشان سالم و محفوظ خواهد بود بخلاف سیاست دیگران قبیل حبش و روم که مال و ایمان جانی را تمام میکنند و چیزی هم عابد مجتبی علیه نشده بلکه تمام فایده در کبیره مقنن و مسپس رفته است پس اگر کسی حقیقه بیدۀ بصیرت و انصاف نظر نماید هراینه می بیند که حضرت حق جل و علا انچه محل حاجت عباد میباشد از امور دنیوی و آخرتی و تار و زقیامت در این جامعه شریفه قرار داده است و تمام مویجات کالات نفسانیه دنیوی و دجیات عالیه آخرتی را در این دین مبین بر رسم و دبعه سپرده است و اقوی شاهد بر این مدعا مشاهده و ملاحظه حالات عاملین باین جامعه شریفه است بر حسب مراتب عمل ایشان که مرتبه اول از آنها کسانی که بوجه اتم و اکمل عمل باین جامعه نمودند نفس نفیس نبوت و طهرت طاهرین و صلوات الله علیهم اجمعین بودند که در مقام اطاعت و فرمان بری پروردگار عالم که می سبقیت از تمام کائنات بودند و بواسطه خدایت با ستاد قدس حضرت حدیث عز اسمہ دارای علوم اولین و آخرین گردیدند چنانچه در خبر اصول کافی میفرماید املی رسول است علی امیر المؤمنین و الجفر و الجامعه و فیما جمیع العلوم حتی ارش الحدش و المجلده و نصف المجلده و روایت دیگر از حضرت صادق فرمودند عند الجفر الا بیض فعاله زید بن ابی العلاء و امیر شوال

۲۰
کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مقاله اش صوفیه

۲۱

فقال له زبور داود وتورته موسى وانجيل عيسى وصحف ابراهيم والحلال والحرام ومصحف فاطمة وفيه ما يحتاج
 البناء ولا يحتاج الى احد ومثل قول امير عليهما السلام فرمود لو سئلت في الوسادة لجلست عليها وحكمت بين اهل
 التورته بتورتهم وبين اهل الانجيل بانجيلهم الى اخره بايشان وعلوم ايشان عليهم السلام براحتي مخفي نيت
 تا محتاج ببيان باشد باين مقامات و مراتب عالیه نرسيدند مگر بواسطه لياقت و اهليت فرمان برداری
 و عمل باين جامعه الهیه باي انهم و اتی در مرتبه متاخره از ايشان در مقام عمل باين جامعه اصحاب و محبتين
 ايشانند که هر کدام باندانۀ عمل و پيروي پيشوايان خویش دارای مراتب کمالیه و قرب بدهگاه حضرت احد
 پيدا نموده و مينمايند مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و کبيل و مبثم و نظاير اينها در هنرهای پي
 قرب الى الله اين جامعه مقدسه الهیه است و سالک حقیقی و هادی واقعی اين طريق هم اهل بيت عصمت
 و طهارت صلوات الله عليهم اجمعين ميباشند پس طالبان مقام قرب الهی اگر از اين راه و بدلا لث اين راه
 سير نموندند بمقصود خویش نائل ميشوند و الا غير از اين کسر اب بقیعة بحسب النظمان ماء خواهد بود و سالک
 در تپۀ ضلالت و گرداب جهالت واقع ميشود شعر (پامنه اند طريق عشق هر کز به دليل) (راه سالک
 گر کند بيشک بدو رهبری) (رو مؤدب شود ادا بشريعت مردوار) (ناکشايد از حقیقت حق برخاسته
 دمی) و از جهة اینکه اين جامعه شريفه بعد از پيغمبر در دست غير اهل بنفند و اخلاص و خيانتی در ان نشود
 تا اسباب سایش عبادت و دنیا و اخوت بر قرار باشد حضرت حق جل و علا از برای حفظ ان اشخاصی را که اهل
 و اهليت حفظ اين امانت را داشتند معين فرموده و پيغمبر خود را امر فرمود تا ب مردم برسانند و پيغمبر
 نیز در اوقات و امکنه مختلفه بالسنة و عبارات عله تبليغ فرمودند از انجمله علی مني بمنزلة هرون من
 موسى فرمودند و از جمله من احب عليا فقد احبني و من احبني فقد احب الله فرمودند و از جمله من كنت مؤلا
 فهذا علي مؤلا فرمودند و از جمله مثل اهل بيته كسفينة نوح من ركبها فنجي و من تخلف عنها فغرق
 فرمودند و از انجمله اتي ناولك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدا احدهما اعظم من الآخر و هو كتاب الله جل مجد
 من الارض الى السماء و عترتها اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الخوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما فرمودند مجلسي ميفر
 اين خبر از متواتر است که احد از مخالفين منكر ان نمي باشد و از جمله مثل اصحابي فيكم كمثل النجوم بايتها اخذتم
 اهتدتم قبل يا رسول الله و من اصحابك قال اهل بيته فرمودند و از جمله عده اوصياي عده الشهور و هوشنه
 عشر شهر او عده تمام عده نفياء موسي بن عمران فرمودند اين خبر و امثال اين خبر را اسمعيليه منطبق بر نقيض خود
 کرده و ميگويند ما مهتبه اشتباه کرده اند که ميگويند اين اخبار در بارۀ ائمه است و فعلا در اين مقام نستم و الا انهم

همه كذا في
 حقه جامعه
 رساله

تنبيه اول از فضل و جبر

حقیر از اخبار نبوی در مقام بیان اثمه اثنی عشر از طریق عامه و خاصه دیده ام صد و چهارده خبر است که در بیست و دو خبر از آنها تصریح با شما مبادک اثمه تم فرموده است الحاصل اخبار وارده از پیغمبر و تعیین اوصیا و حافظین دین مبین و سفارش نمودن آنها را مردم بسیار است که همین مقدار کفایت در این مقام و غرض پیغمبر از این تاکیدات و سفارشات این بوده است که این همه زحمات متحمل شدند و این همه مصیبات کشیدند تا اینکه مردم را از گرداب ضلالت و از تنگنای قول یهود که گفتند عزیر پسر خدا است و قول نصاری که گفتند عیسی پسر خدا است بیرون آورند و همچنین مردمان را از هلاکت نشئت بدیع و اراء و اختلاف ملوک الطوائفی که در زمان جاهلیت بوده که همیشه در قتل و قتل و هربط طریق از برای خود اختراع نموده برتری و تفوق بر یکدیگر می جستند نجات داد، در تحت جامع اسلام در آورده بود این زحماتش هدر نشود و مردم برنگردند با طوار و اداب جاهلیت و لکن افسوس صد افسوس که بمقتضای این شریفه و یا محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم هو اهان دنیا پرست بجز در حالت پیغمبر رجوع بطبیعت صلیه و ثقات جاهلیت خود نمودند و بنا کردند بجهالت و بدعت گذاردن در دین مبین و اول کسانی که برگشتند با داب جاهلیت اصحاب ثقیفه بودند که تفرقه انداختند بین و دیعه پیغمبر اخذ بکتاب ترك عزیر و نمودند و در کن اعظم اسلام را در هم شکستند چنانچه حضرت باقر مبر ما یذکر الا سلام علی خمس الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولایة و لم یناد احد بشیء کما نودی بالولایة فاخذ الناس باربعة و ترکوا هذه یعنی الولایة و چون علم کتاب عزیر را بدیدند از باب علم اخذ نمودند که فرمود انما مدینه العلم و علی بابها و در این شریفه مبر ما یذکر فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون که مراد از اهل ذکر اهل عصمت علیهم السلام میباشند هر آنکه از اینها بکتاب از قبل تبیع نیز در کف زنجی است میباشند پس در حقیقت نه اینست که اینها اخذ بکتاب کرده باشند بلکه بالکلی و دیعه پیغمبر و ارکان خمس اسلام ترك نموده اند بمقتضا خبری بود از پیغمبر که میگوید شنیدم از رسول خدا که در باره علی و حسنین مبرمود بخدا قسم اگر کسی نماز بخواند و دونه بگرداند و بکشد و پوست بزد و پوست و در بخندد و در هر این نفع و فائده نخواهد بخشید و در نماز و دونه او مگر بدوستی شما این مقدار جزء خبر است و تمام خبر انشاء الله در طی اخبار وارده در تنصیر اثمه ذکر میشود و از اینجا معلوم شد فرمایش امام که فرمود لم یناد احد بشیء کما نودی بالولایة پس این بکتاب پیغمبر که رجوع باصل خود نموده و بمقتضای مفهوم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعد از جاده منحرف و ضلالت واقع گردیدند طایفه دیگر که رجوع با داب جاهلیت نمودند بر عکس اولی اخذ بولایت ترك کتاب و ارکان اربعه دیگر اسلام نمودند

طایفه اول
که برگشتند
با داب جاهلیت
نمودند

ذکر کسانی که رجوع باز آید جاهلست نمودند

از حجت آنکه زیارت حج بیت الله الحرام را تبدیل بفرع عیسی و عکا و غیر آن نموده اند از برای تشریف خدمت ^{شده} و اما صور امیکونید و دوزخ گرفتن صرفه ناست و دلیل ایشان هم اینست که میگویند (مخورد مال مردم مبادازد که دستکاری همین است پس) و اما صلوة را بعضی از ایشان میگویند مولا از جانب همة ماها نماز خوانده دیگر ما محتاج بنماز نیستیم و بعضی دیگر از ایشان مثل اسمعیل علیه السلام دلیل ایشان اینست که سرکار ما را معاف داشته است از نماز چنانچه ذکر خواهد شد دلیل دیگر ایشان اینست که میگویند (هر آنکس که افاش چید بود چه پرواش از روز محشر بود) ما چه حاجتی باین زحمتهما داریم کلبه بخت ددست مولا ای ما است ولی خبر نداشتند از خود مولا که بمثل ما زکریا بخود میپیچید و عرض میکرد الهی الویل لے ثم الویل لے اذا کان المحرم شرأنا اخر مناجا شریفش و خبر نداشتند از آنکه شریفه که میفرماید فاذا نفع فی الصور فلا انساب بینهم و خبر نداشتند از آنکه پسر نوح با وجود رقت بکمال او که عرض کرد ربان ابنی من اهل و ان وعدك الحق خطاب با نوح انه لبس من اهلك و انه عمل غیر صالح شنید پس در زمبش که مخالف حضرت حق جل و علا انسان را از فرزندان پند خارج مینماید چه اطمینان باینکه من نوکر او مولا است یا من شیعه او و اما ما است و بل من کان شفاعة خصماة عزیز من (چه خوش بے مهرمانی اند و سر بے) (ز بکسر مهرمانی دد سر بے) کان میکنی همین که کفنی من شیعه و محتم او هم قبول کردند و الله نرجین است و نام حلوا بردن دهن را شریعت نمیکند (کفنی بنکوبنکوفی نه چون کردن بود) (نام حلوا بردن زبان بردن چون حلواستی) چنانچه در اصول کافی در باب طاعت و تقوی اخبار کثیره است که بعضی را نقل میکنم عن الصادق قال لبس من شیعتنا من قال بلسانه و خالفنا فی اعمالنا و اثارنا و لکن شیعتنا من و افقنا بلسانه و قلبه و اتبع اثارنا و عمل باعمالنا اولئك شیعتنا و حاصل کلام شریفش اینست که نیست از شعبان ما کسی که بزبان اظهار عقیده بمانماید و مخالف نماید ما را در اعمال و اثار ما و لکن شعبان ما کسی میباشد که موافقت نماید ما را بزبان و قلب خود و متابعت نماید اثار ما را و عمل نماید باعمال ما آنهاست شعبان ما روایت دیگر محمد بن مسلم عن ابي جعفر قال لا تذهب بکم المذاهب فوالله ما من شیعتنا الا من اطاع الله عز و جل که حاصل فرمایشش اینست که مغرور ننماید شما را بطریقه و فتنه شما یعنی مغرور نشوید باینکه ما شیعه هستیم پس بخدا سوگند نیست از شعبان ما مگر کسی که اطاعت نماید خدای عز و جل را روایت دیگر عن جابر عن ابي جعفر قال قال لے با جابر ابکمفی من انحل التشیع ان يقول محمنا اهل البیت فوالله ما من شیعتنا الا من اتقى الله و اطاعه و ما کانوا يعرفون با جابر الا بالتواضع و التخشع و الامانة و کثرة ذکر الله و الصو و الصلوة و البر بالوالدین و التعهد للجهان من الفقراء و اهل المسکن و ^{الغاری}

تنبیہ اول از فضل و برتری

۲۴

و در این کتاب
که از حضرت
عزیز است
باید که
با احتیاط
در مطالعه
و تدقیق
در این
کتاب
توجه
کند
تا از
فوائد
آن بهره
برداری
کند

والایام و صد الحديث وتلاوة القرآن وكفّ الألسن عن الناس الأمن خبر وكانوا أماء عشارهم في الأشياء
قال جابر فقلت يا بن رسول الله ما نعرف اليوم احدا بهذه الصفة فقال يا جابر لا تذهب بنك المذهب
الرجل ان يقول احب عليا واتولا ثم لا يكون مع ذلك فعلا فلو قال اني احب رسول الله ورسول الله خير
من علي ثم لا يتبع سيرته ولا يعمل بسنته ما نفعه حبه آياه شيئا الخ وحاصل مضمون روایت شریفه اینکه حضرت
باقرؑ میفرماید یا جابر! اکتفا میکند کسی که شیعی بخود بسنه است این که بگوید من محبت خانواده عصمت علیهم السلام
مباشم پس بخدا سو کند نیست از شیعیان یا مکر کسی که بپرهیزد خدا تعالی را و اطاعت نماید او را و آنها شناخته
نمیشوند مکر بفروتنی و خشوع قلب امانت و بسیاری ذکر و روزه و نماز و احسان بوالدین و جویا بود از حال
همسایگان و جستجو نمودن از فقر و مساکین و قرض دادن و پرستاری از اطفال یتیم و راست گوئی و تلاوت
قرآن و حفظ زبان از بد گوئی و امین در کارها باشد در عشره و طایفه خود پس جابر عرض کرد یا بن رسول الله
نمیشناسیم و سراغ نداریم در این زمان کسی را که دارای این صفات و خصای باشد نگاه امام فرمود یا جابر
نساند تو را مذهب و طریقه تو مردم کمان میکند همین قل بگویند ما محبت علی میباشیم و او را دوست میداریم
دیگر محتاج بعمل نخواهند بود و لکن نیست چنین که کمان کرده اند بلکه اگر بگویند ما رسول خدا را دوست میداریم
با اینکه رسول خدا بهتر است از علی و لکن متابعت ننمایند سیره و رویه او را و عمل ننمایند بسنت او و نفع و فایده
نمی بخشد آنها را محبت و دوستی رسول خدا و دوزخ را و روایت عمر بن خالد عن ابي جعفر قال ثم اقبل علينا فقال
والله ما معنا من الله برائة ولا بينا وبين الله قرابة ولا لنا على الله حجة ولا ينقرب الى الله الا بالطاعة فمن كان منكم
مطيعا لله نفعه ولا يتناو من كان منكم عاصيا لله لم تنفعه ولا يتناو بحكم لا تغفروا و بحكم لا تغفروا و مضمون
این روایت اینست که دوی میگوید پس امام باقرؑ توجه نمود بجانب او و فرمود بخدا سو کند نیست با ما از جانب خدا
تعالی برات نجات از عقاب الهی و نیست بین ما و بین خدا قرابت و خویشی و نه حجتی است ما را بر خدا و تقرب نمیجوید
احد بسوی خدا تعالی مگر بطاعت او پس هر کدام از شما که اطاعت نماید خدای عز و جل را نفع می بخشد او را
محبت و ولايت ما و هر کدامی از شما که عاصی او و بد خدا را نفع و فایده نمی بخشد او را ولايت ما و ای بر شما معزور
نکردید بولايت ما روایت دیگر در این باب و الدیخ بهائی رة عن جابر عن ابي جعفر قال يا جابر انك تفتي من ينقل
ان تقول بحقنا اهل البيت والله ما من شعبتنا الا من اتق الله و اطاعه فانقوا الله واعلموا ان الله ليس
بين الله وبين احد قرابة احب العباد الى الله عز و جل انهم واعلمهم بطاعة جابر والله ما ينقرب الى الله
تبارك و تعالی الا بالطاعة و ما معنا برائة من النار ولا لاحد على الله من حجة من كان الله مطيعا فهو لنا ولي

ذکر کسانیکه رجوع با دارب جاهلیت نمودند

۲۵

كان الله عاصيا فهو لئاع وماننا لا يتنا الا بالعل والورع حاصل مضمون خبر شریف اینکه حضرت باقر علیه السلام فرمودند با جابر با کفایت میکند کسیکه شیعہ کری بخود بسته است بهمین قدر که بگوید من محبت اهل بیت هستم بخدا سوگند نیست از شیعیان ما مکر آنکسبکه پرهیزکاری نماید از خدا بتعالی و اطاعت و فرمان برداری نماید پس پرهیز بد خدا را و عمل نماید با نچه از جانب او رسیده است نیست بین خدا و بین احد قرابت و خویشی و فقر ترین عباد بسوی خدای عزوجل کسی میباشد که پرهیزکاری و عمل او بطاعت خدا بیشتر باشد بخدا سوگند قرب بشو خدا پیدا نخواهد نمود کسی مکر بطاعت او نیست با مابرات ازادی از آتش جهنم و نرا برای کسی حجت و نیست بر خدا بتعالی هر کس اطاعت خدا نماید پس او دوست ما است و هر که معصیت خدا نماید او دشمن ما خواهد بود و نمیرسد محبت و ولايت ما را کسی مکر بعمل و پرهیزکاری روا نیست بکردار شاد القلوب و بلینقل مبتدیان قال رجل للصادق علیه السلام ان قومًا من شيعتكم يعلون بالمعاصي ويقولون نرجو فقال عليه السلام كذبوا ليسوا من شيعتنا فوالله ما من شيعتنا منكم الا من اتقى الله ومضمون روايت اینست که شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام نمود اینک جماعه از شیعیان شما هستند که معصیت خدا را مینمایند و میگویند ما امیدواریم از رحمت خود شفاعت ال عصمت پس حضرت فرمودند دروغ میگویند آنها و نیستند از شیعیان ما بخدا سوگند نیست از شماها کسی از شیعیان ما مکر آنکه پرهیزد از خدای تعالی و اخبار دین باب بسیار است ذکر همین اندازه کفا میکند پس اینطایفه نیز رجوع باصل خویش نمودند بواسطه فریب شیطان و شهوات نفسانیه از ارکان اربعه اسلام و ثقل اکبر که عبارت از کتاب الله و جبل ممدود و من الارض الى السماء باشد دست کشیدند و بمقتضای مفهوم ان تمسکم بهما ان تزلوا بعد از پیغمبر کراه کردند و در باره اینها و امثال اینها خدا بتعالی در قرآن مجید میفرماید خلف من بعدهم خلف اصاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات ف سوف يلقون عذابا و باوجود این حال اینها خود را شیعه خلص علی میدانند و میگویند بکران قشرند و ما لیتیم اینها شیعه خلص و لبیت را در ترک واجبات و فعل محرمات میدانند برخلاف اوصافیکه حضرت امیر از برای شیعه بیان فرموده است خبر ددار شاد دلبسته که جمعی آمدند خدمت حضرت امیر عرض نمودند یا امیر المؤمنین ما از شیعیان شما هستیم حضرت فرمود من دید شما سیم و اثنا و شیعه غمی بنم عرض کردند یا امیر المؤمنین با چه چیز است سیم و اثنا و شیعه که در ماها مشاهده نمیشود فرمودند شیعیان ما کسانی هستند که رنگ صورتهاشان زرد شده باشد از پندار شب و نور چشمهاشان ضعیف شده باشد از بساگر کردن از خوف خدا بتعالی و شکمهاشان گرسنه باشد از جته روزه گرفتن و لبهاشان خشکده و در حرکت باشد از برای دعا کردن الح الحق و الانصاف و از استقامت

تنبیه اول از فصل دوم

۲۶

اینکه اینک
خداوند
بنده را
توبه
و عفو
کند

اینها شیعۀ خلص علی باشند از جهت اینکه علی غش میکرد اینها نیز غش میکنند لکن علی از خوف خدا غش میکرد
از جسم یا قوتی سبب الحاصل انسان اگر عاقل باشد معصیت خدا را نمیکند با عتقاد اینکه من شیعه هستم
و امید شفاعت دارم گمان میکند که کسی بدو اذن خدا بتعالی میتواند شفاعت نماید و حال آنکه صریح قرآن
مجید است مبرماید پوشد لا تنفع الشفاعه الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا باسا بودند که امید
شفاعت در باره اینها بود و خود ایشان مغرض درگاه اخلاص و علا شدند اگر چشم عبرت بین داری
کفایت میکند ترا ملاحظه حال ادم ابو البشر علیه السلام با وجود اینکه پدر و اصل بنی نوع انسان بود و بر کشتن
باری تعالی و خدا تعالی او را پدر تمام انبیاء قرار داد و نام او را با خود را از صلب او وجود آورد مع ذلك
بواسطه یک خطا و مخالفتی که از او صادر شد خطاب عتاب الهی الی الارض با و فرمود و او را از بهشت برین
نمود و او را عبرت از برای بنی ادم قرار داد که ای مردم عبرت بکبر باز پذیر خوارم و مادر خود خوا که چگونه
بدانها سوالات و طفقا بخصفا علیهما من ورق الجنة بذلت تمام از بهشت بیرون آمدند در ارشاد بلی میگویند
و لقد کان امیر المؤمنین علیه السلام بقول فی تسبیح سحان من جعل خطیئة ادم عبرة لا ولاده پس در زمیئه که پدر
شما با این جلالت قد بواسطه خورد بکمانه کندم حالش اینگونه باشد چگونه شما با اینهمه نافرمانی طمع
بهشت مینمائید شعر (جد تو ادم بهشتش جای بود) (قدسیان کردند بهر اسجود) (بک گنه کرد
امدش از حق عتاب) (مذنبی مذهب برو بیرون شتاب) (تو طمع داری که با چندین گناه) (داخل جنت
شوی ای دوسپاه) و هذا هو الطمع العظیم فی جنب الله تعالی **طایفه سیم** از کسانی که از جامعۀ اسلام
بیرون رفته و با عقاب خویش بر گشتند و تفرقه بین دو دین پیغمبر صلی الله علیه و اله انداختند با وجود
اینکه حضرت فرمودند لن یفرق الله بیننا و بینکم و الله اعلم بالصواب که دست از احکام کتاب
کشیده اند مانند طایفه دوم و در امر و لایست بر خلو نموده اند مانند یهودان که در حق عزیر غلو نمودند و گفتند
عزیر پسر خدا است و مانند نصاری که در حق عیسی غلو نمودند و گفتند عیسی پسر خدا است و حال آنکه خدا
تعالی در قرآن مجید مبرماید لا تغلوا فی دینکم اینست که اهل تسنن در مقام سرزنش و ملامت شیعیان میگویند
که خدا تعالی ملامت فرموده است یهود و نصاری را از جهت غلو آنها در باره عزیر و عیسی و شیعه نیز
مانند یهود و نصاری ائمه خود را خدا میدانند پس چه فرقیست بین شیعه و بین یهود و نصاری ولی حاکم نمیدانند
که شیعه نیز از روی غلا و نصیبه و فرقه نمیکند از بین اینها و بین یهود و نصاری الحاصل بعضی از غلا
فائزند بالو هیت حضرت امیر خدا است و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و عمر بن امیر و ضمیری و کلای او هستند
و میکنند علی

اینکه اینک
خداوند
بنده را
توبه
و عفو
کند

ذکر طایفه دیگر که از جام طایفه اسلامی گشتند

25

در ترتیب نظام و مصالح عالم و فعلاً اینها چند فرقه شده اند و مخلوط شده اند با ملاحذه اسمعیلی و طوائف
و در اقل مریدانی از آنها حضرت امیر مودد را تش هلاک نمودند و جماعتی باغوی بنان درباره علی
الحسن علیه السلام غلو نمودند و جمعی باضلال مغیره بن سعد لعنه الله نسبت بحضرت باقر علیه السلام غلو نمودند
طایفه بواسطه ابوالخطاب محمد بن ابی زینب علیه لعائن الله اعتقاد بالوهیت حضرت صفاء علیه السلام پیدا نمودند
و اینها نیز پنج فرقه شدند بعضی از ایشان مدتها در نواحی کوفه حضرت اسحاق شافعی میگردیدند و بعضی از اینها ملحق^{با اسمعیلی}
شدند چنانچه در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله و جمعی باغوی محمد بن بشیر درباره موسی بن جعفر علیه السلام
غلو نمودند و جماعتی باضلال محمد بن فرات در حق علی بن موسی علیه السلام غالی شدند حاصل در زمان هر یک از
ائمه علیهم السلام کسانیکه در واقع دشمن دین و اسیر هوای نفس بودند با قلبهای منکوس شده که در حقیقت
مصدق اولئك الذين طبع الله على قلوبهم واتبوا الهوام بودند در ظاهر از جهة اینکه دینی خود را معهود
داشته باشند اظهار دوستی خانواده عصمت علیهم السلام نموده باین سبب جمعی از ضعفاءی شیعه را در کرد خود
جمع نموده بدعت دین میکردارند و از جمله این اشخاص خمسة مذکوره بودند که بحمد الله علاوه بر عفا الخرق
در دنیا نیز برای عمل خویش رسید مقبول تبخیز کردند چنانچه در رجال کشی از حضرت ثامن الائمه عفو
هذه الامة ارواحنا له ولا بائرا و ابنائه الفداء نقل مینماید عن ابی یحیی الواسطي قال قال ابو الحسن الرضا علیه السلام
کان بنان یکذب علی بن الحسین علیه السلام فاذا قرأ الله عز وجل الحمد و کان مغیره بن سعد یکذب علی ابی جعفر فاذا قرأ
الله عز وجل الحمد و کان ابو الخطاب یکذب علی ابی عبد الله ؑ فاذا قرأ الله عز وجل الحمد و کان محمد بن بشیر یکذب علی ابی الحسن
موسی ؑ فاذا قرأ الله عز وجل الحمد و الذی یکذب علی محمد بن فرات قال ابو یحیی و کان محمد بن فرات من الکتاب فقتله
ابرهیم بن شکله پس تمام اینها بضرب تیغ ابد لرزان شدند بسوی دار البوار و اخبار کثیره در مذمت و لعن
علاءه از ائمه هداه صلوات الله عليهم وارد شده است بعضی از انها در این مقام ذکر مینمایم از رجال کشی
عن ابن ابی عمیر عن مرزم قال قال ابو عبد الله ؑ قل للغالبه تو بی الى الله فانکم فساق کفار مشرکون روایت
دیگر عن ابی بصیر قال قال ابی عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ایبرء ممن زعم آنا ارباب قلت برئی الله منه فقالت
ایبرء ممن بزعم آنا انبیاء قلت برئی الله منه روایت دیگر عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله ؑ و ذکر
الغلاة و قال ان فیهم من یکذب حتی ان الشیطان ليجتاح الی کذبه روایت دیگر عن حنان بن سدير عن ابی
قال قلت لأبي عبد الله ؑ ان قومًا يزعمون انکم الهة يتلون علينا بذلك قرآنًا یا ایها الرسل کلوا من الطيبات
واعملوا صالحا انما بما تعملون علیهم قال علیه السلام یا سدید سمعی و بصری و شعری و بشری و لمحی و رمی من هو

فکر کے بغیر

فصل دویتم

۲۸

برابر الله منهم ورسوله ما هو لا على ديني ودين ابائي والله لا يجمعني وياهم يوم القيمة الا وهو عليهم خط
 قال قلت فما انتم جعلت فداك قال نحن خزان علم الله ونزاجه وحی الله ونحن قوم معصومون امر الله بطاعتنا
 ونهی عن معصیتنا نحن الحجة البالغة على من دون السماء وفوق الارض وازاین قبل اخبار زباد است که فرمودند
 غلام اعداء ما هستند بلکه در بعضی از اخبار دارد که اگر کسی متمکن باشد از دفع شر غلام از منضعین شیعه
 و مساعده نماید بر اعدای ائمه است چنانچه در مجمع البحرین میگوید فی حدیث ان فینا اهل البیت فی کل خلف
 عدو لا ینفون عنا تحریف الغالبین الحاصل در عهد هر یک از ائمه علیهم السلام از این شیاطین انبیه بودند که
 اظهار تشیع مینمودند و اجاب و تفویض و غلو و قدروا مثال ذلك را داخل در اخبار و نسبت بائمه اطهار
 میدادند و ضعفای شیعه را باین سبب در دام کشیده همراه مینمودند از جهت اینکه دنیای خود را معمود شده
 باشند چنانچه در ذیل روایت فیض بن مخنار حضرت صادق میفرماید یا فیض ان الناس قد اولعوا بالکذب علینا
 کان الله افرض علیهم ولا یزید منهم غیره انی احب احدیهم بحديث فلا یخرج من عنک حتی تأوله علی غیرنا و یله
 وذلك لانه لا یطلبون بحديثنا و یجتنا ما عند الله تعالی و کل یحب ان یجد راسا و در حقیقت اینها اعداء و
 ائمه بودند چنانچه حضرت صادق میفرماید لقد مسینا و ما احدا عدا لنا من یحل مودتنا و نیز در روایت
 ابن هبیم کرخی میفرماید ان من یحل هذا الامر من هو شر من اليهود و النصارى و المجوس و الذین اشركوا و نیز
 میفرماید ما انزل الله سبحانه ایه فی المنافقین الا وهی فین یحل التشیع پس اینها منافقند که شیعه گری بخود می بینند
 در ظاهر و مانند دزد خانکی خانه را خواب مینمایند و لذا پیغمبر فرمودند لا اخاف علی ائمتی من الکافر و لکن
 اخاف علیهم من المنافق از جهت اینکه ضعفای شیعه را بهیچ و نصا که نمیتوانند فریب داده همراه نمایند چرا که
 شیعه قبول آنها نمیکند بخلاف متحلبین تشیع که ظاهر ایشان چون غسل و ماه تابان و باطن ایشان چون حطل
 و جاه ظلمات است مراد بر مردم مشتبه نموده انها را بسوی باطن خود میکشاند اینست که در زمان دولت حق
 ولی امر عجل الله فرجه اولی اینها را از دم تبغ خواهد گذرانید چنانچه مفضل بن عمر میگوید سمعت ابا عبد الله
 علیه السلام یقول لو قام قائمنا بدأ بکذا بی الشیعة فقتلهم زیرا که اینها مصل شیعه و مخرب دینند خلاصه اینست که
 امر ولایت میزان علی الهی است که ایمان مردم بان سنجیده میشود پس اگر کسی نحوه تمسکش بولایت بان نحو سبکه
 خدا تبعا فرموده است و خود ائمه را از برای ما بیان نموده فرموده اند نزلوا عن الرتب و یبینه و قولوا فی حقنا
 ما شئتم و نیز فرموده اند نحن التمرقة الوسطی بنا یحق التالی و البنا یرجع الغالی هر چند این شخص تمسک نموده
 بالعروة الوثقی التی لا انفصام لها و الا اگر نزلد هد ولایتها از مرتبه مقرر الهیه و نفی عن ولایتها

کتاب التوحید
 فی بیان احوال
 شیعه و اهل بیت
 علیهم السلام
 و بیان احوال
 اعدای ایشان
 و بیان احوال
 شیعه و اهل بیت
 علیهم السلام
 و بیان احوال
 اعدای ایشان

رجوع طایفه عجم از جامعه اسلامی

۲۹

بعد از قبول کردن آن و گفتن بخ آنک با علی و با اینک ترقی دهد ولایت را از مرتبه بخود ایشان بیان فرموده اند هر چه
متمم و متثبت شده است بتسویلات شیطان و داخل بشود در زمره کسانی که ددانه شریفه میفرماید آن آیت
ارتد و اعلی ادبار هم بعد از تبیین لهم الهدی الشیطان و قل لهم و املی لهم و هر چه در شتر شیطان از اد کردن افکنده
متابع و می نماید تا بکوفتی ملتفت شده که در قعر جیم افتاده است بعد از آنکه عجز و کلاه نماید جواب الی اعمده
الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین خواهد شنید که ای بچاره مردم ای اخطاب الشیطان بعد
الفقر و بامر کریم بالفحشاء و المنکر را نشنیدید و نظر بسایقین خود ننمودید که چگونه شیطان آنها را فریب داده
و از رحمت الهی دور گردانیده و لفظ اضل منکم جبلاً کثیراً افلم تکنوا تعقلون حال آنکه نقض عهد ننمودید و بر
از سالفین خویش نکر فبتدا بک بجزای عمل خویش رسیدید الحاصل مردم ددانه و ولایت ستر طایفه شدند و مقام
سجده طایفه از عساکر و عداوت منکر ولایت شده و در پی ضلالت قدم میزنند و طایفه دیگر از سفاقت
و حماقت از مرتبه ولایت قدم پیش نهاده عالی شدند و بال خود را سوزانند طایفه ستم کسانی که افراط و
تفریط نورزیده بخطط مستقیم خود را بر منزل رستگاری رسانند چنانچه بعضی از محققین در مقام بیان علوم
و اسرار ائمه میگوید علم آن ستر ال محمد صعب مستصعب فمنه ما یعلمه الملائکة و النبیون و هو ما وصل الیهم
بالوحي و منه ما یعلمه هم و لم یجر علی لسان مخلوق غیرهم و هو ما وصل الیهم بغیر واسطه و هو السرائر الذی
ظلم به اثار الیوبیة عنهم فارتاب لذلك المبطلون و فاز العارفون فکفر به فیهم من انکر و فرط و من غلا فیهم
وافراط و فاز من ابصر و تبع النمط الاوسط خلاصه مطلب (بنده آنست که نه قهار بدنه خشم) (انچه گویند
بکن گوید بچشم) پس انسان باید در کلیه امور بیان دستور عمل که از شارع مقدس رسیده است عمل نماید و دستور
عمل ددانه و ولایت که از اتم امور الهیه است بما رسیده باین نحوه نیست که حضرت صادق علیه السلام میفرماید یا معشر
شعبه ال محمد کونوا کالتمر فی الوسطی حتی یرجع الیکم الغالی و یلجئ الیکم النالی فقال له رجل من الانصاریة قال له سعد
جعلت فداک ما الغالی قال علیه السلام قوم بقولون فبنا ما لا نقول فی انفسنا فلیس اولئک منا و لسانهم بغیر کلام
اعتقاد نبوت و ربوبیت ددانه ما دارند و مراد از نالی کسانی که منکر ولایت شده اند نسبت باهل بیت عصمت و
طهارت علیه السلام و التمر فی الوسطی فی الفاموس الوساده پس حاصل مقصود از خبر شریف است که میفرماید شعبان
ما باید حالشان حال متکای متوسطی باشد نسبت بدوستی ما یعنی چنانچه متکا اگر بسیار بلند باشد ممکن نیست
استقامت نموده از انرا و کذا اگر بسیار کوتاه و مساوی با زمین باشد پس باید حد وسطی از برای آن باشد
تا انسان تکیه و اعتماد بر آن کرده استراحت نماید همچنین شعبه نسبت بمقام و مرتبه ائمه علیه السلام باید حد

ذکر رجوع طایفه سیم

فائل باشد که خدا بتعالی از برای انها معین فرموده است و آن مرتبه است و آن مرتبه نبوت چنانچه حضرت صا^{دق}
 علیه السلام میفرماید من قال باننا انبياء فعلبه لعنة الله ومن شك في ذلك فعلبه لعنة الله وكذا دون مرتبه^{بیت}
 که نیز فرموده اند نزلونا عن الربوبية وقولوا في حقنا ما شئتم شعر حقیقتهم لم يدرك العقل كنهها (كما
 الله لم يدرك بكنه الحقيقة) (ربوبية كادت تكون ولم تكن) (فهم دون باربهم وفوق البرية) ايضا
 ولهم جلال ليس فوق جلالهم) (الاجلال الله جل جلاله) (ولهم نوال ليس فوق نوالهم) (الانوال^{الله}
 عم نواله) پس اگر انسان تثبت با این مرتبه مقرر الهیه نمود کوی سبقت از میدان سعادت بوده و بفائده
 مقصوده از ولایت رسیده است و در باره او فرموده اند شبعنا منا خلقوا من فاضل طيننا وعجنوا ثما ولا^{بیت}
 الخ وكذا او است مراد از ذوق شجر که پیغمبر فرموده است انا الشجرة والفاطمة اغصانها والعلي لقاحها والائمة
 من بعد اثمارها وشبعنا اوراقها والا اگر تجاوز نمود در باره ایشان از مرتبه امامت هر اینه میگردد مانند
 نصاری که تجاوز نمودند در باره مسیح حق از مرتبه نبوت وقابل بالوحي وشدند و داخل بشود در زمرة کسانی که
 امام علیه السلام در باره انها میفرماید فليس اولئك منا ولنا منهم و همچنین اگر تنزل دهد و منکر شود مرتبه
 مقرر الهیه را نسبت بائمه علیه السلام هر اینه میگردد مانند بهوان که منکر نبوت مسیح حق گردیدند و عاقبت
 هر دو طایفه معتذب و هلاک شدند نصاری از جهة تجاوز و غلو شان و یهود از جهة تنزل و انکار شان پس
 کسانی که غلو نموده اند از مرتبه امامت و کسانی که تنزل نموده و منکر امامت ائمه شده اند هر دو در هلا^ک
 واقع شده اند مانند یهود و نصاری چنانچه پیغمبر میفرماید يا علي هلك فيك اثنان محب عال وعدو قال كذا
 خبری در تفسیر صافی از خود حضرت امیر که میفرماید هلك في اثنان محب مفرط و مبغض مفرط و انا البراء الى^{الله}
 نعم ممن يغلو فينا فرفعا فوق حدنا كبرائه عيسى بن مريم من النصارى معلوم شد قول امام در خبر شریف که فرمودند
 حتى يرجع اليكم الغالى و يلحق بكم النالى اگر چه بلفظ مضارع واقع شده است ولی وجوب لزوم از او^{است} راجع شده
 و در روایت دیگر از حضرت امیر علیه السلام فرمودند نحن النمرة الوسطى نابلح الى البنا يرجع الغالى و بنا بر
 این روایت مطلب واضح است از جهة اینکه حاصل فرمایش آنست که خدا بتعالی قرار داده است ما را محل
 اعتماد و اتق و تکیه گاه حقیقی و میزان علی از برای موازنه کلمه امور دنیوی و اخروی بنی نوع انسان و قرار
 داده است ما را ملا دایرة عالم امکان شعر (دائرة امکان ما نقطة پرکاریم) (در خلق جهان چون
 قطب نسبت بر حاداریم) پس هر کوی در سجد ایمان خویش باید عرضه بدارد اعمال و اقوال خود را بر اعمال
 و اقوال و رفتار ابرار عصمت و طهارت علیه السلام اگر مطابق افتاد مؤمن است والا منافق خواهد بود و خلاصه

رجوع طایفه چهارم از جامع اسلامیه

۳۱

خلاصه این طایفه نیز بکشتند بر سوم و ادب جاهلیت و مانند بهیو و نصار مشرک شدند طایفه
چهارم که از منافع این جامعه الهیه محروم و از فوائد شریعت غرای احمدیه بهره گردیدند و بمقتضا
فبغزتک لا غویتهم اجمعین لا عتباتک منهم المخلصین باغوائی شیطان دروادی خار و خاشاک افتادند
کسانی بودند که رشته ولایت و خلافت را که حبل الله المبین و صراط المستقیم است چنانچه پیغمبر صلی الله علیه
و آله در ذیل روایت عمران بن حصین بعد از اینکه عد و اسماء ائمه علیهم السلام را بیان میفرماید و میفرماید نه عدد از
انها از صلب حسین است میفرماید و منما همک هذا الامة من تمسک بهم فقد تمسک بحبل الله لا تعلمون
فانتم اعلم منکم و اتبعوهم فانتم مع الحق و الحق معهم حتی یردوا علی الخوض و در روایت دیگر میفرماید الائمة
بعده اثني عشر قسمة من صلب الحسين و منما همک هذه الامة من تمسک من بعدکم بهم فقد تمسک بحبل الله و
تخلی منهم فقد تخلی من الله عز وجل بانها نوسانیده بلکه بعضی از انها در بین راه توقف نموده و بعضی دیگر
از انها دست از حبل الله برداشته و از شاه راه هدایت منحرف شدند چنانچه مفصلاً ذکر میشود و اولاً باید
دانسته شود اینکه مسئله خلافت را اهل سنت و جماعت از باب اجماع میدانند بمعنی اینکه میگویند امر
امامت و خلافت بیدر عت است پس هر کس را که امت جمع شدند و خلیفه قرار دادند او خلیفه مسلمین است چنانچه
مردم جمع میشوند و یکی را کد خدا و دار و قریه بلد و جویان کو سفندان خود قرار میدهند و میگویند در يوم
اجماع نمودند بر خلافت ابی بکر صدیق و او را خلیفه قرار دادند پس او خلیفه مسلمین گردید و بنی العباس خلافت را
از باب ارت میدانند و میگویند پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت رحلت کسی را اولی میراث از عمویش ندانست
است پس خلافت با او منتقل بعباس شد و بکران غصب خلافت نمودند چنانچه خواهد آمد که ابو مسلم خا
بهمین برهان مردم را دعوت بجوی خلفای بنی العباس نمود و کذا ملاحظه از اسمعیلیه که عتبات ازا
خانیها و بهر ها باشند نیز خلافت را موروث میدانند چنانچه علی محمد که یکی از مبلغین آنها است میگوید
اگر حضرت مجتبی امام بود هر اینه امامت را و اولاد او قرار میکردند چرا که اولادش مقدم و اولی بودند از
سید الشهدا علیه السلام پس از رفع تالی دفع مقدم را نتیجه گرفته نفی امامت حضرت مجتبی علیه السلام مینمایند
ولی مفیده لازم کلامشان را نفهمیده اند که اگر خلافت موروثی باشد لازم است صحیح قول بنی العباس
هد اساس خود ایشان میباشد و کلامیکه از صحبتش فاش لازم اید باطل است پس اینها بجنف از ائمه ما
امام میدانند شش نفر و ایشانها بیش امامی از جمله شهرتها نیست که لا اصل لها بعد از این هم با پیغمبر
اشاره خواهد شد انشاء الله تعالی اما امامیه را اعتقاد بر اینست که امر خلافت نیز از قبیل اموال و حطام

ذکر اینکه امامت منصب الهی است

دینا است تا بارت منتقل شود بوارث چنانچه بنی العباس واسمه علیّه میگویند و نرا قبل تعیین کد خدا و
دارو قه و ریاست قبله است تا باخبار عبا باشد بلکه خلافت و امامت مانند نبوت منصب سلطنتی است از
جانب حضرت حق جل و علا بر کافه خلق نسبت بکلیه امور دنیوی و اخروی و احد را نمیرسد تعیین نمودن از آن
از انبیاء علیهم السلام مگر باذن خدا تعالی چنانچه خبر بد اصول کافی و حاصل مضمونش اینست که خدا تعالی و حی فرمود
بسوی حضرت داود علی نبینا و اله و علیهم السلام که ای داود یکی از اولاد خود را وصی و خلیفه خود قرار ده و بتخت
اینکه در علم و اراده من گذشته است که نفرستم هیچ پیغمبر را مگر اینکه از برای او باشد وصی و خلیفه از اهل او
و داود را پسران چند بود و یکی را در میان از همه عزیزتر میداشت پس رفت نزد مادران پسر و فرمود که
شاه ام از جانب حق که یکی از اولاد خود را خلیفه و جانشین خود قرار ده هم مادران پسر عرض نمود خوب است
پسر مرا وصی خود گردانی حضرت داود فرمود من نیز چنین اراده نموده ام و چون در اراده حق تعالی
گذشته بود که سلیمان خلیفه او باشد و اراده داود و نوجوانش بر خلاف اراده باری تعالی قیام گرفته
بود و حی رسید که ای داود تعجیل ننمادرت تعیین خلافت تا از جانب من بر تو معلوم شود پس حضرت داود
توقف نمودند تا اینکه دو روز دو نفر خدمت او آمد یکی عرض نمود که کوسفندان این شخص داخل در باغ من
شده میم و کرم باغ را تلف نموده اند اینک از برای محاکمه نزد شما آمده ایم و حی از جانب پروردگار عالم
پا رسید که ای داود حال پسران خود را جمع نما هر کدام که حکم این قضیه را بیان نمودند و اصابه بشد او
خلیفه و جانشین تو میباشند پس حضرت داود فرزندان خود را جمع نموده و صاحب باغ قضیه را بر آنها
عرضه داشته پس سلیمان بن داود فرمود چه وقتی کوسفندان این شخص ضرر بر تو وارد آوردند عرض کردند
شب کوسفندان داخل در باغ شده اند و ضرر وارد آورده اند انگاه سلیمان دو کرد صاحب کوسفندان
فرمود حکم من درباره تو اینست که نتاج و پشم امساله کوسفندان را صاحب باغ دهد حضرت داود فرمود
ای فرزند چرا حکم نکردی که خود کوسفندان در عوض کرم او باشد و حال اینکه علمای بنی اسرائیل ثمن کرم را
قیمت خود کوسفندان قرار میدهند سلیمان عرض کرد از جهت اینکه باصل کرم او اسبی نه رسیده است بلکه
کوسفندان این شخص ثمره امساله او را نفوت نموده اند و سال آینده ثمره آن عود میباید پس ثمره امساله
کوسفندان عوض ثمره امساله کرم میباشد در حال و حی رسید با و د که ای داود حکم چنانست که سلیمان بیان
نموده ای داود تو اراده میکنی امر مرا و من اراده میکنم خلاف آنچه تو اراده کرده یعنی تو اراده میکنی غیر سلیمان
خلیفه باشد و من اراده میکنم که سلیمان خلیفه باشد و نمیشد مگر آنچه را که من اراده میکنم و کذا در خبر

خلیفه و جانشین
از برای امامت

در اینک خلافت از جانب خدا تعالی

۳۳

د بکر بن ابی بصیر قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فذكر الاوصياء فذكرنا اسمعيل فقال عليه السلام لا والله يا ابا محمد ما
ذالك البنا وما هو الا الى الله عز وجل بقرآن واحد ونيزد وابتد بقرآن عمرو بن الاشعث قال سمعت ابا
عبد الله عليه السلام يقول اترون لوصي من اوصي الى من يريد لا والله ولكن عهد من الله ورسوله لرجل فرجل حتى
ينتهي الامر الى صاحب امره پس امر خلافت که از اهل امور و مکمل دین و احکام شرعی و متم نعمای الهی است
چنانچه اشاره شد بغدادی بمصر ما بد ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی البتة باید از جانب حضرت
حق جل و علا بنویسد بنصب پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین شده بمردم برساند و چنانچه پیغمبر مساحی
در تبلیغ او نماید هر اینه تمام زحماتش هدر و بجزر سالت نخواهد برد چنانچه بمصر باید ان لم تفعل فما
بلغت سالنای حبيب من اکر اظهار و تبلیغ امر خلافت نکردی زحمات جنایتی فایده خواهد بود پس
بنابر این کسیکه قدم در جاده اسلام میگذارد باید تفحص و جستجو نماید از کسانیکه پیغمبر آنها را معین
فرموده و اوصیاء خود را داده است و اگر کسی از غیر این طریق خواسته باشد تحصیل وصی و خلیفه کرده
باشد هر اینه سرای خواهد بود که بحسب الظمان ماء هر چند سعی و کوشش نماید بمقصود خویش نایل نگردد
و اخباریکه از پیغمبر در باب تعیین اوصیاء علیه السلام و تصریح باسمائیکه آنها را رسیده است تمام در باره
اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین میباشد و قبلاً اشاره شد که آنچه حقیر از اخبار پیغمبر در این باب
دیدم صد و چهارده خبر که در بیست و دو خبر از آنها تصریح باسمائیکه ائمه فرموده است علاوه بر
اخباریکه هر یک از ائمه تصریح باسمائیکه بعد از خود فرموده اند و در این مقام دو سه خبر از اخبار نبوی
را ذکر میکنم تا بدین اکر کسی خواسته باشد مجموع نماید بکتاب کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی
عشر للشیخ السید علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی القمی و کتاب الغیبة للشیخ الطایفة محمد بن الحسن علی الطوسی
و غیرها من کتب الائمة رضوان الله علیهم اجمعین قال الشیخ الجلیل علی بن محمد بن علی الخزازة اخبرنا
ابو المفضل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الشیبانی قال حدثنا ابو مزاحم موسى بن عبد الله بن یحیی بن خافا
المقرئ ببغداد قال حدثنا محمد بن حماد بن همام الدبایغ ابو جعفر قال حدثنا عبد بن ابرهیم قال حدثنا ابو
بن بهان قال حدثنا عقبه بن یقطان عن ابي سعید عن مکحول عن واثله بن الأسقع عن جابر بن عبد الله ^{نصاری} الا
قال دخل جناب بن جنادة اليهودی من خیر علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا محمد اخبرني عن ما ليس
وعن ما ليس عند الله وعن ما لا يعلم الله فقال رسول الله اما ما ليس لله فليس لله شريك اما ما ليس عند الله
فليس عند الله ظلم العباد و اما ما لا يعلم الله فذلك قولکم يا معشر اليهود عن رب الله والله لا يعلم له ولدا

ذکر اخبار تعین ائمه علیهم السلام

۳۴

فقال جند اشهد ان لا اله الا الله وانت رسول الله حقاً ثم قال يا رسول الله اني رأيت البارحة في النوم
 بن عمران عليه السلام فقال لي يا جند اسلم علي يد محمد وآسمك بالأوصياء من بعد وقد سلمت رزقي الله
 فاجزني بالأوصياء بعدك لا تمسك بهم فقال يا جند اوصيأ بعدك بعد نبياء بني اسرائيل فقال يا رسول الله
 انهم كانوا اثني عشر وجدا هم في النور ثم قال نعم الاثمة بعدك اثني عشر فقال يا رسول الله كلمهم في زمن واحد
 قال لا ولكن خلف بعد خلف فانك لن تدرك منهم الا ثلاثة قال سمعتم لي يا رسول الله قال نعم انك تدرك
 سيد الأوصياء وارث علم الانبياء و ابا الاثمة علي بن ابي طالب بعدك ثم ابنه الحسن والحسين فاستمسك
 بهم بعدك لا يغرنك جمل الجاهلين فاذا كان وقت ولاية ابنه علي بن الحسن سيد العابدين يقض الله عليك
 ويكون اخراذك من الدنيا شريفة من لبن شربة فقال يا رسول الله هكذا وجد في النور ثم ايقضوا شربوا
 شربا فلم اعرف اسمائهم فكم بعد الحسن من الأوصياء واسمائهم فقال تسعة من صلب الحسين والمهدي
 منهم فاذا انقضت مدة الحسين قام بالأمر بعده علي ملقب بزین العابدین فاذا انقضت مدة علي قام بالأمر
 بعده محمد ابنه يدعي بالباقر فاذا انقضت مدة محمد الباقر قام بالأمر بعده جعفر ابنه يدعي بالصادق فاذا انقضت
 مدة جعفر قام بالأمر بعده موسى يدعي بالكاظم فاذا انقضت مدة موسى قام بالأمر بعده علي ابنه يدعي بالإضا
 فاذا انقضت مدة علي قام بالأمر بعده ابنه محمد يدعي بالنقي فاذا انقضت مدة محمد قام بالأمر بعده ابنه علي يدعي
 بالنقي فاذا انقضت مدة علي قام بالأمر بعده الحسن ابنه يدعي بالأمين ثم يغيب عنهم امامهم قال يا
 رسول الله والحسن يغيب عنهم قال لا ولكن ابنه الحجة قال يا رسول الله فما اسم قال لا اسمي حتى يظهم الله
 تعا فقال جند يا رسول الله قد وجدنا ذكرهم في النور ثم قد بشرنا موسى بك بالأوصياء من ذريتك
 ثم تلا رسول الله هذه الآية الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من
 قبلهم ولهمكن لهم دينهم ان رضوا لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم انما فقال جند يا رسول الله فما خوفهم
 فقال يا جند في زمن كل واحد منهم سلطانا يعزبه ويؤذنه فاذا عجل الله قائما عملا الأرض قطاو
 عدا كما ملئت جورا وظلما ثم قال علي بن ابي طالب في المصابرين في غيبته طوبى للمقيمين على محجة اولئك
 وصفهم الله في كتابه فقال والذين يؤمنون بالغيب وقال اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون
 الخ بقية خبر مربوط بمقام نبوت حاصل مضمون خبر شريف انك جابر بن عبد الله انصاري كوفي جند
 يهودي از خیر آمده وارد شد خدمت رسول خدا عرض کرد با محمد خبر ده مرا از چیزی که خدا ندارد از او از
 چیزی که در نزد خدا نیست و از چیزی که خدا عالم بان نیست پس رسول خدا فرمودند اما آنچه که خدا بی‌شمار

در خیر سر و رعیت و وصیای پیغمبر

۳۵

انرا ندارد شریک است که خدا شریک ندارد و اما آنچه بیکه در نزد خدای عز و جل نیست ظلم است که در نزد
 خدا بتکلیف است و اما آنچه را که خدا بتکلیف عالم بان نیست ان قول شما جماعت بهیو است که میگویند غیر
 پس خدا است و خدا علم با اینکه پس از برای و باشندند پس چند گفت شما میدهم بر اینکه خدا بتکلیف
 ندارد و شهادت میدهم بر اینکه ترسو و فرستاده از جانب و میباشی پس از ان عرض کرد بار سو الله در
 گذشته موسی بن عمران علیه السلام را در خواب دیدم بمن فرمود یا جندل اسلام بیا و ببردست پیغمبر و متمم
 شو با وصیای که بعد از او میباشند و خدا بتکلیف را در فرمود بشرف اسلام مشرف شدم دیگر مرا خبر ده از
 اوصیای که بعد از جناب شما میباشند تا اینکه متمم شوم بذیل ولایت ایشان پس فرمود یا جندل
 اوصیای من بعد از من بعد نقباء بنی اسرائیل میباشند عرض کرد بار سو الله نقباء بنی اسرائیل دوازده
 بودند چنانچه در تورات مشاهده نموده ایم فرمود بلی ائمه بعد از من دوازده عدد میباشند پس عرض کرد یا
 رسول الله تمام اینها در یک زمان میباشند یا در زمانهای عده فرمود در یک زمان نیستند بلکه بعضی از
 ایشان خلیفه و جانشین بعضی میباشند و تودد غیبی مکرر بعد از آنها را عرض کردم اسم ان شرع را از برای
 من بیان فرمائید فرمود بلی اینکه بدرستی تودد باب بمنائے سیدنا و صفا و وارث علم نبیها ابوالاثمه علی بن
 ابیطالب علیه السلام را بعد از من و بعد از او و در باب مکی امامت پیران او حسن و حسین پس متمم شو بولایت آنها
 بعد از من و معروف نکردند ترا جمل و دوسو سه نادان و بعد از ان در زمان ولادت علی بن الحسن سید العابدین
 عمر تو با خورسید از دنیا رحلت خواهی نمود و آخر تو شتر توانی نه با جوعه شتر خواهی نمود که میباشند
 از دنیا بروی پس عرض کرد بار سو الله من در تورت شتر و شیر دیدم بود و معنی ان که حسن و حسین
 نفهمیده بودم پس بیان نما از برای من عدد و اسما اوصیای بعد از حسین علیه السلام را فرمود اوصیای بعد از حسین
 نه عدد و تمام آنها از نسل حسین میباشند و از ایشانست مهکاء پس زمانیکه تمام شود مدلت امامت حسین
 تمام مینماید با امر امامت بپایم دارد انرا پس او علی که ملقب است بزین العابدین پس از انقضای امامت علی پایداری
 امر امامت را پس او محمد که ملقب است بیاقر و بعد از انقضای امامت محمد بپایداری امر امامت را جعفر پیر او که
 ملقب است بصفاق و بعد از انقضای امامت جعفر بپایداری امر امامت را موسی پیر او که ملقب است بکاظم
 و بعد از انقضای امامت موسی بپایداری امر امامت را علی پیر او که ملقب است بالرضا و بعد از انقضای امامت
 علی بپایداری امر امامت را محمد پیر او که ملقب است بالنقی و بعد از انقضای امامت محمد بپایداری
 امر امامت را علی پیر او که ملقب است بالنقی و از انقضای امامت علی بپایداری امر امامت را حسن پیر او

ذکر پسر و تعیین پیا و صیبا بعد پسر

۳۶

که ملقب است بالامین و بعد از آن غایب میگردد امام از نظر مردم عرض کرد که یا رسول الله یا احسن غایب
 میشوند از نظر آنها فرمودند بلکه پسر او حجة بن الحسن عرض کرد یا رسول الله اسم مبارک او را بیان فرمایند
 فرمود اسم او برده نمیشود تا زمانی که خدای تعالی امر او را ظاهر گرداند پس چند عرض کرد یا رسول الله ذکر او صا
 مياك ایشان در توره مسطور است و هر این به تحقیق بشارت داده است ما را موسی بجناب شما و با وصیاء
 از ذریه شما و بعد از آن تلاوت فرمود رسول خدا این ایه شریفه را وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات
 لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمكن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد
 خوفهم امنا پس چند عرض کرد که یا رسول الله کدام است خوف ایشان که خدا تعالی در این ایه شریفه بیان
 فرموده است فرمود یا چند در زمان هر یک از ائمه شیطان از این امت خواهد بود که باعث ذبت و
 ازار او میگردد پس هر وقت که تعجب فرماید خدا بیجا فرج را قائم مایر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه بر
 شده باشد از ظلم و جور بعد از آن فرمودند اجر و ثواب عظیم دارند صبر کنندگان در زمان غیبت او و اجر و
 ثواب زیاد است از برای آنکسان که پیادارند اند و سلوک مینمایند بر طریقه او و آنها ایند چنانکه
 وصف فرموده است ایشان را خدای تعالی در قرآن مجید بقوله والذین یؤمنون بالغیب و بقوله اولئک
 حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون خبر بگویند از شیخ مذکور قلّه و سند منتهی مینماید با بن
 مالک قال کنت انا و ابو ذر و سلمان و زید بن ثابت و زید بن ارقم عند النبی صلی الله علیه و اله اذ
 الحسن و الحسین علیهما السلام فقبلهما رسول الله و قام ابو ذر فانکب علیهما و قبل ایدیهم ثم رجع فقل
 فقلنا له سرّا یا ابا ذر انت رجل شیخ من اصحاب رسول الله ثم تقوم الی صبیبتین من بنی هاشم فنکب علیهما
 و تقبل ایدیهم فقال نعم لو سمعتم ما سمعت فیهما من رسول الله ثم لفعلتم بهما اکثر مما فعلت قلنا و
 ماذا سمعت فیهما من رسول الله ثم یا ابا ذر قال سمعت بقول لعلی و لهما یا علی و الله لو ان رجلا صلی
 و صام حجة بصبر کالشئ البالی اذا ما نفعه صلوة و صومه الا بحکم یا علی من توسل الی الله عز و جل
 بحکم فحق علی الله ان لا یرته یا علی من اجتمکم و تمسک بکم فقد تمسک بالعره الوثقی قال ثم قام ابو ذر
 و خرج و تقدّمنا الی رسول الله ثم فقلنا یا رسول الله اخبرنا عنک ابو ذر بکبت و کبت قال صدق
 ابو ذر صدق و الله ما اظلت الحضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابي ذر قال ثم قال علیه
 خلفه الله تبارک و تعالی و اهل بقی من نور واحد قبل ان یخلق آدم بسبعة الف عام ثم نقلنا الی
 صلب آدم ثم نقلنا من صلیبه اصلاب الطاهرين الی ارحام الطاهرين قلت یا رسول الله فاینکنم و علی

ذکر اخبار و احادیث تعجبنا محمد

۳۷

نزع الطل

ای مثال کنیم قال کنا اشباحا من نور تحت العرش ربیع الله ونجد ثم قال علیها ما عرج فی السماء وبلغت سدة المنهى ودعنی جبرئیل قلت حبیبی جبرئیل فی مثل هذا المقام تفارقنی فقال یا محمد اقی لا اجوز هذا الموضع فبحرقا جنتی ثم ذبح فی النور ما شاء الله فاحی الله الی یا محمد انی اطلقت الی الارض اطلاعه فاخترت منها وجعلت نبیا ثم اطلقت نبیا فاخترت منها علیا فجعلته وصیک ووارث علمک و الامام بعدک واخرج من اصلا بکما الذی به الطاهرة والائمة المعصومین خوان علی فلو لا کم لما خلقت الانبا ولا الاخوة ولا الجنة ولا النار یا محمد اتحب ان تراهم قلت نعم یارب فنادت ارفع راسک یا محمد فرفعت راسی فاذا بانوار علی والحسن والحسین علی بن محمد بن علی وجعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بتلا لا من بینهم کأنه کوب در می فقلت یارب من هولاء ومن هذا قال یا محمد هم الائمة بعدک المطهرون من صلبک و هذا الحجة الذی یملأ الارض قسطا و عدلا و یشف صدور قوم مؤمنین قلنا یا بابا شایا و امهاتنا انت یارسول الله لقد عجبنا فقال علیهم السلام و اعجب من هذا ان اقواما یسمعون منی هذا ثم یرجعون الی اعتقابهم بعد اذ هدیهم الله و یؤذون منی فیهم ما لهم لا انا لهم الله شفاعة و حاصل مضمون این خبر شریف اینکه ان بن مالک مکیوید من و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و زید بن ثابت و زید بن ارقم در خدمت پیغمبر حاضر بودند که ناگهان وارد شدند بران بزرگوار و نور بدکان او حسن و حسین علیهم السلام پس پیغمبر ان دو بزرگوار را در آغوش جان کشید و دهنه های انها را بوسید پس ابوذر از جای بلند شده خود را برد و دستهای اند و بزرگوار انداخته دستهای مبارک انها را بوسید و بر کشته دو جا نوشت پس ما اهسته با و گفتیم تو پیغمبر و از صحابه پیغمبری چگونه از جابر خواسته دست این دو طفل بیه هاشمی را بوسی پس ابوذر گفت بلی اگر شنیده بود بد آنچه را که من درباره اینها از پیغمبر شنیده ام هر اینه احترام و تجلیل ایشان را بیش از من رعایت مینمودید گفتیم چه چیز از پیغمبر درباره اینها شنیده گفت شنیدم اند سو لخدام که درباره علی و ابن دو طفل میفرمود بخدا قسم اگر کسی نماز بخواند و روزه بگیرد یا ندازه که گوشه پوست اندام او ریخته شود هر اینه نفی نخواهد بخشید او را نماز و روزه او مکر بدوستی و ولايت شما یا علی کسیکه متوسل شود بخدا یا علی بدو شما پس لازمست بر خدای عز و جل اینکه او را در نماز و انچه خواهش میکند یا علی کسیکه دوست دارد شمارا و دست اندازد در ذیل ولايت شما پس تحقیق که دست انداخته است در دست شما بسا محکم ان بن مالک مکیوید بعد از این ابوذر بر خواسته از مجلس بیرون شد و ما نزدیک

ذکر اخبات و احوال پیغمبر اکرم

۳۸

پیغمبر آمدیم و عرض نمودیم یا رسول الله ابو ذر از جناب شما خبر داد که درباره علی و حسن و حسین این گونه توصیف فرموده اند فرمود راست گفته است ابو ذر بخدا قسم آسمان سایه نینداخته و زمین بر نداشتند و در نکر گفته است صاحب نطق و لسان را داد است کوتر از اجه در آنس میگوید پس از آن پیغمبر فرمودند خلق فرمودند خدا بنوعالی مرا و اهل بیت مرا از نور واحد پیش از اینکه خلق فرماید آدم را بجفت هزار سال پس از آن نقل داد ما را بصلب آدم و بعد از صلب و نقل داد ما را بسو اصاب طاهره و ارحا مطهره عرض کردم یا رسول الله قبل بر صلب آدم در چه مکانی و بر چه هیئت و صورتی بودید فرمود شیخها و صوتهائی بودیم ما از نور در تحت عرش الهی تسبیح و تمجید حضور حق جل و الهی میخواندیم پس از آن فرمود چون مرا با شما عروج دادند و بسندة المنهوس رسیدم و داع نمود مرا جبرئیل گفت ای حبیب بر نیل آباد چنین مقامی از من مفارقت بینمائی عرض کرد یا محمد من نتوانم از این موضع تجاوز نمایم چرا که پروبال من سوخته میگردد پس توقف شدم در میان نور بجدی که مشیت حضرت حق قرار گرفته بود پس وحی فرمود خدا بنوعالی بسوی من که با محمد نظر و التفات انداخته بوی زمین پس ایشان نمودم ترا از اهل زمین و قرار دادم تو را نبی و بعد از آن التفات دیگر نمودم و اختیار نمودم از اهل ان علی را و قرار دادم او را وصی تو و وارث علم تو و امام بعد از تو و بیرون میاورم از صلب شما ذریه طاهره و ائمه معصومین را که خزان علم من میباشند پس اگر شما نبودید هرگز این خلق نکرده بودم دنیا و آخرت و نه بهشت و نه دوزخ را یا محمد ایاد و سندی که ببینی ان انوار طاهره را عرض کردم بلی پروردگار من پس خطاب دسید که ای محمد سر خود را بلند نما چون سر بلند نمودم ناگاه دیدم انوار علی و حسن و حسین و علی بن الحسن و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و حجة بن الحسن و آن بزرگوار در خشنده است در میان ان انوار مانند ماه تابان پس عرض کردم ای پروردگار من چه کسانی هستند این انوار و کس است این نور در خشنده در میان اینها خطاب داد یا محمد ایشانند ائمه بعد از تو که پاکیزگان از صلب تو میباشند و این نور در خشنده در میان ایشان حجة است که زمین با پر از علی و داد میکند و شفا میدهد پس من این از شعبان خود را آنس میگوید عرض کردم پدران و مادران ما فدا شود یا رسول الله هر چه بخواهی بجز حق امر بسیار عجیبی بیان فرمودید فرمودند و عجب ترا از این امر اینکه کافی هستند که از من میشوند این امر را و بعد از شنیدن و قبول نمود و هدایت یافتن از جانب خدا بنوعالی بر میگردند بسوی اصل خود از ضلالت و گمراهی و مراد از اینست میافکنند از جهت بد زناری و عمل نکردن بر طریقه مستقیمه اهل بیت من چه میشود اینها را و چه وادار میفایند اینها را بر مخالفان از طریقه حق خدا بنوعالی شفاعت مرا شامل حال اینها نمیکردند

ذكر أخبار الأئمة والتعيين بأئمة

خبر بكر بن ابي شريح جليل مقدم سنداً منتهى من باب ما يروى عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال كنت عند النبي صلى الله عليه واله في بيته ام السلسلة اذ دخل عليه جماعة من اصحابه منهم سلمان وابو ذر والمقداد وعبد الرحمن بن عوف قال سلمان يا رسول الله ان لكل نبي وصياً وسبطاً فمن وصيتك وسبطاك فاطر ساعة ثم قال يا سلمان ان الله بعث اربعة الف نبي وكان لهم اربعة الف وصي وثمانية الف سبط فوالذي نفسي بيده لا ناخر الا نبياء ووصي خير الا وصي وسبط خير الا سبط ثم قال يا سلمان اتعرف من كان وصي ادم فقال الله ورسوله اعلم فقال صلى الله عليه واله اني اعرفك يا ابا عبد الله فانك منا اهل البيت ان ادم اوصى الى ابنه شيث واوصى شيث الى ابنه شبان واوصى شبان الى ابنه محلت واوصى محلت الى ابنه محوق واوصى محوق الى عثمان واوصى عثمان الى اخنوخ وهو ادريس عليه السلام واوصى ادريس الى ناحور واوصى ناحور الى نوح عليه السلام واوصى نوح الى سام واوصى سام الى عثام واوصى عثام الى برعشثا واوصى برعشثا الى يافث واوصى يافث الى بره واوصى بره الى جفيسة واوصى جفيسة الى عمران واوصى عمران الى ابراهيم الخليل عليه السلام واوصى ابراهيم الى اسمعيل واوصى اسمعيل الى اسحق واوصى اسحق الى يعقوب واوصى يعقوب الى يوسف واوصى يوسف الى برثا واوصى برثا الى شعب واوصى شعب الى موسى بن عمران واوصى موسى بن عمران الى يوشع بن نون واوصى يوشع بن نون الى داود واوصى داود الى سليمان واوصى سليمان الى اصف بن برخيا واوصى اصف بن برخيا الى زكريا واوصى زكريا الى عيسى بن مريم واوصى عيسى بن مريم الى شمعون بن حمون الصفا واوصى شمعون الى يحيى بن زكريا واوصى يحيى الى منذر واوصى منذر الى سلمة واوصى سلمة الى برده ودفعها الى تربة وانا ادفعها اليك يا علي قال علي فقلت يا رسول الله فهل ينهم انبياء واوصيا اخر قال نعم اكثر من ان يحصى ثم قال عليه السلام وانا ادفعها اليك يا علي وانت تدفعها الى ابنك الحسن والحسين يدفعها الى ابنه علي وعلي يدفعها الى ابنه محمد محمد يدفعها الى ابنه جعفر وجعفر يدفعها الى ابنه موسى وموسى يدفعها الى ابنه علي وعلي يدفعها الى ابنه محمد ومحمد يدفعها الى ابنه علي وعلي يدفعها الى ابنه الحسن والحسين يدفعها الى ابنه القائم ثم يغيب عنهم امامهم ما شاء الله ويكون غيبتان احدهما اطول من الاخرى ثم النفث النار والله صلى الله عليه واله فقال رافعا صوته الحمد للحمد اذا فقد الخامس من ولد السابغ قال علي فقلت يا رسول الله فما يكون بعد غيبته قال اصمت حتى ياذن الله بالخروج فخرج من الهم من قرية يقال لها كدنة على راسه عمامة مندرة بدعي ومقلد بسفي الفقار ومناد ينادي هذا المهدي خليفة الله فاتبعوه بملا الارض

ذکر اخبار و احادیث پیغمبر اکرم

قطا و عدا کما ملئت جورا و ظلما و ذلك عندما تصبر الدنيا هرجا و مرجا و یغیر بعضهم علی بعض فلا الصبر
 برحم الکبیر ولا القوی برحم الضعیف فتح باذن الله له بالخروج پس بمقتضای این اخبار و اخبار دیگر که بعضی
 از آنها پیغمبر بعد از تعداد اسمائمه میفرماید من خالفهم فقد خالفنی و من رد علیهم و انکرهم و انکر
 واحدا منهم فقد ردنی و انکرني و در بعضی میفرماید من انکر اخوانا کن انکرا و لنا و در بعضی دیگر میفرماید
 من انکر واحدا منا فقد انکرنا جمعا و در خبر دیگر قبل از عبد الله میفرماید ان الله رجل یوالی علیا و لم یعرف من بعده
 من الاوصیاء قال فیما قال فی الاثمة جمعا و جدا الاخر قال هو کمن اقر بعیسی و جد محمدا پس کسانی که
 در بین راه توقف نموده و بار و لا یترا بسر منزل نرسانیده اند و آنکسانیکه از جاده منحرف شده و در بر اهر
 قدم میزنند هر این رجوع با عقاب خویش نموده اند بعد از الهدایه چنانچه در ذیل خبر این بن مالک گذشت
 و همراه شده اند بعد از المعرفه چنانچه در خبر دیگر میفرماید ثلاث خافهن علی امتی الضلالة بعد المعرفة و مضلا
 الفتن و شهوة البطن و الفرج و هر این از منافع و فوائد و لا یت که پیغمبر میفرماید حی و حب اهل بیتی نافع
 فی سبعة مواضع عند الوفاة و عند القبر و عند النشور و عند الکتاب و عند الحساب و عند المیزان و عند
 الصراط فمن احب اهل بیتی و استمسک بهم من بعدک فحق شفعاؤه يوم القيمة و در جای دیگر میفرماید
 طوبی لمن تمسک به و بالاثمة الاطهار و در جای دیگر میفرماید من احبهم فی الله فهو من الفائزین يوم القيمة
 و نیز میفرماید در جواب سؤال از این و علی الاعراف رجال یخبرونکم انهم الاثمة بعد علی و سبطای و
 من صلب الحسن فمهم رجال الاعراف لا یدخل الجنة الا من یعرفهم و یعرفونه بسبب سوء عاقبت بجهنم که
کلام در تفصیل متوقفین و منحرفین است اما متوقفون که تمسک ایشان بجبل الله با خرنسیده
 و در بین راه مانند چند طایفه اند طایفه اولی سبائیه که در حضرت امیر علیه السلام توقف نمودند و گفتند او
 حی است و نموده است طایفه دوم باقریه که در حضرت باقر علیه السلام توقف نموده گفتند او زنده و مهدی
 موعود است طایفه سیم تاو سیه که در حضرت صادق علیه السلام توقف نموده گفتند او نموده است و او
 مهدی که پیغمبر فرموده است ظاهر میشود و عالم را پر از عدل و داد مینماید طایفه چهارم واقفیه است که
 میگویند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام زنده است و او است که ظاهر خواهد کرد بد طایفه پنجم مطوّر
 میگویند ما نمیدانیم موسی بن جعفر مرده است یا زنده از اینجهت توقف در انجذاب نموده قائل بائمه بعد
 از او نشدند و طایفه ششم کسانی که در حضرت امام حسن عسکری توقف نموده اند میگویند ان بزرگوار
 غائب شده است از انظار طایفه هفتم کسانی که در حضرت عسکری توقف شده گفتند او بعد از من

ذکر طوایف یکدیگر بعضی از آن توقف نمودند کسانیکه از ایشان شدند

۴۱

زنده می‌شود و عالم را بر از عدل و داد مینماید طایفه ششم کسانیکه در حضرت عسکری علیه السلام توقف
نموده اند از جهت اینکه می‌گویند او را اولادی نبوده است طایفه هفتم کسانیکه قائل بفرقه شدند و گفتند
بعد از حضرت عسکری علیه السلام فتور و فاصله کرد بدین مدت تا زمان بلوغ حضرت حجة ارواحه الفداء و
می‌گویند جایز است که مدت امامت منقطع باشد و زمین خالی از امام باشد چنانچه در انبیا علیهم السلام جایز
خالی بود زمین از بنی و فاصله بین آنها پس این طایفه از اینجهت در حضرت عسکری علیه السلام توقف نموده از او
تجاوز نکردند طایفه هشتم کسانیکه هستند که توقف در حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نموده از جهت اینکه
گفتند ما نمیدانیم او را اولادی بوده است و با اینکه بلاعقب مانده است طایفه نهم کسانیکه در
انحصار توقف نموده از جهت اینکه می‌گویند امامت در حضرت عسکری علیه السلام منقطع و ختم گردید چنانچه
نبوت در محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله ختم گردید و اما منحرفان از جاده که فرمودند هم السبل
الاعظم والضرط الاقوم بیرون شده و دست ایشان از جبل الله که فرمودند من تمسک بهم فقد تمسک
بجبل الله منقطع شده و از سفسطه که فرموده اند هم الفلك الجاری فی البحر الغامرة بام من دیکها و یغرق
من ترکها و دافئانه اند نیز چند طایفه اند طایفه اولی کسانیکه بعد از حضرت امیر علیه السلام قائل شدند
بامامت محمد بن الحنفیه و اینها چهار فرقه شدند مخاربه و هاشمیه و بنائیه و رزامیه طایفه دوم
زیدیه که بعد از حضرت سجاد علیه السلام قائل شدند بامامت زید بن علی بن الحسین علیه السلام و اینها نیز بر سه
فرقه شدند صالحیه و سلیمانیه و جبار و دیه طایفه سیم فطویه که بعد از حضرت صادق علیه السلام قائل
بامامت عبدالله افطح پسر آنحضرت طایفه چهارم شیطیه که بعد از حضرت صادق علیه السلام قائل شدند
بامامت محمد مؤمن پسر آنحضرت طایفه پنجم اسمعیلیه و در اول کتاب گذشت که اینها سه فرقه اند بقره
گفتند که اسمعیل نموده و او امام است بعد از حضرت صادق فرقه دیگر گفتند محمد بن اسمعیل بعد از
حضرت صادق امام است و او است مهدی موعود فرقه ستم آنها باطنیه اند و باطنیه نیز چهار فرقه اند
نزاریه که فعلاً معروفند با فاخته و مستعلیه که فعلاً معروفند به بهره و مقنعه و در روزیه و تفصیل
حال این چهار فرقه خواهد آمد انشاء الله طایفه ششم از منحرفین احمدیه که بعد از امام موسی کاظم
علیه السلام از جاده بیرون شده گفتند احمد بن موسی امام است طایفه هفتم محمدیه که بعد از امام علی نقی
علیه السلام از راه خارج شدند و قائل شدند بامامت محمد بن علی و گفتند او زنده و مهدی موعود است و حال
اینکه محمد در حال حیوة امام علی النقی از دنیا رفت طایفه هشتم کسانیکه بعد از امام حسن عسکری علیه السلام

که فعلاً معروفند
بعطاء الهی

ذکر مخفی از حیات مسبقه

۴۲

بپراهره افتادند و قاتل شدند بامامت جعفر کذاب که برادر حضرت عسکری علیه السلام بود و حال آنکه اخا
عبدی از معصومین علیه السلام رسیده است که فرموده اند ای الله ان يجعل الامامة للاخوين بعد الحسن
الحسین علیه السلام و اکثر از قائلین بامامت جعفر کذاب فحشه بوده اند پس این طوائف بواسطه تخلف و
دنبال افتادن از سفینه نجات هلاک گردیدند چنانچه طایفه دیگر که طایفه جواز پیراند و اعتقاد ایشان
بر این بوده است که از برای حضرت حجت ار و احسانه الفداء پیری بوده و امامت از حجت بن الحسن علیه السلام
منقل باو شده و او است مهلک موعود و عددائمه سیزده است نه دوازده بواسطه تعدی و تجاوز
و جلوان دادن از سفینه نجات هلاک شدند پس طرفین تفریط و افراط هلاک و حد وسط ان نجات
چنانچه در فقره دعای شهر شعبان میفرماید المتقدم لهم مارق والمناخزعهم زاهق والملازم لهم لاق و حاصل
مطلب اینست که بمقتضا اخبار کثیره منواتره در بیان عددائمه و اسمائمه و حصر ایشان در دوازده تن تمام
این طوائف در ضلالت واقع شده اند و سزاوارست در این مقام بیان دو مطلب **مطلب اول** اینکه غری
از طایفه ملاحده اسمعیلیه باقی این طوائف از فرق شعبه شمرده میشوند و در ذل اهل ملل از حجت اینک شعبه
در اصطلاح عبارتست از کسی که حضرت امیر علیه السلام را خلیفه بلا فصل پیغمبر صلی الله علیه و اله بداند و دیگر
بر او مقدم ندارد و اما ملاحده اسمعیلیه را از فرق شعبه نمیشمارند چنانچه فقها در باب وقف میکنند
لو وقف احد علی الشیعه لا یشمل الملاحده من الاسمعیلیه و شاید از همین جهت باشد که شیخ الطایفه در کتاب
غیبت اغلب این فرق را ذکر و ابطال مذاهب آنها فرموده و هیچ تعرضی از اسمعیلیه ننموده است بلکه خوا
امد انشاء الله که بعضی از علما اسمعیلیه را بکلی از فرق اسلام خارج میدانند و حق هم همین است از حجت
اینکه خواهد آمد که اینها از غلات و نافعین تکالیفند و این دو طایفه مسلماً از رقبه مسلمین خارجند **مطلب**
دوم اینکه از تمام این طوائف مذکوره ظاهراً بعضی از فرق زیاده در گوشه کنایه ها مثل بعضی از
بلاد حجاز و یمن پیدا میشوند و ملاحده از اسمعیلیه نیز متفرقاً عنه هستند چنانچه انشاء الله مفصلاً ذکر خواهد
شد و بقیه فرق بکلی منقرض و هیچ اثری از آنها را ایشان باقی نمانده است بلکه هر یک از اینها مدتی بواسطه اغوا
و دسبسه بعضی از مغرضین دنیا پر است در جبهت بودند و بعد از انکشاف حق رجوع بحق مینمودند و نظاً
این معنی در هر زمان بسیار است مثلاً اگر سلطان مملکت از یمن برداشته شود مدتی ملوک الطوائف میشوند
نوعاً هر کس عده را در گرد خود جمع میکند بداعیه سلطنت تا که کمر ولی عهد سلطان ظاهر و مردم او را شنا
تصدیق او میکنند و دست گاه دیگران بر چیده میشوند و کذا اگر رئیس قبیله از یمن رفت می بیند بنیاداران را

که اینک ملاحده
از فرق شیعیه
بلاست و نیز
عنه که از یمن
و حجاز

بقية تنبيه اول از فصل دوم

۴۳

هر يك بخوي جماعی را مشتبه کرده بكي ميگويد فلا نكس ديش است ديکري ميگويد فلا نكس ديکرو هکذا بلکه گاه ازاوقات اگر بتوانند منکر مردن ديش ميشوند بهمين طريق مدته باصطلاح چيز و کرکري ميکنند تا بعد معلوم ميشود که اين ديش کيس را جانشين خود قرار داده است و با کسيکه اهلبت دارد در بين ظاهر ميشود که مردم از دنيا پرستامتفرق و رجوع بحق مينمايند همچنين در زمان بعثت^{يك} از ائمه عليهم السلام دنيا و هوا پرستان امر را بر مردم مشتبه ميکردند و مدته اموال مردم را باين بهانه ها که^{فنه} شک چواني ميکردند بعد را که حق ظاهر ميشد مردم بحق بر ميگرديدند چنانچه سبب قول بتوقف اين بود که علي بن ابي حمزه بطائني و زياد بن مروان قنق و عثمان بن عيسى و اوسي که از وکلای حضرت ابی ابراهيم موسي بن جعفر عليهم السلام بودند و در نزد عثمان بن عيسى سه هزار دينار و پنج کتير بود و در نزد ابی حمزه دوازده هزار دينار و بقولي سي هزار بود و بعد از وفات حضرت اينها بسبب طمع و ميل بحطام دنيا^{مدته} داد و در خود جمع نمودند از قبل حمزه بن بزيع و ابن المکاري و کرام الخشعي و امثال اينها و اقدکاز اموال با اينها دادند و متفقاً گفتند موسي بن جعفر نموده است شيخ طوسي قدس سره از پوتن بن عبد الرحمن نقل فرموده که او گفته است بعد از فوت ابی ابراهيم عليهم السلام چون امر خلافت بر من معلوم و حق ظاهر گردید که علي بن موسي بن جعفر عليهم السلام امام است من دعوت با مامت انجناب مينمودم روز زياد قنق و علي بن ابي حمزه کس فرستادند بنزد من که تو را چه باعث شده که دعوت بجوي علي بن موسي الرضا مينماي که مال دنيا بخواهي ما ثورابي نياز از مال دنيا ميکنيم و ده هزار دينار بمن دادند و من اسشکاف مينمودم از^{از} گرفتن ان و باينها گفتم که ما شنیده و روايت ميکنيم از معصومين عليهم السلام که فرمودند اذا ظهرت البدع فاعلى العالم ان يظهر علمه فان لم يفعل سلب عنه نور الايمان و من بواسطه حطام دنيا امر الهی را ترک نخواهم نمود و چون از من مابوس شدند کيس مراد دل گرفته اظهار عداوت مينمودند و کذا در زمان^{علي} از ائمه اينگونه اشخاص بودند که بطمع دنيا پا بر حق ميگذاشتند چنانچه در طي حالات غلايه بعضي از آنها ذکر گردید و در ذيل روايت نرين مالک بن زکانش که فرمود با جند في زمن كل واحد منهم شيطان يعتم و يؤذيه الحاصل هر يك از اين طوائف بعد از اينکه حق بر اينها منکشف شد رجوع بحق نمودند و اقامه ملاحظه اسمعاليه که در ضلالت باقي مانده اند شايد سرش اين باشد که حکمت الهی اقتضا ميکند نمونه باي ما بنماز کسانیکه ضلالت را بعد از معرفت اختيار نمودند و عاقبت محمد و آل محمد عليهم السلام واقع شده اند بداند^{پيش} کسيکه عاق اهل عصمت و طهارت گردید و فضل اينها عليهم السلام شامل حال او نشد علاوه بر عقاب اخرويه

ذکر خبر شریف

۴۴

چگونه روزگار ایشان در دنیا تباه میگردد و چگونه کور و اسیر شیطان میشوند که اشخاصی از سرتاپا تمام کتاب
 و از خودشان پست تر است اعتقاد بخدا را و میکنند و تکالیف الهیه را از دوش برداشته مانند بهائم
 مشغول شهوت رانی میباشند و ابداً لذت معرفت نوحید و عبثات پرور کار دارند و نجسند و نفهمند
 فلم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئک کمال انعام بل هم اضل
 سبیلاً که بدترین اشیاء دنیا در نزد عقلا جهالت و نجسند شربت معرفت حق است و نجسند لذت عبادت
 بند که نمود پروردگار عالم جل و علا است این اخلافاً تباه که در زمان حضور ائمه علیهم السلام واقع شده است و اما
 اخلافاً تباه که بعد از غیبت فقیهال عصمت و طهارت را و احاطه الفداء بواسطه طول غیبت روز بروز و نظایر
 محدثه جدیده رنگ و ارنک پیدا میشود یکی دعوی امامت میکنند بکرم دعوی نیابت خاصه میکنند و یکی دعوی
 قطبیت میکنند و دیگری میگویند این حرفها دروغ است چگونه میشود کسی این همه عمر نماید یکی میگوید روح قائم در
 هیکل من تنطق مینماید و هکذا طول غیبت باز در هوا خواهان دنیا پرستار و لاج داده و هر کدامی ضعفه
 بطرق و ناحیه میکنند انداخته حضرت صادق علیه السلام هر وقت بیاد زمان غیبت و حال ضعفای شیعیان
 ایشان میافتاد مانند این بهار ناله مینمود چنانچه شیخ طوسی قدس در کتاب غیبت خبر شریف را که مشتمل بر
 فوائد کثیره است ذکر میفرماید و ان اینست اخبرنی جماعه عن ابي الفضل محمد بن عبد الله بن عبد الله المطلب رحمه الله
 قال حدثنا ابو الحسن محمد بن محمد بن سهل الشیبانی الرقنی قال اخبرنا علی بن الحارث عن سعد بن منصور الجواسی
 قال قال اخبرنا احمد بن علی البیهقی قال اخبرني ابي عن سدير الصيرفي قال دخلت انا و الفضل بن عمرو داود بن كثير
 الرقي و ابو بصير و ابان بن تغلب على مولانا الصادق عليه السلام فرأينا جالساً على التراب و عليه مسح خبزي مطبوخ
 بلا جب مقصر الكمين و هو يبكي بكاء الواله التكلّي ذات الكبد الحرة قد نال الحزن من و جنبه و شاع النغم في عاز
 و ابلى الذم مع محجبه و هو يقول غيبتك نفت رقادي و ضيق علي مهدا و ابتزت مني راحة فوادي سبدي
 غيبتك وصلت مصابي فجاءع الابد و فقد الواحد بعد الواحد بقاء الجمع و العد فاحسن بدعة تراء من عيني
 و انين بفشام من صدك قال سدير فاستطارت عقولنا و الها و تصدعت قلوبنا جزعاً من ذلك الخطب الهائل و
 الحادث الغابل فظننا انه سميت بمكر و هرة قارعة او حلت ببر من الدهر يا ثمة فقلنا لا ابكي الله غيبتك يا ابن
 خيرا لودي من اية حادثة تسد فديعتك و تستمطر عبرتك و اية حاله حقت عليك هذا المأثم قال
 فر فر الصادق عليه السلام ذفرة انتفع منها جوفه و اشتد منها خوفه فقال ربكم اني نظرت صبحه هذا اليوم في
 كتاب الجفر المشتمل على علم البلايا و المنايا و علم ما كان و ما يكون الى يوم القيمة الذي خص الله تعالى به محمد
 و الأئمة

و جنبه
 ارغفه
 محجبه
 تبين من جميع
 الجوانب
 الطرف

ذكر خير شريف

٣٥

والأمة من بعده عليهم السلام تأملت فيه بمولده قائما عليه السلام وغيبته وابطائه وطول عمره وبلوحي المؤمنين من بعده في ذلك الزمان وتولدت الشوك في قلوب الشيعه من طول غيبته وارتداد اكثرهم عن دينه وخلعهم ربة الاسلام من اعناقهم التي قال الله عز وجل وكل انسان الزمناه طائره في عنقهن يعني الولاية فاخذتني الرقة واستولت على الاحزان فقلنا يا بن رسول الله كرمنا وفضلنا باشرنا كلنا بانا في بعض ما انت تعلم من علم ذلك قال ان الله تعالى ذكره ادا في القائم من آلنا ثلثة ادا رها ثلثة من الرسل قد ر مولده تغدير مولد موسى عليه السلام وقد ر غيبته تغدير غيبة عيسى عليه السلام وقد ر ابطائه تغدير ابطاء نوح عليه السلام وجعله من بعده لك عمر العبد الصالح اعنه الخضر عليه السلام دليلنا على عمره فقلنا اكشف لنا يا بن رسول الله صلى الله عليه واله عن وجه هذه المعاني قال يا اما مولد موسى عليه السلام فان فرعون لما وقف على ان زوال ملكه على امر باحضار الكهنة فدلوا على نبيه وانه يكون من بني اسرائيل فلم يزل يامر اصحابه بشق بطون الحوامل من نسا بني اسرائيل حتى قتل في طلبه نيف وعشرون الف مولد وتعدد عليه الوصول الى قتل موسى عليه السلام بحفظه تعالى اياه كذلك بنوا ميه وبنو العباس لما ان وقفوا على ان زوال مملكة الامراء والجبابة منهم على يد القائم منا ناصبونا للعداوة ووضعوا سيوفهم في قتل اهل بيت رسول الله صلى الله عليه واله وابادة نسله طعنا منهم في الوصول الى قتل القائم فابى الله ان يكشف امره لواحد من الظلمة الا ان يتم نوره ولو كره المشرك واما غيبه عيسى فان اليهود والنصارى انفقوا على ان قتل فكذبها الله عز وجل بقوله وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم كذلك غيبة القائم فان الامة سينكرها طولها فمن قائل يقول انه لم يولد وقائل يقره بقوله انه ولد ومات وقائل يكفر بقوله ان حاد بعثنا كان عقبا وقائل يبرق بقوله انه يتعدى الى ثالث عشر فصاعدا وقائل يعصى الله بدعواه ان روح القائم عليه السلام ينطق في هبكل غيره واما ابطاء نوح عليه السلام فانه لما استنزل العقوبة بعث الله اليه جبرئيل عليه السلام مع تسع نوبات فقال يا نبي الله ان الله جل اسمه يقول لك ان هؤلاء خلائي وعباي لس ابدهم بصاعقة من صواعق الابدنا كبد الدعوة والزام الحجة فعاود اجتهادك في الدعوة لقومك فانه مثبلك عليه واغرس هذا النوا فان لك في نباتها وبلوغها وادراكها اذا اثمرت الفرج والخلاص وبشرتك من تبعك من المؤمنين فلما بينت الاشجار ونازحت وتوقت واغصنت وزها التمر عليها بعد زمان طويل استخبر من الله العبد فامر الله تعالى ان يغرس من نوى تلك الاشجار وبعاد الصبر والاجتهاد ويؤكد الحجة على قومه واخبر بذلك الطوائف التي امنته به فارتد منهم ثلثمائة رجل وقالوا لو كان ما يدعيه نوح حقا لما وقع في عذبه خلف ثم ان الله تعالى لم يزل يامر عند ادراكها كل مرة ان يغرس تارة بعد اخرى الى ان غرسها سبع مرار

الظاهر انه
اشارة الى ابي
الخلدج والشماع
وادعائهم ذلك
عن ائمة آل البيت
نزلت امرت ائمة آل البيت

زكاة البئر
التي صغروا ونحوه
مجمع

ذكر خبير شريف

٤٤

وما زالت تلك الطوائف من المؤمنين يرتد منهم طائفة بعد طائفة الى ان عادوا الى نبيهم سبعين رجلاً
 فاجاب الله عز وجل عند ذلك ليه قال الان اسفر الصبح عن الليل لعنك حين صرح الحق عن محضه صفى الامر للايمان
 من الكذب ارتداد كل من كانت طينته خبيثة فلواني اهلك الكفار وابقيت من قدارتد من الطوائف التي
 كانت منك بك لما كنت صدقت وعك السابق للمؤمنين الذين اخلصوا الى التوحيد من قومك واعتصموا
 بجبل نبوتك بان استخلفهم في الارض وامكن لهم دينهم والبد خوفهم بالامن لكي تخلص العباد الى دينها الشك من
 قلوبهم وكيف يكون الاستخلاف والتمكين والبد الخوف بالامن مني لهم مع ما كنت علم من ضعف يقين الذين ارتدوا
 وخبت طينتهم وسؤسراثرهم التي كانت نتائج النفاق وسوخ الضلالة فلواتهم تنسموا من الملك الذي اوتي
 المؤمنون وقت الاستخلاف اذا هلك اعدائهم لنشغوروا في صفائهم ولا يحكم سرارتهم فاقهم وتبدل خيال
 ضلاله قلوبهم ولكاشفوا اخوانهم بالعداوة وحاربوهم على طلب الرئاسة والتفرد بالامر والنهي عليهم
 كيف يكون التمكين في الدين وانتشار الامر في المؤمنين مع اثاره الفتن وايقاع الحروب بكلا فاصنع الفلك
 باعيننا ووحينا قال الصادق عليه السلام وكذلك القائم عليه السلام فانه تمتد غيبته ليصرح الحق عن محضه
 بصفوا الايمان من الكذب ارتداد كل من كانت طينته خبيثة من الشيعة الذين يخشى عليهم النفاق اذا استخلفوا
 والتمكين والامر المنتشر في عهد القائم عليه السلام قال المفضل بن قيس بن رسول الله ^{الامن} فان التواصب ترغم ان هذا الامر
 نزل في ابي بكر وعمر وعثمان وعلي فقال لا هذا الله قلوب لناصبه متى كان الدين الذي ارتضاه متمكنا انتشا
 الامر في الامة وذهاب الخوف من قلوبها وارتفاع الشك من صدورها في عهد واحد من هؤلاء اوفي عهد علي
 عليه السلام مع ارتداد المسلمين والفتن التي كانت تورث ايامهم والحروب والفتن التي كانت تنشأ بين الكفا
 وبينهم ثم تلا الصادق عليه السلام هذه الآية مثلاً لا بقاء القائم عليه السلام حتى اذا استبأس الرسل وظنوا انهم قد
 كذبوا جاثمهم نصرنا واما العبد الصالح اعني الخضر عليه السلام فان الله تعالى ما طول عمره لنبوة قردها له ولا
 كتاب ينزل عليه ولا شريعة ينسخ شريعة من كان قبله من الانبياء عليهم السلام ولا امامة يلزم عبادته بالافتداء بها
 ولا طاعة يفرضها بلي ان الله تعالى لما كان في سابق علمه ان يقدر من عمر القائم عليه السلام في ايام غيبته ما يقدره
 وعلم ما يكون من انكار عبادته بمقدار ذلك العمر في الطول طول عمر العبد الصالح من غير سبب وجب ذلك الا
 لعل الاستدلال به على عمر القائم عليه السلام ليقطع بذلك حجة المعاندين لئلا يكون للناس على الله حجة **حاصل**
 مضمون خبر شريف انك سدد بصير في مكيو بداد دشد من مفضل بن عمرو ودين كبر في ابو بصير وابان تغلب
 برستدوا في خواصام صاف عليه السلام در حالتيك ان بزرگوار برد و خاك نشسته وجبة خبيثه كه استينها ان

ترجمہ خبر شریف

۴۷

کوتاہ و باخبر از برای آن نبود برتن مبارک پوشیده بود و مانند جوان مرده جگر سوخته کریم منور محمد
 آثار حزن و اندوه بر جنباش منور و تعبیر در چهره و رخسار مبارکش ظاهر و هویدا گردیده و بسیار اشک
 اطراف دلبهای مبارکش را مروج نمود بود و خطاب با امام دوازدهمین علی علیه السلام نمود میفرمود سبک غیبت تو قرار
 را می در من باقی نگذاشته است و صفحہ روزگار را بر من تنگ گردانیده است و راحت قلبی را از من برپا کرده است
 سبک غیبت تو متصل گردانیده است مصیبتی که مرا بدیده ها هیشکی و باخبر وارد گردیده بود بر من از فقد و جد
 بعد و احدا را خبر پس نمی بینم در خوابی که قطع گردیده باشد اشک اندیدی های من و با اینکه قطع شود باله و
 این از سینه من سد بر میگوید چون اینجا را از آن بزرگوار مشاهده نمودیم و اله و جبران گردیده و عقل از
 سرها پریده و قلبها بخرج در آمد از این احرار و لیک و حائثه هالک پس گمان کردیم که آن بزرگوار مبتلا^{بلیت}
 درد ناکی شده است و با اینکه رسیده است در از روزگار داهیه و مصیبت عظمی پس عرض کردیم خدا نکر باند
 دلبها شمار ای فرزندی بهترین اهل عالم ابا از چه حائثه گریان شده است چشمها نازنین و جگر گردیده است
 قطرات اشک مبارکت و چه حالنی بر حضرت وارد آورده است این مصیبت را سد بر میگوید پس امام علی علیه السلام
 نفس مبارک را در سینه حبس نموده واهی از دل برکشیدند و فرمودند خدا رحمت کند شما را من در صلیحه این روز
 نظر نمودم در صحیفه که در آنست جمیع اشیا از اول دنیا تا آخر دنیا که مخصوص گردانیده است خدای عزوجل
 این علم را بجمیع اهل بیت او علیهم السلام و مشاهده نمودم در آن صحیفه حالات قائم علیهم السلام از مولد و غیبت او
 و تاخیر فرج و طول عمر او و حالات مؤمنین را در زمان غیبت او از غم و اندوه که بر آنها وارد میشود و شبهات
 و شکوکه که از تشکیک مشکوکین و نفاق منافقین در قلوب آنها حاصل میگردد از جهة طول غیبت و اکثر از آنها
 از طریق حق بر میگردد و شدت اسلام و ولایت نجات را که خدای تعالی میفرماید و کل انسان از مناظر^{عنفه}
 از گردن برپا میافکنند پس از مشاهده این حالات رقت قلب از برای من رقت داده و حزن و اندوه بر من مستولی
 گردیده سد بر میگوید عرض کردیم باین رسول الله صلی الله علیه و آله منت گذار بر ما و سرافراز فرما ما را بعضی از انچه را که میدانی
 از امر غیبت حضرت فرمود بدو سستی که خدای تعالی تقدیر و جاری فرموده است در قائم علیهم السلام
 چیزی را که تقدیر فرموده هر یک از این ستره امر را در یکی از پیغمبران خویش تقدیر فرموده است و لادت با
 سعادت او را بمثل ولادت موسی بن عمران و تقدیر فرموده است غیبت او را بمثل غیبت عیسی بن مریم و تقدیر فرموده
 تاخیر فرج و ظهور او را بمثل تاخیر فرج و ظهور امر نوح و قرار داده است از برای آن بزرگوار بعد از تقدیر
 ثلاثه عمر عبد صالح یعنی حضرت زکریا بر طول عمر آن بزرگوار پس عرض کردیم باین رسول الله صلی الله علیه و آله بر ما خبر

در ترجمه خبر شریف

۴۸

این معانی و کشف آن فرما از برای ما فرمودند اما مولد موسی چونکه فرعون اکاه کرد بد بر اینکه نوال^{سلطنت}
و مملکت و جاک بشود بر دست موسی امر نمود با خصا که نه و اهل نجوم تا اینکه او را دلالت و راه نمائ
نموده که این شخص از بنی اسرائیل خواهد بود پس امر با صاحب خود نموده اینکه زنان حامله را شکم در بدن
و جنین آنها را بقتل رسانند تا اینکه در طلب موسی بیست هزار و قدر بالا از اطفال را بقتل رسانند
و بر موسی ظفر پیدا نمودند چو آنکه اراده حضرت حق جل و علا تعلق گرفته بود بر اینکه او را حفظ فرمایند
همچنین بنی امیه و بنی العباس چون دانستند که نوال مملکت امراء و تعدد کنندگان ایشان بر دست قائم مام^{ری}
بشود که عداوت بر میان بسنه نمایند بر اذیت و کشتن ذریر رسول خدا ص و منقطع ساختن نسل او بطبع اینکه
ظفر پیدا کنند بر قتل قائم علیه السلام و لکن خدای تعالی نخواسته است که امر او را ظاهر گرداند بر احد از دشمنان و
ظالمین تا و قتی که با تمام رساند نور خود را اگر چه کراهت داشته باشند از بقای نور حق شرکون و منافقون و
اما نقد بر غیبت عیسی پس بد رستیکه بهود و نصارت اتفاق نموده اند بر اینکه او کشته شده است پس تکذیب فرمود
خدای تعالی آنها را بقوله و ما قتلوه و ما سلبوه و لکن شبیه لهم و چنین خواهد بود امر غیبت قائم علیه السلام پس بد رستیکه
طولی نخواهد کشید بعد از زمان غیبت او که امت انکار غیبت او خواهند نمود از جهت طول کشیدن و تا خرافات
ان پس بعضی منکر ولادت آن بزرگوار خواهند شد و خواهند گفت که امام یازدهم ولادی نداشته است و بعضی
افتر خواهند زد بر اینکه او متولد شده و لکن مرده است و بعضی کافر خواهند شد بسبب اینکه میگویند امام یازدهم
عقیم بوده است و بعضی خارج خواهند شد از دین خدا بسبب اینکه تعدد خواهند نمود از امام دوازدهم و
فائل با امام سیزدهمی یا بیشتر خواهند شد و بعضی معصیت خدا را خواهند نمود بسبب دعوت^{اینکه} قائم تهر
هیکل غیر نطق مینماید و اما تا آخر فرج نوح است که چون امت او سر از طاعت و فرمان او پیچیده و از خدای
تعالی درخواست عذاب نمود از برای آنها پس خدای عز و جل امر فرمود بجهنم که نه عذاب را بر شما آورد از برای
نوح و عرض کرد یا نبی الله حق تعالی میفرماید اینها مخلوق و بندگان من میباشند و اینها را معذب بعد از خود
نخواهم نمود مگر بعد از تا که بد دعوت و الزام حجت بر آنها پس برگرد بسوی دعوت و نصیحت قوم خود و جدیت
نماد هدایت آنها بسوی حق هر اینه بر اجوت افزوده خواهد شد و این دانه ها را در زمین زراعت نماه^{نیکه} زما
روئیده شد و بحد بلوغ رسیده و وقت چیدن میوه آن شد از برای توفیر و خلاصی از شداید عاصیل خواهد شد
و بشاوت ده مؤمنین از تابعین خود را با این وعده و انتظار فرج پس حضرت نوح است که ان دانه ها را غرس نموده
و مشغول دعوت و هدایت قوم خود گردید تا مدت مدید که دانه ها روئید و اشجار صاحب ثمره گردیده است از خوش

در ترجمه خبر شریف

۴۹

حق جل و علا خواست فرج و وفای بوعده نموده تا با خدا تعالی امر فرمود که دانه پسته از ثمره این اشجار غرس نماید
و صبر بر معاودت و جزیت در هدایت قوم خود داشته باشد و تا کبد نماید در اتمام حجت بر آنها تا اینکه این دانه ها رو شده
اشجار می شود از شرف فرج از برای او حاصل میگردد و چون حضرت نوح قوم خود را از این واقعه خبر داد نمود سبب
نفرت آنها از دین پیغمبر گشته که اگر قول نوح صدق و این اوست بود هر این و عدل او مختلف نگردی پس معنوع
میشود که طریقه با و باطل است همین گونه تا هفت مرتبه مامور شد بغیر دانه ها و رسید ثمره آنها و در هر مرتبه
طایفه از قوم او را و برگشته مرتبه پیش از آنکه باقی نمایند بر طریقه او مگر عده ای از هفتاد پیشروان هشتاد
که از وقت خدی تعالی و پیغمبر بود پس او که از دشمنان صبح وصال دمید و ظلمت شب همچنان بر طرف گردید
و ظاهر و ستاز گردید حق محض از شوب باطل و آشکار گردید ایمان صافی از کدورت و سباهی نفاق بواسطه آمدن
کسانیکه طینت آنها خبیثه و ظلماتی بوده است پس بدستیکه اگر هلاک کرده بودم کفار را و باقی گذاشته بودم
این کسانیکه اندین برگشته و مرتد شده اند بعد از اینکه ایمان بتواورده بودند هر این صادق نبودم در وعده
سایه خود که بمؤمنین و کسانیکه موحد و با ایمان خالص تمام بجمل نبوت تو دارند داده بودم از اینکه باقی
بگذارم آنها را در زمین در حالتیکه ثابت بگذارم از برای آنها این آنها را و مبل که دانهم خوف آنها را با منبت
تا اینکه خالص گردید عبادت از برای من بسبب بخت و شکر و بسبب از قلوب آنها یعنی انکس که ایمان آنها مشوب
بنفاق و قلوب آنها مجزوب جذبات شیطانی است از میان مؤمنین بریدن رفته و انکس که عمل ایشان خالص
از برای من و هیچ شایسته شکر در آنها نیست باقی ماند و چگونه اینها را و نعمت عظمی از برای مؤمنین و موحدین
مستور و خوف ایشان با منبت مبدل خواهد گشت با و چون کسانیکه خبیثه طینت که نتیجه نفاق و سنج ضلالت و سوء
سرپرست که ثمره شقاق و کراهیت است از برای آنها را گرفته است نیز در میان مؤمنین باقی باشند زیرا که اگر ما
نیز باقی باشند و استقامت را محض صفا ملک و مملکت نمایند محکم و شدید خواهند شد ثعلب الحاف و نفاق در سینه
و ضلالت در قلب آنها و هر این اظهار خواهند نمود کینه و عداوت خود را و خواهند کوشید در تحارب و قتال
با مؤمنین در طلب ریاست و تفرقه و استقلال در سلطنت و با وجود فتنه و عورت قتال بین مؤمنین و منافقین
چگونه میباشد ممکن و ثبوت در دین و انشاد امر ریاست و عدالت در میان مؤمنین پس برود در مقام تهتیر
باش از برای خود و تابعین خود زیرا که اراده ما تعلق گرفته است بر هلاکت و غرق نمودن منافقین از اصحاب حق
پس حضرت صادق علیه السلام فرمود چنین است تشبه غیبت قائم علیه السلام بدستیکه غیبت او امتداد پیدا خواهد نمود
و ظهور او را تا آخر خواهد افتاد تا اینکه حق محض ظاهر و ایمان خالص صافی از ایمان مشوب و مخلوط بشقاق و نفاق

ذکر طایفه نجبر که رجوع با کمال جاهلیت نمودند

۵۱

لا یحرمکم العوائف و این عده قبله اند عباد الله انچنانکه حضرت حق خطاب بشطان نموده میفرماید
 ان عمادی پس لتعلم سلطان و اینها بندگان پیغمبر صلی الله علیه و اله و باره ایشان فرمود اولئك
 الاقلون عددا و الا عظمون قدرا عند الله عز و جل و این عده قبله اند صفوه انچنانکه حضرت باقر
 فرمودند هیهات هیهات لا یكون فرجنا حتی تغربوا ثم تغربوا حتی یذهب الله الکدر و یبقی الصفو
 اینها بندگان فرقه ناجیه انچنانکه پیغمبر فرمود یا علی ستفرق امتی علی ثلاث سبعین فرقه منها فرقه ناجیه
 و الباقون هالکون و فرمودند و التاجون الذین یمسکون بولایتکم و یقتبسون من علمکم و لا یعملون برأهم
 فاولئك ما علیهم من سبیل بعد از آن حضرت امر سوال نمود از عده ائمه فرمودند عدل نفعاء بنی اسرائیل
 و اینها بندگان صابرین انچنانکه پیغمبر فرمودند طوبی للصابرین فی زم غیبتنا اللهم ثبت قدامنا علی ولا ینهم
 امین یارب العالمین پس این طوایف نیز با عقاب خویش برگشته و از فوائد جامعه اسلامیه نصیب کردند
طایفه نجبر از کسانی که رجوع با ذاب زمان جاهلیت نمودند و از وظائف جامعه اسلامیه دست
 کشیدند کافی بودند که حیاط طریقه را با ضیق قبل الاسلام که در حقیقت شعبه از شعب مادیین^{شد}
 نمودند و اسم تصوف و عرفان را بر آن گذاشتند و اول اشعار این بدعت در اسلام و وزین این باد
 سمو در میان مسلمین در قرن دوم اسلامی از منبع تدلیس و تلبیس و مخزن فساد و نفاق ابو هاشم کوفی
 و سفیان ثوری کوفی شد چنانچه مقدس اردبیلی قدس سره در حدیقه الشیعه میفرماید بدانکه اول کسی را
 که صوفی گفتند چنانچه شیعه و سنی نقل کرده اند ابو هاشم کوفی بود و این بسبب این بود که مانند بهمان^{نان}
 جامه ها کشیده میپوشید و انملعون بمثل نضار مجلول و اتحاد قائل شد لکن نضار در باره عیسی قائل
 شدند و او از برای خود این دعوی بنیاد نهاد انتهی کلامه قد و از کلمات دیگرش در حدیقه الشیعه معلوم
 میشود که مرادش از این فرمایش که میگوید اول کسی را که صوفی گفتند یعنی اول کسی که در اسلام مشهور
 با این اسم شد پس اعراض حاجی معصوم علی شاه که میگوید قبل بر اسلام این اسم بوده است و حجتی ندارد
 با اینکه خود او در موضعی از کتابش میگوید و صاحب نفحات الانس مولانا جامی در ترجمه ابو هاشم صوفی
 فرماید که پیش از وی بزرگان بودند دزد و دروغ و طریق توکل و محبت و لکن اول کسی که ویرا صوفی^{شد}
 وی بود و پیش از وی کسی با این نام نخوانده بودند و هیچ اعراضی بر این کلام نکرده ظاهر اهرام مسلکی او را
 مانع شده است از اعراض بر او و در موضع دیگر از کتابش که طریق الحقائق باشد میگوید و چنانچه در
 مطلب اول مذکور شد از تاریخ ابن خلدون مغرب و رساله قشری که این اسم در قرن دوم اسلامی مشهور

بدو انشا صوفی کی اسرار

۵۲

تکلیف و توبه

بافت مقارن میشود از زبان ابو هاشم و در موضع دیگر میگوید در نجات مذکور است که ابو هاشم صوفی با سفیان
 ثوری معاصر بوده و سفیان گفته است که ابو هاشم الصوفی ما عرفت دقیق الریا و اما سفیان در مجمع میگوید
 و سفیان الثوری کان فی زمن الصادق و کان ضالاً و قد انضح له الهول فلم یعبأ به و علامه مجلسی در عین الحقیقه
 میفرماید کلبی بسند معتبر از سید پروایت کرده است که من روزی از مسجد پرین میامدم و حضرت امام محمد باقر
 داخل مسجد میشدند پس من مرا گرفتم و در بخانه کعبه کردند و فرمودند که مردم ما مؤمن شده اند از جانب خداوند
 که بیایند و این خانه را طواف کنند و بنزد ما آیند و ولایت خود را بر ما عرضه دارند چنانچه خداوند امام میفرماید
 و انی لغفار لمن تاب من و عمل صالحاً ثم اهتد پس حضرت اشاره بسینه خود فرمودند که مراد از هدایت یافتن
 بولایت و امامت ما است پس فرمود که ای سید برخواهی تو بنمایم راه زنان و منع کنندگان دین خدا را و نظر فرمود
 بگو ابو جعفر و سفیان ثوری و ایشان حلقه زده بودند در مسجد و فرمود که ایشان راه زنان دین خدا پدید که نه
 هدایتی از جانب خدا یافته اند و نه کتابها خدا عمل مینمایند و ایضا میفرماید و بسند معتبر روایت کرده است
 از شخصی از اهل مکه که دو روز سفیان ثوری بمن گفت بیایم و بنزد جعفر بن محمد با او رفتیم و وقتی رسیدیم که
 حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت با اباعبدالله خبر ده مرا بخطبه که حضرت پیغمبر در مسجد خیف
 خواند حضرت فرمود بگذار بروم کاری دارم چون برگردم نقل کنم سفیان گفت بحق خویشی که با پیغمبر داری مرا
 بخد بگو حضرت فرود آمد و سفیان روانه و قلی طلبید حضرت فرمودند و او نوشت پر حضرت سوار شدند
 من و سفیان روانه شدیم در بین راه با او گفتم تر قف نما تا من حدیث را نظر نمایم چون حدیث را دیدم گفتم ا
 سفیان و الله حضرت حق بزرگی بکردن تو لازم کرد گفت ان چیست گفتم در این حدیث که پیغمبر فرموده اند
 ستر چیز است که هر که آنها را داشته باشد خیانت در دل او راه نمینماید گفت ان کدام است گفتم یکی اینکه فرمود
 عمل را برای خدا خالص کرد ایند دیگر فرموده خیر خواه ایما من مسلمانان بودن سیم اینکه ملازم جماعت مسلمانان
 بود ای سفیان ای اماما اینکه پیغمبر فرموده متابعت و خیر خواهی ایشان واجبست معویبه و بنزد و مروان بن الحکم
 است و ملازم جماعت مسلمانان که فرموده ابا طاهر مرعشی اداست که میگوید هر که ترک واجبات کند
 مرتکب محرمات شود ایمانش مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است و با جماعت مسلمانان ملائقه قدر است که
 میگویند خدا هر چه خواهد نواند کرد و شیطان هر چه خواهد نتواند کرد و با مراد خوارج است که علی را کافر
 میدانند و لعنت میکنند سفیان گفت پس شیعہ و ائمه ایشان چه میگویند گفتم انها میگویند که علی بن ابیطالب
 و الله اما می است که بر ما واجبست خیر خواهی او و ملازم جماعت اهل بیت و چون این را شنیدند شریف را

ذکر ابوتھامر صوفی و سنیانی ثوری

OF

از من گرفت و پاره کرد و گفت این را بکسی نقل مکن بعد از این مجلسی میفرماید الحق این چنین کفر و انکار
حق از ابو حنیفه هم صادر نشده با اینکه سفیان و ثباعتش دعوی خلاف نفس و ترک دنیا مینماید آتشی
فرماید مجلسی و بعضی کلمات دیگر از مجلسی و شیخ بهائی که دلالت میکند بر منافقت سفیان ثوری نسبت
بخواننده عصمت و طهارت ذکر خواهد شد و مع ذلک جناب حاجی معصوم علی شاه در کتاب خود کمال
اهتمام و جدیت و اتعاب نفس کرده است بر اینکه سفیان ثوری از شیعیان و از خواص امام صادق
علیه السلام است و خرقه از او پوشیده و از اینجا معلوم میشود که جناب ایشان رسته و سلاسل صوفیه را
که هر سلسله را منتهی یکی از ائمه میکند چنانچه خواهد آمد تمام از این قبیل است و اشخاص
سلسله نظیر سفیان ثوری میباشد الحاصل ابو هاشم صوفی و سفیان ثوری و امثال اینها از کتبات
نورایمان در قلب آنها جان گرفته بود بلکه بطمع و هوای ریاست دنیا در ظاهر اسلام بخود بسته بودند
چون دیدند دست ایشان از ریاست کوتاه شد از جهت اینکه سلطنت ظاهریه در دست بنی امیه و بنی
العباس افتاد و سلطنت حقیقه الهیه در خانواده آل محمد صلوات الله علیهم که از شرق و غرب عالم مردم
توجه بدو خاندانها آورده اند و بنی امیه و بنی العباس آنچه سعی و کوشش نمودند را طغیان نور حق بلکه چنانچه
صاحب کتاب مختصر تاریخ الشیعه میگوید حقیقه باقی ماندن شیعه را آن ظلم و تعدای بنی امیه و بنی العباس
از معجزات است از جهت اینکه معویه بن تمام عمال و حکامش در بلاد نوشت که هر کس در هر جا چیزی از فضا
ابو تراب را ذکر نماید و با اظهار دوستی او نماید خون و مالش مباح است و از آنجمله زیاد بن سمیه بود
که در زمان حضرت امیر اظهار تشیع و دوستی آنحضرت مینمود و تمام شیعیان عراق را میشناخت معویه
حکومت عراق را باوداده و آن لعین را بجان شیعیان انداخت الحاصل هر جا بهر کس کان شیعی میسر
یا میکشند و پادشاه پای او را قطع میکردند و با او را بر نخله خرمای او میگرداندند قریب هشتاد سال
در منابر بنی امیه و در تعقیب نماز شان واجب کرده بودند سب امیر علیه السلام را و در زمان خلافت
عبد العزیز این بدعت را از میان مردم برداشت و گذاشت و در زمان بنی العباس ذراری طاهره را زنده
و زنده در میان دیوار گچ و آجر میگرداند و بنا شان بر این بود که از نسل علی و فاطمه و شیعیان ایشان احدی
باقی نگذارند و مع ذلک بحمد الله تعالی نور حق روز بروز در تجلی تا اینکه فضائل و مناقب شان شرق و
غرب عالم را فرا گرفته و پر خوش گفته است این کس که میگوید ما ذا اقول فی رجل کتم اعداءه فضائله
و حسدًا و اخفی اولیائه ذلک تقیه و خوفًا و ظمیر من بین الکتمان مملأ الخافقین با این مضیق و مخفی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ذکر خالات سفیان ثوری

۵۴

که برائمه علیه السلام و شعبان نشان گرفتند باز بحمد الله کتب شعبه و سنی مشونست از ذکر فضائل ایشان و
ایشان در همه اقطار ارض موجودند اگر کسی عدد شعبه هر قطر را بخواند رجوع نماید بکتاب تاریخ حبه
الشعبه خلاصه مطلب اینکه بنی امیه و بنی عباس بقتل و سبائمه و شعبان ایشان ننوایستند و برحق را
خاموش نمایند ابوهاشم و سفیان در مقام برآمدند که از راه تدلیس و تلبیس در خائنائمه را ببندند لذا
بنام نمودند با حیا نمود بدعت و ضلالت مادیین قبل بر اسلام در ظاهر دائم الذکر بودند و لباس خشن
پشمه می پوشیدند تا دنیا شان را باین تر و پر معهود نمایند شیخ بهائی در کشکول از بعض تواریخ نقل میفرماید
که روزی سفیان ثوری آمد خدمت حضرت صادق علیه السلام و دید حضرت جبه خوی در تن مبارک دارند گفت یا بن
رسول الله پدران شما اینگونه لباس نمی پوشیدند حضرت دامن جبه مبارک را بلند نموده سفیان دید پیراهن
لبا خشنه زیر جبه در تن حضرت و سفیان جبه پشمه در تن داشت حضرت دامن جبه او را بلند نمود
دید پیراهن بسیار لطیفی از پنبه زیر جبه پوشیده آنگاه فرمود ای سفیان من این جبه را پوشیده ام از برای
مردم که در نظر آنها خاد نباشم و این پیراهن را از برای خدا پوشیده ام که تم راحت دنیا نداشته باشد
و اما تو این جبه را پوشیده از برای مردم و دام آنها قرار داده و پیراهن را از برای خدا پوشیده در حقیقت
حضرت میخواهد با و بفهماند که من غوغ الناس و فقیر الی الله هستم و توفیق الی الناس و غنی عن الله میباشی
و بالجمله حق و باطل را با یکدیگر مخلوط نموده اسم از اطر بقیت گذاشتند امر را بر مردم مشتبه ساخته آنها را
کمراه میکردند چنانچه در اصول کافی از حضرت امیر علیه السلام نقل می نماید که فرمودند ایها الناس انما بدو
وقوع الفتن اهواء تتبع واحکام تبدع بخالف فیها کتاب الله بتولی فیها رجل رجلاً فلوان الباطل خالص
لم یخف علی ذی حجه ولوان الحق خالص لم یکن اخلاف ولكن یؤخذ من هذا ضعت فیمرجان و یجیان معاً
فهذا لك استحوذ الشیطان علی اولیائک و نجی الذین سبقت لهم من الله الحسنه و حاصل مطلب فرمایند
اینست که ای مردم آگاه باشید که ابتدا و منشأ ضلالت متابعت شتمیان نفسانیه است که بواسطه آن
مخالف کتاب الله و بدعت در دین گذاشته میشود و در این بدعت متابعت می نماید شخصی بکسی بکسی بکسی
یکه میگوید ما بحقیقت و اصل و بار تکلف از دوش خود برداشته ایم و دیگران متابعت و می نمایند پس
اگر باطل بر محض و خلوص خود باقی ماند هر آینه ترسیده نمیشود بر صاحب عقل چرا که صاحب عقل هرگز
بطرف باطل نخواهد رفت و اگر حق بر محض و خلوص خود باقی باشد هر آینه اختلافی در بین نخواهد آمد
ولکن اخذ میشود از باطل دست و از حق دست و اینها را با یکدیگر مزوج نموده بر مردم القا می نمایند و بواسطه

۲
و من هذا ضعت
۳

ذکر خبیث شریف

خلط حق و باطل بکد بکسر شیطان غلبه پیدا میکند بر اولیاء خود و کسی از چنانکه و خلاصی نیابد مگر کسانیکه
متست بق و اولیاء حق صلوات الله علیهم باشد حاصل که هر خواهران دنیا پرست دور آنها جمع
شده بنا نمودند بنا و بدلات احکام و شرایع دین مانند باطنیه چنانچه مفصلاً خواهد آمد انشاء الله و در
شرح کتاب الفرق بین الفرق در معنی باطنیه میگوید حدّ المقرنی علم الباطن بانه تاویل شرایع ^{سلام} الا
و صرفها عن ظواهرها الی امور زعموها من عند انفسهم فالاسمعیلیون والدروز هم من فرق الباطنیة
التي لم تنزل حجة الی الان وللمصوفية ايضا تعالیم باطنیه انتهى و مقدس اردبیلی قدّ در حدیقه الشیخ
خبر می نقل میفرماید از امام حسن عسکری ^ع که آنحضرت فرمودند که پرسیدند از حضرت صادق ^ع حال
ابوهاشم صوفی را آنحضرت فرمود آنکه کان فاسد العقیده جدّاً وهو الذی ابتدع مذهباً یقال له النصوّ
وجعله مفر العقیده الخبیثة لنفسه و اکثر الملاحدة و حنة لعقاید هم الباطلة حقیقة بهترین سرمایه ها
از برای دکان گرداوری مردم و تعمیر دنیا که شیطان کمال معاونت و همراهی از دکاندار می نماید بدست
کذا ردن در دین خدا بتعالی است چنانچه بالعبان مشاهده می نمایم و ال عصمت علیهم السلام نیز خبر داده اند
چنانچه در دو سائل از حضرت صادق ^ع نقل می نماید و حاصل مضمون خبر شریف است که امام ^ع میفرماید
شخصی در زمان یکی از انبیاء سابق در طلب دنیا برآمده هر چند سعی و کوشش نمود از ممر حلال مال دنیا
بدست آورد اما ممکن نشد در مقام برآمد که از حرام تحصیل مال دنیا کرده باشد و را میسر نشد اخرا الامر
شیطان نیز در او آمد و گفت یا میل داری تو را دلالت کنم بچیزیکه تو را صاحب مال و ثروت نماید و مرد
مطیع تو گرداند آن مرد گفت بلی کمال میل و اذن گو من اینست شیطان گفت دین تازه اختراع نما و مردم را
دعوت کن بوی آن دین این شخص چنین کرده دیدانک زمانی نگذشت صاحب مکت و ثروت گردید
مدتیرا بهمین منوال گذرانید تا اینکه روزی فکر نموده دید عجب خطائی کرده و فریب شیطان خورده است
از کرده خود نادانم گردید که این چه کاری بود مرا که بجهت عیش و سرور دنیا عقابا بگردانم از برای خود
خریدار شدم و حال تو به من قبول نخواهد شد مگر آنکسانرا که اندین حق بیرون و گمراه نموده ام برگردانم
بدین حق و مجال اولیه خویش ناچار بتبر قوم خود آمده گفت ای مردم این دینی که من شمارا دعوتیان
کردم و شما قبول نمودید من خود از اجل کرده بودم بطمع مال دنیا و این دین خدا نیست باطل است بر شما
بدین اولی خود که انست دین خدا آنها در جواب گفتند تو دروغ میگوئی دین حق همین است و تو الان از
از دین حق برگشته کافر شده دید فایده ندارد و اینها را شیطان بجای نبرده است که امتدیر گشتن و دستکاری

دوانفا

در حال انکسیر بدترین کذا از اهرسابقه

۵۶

در آنها باشد پس آمده در مکان خلوتی منی از اهن بر زمین کوبیده و زنجیر را بکسر کردن خود و سر بکوبان
 پنج اهن بسته گفت از اینجا برخواهم خواست مگر اینکه خدای عز و جل توبه مرا قبول کند پس خدا بنعالی
 و منی فرمود بسوی نبی از انبیاء خود که بگویند شخص بعز و جلال خود قسم اگر انقل با بحالت عا
 و مرا از سوز دل بخواند که کردن و نفس و قطع شود هر این اجابت و نخواهم کرد مگر انکسیر که بدن
 خود داده و بدین او مرده اند زنده نماید و آنها بر گرداند بر احق البتة چنین است حال کسانیکه بد
 در دین خدا میگذارند یکی میگوید من قطیم دیگری میگوید من مرشدم دیگری میگوید که من دکن را بعم
 دیگری میگوید من نائب خاص امام هشتم و هکذا و چون بدعت اعظم معاصی الهی است از جهت اینکه
 معصیت ضرر و عقابش فقط راجع است بخود عاصی و دیگری مبتلا نمیشود و خود عاصی هم بر معصیت
 آن عقاب پیش ندارد بخلاف بدعت که اولاً بواسطه بدعت گذاردن این جمع کثیری گمراه و مستحق
 عذاب الهی میشوند و ثانیاً بمقتضا این خبر شریف که میفرماید من سن سنة حسنة فعلیه و زر من عمل بها
 الی یوم القيمة خود بدعت گذاردن علاوه بر عقاب بدعتش مقدار عقاب هر یک از عمل کنندگان نیز
 دارد و لذا شیطان بدعت گذارنده را غوش جان کشیده پیشانیش را میبوسد و انقدر که از
 بدعت گذارنده خوشحال میشود از عصبانیت بگریه میشود و بالجملة این بدعت و سنت سبتر را منتهی پدید آورد
 بعضی از فرق کسانیکه مثل هاشمیه را ایشان که گفتند امامت بعد از محمد بن الحنفیه منقل بر پیش
 اجد هاشم عبد الله بن محمد شده و اینها بر دو فرقه شدند بکفره گفتند بوصیت ابی هاشم منقل شد محمد بن علی
 بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب و علی بن جد سفاخ و منصو از خلفای بنی العباس بوده است فرقه
 دیگر گفتند امامت بعد از ابی هاشم منقل بینان بن سمعانی تمیم شد که اینها را بنائیه میگویند و اینها
 اعتقاد بر این بود که روح الهی از ابی هاشم بوده و از او منقل بینان شد و اینها از فرق غلات شمرده میشوند
 خلاصه این دو فرقه داخل در منصوفه شدند و سلسله خود را از محمد بن الحنفیه منصل با میر عبد الله
 مینمایند و العجب از حاجی معصوم علی شاه که سلسله کسانیکه را میگوید منتهی با امام دویم میشود
 با اینکه کسانیکه بعضی از ایشان را اعتقاد بر این بوده که امامت بعد از حضرت امیر منقل محمد بن الحنفیه
 شد و بعضی را اعتقاد بر این بوده که بعد از حضرت سید الشهداء امامت منقل محمد شده ظاهر اول
 با اینکه بعد از امام دویم امامت محمد منقل شده در بین ایشان نباشد پس ایشان که این سلسله را منتهی
 با امام دویم مینمایند جهلتر غیر معلوم است و کذا باطنیه را اسمعیلیه بعد از طلوع ایشان چون این رشته را

ذکر اینک که اسمعیلیه و کبسانیه از صوفیه خارج میدانند

بر طبق مرام خود بداند تا و بیل شرایع و ترک تکالیف خود را منسوب باین رشته نموده ترتیب سلسله از بزرگان خود دادند و بتوسط مجلس بنام اسمعیل منتهی بحضرت صادق نمودند و گذشت اینک صوفیه سلسله سفیان ثوری را نیز منتهی بحضرت صادق میکنند خلاصه کلام اینک کبسانیه و اسمعیلیه را از فرق تصوف می شمارند لکن چون قبایح و فضایح این دو طایفه باندازه شایع پیدا نمود از غلو و حلول و نحو ذلک که دیدند قابل از برای استنار نیست لذا بعضی از متأخرین از صوفیه اینها را از رشته تصوف خارج میدانند چنانچه حاج معصوم علی شاه ددگانش می نویسد که از بعضی از بزرگان شنیدم که میفرمود طایفه کبسانیه و اسمعیلیه و نصریه هر یک در ابتدای امر قانون طریقت مشایخ بزرگوار در میان ایشان بوده است و سلسله جاری گردیده و طریق توبه و تلقین داشته اند و پیروا و امر و نواهی بوده اند و برود و هور و اعوام و شهر و اهل هوا و بدع در میان همه رسید و حقیقت بر آنها مخفی گردید انتهی و در موضع دیگر از کتاب خود در مقام تعریف اسمعیلیه میگوید جعفر در سفر سیاحت هندوستان با سادات آنها ملاقات نمودم و دیدم در سلسله جلیله معروفیه ثابت قدم میباشند و این کلام من مناقض است با کلامی که از بعضی بزرگان نقل میکنم و گذا مناقض است با کلام ملا محمد بن ابادی که از دعوات بزرگ اسمعیلیه بود که در مقام مذمت اثنی عشری میگوید بعضی از اثنی عشری پیرو معروفی گردیدند و بعضی شاه نعمه اللهی شدند چنانچه کلامش خواهد آمد پس اگر اسمعیلیه طریقه معروفیه را خوب میدانند باید کسی که داخل طریقه میشود مدح نماید نه مذمت و بین کار رشته معروفیه بکار رسیده که مثل ملا محمدی که از ملا حده است مذمت آن میکنند و بیلین کفره التمرود در چهار روز قبل از یکی از روزهای بغداد نوشته بودند که سلطان محمد که فعلا امام اسمعیلیه است و بقول جناب حاجی معصوم علی شاه که از سادات ایشان است در لندن شبقه انگلیسی بر سر گذاشته و ده پاد و از ده هزار جنبه انگلیسی داده و بپند خنجر بهود پیرا ترویج نموده است اسمش را هر چه میخواهی بگذار سبک از طریقه معروفیه و با امامی از ائمه باطنیه و از جمله سلاسل تصوف سلسله طیفویه است که اصحاب بابزید بطامی میباشند و میگویند بابزید معاصر با سفیان ثوری بوده است و اجازه و خرقه از امام صادق داشته است و لکن مقلدان اردبیلی قده در حقیقه الشیعه میفرمایند که بابزید بطامی در اصول بظاهر حلولی و مشبهی بوده و در فروع بجهل و مالک عمل میکرده و در باطن ملحد و زندقه بوده است و بنه اند که او سقای امام جعفر صادق بوده است و این محض افراست و ان شقی معاصلام حسن عسکری بوده و در روز چند خدمت جعفر کتاب کرده بود انتهی لکن جناب حاجی معصوم علی شاه

در حال انصوفیه

۵۱

محققان
فناوری
نور

زحمت فبادی میکنند در دنیا فرمایش ابدی و اثبات اینکه با این در زمان حضرت صادق بوده
بالآخره میگوید حدیقه الشیعه مان مرحوم مقدس اردبیلی و بالجملة این چهار دشته یعنی کسانیه و
اسمعیلیه و سفیانیه و طیفوریه را منتهی بحضرت صادق آید نماید اما کسانیه و اسمعیلیه که حالشان
بر همه معلوم است و حالات اسمعیلیه را مفصلاً ذکر خواهم نمود و اما سفیان ثوری مقدار از حال
ذکر شد و اینجا بر مقدار ذکر میبایم سید مرتضی دازی در تبصرة العوام میفرماید و اما مشبه در
اعتقاد بکفره اند و در شرعیات هفت فرقه اند اول بعضی از کرامیان دویم بعضی از اصحاب مالک سیم
بعضی از اصحاب شافعی چهارم جملة اصحاب سفیان ثوری و از این فرمایش معلوم میشود که سلسله سفیان
تمامه مشبه بوده اند و مجلسی علیه الرحمة در عین الحق میفرماید بعضی از صوفیه اهل سنت و مجتبه ایشان
خدا بصورت پیر ساده میدانند و بعضی دیگر از ایشان بصورت پیر ریش سفید میدانند و بعضی او را
جسم بزرگی بر روی عرش نشسته میدانند و بعضی دیگر بجلول خدا قائل شده اند و جمعی دیگر که از حلول گز
اند با مرقع و شمع تر قائل شده اند که ان اتحاد است و میگویند هر چیز خدا است و بصورتها مختلفه
برآمده گاه بصورت زید گاه بصورت عمرو و گاه بصورت قاذورات داعی عرض مینماید اشعار شمس تبریزی نیز
ناظر همین معنی است که میگوید هر لحظه بشکلیت عیار برآمد دل بدو نهان شد هر دم بلباسی که
ان بار برآمد که پیر و جوان شد آن بعد از این کلمات مجلسی میفرماید و جمعی از کفار و ملاحده هند
بعینه همین اعتقاد دارند و کتاب جول که براه ایشان نوشته اند در عقاید فاسده خود مشتمل بر همین
مزخرفاتست و لذا جمعی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند ان کتاب را نهایت حرمت میدانند و از
کتابهای شیعه بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده و جمعی از شیعیان بیچاره را گمان اینست که
ایشان اهل حقند و بهترین عالمیاند و بنادانی سخنان ایشان را میخواهند و کافر میشوند و گمان ایشان اینکه
هر که صوفیست البته مذهب او حق است و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است ولی نمیدانند که چون کفر
و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه مکتوب و محذول بودند و اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطل
بودند پاره از ایشان در لباس تصوف بودند و قلبی از ایشان تابع اهل بیت بودند و همچنین صوفیه
اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسم از عقاید فاسده
در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنت را در کتابهای خود ذکر کرده
و اگر ابو حنیفه در کتاب ذکر کند که فلان نماز را میباید کرد قبول نمیکند و اگر از سفیان ثوری علی بن ابی
ن

در حالات صوفیه

۵۹

میرسد قبول میکنند با اینکه سفیان از ابو حنیفه بدتر بوده است انتهى کلام مجلسی قدس سره حقیقه شعبه
چگونه حق این مرد بزرگ را میتوان داد انما باید که هیچ چیز از اصول عقاید و فروع را فرو نگذارند مگر
اینکه ذکر کرده است ولی چه فایده که از صد نفر شعبه یک نفر رجوع بکتاب فارسته او نمیکند از همه جای
شباطین دسترسند ایشان از شاه راه حق خارج نمینمایند و بلحله حاصل فرمایند ایشانست که اینها
حق و باطل را بهم مخلوط نموده و دنیا را بلباس دین درآوردند خدمت ائمه ^ع میفرستند بعضی سؤالات
میکردند و جوابها را امام میپشتند و آن جواب را تغیر داده بر طبق مرام خود پیش مردم نقل میکردند و
با امام میدادند و مردم میدیدند اینها با ائمه مراده دارند و اظهار تشیع مینمایند از اینها قبول میکردند
چنانچه در خبر شریف سابق گذشت که حضرت صادق ^ع فرمود یا فیض ان الناس قدامنا و لعلوا بالکذب علینا کان الله
افترض علیهم ولا یرید منهم غیره ای احدا احد هم بحدیث فلا یخرج من عندک حقه بنا و له علی غیرنا و بیه و ذلک
لاننا لا یطلبون بحدیثنا و یجتنا ما عند الله تعالی و کل یجتان بدعی را ساء و ایضا در خبر دیگر میفرماید
کان المغیره بن سعد لعنه الله یسعدا لکذب علی ایه و یاخذ کتب اصحابه و کان اصحابه المسترون باصحاب
ایه یاخذون الکتاب من اصحاب ایه یدفعونها الی المغیره لعنه الله و کان یدس فیها الکفر و الزندقه و یسعد
الی ایه الخ خلاصه اینکه اینها حق را با باطل مزوج نمودند چنانچه در دوایت سابق که حضرت امیر ^ع فرموده
بوخذ من هذا ضعت و من هذا ضعت فیرجان الخ و امر را بر شعبان مشبه کرده اینها را فریب میدهند
پس در هیچ زمانی باطل پیش نرفته و غلبه پیدا نکرده است مگر اینکه مزوج بحق و لباس حق بران پوشانیده باشند
چنانچه از جمله مواردیکه خلط حق و باطل و باطل و لباس حق پوشانیدند و بدست پاری شیطان ادا شد
مرد ما ضعیف الايمان نمودند قضیه جنک صفین قطب دایره حق امیر المؤمنین علیه السلام است با کفر مطلق
معویر بن ایه سفیان علیه السلام که چون سیر سالار حضرت امیر ^ع مالک شتر نجفی بعنوان الله علیه
عصره را بر معویر و لشکران او شکست گرفت بعدیکه نزدیک شد شرازه کارانها از یکدیگر کینه خور شدند
در مقام چاره و علاج این کار مشورت بر حلقه تبلیس استاد ابلیس عمر و عاص علیه اللعنه و العذاب غنه
لعبن گفت چاره نیست جز اینکه اینها را از راه مکر و حيله متقاعد از جنک نمایند و جمعیت ایشان را متفرق
سازند چون فردا شد لعبن امر نموده باصحاب خود اینک قرانها را بر سر نیزه ها بلند نمودند و فریاد برداشتند
که ما اهل قران هستیم و عمل با حکام ان مینماییم چنانچتن خون ما را حلال میدانید و از چهره راهی ما را بقتل
برسانید چون ان مردمان بجهت سست اغفاد که از اصحاب امیر بودند ^{در راه آنها} مفرمود کاش معویر ^ع

حکایت حکیمین
صوفیان
عمر و عاص
از شکر

حکایت حکیم صفتین

۶۰

از شدت همت بر آن میکرد و در عوض بکفر از اصحاب خود بمن میداد این قرآنهارا بر سر نیزه ها دیند و اینها را
 مشاهده نمودند تمام دست از جنگ کشیدند هر چند امر فرمود مردم اینها همه حبله و مکر است و باین بها
 شمارا فریب داده از اطاعت حق باز میدارند ای مردم کلام الله ناطق من هتم و اینها میخواهند باین اشتبا
 کاری باطل را بر کسی حق نشانند آنچه الحاح فرمود هیچ ثمره نبخشد و کوشش بفرمایشاتش ندادند و گفتند
 علی از دین برگشته میخواهد باقران بجنگد ما اطاعت او نخواهیم نمود سبحان الله آخر کار بجائی کشید که گفتند با
 اگر مالک را از میدان حربه رجاء ندادی مائما می بر میگرددیم با تو جنگ مینمائیم این بود که دوازده هزار و بقولی
 بیست هزار درهمین وقعه از امر بر گشته اعدا عداوت او شد خروج بران بزرگوار نمودند که خوارج نهروان باشند
 اخوان امر کار بجائی انجامید که امر با کمال لایق و ناجار امر فرمود که مالک دست از جنگ کشد بناسد بکفر
 از جانب معاویه و بکفر از جانب امر محکم قرار داده که آنچه حکیم صلاح دید امر نمایند کسی را حق تهمید قول آنها
 نباشد پس اصحاب معاویه اول شيطان روزگار امر عاصم را معین نمودند و اصحاب امر نقطه مقابل او اول
 ابهر روزگار ابو موسی اشعری را بلا رضایت امر و اگر اهما علیه تعین نمودند پس ایندو نفرین عسکری خلوت
 نمودند و عاصم گفت چرا اینهمه خون مسلمین ریخته شود بواسطه سلطنت علی و معاویه پس بهتر آنستکه هر دو را
 معزول نموده بعد از خنثی کردن بقدر پسر من در آوریم و ریاست را باینها واکذار نمائیم و من و تو چهار دونه آخر
 عمر بعشرت گذرانیم ابو موسی اشعری فریب خورده خیلی خوشنود کرد بدو رای عرو عاصم را در غایت پسندید پس
 هر دو لشکر را جمع نمودند ابو موسی بر منبر برآمد و انکشترا از انکشت خود بیرون آورد و فریادند ایها الناس من
 علی را از خلافت معزول نمودم چنانچه این انکشترا از انکشت خود بیرون آوردم بعد از ان عمر و عاصم بر منبر برآمد
 خطاب کرد ایها الناس من معاویه را در امر خلافت نصب نمودم مانند این انکشترا که در انکشت خود نمودم بیست
 اشتباه کاری باطل را بصورت حق در آوردند چگونه حق را باهمال و باطل را بر کسی نشانند امری که انی را حق
 معاویه امارت بر مسلمین داشته و ملاخله در امور آنها نمائید چنانچه در اول خلافت ظاهر تپاش بعضی عرض نمودند
 که فعلا خوبست که شما پالت شام را واکذار بمعویه فرمائید تا اینکه امر خلافت مستقر شد و انگاه او را معزول
 نمائید فرمودند من انقدر اضی نمیشوم که شخص فاسق و لجاج امارت بر مسلمین داشته و دخالت در کار آنها نماید حال
 بواسطه این قرآننها که بر سر نه نمودند و باطل که سلطنت معاویه باشد بصورت حق که هر که باما بجنگد باقران بجنگد
 در آوردند این مردمان ضعیف العقل و الايمان را اندوز امر متفرق ساخته زهر بار بستی و تحت سلطنت
 کفر مطلق در آوردند و بواسطه این اشتباه اندازی و طمع و حماقت و همراهی ابو موسی اشعری چنان امر متقلب
 کردند

ذکر خالات با بنید بسطامی

۶۱

که مثل شخص امیر نتوانست رفع اشتباه از مردم نماید و اگر امیر عاجز و فرمایشاتش ثمره بخشد غیر امیر از
 علما و غیرهم از اهل حق چگونه پیرانند از تسویلات و اشتباه کار بهایی اهل باطل ببلو گرفته باشند شعر
 دام سخت است مکر بار شود لطف خدا (ورنه مردم نبرد صوفیه ز شیطان و جیم) پس همیشه انقلاب حق باطل
 از جهت اینست که بعضی از اهل باطل خود را بلباس اهل حق درآورده چنانچه دایه هاشم کوفی و سفیان ثوری
 بر این بوده و از این راه مردم را بطرف باطل میکشاند و با اینکه با بعضی از اهل حق طرح دوستی و محبت انداخته
 که بواسطه الفت این بعضی از ایشان و ایمان دیگران میزنی پس چنانچه در همین قضیه عمر و عاص و ابوموسی واقع
 گردید و الا اگر باطل بر محض خود باقی ماند و یکی از این دو طریق را نپیماید کجا میتواند حق را قلب باطل
 نماید باندست که مجلسی میفرماید اگر ابوحنیفه در کتاب خود ذکر کند که فلان نماز را باید کرد کسی قولش را قبول
 نمیکنند از جهت اینکه ابوحنیفه محض در باطل است شبیه فریب را نمیخورند و اما سفیان و امثالش که حق و باطل را
 مخلوط بهم کرده و دام خویش قرار داده اند و بالسنه و بطوار مختلفه مردم را بطرف دام میکشاند خیلی
 مردم صاحب قوه و شجاعت در ایمان میخواهند که خود را از کمند شیاطین رها کنند چنانچه امیر علیه السلام در ذیل آیه
 سابق میفرماید و نجی الذین سبقکم ایمان من الله الحسنی بن خلکان در حالات سفیان میگوید و یقال کان عمر
 الخطاب فی زمانه راس الناس و بعد عبد الله بن عباس کان راس الناس و بعد الشیعه و بعد سفیان الثوری
 کان راس الناس غرض کسانیکه او را مدح کرده اند از اهل سنت هستند و از شیعه دیده نشده کسی مدح او نماید
 غیر از صوفیه ایشان که میگویند و از حضرت صادق علیه السلام گرفته و اجازه دارد و اما با بنید بسطامی گذشت اینکه
 مقدس اردبیلی فرموده که او روزی چند خدمت جعفر کذاب که برادر امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از حضرت
 دعوا امس کرد و کذاب شد که حاجی معصوم علی شاه دردد کلام اردبیلی و اثبات اینکه با بنید از اما صا
 اجازه و خرقه داشته است خیلی زحمت کشیده است ولی بر حسب آنچه بن خلکان در تاریخ خود نوشته موافق با
 فرمایش محقق اردبیلی میشود میگوید ابو بنید طیفور بن عیسی بن ادم بن عیسی بن علی البسطامی الزاهد المشهور
 و کان جدّه مجوساً ثم اسلم و کان له اخوان زاهدان عابدان ایضاً ادم و علی و کان ابو بنید جلهم الی ان قال
 و کان یقول لو نظرتم الی رجل اعطی من الکرامات حتی یرتفع فی الهواء فلا تغزوا به حتی تنظروا کیف تجدونہ
 عند الامر والنہی و حفظ الحدود و اداء الشریعة الی ان قال و توفی فی سنه احدى و ستین و مائین و قبل اربعه
 و ستین و مائین الی ان قال و هذه النسبة الی البظام و هی بلدة مشہورة من اعمال قومس و یقال انها اول بلد
 خراسان من جهة العراق انتهى و از تفحات چنین نقل شده طیفور بن عیسی بن ادم بن سر و شان بسطامی پس فوت

ذکر حالات بابزید بسطامی

۶۲

ابا بزید بنا بر این دو بیست و شصت و یک و بر قول قبل شصت و چهار بوده است و وفات حضرت
صادق علیه السلام در سنه صد و چهل و هشت بنا بر مشهور و چهل و هفت بنا بر قولی بوده است پس بر دو
تقدیر یکی ابا بزید و دو تقدیر یکی در وفات حضرت است که جمله چهار تقدیر بشود بر یک تقدیر صد و سیزده
سال و بر یک تقدیر صد و چهارده سال و بر تقدیر ثالث صد و شانزده سال و بر تقدیر رابع صد و
هفده سال فاصله بین وفات امام صادق علیه السلام و وفات ابا بزید میشود که فوت ابا بزید با (۱۱۳) و با
(۱۱۴) یا (۱۱۶) و با (۱۱۷) سال بعد از حضرت صادق علیه السلام بشود و قطعاً ابا بزید با تقدیرها
و زندگانی بجهت اینکه عمر ابا بزید را از هشتاد سال کسی زیاد تر ننوشتند است و ابا بزید دیگر با این خصوصیات
و مشهور بر عهد باشد ظاهر در تواریخ نیست تا احتمال اینکه یکی در زمان حضرت صادق علیه السلام و دیگری در زمان
جعفر کذاب باشد چنانچه حاجی معصوم علی شاه از این را خواسته جواب داد بلی را بدهد چنانچه از شیخ
محمد لاهی در شرح گلشن راز کلام طویلی نقل میکند که بعضی از آن اینست میگوید پس ابا بزید باذن
مادر از بسطام بیرون رفت و سی سال در غربت بسطام و با خدمت مشایخ طریقت مشغول
گشت و صد و سیزده پیر را خدمت کرد تا بمخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسید انتهی کلام شیخ محمد لاهی
بعد حاجی معصوم علی شاه میگوید و این حکایت شاهد است بر اثبات دو ابا بزید بسطامی مسمی بطیفور چو
که از وقتی که از بسطام بیرون آمده تا وقتی که خدمت حضرت رسید تقریباً چهل سال کشیده و هجده سال در
دولت سرای حضرت بوده است و بر فرض اینکه سال وفات حضرت هم بر کشته باشد بر بسطام و فوتش که معروفست
در سنه دو بیست و شصت و یک یکصد و هفتاد و یک سال اقل از ابا بزید عمر کرده باشد و حال آنکه عمر او را از
هشتاد زیاد تر ننوشتند اندانتهی و اینرا دلیل کوفته است بر اینکه دو ابا بزید بوده که از یکی تعبیر با کبر و اندک
با صغر میکنند حقیقت حکایت جناب ایشان حکایت در قبرستان خوابید و خواب پریشان دیدند و الا معلومست
که آنکه گفته اند ابا بزید خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیده است شباه کرده اند جعفر کذاب را جعفر
صادق و بعضی هم گفته اند که بودن ابا بزید در نزد جعفر قبل بر دعوی امامت او بوده است و قائل با امامت
جعفر کذاب نبوده است و اما بنا بر فرض اینست که ابا بزید در زمان جعفر کذاب بوده است قریب باعتبار آنست
از جهت اینکه فوت جعفر کذاب چنانچه در عمدة الطالب منوید در سنه دو بیست و هفتاد و یک بوده است
بنا بر این فوت ابا بزید بر تقدیری ده سال و بر تقدیر دیگر هفت سال قبل از فوت جعفر کذاب میشود و اینها مقدار
زمان را معاصر با یکدیگر بوده اند و سید رضوی قاضی قلندر که تقریباً در حدود سنه چهارصد و یکصد و یکصد

در دنیا نکرده است
م

در حالات صوفیاست

۶۳

ابن زبید از جمله متصوفه که ادعای خدائی کرده اند بشمارد و کفکان این چهار سلسله را منتهی حضرت صادق
 می‌نامند و از جمله سلاسل سلسله ابوسعید حسینی ابی الحسن بصری است میرزای قمی ره میفرماید
 و در این سلسله حسن بصری و احمد غزالی است و حال ایشان در عرصه بیان غنی از بیان است و دیگر سلسله
 تکلیبه است و این دو سلسله را منتهی حضرت امیر علیه السلام می‌نامند حاجی معصوم علی شاه میگوید سلسله
 کبیل بابو یعقوب فخر جوکر و سلسله حسن بصری بدو طائی ختم گردید و این دو رشته در حقیقت بسلسله
 معروف کرخی متصل گردید بلکه تمام سلاسل بسلسله معروفه اختتام یافت و لذا او را ام السلاسل گویند
 انتهی و دیگر از سلاسل سلسله ادهمیه است و در اجازه این سلسله اختلاف کرده اند بعضی گفته اند
 بحضرت سجاد علیه السلام منتهی میشود و بعضی بر آنند که بحضرت باقر علیه السلام منتهی میشود و از جمله سلسله ذو
 النون مصری است که منتهی با امام دهم علیه السلام میکند و ابن خلکان میگوید و هو معدود فی جمله مریک
 عن الامام مالک که عامه مالکیتش میدانند بلکه اکثر اشخاص این سلاسل را عامه از خودشان میدانند
 در کلام مجلسی ره کنش که صوفیه در فروع بر طریقه عامه عمل می‌نامند و فاش ۲۶۷ شده بوده چنانچه
 ابن خلکان میگوید و بعضی در ۲۶۶ و بعضی در ۲۶۸ نیز نوشته اند و از جمله سلاسل سلسله
 شقیق بلخی است و این صوفیه منتهی با امام هفتم علیه السلام می‌نامند و ابن خلکان میگوید و اخذ
 از ابرهیم ادهم نموده است و فویش را در ۲۶۸ نوشته است در ارشاد دلی می‌نویسد و حاصل
 کلامش اینکه حضرت صادق بشقیق بلخی فرمودند چگونه است حال شما در بلاد خود عرض کرد بخیر است
 یا بن رسول الله هر زمانیکه خدای تعالی نعمت خود را بر ما ارزانی داشت میخوریم و شکر نعمت او می‌نامیم
 و هر زمانیکه نعمت خود را از ما بازدارد صبر میکنیم حضرت فرمود هکذا کلاب حجاز یا یعنی سگهای حجاز
 ما هم حالشان چنین است که هر زمانیکه چیزی کبر آورده اند و شکم خود را سیر نمودند شکر خدا میکنند و
 هر وقت چیزی پیدا نکردند صبر می‌نامند پس فرمود با شقیق بنده انشکه در وقت وجدان نعمت انفاق
 و ایشاد در راه خدا نماید و در وقت فقدان شکر حضرت حق جل و علا نماید و دیگر از جمله سلاسل سلسله
 نصریه است در طرائق الحقایق میگوید قال محقق البهبهانی فی تعلیقه علی رجال الکبیر النصریه من الغلات اصحاب
 محمد بن نصیر الفهرکان بقول الرب علی بن محمد العسكري و هو نبی من قبله و در بیان السباحه مذکور است
 که غلات متفرق بچند فرقه اند و همگی مذهب تناسخ دارند و این گروه در بلاد روم و شام و ایران و جبال
 توران و ترکستان و غیره بسیارند انتهی و شرح حالشان گذشت اگر کسی تفصیلا اعتقاد نشان خواست را شد

در خالائت صوفیه

۶۴

رجوع برستان السباحه نماید و جناب حاجی معصوم علی شاه چقدر را تعاب نفس نموده در هیچ افعالی
و تاویل اقوال اینها و در معنی نصیر و حال اینکه کد تنگ که خود ایشان از بعضی بزرگان صوفیه نقل
نمودند که فرقه کبسانیه و اسماعیلیه و نصیری از فرق صوفیه خارج شده اند ظاهراً میخواهند بر عدد شعبه
افزوده شود ولی کاش اینگونه شعبه در عالم وجود نمیکرفت که باعث بدنامی ائمه و سرزنش شعبه در
زندان اهل سنت شده اند شخصی از طلاب که فعلاً در نجف میباشد میگوید من در وقتیکه به سمت عتبات
مبیا امدم از کرمات شاه از طرف پشت کوه از راه مندرج امدم تا رسیدم بموضعی چون زمستان و هوا
سرد بود در پیش آن محل مرا چند وقتی نگاه داشت از قضا ماه مبارک رمضان بود دیدم اینها نه روزه و نه نماز
و زنها و دخترهاشان مکشفات مانند مردان چپا و حله در پهن بست ولی از برای من سحر و افطار غذا تهیه
میکردند و خیلی بد برای من نمودند تا شب بخت و بکم شد دیدم دختری ده دوازده ساله امد و حالیکه
کسوانش را خضاب بسته پدرش امد دیدم او هم شاربهای خود را خضاب کرده کفتم این چه وضعی است
گفت نه مکر است عید است کفتم خدا خانه را خراب کند امشب شب قتل است امشب علی از دنیا
رحلت فرموده گفت مکر علی هم میبرد که میتواند علی را ضربت زند خدا را کسی نمیتواند بکشد و اعجاز اینها
اینست که بکفر سید که اصلاً ابران نیست و در یکی از بلاد افریقیه مجاورت ختیار نموده نقل میکرد که در آن
حدود بلده نیست که معروفست بمباس و از طایفه اقا و اینها جمعی در آن بلده میباشند و رسم ایشان
بر اینست که هر دختر و پسری را که میخواهند بیکدیگر تزویج نمایند عقدشان اینست که باید سر کار معین شود
ایشان که فعلاً سلطان محل که نوه افغان است آنها را دست بدست میدهد و چنانکه چهار سال یا پنج
یا بیشتر هم طول کشیده باید منتظر بمانند تا مرشد تشریف فرما شود و آن شب هم بیشتر غمناکند و تقریباً
در حدود ۳۲۴ تشریف و در سر کار مصاف شد با شب بخت یکم ماه مبارک رمضان و در همان شب
قریب صد نفر دختر و پسر را دست بدست داد و نفاذ نمودند و در هیچ همان شب از بمباس حرکت نمودند
خلاصه اینها اینگونه اعتقادات دارند حاجی معصوم علی شاه و امثال ایشان از شعبه مریدانند اگر چه در
و در آن حضرات متصوفه بر اینست که هر کسی با ایشان هم مسلات و هم مشرب باشد روح او میماند و لودر اصل
اعتقاد مجوسی باشد چنانچه در مشنوی میگوید (پس امام حتی تا دیوان و لحاست) رخواه از نسل عمر خواه
از علیست که اشاره کرده است بولايت نوعیه بل هر صوفی که اسم خود را شعبه گذاشته است میگوید هم
اینها شعبه اند و هر که اسم خود را سنی گذاشته میگوید همگی سنی اند ولی آنچه امر را میخواهند این طایفه

در حالات صوفیه

۶۵

نه اینند و نه اند بل مذبحین بین ذلالت و شامد صدق این دعوی که اینها لا اله الا هو لا اله الا هو
 میباشند برتری نمودن هر یک از شعبی و سنی است از اینها و سابقا گذشت که در شرح کتاب الفرق بین الفرق
 که یکی از علمای عامه است بعد از اینکه معنی باطنیه را بمنماید بآن ناویل شرایع الاسلام الخ میگوید
 وللصوفیهین ایضا تعالیم باطنیه خلاصه کلام فان اراد احدان بنظر الی مردود الطرفین و ممقوت
 القبلتین و محجور الجانبین فلینظر الی هذه الطائفة (نرکارا خواتم ید دستم) (نر از دنیای قاف
 طرف بستم) (میان این دوام حیران و واله) (نر زان نر زین ندانم تا چه هستم) مخفی نمائند
 این سلاسلی که ذکر شد هر یک از اینها منشعب بشعب علیده میشود که تفصیل انها مناسب مقام
 نیست **و از جمله سلاسل عمده در نظر متصوفه که از آن تعبیر بآتم السلاسل مینمایند از جهت**
اینکه سلاسل علیده از آن منشعب میسازند و سلسله ذهبیه نیز میگویند از جهت اینکه میگویند
هر سلسله که منتهی باین سلسله میشود طلای جیغش است یعنی امامیه است و آن سلسله معروف
کرخیت و کرخ اسم از برای چند موضع است و همان کرخ که معروف منسوب بانجام است ظاهر
یکی از محلات بغداد است که میگویند معروف در انجا مدفون است چنانچه ابن خلکان مینویسد
و ایضا ابن خلکان و دیگران مینویسند که معروف اول نصرانی بوده پدر و مادر ویرانزد معلم نصرانی
چون معلم خواست بر طریقه نصاری خدا بان سرکار که عبات از خدا بتعالی و عیسی مریم باشند با و تعلیم
نماید قبول نکرده و دیگر در آن دیار باقی نماند پدر و مادر او میگفتند کاش باز آید هر دینی را که اختیار کرده
باشد ما نیز قبول او خواهیم نمود بعد از مدتی معروف مراجعت نموده در کویت میگفتند کیت گفت معروف
گفتند بچه دینی بر کشتی گفت بدین اسلام پس پدر و مادرش قبول دین اسلام نمودند و اسم پدر معروف
بعضی گفته اند فیروز یا فیروزان و بعضی گفته اند علی بوده است شاید بعد از اسلام آوردن اسم خود را
تغییر داده باشد و اما در نسبت خرقه معروف که از که اخذ خرقه نموده است اختلاف کرده اند صاحب
محدثین ابی جمهور احسانی گفته است اکثر اهل حدیث میگویند اخذ کرده است از مولای خود علی بن موسی
و بعضی از مشایخ گفته اند اخذ کرده است از داود طائی و او از جیب عجمی و او از حسن بصری و او از امیر علی
و بعضی منتهی میگویند با و پس قرنی و او از امیر انتمی و در مجمع در ماده عرف مینویسند و معروف کرخ
برو عن الصادق و من حدیثه عن ائمه قال او صنی بن رسول الله فقال اقلل معارفك قال زدنی قال
انکر من عرف منام انتمی و از شیخ فرید الدین عطار نقل شده است که در تذکره الاولیاء گفته است معروف

فایده اینست که
 در کتاب
 ذکر احوال
 صوفیه

تنبیه اول از فصل دوم

کرخی در هفت سالگی بدست حضرت رضا علیه السلام آورده پس بنا بر قول مجمع و بعضی مشایخ که صاحب
مجلس نقل کرده است معروف در زمان حضرت صادق بوده است نه در زمان حضرت رضا و جماعه معصومه
شام خواسته است جمع بین این کلمات نماید گفته است آن معروف فیکه در زمان حضرت صادق بوده است
معروف بن خربوذ مکی بوده است ولی این جمع با کلام خود ایشان که میگوید از جمله معاصری که معروف
داود طائی و شقیق بلخی بوده اند منافات دارد چرا که داود طائی چنانچه معروف است بیک واسطه از حسن بصری
اجازه داشته است و اگر معاصر با معروف کرخی باشد لابد باید معروف کرخی یا در زمان حضرت صادق
و یا قبل بر زمان آنحضرت باشد و کذا شقیق بلخی در زمان آنحضرت و فوتش پنج سال بعد از وفات حضرت
بوده است و کذا طریقه دیگر که از برای اخذ خرقه معروف ذکر میکند مقارن میشود با زمان حضرت صادق
و آن طریقه اینست که میگوید شیخ ابواسحق خرقه پوشید از شیخ علی صوفی و او از شیخ یوسف و او از شیخ
ابوالعباس و او از شیخ محمد بن اسمعیل مغربی و او از شیخ ابوبکر و راق و او از شیخ ابوعبدالله ترمذی
و او از شاه شجاع کرمانی و او از ابوعبدالله بصری و او از شیخ عبدالله مکی و او از ابوعبدالله و او از
و او از احمد و او از یحیی و او از ابوالحسن ثوری و او از سید رقیه منصوب و او از عمار و او از احمد و او از عامر
و او از سلیمان دارانی و او از ابوزید بسطامی و او از شقیق بلخی و او از حارث محاسبی و او از یزید حلفی
و او از سرتی سقطی و او از معروف کرخی و او از فضل عباس و او از ذوالنون مصری و او از ابراهیم
ادهم و او از حسن بصری و او از امیر علی علیه السلام پس بنا بر اینکه سه نفر فاصله بین معروف و حسن بصری باشند
چنانچه در این سلسله است معروف کرخی تقریباً در زمان حضرت صادق بوده است و از جمله شواهد بر آنکه
معروف کرخی در زمان حضرت صادق بوده است نقل شیخ بهائی است در کشکول که میفرماید قال صاحب
منزل السائرین فی دیباچة اخبرنا حمزة بن محمد بن عبدالله الحسینی قال اخبرنا ابو القاسم عبدالواحد بن
احمد الهاشمی الصوفی قال سمعت ابا عبدالله العلان بن زید الدیوبی الصوفی بالبصرة قال سمعت جعفر بن
الخلدی الصوفی قال سمعت الجندی قال سمعت السری عن معروف کرخی عن جعفر بن محمد عن ابيه عن
جدة الخ و این صریح است بخلاف آنچه حاجی معصوم علی شاکسته است و کیفیت کان مشهور در مقام مقصود
اینست که معروف کرخی در زمان حضرت امام رضا بوده است و از جمله دربانان آنحضرت بوده و این
معنی را از شئون و مقامات معروف قرار میدهند که اینک سقائی در خانه حضرت صادق و امرتبه و جلال
از برای ابابزید بسطامی می شمارند ولی بر تدریج در بابی در خانه امام شان و کمال از برای

در حال انصوفیه

۶۷

افسان نمیشود پس اگر اینها کسافی بوده اند که اطاعت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم نموده اند که ملازم
 با اطاعت خدا بتعالی چنانچه در زیارت جامعہ بما تعلیم فرموده اند که میخوانیم من اطاعکم فقد اطاع الله
 والبتہ از اطاعت حق جل و علا و پیروی ائمتہ هدا و اخالهم الفداء انسان بهر مرتبہ و مقامیکہ
 خواستہ باشد میرسد بمقتضای عینک اطاعتی جعلت مثلی او مثلی و شہرہ نیست کہ از باب نفوس
 قدسہ و صاحب اعقول سلیم بسیارند کہ با چراغ عقل و شمع روشن دل و شمع هدایت ائمتہ طاهیرین
 صلوات الله علیهم اجمعین از این ظلمتکدہ خواب اباد و هر چه در آنست و هر کہ مایل بانست در گذرانند
 و در گذرند طوبی لهم و حسن ماب فی مرتبہ و مقام این اشخاص از برای مثل بندہ و جناب عالی کہ دنیا
 طلبان و نظیف پوشان و شہوت پرستان سخت رو مانند کلاغ جیفہ جوی و کرکسان مرد از خوا
 در هوس و هوای دنیا ی غذا را کہ هر لیل و نهار در زحمت و ازاد بکد بکرا با مقلب و متغای از ایم
 چه فایده و ربطی دارد (صفات مقبل و مدبر بخواندیم) (ولی از خویشتن حرفی نزنندیم) پس مثل
 بندہ و جناب عالی کہ اسیر نفس و شہوت و مغضو خالق و مورد عقاب و مطرود خلایق و در معرض
 عتاب بچارہ وار از قصو عقل و فتور فراست قرص نفس خالص قلب با چون قراضہ زبرہ ریزہ و چون
 کاغذ مسودہ پارہ پارہ کردہ هر قطعہ و پارہ انرا از پی مہمتی در بواری و صکاری حوص و ارزو ہا
 دراز نمودہ (چون اشتر مست در قطار ہم ہر) (چون شیر گرسنہ در شکار ہم ہر) (کرپردہ
 زر و کار ہا بردارند) (معلوم شود کہ در چہ کار ہم ہر) البتہ اگر پردہ برداشتن شود ہر اینہ
 ظاہر کرد کہ بتو ہما کاسدہ و خیالات فاسدہ جمع اثاث و اسباب فرصت خورد و خواب و مشغل
 در تزویر و جہل بدام آوردن معتقد و مرید و در فکر و ذکر مامن مال و ملک و من این بزدل و دغا
 طبیعت در زندان و سلاسل و اغلال امال بر گردن جان و قبود علائق بر پا ہا و دستان گرفتار
 و ساوس شیطانی و مبتلای ہوا جس نفسانی غشاوہ غفلت و غرور چشم بینش را کور کردہ و غطا
 شرع و شہوت بر انواب لاش چنان پردہ فرو ہشیدہ کہ از وفور نفس و غایت جہل بحق مدبر و بیاطل
 مقبل کشند و خالق را کذا شنہ و رو بخلاق آوردہ و عمر عزیزند از سر سودای اخذ مرید و در ہم و دنیا
 در باخنہ و دین قویم را پشت سر انداختہ در بید زق و شہد بر و خو کشادہ و باب عمر و وزید را قبلہ
 حاجت قرار دادہ (پارسیان رو در مخلوق) (پشت بر قبلہ میکنند نماز) مثل الذین اتخذوا
 من دون الله کمثل العنکبوت اتخذت مبنی و ارا و من الیہون لیس العنکبوت باقی و انکار و فانی با

عظا شہرہ
 ایضاً در
 شہرہ

نیم از فصل دهم

۶۸

از درجاء علو همت بر گشته و در اسفل در کائنات طبع نشسته و مصداق خسر الدنیا و الاخرة^{لك} هو الخسران المبین گشته (سپه رویی ذم نمی کند در دو عالم) (غیبه کرد جدا و الله اعلم) پس خوبی دیگران
 فایده بحال من و تو که در فکر دکانداری و مرید کرداری میباشیم ندارد (بروای خواجه فکر کار خود
 کن) (که از نیکان ترا اسایشی نیست) نقل شده که روزی یکی از اخلاص کیشان خانواده عصمت
 و طهارت که فعلاً اسمش در نظر نیست از راه دور آمده در مسجد شریف ب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 شدند پیغمبر با صحابا فرمودند که این مرد از اهل بهشت است چون شخصی از من مرخصی گرفته از مسجد
 بیرون آمد دو تپه دویده در در مسجد است بدامن انمرد انداخته که تو اهل بهشتی خواهی شد ارم که در
 حق من دعائی نمائی انمرد گفت خاك بر سر من بواسطه اخلاص بخانواده و اطاعت فرمایشات پیغمبر
 اهل بهشت شده ام و توشبه روز در خدمت پیغمبر هستم امده از من التماس دعا میکنی حال حکایت
 بنده و حضرات متصوفه همین حکایت است دست از اصل کشیده در دامن معروف کمرخی و ابابزید
 او بخنده التماس دعا میخواستیم و بالجملة اگر معروف کمرخی و ابابزید و امثال اینها که شما حضرات صوفیه
 میگوئید اشخاصی بوده اند و از اطاعت بارگه تعالی بمقامی رسیده اند و اینها هم و فرقی ندارد در بار
 سقای در خانه امام باشد یا نباشد کرد یعنی تا با منی پیش منی ولی بطلی بکلاه برداری بنده و شما
 ندارد و اگر اینها نیز مانند بنده و شما مردم از ارود کاندار کلاه بردار بوده اند هزار سقا و دربان
 در خانه امام باشند سود ندارد جعفر کذاب عبد الله افطخ او را امام بودند و عقیل برادر امام بود
 از جمعه هو اپرستی و شکم چوانی سر باستانه معویه علیه لعائن الله میبایستند اینک اعتقادی باین لعین
 داشته باشد چو که علناً او را بدیده گفت بلکه رفتن پیش او راه تحصیل نان قرار داده بود امر علیه السلام
 اهن سرخ شده در پهلوئی صورتش آورد ناله اش بلند شد و انگاه فرمود مادرت بجزایت بنشیند
 تو طاقت این اهن سرخ شده نداری من چگونه طاقت زنجیرهای آتشین داشته باشم که مال فقرا را
 بتو بدهم که شکم خود را اباد نمائی پس بد صورتیکه برادر او را امام بودند فائده نداشته باشد بلکه
 اطاعت و عمل خالص میخواهد سقائی و در بانی چه شمر دارد حکایت کرده اند که روزی بهلول بر سر
 راهی ایستاده دیدها را و نال را بشنید در میان خود جی نشسته از راه عبور میباید بهلول صد از دباها
 هر یون پرده هود ج را بلند نموده گفت کبت مرا و از من بماند گفت بهلول بجنون است هر یون گفت
 مرا می شناسی گفت بلی هر یون گفت من که هستم بهلول گفت تو کسی هستی که اگر کسی در مغرب ظلم شود

فصل

قصه بهلول

۶۹

و تو در مشرق باشی خدا بتعالی در قیامت از تو مؤاخذه مینماید یعنی اینقدر بسط ظلم داده که هر کس در هر جای عالم مظلوم واقع شود از رشتحات ظلم تو خواهد بود هر و ن کریم کرد گفت ای بهلول حال مرا چگونه میبینی گفت نفس خود را عرضه بدار بر این آیه شریفه که میفرماید ان الا برار لغی نعیم و ان القجار لغی جحیم هر کس نفس خود را بصراست اگر شیطان اینقدر مهلت بدهد و بگذارد تا کسی رجوع بنفس خویش نماید و مقرر خود را بداند که نعیم است یا جحیم لکن شیطان اینقدر هم مهلت نمیدهد و الا اگر کسی رجوع بعقل و متابعت او نماید بداند ضلالت واقع نخواهد شد پس بدانکه رجوع کنند بعقل کم است و بیشترین را شیطان چشم و گوش قلب اینهارا کوز و کر نموده است چنانچه میفرماید لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئك کالانعام بل هم اضل لانه اشخاص از بهائیم است ترند و جھتشان را هم مولى الله الى امیر المؤمنین علیه صلوات الله الملائک الحق المبین بیان میفرماید که ان الله رکب فی الملائکة عقلاً بلا شهوة و رکب فی البهائم شهوة بلا عقل و رکب فی بنی آدم کلهم ما من غلب عقله شهوة فهو خیر من الملائکة و من غلب شهوة عقله فهو شر من البهائم و بالجمله بهلول گفت ای هر و ن نفس خود را رجوع نمایم از کدام طایفه میباشی هر و ن گفت پس اعمال ما کجا میرود بهلول گفت انما یتقبل الله من المتقین یبین اگر از متقین هستی اعمال فائده دارد و الا نه هر و ن گفت پس فضل و رحمت خدا بتعالی کجا رفته است بهلول گفت ان رحمة الله قریب من المحسنین نظر نما اگر خود را از محسنین می بینی مشمول رحمت الهی خواهی بود و الا رحمت حق شامل حال مسکینین نخواهد شد هر و ن گفت پس کجا رفته است قرابت و خویشی ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بهلول گفت فاذا نفع فی الصور فلا انساب بینهم و لا بتسائلون در انزور قرابت و خویشی ثم غمی بخشد تمام در اضطراب و انفسا کوبانند الا من اتخا الله بقلب سلیم ایحان ضعیف دل حسنه میخزند هر و ن گفت پس کجا رفته است شفاعت پیغمبر ص که مانند رحمة للعالمین شفیع باشد کجا غم قیامت میخورد و چرا خوف عقاب باشد کجا غم دوزخ و آوارامت را که باشد چون تو پستی بان (چه بک از موج بحر انرا که باشد نوح کشتی بان) بهلول گفت ای هر و ن پوشیدن لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قوله هر و ن گفت یا بنی جحیم گفت بلی گفت چه چیز است حاجت تو را و سازم بهلول گفت حاجت من اینست که گناهان مرا بپا مری و مراد اخل بهشت نکرد ای هر و ن گفت این از دست من بر نمیآید ولی شنیده ام که قرض داری قرض تو را و ما میبایم بهلول گفت ادای دین بدین نتوان نمود تو اموال مردم را که از آنها گرفته بصاحبانش رد نمائی

فصل دهم و بیستم

۷۰

فصل دهم و بیستم
در بیان احوال و احوال

بهر استناد بن مرا از انها ادانمائے هرون گفت پس وظیفه از برای تو مقرّر نمایم که تا زنده هستی اسوده باشی بجلول گفت ای هرون من و تو بنده یک خدا ایم یا کمان میکنی که تو در بادش باشی و از من فراموش نمایی حاشا و کلاً باری پس شما حضرات متصوفه که این همه اهتمام دارید در اثبات نمودن اینکه ابا یزید سقّای در خانه حضرت صادق بوده و معروف کرخی در بان در خانه حضرت رضاء بوده است چه فایده از برای شما که فعلاً در این زمان داعیه دار و اعمالتان پرده از احوالتان بر گرفته است مینماید مجلسی علیه الرحمۃ در عین الحیوة و جوهی ذکر فرموده است بر اینکه معروف کرخی از دربانان حضرت رضاء نبوده است مبنی بر آنکه اول اینکه خدمتکاران و ملازمان آنحضرت از سنی و شیعه در کتابها رجال ماضی و مضبوط کرده اند و از او اسمی برده نشد و عمر آنکه بر هر طریق و راهی که او دلتان کرده اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت و هرگز توسطی بخدمت ائمه نداشته است سیم آنکه سنگ که با اعتقاد ایشان با و منتهی میشود در این باب جمعی در آن سندهستند که اگر قبایح اعتقادات و اعمال آنها را ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد نور بخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرده که من میگویم صاحب الزمانم و گفت اتفاق اهل دل بر این شده است و غیر او از جماعتی که همیشه بتعصبان و بدعتی مامورند انتہی و وجوه دیگر نیز ذکر فرموده اند در این مقام و چون متصوفه خواسته اند از این راه که ابا یزید سقّای در خانه حضرت صادق و معروف در بان حضرت رضاء بوده اند باللائمه اثبات نمایند مضاف نمودن ائمه بر طریق تصوف را باین تقریب که مسلماً این دو نفر یکی سقّای در خانه حضرت صادق بوده و دیگر در بان در خانه حضرت رضاء بوده مسلماً مشرب و ملذّب باشند و نفر تصوف بوده است پس این دو مقدمه ملازم است با امضا ائمه این طریق را و لذا علامه مجلسی در مقام منع از مقدمه اولی این وجوه را ذکر فرموده اند زاد الله فی علو درجانه و لکن علی نقیض تمامیت این دو مقدمه اصل بلائمه ممنوع و غلط است بعد از اینکه اولاً از واضحات در نظر ارباب ملل از مسلمین و غیر مسلمین است اینکه دو تری و طریق و رفتار و کفّار ائمه ماصلووات الله علیهم اجمعین که فعلاً امامت از شیعه در هر مکانی و زمانی اخذ و عاملان میباشند و این جامعه حق را از اصول دین و فروع دین و توحید و صفات ثبوتیه و صفات سلبیه حضرت حق جل و علا در هر جا تعلیم اطفال خویش مینمایند و همه کس میدانند که این طریق شریف در زمان هیچ یک از ائمه نه هفت حد و نگ داشته است و نه ذکر کلی و خفی بکفایت خاصه که خواهد ذکر شد داشته است و نه جماعت خانه و نه محفل و نه خلوت خانه و نه شب پای چراغی و نه سر مکوفی و نه غیر اینها از بدیع و ضلالت

دکتر خالافات صوفیہ

بلکه با اصطلاح صاف صاف راست حسینی بر روش و طریقه اسلامیه احمدیه صلی الله علیه و آله اصولاً و فروعاً معتقد و عمل نموده و مینمایند و بالجمله بر احکام مخفی نیست که طریقه و روش ائمه غیبه از طریقه و روش پیر ابوهاشم کوفی و سفیان ثوری که فعلاً در میان متصوفه این زمان ساری و جاریست میباشد و ثانیاً اخبار کثیره که میتوان دعوی تواتر اجمالی نمود بر صدور بسیار از آنها از پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم در مذمت طریقه تصوف و نهی از خلطه زیاده با آنها که بعضی از آنها در طی حالات ابوهاشم و سفیان ثوری ذکر شد و بعضی را در این مقام ذکر مینمایم از انجمله مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه میفرماید از جمله احادیثی که از حضرت رسالت پناه ص مرویست و مشهور است که از او در چند کتاب از کتابهای قدما علمای شیعه دیده ام و از متاخرین شیخ و رام ابن ابی و رام بن ابی فراس علیه الرحمة در مجموعه خود ذکران کرده و آن حدیث اینست که پیغمبر فرمود بابا در غفاری که یا اباذر بگویند که آخر الزما قوم یلبسون الصوف فی صیغهم و شائهم یرون الفضل لهم بذلت علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکه السماء و الارض و نیز میفرماید بسند صحیح مرویست از حضرت رضاء که فرمود من ذکر عند الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یکد رسول الله ص و نیز میفرماید که این حمزه و سید مرتضی از شیخ مفید قد بواسطه نقل کرده اند که او بسند خود نقل نموده از محمد بن الحسن بن ابی الخطاب که از خواص اصحاب چند امام معصوم است که او گفت گفت مع الهاد علی بن محمد علیه السلام فی مسجد النبی ص فاتاه جماعه من اصحابه منهم ابوهاشم الجعفی و کان رجلاً بلیغاً و کانت له منزله عظیمه عنده ص ثم دخل المسجد جماعه من الصوفیه و جلسوا فی جانب مستدبراً و اخذوا بالنهل بل فعالاً لا ینلقنوا بهؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین فخرتوا قواعد الدین ترهده و لراحة الاجسام تجددون لنصبید الانعام یجوعون عمرات تجو الالبکاف حمراً الالبهلون الا لغرور الناس و لا یقللون الغذاء الا لملا العاس و اختلاف قلب للناس یتکلمون الناس باملائهم فی الحب و بطونهم باذالبهم فی الحب و رادهم الرقص و التصدیه و اذکارهم ترثم و النغبه فلا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقد الا الحقاء فمن ذهب الی زیارة احد منهم حیاً او میتاً فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاولیاء و من اعان احداً منهم فکانما اعان یزیداً و معویة و اباسفیان قال رجل من اصحابه و ان کان منکر فاجتوقکم قال و نظر الیه شبه المغضب قال دغ عنک من اعترف بحقنا لم ینذهب فی عقوبتنا اما انکر انتم اخس طوائف الصوفیه و الصوفیه کلامهم من مخالفنا و طریقههم مغایره لطریقتنا و ان هم الانصار و مجوس

فصل دویتم

۷۳

هذه الآلة الذين يجهدون في إطفاء نور الله والله يتم نوره ولو كره الكافرون که حقیقه امام ^۲ در این روایت
 شریفه خصوصاً و کیفیت حالات اینهارا و کیفیت کمره نمودن اینها مردم را و مضرت و مفساد اینها
 بدینست مردم تمام را بیان فرموده است و هیچ راه عدلگاز برای شعبه که بگویند ائمه ^۳ ما را منع نفرموده اند
 از رفتن بگو اینها باقی نگذاشته است که میفرماید اینها بفریب هندکان مستضعفین و باوردن شباهت
 و خراب کنندگان قواعد دین مبین که در نظر مردم خود را بلباس زهد و بی رغبتی بدیندار آورده اند از
 برای استراحت و اسایش و تن پروری خود در سلوت و در ظاهر خود را بعبادت و تہجد و ادا نموده اند از
 برای صید نمودن کافران و کوفسندگان یعنی مردمان ضعیف العقول و الايمان و این طائفه اند که کرسکی بخود
 میدهند عمری را تا آرام نمایند از برای پالان نمودن خرچندی (نکردن حال اعور تا چگونه)
 (فرستاده است در عالم نمونہ) (نمونہ باز بین ای مرد حساس) (خوارا که نامش هست حساس)
 (خرازا بین همه در شتاب) (شد از جمل پیش اہل انحراف) **الحاصل** میفرماید اینها بندگان
 و تہلیل نمیکویند مکر از برای شہ و فریب دادن مردم و تقلیل در غذای خود نمیدهند مکر از برای برگردن
 کاسر ها بزرگ و دیدن دل مرد احمق و اینها کسانی هستند که در مقام سخن گفتن با مردم بخوی اظهار
 سخن مینمایند که گویا از سرتاپا مملو محبت حقند و بواسطه این تبلیس میکشاند ایشانرا و در جاه ظلمت
 و ضلالت سیافکتد پس از آن فرمود اعتقاد و متابعت نمیکند اینها را مگر مردمان سقراط و هرا ^۴
 اگر کسی در بکار کرده باشد زندہ یا مردہ اینها را بمثل انس که زیارت کرده باشد شیطانرا و عبادت
 کرده باشد بتها را و اگر کسی اعانت و یار نماید بکفر از اینها را چنانست که باری کرده باشد بزیاد و مغوی
 را با سقیانرا پس یکی از اصحاب آنحضرت عرض نمود اگر از محبتین و معرفتین بحق شما در این رشته باشد آیا
 زیارت ایشان نیز چنین است حضرت نظر غضبناک بگو او نموده فرمود و اگر ادا این معنی را چگونه بشود
 کسی محبت ما باشد و بر خلاف طریقہ و در بکار رفتار نماید با غی بیخه اینها پس درین طائفه ها صوفیہ اند
 و صوفیہ تماماً از حیث انہین و طریقہ انہا غیر از طریقہ ما میباشد و اینها نیستند مکر نضای و محوس
 این امت و اینها اینانچنان کسانیکہ جد و جهد مینمایند در خاموش کردن نور الهی و لکن مشیت حضرت
 حق جل و علائہ این کفر نیست بر اتمام و اظهار نور اقدس خود هر چند کفار را ضعی نباشند در ذیل ولایت
 دیگر از حضرت صادق ^۵ کہ انشاء الله در محل خود ذکر خواهد شد حضرت میفرماید اگر کسی میل بگو این طائ
 نماید از این زمانیت و ما از او بیزاریم و بالجمہ پس از اینکہ بر تمام اہل عالم معلوم است کہ طریقہ و رویہ

ذکر حالات صوفیه

۷۳

ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین و شعبان ایشان همان طریق شرع احمد صلی الله علیه و اله می باشد و این اخبار کثیره و آمده از ائمه در مذمت صوفیه و منع نمودن شعبان ایشان از میل بسوی اینها هر اینه حال ایا بزرید بسطامی و معروف کرخی یکی از این سه بیرون نخواهد بود با اینکه اینها ارتباط و خلطه بخانواده عصمت و طهارت علیهم السلام نداشته اند چنانچه مقدس اردبیلی قدس سره در باره ایا بزرید و علامه مجلسی ره در باره معروف فرموده اند و با اینکه خلطه و مراد شده شان با ائمه علیهم السلام با وجود اینکه عقیده و مسلك تصوف داشته اند از جهت تزویر و در دام کشید مردمان ضعیف الايمان بوده است مانند ابوهاشم کوفی و سفیان ثوری و ابی الخطاب مغیره بن سعید علیهم السلام لعائن الله چنانچه اخوند ملا محمد نصیر تبریزی قدس در رساله خود قریب باینمضون مفرماید که حقیقه طائفه صوفیه از تمام طوائف خیر بحال شیعیه میباشند از جهت اینکه اطهار و سقائمه را طریق تزویر و اشتباه اندازی شیعیه قرار داده اند و با اینکه اینها از فیوضات خدایات ائمه بهره مند و از منبع علوم آنها صلوات الله علیهم ابجبات ابدیه نوش جان نموده مانند سلمان و اباذر و مقداد و کبیل و مہتم و عمار و امثال اینها از اصحاب هر یک از ائمه که یک ذرات حرکت بر طبق میل نفس خود ننمودند بلکه تمام همت ایشان بر پیروی و متابعت ائمه هدایت علیهم السلام بوده است و استبعادی هم ندارد چرا که ظاهر از ائمه قدس در باره ایند و نفوذ رسیده باشد اگر چه مدحی هم از ائمه نسبت باینها دیده نشده است بلی بعضی از علماء اعلام مثل محقق اردبیلی و سید مرتضی رازی از خصوص ایا بزرید مذمت فرموده اند و لکن آنچه از توارخ استفاده میشود احوال و حال این دو نبوده و در مقام دکانداری و دام اندازی خلق عمر عزیز خود را فانی نموده اند بایضوات مشرفه آنها و اصحاب ائمه هدایت را استباکار نخواهند قرار داده اند مانند حضرات بابیه چنانچه قبلاً اشاره شد و بعد هم اشاره خواهد شد انشاء الله و از جمله کلماتی که دلالت بر حسن سرپرست و استقامت عقیده ایا بزرید مینماید اینست که ابن خلکان در کتاب خود میگوید و کان یقول لو نظرتم الی رجل اعطی من الکرامات حتی یرتفع فی الهوا فلا تغتر و ا به حتی تنظر و اکف تجدونه عند الامر و النہی و حفظ الحدود و اداء الشریعہ کہ مضمون این کلام اینست که میگوید هر اینرا اگر کسی را می بیند که در مقام اظهار کرامات بحد رسیده است که در دگر هوا حرکت و مشی مینماید هر این ابن فعل او شمار مغرور و فاسد و فریب و راغور بد مکر اینست که ببیند این شخص در طریقه شرع مطهر و مستقیم و با امر و نواهی شرع انور در مقام عمل رفتار و حفظ حدود الهیه مینماید از جهت اینکه بسا باشد بواسطه ریاضات باطله و بایسب توهمی هتک کتاب الله و اسماء الله و نحو ذلک چنانچه کثیر امار دیده و شنیده شده است شیطان

تبیله اول از فصل دوم

۷۴
کتاب
تبیله اول
فصل دوم

فعلی را بردست ریاضت کس اظهار میدارد و در نظر مردم خارق عادات را اثر میدهد چنانچه ساختن
کوساله و کیفیت تکلم از تعلیم سامری نمود و مردم کان میمانند این شخص صاحب کرامات است پس مستضعفین
از شعبه بواسطه وساوس این شخص که میگوید در هر وقتی باید قطب زمان را شناخت و چگونه اینهمه انظار
امام غائب میکشید و امثال ذلک فریب خورده گمراه میکردند همچنانکه سامری مرا بر مستضعفین بنی
اسرائیل متنبه ساختن گفت موسی شما و عده داده است که بعد از چهل شب برگردد بسوی شما و عده
اوسرا آمده است از چنانکه بیست و دو شب گذشته و از موسی هیچ خبری نشده است بگر چگونه
انظار او را دید و حال اینکه پروردگار شما آمده است بسوی شما و اراده نموده اینکه بنمایاند بر شما که خود
فادراست بر اینکه بخواند شما را بسوی خود بدو احتیاج واسطه بود موسی بن او و شما پس نگاه کوساله را
که بتعلیم شیطان ساخته بود بر مردم ارائه نموده گفت اینست پروردگار شما آنها گفتند چگونه میشود اینکه
کوساله پروردگار باشد سامری در جواب آنها گفت همان نحو که از میان درخت با موسی تکلم مینمود حال
آن درون کوساله با شما تکلم مینماید این بود که جمع کثیر بر این ترویج گمراه نموده کوساله پرست شدند
و نمیدانم اینکه حضرات متصوفه چه فرقه میکردارند بین این کار و مقایسه نمودن سامری میان کوساله و شیخ
و بین مقایسه کردن خود آنها میان حسین جلاج و شجره در این شعر که میگوید (روا باشد انا الحق از درختی)
(چرا نبود روا از نبات بخنی) سامری گفت خدا از درون کوساله تکلم میکند اینها میگویند از درون منصور
جلاج تکلم مینماید و بلبل خلاصی و جان سلامت بیرون بردن از هواجر نفسانی و وساوس شیطان
امر بیست بسیار مشکل (دام سخت است مگر بارش و لطف خدای) (ورنه ادم نبرد صرفه ز شیطان جیم
از شیخ ابو عبد الله خفیه در ترجمه ابو محمد خفاف نقل شده است که او گفته است ابو محمد خفاف با مشایخ شهر
در مکانی نشسته سخن در مشاهده مینمودند هر کس بقل حال خود سخن گفتند مگر ابو محمد خفاف که خاموش
بود مؤمل جصاص و پراکفت توهم سخن بگوی خفاف گفت هر سخن خوب بود در این باب گفتند جصاص گفت
انچه شما گفتید مدعی علم بودن حقیقت مشاهده خفاف گفت حقیقت آن است که حجاب منکشف شود و پرا
عیا بنی و پرا گفتند این را از کجا کوئی و ترا چه گونه معلوم شده است گفت در بادیه تبوک بودم فاقه
مشقت بسیاری بمن رسید در مناجات بودم که ناگاه حجاب منکشف شد و پرا دیدم بر عرش خود نشسته
سجده کردم و گفتم یا مولای ما هذا مکانی و موضعی منك چون قور این سخن شنیدند همه خاموش شدند
مؤمل جصاص و پرا گفت برخیز تا بعض مشایخ را از بارت نمازم پس مؤمل دست و پرا گرفتند بجانه این سعد

کتاب
تبیله اول
فصل دوم
خفاف

ذکر حالات صوفیه

۷۵

محدث در آمدند سلام کردند این سعدان تعظیم ایشان نمود مؤمل گفت ایها الشيخ زیدان تروی لنا الخلد
 المروی عن النبی صلی الله علیه و آله ان للشیطان عرشا بین السماء و الارض اذا اراد بعبد فتنه کشف له عنه
 چون خفاف اینجد بش را شنید گفت یکبار دیگر اعاده نما این سعدان اعاده نمود خفاف گریان شد
 برخاست و بیرون رفت و چند روز ویراندیدم بعد از آن آمد کفشم کجا بود گفت نمازها پراک از
 انوقت گذارده بودم قضا میکردم زیرا که شیطان را پرسیده بودم و حدیث شریفه در رجاکشی مذکور است
 اگر کسی خواهد مراجعه نماید الحاصل حال معروف کوخی از یکی از این شیه شق بیرون نیست از جهه اینکه
 شق رابع که مقصود متصوفه است از اینکه معروف مسلک تصوف داشته و دلبان مدخانه حضرت
 رضا علیه السلام نیز بوده و حضرت هم از این معنی تفریر فرموده باشد این که این شیه برخلاف ذواته
 و اینهمه اخبار و آمده از ائمه در مدقت این دشمن و اهل این شیه بالقطع و البقیین باطل است و
 قائل بان بمثل اینست که سب ائمه کرده باشد این تمام کلام نسبت بحالات و سلسله خود معروف و اما
 سلاسل منشعب از سلسله معروف کرخ بعضی گفته اند چهارده سلسله است و بعضی گفته اند شانزده
 سلسله است سلسله نور بخشی سلسله صفویه سلسله ذهبیه کبری سلسله ذهبیه اغتشاشیه سلسله
 بکاشیه سلسله رفاعة سلسله نقش بندیه سلسله پیر جالبیه سلسله قونویه سلسله پیر حاجات
 خواجه عبدالله سلسله شاذلیه سلسله خلوتیان سلسله سیاریه سلسله سهروردیه و اینها چها
 فرقه اند عماریه قطبیه قاهریه عبداللهمیه و سلسله شاه نعمه اللهیه و از شعب شاه نعمه اللهیه سب
 سلسله هاشم شاهیه و شاه نور اللهیه و شاه نعم الدینی و شاه نور الدینی و حاجی ملاسلطانی و حاج
 معصوم علی شاه در طرائق الحقائق منوبید که جناب حاجی ملاسلطان بیدختی کنایادی لقبش سلطان
 و اسمش سلطان محمد بن ملاجه و ولدش شیشیر پست و هشتم جمادی الاولی ۱۰۵۰ هـ و الدایمان
 اسیر تکران و مفقود الاثر گردیدند و ایشان از تلامذه مرحوم حاج ملاهادی سبزواری صاحب منظومه
 بوده اند و بعد از فوت مرحوم حاج ایشان طوق ارادت حاجی ملاکاظم سعد علی شاه اصفهانی را در گرد
 افکنده باندک زمانی طی مقامات سلوک نموده در ماه شوال ۱۰۸۲ هـ اجازه دستگیری حاصل نموده و حاج
 محمداکرم از رحمت علی شاه اجازه داشته است و از سلسله شیخ زین الدین که حسین علی شاه اصفهانی باشد
 بوده است و رحمت علی شاه هدم نور علی شاه بوده بعد از او بسید معصوم علی شاه رکنی سرسپرده و
 اجازه حاجی محمداکرم از رحمت علی شاه اینست که کثوف رای سعادت پیری فقرای سلسله علیه نغمه اللهیه

در این
 کتاب
 منقول
 از
 کتاب
 جامع
 فی
 مناقب
 ائمه
 علیهم
 السلام
 ج ۱
 ص ۱۰۰

ذکر حاجی ملاسلطان کبابی

۷۶

در هر دو آن طریقۀ رضویۀ مرتضویۀ مبداء که چون بن فقره پیش رحمت علی معروف بحاجی میرزا
کوچک آن مقصود بیان این بود که رشتۀ حاجی ملاسلطان از شعب سلسلۀ شاه نعمت اللہ است
حاجی حسینی جدید الاسلام در کتاب منهاج خود چند سطر متعلق بحاجی ملاسلطان نوشته
است ماعین عبارات او را نقل مینمایم نوشته است ملاسلطان کون بادی امروز اغلب امراء ایران
مرد و فرد و او میباشد بنده او را ندیدم ولی دو نفر که مرید او شدند می شناسم یکی ملاعباس علی واعظ
که در نطق و خطبہ نظر بود و یکی ملاعبدالله مازندرانی که در علم ادبیات کویا نمونہ اول بود اینها در
بک ملاقات مرید او شد معلوم میشود مادۀ غریبہ و فتنہ بزرگی است پس نور علی شاه با وصایای خود
در رسالہ نوشته رجوم نام در آن تمام صفات انبیاء را ثابت کرده است که غالب مطابق صفۃ المرسلین
که در صدر منهاج ذکر شده (داعی کاتب عبارات میگوید ظاهر مقصود حاجی حسینی از عبارت این باشد که
نور علی شاه در این رسالہ صفات انبیاء و مرسلین را از برای پد خود ثابت نموده است) بعد میگوید اگر دست
باشد محبر العقول لکن سواد علی البیاض است برای او معجزه چند قرار داده که خالی از خرافات نیست
از انجمله از ما در سلطانعلی نقل کنند که یک شب با شوهر خود نشستند بودم که از آسمان ندائی آمد که این را
بگیر من این را اگر قدر خورد باقی را دادم بشوهر خود خورد نطفہ سلطانعلی از آن بسته شد چون حاج
حسینی کلام را با پنجار رسانید در حاشیہ کتابش چند کلمہ نوشته که بیک معنی بیان واقع کرده و بمعنی
دعا این دعوی نموده داعی آن چند کلمہ را ننویسم ولی اگر کسی کتاب منهاج را بدست آورده ملاحظہ نماید
خالی از لطف نخواهد بود و دیگر معجزہ که از کتاب نور علی شاه نقل کرده اینست که میگوید از پدر سلطانعلی
نقل کرده که وقتی زنت بسمہ حاملہ بسلطانعلی بوده و قبکہ قرآن تلاوت میکرد ان جنین هم بدین
مادرش مثل خودش قرآن تلاوت میکرد الی آخر ترهات ایشان که در آخر رسالہ مینویسد که خلیفہ و نائب
حق امام صاحب الزمان است و بعد از پدر خلیفہ پدرش خودش را گفته است تا اینجا عین عبارتیکہ منقول
بحاجی ملاسلطان است از منهاج بعد از داخل میشود در رشتہ اثبات اینکه طریقہ عموم اهل نصو باطر
باب بہافہ ندارد و ہمہ اینها از سرچشمہ اول و اتحاد جاری میشود تا اینکه میگوید ہر کہ از اهل اسلام یاغی
اسلام اقوال این عرفا و صوفیہ را از شعبہ وستی ایشان حق بداند و انہا را عارف اسرار الہی شمارد انصافاً
حق ندارد بر باب و شیخی بلکہ بر نصار و بہو نماید زیرا کہ تمام اینها متحدند در اینکه برخلاف روئے شرع
مطہر رفتار مینمایند پس رتہ بر بعضی و قبول از بعضی دیگر و جمعی ندارد انتہی مضمون کلام از سید الاسلام

ذکر حاجی ملاسلطان کنابادی

۷۷

بموقعی از اوقات قاشیخ علی و قاشیخ مرتضی دو برادر اهل علم و از مشهور ضایع که فعلاً مقیم نجف اشرف
و موقوف در انتظار میباشند نقل کردند که مادر مسافرت بمس عتبات عالیات چون ببلده نیشابور رسیدیم
از جهت حاجت در دکافی رفتیم دیدیم صاحب کان با اینکه هیچ مارانیده و نمیشناشد احترامات زیاد و تشرفاً
فوق العاده از برای ما فراهم نموده خیلی تعجب نمودیم که اهالی نیشابور اینهمه مردمان با محبت و پند برای از
غریب میمانند باید مردمان بسیار خوبی باشند که صحبت در بین آمد گفتگو از زیارت عتبات شد پس سیدم شمار زیارت
کر بلا و نجف مشرف شده اید گفت نه که بلا نرفته ام اینجا مشرف هم در مدت چهل یا پنجاه سال که از عمر میروود زیارت
نرفته ام ولی بحمد الله توفیق یاری نموده چند مرتبه کناباد از برای زیارت مشرف شده ام میگویند ما تجاهل و ذر
و گفتیم کناباد کجا واقع شده است چه زیارت کاهست گفت مگر شما نشنیده اید و مشرف نشده اید گفتیم نه
گفت حضرت حاجی ملاسلطان اینجا مدفونند و از برای من چند مرتبه در حال حیوة تشرف خدمت زیارت ایشان
مبستر گردیده و بحمد الله بعد از وفات ایشان نیز چند مرتبه موقوف شده زیارت مشرف شده ام خلاصه مطلب چون
مادر لباس مسافرت بودیم این بیچاره گمان کرده بود که لقمه خواهیم بود لذا در مقام صید کردن ما برآمد و این محبت
و مهر بانهار ادا نمود خویشتن قرارداد داده بود ولی تیرش بخاک خورد چنانچه گفته اند اعناقش کاکس نشود دام بازگردد
و کذا خود داعی در مشهور ضایع روزی نزدیک مغرب در ده دره ستر نواب مشغول وضو گرفتن بودم شخصی وارد شده
صحبت در بین آمد معلوم شد که ایشان از اصحاب جناب حاجی ملاسلطانند و توصیف از بادی از طریق رفتن
و اخلاق ایشان نمودند و از جمله صحبت های ایشان این بود که مردم این همه صرف مال کرده زیارت عتبات میروند
چه فایده با اینهمه بد اخلاقی هایشان اگر بمقداری از این اموال مصرف نموده خدمت ایشان مشرف شوند از برای کس
اخلاق قطعا ائمه رضا ایشان بیشتر خواهد بود الحاصل بالسنه مختلفه راه رفتن از زیارت ائمه ^{حقیقه} میمانند
انسان متحیر است از کارها اینها تقریباً در حدود شش هزار و سیصد و سی و هشت پسر جناب حاجی ملاسلطان
بود بانه ایشان از برای زیارت عتبات آمده بود اگر چه اهالی عراق مانع شدند و ایشان را از کاظمین بر گردانیدند
و نگذاشتند که بلا و نجف بیایند ولی ایشان ظاهر بعنوان زیارت آمده بودند پس اگر زیارت ملا ایشان واقعاً
داشته است این حرفها چیست و اگر این حرفها بر طبق عقیده ایشان است زیارت ملا ایشان چه معنای دارد
کسی نمیداند این حرکات اینها چه اسمی دارد باید در این باب ملاحظه باز پیوست و کذا اقاخانیه حدود خراسان
ابدان زیارت کر بلا و نجف نمیروند بلکه میروند بمبئی از برای زیارت سرکار خیر هم سرکار را ندیده بر میگرددند و حال
اینکه جنازه خود سرکار که علی شام باشد از بمبئی حمل نموده آورده اند در نجف دفن نموده اند بطریق انضامی و از آن

نیکار و لذت از فضل و عبادت

خیلی میبایند از برای زیارت کربلا و نجف و بالجهله کسی از اینها سوال نمیکند که ای بچاره مردم اگر زیارت کربلا و نجف کار خود نیست چه از رکان شما شد حال کرده زیارت میروند و چنان خود را حل کرده باین اماکن مشرف میاورند چو باینسان اینقدر در حق و بی ادراک باشد که هر بار که بروشن بستند هیچ نکوبد و انصار^{شرا} هر جا کشیدند از عقب آنها روانه شود خدا بتعالی ما را حفظ فرماید ان شاء الله عاقبت باری جناب آقای آقا شیخ علی اکبر زیدی حائری در کتاب مضاح الهدایه خود بعض حکایاتی نقل کرده از اینجمله منو بید که نقل فرمود آقای اقامه از عبدالحسن قزوینی حائری از آقای آقا سید محمد واعظ که فرموده است بود از اهل اصفهان از اهل علم و فضل و بامن رفیق بود و وقتی شنیدم که آن سید صوفی شده است و مرید ملا سلطان علی شد تعجب کردم تا اینکه روزی بمنزل او رفتم و گفتم آمده ام از برای حل مشکل خود که شما باین علم و فضل چرا از دین بر کشی و مرید این شدی گفت در این سری هست و من اصرار کردم تا اینکه سید گفت من سابقا شنیده بودم که ملا سلطان جناب کرامات پس رفتم بکباباد تا ببینم این خوف راست است یا نه و مدت ها در آنجا ماندم تا اینکه روزی با او گفتم من آمده ام خدمت شما که گرامتی از شما مشاهده نمایم گفت این مطلب مقدّمه دارد باید بجا آورده گفتم حاضر گفتم چهل روز تا روزه بگیری گفتم بدین منت پس از نزد او رفتم که مهربانی روزه گرفتن شوم شب با خود گفتم روزه نگرفته ام پیش او بیدم میفهمد یا نه فردا بروزه رفتم گفت روزه گرفته ترسان و لرزان که شاید فهمیده باشد گفتم بله دیدم هیچ نفهمیده خلاصه این چهل روز را بهین منوال از همه اوقات بیشتر غذا بخوردم و میخفتم من روزه دارم تا این چهل روز سر آمد بعد گفتم فلا غم را چهل روز بجا آور گفتم بچشم و نکردم بعد عمل دیگر تا چهل روز همین نحوه چند عمل چهل روز چهل روز مرغوده و تمام را قبول کردم و بجانها وردم و او هم هیچ نفهمید و بعد از این اربعینات با او گفتم آیا هنوز قابلیت کرامت بدین پیدا نکرده ام گفت چو الحال قابل شد برای اظهار کرامت پس انکشتی از طلا بمن داد و گفت برو این انکشت را ببند از در فلان چاه بیکه در بیرون شهر است و فلان اسفند^{ختم} بخوان و بگو این انکشت را بمرشد برسانند و فردا با او بگریز از من سید میگوید بیرون مادم و انکشت را در چاه بندادم چون فردا شد بر حسب عده در مجلس ایشان حاضر شدم در حالتیکه مجلس پر شده بود از مرده^{ن کرامت} او از برای دیدن کرامت مرشد که امروز میخواهد کرامت نماید چون مراد بد گفتم بیا انکشت بیکه در چاه عمیق انداخته بگریز ناگاه دیدم^{انکشتی} از طلا بیرون آورد بعینه همان انکشت بود گفتم بگریز از او انکشت را بیا بیرون آوردم در حضور همه مریدهای او گفتم حقانیکو اسنادی بوده ان زد گوی که این دو انکشت را ساخته است که هیچ امتیاز از یکدیگر ندارند چون این را شنید سر خجالت برانداخت گفتم وای بر تو چو از خدا نمیری و این همه خلق را همراه کرده و حال

ذکر حالات صوفیه

۷۹

آنکه ترا هیچ علی نیست و آن مقدّمات که امر کردی من هیچیک را بجا نیاوردم و تو اصلاً نفهمیدی پس ملاحظه
 مرا نزد خود طلبید و گفت فعلاً دنیا را که معمور است و مردم مرید باشد اند پس دنیا را خود را چرا
 نمایم پس گفت میخواهی نوشته بتو بدهم که دنیا را تو نیز معمور شود و مریدهای من تو هم را در دست
 کنند گفتم بلی گفت بشرط اینکه این سر را فاش نکنی قبول کردم پس نوشته بمن داد که این سید بمنزله ^{نفس}
 منست هر کس او را ببیند گمانه مرادیده است پس بواسطه این نوشته دنیا را من معمور و مریدهای او مرید
 من هم شده اند و دست و پای مرا میوسند و از اینجمله مشهور بنص نوشته ام ولی قلباً از ایشان بری و
 مبنی هم ایشانم و اقامت بدی فرمود که من بعد از این حرفها بان سید گفتم من هم از تو بری هستم چرا که
 بواسطه معمور بودن دنیا تو چقدر ترویج باطل بشوی و بواسطه تو مردم گمراه میشوند این عباد
 مفتاح الهدایه است و ایشان هم در آخر نوشته اند که حقیر مضمون عبادات آقای قاهره عبدالحسین قزوینی
 نقل نمودم و بعضی عبارت که سید مرثیه قدّس از کتاب جناب عمادالسلطان نقل کرده در کیفیت ذکر خواهد آمد
 انشاء الله و نظیر این کرامت را در طریق الحقایق از مجلسی قدّس نقل مینماید که فرمود در محله ما بقعه بوده است
 مراراً بواسطه آنکه یکی از مریدها بوده و در سقف آن بقعه چراغی افروخته بودند که پیوسته روشن بود و
 خاموش نمیشد و در کتابخانه نوشته بودند (چراغی که ایند بر فروزند) هر آنکس بفکند ریشش بسوزد
 شاه اسماعیل چیر این حالت مشاهده کرد که مبنی بر حبله است مردی را فرستاد بفکند چراغ خاموش شد
 پس فرمود انعام ترا خواهم نمودند ظاهر شد که راهی از سقف عمارت بخانه منوی بوده و از آنراه فیله و رخت
 بان چراغ میرسانیده اند **و از جمله** شعب سلسله معروف کرخی سلسله قادریه است که شیخ عبدالقادر
 کبلانی باشد و سابقاً ذکر شد که متصوفه سلسله معروف کرخی را سلسله ذهبیه میگویند یعنی طلای غش
 بلحاظ اینکه میگویند هر سلسله که منتهی باین سلسله میشود اثنی عشره است پس سلسله قادریه و کز سلسله
 مولویه را چنانچه بعد از خواهم کرد اینها اثنی عشره میدانند ولی خدا بنام نهند کسی را که راضی شود باین
 حرف و نسبتی را که این بلهان روزگار و تر دستار دکاندار بطریق شریفه اثنی عشره میدهند (زمام
 اختیار از دست برون) (همی کرد ز حرف بلندون) ای بدشمن با کار و ای هرزه گزیده کج رفتار و اگر
 این دشمن را که اسم از طریقیت گذاشته و دام جهال قرار داده شب روز در کین صید تصبیح عمر
 مینمائی عجبی و نقص در او نیست تو را چه چیز وادار نموده است که باید خود را از هر سوی بکشی و
 دست شکنی خود را در ذیل مبرّی از عیب اثنی عشری و بزانکه توان بکطرف شب روز بر سر مریدان استحقاق

تنبیه اول از فضل و سید

۸۰

میخوانی که بوسید شیاک نقره سوگند دارد چرا که امام قطب مان خود و بعد از مردن بادی کران فرقه
ندارد بلکه در هر زمانی باید قطب از زمان شناخت و زیارت نمود و از این سو در نظر مردم از برای رفو
نمودن پاره کپها و پرده کشیدن عیبها کار خود و اشتباه اندازی مردم اظهار مودت بخانواده عصمت و
طهارت مبنائی باری بنای پرده در نبود ولی نسبت به جالتش بجان میزند (بسیار بگوئیم که بیوشم غم دل
لیک) (اتش چه بکشد نتوان داشت نهانش) شیخ عبدالقادر و امثالش از متصوفه مرتبه خود را از
اثمه بالا نریدند بلکه از مرتبه بیغیرت بالا نریدند چنانچه در کلمات سخیفه محی الدین عریج خواهد آمد که میگفتند
من خاتم اولیا ام و خاتم اولیا افضل است از خاتم انبیاء حال شیعہ تراشان میخواهند عدد شیعہ را
شیخ عبدالقادر و محی الدین و مولوی و امثال اینها زیاده نمایند بکفر از موثقین نقل کرده اند که کتاب
اسم ان مناقب القادر که جمله کرامات و مناقب شیخ عبدالقادر را در آن جمع نموده اند و میگوید یک نسخه
از آن فعلاً در نجف موجود است از جمله کرامات شیخ که از آن کتاب نقل میگردد اینست که زنی جوانی داشته
مریض و در حال احتضار عیض دست از چاره کوتاه و از هر جام آب و سوس خدمت شیخ آمده متوسل باو گردید
شیخ گفت اهبتی ندارد برو من بجز را بیل سفارش کردم که قبض روح فرزندت نماید از ضعیفه تبجیل
تمام برکشته نبرد فرزند نامد بر سید مادر پسر جان بجانان تسلیم نموده مادر فرزند زنان و ناله کان خلد
شیخ آمده واقعه را بعرض اورسانید شیخ فرمود غم مخور فرزندت بتو بر میگردد شیخ نظر نموده دید عزرا بیل
زنبیلی و بعبار شد بکرم سید در دست گرفته ارواحی که امروز قبض نموده تمام را در آن زنبیل جمع کرده
با ستمایبرد نهیب عزرا بیل داده زنبیل از دست او افتاد ارواح متفرق شده بایدهان خود برگشتند و
روح ان جوان نیز بید خود برگشته مادر او خوشنود گردید پس عزرا بیل دست خالی با ستمارفته واقعه را بعرض
حضرت حق جل و علا رسانید خطاب از مصد جلال رسید که ای عزرا بیل چرا شفاعت حبیب محی الدین
عبدالقادر را درباره ان جوان قبول نمودی و چون مخالفت او نمود بسزای عمل خود رسید و ترا اعراض
بر او نیست و دیگر از جمله کرامات شیخ که از آن کتاب نقل کرده اند اینست که روزی شیخ با ستماء عروج نموده از
اسما اقل بدو تیم و از آن بستم هین کونه تا خود را بعرض رسانید و بدحضرت حق جل و علا بر سر پر خود
خوابیده دست انداخته خصمتین او را گرفته از خواب بیدار شد فرمود تو کبستی عرض کرد حبیب تو
محی الدین عبدالقادر کبلا فی حضرت حق فرمود چه میخواهی عرض کرد آنچه را که بعلی بن ابی طالب کرامت
فرموده اید آن کدام است عرض کرد برات عبور از صراط که دوستا خود را بدو معطلی انصراط عبودیت

شیخ
عبدالقادر
مناقب

حضرت حق فرمود

ذکر حالات صوفیه

۸۱

شیخ عبدالقادر

من نیز میخواهم کرم فرمائی که محبتن خود را از صراط بلا حساب عبور دهم حضرت حق فرمود از این خواهش در گذر شیخ عرض کرد با نچه متمسک شده ام رها نخواهم نمود تا حاجتم روا سازی آخر الامر خدای تعالی دید چاره نیست جز قبول خواهش او فرمود حبيب من حاجت تو برآورده شد پس حضرت شیخ برات عبور از صراط را گرفته بزمین مراجعت فرمودند و از جمله کرامات شیخ که از آن کتاب نقل نمودند اینست که روزی شیخ با سمان رفته چون بعرش رسید خدا بتعالی بر سر خود خوابیده است در حالتیکه انبان رحمت خود را در زیر پر کذارده است شیخ انبان رحمت را گرفته بزمین مراجعت فرمودند چون خدا بتعالی از خواب بیدار شد انبان رحمت خود را ندیده خطاب بجبرئیل فرموده که ای جبرئیل بین انبان رحمت من چه شده و کجا افتاده است جبرئیل هر چند در آسمانها تفتحص نموده از انبان رحمت ندیده عرض کرد بار الهادر آسمانها خبری از انبان رحمت نیست چنانکه اجازه فرماید زمین را تفتحص نمایم شاید حبيب توحی الدین عبدالقادر از بزمین برده باشد خلاصه جبرئیل بعد از اذن بزمین آمد دید انبان رحمت حق نزد حضرت شیخ است خوا انبان را گرفته مراجعت نماید شیخ ممانعت نموده که اگر حضرت حق جل و علا وعده میدهد که رحمت خود را از تمام محبتن من دریغ ندارد و آنها را مشمول رحمت خود گرداند انبان را میبدهم و الا نخواهم داد جبرئیل سفارش شیخ را بحضرت حق رسانیده خطاب آمد که انچه حبيب ما عبدالقادر درخواست نموده است باو عطا فرمودیم حاصل اینکه میگویند این کتاب از اول تا آخر مشتمل است بر اینگونه مناقب و کرامات نقل کرده اند بگونه بجه از برای بجه های دیگر قصه خوانی میکرد تقریباً یک ساعت دو ساعت بجه ها را سر کرم قصص و حکایات مینمود بعد از فراغ میگفت ای بجه ها بر پدرش لعنت کسیکه این حرفها را باور کند حال حکایت این کتاب که در کرامات شیخ نوشته اند حکایت قصه خوانی آن بجه است خلاصه میگویند عبدالحمید سلطان عثمانی چون دید این کتاب باعث افتضاح و رسوائیست امر نموده نسخ آن را در هر جا بوده برچیدند و همچنین از این مناقب و کرامات از برای محی الدین عری و حسین منصوح علاج بسیار در بعض کتب نوشته اند و بالجمله امروز اگر ثقلین جمع شوند و بگویند که شیخ عبدالقادر و محی الدین شعبه اثنی عشری میباشد ابداً شعبه این حرف را قبول نخواهند نمود بلکه در او پیش تبری از این معنی مینمایند چنانچه روزی در نجف اشرف در محضر یکی از علما بودیم دو نفر در پیش که با یکدیگر محاصره داشتند حاضر شدند یکی از آنها در مقام قدح دیگری گفت اقا این در پیش قادر است دیگری گفت نه اقا والله بالله این دروغ میگویند من بگویم بشو و قادی غیثوم باری فوت شیخ عبدالقادر در سنه ۷۸۰ نوشته اند معلوم از باب دانش و پیش باشد اینکه اینهم

فصل دویسم

۸۲

طوائف عده صوفیه با اینکه هر فرقه برخلاف فرقه دیگر و هر یک طریقه خود را غیر از طریقه دیگر می‌پنداند
چرباست و ششم یکدیگر می‌پندارند و مع ذلك می‌بینیم هر یک از اینها در طریقه خود تمسک می‌نمایند بکلمات ملا
رومی و محی الدین عربی و منصوحات و امثال ذلك و هر فرقه کلمات اینها را بطریق مرام خود توجیه
می‌نمایند مثلاً ملاحده اسمعیلیه می‌گویند محی الدین و منصوح و ملای رومی از طریقه ما هستند و لذا بطریق
ظواهر کلمات اینها که بعضی از اینها کفر محض است اعتقاد بنسب عمل می‌نمایند و کذا نقشبند می‌گویند اینها
مال ما است شأنیما الله می‌گویند اینها از ما هستند و کذا اغتشاشیه و بکاشیه و غیرهم و خواص اینها بعد
ناقل در جهات آن کاشف بزرگ است از اینکه این رشته تصوف جامع شانات کلیه بی‌موالایه و لا اله الا الله
در امر پادشاهت و بستگی هیچ ملت ندارند و از جمله اشخاص سلسله قادریه محی الدین عربی را می‌شمارند با
که او را از سلسله قادریه محسوب می‌دارند و توسط شیخ عبدالقادر او را منتهی معروف کرخی می‌نمایند و
سلسله اجازة او را اینگونه نوشته اند محی الدین محمد بن علی خرقه پوشیده است از دست شیخ ابوالحسن علی
بن عبداللہ بن جامع و او از محی الدین کبلائی یعنی شیخ عبدالقادر و او از شیخ ابوسعید مبارک و او از شیخ
ابوالحسن علی بن محمد الهکامی و او از شیخ ابوالفرج طرطوسی و او از عبدالواحد بن عبدالعزیز و او از
ابوبکر شبلی و او از جنید بغدادی و او از سرتی سقطی و او از معروف کرخی و تولد محی الدین را در یکی از ایام
اندلس در بیست و هفتم ماه مبارک رمضان که شب در آن رفتن ابن بطیم است نوشته اند در شهر توش
را در بیست و دوم ربیع الثانی ۳۸۱^{هـ} نوشته اند و قبرش در صالحیه دمشق است و از جمله کلماتیکه از
محی الدین نقل شده است اینست که گفته است که بقتل یزید حسنینا الا بسیف جده یعنی چون یزید لعن الله
خلیفه پیغمبر بوده است و حسین بر خلیفه پیغمبر خروج کرده بود و هر کس بر خلیفه خروج نماید پیغمبر خون
او را هلاک و قتل او را مباح گردانیده است پس حسین با مریدانش کشته شده است و این معنی را بعبارت دیگر
نیز از او نقل کرده اند که گفته اند فلما تجاوز الحسین عن حلة قتل بسیف جده بل از نتائج همین شجره خبیثه
است که امروز علی محمد قاسم آبادی که از اسمعیلیه حلد در خراسانست می‌گوید زمین کربلا زمین خبیثی
نباید بزبانتان رفت لیس طریقت منصوفه کارشان را با بنجا می‌کشاند نستجیر بالله من شرهم و خلی عجب است
از صاحب طرائق الحقائق چه قدر تعایب نفس نموده است و اینکه این کلمات مال محی الدین دیگر است که از هم
بوده است نه مال محی الدین صاحب فصوص و فتوحات و بر تقدیر که مال این باشد و این معنی را داده نکرده است
و بنا کرده است بتوجهات از برای این کلام قریب یک صفحه در توجیه دفع اشکال از محی الدین نوشته است

ذکر حالات صوفیه

۸۳

ای بیچاره بر فرضی که این کلامش را اصلاح نمود باینکه از او نیست و با توجه کردی با باخراقات و کفریات که
در تفسیر و فصوص و فتوحاتش گفته است چنانچه خواهد آمد بدیده خواهی کرد با این توانی بگوئی از او نیست که حاصل
انچه را که در تفسیرش گفته است حقیقه اساس و مبنی اسلام را که حضرت صادق فرمودند بنی الاسلام علی
از بین برداشته است حال اینگونه شخص را میگویند شیعه اثنی عشریت از جمله محدث بنشایور در رجال خود
میگوید ظاهر تصانیف علی مذهب العاتر لانه کان فی زمن شدید و قد اخرجنا عباراته الناصیه علی خصائص مذهب
الامامیه الاثنی عشریه و عبارات ناصیه که این بیچاره را با شتاب انداخته است عبارات فتوحاتش که خود مختار
از فتوحات نفل کرده چنانچه تفصیلاً ذکر خواهد شد و از سجد این عبارات فتوحات با عبارات دیگری که
از تفسیر و غیر تفسیرش نقل خواهد شد که از انجمله در موضعی از فصوص الحکم خود گفته و حاصل مضمون کلامش
اینکه شیطان قل موحّد در عالم است از جهت اینکه خدا بیگانه ملائکه را امر بسجده ادم فرمود تمام ملائکه سجد
بخدا آورده سجده ادم نمودند مگر شیطان که نخواست شرک بخدا آورده باشد بسجده بر ادم لذا ادم را
سجده نکرد حقیقه باید شیطان پیش این خبیث شاکردی نماید چرا که در مقام تعالی از ترک سجده گفت ناچار
و شیطنتش نرسیده که بگوید نخواستم شرک باشم اللهم احفظنا من شرهما پرواضح میشود که این بدعایت
هیچ مذهب علاقه بدیانت نداشته است و از رجال سلاسل متشعبه از سلسله معروف کرخی سلسله
مولویه است یعنی ملای روی و بمقتضا کلیه که میگویند هر سلسله که منتهی به معروف کرخی میشود شیعه اثنی
عشریت مولوی را هم شیعه میدانند و بعضی از اشعا که اشعا بتوصیف ائمه علیهم السلام دارند نیز تمسک
نموده اند و از جمله کسانی که مبالغه زبانی نموده اند در اثبات شیعه بود مولوی قاضی نور الله شوشی
علیه الرحمه است و در موضعی از مجالس المؤمنین میگوید و از مؤیدات تشیع او اینکه از اولاد جلال الدین بوده
که پدر در پدر او از داعیان اسمعیلیه بوده اند و جلال الدین از بعض قبایع عقاید و اعمالی که بعضی از متاخرین
انطافه در مذهب اسمعیلیه احداث نموده بودند تبرا نموده باصل مذهب اهل بیت رجوع نموده و آثار
میرزا محمد باقر خونساری قدس در روضات الجنات در مقام اشکال بر قاضی نور الله میفرماید ثم ليعلم ان اشعا
في اثبات شيعة الرجل بكونه من اولاد جلال الدين الاسماعيلی او هن من استدلال بعضهم في ذلك باشعا
المشهورة بل هذه النسبة ان ثبتت كانت اضرب بين الرجل من وقوع النسبة الى مخالفين معناه امر الامامة
لان الاسماعيلیه الخ و ذکر کثیر از من مطاعنهم و در موضع دیگر از روضات میفرماید ثم ان من جمله شواهد
كون الرجل بعينه مولوی في سلوک غیر مصدق ان ليس له من نقه الامامیه خبر نصيب و قوعه في زمن فلاح القرا^{مطه}

فک بعضی از رجال
مطه

فصل دوم

۸۴

وسلطنة اغلاج الملاحدة واغنام كبار المنصوف ولجتماعهم على نفوة الباطل بل الظاهر ان هجوم هذه الطائفة المضلة لم يتفوق في جميع الطبقات من هذه الملة مثل اتفاقه في اوائل المائتين السادسة واول السابعة التي هم موسم طلوع هذه النجدة وجماعة اخرى مثل الشيخ نجم الدين الكبري في تلبذه وضو الدين والحكيم سنا والشيخ العطاء وشمس الدين التبريزي ومحي الدين العربي والشيخ سعد الدين الحموي والشيخ عبد القادر الجيلي وغيرهم انتهى كلامه قدس سره وعلامة مجلسه در موضعی از عین الخبث میفرماید در یکی از تذکراتها اینها بنظر رسید که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملائی روی گفت اگر از قولش میپرسی انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون واگر از فعلش میپرسی کل يوم هو في شان واگر از صفاتش میپرسی هو الله لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم واگر از ذاتش میپرسی ليس كشيء شيء وهو السميع البصير واز این باب کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان بسیار است انتهى كلامه رفع مقام مقدس اردبیلی در موضعی از حدیقه الشیخ میفرماید و حکایت ملاقات شمس تبریزی با ملائی روی و دختر و پسر خود را از برای شمس برآورد و بجهت او شراب خرد و بر دوش کشید که جای در نماند الا انش نقل کرده شهرت تمام دارد انتهى و نیز از جمله کلمات که معروفست از ملائی روی اینست که گفته من در عقبه موافقم با جمیع هفتاد و سه فرقه این امت و همچنین بعضی از اشعاش ظاهر در اینست که قائل بنبوت و ولایت نوعیه بوده است یعنی هر کس که نفس خود را تربیت نماید با مقام نبوت و ولایت سدا و نبی و ولی زمان خویش خواهد بود و این معنی موجود است در مرشد کامل پس خلق هر زمان باید رجوع بمرشدان زمان نمایند چنانچه در دفر چهارم مشوی میگوید (ما و اصحابیم چون کشتی نوح هر که دست اند زند یا بد فوج) (چونکه باشی بود و از زشتی) (روز و شب سباز و در کشتی نا اینکه میگوید) (مکسل از پیغمبر ایام خویش) (تکبر که کن در دفر و در کام خویش) (اگر چه شهری چون روزه بی دلیل) (همچو روبه در ضلالتی و ذلیل) (هین میرا که با پرهای شیخ) (تا به بنی عولشکرها شیخ) (الح و در جای دیگر میگوید) (پس امام حتی تا طوقان و لبت) (خواه از نسل عمر خواه از علبت در موضع دیگر میگوید) (کور کورانه مرو و در کربلا) (تا بنفنی چون حسین اند بلا) (که در این بیت آلا فرض کرده اینکه نعوذ بالله حضرت سید الشهداء علیه السلام بجهالت نادانی اقدام نمود در تشریف بردن بکربلا و خورادر مهلکه انداخته و بان بلاها مبتلا نموده نه اینکه مأمور از جانب خدا بتعاجدش با جز داده باشد پس از آن تشبیه نموده است کسی را که بی خدمت نموده مرشد و اذن و علی از او صادر شود بتشریف بردن سید الشهداء در کربلا و خود را ببلا انداختن دانسته و نتیجه پس در این کلامش خدمت

در حالات صوفیه

۱۵

مرشدان در هر زمان لازم و خلاف از کراهی و مانده شهادت سید الشهداء کار جاها لاندانسته است و نظیر
این زندقه قبلاً از محی الدین نقل شد که گفته اند تا آنجا و از الحسین عجله قتل بسف جده و بعضی این کفر با ترا تاویل
کرده اند و لکن در خبر سابق گذشت که امام فرموده از ما نیست کسیکه تاویل نماید کلمات اینهارا و ما از او بیزاریم
و ظاهر اکثر صوفیه قائل بنبوت و ولایت نوعیه میباشند و نیز در مواضع عده از کاتبین وصف خلفا را نموده
است و در حقیقت اگر اینگونه اشخاص را کنیم شیعرا ندیدیم سنی یا قی نخواهد ماند غیر از خلیفه دوم با وجود
اینکه ملایم نیز درباره افعال و رفتار امثال متصوفه اینها را که ما می بینیم که هر کدام از هر جاسوسینند نموده
ارشاد مینمایند و حال اینکه خود او هیچ مرشد را ندیده و از کیفیت و ترتیب ارشاد معموله بین اهل تصوف نیز بی خبر
ندارد بلکه فقط چند کلمه شعری و یا بعضی از اصطلاحات اینهارا از خارج بدست آورده و خود را در سلك
ابدال بلکه همدوش انبیاء می شمارد قلع بلیغ و ذم اکید مینماید چنانچه در دفتر اول مثنوی میگوید (از خدایان
بوی او را نداشت) (دعوی او افزون ز شبت و بوالبشر) (دیده نموده و راهم نقش خویش) (او همی گویند
ابداً لم پیش) (حرف درویشان بد ز دیده بسی) (ناکمان ای که همتا و خود کسی) و در دفتر چهارم میگوید
حرف درویشان و نکته عارفان) (بسته اند این به جایان بر زبان) (هر هلاک امت پیشین که بود) (زانکه
جندل را کمان کردند عود) و نیز در دفتر چهارم میگوید (صوفی کشته پیش این لثام) (المخاطبه واللواطه والسلام
و در دفتر پنجم گفته است (نقش صوفی باشد و رایت جان) (صوفیان بدنام هم ز این صوفیان) و در دفتر
ششم میگوید (لاف شیخی در جهان انداخته) (خوشتن را با یزیدی ساختن) (هم ز خوشا لک شده و
شده) (محفل و کرده در دعوت کده) (خانۀ داماد پراشوب شر) (قوم دختر را نبوده زان خبر خلاصه
اینکه از این کلمات معلوم میشود که او خود هرگز ندیده و شنیده است لکن از امثال این باز بهیچانکه غلام
متصوفه برگرد کرده اند از دکانداری و مریب کرداری و غیر ذلک بیزاری بوده است این تمام کلام در سلا
که متصوفه ترتیب داده اند و گذشت اینکه متصوفه که اسم خود را شیعرا گذارده اند هر یک زام و لای
را منتهی یکی از ائمه نموده اند و نیز مجموع این سلاسل را منتهی حضرت رسول می نمایند بواسطه
روایتی که میگوید شیخ محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی جهم و احسن در کتاب مجلی از حضرت رسول نقل نموده
که مخلص مضمون آن روایت اینست که حضرت فرموده در شب معراج در بهشت قصری و در آن قصر خانه و در
وسط خانه صندوقی مقفل دیدم بعد از سوال و اذن از پروردگار در صندوق را گشوده دیدم در میان
صندوق فقر و مریب است یعنی خرقه پسندار پسند این دو مختص بتو و امت تو میباشد پس رسول

از شمس
نکته از شمس
نکته از شمس

تنبيه قل از فضل و...

بزمن آمده و خرقه را بامهر پوشانید و امیر محسن و هکذا نا بحضرت حجة عجل الله فرجه و هریک از ائمه
 اصحاب خود نیز پوشانید پس نسبت تمام خرقه ها بحضرت رسول و منتهی بان بزرگوار میشود این طریقیست
 از آنچه صاحب طرائف الحقائق از مجلی نقل نموده است و مدرك رشنه تصوف قرار داده اند و لکن اگر
 بعد از اینکه معلوم نیست که صاحب مجلی این روایت را از کجا نقل کرده است و همچنین روایات انهم معلوم
 که چگونه اشخاص هستند و بعد از اینکه از وضاحت است که اخبار مکتوبه در میان اخبار غیر کتب
 معتبره شعبه الی ما شاء الله میباشد و با از جمله اخبار جعلیه است که ابو الخطاب مغیره بن سعد و
 امثال اینها که در عهد هریک از ائمه جعل اخبار و احادیث نمودند و نسبت به پیغمبر و ائمه میدادند
 چنانچه حضرت شافعی علیه السلام میفرماید نا اهل البیت صدیقون لا یخلون کذاب یکنب علینا و امر را بر
 مشتبه نموده از برای اینکه در نهای خود را معمود داشته باشند که درباره اینگونه اشخاص خدا بیکام میفرماید
 فویل للذين یكسبون بایدهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشر و ابیر غنا فلیلا که از برای جفته چهار
 روزه دنیا جعل احادیث و اخبار بر طبق مرام خویش نموده و عقاب الیم اید را از برای خود خریدار
 کردند اینست که میفرماید فویل لهم تمام کتب اید بهم و ویل لهم تمام یکسبون هم بر جعل اخبار و بدعتی را
 که مابین دکان قرار داده اند عقاب میشوند و هم بران رجحی که در این تجارت از مال ضعفا مردم بدست
 آورده اند و گویا این اشخاص که در مقام اثبات مطلوب خویش تمسک با اینگونه اخبار میکنند و بدعت
 نشینند اند حکایت یونس بن عبد الرحمن را که کتاب چند از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام
 عرضه بر حضرت ثامن الائمه و غوث هذه الامة صلوات الله علیه داشته حضرت بسیاری از اینها را انکار
 نموده فرمودند اینها از امام شافعی نیست پس فرمودند ان ای الخطاب کذب علی ابي عبد الله و کذا اصحاب
 ای الخطاب بدعتون الاحادیث الی یومنا هذا فی کتب اصحاب ابي عبد الله و قضیه این ای العوجا مذکوره
 فی الرجال ان قال عندنا قد دست فی کتبکم اربعة الاف حدیث و با این کتبیات چگونه احواز نمود که
 این از احادیث نبویه و صحیح است که مدرك طریق خود قرار میدهی اینهمه زحمتهای که اصحاب ضوان الله
 علیهم کشیده اند در تصحیح و تنقیح اخبار که اخبار مکتوبه و بر خارج و اخبار مقبوله را در کتب معتبره ضبط
 نموده اند از برای این بوده است که کسی اخبار مکتوبه را بر طریق بدعت و ضلال قرار ندهد و بواسطه
 ان مردم را گمراه ننماید و ثانیاً اینکه میگویند هریک از ائمه این خرقه را بامام بعد از خود و بخواص اصحاب خود
 پوشانیده اند و از این خواص را داده میکنند مانند عبد الواحد ابو یعقوب نهر جو و عمر بن عثمان و ابی بکر

این خبر را
 از طریق عامه
 نقل شده است
 م

ذکر حالات صوفیه

۸۷

طبری و ابوالقاسم روضا و ابوالعباس و امثال اینها را که از سلسله کبلیه بشمارند حسن بصری و جرجی و داود طائی و امثالشان از سلسله حسن بصری و همچنین ابو هاشم کوفی و سفیان ثوری و ذوالنون مصری و شقیق بلخی و جنید بغدادی و امثال اینها را که از کبار صوفیه و صاحب تبه و مقام مبدانند بلکه اینها را در عرض ائمه گرفته که میگویند هر یک از ائمه خرقه را با امام بعد از خود و باینها پوشانیده است هیچ ^{هدی} شا بر اینکه اینها از خواص ائمه بوده اند ندارد زیرا که طریق اثبات این معنی منحصر است در یکی از سه چیز بخو مانعه الخلو و هیچ یک در این اشخاص که شما میگویند موجود نیست باینکه نقل اخبار و احادیث از ائمه نموده باشند که جلالت قدر هر یک از اصحاب در نزد ائمه معلوم میشود بمقدار اخبار یک از ائمه نقل می نمایند که هر کدام نقل اخبار بیشتر در مقام ربود کوی سعادت بیشترند چنانچه در بعضی از اخبار اشاره باین معنی فرموده اند که اعرفوا منازل الرجال منابقتهم و اینها را که اسلامیت کسی معلوم نمیشود مگر بعمل نمودن بما جابه النبی و عمل ممکن نباشد مگر بدانستن کیفیت تکالیف و دانستن تکالیف ممکن نیست مگر بنقل اخبار و نشر آثار از اهل بیت اطهار علیهم صلوات الملك الجبار بلکه حقیقت اسلام عمل و اداء ما کلف الله به چنانچه خبر شریف در اصول کافی نقل مینماید از حضرت امیر که مبرمایدان الاسلام هو التسليم والتسليم هو البقیة والبقیة هو التصدیق والتصدیق هو الاقرار والاقرار هو العمل والعمل هو الاداء که حاصل مضمون خبر شریف اینست که مبرمایدان اسلام عبارتست از تسلیم و انقیاد و انقیاد نام حاصل نکردن مگر ببقیة و بقیة عبارتست از تصدیق جازم و اذعان کامل بخدا و رسول و اصول خمسة که فرموده اند بنی الاسلام علی الصلوة والزکوة والصوم والحج والولاية و تصدیق عبارتست از اقرار و اعتراف و اقرار نام کامل نیست مگر عمل و عملی که محقق ایمانست اداء ما کلف الله به است نه عمل اختراعی و ابداعی که ظاهر این فرمایشات شاید این باشد که اصل حقیقت اسلام و ایمان عبارتست از عمل و اداء ما کلف الله به و باینکه اسلام که عبارتست از دین چنانچه خدا بعلی مبرمایدان الدین عند الله الاسلام اصل تحقیقش توقف دارد بر امور خمسة تسلیم و بقیة و تصدیق و اقرار و عمل و چون تصدیق یا که عبارتست از ایمان خالص حقیقی در وسط اینها ذکر فرموده است اشاره باشد باینکه تسلیم و بقیة که قبل بر تصدیق ذکر شده علت حصول ایمانست و اقرار و عمل که بعد از تصدیق است از لوازم و آثار و ثمرات ایمانست و بعد مبرمایدان المؤمن لمرات دینیه عن رأیه و لکن اناه من ربه فاخذ مؤمن بنیاد مخیر و دین تراش باشد بلکه باینچه را که از جانب خدا بجا آورد سبب عمل نماید (بند است که نه قهرارد نه خشم) (اینچه گویندش بکن گوید بچشم) پس بقیة و معرفت هر کس

فک نیست صحت

تبیله اول از فضل و یم

شأنه بشود باندازه و نحوه عمل او که عمل ابدی است با طاعتی چنانچه در ذیل همین دو بیت میفرماید ان المؤمن
 یری یقینه عمله و الکافر یری انکاره فی عمله فوالذی نفسیه بیده ما عرفوا امرهم فاعبروا انکار الکافرین و
 المناقضین باعمالهم الخبیثه که حاصل فرمایش اینست که اگر کسی خواهد تمیز و تشخیص مؤمن را از کافر و منافق
 داده باشد نظر نماید باعمال ایشان که عمل مؤمن فرمان بری او امر و نواهی حضرت حق جل و علا است و عمل
 کافر و منافق فرمان بری مشبهات نفسانیه و متابعت آراء و اهلیت و بالجمله بعد از اینکه اصل اسلام و با
 ظهور آن بستر استیلا بعمل نمود با نچه خدا تعالی فرموده است و این عمل بستر است بنقل اجناس و نشر آثار از آن
 علیهم السلام البتة ناطقین اجناس و ناشرین آثار صاحبان رتبه و مقام خواهند بودند نزد خدا بتکوا و ائمه هدی و لکن این
 اشخاص را که شما حضرات صوفیه میگوئید از خواص ائمه اند و ائمه با اینها خرقه پوشانیده اند بلکه جهال
 از شما رتبه اینها را فوق رتبه ائمه میدانند و شما هم ردع جهال نمینمائید بکفر از این مشایخ بکدام خبر
 از ائمه نقل کرده اند یا اینکه از اینها میتوان ثابت نمود که اینها از رتبه ائمه و با اینکه از علما
 و اصحاب ائمه درباره این اشخاص مگر رسیده باشد که دلالت کند بر اینکه اینها دارای رتبه و مقام رفیعند
 در نزد ائمه و اینمعنی نیز از هیچ یک از علما و اعلام در هیچ عصری از اعصار و مصری زامصادید و شنیده
 نشده است بلکه آنچه از علما رسیده است تمام در مذمت این دشمن و مطاعن این اشخاص رسیده است و در
 عصر کتابها در رد این طائفه نوشته اند مانند سید مرتضی رازی که تقریباً در حدود ۳۳۰ دست نوشته بوده است و
 این جزء و شیخ حر عاملی و محقق نای و شیخ محمد طاهر قمی و ملا صدرا و شیرازی و مقلدین اردبیلی و علاء علی
 و میرزای قزوینی که در موضعی از جامع الشانین میفرماید و آنچه معاین است از مشایخی که در عصر ما
 بودند مثل مشایخ علی و مقصود علی و معصوم علی و نور علی و امثال اینها که مریدان ایشان در شان ایشان
 غلو داشتند و خواص اینها که اینها را بصفات خاصه الهیه خطاب میکردند محقق شد که متصف
 بمنتهی نخبهها بوده اند و حال همگی بفضیحت و رسوائی رسیده است انهمی خلاصه اینکه از علما آنچه دیده
 میشود قدح اینها را نوشته اند و از هیچ یک مگر در بار اینها دیده نشده است تا از این راه کسی خواسته
 باشد اثبات نماید اینکه مشایخ متصوف از خواص ائمه بوده اند و با اینکه ائمه مردم را ارجاع بسوی
 اینها فرموده باشند و با اینکه مدعی درباره اینها بجا رسیده باشد که از این راه بتوان کشف رتبه و مقام
 اینها را در نزد ائمه نمود چنانچه ائمه مردم را در اخذ معال و شرایع دین ارجاع باصحاب ایشان میداده اند
 و مدح و توصیف اصحاب خود میفرموده اند مثل اینکه درباره زرار فرمودند علیک بهذا الحال

درک حالات صوفیه

[illegible]

و در روایت دیگر فرموده اند و اما راه زیاده عنی فلا يجوز زده و در باره محمد بن مسلم فرموده اند فما يمنعك
عن التفتي فانه سمع من ابي اسحاق و كان عنده وجهها و در باره ابان بن تغلب فرموده اند فانه قد سمع مني
حديثا كثيرا فما رويك عنى فاروه عنى و در باره ابابصير فرموده اند عليك بالاسك و در باره زكريا بن ادا
فرموده اند عليك بزكريا بن ادم المأمون على الدين و الدنيا و سؤال عبد العزيز بن مهدي ازا امام هم كه عن
كذا فهو نسين عبد الرحمن ثقة اخذ عنه معالم ديني قال نعم و در باره عماري و پسرش كه از جمله ثواب
و سفرا بودند فرموده اند العري فما ادنى اليك عني فعدني ثقتي و ما قال لك عني فعني يقول فاسمع له و اطع
الثقة المأمون و در روایت دیگر ميمر با بد العري و ابنه ثقتان فما ادب اليك عني فعدني ثقتان و ما قال
لك فعني يقولان فاسمع لهما و اطعهما فانما الثقتان المأمونان الخ و غير اينها از اخبار كثره كه از ائمه
در مدح اصحاب وارد شده است و اما در مدح اين اشخاص كه شما حضرات صوفيه ميگويد كه اينها از خوا
ائمه بوده اند بكنج از ائمه نرسیده است بلكه آنچه از ائمه بمارسیده است در مدح اين رشتري
از مخالفين با اينها است چنانچه بعضي از اخبار دلي حالات ابو هاشم كوفي و سفیان ثوري و معروف
كرخي گذشت و بعضي را نبرد اين مقام ذكر مینمايم از جمله روايتي است كه مقدس او در تبلي فتن نقل مينما
ند كه بسند صحيح از احمد بن محمد ابی نصر روايت شده است كه او گفت قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن
محمد قد ظهر في هذا الزمان قوم يقال لهم الصوفية فما نقول فيهم فقال انهم اعدائنا فمن مال اليهم
فهو منهم و يحشر معهم و سيكون اقوام يدعون جننا و يبطلون اليهم و يشبهون بهم و يلقبون انفسهم بلقبهم
و باولون اقوالهم الا فمن مال اليهم فليس منا و انا منه براء و من انكرهم و رد عليهم كان كمن جاهد بين يدي
رسول الله كدر حقيقت حاصل مضمون خبر شريف بيان حال هيبت اشخاص را مينمايد كه در اين زمان خود را
شيعه و محبت اهل بيت ميدانند و اين معني را سر بايزي ترويع روي و ادب ابو هاشم كوفي و سفیان
ثوري قرار داده اند خصوصا كسانيكه خود را در لباس اهل علم در آورده اند و مدتها در ظاهر صرف عمر
خوش را در تحصيل علوم و پيتر نموده ولي در واقع جز شيطنت و راه دنيا پرستي چيزي نبا موخره اند بيشتر
خود را در انظار مردم از دنيا گذشند و دائم الذكر قائم الليل و صائم النهار را اثر ميدهند از برادر اكيد
ساده دل چنگ و اشتهار پيدا نمودن در مباح خلق (اگر چه طاعت اين شيخان سالوس است) (كه جوش و
ولول در گوش انس و جان انداخت) (ولي بكنجه كه كز جبرئيل طاعتشان) (بمنجنق تواند براسما انداخت
كه در باطن از ارتكاب هيچ قبيح پوياندارند و در ظاهر خود را در سلك پيغمبران ميشمارند و را اي دروشت

تنبيه اول از فضل تقوی

۹۰

بیماران اینکین
طبیبن در
نوازش
در
طریق
مستقیم

برهنه از تقوی) (و زیورن جائه رباداری) (پرده هفت رنگ را بگذار) (تو که در خانه پور بادای
بلکه بعضی از اینها مدتها مشغول دلق و فلق اسور شرعیه بوده اند بگوشت دیک جمع از مرهمان سارده را
درد و در خود جمع کرده عنوان مرشد بخود بسته مردم را امر بتقوی میکند و خود را طبیب نفوس می شمارد
و حال اینکه خود او را مرض مشبهات نفسانیه باین وادی کشانیده است (و غیر تقی یا مرالناس یا تقوی
طبییب دواوی الناس و هو علیل) و اینها نیست مگر از جهت سرکشی نفس اماره که انسان را اسیر نموده
گاهی دنیا را در لباس فقاها جلوه میدهد انسان اخلاص فقاهاست و مشغول مسائل شرعیه میشود
و گاهی هوای قضاوت در سر محکم باز نموده مشغول قضاوت میشود و هکذا تا آخر مرتبه که شیطان در
نفس اماره بان راضی شده و دست از سر انسان بکشد بدعت گذاردن در دین است اینست که می بینید
بیماره بعد از مدتی که اشتغال بامور شرعیه داشته است سودای مراد بیت بر سر او زده خود را در لباس
سالت و پیر طریقت در آورده است خلاصه اینکه نفس در هر آنی و نوازی انسان را مبرقصد
جز نوازی خدا پرستی (ای نفس دمی مطیع رحمن نشد) (و ذکر کردن فعل بدیست همان نشد) (صوفی
و فقیه و سالک و دانشمند) (اینها همگی نشد مسلمان نشد) و درباره اینگونه عالم نماها هوا
پرست است که حضرت عکرمه علیه السلام میفرماید سبانه زمان علی الناس و جوهم ضاحکه مستبشرة
و قلوبهم مظلمة منکدة الی ان قال: علمائهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یملون الی الفلن
و النصف و ایم الله انهم من اهل العدول و التعرف بی العون فی حب مخالفینا و یضلون شیعتنا و یقولون
فان نالوا منصابهم یسبوا عن الرشا و ان عزلوا عبدوا الله علی الربا لانهم قطاع طریق المؤمنین
و الدعاء الی النحلة المحدثین فمن ادکم فلیخذوهم و لیصن دینهم و ایمانه عنهم ثم قال یا اباهاشم هذا ما حدثنی
ابی عن ابا ثر عن جعفر بن محمد علیهم السلام و هو من اسرارنا فکنتم الا عن اهل خبره اقدس ارد بلی و در حدیقه
الشعره نقل میفرماید و همچنین روایت مفصله که در احتجاج از نفس حضرت عکرمه فی قوله ثم و منهم
امبون لا یعلمون الكتاب الا به نقل میباید که حاصل مضمون خبر شریف نیست که شخصی از حضرت صادق
سؤال میباید از اینکه چه فرقیست بین عوام یهود و نصاری بین عوام مسلمین که خدا بتکلیف داد این
شریفه مدقق فرموده است عوام یهود و نصاری را بر تقلید نمودن آنها از علمای خود و حال آنکه عوام
مسلمین نیز تقلید از علمای اسلام میبایند پس امام در مقام جواب این شخص بیان فرقی بین عوام آنها و
بینه از عوام مسلمین و عدم فرقی بین آنها و بعضی دیگر از عوام مسلمین فرمودند که عوام یهود و نصاری

در کتب احتجاج
در کتب احتجاج
در کتب احتجاج

ذکر خالات صوفیه

چونکه میدانند که علمای ایشان دروغ میگویند و آنچه را که خدا بتعداد تورین و انجیل از اوصاف پیغمبر
بیان فرموده است کتمان نموده و خلاف آنرا از برای مردم بیان مینمایند از جهت اینکه دنیاشانرا از دست
نداده باشند و با وجو این عوامشان قبول قول آنها نمودند و متابعت آنها را میکنند اینست که خدا بتعالی
مذمت عوام آنها را فرموده است و اما عوام این امت پس انکسایند که میدانند و علم دارند بر اینکه علمای
ایشان مانند علمای یهود انکار حق نموده و امر و کلام را برخلاف آنچه خدا و رسول فرموده اند معمول دارند
مردم را وادارند بباطل مینمایند از جهت حب جاه و ریاست و مع ذلک متابعت آنها مینمایند هیچ فرقی
بین این طایفه از عوام مسلمین و بین عوام یهود و نصاری نیست و اما هر کس از فقهای این امت مرحومه
که نفس خویش را مطیع و فرمان بر خود گردانیده و حافظ دین خود میباشد یعنی آنچه از شارع مقدس
رسیده است بدو دخل و تصرف و تغییر دادن حفظ و حراست آن نموده بمردم میرساند و چنانکه نفس
شیطان بنای سرکشی داشته خواهد داد در مهال کتمان حق و با اظهار باطل در آورند بمقتضای آن
الذین انقوا اذامتهم طائف من الشیطان تدکروا فاذا هم مبصرون چون جبل را سیخ استاده مخالفند
نفس و شیطان مینماید و خود را محض نموده است در اطاعت و فرمان بر مولای خویش پس از برای عوام
اینکه تقلید و قبول قول او نمایند و این اوصافی را که امام تمیز بیان فرموده است نیست مگر در علمای اعلی
و فقهای عظام اما مابقی از شیعه که در زمان غیبت فقیدال عصمت در احوال القلاء حافظ احکام و
هادی عوام و مصابیح ظلام میباشد که آنچه را که شارع مقدس فرموده انکس قبول بردیده نهاده
عمل مینمایند و مردم نیز میرسانند و گویا هر یک از فرق شیعه که هر یک بخوی تصرف و تغییری در شرایع
دین داده اند و هر کدام را با سبی خوانده اند اینست که امام تمیز بعد از بیان این اوصاف میفرماید و ذلک لایکون
الا بعض فقهاء الشيعة لاجمعهم و اما غیر این بعض از کسانی که خود را از شیعه میدانند حکم علمای عامه را
دارند و جایز نیست تقلید و قبول قول آنها چنانچه میفرماید فاما من ركب من القبائح والفواحش من كل
نسقة فقهاء العامة فلا يقبلوا منهم عناشیا ولا کرامة و اینها را امام علی علیه السلام سه فرقه مینماید از جهت
عدم جواز تقلید فرقه اولی را میفرماید لان الفسقة يتحلون عناشیر فونه باسرها لجهلهم و بضعوا الاشیا
علی غیر وجوهها القلة معرفتهم که این فرقه فرمانات ائمه را تغییر میدهند و کلمات آنها را تحریف مینمایند
ولی نه از راه عناد و تعجل کذب بر ائمه بلکه از جهت کمی فهم آنها که کلام امام را نفهمیده حکم را نسبت بامام
میدهند و بعبارة اخوی حکم برخلاف ما انزل الله میدهند از راه جهل و نادانی نه از راه بدعت گذاری و نادانی

نویسنده
میرزا محمد باقر
اصفهان

نیکو قول از فضل و سیر

۹۲

الهی و حجت جابر نبودن قبول قول فرقه ثانی را مفر باید و اخرون بتحدون الکذب علینا لیمروا من عرض الدنيا ما هو
 زادهم الی نار جهنم این فرقه نیز عداوت باطنیه نسبت بائمه^۴ ندارند ولی از انجا اینکه طمع جفته دنیا و تفوق و برتری
 بر خلق چشم و کوش قلب اینها را کور و کرموده است نه بار بر عقبه مقدم داشته و خود را دلال بازار مریجمع
 او قرار داده اند شب و روز در کین اینکه ساده دلی را پیدا نموده طمع خوش گردانند و لو اینکه منزلت باهرا
 دروغ و افرا بر خدا و رسول و ائمه^۴ باشد و درباره فرقه ثالثه مفر باید و منهم قوم نصایب بقدر و ن علی
 القدرح فینا فیعلمون بعض علومنا الصّحیح فیوجهون عند شعبنا و ینقصون بنا عند اعدائنا ثم یضفون الیه
 اضعاف و اضعاف ضاعافه من الاکاذیب علینا التي نحن براء منها غیبه المسلمون من شعبنا علی انه من علو^۵
 فضلوا و اضلوا اولئک اضر علی ضعفاء شعبنا من حبش یزید لعنه الله علی الحسن علی علیهم السلام و این ستر فرقه با یکدیگر
 شریکند در اینکه هر یک خود را از شعبه می شمارند و در اینکه تحریف اخبار و تغییر در احکام میدهند و در^۶
 امام^۷ نمی فرموده است از قبول قول هر یک از اینها ولی فرقه اولی امتیازش از این دو فرقه اینست که تغییر داد
 او اخبار را از رو جهالت و نادانیت و این دو فرقه از راه بدعت گذاری و بدینست و فرق فرقه دوم از
 ستم اینست که او عداوتی با خانواده عصمت ندارد پس هم خود را در دنیاداری و مریجمع او و صرف
 مینماید بخلاف فرقه ستم که علاوه بر این منافق و عداوت باطنیه نیز با خانواده دارد چنانچه حال ابو هاشم
 کوفی و سفیان ثوری و امثالشان بر این بوده است و بیشترین کسانی که ضعیفای شعبه را کمره می نمایند
 همین دو فرقه اند که در ظاهر شعبه و لباس اهل علم بر خو پوشانیده و در واقع از علوم ال عصمت هیچ بهره
 ندارند اینست که امام^۸ مفر باید و لئک اضر علی ضعفاء شعبنا من حبش یزید نعم علی الحسن علی علیهم السلام بلکه
 این اشخاص را که در این زمان می بینیم که خود را مرشد و پیر طریقت قرار داده اند علاوه بر اینکه از علوم اهل^۹
 بهره ندارند از ادب و طریقه مشایخ تصوف نیز بهره ندارند علوم دینیه را بر یاد داده بطمع اینکه از دنیا
 نصیبی بدست آورد و طریق دنیاداری را نیز نیاموده است بیچاره در تپه ضلالت جبران و سرگردان بر
 دور خود میچرخد^{۱۰} (زین در که در ذکر نباید) در حقیقت شیخ محمود ددگلشن را زینکو عبارتی پرده از
 این را ز برداشته که میگوید (مبادا هیچ باعامت سرکار) (که از فطرت شوی ناکه نگویند سار) (تلف کردی
 بهره نازنین عمر) (نکوئی مدجه کار است این چنین عمر) (بجمعت لقب کردند تویش) (خرید پشوا
 کرده زهی ریش) (فنا ده سروری اکنون بی حال) (از او گشتند مردم جمله بد حال) (نکرد جال عونا چه
 کونه) (فرستاده است در عالم نمونه) (نمونه باز بین ای مردم حساس) (خوار و اکساء شست حاکم

بد بخت
 کس که سر
 نیاید
 ۴

در حالات صوفیه

۹۳

خزان این همه دستک آن خیر (شده از جهل پیش هفتک آن خیر) (چه خواهی قصه آخر زمان کرد) بچند
جا از این معنی بیان کرد (بین اکنون که کور و کربان شد) (علوم دین همه بر آسمان شد) تا اینکه میگوید
مرید علم و دین موختن بود (چراغ دل ز نور و ختن بود) (کسی از مرده علم موختن هرگز) (ز خا
چراغ افروختن هرگز) آخ و شیخ محمد لاهیجی در شرح آن بیت که گفته چه خواهی قصه آخر زمان کرد
میگوید حالای بدیم که اکثر مشایخ روزگار که خود را در صد شیخی و مرید کردن میدانند از اینجه
که هیچ اطلاع و وقوف از حال فقر و فقر و اولیاء ندارند و اگر بشنوند باور نیز نمیکنند و شیخ و پیشوا کنند
و مرید میگویند و خود را کامل و مرشد بشمارند و جماعتی که شقاوت ازلی ایشانرا مدبر و بد بخت گردانید
بتلبیس آن این منصبها میدهند و معتقد میگردانند و قاضی نور الله شوشتری قدس در مجالس المؤمنین در
باره این اشخاص میگوید پوشیده نمائید که بسیار از عیاران روزگار و ابله طرازان در کانداز که صاحبان
غلظت طبع و کثافت حجابند و سالها بمرض مزمن ادایش و فزایش سببت و محاسن عمر گذرانیده و عمامه
کبیر که بار عباد است بکارد است بر سر نهاده اند و مآثر شعوزه و تکبر و مل و نجوم را بر مردم مشتبه بگراما
و خارق عادات ساختارند و دور نیست که متصوفان خرقه پوش و شیخکان شیل فروش آثار سهیابا و مل
و تکبیر را از قبل کرامات مسموده باشند تا از برای خود منصب ارشادی تراشند و خرقه و لایق بافتند و انتمی
ای کاش پیران طریقت و داعیان حقیقت این زمان را میدید که چگونه هیچ رعاع دورانیها را گرفته اند
با وجود اینکه شعوزه و مل و تکبیری هم در دست ندارند بلکه منصب ارشاد موروئی شده است همین
افارفتن آقا زاده جایش نشیند دیگر هیچ شرطی ندارد و این عوالر دوازده گانه که از برای مسالک
قرار داده اند که عالم اسلام اصغر و ایمان اصغر و اسلام اکبر و ایمان اکبر و هجرت بن و هجرت اکبر
وقع و ظرف و اسلام اعظم و ایمان اعظم و هجرت عظمی و جهاد اعظم و عالم خلوص که این هم مرتبه
دارد و کذا منازل و عقباتی که از برای مسافر الی الله قرار داده اند که اقل آنرا هفت و هفتصد و هفتاد
هزار نیز گفته اند که سالک را لا بتاست از طی این عوالر و منازل و چنانچه از اینها جان سلامت بردارد
مقام شیخی و پیر ارشاد میشود از برای مشایخ این زمان نیست زیرا که اینها بدو طی این عوالر و منازل و
لاهوئی پیوسته اند و میگویند پنجه در پنجه خدا دارم من چه حاجت بمصطفی دارم اینها ناخوانده
ملا شده اند از شیخ حسین خوارزمی نقل شده است که در مقام شکایت از این مرشدان کول و مریدان
ساده نامعقول میگوید در ولایت ما و لایق الله هر جا نام شیخی و صلیحی را میشنید بوقف بصری او

کلام شیخ حسین
خوارزمی

تبیہ اول از فصل دوم

۹۴

میرسیم از هر طریق که بودند از جهر و خفیہ ہم را یافتیم اگر چه ظاہراً خود را بزبب زینت اهل الله دانستند و بزعم خویش از مقربان و اهل حقیقت و بصورت پسندیده بینان بودند و لکن چون این درویش بنظر بصیرت تفتحص احوال ایشان میکردم باطن ایشان از لباس طریقت و حقیقت عریان بود و ہم را بخود مغرور و از راه طریقت دور و از حالات اهل حقیقت مجبور میافتم و چون از این دهکده حقیقت ایشان اطلاع میافتم از صحبتشان بسرعت تمام فرار میکردم باری برگردیم بر شئے مطلب و خلاصه آن اینست که اخبار و اراده در مدائن بنظر بقیه و اهل ان بسپاست از شیخ حر عاملی قدس نقل شده است که در کتاب المل الاصل فرموده من رساله در رد بر صوفیہ نوشتہ ام و قریب ہزار حدیث در آنست بر رد انہا عموماً و خصوصاً و مقدس اردبیلی در حقیقۃ الشیعہ مفرماید ماذکر عقاید و قبائح و فضائح اینہا را مختصر ذکر کردیم اگر کسی خواهد بتفصیل و بر بعضی دیگر از احادیث کہ در مدائن اینہا واقع است مطلع گردد بکتاب الفصول لعلم الہد و کتاب الہدای الی النجاة لابن حمزہ قدس سرہا رجوع کند و بالجلہ حضرات صوفیہ نہ طریق بر اثبات این حدیث نبوی کہ مستند خود قرار داده اند طریق بر اثبات اینکہ ایشان از اصحاب و خواص ائمہ بوده اند علاوہ بر اینکہ از سہروردی نقل شدہ است کہ دعوائی خود کفہ و لاخفان لبس الخرقۃ علی الہیئۃ التي یعتقدہا الشیوخ فی هذا الزمان لربکی فی زمن الرسول خلاصہ اینکہ بر ہر تقدیر نبوی صحیح است و اینکہ ایشان رسوم و ادابیہ کہ فعلاً در میان حضرت متداولست تمام دل بخواہی و من در آوردہ است و لا بد است در مقام از ذکر نمودن امور چندی کہ مشرب بین تمام فرق متصوفہ است اما اول اینکہ این حضرات میگویند طریقت متصوفان از سارہ است کہ پیغمبر و ائمہ بود بعد سپردہ اند پیش اینطایفہ و برانہا لازم است کتمان نمودن انرا مگر از کسانیکہ اہلبیت و قابلیت از ادانشہ باشند بلکہ انکافی از اینہا کہ خود را از شعبہ ہشمارند در مقام فریب دادن عوام و تقریب مطلب خود را در اذهان انہا میکنند کہ این قرآن موجود در میان مردم فائدہ بحال شعبہ ندارد چو کہ این قرآنست کہ عثمان جمع نمودہ و اعتماد بان نیست و ان قرآنیکہ فائدہ بحال شعبہ دارد قرآنست کہ حضرت امیر جمع فرمودہ اند و در زمان خلافت ابی بکر در مقام اتمام حجۃ فرمودہ انہا التا این قرآن است کہ از جانب حق تعالی بر پیغمبر نازل شدہ است بپایند و عمل بان نمایند تا رستگار باشند و انہا از حضرت قبول نکردند تا اینکہ در زمان خلافت عمر گفت با علی بیاد ان قرآنی را کہ جمع نمودہ تا بان عمل نمایم فرمود ہبہات نخواہد بداد تا و من ان نخواہد نمود احد مگر مطہرون از اوصیاء نبی پس بمقتضا

دارند و نہ
م

مستند است
از این
قرآن

در حالات صوفیه

۹۵

فرمایش امیر آن قرآن را کسی نخواهد دید مگر در زمان دولت حق و ظهور امام زمان پس شعبه در زمان غیبت مأمور با احکام این قرآن موجود نیست بلکه تکلیف و احکام شعبه در زمان غیبت مأمور است که بتأبید بمبارسد و ما هم باید بدین بکران برسانیم و هر اندازه هم که شعبه بر طبق این قرآن موجود عمل می نمایند از باب تقیه است خلاصه بنظر بقیه هم یکی از طرق فریب دادن عوام شعبه است در نزد حضرات صوفیه یا خلاف مراتب اظهارات نشان که بعضی از ایشان مانند طائفه بکاشیه و نقشبندی بهر ضابطه این مضامین را اظهار میدارند و هیچ خونی هم ندارند و بعضی دیگر جرئت میکنند بگویند این قرآن موجود مرجع نیست دارند از جهت خوف اینکه شاید از ایشان پیدا شود لذا میگویند بنظر بقیه ما از اسرار نیست که فوق این احکام ظاهر است این حاصل تقریبات آنهاست و لکن بعد از اینکه از بدیهیات و ضروریات است آنکه همین قرآن موجود که در میان مسلمین است مدار کلیه احکام و تکالیف عباد است از عبادات و معاملات و سیئات و همچنین تفاسیر و آراء از ائمه تمام تفسیرات همین قرآنست و در کثیری از موارد ائمه هم باین قرآن استشهاده فرموده اند و تا کلمات فوق العاده در تلاوت همین قرآن فرموده اند که اگر ممکن است روز یک ختم اگر نه سه روز یک ختم اگر نه هفت و ماهی و یک و غیر ذلک از احکام مشربیه بر قرآن و بالجمله از ضروریات است شعبه آنکه مرجع بعد از فوت پیغمبر الی زمان ظهور حجت همین قرآن است بمعونه و توسط تفسیر ائمه که خود حضرات صوفیه و نقشبندیان مرشد هم در کلیه معاملات و نکاح و ارث و عبادات اگر سرکاری عبادات باشد ملا را موردشان بر همین قرآن موجود است خلاصه بعد از اینکه این امور از مسلمات است که بسیار از امور و اعمال خود حضرات مبتنی بر ظواهر همین قرآنست پس حال اینها خارج از یکی از این دو امر نیست یا اینکه هیچ عقیده بمبداء و معاند دارند و این مقدار از اعمال با ادب شرعیه را که عاملان از جهت حفظ صورت و دام عوام است و یا اینکه در واقع اعتقاد بر طبق این اعمال دارند و این حرفها که قرآن موجود فائده بحال شعبه ندارد تا آخر تقریر ایشان را بطریق ضلال و دام کمراهی عوام قرار داده اند و بعبارة اخری با اعمال ایشان برخلاف اعتقادشان میباشد و با اقوال ایشان برخلاف اعتقادشان میباشد و اول کاشف خروج از دین است و ثانی کاشف از بدعت در دین و شوق ثالث هم در بین نیست باری اینها از کلماتشان ظاهر میشود آنکه قابلیت حاصل نشود مگر بحد و سر بر استانه سائیدن مرشد و سر بر استانه سائیدن نیست یعنی مرشد قبول نخواهد کرد مگر کسی را که قابل اگر دور هم لازم این ضرورت ندارد و مشایخ طریقت و اسانیدان کار را در وصیت این شرط از شرایط بیست و پنج گانه که از برای سالک قرار داده اند مبالغه نه است و آنکه تخلف و تجاوز از آنرا محفل بمقصود

فصل دویستم

۱۹۶

و مانع از مطلوب بشمارند و شواهد از اخبار نیز برای این معنی نقل مینمایند از جمله روایتی از حضرت صادق
نقل مینمایند که فرموده است امر نامشروع منقطع بالمشاق فمن هتک علینا ذلله الله و از جمله روایتی که
بن خالد است که انکم علی دین من کتمه اعز الله و من اذاعه ذلله الله و از جمله روایتی در بصائر الدرجات
از حضرت صادق که فرموده ان امرنا سر و ستره و سر و نیز فرموده خالطوا الناس بما يعرفون و دعوهم
تما یفکرون و لا تحملوا علی انفسکم و علینا ان امرنا صعب مستصعب لا یخجله الا ملک مقربا و نبی مرسل و
مؤمن امتحن الله قلبه فلا یمان و از فردوس العارفین نقل کرده اند که گفته و روایت عیسی تع قال یا صاحب
الحکمه کن کالطبيب لتأصح بضع الدواء حيث یففع و یمنع حيث یضرب لا یففع الحکمه فی غیر اهلها فیکون
جاهلا و لا یمنعها عن اهلها فیکون ظالما و لا تکشف سرک عن کل احد فیکون مفتضا و کذا از این قبیل
مضامین در اخبار زیاد است که حضرات متصوفه دلیل بر مدعی خود گرفته اند و البته عوام بیچاره را که
بخلوت خانه میکشاند و این حرفها که طریقه از اسرار است و دیگران خبر ندارند مکرر بر سر آنها میخوابند
و باین اخبار که امرنا سر و ستره را با امرنا صعب مستصعب استظهار مینمایند این ساده دلان گمان میکنند
که این اخبار را غیر از مرشد کسی بگرفتند و نشنیدند و از عقد قلب باینها بسنه گمراه میشوند خلاصه حضرت
این اخبار را ملک حرفهای خود قرار داده تمسک میکنند و لکن اولاً هیچ یک از اینها دلالتی بر مدعی متصوفه
ندارد آقا کلماتی که نسبت بحضرت عیسی میدهند در مقام اینست که میفرماید موعظه و نصیحت خود را
در کلبه امور دنیوی و اخروی در بیخ ملا را از کسانی که قبول موعظه و نصیحت مینمایند که اگر نصیحت
خود را از آنها منع کنی البته دوباره آنها ظلم نموده و کسانی که قبول نصیحت نمیکند البته نصیحت کردن
انها لغو و بی فایده و کار جاهلان است چرا که قلب این شخص مانند زمین شوره زار است هر قدر باران
رحمت الهی بر آن بیارد کپاهی از آن نرود در زمین شوره سنبل بر نیارد (دادن تخم امل ضایع میکند
نکوی یا بدان کردن چنانست) (که بد کردن بجای نیک مردان) و اینکه میفرماید و لا تکشف سرک
النج این هم در مقام بیان اینست که انسان نباید کلبه مقاصد خویش را در همه جا اظهار نماید چه بسا
در اظهار آنها محاذیری باشد و مانع و عائق در انجام آنها پیدا شود که انسان بمقصد خویش نایل
نکرد و اشاره بهمین معنی است که میگوید استر ذهبت و ذهابت و مذهبک پس این ربطی با
حضرات صوفیه اهل سرتند و دیگران نیستند ندارد و آقا اخباری را که شاهد آورده اند این اخبار
نیز روایتی دیگر و ربطی بمقصد حضرت ندارد بیان ذلک اینکه چون بنی امیه و بنی العباس که پادشاهان

در امور مشرکین تمام صوفیه

حق گذارده دنیا را اختیار کرده بودند و تمام مشغول فسق و فجور و احکام شرعیه را پشت سر انداخته بودند
 بخوبی که مبادی کتب بین دو پیر آنها و ادب شرعیه بود و اظهار ادب شرعیه باعث رسوائی آنها میشد
 علیهم السلام همیشه احکام حق را در پرده داشتند و از خوف بر جان خود و جان شیعیان خود اظهار انقباض
 میکردند و شیعیان خود که اطمنان داشتند بر حفظ وعد افشاء آن در نزد اعدای دین و چنانچه خود ائمه با
 کس اظهار نمیکردند شیعیان نشان از این امر مینمودند بر کتمان آن مگر از اهلش و اینکه امام در بصائر الدجاء
 مینویسد و لا تخبروا علی انفسکم و علینا ظاهرید این معنی است یعنی کاری نکنید که شراره آتش تفاق منافقین را
 بر جان ما و خودتان شعله و دسازد و گذاردن خبر دیگر که مینویسد هتک علینا اذله الله از واضحات است
 اینکه هتک ائمه در نزد شیعیان نشان معنی ندارد اگر واقعا شیعه و محبت باشند پس معلوم است که هتک
 در نزد منافقین و مخالفین مراد است و گذاردن این سلیمان بن خالد که مینویسد انکم علی دین خطاب بجموع شیعه
 فرموده نه بعضی در بعضی و مقصودش از این فرمایش اینست که اصل ولایت و محبت ما را مخفی نگذارید از منافقین
 و گذاردن جمله شواهد بر این معنی روایت شریفه از حضرت عسکری که در طی اجابا وارده در مدقت طریقه صوفیه
 ذکر شد که در ذیل آن روایت داریم قال یا اباهاشم هذا ما حدثنی ابی عن ابائه عن جعفر بن محمد علیهم السلام و هو من
 اسرارنا فکتمنا الاعیان و معلوم است که مراد امام از اسرار دین روایت مدقت صوفیه است که فرموده اند
 قطاع طریق مؤمنین اند و شیعیان نشان فرموده اند نمائند از اینها و حفظ نمائند ایمان خود را از شر اینها
 و همین معنی را فرمود کتمان نمائند مگر از اهلش یعنی از شیعیان و با وجود این چگونه میتوان مراد ائمه از اسرار دین
 این خبر طریقه و دو پیر صوفیه باشد و حضرات اهل تصوف را سفارش فرموده باشند که شما این اسرار را
 یکسان دیگر از شیعیان نگوئید که آنها اهل نیستند و اما جعفر اینکه امام باجی هاشم فرمودند این اسرار ما
 و کتمان آن نمائند این بود که در آن زمان زمان اشتهار و غلبه متصوف بود و بنی العباس غالباً از علمای
 ایشان داخل در رشته تصوف بودند و منافقین که در صورت شیعه و در باطن منافق و در رشته تصوف بودند و
 مخالفه نامی با شیعیان داشتند و امتیاز شیعه از غیر شیعه امر بسیار صعبه بوده امام خوف از اشاعه این معنی در
 نزد بنی العباس باجی هاشم فرمود کتمان نمائید مگر از شیعیان که اطمنان دارد از محبت خانواده اند پس ائمه در
 هر زمانی از خوف منافقین امر کتمان امر حق مینمودند و این اجابا بمقصود متصوف از اینکه رشته و پیر
 از اسرار است و ایشان اهل این معنی را دارند و غیر هیچ ربطی ندارد بلکه این روایت صحیح است و اینکه امر
 بتبری و برادر جستن از طریقه صوفیه از جمله اسرار ائمه بوده است و بالجمله این اخبار در مقام امر بتبری

تبیان قول از فصل دوم

و اینکه شعبا باید ولایت دوستی ائمه را کتمان نمایند از منافقین تا از شر آنها محفوظ باشند چنانچه
در این روایت تصریح با این معنی فرموده اند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود یا معلى اکتم امرنا ولا
تذکره فانه من کتم امرنا ولا یذکره اعزّه الله فی الدنیا و جعله نوراً بین عباده یقوده الی الجنة یا معلى ان النبی
دینی و دین ابائی و لا دین لمن لا نقیبه له الی ان قال و المذبح لامرنا کالجاحد لله الخاصل ظاهر این اخبار
اینست که مراد از اسرار بیکه ائمه هم امریکمان آنها فرموده اند ادب احکام شرعیه است که برخلاف مشبهات
نفسانیه مخالفین و منافقین که همیشه بمقتضای انهم شاقوا الله و رسوله در شوق خلاف شوق خدا و رسول
قدم میزدند که چنانچه این احکام حقیر الهیه از ائمه هم شایع میشد هر این باعث هلاکت نفس خود
شعبان نشان میشدند نه اینکه مراد از اسرار بیکه در این اخبار است بعضی از علوم ائمه باشد که بعضی از
شعبان نشان تعلیم فرموده باشند و امریکمان ان فرموده باشند از بعضی دیگر از شعبان نشان چنانچه
مقصود متصوفه است با وجود بیکه این معنی که طریقه تصوف از اسرار است قول تمام فرق صوفیه است حال
اینکه کثیری از آنها هیچ اعتقادی بفرایشات ائمه ندارند غیر از متخیل التشیع که دوستی ائمه را بخود بسته
و فرایشات آنها را راه دخل از برای خود قرار داده اند چنانچه درباره امثال اینها حضرت صادق علیه السلام میفرماید
یا جابر یا کفنی من انحل التشیع ان یقول یحیی اهل البیت فوالله ما من شعبنا الا من اتقی الله و اطاعه تا اینکه
میفرماید یا جابر حسب الرجل ان یقول احب علیاً و اولاده ثم لا یكون مع ذلك فعلاً لا یزبان میگوید محب علی
هستم و لکن فعلش تکذیب قولش را میگوید از حجت اینک علی با ائمه دیگر در چه زمانی شنیده شده که محفل
خلوتی و باجماعت خانه و یا شب پای چراغی قرار داده باشند و بنهایی از مردم در اینجا جمع شده و عوض از
قرآن و احادیث مشنوی و اشعار منصوص حلاج را تلاوت نمایند و از حجت حجتی نباید عد در دین گذارند
و ثانیاً این حضرات که طریقه خود را از اسرار می شمارند و میگویند که اظهار ان در نزد غیر اهل جایز نیست
و نمک باین اخبار می نمایند پس خود اینها چو اعلی بر طبق قول خود و بر طبق مضامین این اخبار نمیکند که شب
و روز چراغ در دست گرفته و با بار اگر دشمنانند که کی و کجا اینوائی یا در خطافوت بر سر خوانند
مانند عقاب کبوتر دار او را از لسته کبوتران بریابند و چه کوفه بشنوا انکسانیکه ارباب دانش و کمال که در
کاری داخلند خود را باندک زمانی بر مراتب عالیه میرسانند اهل بیت بنی هاشم را انداخته باشند و لکن ان
بچاره که با اصطلاح هر از این نمیزنید هندی و حرفهای بومی را بزمجت تمام باید با و حالی نمود شب
روز غیر از پند پرانی کاو و کوسفندان خود فرصت هیچ کار ندارند چنین شخص اهل بیت این اصطلاحها بجهل

اینکه کتب صوفیه
در تشیع علی
و اولاد علی
نمیکند

احوال انزال موشکتر بچوبه

۹۹

اینهارا از عوارض دوازده گانه و منازل عقبات هفت با هفتصد و هشتاد هزار گانه و شرائط بیست و پنج گانه و ذکر کلی و خفی و اقسام و کیفیات خاصه اینهارا چنانچه اشاره خواهد شد داشته باشند و حال اینکه حضرات همیشه در کین این گونه اشخاص صباد و ارام خویش کسریه اند و این بچاره گانه هم از سادگی دلی بطبع تکمیل نفس و عشق تحصیل مراتب کماله دست از آداب شرعیه کشیده و عاقبت جز سرکشته و خندان چیزی ندین و ذره از شهد کمال نفس نچسبیده است (بغیر اینکه بشددین و دانش از دستم) (در کربکو که رعشق چه طرف برستم) بلی فائده که از طریق پاد گرفته و بدست آورده اند اینست که میگویند زیارت ائمه و ترک خدمت مرشد غیر از تصبیح مال سوگند دارد و حال اینکه بعضی از مشایخ و بزرگان این طریق در شرط دهمی از شرائط سلوک میگویند و از تمیم و تکمیل این شرط ارادت و اخلاص نسبت بدین رتبه رسول و منسوبان و شعایر ایشان از مشاهد و قبور و کتب جامع کلمات شریفه ایشان است و این حرف مال غیر سلسله اسمعیلیه است و اما اعتقاد آنها بر حسب آنچه از علی محمد که فعلاً در حدود خراسان از دعاة آنها است شنیده شده اینست که میگویند زمین کربلا از مبنی است خبیث از جهت اینکه سبب التهمه دادن گشته شده است و لذا از همان طرف بند عباس میروند از برای زیارت بمبئی و از همان طریق نیز مراجعت مینمایند و هیچ سرکاری زیارت عتبات ندارند و دیگر فائده که این بچاره گانه ساده دل از طریق برده اند اینست که عقد قلب بسته اند بر اینکه همیشه اوقات باید صورت مرشد در نظر و نصب لعین مرید باشد حتی در حال نماز نسبت بکسانیکه اعتقاد بنماز دارند و اما آنکسانیکه میگویند مولی نماز ما را خوانده است مانند بعضی از فرق نصریه و یا اینکه سرکار نماز ما را بخشیده و هر کس نماز بخواند طوقی از آتش بد کردن او میبایند مانند بعضی دیگر از نصریه که فرقه اسمعیلیه باشد که از همه جهت خود را از بار تکلیف اسوده کرده اند بکراحتی با پنجره ها ندارند و بالجمله هر کس در خل در رشته صوفیه شده همان اول وهله هیچ مرحله را از مراحل محوله در زندانها طی نکرده و رنگ شربت ندین آنچه پاد گرفته اینست که باید صورت مرشد و اسناد در نظر داشته باشیم و حال اینکه بر حسب اصطلاح و مراتب محموله خود مشایخ ایشان باید ملحق را طی نمایند و شرائط را دادا باشند تا اینکه نوبت برسد بمقام در نظر داشتن صورت مرشد از جهت اینکه برای سالک در انجام سیر الی الله و سیر بالله و سیر فی الله که ثلاثه از اسفا اربعه است شرائطی قرار داده اند که طی طریق توقف بر آنها و بدو آنها انجام نپذیرد و بطور اجمال اشاره بان شرائط مینمایم شرط اول ترک عادت و رسوم و تعارف بمعنی اینکه سالک

اینکه میگویند
بیکر اینک میگویند
بیکر اینک میگویند
بیکر اینک میگویند
بیکر اینک میگویند
بیکر اینک میگویند
بیکر اینک میگویند
بیکر اینک میگویند
بیکر اینک میگویند
بیکر اینک میگویند

فصل دهم

۱۰۰

در ذکر نشانی
مصابی
و غیره
در این باب

باید ست از کلیه عادات کسبه و تمام همت او اصلاح حال خویش باشد و اجتناب از ملامت اهل عالم قدس
بر اجتناب از ملامت بنای روزگار اولی و اقدام داند و مراد از توبه که میگویند اول مرحله چهارم است
همین است و اما توبه از معاصی و ذنوب پس از آنکه از فرائض فقه ایمان جوارح می شمارند و از برای سالک
مجاهد لازم میدانند در توبه عزیمت این که عازم بر تحمل از شدائد باشند ستم رفق و مدارا بانفس از
تجملات بارگران که فوق طاقت و باشد چهارم و فایز ثبات و دوام ششم مراقبت و ان عباد
از متوجبه و ملتفت خود بود در جمیع احوال به توبه محاسبه بانفس خود هفتم مؤاخذه نفس بعد از
ظهور خبیات و توبه سارعت در امور خیر و توبه اودت باز در هر نگاه داشتن نسبت جناب قدس
بر سو و خلفای او در این توبه خلوص قصد و نیت در جمیع اعمال سیزدهم صمت و ان برد و قسم است
یک حفظ لسان از زاید بقدر ضرورت و دیگر حفظ جمیع جوارح چهارم در جوع و کمر خوردن پانزدهم
خلوت و ان برد و قسم است خلوت خاص و خلوت عام شانزدهم سهر و بیداری هفدهم دوام بر طهارت
هجدهم مبالغه در تضرع و ذلت و خاکساری نوزدهم احتیاط از مشبهات بیستم کتمان سریت
و دیگر شیخ و اسناد و این برد و قسم است اسناد خاص و ان عبارتست از کسی که مخصوص منصوب و
مخصوص ارشاد و هدایت است که نبی و خلفای خاصه او باشند و اسناد عام و ان عبارتست از آن
بعوفاست و اهل الذکر منصوب از برای ارشاد شده باشد و معرفت اسناد خاص بقدر قلب نبی و خلفا
خاصه او و جمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و اله است و اما اسناد عام شناخته نمیشود مگر محض
در خلوت و ملا و معاشرت باطنیه و ملاحظه تمامیت ایمان جوارح و نفسی این حرفها مال یکی از عظمای
این طریقه است حال بپایند و مریدان اینها را ملاحظه نمایند که هیچ چیز را شرط مرید و مرادی نمیدانند
بجز این که یکی محفلی سپر یا نمود هیچ اطوار و اعمال و احوال او را ندیده مرید او میشود بجهت اینکه در این بین
بکفر آدم زدنی پیدا شده و لو خود او هیچ عقیده باقی مرید ندارد ولی از جهت چیزی که در چند دوزخ
ساده دلا نژاد عوث با این مرید نماید و اگر در این بین بدید خود را مرید باشد خود را از قبل مرید نصب کرده
مستقل در ارشاد میشود (لاف شیخی در جهان انداخته) (خویشتن را با بزرگ ساختن) (هم از خود سالک
شده و اصل شده) (محفلی و اگر در دعوت کده) و این بیچاره کان کوی سقند و از غیال سبزه زار بطرف
او میشتابند و حال آنکه انسان مافیل اگر کرامات و خاتمی عاداتی هم از کسی مشاهده نمود نباید بجز این
فریفته او شود چنانچه در کلام منسوب به ابایزید سابقا ذکر شد چنانچه این شخص که از اجله این طریقه است

امراقك اذامو مشكربين تمام رؤيتي

11

میکوید و زبها بظهور خوارق عادات و بیان دقائق و نکات و اظهار خفاهای افقیه و خباهای انفسیه و بتد
بعضی از حالات خود بمتابعت او فریفته نباشد چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقائق و عبور بر ملاء و ناز و ط
زین و هوا و استحضا را زاننده و امثال اینها در مرتبه کاشفه روحیه حاصل بشود و از این مرحله ناسر منزل^{مقصود}
بسیه مانند و مراحل است و بسی راه روان این مرحله راطی و از آن پس از راه افتاده بوادی دزدان و انا^{لله}
داخل شده و از این راه بسا کفایت اقتدار بسیار از این امور حاصل گردد بلکه از تجلیات صفات نیز به
بوصو صاحبش منزل نمیتوان برداخت ولی از برای مریدان این زمان این حرفها در کار نیست شرط نیست و تقویم
اوراد کلامیه است بیست و نهم و بیست و چهار و بیست و پنجم نفی خاطر و فکر و ذکر است پس ذکر در مرتبه
بیست و پنجم واقع است و آن بر چند قسم است صغیر و کبیر و اکبر و اعظم و صغیر نیز بر چند قسم میشود خیالیه
و خفی و سرتی و ذاتی و خیالی نیز بر دو قسم است قالبی و نقسی و هر یک از دو بر سه قسم است خیالی
قالبی جمعی اثباتی و خیالیه قالبی جمعی ثبته و خیالی قالبی بطی جمعی اثباتی و خیالی نفسی جمعی ثبته و خیالیه
نفسی بطی اثباتی و خیالی نفسی بطی ثبته پس از اینکه این مراتب سلوک و اقسام ذکر را دانستی بدانی که در
ذکر خیالیه جمعی گفته اند که اسم اسناد خاص را بطریق ذکر خفی تصور کند و مقام انرا در دل پائین تر از مقام
ذکر و یاد اسافل صد پائین تر از محاذی ذکر قرار دهد و بعضی گفته اند در این حال مع ذلک تصور
اسناد عام در خارج جسم در طرف راست بفصل قلبی اولی و انب است و بالجمله بعد از اینکه در اصطلاح
و طریقه خود ایشان در نظر داشتن صوت مرشد بعد از طی این مراحل و در موقع خاصه و بکفایت خاصه
میباشد شمار بخدا اگر انسان بمرض حبه مبتلا نباشد و غرض بازار کره و دکانداری و مردم فریب
نداشته باشد چه گونه این حرفهای مجمل بآورد هوا و کذا اصطلاحات بکره که دارند از قبیل اینکه میگویند
قرب ثواب و قرب فرائض و جمع بین این دو را مرتبه جمع الجمع و مرتبه قرب قوسین گویند و جمع بین هر
سهر را بمعنی عدم تقید به هیچ یک از این احوال یا مقام احدیت جمع و مقام او ادنی گویند و کذا از این قبیل
الفاظی که باید لفظ را از مرشد و معنی را از خدا خواست باین عوام بیچاره که حرفهای رسمی را از صدیک
نمی فهمند القا نمایند که این وقت استاده دلان دست از ادب شرابچ دین کشیده و از این مفردات هم فایده
ندیده و بجای نرسیده اند (میان این دو سرگردان و حیران) از زنان نه زن ندانند تا چه هستند) اینها
مخوانند از این راه و باین کیفیت مردم را عارف بحق و خدا شناسی نمایند ولی چنانچه کسی خواهد باین
تزویرات تحصیل عرفان و از غیر این طریق خدا شناسی یا شد تا آخر هم خدا را نخواهد شناخت (زهی ابله

ان شاء الله تعالى

فصل ۹ در فہرست

که او خورشید تابان) (بنور شمع جود در دیابان) با وجود اینکه اینها میگویند این ترغیب بسیار
وسلوک ان کار هر کس نیست چه بسا موجب ضلال و گمراهی انسان بشود چنانچه حاجی معصوم علی شاه در
موضعی از کتاب خود میگوید و لکن در این طریق اخطار بسیار و مهالک بسیار است چه خطرات و سواوس
ورطات هواجر و تسویلات باطله و تخلف از فاسد و مالت اندیابان طلب جبران و سرگردان گرداند و فاسد
مفاسد آنکه باندک نمایش کسر اب بقبعت بحسب الظان مآ از راه بیرون میرود و همچنین یکی از بزرگان اهل
طریقه در ترتیب دایه ذکر میگویند و بسا باشد که بجهت قصو مبتدیان و با تفصیل در بعضی از مراحل سابقه
مغز در همان کشته و بودی هلاکت چون انابت و تعطیل و یأس و جنون و فرعونیت و امثال اینها افتد چنانچه
را چون توحیه با سئام مؤثره در حبه رجا بهم رسد آثار اشنائی و امید واره و دفع تکالیف در آن حاصل میشود
و با سئام مظاهر کبر با عا و فرعونیت حاصل میگردد خوف یأس و تعطیل بهم رسد آنج و گذارد مقام بیان نفی خاطر
و فکر و ذکر که آخرین شروط نیست و بیچکانه سلوان است میگوید و خطر مراحل ثلاثه هلاکت بد پر و شقاوت
سر مدبر است و آنچه شنیده میشود از عبارت اصنام و اوئان و کواکب فائش و حیوانات و مراتب غلور الحاد و زندقه
و اباحت و دعوی حلول و اتحاد و امثال اینها هر از این مراحل برخاسته میشود لیکن خلاصه اینکه با وجود اعتراف
خود اینها باینکه این رشته مهالک و خطرات زبانی دارد و همه زان و فرعونیت و بت پرستیها از این راه نافی میشود
و بار بر منزل مقصود نمیرساند مگر او میگوید از ناس و این رشته از اسرار و همه کس نمیتوان گفت چه گونه خود اینها
و روز عوام را در پنهانی و خلوات بکشاند و این سخنان را در گوش آنها میخوانند که لو فرض طریقه ایشان را
هم داشته باشد هر این هزار نفر یکی را بر مرتبه کمال و مرکب سیر نه صد و نه نفر دیگر را بر اه دار البوا
و بشی القاد میرانند و خود و امصادق من سق شده شده و زدن من عمل بها میگردانند **اگر کسی بداند**
از او مشرک که بین فرق متصوفان است که اینها اسم در ویشی فقر شود و میگویند ریشه و طریقه ما ریشه شد
و فقر است و میگویند باقی از جانب خدا نیکنان از شده است در توصیفنا و تعجبات اهل این طریقه و پیغمبر نیز
فخر و مباهات نموده است از رتبه و طریقه در ایشان و این مضامین ابشعر را آورده اند که از جمله اشعار آنها
اینست (زند ویشی درویشان پیغمبر فخر نمود) (بسیار فرستاده خدا در شان درویشان) و این اشعار را بصورت
بسیار بلخی میخوانند و ساده دکان و بقول اوله کوسفان از مرد و زن هر یک سو گوش دارند و دو گوش دیگر
عار پر نموده محو و مبهوت این صوت خوش نشین و گاهی از شوق اینکه غرق سیه فی سموات کشوده بعالم بالاعرف
خواهند نمود و احبب اشک زده سر از بر های ها اگر به منما بند علی که نبد از این باب که خدا بشارت در شان اینها

١٠٣

کتاب فی الفقه
طریقہ کتب
خطبہ العبد
و مع ذلک
خاتمہ
تسبیح طبرستان
نور محمدی

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
مُحَمَّدٌ رَسُولُهُ

اگر دین از موی مشکین صوفیه

۱۰۳

کلام صوفیه

کلام صوفیه
کلام صوفیه
کلام صوفیه
کلام صوفیه
کلام صوفیه

فرستاده کدام است و پیغمبر در کجا غزیه نموده است از روایت ایشان و ظاهر آنکه فرستادن خداوند و غزیه
نمود پیغمبر درباره اینها مانند خبر دادن ابا و اولیاء است از ظهور میرزا علی محمد باب که نغمه بانه در مقاله
خود در محو آن نموده میگوید ظهور بر که حضرت خلیل بنامش بیت پل بنا میکند و حضرت موسی از آباش و
ورودش متذکر میدارد و داد و بچل و مکانش تبریک میجوید و ادباً بعد از آن و محمد بشیر بعثت خبر میدهد
و دانیال بتاریخ ظهورش تصحیح مینماید و خرقه از مقامش و سلطنتش مرده میدهد تا آنکه میگوید حضرت
ختمی مرتبت است و بلقا پیش مبشر است و منذر و حضرت امیر المؤمنین بر مراسم اعظمش ناطق است و ذاکر و
امام محمد باقر از اسم اعظم و تار بخش راوی است و معین و لوح فاطمه از اولیاء زمانش حاکی است و مبتین و
حضرت صادق از نام و کتابش مظهر است و مخبر مولوی معنی تصحیح با اسم مبارکش میکند و شیخ محی الدین
مطابق واقع میگوید و مرشد نصیران بتجلی اعظمش شرح میدهد و شیخ احمد الحائری و سید کاظم رشتی بشیر
ظهورش میفرمایند الی آخر خوانش و حاجی حسینقلی جدید الاسلام که رساله مسی بدلیل المنهاج در رد
بر مقاله و خرافات نغمه بله نوشته چون با مقام رسیده میگوید و اما اینکه گفته است عرفا و صوفیان صافی جمله
خبر داده اند آنها را ایشان مقصد سال هشتصد سال است از درگاه شریعت مقدسه رانده شده اند جمله و حد
الوجود بند که اول پیر ایشان محی الدین است که میگوید سبحان الله اظهر الاشياء وهو عنهما جميع ذرات موجودات
شی کو بند موش و کره و سگ و انسان و هر ایند بگوئیم فاذ وراثت و عنذات در جوف ایشان و سگ عین
محی الدین عربی است بهر آنکه بگوئیم عین خداست و باقی عرفا و صوفیان کاسه لیس او بند و میرزا حسینقلی
در مسائل آنها است و علی محمد پیر ایشان بقول خود او که گفته و فی بیان ذات الله علی محمد الخ انتمی کلام قدس
الاسلام من حاصل اینکه توصیف خداوند پیغمبر از طریق سطر صوفیه مثل خبر دادن پیغمبران و ائمه از
ظاهر بآب دعوت بلا شاهد اگر بنای تصدیق باشد تصدیق هر دو باید نمود و الا ترجیح بلا مرجح لازم آید
و بالجمله اول باید معنی فقر و درویشی دانسته شود تا بعد هر صاحب عقلی رجوع بعقل خود نموده می بیند که اینها
در داعیه فقر و درویشی صادقند یا کاذب پس میگوئیم ممکن است که مراد از درویشی تواضع و فروتنی باشد
که انسان در مقام تدکبه نفس خود را بر مرتبه رساند که تمام خلق را بر خود برتری دهد و خود را در نزد آنها
لاشی محض و معدوم صرف بیند و لازمه این معنی اینست که اگر وادعات و ناملایمان از خلق نسبت با و وارد آید
هر ایند در مقام ندارد و تلافی آن بر نخواهد آمد بلکه هر ایند در عوض احسان آنها خواهد نمود چرا که خود را صاف
رتبه و مقامی ندین تا اینکه ناملایمان را محفل بشونات و حبیبان خود بدید در مقام تلافی بر آید خلاصه اینکه انسان

فصل در ویش

۱۰۴

نیمه اول

خود را بمقام رسانیده که احدی از فقار و کفارش دراز نباشد و چنانکه از کسی هم ترا وارد آید
عوض احسان او نموده تا مصلحت الدین بمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما باشد
چنانچه بعضی در این مقام گفته اند در ویش خاکبست بچند آب بر و بچند نه کف پائی را از او زد و نه
پائی را از او کردی انشا هر وقت بمقامی رسید که لو فرض کسی بار و صورتش گذارد مانند خاک نرم بچند
شده که آب کمی بر آن پاشیده باشند که اگر کسی بار و آن گذارد نه صلابتی دارد تا کف پا از آن متاثر نشود و نه کثرت
دارد که پشت پا را غبار الوده نماید البته صاحب این مقام بمقتضا من تواضع رفعه الله و من تکر خذله الله
دند خدایتگا و خلق غریب خواهد بود و لاجبا بسا ازال اطمینان علیهم السلام در مدح این صفت وارد شده است
خواهی اسم از در ویشی گذار خواهی غیر در ویشی و ممکن است که مراد از در ویشی از دنیا گذشتن و دل باریستن
باشد که این معنی مراد است با فقر چه یکی از معانی فقر نیز همین است سید معصوم علی شاه دکنی که از محال جدا آید
هند است سی و یک کلمه از او نقل کرده اند که در کلمه پانزدهم میگوید در ویشی آنست که بضرورت اکتفا کند و
طالبی باده نباشد که رضا برزق اندک او را از حرص پاک کند و در کلمه چهاردهم میگوید در ویشی آنست که بجز
کسان طمع نکنی و چون بتواند منع نکنی و چون کرد آمد جمع نکنی و در کلمه ششم میگوید سالک باید چهار مو
برنجو فرض کند تا بمرتبه فقر رسد موت ابض که کر سنی باشد و موت اسو که صبر باشد و موت احمر که مخالف
نفس باشد و موت اخضر که از پوشش نو و کهنه قناعت کند که حاصل این معنی از در ویشی فقر است که انشا الله
قطع علاقه از دنیا و مافیها کرده بقسمی که لو فرض تمام دنیا را مالک باشد ابد در نظرش جلوه نماید و اگر تمام
از کفش بیرون رود هیچ انگاری در خاطرش ظاهر نشود و لا بیالی بعیش بعسر مر بسیر بلکه تمام عقد قلب
و علاقه خاطر عین قیاض علی الاطلاق بستر و دست از تمام ماسواشسته و از عطا بای خلق که خود تمام محتاج
بعطا بای ایزدی میباشد صرف نظر کرده و حوائج خود را پیش کسانی که خود بجهت نیاز از فضل الهی نیستند ببرد
چنانچه حضرت زین العابدین علیه فضل صلوات ربنا تعالی علیه در صحیفه سجاده عرض مینماید اللهم انی
بانقطاعی الیک و اقبلت بکلی عینک و صرفت وجهی عن لم یستغن عن فضلت و دابت ان طلب المحتاج
المحتاج سفر من رأیه و ضلته من عقله فکم قد دابت بالهی من اناس طلبوا العز بغيرک فذلوا و ادموا الشرة
من سواک فافتقر و البته انسان پس از آنکه تمامی مخلوقات را از سر تا پا محتاج بحق دیده و بالعین میبیند
آنکه طلب عزت از غیر خداست تا بحد ذلیل و آنکه قصد ثروت از غیر غنی بالذات نموده فقیر است مع ذلك
اظهار حاجت پیش محتاج برده و او را قبله حاجت قرار داده کمال سفاکت رای و ضلالت عقل خواهد بود

اکبر و عمار از امور مشکر بر اینها

۱۰۵

خلاصه اینکه انسان خود را فقیر الی الله و غنی عن الناس دانست و حاجات خود را جز در خانه حق اظهار ندارد و
 شاید اشاره بهمین معنی فرموده است پیغمبر بقوله افقر فخری و طریقۀ انبیا و ائمه علیهم السلام بر همین بوده است
 و در حقیقت صاحب این رتبه و مقام اغنی الاغنیاء است بالنسبه بسوی خلق چنانچه در خبر است که اخی
 الله تعالی الی موسی یا موسی الفقیر من لیس له مثلی کفیل و المریض من لیس له مثلی طبیب الغریب من لیس له
 مثلی انیس و کذا از حضرت عیسیٰ نقل شده است که میفرماید مسکین لیس معی شیء و اصبح لیس لشیء و
 لیس علی وجه الارض احد اغنی منی هر دو خبر در او شاد دلی است نیز صاحب این رتبه افقر فقراء است نسبت
 بغنی مطلق چرا که هر قدر معرفت بحق بیشتر باشد انسان خود را افقر و احوج با و تبارک و تعالی می بیند
 پس معنی فقر و درویشی دست اندنیا شستن و دل بخت مولا بستن است (دل نباشد سر سر ایشان فقر آموختن
 باید کلاه فقر را از ترک دنیا دوختن) (کسب است با بود پرده کوی) (شبهه فقر و فنا پرده دگر) (اگر تو مرگ
 همه کن بکسر نه) (ورنه در فقر و فاقه ز تو به) چنانچه مولی الموحدين و سید الوصیین و صنور سلوکی
 العالمین خطاب بدینا نموده میفرماید قد طلقک ثلاثا لا ارجعه لی فیها و در مقام دیگر میفرماید لو كنت جثمانا
 مرثیا و قالبا احببنا لاقت عليك الحدود و بلکه بالا تر از مقام ترك دنیا در مقام معرفت و عبودیت است که ترك
 اخوت نیز کریمه تمام نظر او در مقام بندگی با هلیت باری عز اسماء باشد چنانچه مولی الیوالی علیهم السلام سر مشق داده
 که عرض میکند الهی ما عبدک خوفا من نارك و لا طعنا لجناتک بل وجدناک اهلا للعبادة فعبدناک و همین معنا
 از فقر است که عقل کل اشاره بان نموده فرموده افقر فخری (در کلاه فقر میباشد ترك) (ترك دنیا ترك
 عقبه ترك ترك) و شاید مراد از ترك ترك در این شعر لا بشرط باشد چنانچه در بعضی اخبار قریب با مضمون
 دارد که کسی خدمت امام تم در مقام بیان حالات خویش عرض نمود من خوشتر دارم مرض را از صحت و فقر را از ثروت
 امام تم در جواب او فرمود ما خانواده عالمان بر این نیست بلکه دوست میداریم آنچه رضای حق بدان میباشد
 و شاید سبب کثرت این نظر بهمین داشته باشد که میگوید و چون بتوانند و دینکی و چون کرد آمد جمع نکنی نکلی
 که مراد از ترك ترك ترك دنیا الدنیا باشد یعنی فقراست که ترك دنیا را طلبا لرضاء الله و شوقا للقاء الله نموده
 باشند اینک ترك دنیا جلب قلوب الحمقاء کرده باشد چنانچه دأب انما در صد اسلام بعد از رحلت پیغمبر
 بر این بوده است چنانچه معروفست که در حجره بر رخت میبستند و در خلوت نان و سرکه میخوردند بدین تدبیر است
 و تبلیغ در خانه امیر و ارباب و کارها و سر مشق شد از برای ابو هاشم کوفی و سفیان ثوری و الی الان
 نیز در مشرب بعضی سالی و جاریست که عمر را بخود و حمت و کسبکی میدهند از برای دام آوردن سادۀ دل

تنبیه قلب از فضل و بخت

۱۰۶

چند که در خبر شریف حضرت هاد علیه السلام سابقا گذشت که درباره اینگونه اشخاص میفرماید ^{تصدیق}
 الانعام بتجوعون عما اندجوا الا بکاف خیرا که اینها اگر سنگی بخود میدهند غیر از انا اراحم نمابند از برای
 بالان نمودن خرج چند را و این معنی نیز یکی از معانی فقر است و بدترین معانی فقر همین معنی است که در حقیقت
 نتیجه و ثمره اش خسران دنیا و آخرت است و ذلك هو الخسران المبين از جهة اینکه دنیا و آخرت هر دو را بر
 مرید جمع اوری گذارده است و اشاره به همین معنی است فرمايش پیغمبر ص که میفرماید الفقر سواد الوجه في
 الدارين و این قسم از فقر و احتیاج ناشی میشود از حب جاه و عاقبت این معنی غالباً بدعت گذاری در دین حق
 است اعاذنا الله وخواننا منها و این معنی در اصطلاح غیر صوفیه است و اما در اصطلاح انها سواد الوجه
 في الدارين عبارتست از تنای فی الله بحدی که بقیه نماید از برای صاحبش وجودی نه در ظاهر و نه در باطن و نه
 دنیا و نه دینی و آخرت و این بافتای حقیقی میگویند معنی ستم از فقر اینکه انسان احتیاج و حب بمال دنیا
 داشته باشد و تمام همت خود را مصروف در جمع اوکمال نماید و این معنی فقر در غالب بلکه در عموم
 بنوع انسان موجود است بر حسب اختلافشان از جهت مورد تحصیل آن و مورد صوفیان و ادای حقوق
 آن که اگر از تمر حلال تحصیل و ادای حقوق آن نموده و در موردی که مرضی الهی است مصروف کرده اند از شغل
 عبادت است و اگر از مباح تحصیل و ادای حقوق نکرده و بادر موردی که بخط الهی در آنست مصروف نماید
 و با جمع بین هر شغل نموده البته عاصی و معاصی خواهد بود و چنانچه اینها با بعضی از اینها ناشی از علم
 بدیانت و کاشف از انکار قلبی باشد هر ایند موجب کفر خواهد بود و اشاره به همین معنی شاید فرموده باشد
 پیغمبر ص که فرمود کاد الفقر ان یكون کفرا و نظر به همین معانی گفته اند ان لا فقر ثلاثه اصناف فقر لله
 دون غیره و فقر الى غیره و فقر الى الله مع الغیر و بالجمله بعد از اینکه معنی فقر و بدویتی و انکار
 آن دانسته شد و معلوم شد آن قسمی که اگر انسان دارای این معنی شد سزاوارست از برای فخر و مباهات و در
 اختیار نیز مدح آن فرموده اند آن معنی اولست از معانی ثلاثه حال اگر حضرات صوفیه مدعی این معنی باشند
 شما را بخلا انصاف دهید و عصبیت را کنار گذارید ببینیم آیا این اشخاصی را که ما در این عصر و زمان
 مشاهده میکنیم از مرشدین و مریدین که با اصطلاح گاری چهار اسبی سوار شده اند و دنیا میدوند و
 تکبر و غرورشان از سایرین بمراتب بیشتر است و شب و روز در فکر و خیال اینکه طریق بیدست آورده
 که تفوق و برتری بر مردم جویند چه مناسبتی دارند با آنکه گذشتگان و متواضعان اینک بوسائل
 عذبه و مصادف کثیره دست در دستگاه دولت و حکومت و بختی که باین وسیله مورد حوائج دنیوی

اکبر و عیال از امور مشکره بین آنها

۱۰۷

مردم و از این راه ضمناً مقاصد خود را انجام داده باشند چنانچه در مقام اعراض بر بعضی که جز اظهار
هم مسلکی با اینها میکنند در جواب میگویند ما چاره در حفظ اموال خویش نداریم جز اظهار هم مسلکی
با اینها اگر چه این خود عذر بدتر از کناهیست معلوم است که سوء عاقبت کار این بد عاقبت را با اینها گشتا
و بلبله اگر کسی با اینها ادنی معاشرت داشته باشد میداند که اینها در سوء اخلاق و دنیا پرستی و شهوت و
هر اندازه که دست پیدا کنند میدان بد بکران نمیدهند چهار نفر عوام را با این حرفها فریب داده از برای
اسایش و شکم چران چهار دوزخ دنیا ای بچاره با اینکه شاخهای نخله نفس آواره است هر کدام بطرف سر از
بالغ اطاعت عقل بیرون آورده و ثمره خود را که نیت و حبت جاه است نثار راه گذارد غل این شیطان میتنا
و تو باغبان ساده جاهل را از پی ان میدواند که چنانا باغبان کامل بود که صرف نظر از ثمره این نخله کوده ان را
قطع و قلع نمود و همواره دنبال دزد دغل ندوید (هر ان باغی که غلش سر بلبله) (مدامش باغبان خوین
جگر بلبله) (بیاید کندش از پیچ وازین) (اگر یارش همه لعل و کهر بلبله) و با اینکه سکت در دنیا نفس واقعی
کرنده شیطان سالهاست در خانه دلت جا گرفته تا اینها را از خانه بیرون نکرده و سر از تن نبردی
کجا توانی خانه را خلوت سرای دوست حقیقی قرار دهی و چگونه دعوی عرفان و گذشت از اسوئمانی
در درون خانهات مار و سگ است) (ما را فغی بار کلبه بدلت است) (هر دو در قصد تو در هر دو دوزخ
تو ز غفلت مایل هو و لعب) (هان با ملاد امینان خدا) (سر زتن بر کن یا شاه مردور) (ورنه اینجا
کجا خلوت سرا) (کردن از بهر نزول کبریا) در تفسیر قوله تم و ما قلوه بقینا حضرت صادق علیه السلام میفرماید
و حاصل مضمون فرمایشش اینست که بالا رفت عیسی بیوی اسمان در حالتیکه در اعظم شهنش پوشیده بود که
حضرت مریم او را در پیشه و بافته و دوخته بود و چون با آنها با ستار سپیدند ان شنبه که با عیسی دو دکن از خود
زینت دنیا را حال جناب عالی با این لطیف پوشی و نظیف نوشی متن پرورد که داری کوس انا خیر من
عیسی است شرق و غرب عالم را فرا گرفته است بلکه خود را بالا ترا خاتم انبیاء مبدان چنانچه در طی
کلمات محی الدین عری خواهد ذکر شد که خود را خاتم اولیا گرفته و میگوید خاتم اولیاء افضل است از
خاتم انبیاء و ان بد بخت دیگر که میگوید (پنجه در پنجه خدا دارم) (من چه حاجت به بمصطفی دارم
ای تو شکم در شهوات و شکم چانه در تیر متابع طبعیت جبرانه و هر لحظه خود را با سی خوانه کاه عادی
و کاه بدوشی و کام خود را از همه برتر دانی اخو شاهد بر بدی خود چه داری (دو بونموده ترا هم نقش بر آب
تو همی کوئی ز ابدالم پیش) (از خدا نه بویی در تو نه اثر) (دعوت افزون ز شیت و بوالبشر) (خو

تنبیه قل از فصل دوم

۱۰۸

درویشان بدزدیدی بسی) تا آنجا که بد تو خود هستی کسی بر فرض که چهار نفر ابله پیدا شده و فهمیده و
 باید عی از دواعی دنیوی و غرضی از اغراض شخصی و کوشش بجزای شهادت خود چرا شرم از خدا ندارد
 ساطعای سال ائمه هدی علیهم السلام و اصحاب ثقیاء آنها از حیات زبانی کشیدند تا فلوب مردم را مأیوس و معلوم
 دینیه و اذاب الهیه نمودند و آنها را از صحرای ضلالت بشاهراه هدایت رسانیدند (مرکب علم و دین
 امون من بود) چراغ دل ز نوافز و خشن بود و این جماعت با قلبهای مرده و امراض مزمنه خود را چون
 طبیب هادق و عارف کامل ارائه بخلاق نموده معالجه امراض قلبیه و تعلیم معارف حقیه بانهامینمایند
 ولی هیئات هیتهای ذات ناپاخته از هستی بخش (کی تواند که شود هستی بخش) کسی از مرده علم امونخت
 هرگز (ز خاکسبز چراغ افروخت هرگز) و معلوم است نتیجه هدایت و شبانی کردن این کسانی که لهم
 فلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اینست که احکام شرعیه علوم
 دینیه از میان دفتر مردان مانند بهایم همتان خوردن و خوابیدن است چرا که خود را و اصل حق بدیده
 و اسقاط تکلیف از خود نموده (بین اکنون که کور و کربشان شد) علوم دینیه بر آسمان شد و بالجمله
 حضرات مضمونه اگر از فقر و درویشی که مدعی آن خود را متصف بان میدانند معنای اول از معنی
 تلاش را اراده میکند البته هر صاحب عقلی که افعال و اطوار اینها را دیده و شناخته و این داعیه را از اینها
 بشنود بالقطع و یقین خواهد گفت که این دعوی از اینها ناشی از بجه شری اینها است بلکه آنچه در اینها موجود
 و مشاهده است دلیل بر معنی دوم است اگر هیچ یک از معانی را اراده ندارند بلکه مرادشان از فقر و درویشی
 کاره کردن از مساجد و مجامع مؤمنین و جمع شدن در جماعت خانه و محفل و پای چراغ و نحو ذلک از
 اسمائیکه از برای مجامعشان اختراع نموده اند و پای چراغ اصطلاحیست در میان اسمعیلیه حد و د
 خراسان و حضرات حاجی ملاسلطانها که گاهی از مجامعشان تعبیر پای چراغ کرده میگویند بروم چای
 چراغ و این عنوان از اختراعات اینها است که هیچ اثری از آثار و دایات و اخبار آنها نیست بلکه آنچه در
 قرآن و اخبار بنابر سیده است عنوان مسجد است که دایات و اخبار ترغیب و تحریض درینا و تعمیر ظاهری
 و معنوی آن فرموده اند چنانچه در حدیث شریف است قال رسول الله ﷺ من بنی مسجدا فی الدنیا
 اعطاه الله بكل شبر منه او قال بكل ذراع منه مسجدا و بعد من ذهب فتنه و دود و کما
 و زمره و زبرجد و لؤلؤ فی الجنة و در خبر دیگر میفرماید من بنی مسجدا بنی الله له بیثانی الجنة و اخبار
 وارده بدان باب بسیار است در وسائل و غیر مسائل و قال سبحانه و تعالی انما یعمر مساجدا الله من

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان

در بیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان

امروز نماز امو مشکر بیان نما

۱۰۹

امن بالله واليوم الآخر و اقام الصلوة و اتي الزكوة و لم نجش الا الله و تعمير مساجد باظهار دستكر يك و اجر
 باشد و يا معنوی است كه عبادات است چنانچه در حدیث شریف پیغمبر میفرماید یا اباذر من اجاب
 داعی الله و احسن عمارة مساجد الله كان ثوابه من الله الجنة بعد ان اذرع عرض مینماید كه مراد از عمارت مساجد
 چیست میفرماید تعمير مساجد باینستكه صحبت نبأ و لهو یا در آنها نمانی و مشغول عبادت خدایتی
 باشی پس تعمير مساجد و اقامه صلوة در آنها كاشف است از ایمان بخدا یغالی بمقتضا این شریف و حال مؤمن
 در مسجد حال ماهیت در میان اب كه فرمودند المؤمن في المسجد كالتملك في الماء و چنانچه حیات هما
 باب است حیات روح ایمانی مؤمن نیز بودن در مسجد است و چنانكه كه كاره از مسجد نموده و رخت
 بان نداشته و اعتنای بان ننماید كاشف است از اینكه قلب و خالی از نور ایمان است البتة مسجد از برای
 او زندان است كه فرمودند المنافق في المسجد كالطير في القفس پس تعمير مساجد كاشف است از ایمان
 بخدا یغالی و عدد تعمير و اعتنای بمساجد شاهد كفر بخدا یغالی است كه در این شریف میفرماید ما كان
 للمشركين ان يعمر مساجد الله شاهد بن علی انفسهم بالكفر اولئك حبطت اعمالهم في النار هم خالدون
 از حکایات مضحكه اینكه در نواحی موصل از حضرات صرفیه بسیارند و شاید غالب از ایشان از سلسله
 بكاشیره و سلسله نصیریه و نقش بند تبر باشند و میرزا یحیی صبح ازل برادر میرزا حسینعلی بهاء در نزد
 انها تكمل نقش نموده و اجازه ارشاد گرفته است و فعلا چند سال است علمای اعلام دعوات فرستاده اند
 كثری از انهار اهدایت نموده اند یکی از كسانكه از برای دعوت بحق انجاها میرود نقل نموده كه اینها خبری
 نسبت با امام سجاد می دهند كه حضرت فرموده بنا نمودن مسجد بدعت و ضلالت است چه اگر جد
 امیر علیه السلام زادر مسجد حضرت بر فرق مبارکش زدند و او را شهید نمودند پس بنای مساجد از
 جمله بدع و ضلالت است و این شخص میگفت بعد از اینكه جمعی از اینها اهدایت شدند در مقام
 برآمدیم كه دران حدود مسجد بنائیم و انهار در مقام مما لغت برآمدند تا بالآخر بر حجت و مشقت
 تمام دران حدود مسجد بنا نمودیم شمارا بخدا برینید كه شیطان رشتند و یانته كار اینها را بجا كشدند
 و اینها را اعتقاد بر اینست كه خلفای ثلاثه استحقاق مذمت ندارند و بناید اینها را مذمت نمود چرا
 بلا رضایت امیر منصف خلافت نشو و اند تا عصب خلافت كرده مستحق مذمت شده باشند و باجملة
 بعد از اینكه معابد مسلمین مساجد آنها است غیر از مسجد عنوان دیگری از شرع مطهر عا فرسیده است
 بعنوان معبدیت پس اینكه انكه غیر مسجد از جماعت خانه و محفل و غیره لك معبد قرار داده اند و قبا

از اینكه انكه غیر مسجد از جماعت خانه و محفل و غیره لك معبد قرار داده اند و قبا

تَبَيُّنُ قَوْلِ الْقَصْدِ وَتَبَيُّنُ

۱۱۰

مساجد و اینها را باقیات الحیات خود قرار میدهند و لازال ضعیفانی که ایمان نشان غیر مستقر است بوی
 بطرف آنها میکشاند خصوصاً اوقاتاً که مؤمنین در مسجد اجتماعی دارند از برای موعظه و ذکر مصیبت
 ائمه و اینها را که اگر احوال اینها نباشد کثیری از مردم بواسطه ارتکازات اسلامی خود بسوی مسجد خواهند
 رفت اینها نیز اهتمامشان زیادتر میشود در اجتماع محافل خود و تهیه اسباب انصراف مردم از مسجد
 و سخنانیکه سلب عقیده آنها از آداب شرعیه بشود بر سر آنها خوانده و اسنهاء از مساجد و اجتماع در
 آنها مینمایند و لکن سیاتیم انباء ما کانوا به یسئرون البتة بمقتضا این ایتر شریفه عنقریب جزای اسنهاء
 نمودن از نماز و روزه و رفتن در مساجد بر اینها معلوم شود و عجب از اسنهاء و سخریه اینها هم نیست
 و لکن عجیب از بعضی از مؤمنین است که با وجود اینکه می بینند و میدانند که اینها لازال طریق و مذهب
 ما را مورد ملعبه و اسنهای خود قرار داده اند و کذا دیده و شنیده اند ایتر شریفه را که میفرماید
 عز من قائل یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا لعباء اولیاء الخ ومع ذلک بواسطه
 اینکه با صلاح اشکنه کشکی در نزد اینها بخورند و با گاه و جوالا غی در منزل اینها بچراغند نهی الهی را
 مخالف نموده همیشه با اینها اظهار مودت کرده خلطه و امزش می نمایند و البتة بمقتضا قوله تعالی
 و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم ابانت الله یکفر بها و یسئرها فان لا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حد
 غیره انکم اذا مثلتم اینها اینکه محالطه و اظهار مودت با مسنهرین احکام شرعیه مینمایند حالشان با
 مسنهرین یکسان خواهند بود چرا که اینها منافقند نسبت بمریدین پس اینها کافرا بحکامند و اینها
 منافق بلکه منافق اسود حالاً از مسنهر و کافر خواهد بود چنانچه در ذیل ایتر شریفه منافق را بر کافر
 مقدم داشته میفرماید ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعاً پس بدتر منافق از کافر است
 که منافق در امر دینش باشد و بمعاندین مذہبش اظهار مودت نماید و بالجمله اینها که باین مسائل
 تفرقه بین مؤمنین می اندازند حالشان حال بنی غنیم بن عوف است که در زمان پیغمبر در قبال مؤمنین
 که مسجد قبا را بنا کرده بودند بنی غنیم نیز عمارتی بنا نمودند و اسم او را مسجد گذاردند در ظاهر می گفتند ما را
 مسجد خود عبادت میکنیم و پیغمبر را دعوت بمسجد خود مینمودند که تشریف بیاورید در مسجد ما نماز
 بگذارید ولی در باطن این بنا را ساختن بودند بقصد اینکه با عام را هب که از رهبانان زمان جاهلیت
 بوده در مدینه چون پیغمبر بمدینه تشریف آوردند آتش حسد در کوفه قلب او جای گرفت و در مقام
 مخالفت با حضرت برآمد و بعد از فتح مکه معظمه فرار نموده بجانب روم و بنی غنیم انتظار او را می کشیدند

امروز از امور مشیر بین آنها

که اندوم رجوع نماید و او را در قبال پیغمبر هم پیشوای خود نمایند و این بنا را در قبال مسجد قیام عبد خود قرار دادند این بود که در آن مسجد جمع میشدند و دائماً اخلاص در امور اسلامی نموده و تفرقه بین مسلمین مینانند و اینست که خدا تعالی در وصف این کونه اشخاص و محافل میفرماید و آل ذین اتحدوا مسجد اضراوا و کفرا و تفریقاً بین المؤمنین کرد در حقیقت این محافل اضری بحال مؤمنین است از ثقیفه بنی ساعد حال شمارا بخدا انصاف دهید ایا این مساجد که اصل اساس و بنیانش از برای تقوی و عبادات از صلوٰه و تلاوت قرآن و ذکر فضائل و مناقب و مصائب اهل بیت اطهار و بیان احکام الهیه و آداب شرعیه شده است که حقیقه فاشند بنا نیست که از ابتدا اساس و پایه او را مستحکم نموده باشند بهر است و ایا این محافل که اصل بنیانش از برای خواندن مشنوی و اشعار منصور و علاج و تفسیر محی الدین عری و ذکر فضائل و توصیفات این کونه اشخاص شده است که در حقیقت مانند عمارت نیست که در کار رود و خانه اب ساخته شده باشد که مانند طغیان آب هبائه مشور خواهد شد افرین است بنیانه علی نقوی من الله خیرام من امس بنیانه علی شجاعرف هار و معلو است عمارتیکه در کار رود و خانه ضلالت ساخته شده طغیان پس بفتاق و زوا و اهلش را بکرا از جا کنده دارد در قرع جهنم نماید بمقتضای قوله تعالی فانها ریه فی نار جهنم و انسان متجرب است که اینها چه فائده از مشنوی دیده اند که این همه اهتمام در خواندن آن دارند چه بسا کسی از غیر طریقه ایشان اتفاقاً در محفل حاضر باشد مدت ها معطل شده تا سبب اسباب نمایند او را از مجلس بیرون کرده مشغول مشنوی و اشعار حسین و علاج بشوند پس اگر یکی بکفش خود ندرند و مبتلا بنا خوشی اغوا نباشند بودن این شخص در مجلس چه ضرر بحال آنها دارد حتی نوه جناب حاجی بلا سلطان که ملقب است بصالح علی شاه مشنوی با عنوان در بر برای مرده قرار داده است که هر کدام از طرفه دوان دوان کجا میرود پاید پای چراغ بچه کارا قابدس مشنوی میفرماید ولی کیفیت درس گفتن افا چه کونه است نمیدانم ایا بس مجرد شعر خواندن و از فهمیدن معنی بهره ندارند چنانچه حضرات اسمعیلیه حدود دخر اسان خالشان بر اینست که جمع بشوند و اشعار و ابطور خاصی میخوانند و در قید نام معنی نمیشوند چنانچه بکرات قصه ابا یزید بسطامی را که در دفتر چهارم مشنوی نقل کرده در حال مستی میگفت سبحان ما اعظم شأنه گفت مستانه عیان آن ذوق فون لا اله الا انا ما اعبد و چون بهوش آمد اصحابش گفتند تو چنین گفتی و این صلاح نیست گفت کرد و متره چنین گفت مرا بکشید دفعه دیگر نیز در حال بیهوشی این کلام را بر زبان جاری کرد اصحابش هر کدام کار دی دست گرفته قصد او نمودند مولوی در این مقلم تشبیه نموده است اصحاب ابا یزید را در تساوت قلب سفاکی و لا مذهب علی

لبان ارنك
 محافاض
 قبال مسجل
 كائنات
 اسك قبال
 مسجل

از این کتاب

فصل فی بیان حالات صوفیه

۱۱۳

کرد کوه و کفنه هر یکی چون ملحدان کرد کوه کارده میزد پیر خود را به ستوه بر کرد کوه از جمله قلعه هائیت که
 حسن صباح در حدود رود بار استیلای برانها پیدا کرد چنانچه در فضل اول در طی حالات المویتن ذکر شد
 و این کرد کوه قریب مجد و دمازندران است که مقر ملاحده اسمعیلیه بوده است و همچنین کلاردشت از حد
 دمازندران و تازمان ناصرالدین شاه چند فوج عسکر با ملات حبیب الله خان پدر نصیر السلطنه تنکا بنی قری
 انهارا سر کوبه نمودند و فعلا در حدود کلاردشت معروفند بطایفه خاجور که خلاصه این کرد کوه قلعه هائیت
 که مقر ملاحده بوده است و مراد از ملاحده چنانچه در روضه الصفار رساله سید جمال الدین افغانی که از
 اینها تعبیر به طبعین کرد کوه نموده چنانچه عبارتش را در طی حالات بابیه ذکر خواهیم نمود و مختصر کتاب
 الفرق بین الفرق و غیر اینها از تواریخ نقل کرده اند اصحاب حسن و دمازندران که معروف است بعلی ذکر السلا
 و یکی از ائمه و پیشوایان فرقه نزاریه از اسمعیلیه است میباشند و حضرات آقا خانیها در حدود خراسان
 این اشعار را مکرر میخوانند و بناد فی فحش بخود و طریقه خود میدهند و مولوی را هم از طریقه خود
 می شمارند و معانی را نمی فهمند بین جهالت و نادانی کار انسان را بجا میسرساند و بالجملة مشنوی درس
 گفتن جناب صالح علی شاه نوه جناب حاجی ملا سلطان اگر از این قبیل باشد که مناسب شان ایشان نیست
 و اگر اشعار مشنوی را توجیه و تاویل و منطق بر آیات و اخبار می نماید اولاً اینکه داخل میشود در زمره کینکا
 حضرت صادق علیه السلام در باره آنها فرموده میبایست که بگویند یا قولهم لا فمن مال الیهم و یا قولهم فلبس
 منا و انا منهم و چنانچه خبر شریف سابقاً ذکر شد و ثانیاً اگر انسان مبتلای بمرض مزمن حجت جانی باشد و
 سودای مرادیت در سر نداشته باشد چگونه اخبار عصمت علیهم السلام را از اخبار متعلقه باصول فروع
 و اخلاق و غیر ذلک و تفاسیر وارده از ائمه علیهم السلام که در حقیقت جاده مستقیم است و سالک ان باطن
 و راحت بمقصد میرسد پشت سر انداختن مشنوی را بر حجت و مشقت تمام عمر عزیز از ضایع نموده در توجیه و
 تاویل و تطبیق بر آیات و اخبار نماید چه بسا توجیه را لا برضی صاحبزاده باشد که حقیقه اکل از قفا است و
 مانند کسی است که از جاده بیرون در میان پر از خاک و خاشاک و بشک و سپهر حرکت نموده خواهد خود را
 بمقصد رساند که ابدالاً لدهر بمقصد نخواهد رسید فمن عبثی میگوید و جبهه اهکام من عبثی میگوید و علی صراط مستقیم
 اگر چه قدر سعی و کوشش او بیشتر باشد از جاده که سالک را بمقصد میرساند و در تر خواهد شد و از جمله
 کسانی میباشد که امام مشایخ در باره اش میفرماید الغافل العامل علی غیر بصیرة کالتائر علی غیر الطریق و لم یؤ
 الی الا بعد ان تمید ائمه چه چیز را واکتا کرده و بیان فرموده اند که محتاج بیدان مولود علی الدین و حسن علاج

بیان سبب کینکا
 علی شایان
 از سلطان
 کتاب مشنوی

امر از امور مشرکین آنها

۱۱۳
حکایتی است
بر این

وامثال اینها باشد خصوصاً نسبت بکسانیکه خود را از امامیه می‌شمارند و کلمات این اشخاص را که بعضی مذهبنا معلوم نیست و بعضی لامذهبی شان معلوم است چون در شاهوار در کوش نموده اند و اینها نیست مگر از جهت اینکه انسان پس از اینکه کفران نعمت کرده و اخبار را پشت سر انداخته خدا بیتیعالی حلاوت اخبار را از قلب او بیرون برده و شیطان قرین او شده و کلمات مولوی و محی الدین را در نظرش جلوه داده مبل با آنها پیدا کرده و عا بضلالت انجامیده است مانند بلعم بن باعور که خدا بیتیعالی اسم اعظم را و تعلیم فرموده هر وقتی که خدا بیتیعالی با نام اسم میخواند خدا بیتیعالی اجابت او میفرمود و چون کفران نعمت نموده اسم اعظم را پشت سر انداخته شیطان قرین او شده و او را مبل بسوی فرعون داده و اسم اعظم از نظر و سانس محو شده آخر الامر بان بلاها مبتلا گردید و صا من الضالین که خدا بیتیعالی بر پیغمبر میفرماید و انزل علیهم نبأ الذی اتیناه ابا نسا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغا وین فی الجمع عن الباقر الاصل فی بلعم بن باعور ثم ضربه الله مثلاً لکل مؤثر هو اهلی الله من اهل القبلة و نیز از آنحضرت روایت شده است که فرمودند مثل مغیره بن سعید مثل بلعم بن باعور است و حالات مغیره گذشت که سلب نعمت محبت طاعت امام از او شده جعل اخبار و بدعت گذاری در دین میفرمود خداوند عالم ما را حفظ فرما بد از حب جاه و سوء عاقبت بمحمد و آل اهل بیت از امور مشرکین بین فرق صوفیه اینک از مسلک خویش تعبیر بر طریقت مینمایند و میگویند بکران اهل شریعت ما اهل طریقتیم و شریعت صرف مقدمه و غیره ایستاده برای رسیدن بر طریقت و حقیقت و الا خود شریعت بنفسها منشأ آثار و داخل در عنوان است و ایمان نمیشد و در بعضی از مقامات از شریعت تعبیر بقبر و پوست و از طریقت تعبیر بلب و مغز نموده میگویند آنچه منشأ آثار میشود مغز است و هیچ فایده بر پوست مرقت نیست و میگویند عمل با احکام و آداب شرعیه ما را مذهب است که انسان قدم در جاده طریقت نگذاشته و سالک طریقت بقیق نشده باشد چنانچه محی الدین در تفسیر این شریعت از اضرایم فی الارض فلبس علیکم جناح ان نقص من الصلوة که در قصر صلوة مسافر شرعی وارد و اصل حکم از جمله ضروریات ملت اسلامیت میگوید ما را مذهب است که انسان مسافر از قصر استعداده و سالک طریقت بقیق است باکی نیست اگر قوت و تقصیر اعمال بدیهه مثل نماز و روزه نماید و در این خرافات استسها نموده مجدثی که نسبت بر پیغمبر میدهند که فرموده من اوتی حلی من البقیق فلا ینالی بما انتقص من صلوة و صور چنانچه در طی کلمات منقوله از تفسیرش ذکر خواهد شد و کذا تمسک مینمایند در قول عبادات بایه شریفه فاعبد ربک حتی یأینک البقیق چنانچه مجلسی علیه الرحمه نیز در این الجوه میفرماید بیه شریعت معنی دیگر است و اینها بقیق را عبارات از طریقه خودشان گرفته و گفته اند غایب عبارت انسان تا و قنیت که داخل در مسلك آنها

شود و باین نحوه خرافات مردم را گمراه نموده و اذاری باطل و ترک عبادات مینمایند آنوقت حاصل کلام من و از صاحب مجلی محمد بن ابی جمهور احسائی نقل شده است که گفتند در اوقاتیکه توقف افناد مراد در عتبه از ارض نجد شنیدم که در این کوه شخصی میباشد منزوی و منقطع از معاشرت مردم و اصل او از اهل یمن بود من رفتم تا بموضع او و سلام نمودم و جواب شنیدم پس دیدم شخصی خوش کلامی بر او بود اثر صلاح گفتگو نمودم با او در فنون علم دیدم شخصی است با ذوق پس گفتم خوشحالی داری از انقطاع مردم الا اینکه شنیده ام که نماز را بر روش شرع محمدی بعمل نیاوری یا اینکه علت و عذر نداری گفت بلی از بهر اینکه این صورت ظاهر حجاب است از برای شخص واصل برتبه حضور من گفتم بر نقد بر صدق ابا و وصول تو اتم است از وصول پیغمبر و اتصال تو اعلاست از اتصال او گفت حاشا و کلا بلکه واصل حقیقی او است و بسبب او متصل میشوند کل سلاک و جمیع خاصه اخذ نموده اند مراتب و مقامات خود را از او پس گفتم چگونه او با وصول تمام و اتصال کامل ترک نموده صورت ظاهر نماز و سایر عبادات شرعیه را بلکه علی الدوام با اهتمام تمام محافظت انهایی نمود گفت پیغمبر واصل و مردود شد و من واصل و مردود نشدم من تعجب نمودم از کلام او و گفتم نظر بحرف تو لازم میشود تو افضل از او باشی زیرا که هر کس میداند که غیر مردود افضل از مردود است پس بجنده آمده گفت ضم نمودی جهلی را بجهلی گفتم مقصود خود را بیان نما تا از جهل بیرون آییم گفت پیغمبر مردود شد از جهت تکمیل خلق چرا که در او بود قوه ملکه و نفس قدسیه بحد بکرم جمع نموده بود پس در حجاب و مانع نمیشد و از حضور نزد حق از اشتغال بخدمت در تکمیل خلق و هدایت نمودن ایشان و کذا مانع نمیشد و از اشتغال بتکمیل خلق از حضور بترد خالق و اما من میکنم نمیکان در این مرتبه و لذا نکردیدم از مردود پس بلکه منزهی در جبر شأن من ملازمت عتبه ملک است و در حضور او بودن و قبول نقیحات او نمودن پس عبادت پیغمبر نه از جهت قرب و وصول بود بلکه مقصود از نماز این بود تا اینکه اقتدا نمایند با و عامه و متوسط شوند با آثار و اطوار او خاصه میگویند من بعد از شنیدن این سخن مستحضر شدم و مبهورت شد عقل من بر خوارف تقریرات او بر تشریح که غالب شد بر وهم من اینکه او محقق و با قریب ب تحقیق است پس تأیید نمودم از جناب اقدس الهی بفضل و کرم خودش و رجوع نمودم بعقل خود و ثابت شد بعقل من و باد گفتم که بوصول عمل منقطع نمیشود و نه از جهت او ترک میشود و امر شرعیه این خیال شیطانیست که تو میگوئی چرا که وصول نزد اهل وصول ترک نمودن است ملاحظه عمل را نه خود عمل را پس ساکت و منقطع شد از جواب ساعی متفکر شد بعد گفتند ای مرد با زدا شنی مرا از آنچه در او بودم با من حرف زیاد مزین برخیز برو من بر این مغاره تنبیه ام مگر از جهت ترس از امثال تو پس بیرون رفتم از نزد او و دانستم که و هم او را باین راهی انداخته است

اثر سیم از امور مشرک بر یکن آنها

۱۱۵

و هلاک نموده است انهمی کلام منقول از صاحب مجلی حقیقه ملاحظه نمایند که بچه نحوه تزیینات و تقریبات
مردم عوام را فریب میدهند و از زیارت کالیف شرعی بیرون برده آنها را در سلك بهائم میکشاند که در
شيطان از او قاصر است خواهد آمد در محل خود که هر مرد هفتاد ساله از ملاحد اسمعیلیه میگفت سرکار شما
و روز را از اهل طریقت عفو فرموده است و چنانچه بعضی از اینها را انسان به بندگی عامل به ادب شرعی
مباشند نیز برای دام آوردن عوام است و با از جهت سیاستی که وقت اقتضای آن میکند که در ظاهر خود را
در میدان جهاد مینماید و در باطن تحصیل مشتهیات میکند اینست که حضرت بحر العلوم قله از اینها تعبیر
بمنافق فرموده و اینها را تشبیه فرموده بکسانی که در ظاهر خدمت پیغمبر جهاد مینمایند و در باطن اخلاص
در کارهای او نمینمودند چنانچه در بعضی از کلمات منسوبه با و در شرح فرمان ایشان پیغمبر که فرمودند رجسنا
من الجهاد الا صغری الا کبر میفرماید صغر مثال و نمونه اکبر است و هر حکمی از برای هر دو ثابت است تا اینکه
میفرماید چنانکه در مراحل جهاد اصغر اسلام که اقل مرتبه است و عبارت است از تلقی شهادتین زبان و
میان مسلم و کافر است و ایمان که مرحله دوم است عبارت است از علم بپودی شهادتین و فاصل میان مؤمن
و منافق است چه منافق آنست که تفاوت باشد میان سرتپ و علانیت او پس هرگاه خلعت دل او بمشاهده
انچه زبان میگوید روشن نباشد منافق خواهد بود و شناختن دیگران از ابا نثار و علامات بری اعتقادی
بما یلفظون به میشود چه مقتضای شهادتین علم بوحدا نیت معبود و تصدیق بکل ما جاء به الرسول است و
اثر آن در ظاهر ترک عبادت غیر واحد و اطاعت بکلیما جاء به الرسول است پس هر که دیگر بر اینده کی کند منافق
خواهد بود و انگاه هوا و هوس خود خواهد بود و فرایت من اتخذ الهه هوا و کلام ابلیس باشد الم اعهد
الیک یا بنی ادم الا تعبدوا الشیطان ظاهر است که این انکار بر کسی نیست که فقط شیطان را خالق داند بلکه انگاه
بر پیران و است پس هر که متابعت شیطان کند او را معبود گرفته و گاه انسان دیگر که طمع مال و جاه از آن است
و گاه در هم و همچنین هر که از راه عدو با دشمنان با خطرات که ما جاء به النبی نماید داخل در زمره منافقین خواهد
بود همچنانکه در حدیث محمد بن خالد از امیر المؤمنین منقول است فاعبروا مکان الکافرین و المنافقین
با عما لهم الخبیثه و چنین کسی اگر چه هجرت میکند و جهاد مینماید و لکن نه هجرت او الی الرسول است و نه جهاد
او فی سبیل الله چنانکه میفرماید من کانت هجرتی الی الله و رسولی و اما من کانت هجرتی الی امرئ تصیبها او غنیمه
تأخذها فنهجرت الیها چون دانستی که جهاد اصغر مثل جهاد اکبر است میدانم که همین فصل و انفصال در جهاد
اکبر است و در این مراحل نیز منافقین هستند چون هر دو جهاد در دو مرحله اول که اسلام و ایمان باشد

فصل فی مناقب
جلیل القدر

و دینار و
غیر اینها و هر که از
غیر رضای الهی آنها
را متابعت کند آنها
را معبود قرار
داده

فصل در بیان احوال منافقین

۱۱۶

ثقة الاسلام
قدس سره

شریکند مکر در بعضی مراتب که بان اشاره خواهد شد پس فاصل میان مؤمن و منافق این مجاهدین
 برایمان است و شناختن ایشان با آثار و علامات دالة بر عداوت است و چون دانسته خواهد شد اینها
 در مراحل جهاد اکبر واقع است شد از اینها نیست که واقع در راه جهاد اصغر است پس ملازمت مقتضای شهادتین در
 مجاهدین این راه بیشتر ضرور و در کار است و باندک تخلفی از مقتضای احدهما شخص داخل در سلك منافقین
 است و از این جهت سالكین راه خدا کسی را که بقدر رأس ابره از ظاهر شریعت تجاوز نماید سالك نمی دانند بلکه
 کاذب و منافق میدانند و اشاره باینست نجر ثقة الاسلام بسند متصل از صمیع بن عبد الملك از ابی عبد الله
 روایت کرده که قال قال رسول الله ﷺ ما زاد خشوع الجسد علی خشوع القلب هو عندنا اتفاق همچنانکه منافق
 از مجاهدین جهاد اصغر کسانی هستند که هجرت ایشان مع الرسول با از خوف سیاست و با طمع وصول غنائم یا
 ظفر بر محبوبه باشد نه الله و فی الله و فلع وقع دشمنان دین خدا و ظاهر ایشان در میدان جهاد و باطن در تحصیل
 مشتهیات بادفع سیاست از خود است همچنین منافق از مجاهدین جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهده ایشان
 نه از برای تسلط قوه عاقله است بر قوای طبیعیه و کسر صولت آنها و تحاپص خود از برای خدا در راه خدا باشد همچنانکه
 منافقین صنف اول در ظاهر مثل حق بشهادتین و بیدن در مسافرت با رسول و مقاتله با کفار بودند و نفاقا
 با آثار و علامات و ایشان با اعمال منافقانه برای حقیقت ایمان شناخته میشد باظهار کلمه کفر چه بان اظهار داخل
 در سلك کفار میشدند و همچنین منافقین صنف ثانی در ظاهر لباس سالكین با صلا ملبس و با طراق را
 و تنفس صعداء متشبثند گاهی خشن می پوشند و زمانی صرف در بر می کشند و بعضی ها می گیرند و ترک حیوانات
 می نمایند و در باطنها می کشند و زاد و ادکار جلب و خفیه می خوانند بکلمات سالكین متکلم میشوند و سخنان فریبند و در
 میبافند و از آیتهم تعجبنا جسامهم و لکن آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین
 است و علامت ایشان عدم ملازمت با احکام ایمان است زیاده از آنچه در مؤمنین از صنف اول در کار است
 پس هر که را بینی که دعوی سلوک کند و ملازم تقوی و ورع و متابع جمیع احکام ایمان نباشد و بقدر سر
 سوزنی از صراط المستقیم شریعت حقه انحراف نماید او را منافق بدان مگر آنچه بعد از با خطایان یا نسبتا از او سرزند
 همچنانکه جهاد دوم جهاد اکبر است نسبت بجهاد اول همچنین منافق این صنف در صحیفه الهیه وارد حقیقت
 ان از برای ایشان بروج شد ثابت است هم للكفر یومئذ اقرب منهم الی الايمان یقولون یا فوالله انهم
 فی قلوبهم والله اعلم بما یکنون فاحذرهم فانهم الله ان یوفکون ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار
 ولن تجد لهم نصیرا و از منافقین این صنف فرقه هستند که نام مجاهدین خود می بندند و احکام شریعت را

امری از امور مشرکین آنها

۱۱۷

بنظر حقارت میگردانند و التزام آنها را شان عوام میدانند بلکه علمای شریعت را از خود ادبی میخواهند و از پیش خود اموری اختراع میکنند و اقترای جمعی بندند چنان گمان میکنند که راه بخدا و راهی راه شریعت و در حق ایشان است و پرید و نافرمانی این الله و رسوله و بقولون تؤمن ببعض و نکفر ببعض و پرید و نافرمانی بین ذلك سبیلاً و لتلك هم الکافرون حقاً و اعندنا للکافرین عذاباً مهیناً و نیز در حق ایشان است و اذا قبل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدوداً و نیز در حق ایشان است و قالوا البشیر و نفا کفراً نماز و روزه بجا آورند اما نه از سر شوق و رغبت عبادت میکنند و لکن نه بخلوص نیت ذکر خدا میمانند نه بر دوام و استمرار چنانکه خدا از ایشان خبر میدهد ان المنافقین یجادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی بر اثر ناس و لایند کردن الله الا قلیلاً مذبذبین ذلك لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء پس متنبه باش و عبادت و ذکر قاصر مغرور و فریب پذیر انتهی کلامه رفع فی الخلد مقامه خلاصه اینک در اذهان جمیع خودشان رسوخ داده اند که شریعت و طریقت مفهوماً و مصداقاً دو معنای مباین میباشد و شریعت قطره است نسبت به طریقت که باید عبور را از او نمود و خود را بطریقت رسانید بطریقی مسافت خارج و ارتقاء از سلم چنانچه علی قاسم آبادی که یکی از دعوات و مرتجعین ملاحده اسمعیلیه حدود خواسان است بیک نفر گفته بود شما از همه جهت راسته میباشد الا آنکه در پله پایین از طریقت مانده اید بپس منزل مقصود نرسیده اید اگر بیک قدم بالا گذاری داخل در طریقت شوی هیچ نقص نداری و همچنین در ذهن عوام رسوخ داده اند که شریعت مانند پوست جوز و بادام است که باید و را دور انداخت و با سوزانید و مانند پوست هند و انه و خر بزه است که باید پیش الاغ و سایر حیوانات انداخت تا طعم آنها شود و آنچه فائده دارد مغز آنها است چنانچه طریقت مغز شریعت است و تمام فوائد مرتب بر آن است و با بجمعه خود را اهل طریقت و دیگران را اهل شریعت و این دو رشته را مغایر گرفته اند بپس خود صحیح و رشته غیر باطل دانسته اند اما ترتیب اثر داده اظهار عداوت میکنند خصوصاً نسبت به علمای اعلام چنانچه در موقعش اشاره خواهد شد و در کلمات بحر العلوم قله نیز گذشت حاصل اینک این معنی هم یکی از طرق اشتباه است که متصوف از این راه باین تقریبات عوام را سرازاده پیچیده طوق مرید گرد کردن آنها می دهند خصوصاً بضمیمه این حرف که شما داخل در طریقت شوید بعد آنچه را کردید برگردن ما باشد چنانچه بکرات از بعضی از اسمعیلیه شنیدم و همین حرف را در صد اسلام آوردن و بضارعی نسبت بعضی از مؤمنین میزدند و آنها را این از عقاب الهی می نمودند چنانچه خدای تعالی در

باید که متنبه باش
چنانچه علی قاسم آبادی
میگوید که شریعت
پوست است و طریقت
مغز است

فصل فی شرح حالات صوفیه

۱۱۸

معنی صوفیه
در بیان حقیقت

قرآن مجید از اینها خبر داده میفرماید قال الذین کفرو الذین امنوا اتبعوا سبلنا ولن نخل خطایا کم وما هم بماملین من خطایا هم من شیء انهم لکاذبون ولنجعل انقالهم واثقالا مع انقالهم الخ ذره از کاهان شخص کمره کاسه نمیشود بلکه بمقدار کاهان او بایشتر بر کاهان کمره کننده افزوده میشود و کان غاقبه ما خال دین فالنار ولا بد است از تحقیق و بیان معنی شریعت و طریقت و حقیقت تا برار باب بصیرت معلوم شود بداند که این تقریبات باطل محض اشتباه اندازی و تشکیک در قلوب مؤمنین و اخلاص در ایمان آنها است پس میگوئیم اولاً لفظ طریقت در میان اخبار ما غیر از یک خبر نبوی که انهم غیر معلوم است چنانچه خواهد آمد ظاهر است و شاید از اصطلاحات و اختراعات متصرفه باشد و ثانیاً بر تقدیر ثبوتش در اخبار و یاد قرآن معنا صحیحی که ممکن باشد از اخبار و از کلمات بعضی بدست آورد و معنی است معنی اول اینکه مراد از شریعت قرآن مجید و علم با احکام آن بنفسی و بیانی که از ازال عصمت و طهارت علیهم السلام رسیده است که شفاء کلیه امراض قلبیه است چنانچه مولا الموحدین در خطبه شریفه اش میفرماید و تعلوا القرآن فانه ربيع القلوب و استغوا بنوره فانه شفاء الصدور و معلوم است انسان از زمان تولدش مسافر سفر اخوت است و چون قدم در دایره تکلیف نهاده سفر او خطرناک بلکه در هر خطوه از خطرات آن محالک عدیده و خواطر عظیمه می باشد زیرا که آدمی در این عالم کون و فساد ازال گرفتار و اسیر جنود وهم و غضب شهوت و مغربا هویر متضاده لجه طبیعت است و امال و امانی او را محیط و هموم و غموم بر او مستولی بتزامم عادات و رسوم منافیة متزامم و بمنافیات طبع و منافیات خواطر مبتلا مخاوف عدیده را منتظر و سهولات کثیره را همتا هر کوشش و خواطرش را مشوش و در هر زاویه از کانون سینه اش آتش و انواع فقر و احتیاج منظورش و اصناف الالم و اسقام درد و روکارش گاهی در کشایش اهل و عیال و زمانی در خوف تلف مال گاه جا میخواند و نهرسد و گاه منصب میجوید و نمیشد خار و خار چه غضب بکرو اهل او را دامن گیرد و در چنگ حیات و عقارب و سیاع عالم جسمانیست ماده بت زبون و حفر خانه دلش از ظلمات وهم و طبع تیره و تار و بافتن از صد هزار هموم متضاده گرفتار از هر طرف و گرداند سبلی روزگار خورد و هر جا پانهد خاری بپاشد خلد پس با وجود این بودی تار یک خوفناک در راه و بار کوان تکلیف بردوش طی طریق نمیتوان کرد مگر با ستمنائی بنور قرآن مجید که علم آن از طریق العصمت بمنزله شمع و چراغیت در دست سالک که بنور آن خود را از ظلمات بوادی شبهات و خاشاک صحاری ضلالت رهانیده و هو الدلیل الذی بدل هلی خبر سبیل نکاو صفتم بقول ان هذا القرآن یهدی للقی هی اقوم ارانته طریق و ایصال الی المطلوب که عبارت از

اهمیت از امور مشترک بین آنها

۱۱۹

بیان معنی
تفسیر

مقام زلفی الی الله سبحانه و تعالی باشد مینماید پس هر کس اسفندانه بنور قرآن از طریق اهل عصمت نمود از هر
کس بی نیاز طی مراحل مینماید و کسب بفر نور قرآن خواهد از این بودی عبور نماید البته او را مبر نخواهد
شد و بی نیاز از قرآن نخواهد بود چه قرآنست فارق و ما برین حق و باطل چنانچه مولی الموالی امیر المؤمنین
میفر ماید پس علی احد بعد لفران من فائز و لا لاحد قبله من غنی فانک محتاج الی فرقان یفرق بین الحق و
الباطل فی ظلمه هذه الدار الی لا بد من تحصیل الزاد شد من جمیع ما محتاج الیه و هو الفرقان و علم قرآن عبره
دریما نیست که سالك طریق الی الله دست با و گرفته خود را از چاه طبیعت و مادیات نجات و از صحرای وهم
و امل بیرون برده بسیر منزل مقصود میرساند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده ان هذا القرآن جبل الله
وهو التوراة و البین و الشفاء النافع عصمه لمن تمسک به و نجات لمن تبعه و در حدیث دیگر میفرماید انما انبث
علیکم الفتن یقطع اللیل المظلم فصلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع من جعله امامه قاده الی الجنة و من جعله خلفه
ساقه الی النار و هو الدلیل یدل علی خیر السبل الخ پس هر کس که قرآن مجید را از طریق بیان ائمه علیهم السلام
که ادلاء علی الله و دعوت کنندگان بسوی حقند که در زیارت جامعه میفرماید الی الله تدعون و علیه
ندتون اخذ کرده و از اثر این نور مبین که میفرماید کلامکم نور و امرکم رشد حرکت و عمل نموده لا محاله این نور
میگشاند و را بسوی مقصود خویش که فرموده من جعله امامه قاده الی الجنة و خدا بتعالی میفرماید ان هذا
صراطی و یتبعون ما تتبعوه و چنانکه قرآن را از غیر طریق ائمه علیهم السلام مانند تفسیر محی الدین و امثالش
که تفسیر برای است و عقل کل فرموده من قرأ القرآن برأه فلیتوب مقعد من النار و در کلام مجید میفرماید
ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیل اخذ نمود این کس قرآن را پشت سر انداخته و نتیجه اش را فرموده من جعله
ساقه الی النار پس سبیل الی الله منحصر است در قرآن بیدان عصمت و ما و دای ان هر چه و از هر که باشد
سبیل الی غیر الله و موجب تفرقه عباد است از راه خدای تعالی بمقتضا کلام مجید که بصیغه جمع فرموده و لا
تتبعوا السبل الخ سید معصوم علیه شاه دکنی در کلمه دوم از کلماتش میگوید سالك السبل انما یستکبر و یزعم
اورد و کتاب عز وجل را بدست چپ کرده و سنت رسول را بدست راست و در میان این دو روشنائی
راه را طی کند و اینکه گفته قرآن را بدست چپ سنت را بدست راست گیرد شاید اشاره باشد باینکه قرآن
نظیر معجونیت که انسان قطع دارد که این معجون شفا ی فلان مرض مملکت است ولی کیفیت ترکیب و خوردن
و خوراندن آنرا بمریض نمیداند پس اگر اصلاً ترانس استعمال این معجون نموده بمریض بخوراند هر اینه مرض
هلاک خواهد شد و همچنین اگر استعمال این معجون نمود با اینکه کیفیت ترکیب و خوراندن آنرا نمیداند

فصل فی حال استوفیه

۱۲۰

البته مریض هلاک میشود ولی چنانچه طیب خادق که کیفیت ترکیب خوردن و پختن معجون را بداند و بر بعض
 بخوراند البته مریض شفا یابد پس قرآن مجید که ربیع قلوب و شفاء کلیه امراض مزمنه که هر یک بنفای
 سبب تام از برای هلاکت نفس میباشد معجون نیست که کیفیت ترکیب خوردن و خوردن و پختن آن را احکامی
 داند جز اطبای حقیقی صلوات الله علیهم که استفاضه این علم و طبابت را از منبع حکمت حکیم علی الاطلاق فرمود
 که میفرماید لا یعلم تاویل الا الله والراسخون فی العلم پس باید اخذ بفرمایشاتشان کرده بر طبق او عمل
 نمود تا خود را مصداق اخذ بقولکم عامل بلرکم نمایم و از این امراض مهلکه قلبیه نجات یابیم پس اگر کسی
 خواهد خصوصاً قرآن و ادب معالجات و مداوای بان را بداند باید خدمت این خانواده و از اینها مشورت
 و مرئی دارد و بغير این معرفت قرآن مبسر نشود، تا نه بیند کسی سلیمان را نشناسد زبان مرغان را پس
 بنا بر این آنچه بر سالک مسلک دقیق بین و طالب مطلبی ثقیقین واجب لازم است اینکه هر از دست
 تولى از دامن ولای ال عصمت بر نداشته و بدالات و دستور العمل آنها عمل و طی طریق نماید تا آنها در این
 طریق خوفناک و صحرای پراز خار و خاشاک رهنمای شفیع و مشکل کشای حقیق او شوند و در محالک
 منجی و در منزلت ممدوی گردند) طی این مرحله در هر هر خضر مکن ظلمات تیرس از اثر کمراهی
 زیرا که دزدان و راه زنان از هر طرف سرباز را گرفته و سالکان طریق حق را از جاده منحرف نموده در خلوات
 و پنهانیه که اسم آنرا محفل و جماعت خانه و غیر ذلک گذارده میکشاند و در کران مایه ایمان که سر مآ تجارت
 آخرت است از کف آنها بیرون مینمایند پس آن در این سفر خطرناک بدون دلالت و راه نمائی ادلاء حق که
 مرشدان شاه راه عنایت و پیران طریق هدایتند نمیتوان قدم زد و لا آد و چارزد و در چنگ راه زن گرفتار
 شوی) پیر میباید در این راه ای پسر ورنه غولت میرد از بدید در راه هر شهر و ده باید دلیل) نیست
 زان راه کمتر این راه ای خلیل) فرد رفتن این راه اگر کمی پس قلا و وزی بخوتا و ازهی) و نیز این عالم
 کون و فساد مانند در پای عمیق بی پایان و حوص و امال و داین عالم بمثابة گرداب است که غرق شده اند در او
 خلق کثیری و حق تعالی جل و علا بمنزله ساحل این دریا است و عقل سلیم که میکشاند صاحب خود را ببری
 حق کشتی و بادبان او دانستند و علم قرآن است) عقل کشتی از ذکر باب و دانش بادبان حق تعالی
 ساحل و عالم همه در پاستی) و البته عبور از این بحر عمیق با وزیدن بادهای مخالف طبیعت و موجهای
 کونا کون نفس اماره و گردابهای و از کون شباطن جنی توان نمود و خود را بساحل رسانند مگر
 بهتیه نمودن سفینه و کشتی بازگشت بسوی خدا و باروب گذشت از ماسوای و بادبان شریعت که قرآن مجید است

احسن ازاموم مشرکین اهلنا

۱۲۱

ولکر طریقت که عمل بقرآن است و مع ذلک با وجود تمام اینها محتاج بنا خدا و کشتی بان خاذق و ماهری که علم بطریق در باب اصلاح کشتی باشد که ال عمت است میناشی تا بجا و نت این نا خدا بان ماهر کشتی خود را بساحل رساند ای فک نشین بحر محمدیپ ثابت ز پی صلاح تادیب در کشتی بازگشت بجا کن یاروب گذشت در بیا کن شد بهر تو یاد بان شریعت امد پی لکرت طریقت این چار اگر چه هست ناچار زین پس همه نا خداست در کار و چون اسباب نجات از هر جهت راجع و بدست یاری این خانواده است پس در حقیقت اینها خود کشتی و هم کشتی بانند که فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ربهما نخی و من تخلف عنها غرق و در جای دیگر میفرماید و اعلموا ان الدنيا بحر عمیق قد غرق فيه خلق کثیر و ان سفینه نجاتها ال محمد علی هذا و ولداه اللذان یكونان بعد و سائر افاضل اهلین الی پی پی زد مثل بر کشتی نوح اهل بیتش را خود او را نا خدا لکرت علی زهر است سکا نشین پس شریعت عبارت است از علم بقرآن مجید از طریق بیان اهل بیت که مانند شمع و چراغ است که سالک از اثر نور او طی طریق مینماید و بمثابه سفینه است که بواسطه تیش بان عبودان در پای موج خیز و گردابهای وحشتانگز نموده خود را بساحل میرساند و مراد از طریقت عمل نمودن با ادب و احکام قرآن است از اتیان بواجبات و مندوبات و اجتناب از محرمات و مکروهات و تحصیل اخلاق حمیده و صفات پسندیده که موجب کالات و ترقیات نفسانیه است و تخلیه از صفات مذمومه که باعث شقاوت و انحطاط نفس است و بالجملة آنچه از ادب که اسباب طریقت نجات از هلاکات و وصول بسوء درجات غالب است بمقتضای لاریح لا یابس الا فی کتاب مبین در قرآن مجید موجود پس عمل نمودن با ادب شرعیه بمنزله طی این صاف و حرکت و قدم برداشتن بطرف مقصد است که انسان مادامیکه در این نشاء است باید در عمل کوشد و چنانکه مسافر این نشاء که از بلدی ببلد دیگر میرود در بین راه تمام سعی او در سرعت حرکت و زود رسانیدن خود را بمنزله است از برای استراحت و مادامیکه در بین راه است استراحت ندارد و همین این مسافر سفر آخرت که عیش بمنزله حرکت و قدم زدن در راه است باید تمام سعی و هم او در عمل باشد که فرمود الله الیوم عمل بلا حساب و غذا حساب بلا عمل دهقان سال خور و چه خوش گفت با پسر کای نوز چشم من بجز از کشته نندوی پس در این دنیا که دار عمل و بازار تجارت و صغری ذلالت است باید فرصت غنیمت شمرده تا ربی بدست او رده ذخیره نماید از برای چنانچه سید رسوله در بعضی از خطباتش میفرماید الا وانکم فی ایام عمل من مدائن اجل فمن عمل فی ایام عمله قبل حضور اجله نفعه عمله ولم یضرب اجله و من قصر فی ایام عمله خسر عمله و خسر ما جلر الی البئر هر دانه که در دوزخ بر زمین پاشید و زراعت نمودی

در بعضی از کتب

فصل فی رَحَالَاتِ صُوفِیَّةِ

۲۲

بیان معنی اول
کلمه ثقیف

در روز حشامه آن را درو خواهی نمود پس ملثف باش که چهره بدی بر زمین افشانی از مکافات عمل غافل
 مشو کن از کندی بروید جو زحمت و نتیجه عمل را از کم و بیش و خبر و شر در نشاء اخوت بمقتضای عمل مثقال
 ذره خبر آید و من بعمل مثقال ذره شر آید مشاهده خواهی نمود و بالجمله انسان مازا میگرد در این نشاء
 است عمل او منقطع نمیشود و انتهای ندارد بلکه منتهی الیه و تمام شدن عمل انسان وقتیکه رحل اقامت
 از دار غرور بسوی دار سرور بسیر و انتقال از دار فناء به دار باقی نماید که در کتاب محمد میفرماید فاعبد ربک
 حتی یأتیک البقین که یقین بقیامت است و چنانچه در زیارت امین الله که بمالغیم فرموده میخوانیم
 اشهد انک جاهدت فی الله حق جهاده و علمت بکتابه و اتبعت سنن نبیه حق دعاک الله الی جواره نقیضت
 الیه باخبتاره لک کریم ثوابه که شهادت میدهم اینکه ائمه هدی علیهم السلام مجاهد فی سبیل الله و عامل بکتاب
 الله و تابع سنن رسول الله بوده اند تا زمانیکه دعوت حضرت احدیت جل و علا را لیک کفر و حلت از آن
 دار فرموده اند و همچنین در حدیث قدسی میفرماید یا موسی ان العبد یعمل فی الدنیا حتی یدرکه الموت
 فیتدم علی ما سلف له من الذنوب و الخطای الخ که تصریح فرموده است اینکه غایت و تمامیت عمل بموت است
 و از این قبیل اخبار و ادعیه که دلالت دارد بر عدم انقطاع عمل در دنیا بسیار است و بنا بر این معنی حتی در
 این شریفه است حتی یأتیک البقین غایبه است و مفهوم دارد و حکم ما بعد لغایبه مخالف با حکم ما قبل الغایبه
 است بمقتضای الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل و ممکن است که حتی در این شریفه غایبه و بمعنای
 مع باشد نظیر الی در الی المرقی و الی الکعبین که در این موضوع است ای فاعبد ربک مع کونک فی مرتبه البقین
 و ممکن است که حتی در این شریفه حصیه باشد بمعنی اینکه وصول و رسیدن به مرتبه البقین که یکی از مراتب ایمان
 است چنانچه انشاء الله ذکر میشود مختصر است عاده در عمل و طاعت نمودن از مولی چنانچه معروفست
 در السنه مثلا میگویند تحصیل علم کن تا ملا شوی کار کن تا نان پیدا کنی نه معیش اینست که بعد از ملا
 شدن و نان پیدا کردن اسوده بخواب چه اگر خوابی که این علم و نان از کف بیرون میرود بلکه معیش
 اینست که طریق ملائی و نان پیدا کردن بر حسب متعارف مختصر است در تحصیل و کار کردن و بالجمله اگر
 کسی خواهد در سبیل سلطان بمقام ریاست و وزارت رسد البته باید شب و روز آرام نگیرد در اصلاح
 مملکت و خدمت سلطان کوشد تا باقیات پیدا کند بمقتضای ریاست و وزارت و مخلص بخلعت صدق
 اعظمی شود حال چنین کسی که زمام مملکت در دست او است که اگر از غفلت نماید شریزه کارها از
 هم گسخته میشود چگونه ممکن است که این شخص ترک و سیدگی بمملکت نماید پس فاعبد ربک حتی یأتیک

امریہ از امور مشیر کبریا بها

۱۲۳

البقیہ کہ معنی تحت اللفظی ان ایست کہ عبادت کن پروردگار خود را تا بمقام بقینرسی مثل ایست که بکونی خدمت کن دولت را تا بمقام صدارت و وزارت رسی یعنی بدو خدمت باین مقام نخواهی رسید نه اینکه بعد از رسیدن بمقام وزارت دیگر نیاید خدمت و رسیدگی با امور مملکت نمائی بلکه در این مقام زحمت و خدمت و براتی پیش از پیش خواهد بود و بنا بر این دو معنی اخیر حتی غایب نیست و مفهوم ندارد و اخس معانی ثلاثه معنی وسط است و بهر حال معلوم شد اینکه معنائی که جمالی از منصوفه از برای این شریفه میکنند و میگویند عبادت تا وقتیکه انسان و اصل بحق نشاء باشد و مرادشان از وقت بحق خرافات است که در اصطلاحات خود ذکر میکنند چنانچه در حکایت صاحب مجلی گذشت غلط محض و زندقه صرف است حاصل اینکه طریقت عبارت است از عمل کردن با ادب احکام قرآن مجید از طریق پنا اتم که بمنزل حرکت و طی کردن راه است چنانچه در تفسیر این شریفه ان لو استقاموا علی الطریقه النجی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرموده یعنی استقامت بر ولایت علی بن ابیطالب و اوصیا و اطاعت و عمل با و امر و نواهی ایشان و اتمام از حقیقت انتقال و ارتحال از این نشاء که در جوار و غور است بسوی نشاء آخرت که در قرار و سرور و بقاء و خلود است که اصل خلقت انسان را خدا بقا از برای قرار و خلود در آن فرموده است چنانچه مولی الموحدين علیه السلام میفرماید خلقتکم للبقاء لا للفناء لکن من دار الی دار تنقلون فتزودوا لما انتم سائرون الیه و خال دون فیه که ان عالم عالم کشف اسرار و هنک اسرار و ابلاء اخبار که انچه را که انسان در این دنیا در پرده و پنهان از نظر خلق نموده است از خیر و شر بلکه خود بسیار از اعمال خود را فراموش و از نظرش محو گردیده است تمام را در صحیفه عمل او ثبت نموده بدست او میدهند چنانچه در حدیث قدسی میفرماید یا بنی آدم الموت بکشف سرائرکم و القیمة تبلى اخبارکم و الکتاب بهنک استارکم بلکه مجرد خروج روح و قدم نهادن در آن نشاء بالعبان مشاهده بنماید انچه را از خیر و شر نموده است بمقتضای فرموده رسول اکرم که میفرماید ان احکم اذامات قامت قیامه بری ما لکم من خیر و شر و همچنین رحلت از این دار و قیامت که انسان می بیند جزاء و فائده انچه را که پیش فرستاده است از خیرات و مبرات و قلله فائده انچه را که پشت سر گذاشته است از ذخارفه بنا که میفرماید ان المرء عند خروج نفسه و حلوله بری جزاء ما اسلف و قلله غناه ما خلف الخ) توجرا غی بگوید خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست که فرمود المرء اذا هلك قال الناس ما ترك وقالت الملائكة ما قدم وان رویت مقاطعها مکنونات و ابراز امور غیبیه بصورت حسیه کما قال عز من قائله هنالك تبلو كل نفس ما اسلفت وانجاست

از قیامت
بیان

فصل در بیان حال انصوفیه

۱۳۴

عالم کشف و شهود بمقتضای فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید کرده از پیش چشمها برگرفته میشود حال
اینکه نوع بشر نسبت بامور عالم آخرت از خصوصیات وعد و وعید و ثواب و عقاب و کفایات آنها پرده
ضعف یقین پیش چشم آنها را گرفته و علم بحقائق آنها پیدا نمیکند خصوصاً آن کسانی که هیچ عقیده بان نشاء
ندارند بلکه نسبت بان کور محض و نابینای صرف میباشند و مانند بهائم تمام همشان آب و علف است
و غیر از امور دنیوی که چشم بان دوخته اند چیزی در نظر ندارند کما قال مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام
الدنیا منتهی بصر الاعی لا بصر بما وراءها بشیء و همچنین دنیا منزل گاه خواب و آخرت جای بقیه
و بیداریست کما قال السجاد علیه السلام الدنیا سناة و الاخرة بقظرة و نحن بینهما اضغاث حلالم و اضغاث
احلام عبارتست از رؤیا و خوابیکه تاویل و تعبیر ندارد زیرا که صادق و کاذب و او یکدیگر مخلوط شده
تمیز داده نمیشود مانند غالب خوابها بیکه انسان در فصل خریف و زمستان می بیند که از چنین خوابها
تا بصبح عوالم مختلفه بنظرش میآید گاه بیدار شده خود را در عالمی و گاه خوابش برده خود را در عالم
دیگری بیند خوابهای وصله و صله که هیچ نتیجه و تعبیری ندارد اینست که امام علیه السلام حال ما مردم را
در این دنیا تشبیه فرموده است با ضغاث احلام از جهت اینکه گاهی بزبان میگوئیم ما آخرت را هم داریم ولی
گفتنی که قلب از او بی خبر است و از دور تماشا کردن از قیامت خبری نمیشوی دست از دور بر
آتش داری و اما غالب اوقات حرص دنیا ما را مت و لا یعقل نموده است که بالمره ما و رای ان از
هم چیز فراموش داریم مردمان غافلند از عقیقه همه کویا بخفته کان مانند ضرر غفلت که میوزند
چون بپزند انگمی دانند از جهت اینکه در آخرت است عالم کشف حقایق و شهود کلیه وقایع و عالم در آن
و ابقان که آنچه را انسان در این عالم در شک و ریب بوده است تماماً جابره الانبیاء من احوال القبر ان روز
بصیرت تا مری پیدا کرده برای العین مشاهده آنها مینماید و از پروردگار خویش درخواست برکشتن
میکند که خداوند من تا کون در شک بوده ام این همه کلمات انبیاء و اوصیاء را دیدم و شنیدم که ای مرد
حذر کن از روز قیامت و عذاب الهی نکن پناه نمودم چرا که عی الدین عری کفر بود عذاب از ماده
عذب بمعنی خوش کوار بست و من اطاعت و کرده بودم ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السیلا
و حال یقین بفرمایشات نبی و اوصیاء او پیدا نموده ام و گمان کذب بیوم الدین حتی اتینا البقین حال
تمنی دارم مرا بر گردانی بدو دنیا تا اطاعت و فرمانبری تو نمایم ربنا ابصرنا و سمعنا فان رجعنا فنمل
صالحا انا موقنون و لای انچه عجز و لایه نمابند جواب فوعزتی و جلالی لا ارد احد ابداً بایشان داده

امری از امور مشرکین آنها

۱۲۵

میشود بمقتضای حدیث شریف قدسی پس در این حال فریاد و ناله بالبنی کنت ترا با از او بلند گردید
 کرای کاش خاک ز پر قدم اهل دنیا و امروز خاک ز پر قدم اهل محشر بودم و پا بر سر من گذاشته پائمال میشد
 و این عذاب و خفت را ندیده بودم پس بنا بر این بیانات حقیقت عبارت است از موت چنانچه یکی از
 معانی لغوی لفظ حق که مبدأ اشتقاق حقیقت است نیز موت است و اگر حقیقت را عبارت از ثبوت
 و تحقق هم گرفتیم نیز ثبوت و تحقق مطلق نسبت بنوع بنی آدم حاصل نشود مگر بعد از موت که عالم کشف
 حقایق و ابراز صوابات و بنا بر این معنی که از برای شریعت و طریقت بیان شد معلوم شد اینکه بین
 این دو ملازمه است در شرع غرای احمد که منفک از یکدیگر نمیشوند که هر یک بدون دیگری ثمره و فایده
 نمی بخشد و اما حقیقت باین معنی که بیان شد ارتباطی بشریعت و طریقت باین معنی ندارد اگر چه رسیدن
 بنجای این دو در ظرف تحقق این معنای از حقیقت میباشد خلاصه بعد از اینکه بین شریعت و طریقت
 ملازمه لا ینفک است شرعاً هر اینه بر سالک لازم آید که عمل و ریاضت خویش را در طریقت توأم و همدوش
 شریعت قرار دهد تا شریعت او را راه نما شود زیرا که طریقت چون نور حلقه چشم است و شریعت مانند
 پر توافتاب و ضوء چراغ که از خارج بتابد و بتابدش آنها و بدین نوع دست را را الحی نماید که مرید
 از این دورا اگر فائدش معطل ماند و دیگری فایده از برایش نبخشد مثلاً در تاریکی شب اگر روشنائی
 همراه داشته باشد انگاه ناچشم راه را بیند و یاد روزیضا افتاب ناچشم بینا راه را دیده راه رود بسرور
 نخواهد افتاد و اما چنانکه فایده این دو با یکی از این دو شود هر اینه هر طرف رود سرکش و گمراه گردد و بمقصد
 نرسد ولی چون این دو دولت و سعادت عظمی دست دهد نور علی نور پیدا و سرخنائی هویدا گردد پس
 سالک باید ظاهر و باطن بین باشد نه احوال بلیس و احدا بعین که ظاهر آدم خاکی را دید و از باطن او که
 مریات اسماء و افعال و صفات الطیبه بود غافل ماند و عور کردیده سر از طاعت امر حق بپاید و راه دوخ
 پیشه نمود و همچنین مسائل شریعت و ریاضات طریقت بمشابهت دروینا دروینا صغری و کبری است و
 معرفت فرزندانها و نجات نتیجه آنها است و البتہ فرزند بی اب و بن و نتیجه بی مقدمتین حاصل نکرد و
 مسلم است که عمل و ریاضت بی تشرع و تعبد مانند پرهیز بی غذا ماند که مریض یا هلاک نماید و سلوک
 بی انقیاد و تزکیه بی امثال ما هو الما مور به و المهی عن فی الشرع الشریف چون طاعت بی طهارت و موی
 بی پوست و مغز قشر ماند که باند لند مانع و جزئی برودت و حرارت منغیر و منعفن گردد و از جزئی
 انتفاع و لذت بیرون رود و مانند درختی که آب با و نرسیده میوه اش خام خام از شاخ فرو ریزد

بیان اینکه ملازمه است
 بین شریعت و طریقت
 و هر یک بدون دیگری
 فایده ندارد

فصل فی تفسیر آیات حالات صوفیه

۱۲۶

تفسیر
بکلام
تفسیر
تفسیر

وضایع و پایمال شود و بکار سوختن نیز نباید پس چنانچه انسان شجره طیبه طریقت را الا بقطع از مشرع از
 شرع اقدس آب یاری نماید هر اینه ثمره آن المنقین فی ظلال و عبور و فواکه تمام بشهون کلو و اشربوا هبتا
 بما کنتم تعملون را در ضیافت خانه که بخطاب یا اینها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه داخل
 فی عبادی و ادخلی جنتی دعوت شده است تناول و نوش جان میفرماید و از سر چشمه آن بواسطه
 علی الطریقه لا سقیناهم ماء غدا با کاسهای و بطاف علیهم بانبیه من فضله و اکواب کانت قواریز اید خدمت
 گذاران و بطرف علیهم ولدان مخلصان و انوار ایتهم حبتهم لؤلؤا منثورا شاداب و ریان میگرد و چون
 خود را در مقام آن المنقین فی مقام امین فی جنات و عبور ملبس بلباس بلبسون من سندس و استبرق
 متقابلین مشاهده نماید باد خوششان و دوستان نموده تمنای پالیت قومی بعلون بما غفر له ربی و
 جعلنی من المکرهین مینماید که ای کاش میدیدند و میدانشند که من از جهته جمع بین شریعت و طریقه
 که علم و عمل باشد باین مقام و مرتبه رسیده ام و اما چنانکه اخذ بخصوص شریعت نموده و دست از
 طریقت تمی باشد یعنی اعزاف با و امر و نواهی ائمه علیهم السلام مینماید و علم با احکام شریعت و
 قرآن مجید دارد و لکن عامل بانها نیست فقط دارای علم است و هیچ بهره و فائده از علمش نمیرد چنانچه
 در حدیث شریف قدسی میفرماید مثل العلم بلا عمل کمثل الشجر بلا ثمر و امام علیه السلام میفرماید شد
 الناس عذابا یوم القیمه من علم علما فلم ینفع به و یغیر میفرماید که حاصل مضمون فرمایشات آنکه
 مثل انچه هائیکه من مبعوث شدم از برای بیان کردن انها از هدایت و رحمت مثل باران است که بر زمین
 میبارد پس در بعضی از آن زمینها کجاء و کل دریا چین میرود و در بعضی از آن زمینها از باران آب جمع
 میشود و مردم از آن آبها منتفع میشوند از اشامیدن و زراعت نمودن و حیوانات از آنها منتفع میشوند
 و بعضی دیگر از آن زمینها شوره زار است که نه کجاء میرود و نه از آنها و نه آب نگاه میدارد که حیوانات از
 آن منتفع شوند همچنین است قلوب عالمین که عالمین بر انچه را که من آورده ام میباشند و عالمین که
 نارکن انها نیستند یعنی نارکن مانند زمین شوره زار و عالمین مانند زمین سبزه زار میباشند و
 بالجملة کسیکه اخذ بشریعت و ترک طریقت نماید یعنی علم با احکام شرعیه از طریق العصمت علیهم السلام
 داشته باشد و عمل بان ننماید داخل میشود در زمره و من بعض الله و در سوره فان له نار جهنم خالدها فیها
 ابدا و مستحق غضب الله علیه و لعنه و اعدله عذابا الیما میگرد و بمقتضای او تری از المجرمون ناکسا
 و سهم عند ربهم هر چند سر در پیش افکند با کمال شرمساری تمنای رب ارجعونی الی عمل صالحا

احتمال از امور مشرک بر اینها

۱۲۷

بیان اینک
که در این کتاب
مباحث و معانی
و احکام شرعی
و احکام دینی
و احکام اخلاقی
و احکام اجتماعی
و احکام سیاسی
و احکام اقتصادی
و احکام فرهنگی
و احکام علمی
و احکام هنری
و احکام ورزشی
و احکام تفریحی
و احکام بهداشتی
و احکام پزشکی
و احکام حقوقی
و احکام کیفری
و احکام مجازاتی
و احکام امنیتی
و احکام نظامی
و احکام دیپلماتیک
و احکام اقتصادی
و احکام اجتماعی
و احکام سیاسی
و احکام فرهنگی
و احکام علمی
و احکام هنری
و احکام ورزشی
و احکام تفریحی
و احکام بهداشتی
و احکام پزشکی
و احکام حقوقی
و احکام کیفری
و احکام مجازاتی
و احکام امنیتی
و احکام نظامی
و احکام دیپلماتیک

فما ترک نمايد جواب کلا انها کلمه هو قائلها خواهد شنید که تو کسی هستی که اعتراف بحجت خانواده داشته
و عالم با حکام اظهر بودی و عمل نمیکردی امروز اینست سزای نافرمانی که در دنیا داشتی که از جمله نافرمانیها
خلطه و معاشرت با غیر مذهب بجهت زخارف دنیا با اینکه میدانی مفسده آنرا که معاشرت و مصاحبت با
انسان مانند سنک سرد که بران نشینی بتدریج رفتن رفتن کرمی دل و غیرت بدین تو را از تو بگیرند و اندک اندک
از خنکی و بی دردی خود عوض بتود دهند خصوصا اختلاط و آمیزش با مشبهین بالتا لکن المستحقین
با لدین المبین و القرآن المبین که او امر و نواهی با سبک و مختصر کردند و بنظر حقارت در احکام شریعت
نگرند و منافع و فوائد جلیله از اقبال و بپر شمرند چه با نادان نشینی مسخ کردی چه جای مسخ نیک
و فسخ کردی مباد بادشمن بدست سرکار که از فطرت شوی ناگزیر و نافرمان علاوه بر اینکه بواسطه
معاشرت و مصاحبت تو با جمعی از مؤمنین بضلالت و گمراهی افتند که در روز و وبال انها هم شریک
کردی حسرت بر حسرت و ندامت فوق ندامت فریاد بالبتنی کنت تو یا بلند نمائی کرای کاش خاک
میسویم و یا یمال اهل عشر میشدم و روزگارم با پنجا نمیکشد و اما کسانی که اخذ طریقت و ترک شریعت
کرده اند یعنی کسانی که عمل بقرآن از طریق ابو حنیفه کرده و کسانی که در این زمان می بینم دم از طریقت می
زنند و خود را در مرتبه فوق بر شریعت و بی نیاز از شریعت می بینند که در ظاهر خود را بلباس محبت
خانواده در آورده اند ولی در باطن عمل بتفسیر و کلمات محی الدین و اشعار ملای روحی و خرافات منصور
حلاج و امثال اینها که معلوم نیست علاقه به پیچ و پانته داشته باشند بلکه در لای مذهب بعضی از ایشان
مشکی نیست مینمایند و از طریق و رتبه ال عصمت علیهم السلام بکلی دست کشیده اند و بعد از اینکه
علم تاویل و تفسیر قرآن مجید منحصر در باری تعالی و اهل بیت عصمت علیهم السلام میباشد بمقتضای
کرمی لا یعلم تاویل الا الله و الراسخون فی العلم این تفاسیر و تاویلات تفسیر و تاویل برای است مفسر
و مآول ان داخل در من فتر القرآن بر ابر فلینبوا مقعده من النار خواهد بود و عاملین باین تفاسیر و
این چنین طریقتی که در حقیقت عین نفاق و شقاق با خانواده عصمت و طهارت علیهم السلام است
در زمره و عدل الله المنافقین و المنافقات و الکفار نار جهنم خالدین فیها هی جیهم و لعنهم الله و لهم عذاب
مقیم و بمنصفا کرمی بوم بعض الظالم علی بدیر و یقول بالبتنی اتخذت مع الرسول سبیلا انکشت حسرت و
ندامت بدندان کزیده میگوید کاش طریقت کرمی بوم تعین فرموده بود سلوک نموده بودم و باو بیتی
لبتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و ای کاش این اشخاص را پیشوایان خود قرار نداده بودم و متابعت اینها نکرده بودم

فصل در بیان حالات صوفیه

۱۲۸
بیان معنی و
در بیان معنی و
در بیان معنی و
در بیان معنی و

که مرا کراه کرده امروز مبتلا بعذاب الهی گردیدم و قالواربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاننا ضلونا السبیل
ولی ندامت سودی ننجشد و کان عاقبة الطالب المطلب خالدين في النار این یک معنی طریقت که عبارت
از عمل با ذاب شرعیه باشد چنانچه در باب شریفه ان لو استقاموا علی الطریقه الخ حضرت باقر علیه السلام
فرمودند یعنی استقامت بر ولایت علی بن ابیطالب و اوصیا او و اطاعت و عمل با و امر و نواهی ایشان
است و معنی دوم اینکه مراد از شریعت مرتبه از عمل نمودن با احکام و آداب شرعیه و مراد از طریقت
ثانیه از عمل و مراد از حقیقت مرتبه ثالثه از عمل باشد و سابقا اشاره شد اینک لفظ طریقت در میان
اخبار ما نیست مگر یک خبر نبوی که صاحب طرائق الحقائق منوید که این حدیث در غوالی اللسان
و در حدائق مذکور است و این داعی بعضی از مجلدات حدائق که در دست بود اجمالا سپرد نموده این خبر
بنظر نرسید و غوالی اللسان و بعضی دیگر از مجلدات حدائق فعلا در دست نیست تا مرجمه شود ولی بعضی
از موثقین از اهل علم از حاجی نوری نور الله مرقد الشریف نقل نموده اند که این خبر در میان اخبار مامی
باشد و خبر زاد طرائق الحقائق اینگونه نقل نموده است قال النبی صلی الله علیه و آله الشریعه اقوالی و
الطریقه افعالی و الحقیقه احوالی و این را مدرک و مستمسک قرار داده اند از برای خرافاتی که جهال متصور
مینند از اینکه شریعت لقلقه لسان است و غیره و نظره ایست از برای رسیدن بطریقت و بعد از رسیدن
بطریقت دیگر حاجتی بشریعت و عمل با احکام آن نیست و بر تقدیر اینک این خبر در میان اخبار دیگر از طرائق
اصحاب ثمره علیهم السلام ببارسیده است باشد و با اینکه مقبول و معمول به در نزد جمیع یا معظم اصحاب باشد
چرا که یکی از این دو معتبر است در اخذ اخبار نبویه بر هر تقدیر لابد است در ذکر و بیان معنی خبر تا اینکه
این شبهات و تشویشات منصوصه مرتفع گردد بعون الله تعالی پس میگوئیم این احکام شرعیه باقسام
از ظاهریه و واقعیه یعنی آنچه را که بیخبریم ما مورد شدند از جانب حضرت حق جل و علا از برای رسانیدن
انها بعباده عباد الله و شریکند در آنها کافه مکلفین از حاضرین و غائبین و موجودین و معدومین
در زمان خطاب الی یوم القیمه از برای این احکام در مقام عمل سه مرتبه است مرتبه اولی اینک انسان در
مقام عمل در کلیه حقوق و تکالیف کفایت نماید باجتناب از محرمات یقینیه و ایجابات یقینیه
که همین مقدار عمل را اول مرتبه نقوی مینامند و بالآخر از این را که عبارت از ترک محتمل الحرمه و فعل
محتمل الوجوب در موارد شبهات باشد که شارع مقدس اینها را بر سبیل حتم و الزام از عباد نخواسته
است در مقام عمل نباشد بلکه اصل بنای شرع احمدی صلی الله علیه و آله بر سهولت و مسامحه شده است

بیان معنی و
در بیان معنی و
در بیان معنی و
در بیان معنی و

اَسْتَيْزَانِ مَوْضِعِ مُشْتَرِكٍ بَيْنَ نَهْيِهَا

۱۲۹

چنانچه فرمود شریعتی سهله سمحه که خدا بتعالی بواسطه وجود مبارک خاتم النبیین که علیه السلام کرامت و توفیق و توسع در تکالیفها
 بسیار از تکالیف شاقه بر ائم ما ضیعه را از این امت مرحومه برداشته است و توسع در تکالیفها
 داده است که هر نحو بخواهند از مراحلا توسع مسائل و مشا و ملاجس و مناح و منازل خود قرار
 دهند هیچ بر آنها باس و حرجی نیست و این معنی منافق با مقام زهد هم نباشد بلکه خود این بعضی از
 مراتب زهد است چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید تلبس الزهد فی الدنیا با ضاعت المال
 و لا تحريم الحلال بل الزهد فی الدنیا ان لا تكون بما فی يدك او ثقی بمک بما عند الله عزوجل بلکه همین
 قدریکه انسان اداء فرائض و تورع از محارم و اکتساب از مراحلا و صرف فيما امر الله بما یدر داخل در زمره
 اولیاء الله خواهد بود بمقتضای فرمایش امام باقر علیه السلام که فرموده وجدنا فی کتاب علی بن الحسین
 علیهما السلام ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون اذا ادوا فرائض الله و اخذوا بسنن رسول الله
 و تورعوا عن محارم الله و زهدوا فی عاجل زهرة الدنیا و رغبوا فیما عند الله و اکتسبوا الطیب من رزق
 الله لا یبردون النفاق و التکاثر ثم انفقوا فیما یلزمهم من حقوق و اجتفوا و لکن الذین بارک الله لهم
 فیما اکتسبوا و یثابون علی ما قد قوا الاخرتهم که حاصل مضمون فرمایشاتش همین نحو است که عموم
 باین شرع مطهر عمل نمایند از تکالیف ظاهریه و هیئها از اولیاء الله محسوب میباشند خلاصه اینکه
 این بلیت مرتب است از مراتب عمل نمودن با احکام الهیه که مال عامه مکلفین است و شارع مقدس فوق
 این مرتبه را بر سبیل حتم و الزام از آنها نخواسته است و راضی بکبر از این مرتبه هم نیست بمعنی اینکه چنانا
 کسی دارای این مرتبه از عمل و اطاعت نباشد هر این از عفا محسوب خواهد بود و چنانچه این اندازه از عمل
 دارا باشد در زمره مطیعین میباشد مرتبه ثانی از عمل با احکام شرعیه اینکه انسان بعد از ادا بودن
 مرتبه اولی همت نکارد بر اجتناب از کلیه شبهات و آنچه را که احتمال محذور در او میدهد حد و اندیشه نماید
 از او که مبایدا محظورات الهیه واقع شود چنانچه شارع مقدس نیز در مقام تزیین عباد و مقدمه از عدم
 وقوع آنها در محرمات که فرق گاه حضرت حق است نهی از ارتکاب شبهات فرموده اند چرا که اگر کسی در
 حوالی محرمات قدم نهاد یا من از وقوع در آن نخواهد بود کما عن ابی جعفر الباقر علیه السلام قال قال جد رسول الله
 من رعی غنمه الحی نازعه نفسه الی ان یرعیها فی الحی الا وان لكل ملک حمی الا وان حمی الله محارمه فانقوا حمی
 و محارمه و قال من ترک الشبهات نجی من المحرمات و من اخذ بالشبهات وقع فی المحرمات و هلك من حیث
 لا یعلم بلکه بالانرا از اجتناب شبهات همت گاشته از مباحات نیز اجتناب نماید مگر باندازه که سدر

مذکور

مشترک بین نهیها
 علی

فصل فی وصیای حلال صوفیه

۱۳۰

بیان معنی شایع
حدیث

از ماکل و مشارب و ستر عورت از ملائیس چنانچه مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شریفه میفرماید
الا وان لكل ما موم امام یقتدی به ویسفی بنوره الا وان امامکم قد کفی من دنياه بطریقه و من طعمه
بقصره که میفرماید از برای هر مومنی امام و پیشوا نیست که باید اقتدای با امام خود نماید در مقام عمل
و استغنائی بنور او نماید تا از محالک نجات یابد و آگاه باشد که امام شما اکفا نموده است در این دین
دنیا از لباس بد و ثوب و صله دار و از طعام آن بد و قرص از نان که نخالنه آن گرفته نشده باشد کما عن
ابی عبد الله علیه السلام عن ابائه ان امیر المؤمنین کان لا یخل له الدقیق و کان یقول لا ترال هذه الا مة یخیر
ما لم یلبسوا ملائیس العجم و یطعموا الطعمه العجم فاذا فعلوا ذلك ضربهم الله بالذل البتة اگر انسان در مقام
پوشیدن البسه نظیفه ظریفه و خوردن اطعمه لطیفه اوقات خود را صرف نمود و لوازم حلال باشد
دیگر در یاد خدا بتعالی نخواهد بود و از خدا فراموش می نماید چنانچه سلیمان بن داود را اشتغال دنیا
از یاد خدا باز داشت در قضیه صافیات الجهاد که در قرآن مجید خبر داده است و چنانا که انسان از یاد
خدا فراموش نماید هر این بر عزت و مبدل بدلت خواهد شد که میفرماید فاذا فعلوا ذلك ضربهم
الله بالذل پس هر قدر بیکه انسان در غدا با نچه رسید قناعت و در لباس هر چه شد اکفا نماید و لو
لباس مندرس و صله دار که مولی الموحدين فرمودند و الله لقد رقت مد رعتی هذه حتی استحببت
من راقعها و کذا امورات دیگر از رتبت و الا بش دنیا را هر قدر تخفیف داد همان قدر در یاد خدا و قرب
بحضرت حق جل و علا خواهد پیدا کرد پس قریب حضرت حق در گذشتن و چشم پوشیدن از اسبابش
و الا بش دنیا و تن دادن زیر بار زحمت و دباخت میخواید (ناز پروردگار نعم نبرد راه بدوست) عا
شبه و رندان بلا کش باشد و بالجمله بعد از اینکه فرموده اند فی حلالها حساب فی حرامها عقاب
و فی شبهاتها عتاب بگونه انسان عاقل را ضعی میشود که بار خود را سنگین نماید تا در مقام حساب
معطل شده از مقصد خویش باز ماند چه جای اینکه از ارتکاب شبهات خود را مورد عتاب الهی
در آورد خلاصه اینکه این مرتبه و مقام از عمل مقام و مرتبه است که بنده بالمره از لذت دنیا غص
بصر نموده و لذت قریب الهی را مقدم بر لذت دنیا میدارد چنانچه نقل نموده اند که حدیث الشریعه
اقوالی و الطریقه افعالی و الحقیقه احوالی را پیغمبر در مقامی فرموده اند که بعضی از اصحاب فلک
شیر و عمل خدمت حضرتش حاضر نموده که نوش جان فرمایند حضرت مهمل فرمودند اصحاب کمان
کردند که شاید شرب شیر و غسل در شرع مطهر محظوری داشته تجویز آن نکرده باشد حضرت فرمودند

آهسته از امور مشرب بکمال آنها

۱۳۱

نه چنین است که شما گمان میکنید بلکه شریعت من چنانست که احکام او را از حلال و حرام از برای شما بیان کرده
و این را که می بینید من شر و غسل می بینم نه از جهت اینکه محظوری در شرب و با شد بلکه مقام زهد و مانع
است از شرب آن یعنی من قرب حضرت حق را طالبم و میل بلذائذ و اسایش دنیا مانع است از قرب بجوار الهی
پس هر کسی بپنداند که از جوار حضرت حق دور میشود از جهت کوتاهی خود است که دل بعلائق دنیا بسته و
چشم بلذائذ چهار روزه آن دو خفته است و الا بمقتضای من جاهد دنیا بپندارم سبب آن چگونه میشود که انسان
از جوار رحمتش دور باشد (هر چه هست از قامت ناسازگار اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای
کس کوتاه نیست) پس هر که هر ناله و شکایتی دارد از سرکشی نفس خود شکایت نماید تو بنقص خود از
در که حق محرومی از که مبنای و فریاد چرامیداری (مرتبه ثالثه از عمل کردن با داب شرعیه که مرتبه
است جامع با صلاح حالات و تهذیب اخلاق و فوق آن دو مرتبه سابقه است چرا که آنها را جامع است
با اعمال جوارحی خارجی که غالباً از آثار مرتبه ثالثه و ثانی از این مرتبه که امر است معنویه میشوند اینست که
انسان با دارا بودن آن دو مرتبه سابقه در مقام اصلاح احوال و تهذیب اخلاق خود برآمده خود را تخلیه
از صفات رذیله مذمومه که صفات شیطانیست نموده و محلی بجای اخلاق حمیده و صفات پسندیده که
صفات رحمانی و شعار انبیاء و صالحین است گردانیده که فرموده اند تخلقوا باخلاق الله پس بعضی از این
اوصاف را بر سبیل اجمال و اختصار ذکر می نمایم و تفصیل آنها اگر حیاتی باقی باشد انشاء الله در مقام خود
بیان میشود اما اوصاف رذیله که سزاوار است انسان از آنها پالان و منزّه باشد و در آیات و اخبار کثیره
مذمت آید از آنها فرموده اند موریت که در این مقام اشاره بعضی از آنها میشود یکی از آنها تکبر
و اظهار برتری و بزرگی بر غیر است و بزرگ شمردن انسان است نفس خود را و در مواضعی از قرآن مجید مذمت
متکبرین فرموده است منها قوله ثم سأصرف عن آياته الذين يتكبرون في الارض بغیر الحق و در جگاد دیگر
میفرماید من يستكف عن عبادتي ويستكبر و در جای دیگر میفرماید و كنتم عن آياته تتكبرون و در جای
دیگر میفرماید بشئ مثوى المنكرين و در جای دیگر میفرماید و كذلك يطبع الله على كل قلب متكبرا جبارا
و قال رسول الله صلى الله عليه و آله لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبه من خردل من كبر و از این قبیل
آیات و اخبار بسیار است و این صفت تکبر و کبر یا بر حضرت حق جل و علا از جمله صفات مختصه خود قرار
داده است و همچنین عصمت از صفات مختصه و فرموده احدی را در این دو نصیبه نیست و هر کس منازعه
نماید مراد یکی از این دو صفت و زاد را نشوایم و احم انداخته کما قال رسول الله ان الله تعالى يقول

بیان مرتبه ثالثه
از عملات

در بیان صفات
تکبر

فصل فی تدریج حالات صوفیه

۱۳۲

الکبریا و دانی و العظمی ازاری من نازعنی فی واحد منهما القیت فی النار ولی اقل کسی که علم مخالفت و منازعت
 با حضرت حق جل و علا برافراشت ابلیس شقی علیه اللعنة و العذاب بوده که بزرگی بر ترقی بر آدم بجست
 و زبان جسارت و بجا دبی بر اناخبر من خلفت من نار و خلقه من طین کشود و دیگران هر که قدم در این
 مرحله نهاد از تابعین و کاسر لسان او خواهد بود و مثال اینک انسان که در جمله تأمل نماید و ببیند
 که اولش چیروده است نطفه فذره و علقه مسکره و آخرش پست جیفه و مرداری که اگر در زهر خا ک
 پنهان نش نماید چهار روزه عالمی را منغص و کند بد خواهد نمود و در بین این دو حالت روزگارش
 چگونه است حامل و بارکش عذرات و قاذورات است از یک طرف انسان گرفت را بر نموده از طرف دیگر
 خالی میکند دایما کارش اینست که اگر یکی از این جمالی را اندکی تاخیر اندازد او را مفتضح و رسوا خواهد
 نمود کافی روح السعادة عن الخصال علی قال مسکین ابن آدم لرطب بقول املنی و الا فضحت و اذا ^{مثلا}
 یقول فرغنی و الا فضحت و هو ابدا بین فضیحة و از جمله صفات مذبله که سزاوار است انسان محمد تب
 از او باشد غضب است و در اخبار کثیره مذمت از او فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 الغضب حمة من الشيطان و قال الغضب یفسد الایمان کما یفسد الخل العسل و قال الا بلین الغضب
 دهقی و مصیادی و بر استخبار الخلق عن الجنة و طریقها و قال الصادق علیه السلام الغضب مفتاح
 کل شر و از جمله صفات مدفوم به بخل است قال البخل شجرة فی النار تقود باغصانها کل بخل الی النار
 و قال رایت علی باب الجنة مکتوبة انت محرمة علی کل بخل و مرء و عاق و تمام و از جمله صفات رذیله
 حد است قال رسول الله ص الحسد باکل الحسنات کما یأکل النار الحطب فلا تماسد و ا قال امیر المؤمنین
 علیه السلام و لا تماسد و ان الحسد باکل الایمان کما تأکل النار الحطب قال رسول الله ص آیا کم و ثلاث خطیانا
 فانهم یأس کل خطیئة آیا کم و الکبر فان ابلیس حمله الکبر علی ترک السجود لادم فلعنه الله و ابعد و آیا کم و الحرص
 فان ادم حمله الحرص علی ان اکل من الشجرة و آیا کم و الحسد فان قابیل حمله الحسد علی قتل اخیه هابیل و الحاسد
 جاحد لا نرم برض بقضاء الله و از جمله صفات مد مومنه حقد و کینه است و از انجمله حرص در امور دنیا
 است و سوء خلق و از انجمله حب نفس است و از انجمله قساوت است و از انجمله خیانت است و غیر اینها
 از صفات رذیله که ناشی میشود از نفس شهویه و نفس غضبیه و اقا صفات عمیده از جمله انها عفت
 و از جمله قناعت و از جمله صیانت و از جمله امانت و از جمله صداقت است و از جمله سخاوت است
 و از جمله صبر است و از جمله تواضع است و از جمله توکل است و از جمله رضا است و از جمله تسلیم است

نکات صفت
 و تدریج
 حسی

احسب من ازاموم مشكركين انهم

۱۳۳

واذ جمله نفویض است و از جمله حب فی الله و بغض فی الله است و از جمله حسن خلق است و حسن ظن بالله است و غیر اینها از صفات رحمانی که ناشی میشود از نفس ناطقه و آیات و اخبار و آرد در مدح این اوصاف فوق استفاضه است و در این مقام احتیاجی بذکر آنها نیست و همچنین شرح و تفصیل این اوصاف خارج از وضع و ترتیب مقام است شاید انشاء الله در محل خودش توفیق قرین شده بیان شود این اوصاف که ذکر شد هر یک از ذیل و حمیده آن اگر چه بعضی از اشخاص و افراد انسان بعضی از این اوصاف را با الطبع و الحیل دارا میباشند چنانچه با لوجدان دیده میشود که بعضی از مردم خالی هستند از بعضی از صفات و ذیل و خالی از بعضی دیگر نیستند مثلاً می بینیم شخصی از حسادت خالی و از بحالت خالی نیست و شخصی دیگر برخلاف این واحد حسادت و فاقد بحالت است و همچنین نسبت بصفات حمیده چه بسا انسان واحد بعضی و فاقد بعض دیگر است و دیگری برخلاف این فاقدان و واحد اینست و لکن کسانی که با الطبع و الحیل خالی از اوصاف و ذیل و دارای اوصاف حمیده باشند بسیار کم بلکه میتوان گفت که غیر از معصوم شخص جماعی وجود ندارد چرا که انسان بواسطه غلبه طبیعت حیوانیه که منشأ قوه شهوانیه و قوه غضبیه است همیشه میل بشهوات و مشتهیات نفسانیه مینماید و رغبت با مورخه پیدائی کند پس اگر با اعمال فکرت و فراست تقویت و غلبه داد نفس ناطقه را بر نفس حیوانیه و جلوگیری از قوه شهوانیه و غضبیه نائل با اوصاف و سخاوت و اخلاق ربانی خواهد شد و الا غلبه میکند بر او اخلاق بهائم چرا که تمیز انسان از بهائم بقوه فکریه است و چنانکه اعمال آن نماید هر این شریک میشود با بهائم در عادات آنها و شهوات مستولی بر او میشود و حیوان از نظرش غایب میشود و غضب قرین او میگردد و سکینه و وقار از او میرود و حرص و حقد عادت و میشود و با جمله انسان با الطبع مجبولست بر اخلاق ردیه و منفقا است بر شهوات دنییه ازین راه است که حکمت الهیه اقتضا میکند تشریع شرائع و تنبیه سنن و تقنین قوانین و سیاسات متقنه محجوده را تا اینکه ردع شود ظالم از ظلم و منع شود غاصب از غصب عقاب شود نابور بر فجور که این قواعد و قوانین الهیه مؤید میشود انسان را بر تقویت قوه ناطقه و تضعیف قوه حیوانیه پس ممکن است که انسان بتأیید قواعد شرعیه و تشدید فوائد الهیه عجاذه و تکسب صفات و ذیل و از خود دور و خود را از آنها تحلیه نماید و تحصیل صفات حمیده نموده خود را محلی تجلیه و مزین بریت آنها گرداند اگر چه بسیار صعب دشوار است که انسان بتواند صفاتی که ملکه و طبیعت ثانویه او شده است از خود دور نماید چه هر کس نتواند مرکب خویش را در این دایه براند کار هرگز نیست خرم کوفتن کا و نر میخورد

فصل فی تشریح احکام صوفیه

۱۳۴

کتاب اینجانب
العلی

مرد کهن) مرحوم علامی افارضای تبریزی علی الله مقامه از علمای اخبار و اهل اخلاق بودند نقل میفرمودند
که روزی از روزها اصحاب سید بزرگوار بجزالعلوم قدس الله سراره سید را در حالت بشارت و
خوشحالی مشاهده کرده که سایر اقام او را باین حالت ندیده بودند سبب از او پرسیده بودند فرموده بود
که من بیست و یک بابیت و دو سال است این تردید از ناقل است که در مقام مجاهده بوده ام که صفت
خیبته حد را از خود دور نمایم و بجد الله می بینم امروز ظفر یافتنم لذا این خوشحالی و بشارت را در
من مشاهده مینماید پس در موقعی که مثل بجزالعلوم قدس که بزرگی و جلالت قدرش بر احد محفی
نیست در یک صفت حد بیست و یک بابیت و دو سال مشغول مجاهده باشند بنده و امثال بنده
که از تمام اعضا و جوارح ناسازیم چگونه میتوانیم سبب لنک خود را در میدان مجاهده بتازیم جائیکه
عقاب پر بریزد از پیشتر لاغری چهره خرد) و لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله را از این مرحله تعبیر بجهاد اکبری
نماید که فرمود رجمناعن الجهاد الا صغری الجهاد الا کبری پس تجربه نمودن انسان خود را از اخلاق و ذبله
و از اسن خود را بر یور اخلاق حمیده اگر چه امر است مستعصب و لکن انسان نباید از خود مأیوس باشد
بلکه باید همت او بلند باشد در مقام تصفیه اخلاق و متخلل شدن با اخلاق الله و البتة بمقتضا من خواهد
فینا لنهدیهم سبیلنا بمقتضی خود ناقل میگردد پس اگر او را ممکن شود در خدمت یکی از علما که طریقه
علاج و خلاصی از اخلاق و ذبله و تحصیل اخلاق حمیده را از اخبار ال عصمت علیهم السلام در دست
دارند خصوصاً علمای اخلاق که در هر زمان و مکان بوده و هستند و هیچ پیرایه بخود نه بسته و از برای خود
دکائی باز نکرده اند و از هزار یکی از اینها را نمیشناسد البتة در خدمت آنها تحصیل اخلاق نماید و اگر
خدمت علما او را میسر نشد رجوع نماید بکتابی که در اخلاق نوشته شده است از کتب مجلسی و نراقی و غیره
و غیرهم از علما قدس الله سراره هم و کذا بضایح لغان و بضایح سید بن طاووس و بضایح علامه نسبت با ولاد
که تمام اینها را علما در کتابها ضبط کرده اند چاره و علاج هر مرضی از امراض قلبیه و هر صفتی از صفات قلبیه
را از اخبار ال عصمت و طهارت علیهم السلام در اینها ذکر نموده اند که انسان بنا خوشی حب جامست و
نباشد و در یکی بکفش خود ندانسته باشد و سودای مرید و مرادیت را از سر خود بیرون نماید هر این طریق
علاجیه که از ائمه در این مقام رسیده است نمیکند و در پی کلمات محی الدین و ملائی و روحی و حسین علاج
و امثال اینها برود و بگوید اینها پیران طریقتند باید کسب اخلاق از اینها رجوع بکتاب اخلاقیه اینها نمود
که از آنجمله رساله اخلاقیه اینست مال محی الدین که در سنه پانصد و نود و یک نوشته است و در کتاب

کتاب اینجانب
العلی

احسب من ازموی مشیر کربانها

۱۳۵

کتاب
تکلیف
الاحکام
فی
الشرایع
الاسلامیه

وصایا پیش در ضمن یکی از وصایا توصیف از این رساله اخلاقیه اش چیست قال وصیته وعلیک بحسن الاخلاق
باین مکارمها و تجنب سفاسفها الی ان قال وقد ذکرنا ذلك فی رساله الاخلاق لنا کتبنا بها الی بعض خوا
منزاحه و تسعین و خمسمائنه و هی جزء لطیف غریب فی معناه فیه معامله جمیع الخلق بالخلق الحسن الذی
یلحق به و در این رساله اخلاقیه اش از برای علاج خلاصی از نفس شهوانیه و تضعیف ان اموری ذکر
کرده است از جمله میگوید و ينبغي لمن اراد قمع نفسه الشهوانیه ان یدیم النظر فی کتب الاخلاق و السیاسة
و اخبار الزهاد و الرهبان النساك و اهل الورع و یجب علیهم ان یجتنب مجالس الخلاء و السفهاء و
الممتمکین و من یکتب المزل و اللعب اکثر ما یجب علیه تجنب التکران التکر من الشراب یثیر نفسه الشهوانیه
و یقویها و یجملها علی التهاک و ارتکاب الفواحش و المجاهره بها و ذلك ان الانسان انما یرتدع عن القبا
بالعقل و التمزین فاذا سکر عدم ذلك الذی کان یردعه عن الفعل القبیح فلا یبالی ان یرتکب کل ما کان یحیبه
فی صحوفا و الی الاستیصال من طلب لعقه هجر الشراب بالجملة و ان لم یکنه فلیقتصر علی البس منه و یكون فی الخلو
او مع من لا یحتمله و یجتنب مجالس المجاهیرین بالشراب التکر و الخلاء و لا یظن انه ان حضرتک المجالس و
اقتصر علی البس من الشراب لم یستضر به فان هذا غلط و ذلك ان من حضر مجالس الشراب لبس ثفاده نفسه
الی الفناغه ببس الشراب بل ان حضور مجالس الشراب کان فی غایه العقه نادرکا للشراب متمسکا بالورع حملنه
شهوته الی التثبه باهل المجلس و باقت نفس الی الفعل و ما هو اکثر من ذلك و تهتک بعد السر و الصبا
فشیمة حوال من طلب لعقه عد حضور مجالس الشراب محالطه اهلها و الاستکثار من معاشرتهم که حاصل
کلامش اینست که شرب خمر مادامیکه زیاد نخورد و عقل او زایل نشود باکی ندارد و بهتر اینست که در خلوت
شرب نماید و از مجالس مجاهیرین بشرب اجتناب نماید خلاصه اینکه مجاهد با نفس که جهتا کبر است در
خلوات و مجالس اهل حال شرب خمر نماید و زیاد هم نخورد که عقلش زایل شود و حال اینکه صدوق و ده
جامع الاخبار میفرماید و دعوی النبی انه قال من شرب الخمر مثا اصبح مشرکا و من شرب صباحا امشی مشرکا
و ما سکر اکثر فقلبله حرام و در خبر دیگر میفرماید باین معنی الزانی بانه اهون عند الله من ان یأکل الربوا
مثقال حبه من خردل و شرب المسکر قبل الا و کثیرا هو اشد عند الله من اکل الربوا لانه مفناح کل شر
و ظاهرا شرب خمر در هیچ شرع و ملت قبل و کثیرش حلال نبوده است و حرمش اختصاصی شرع احدی
نداشته باشد و از اینجا معلوم میشود که طریقه محی الدین و امثالی از تمام ملل و شرایع خارج است اگر چه بعضی
او که از جمله ملاحظه اذا سمع بینه حدود و امان است بر حلیت خمر استلال میکند بانه شریفه و من ثمرات الخیل

فصل در بیان حالات صوفیه

۱۳۴

تتمت این کتاب
در روز پنجشنبه
اول ماه رجب
سنة ۱۰۸۰

والاعقاب تختون منه سکر اور ذقاسنا چنانچه در موقعش خواهد آمد الحق والا نصا سزاوارست که انسان
طریقه اخلاق را از اینها اخذ نماید که حقیقه پیران ضلالت و مرشدان هلا کنند پس ای عزیز من چشم باز
کن و ملتفت باش مباد بعد از مدتها که در رشتن دانت سلامی قدم میری آخر کار فریبی شوی این پیران مرشدان
دکاندار ران خورده تور را بر باضات اربعین و چله نشینی وادار نمایند که عاقبت دنیا و آخرت از دست تو بیرون
و گمراه شوی بعد از اینکه در جاده مستقیم بوده که پیغمبر میفرماید اخاف علی امتی من الضلالة بعد اهلاد بر یقین
بدان که از این باضات و اربعین گرفتن هائیکه از مرشد تعلیم میگیری و عمری خود را در اینها معطل مینمائی هیچ فایده
ندارد و بعضی کلمات وفائی شوشری علیه الرحمه که در چند صفحه خطی بوده بدست آمده مناسب است در این مقام
ذکر شود که موجب اعتبار اهل بصیرت گردد و اولی از حالات خود وفائی که شنیده شده است نقل نمائیم تا بعد
کلماتش ذکر شود وفائی علیه الرحمه علی ما نقل شد در طلب مرشد کاملی بوده است و خدمت هر یک از پیران و مرشدان
میرسیده چند روز خدمت او میکرد میبید که مرشد از مرشد سستش خالی تر و احتیاجش به ارشاد بیشتر است و هم
و غم دنیا است که او را زاویه نشین کرده است مدتها همین گونه در مقام فحش و بهر طرف که رو باز میاورده و هر
که میگوید جز باس و محرومی چیزی ندیده و چون حقیقه طالب حق و سالک طریق یقین بوده است بمقتضا
و من جاهلینا نهله انهم سبنا شی در مشهد مقدس رضو حضرت نامن الاثم علیه السلام را در عالم رؤیا میبیند
که فرمود وفائی پرورد نجف که مقصود تو در اینجا است وفائی از خواب بیدار شده یقین میکند که امام او را ملاک
بمیرزا ابرهیم خان فرموده است و میرزا ابرهیم خان یکی از پیران ارشاد بوده است که در نجف اشرف ساکن و فعلا
هم آن محلی که بوده است معروفست بطاف و دویش و در تدلیس بد طولانی داشته است حتی نقل میکنند که زنهای
اطفال که میرفتند از خارج بلد ابی و نند میرزا ابرهیم میرفتند مشک و ظرف ابی آنها را از آنها گرفته بردوش کشید
از برای آنها میرزا خلاصه در هر جامع معروف و مشهور بوده است حتی نقل کردند که ناصر الدین شاه که او برای نیاز
مشرف شده بود مدتی صحن مطهر علوی را خلوت نموده با میرزا ابرهیم خان صحبت میداشتند حاصل وفائی او را
ابرهیم خان را قیلا شنیده چون از خواب بیدار شد به نامل مقصود خویش را بر او تطبیق نموده شد حال کرده خود را
بنجف رسانیده آن ساعتی که مهیاشد از برای تشریف خدمت میرزا ابرهیم خان و با مبد وصال روانه خدمت او
گردید که ناگاه مدینه راه مرحوم اقا سید مرتضی کشمیری با مرحوم اقا سید علی شوشری تردد پیدا نموده است یکی از
این دو بزرگوار مصناف شد با وفائی بدو سابقه داشتند و فرمودند وفائی انجامد که تمام نوشته اینچنانست شبانه
وفائی انجامد که احد از کارش مطلع نبود این حرف را شنید و اولش فرو گشت سر شد از رفتن خدمت مرشدان

امریات را موی مشترک در بین آنها

۱۳۷

فایده این کتاب
علیه السلام

که کرم ما نوس شد بخدمت سید سید فرمود انکه که امام تورا دلالت بشود و فرمودند شیخ مرتضی انصاری
پس از آن وفات ملازم خدمت شیخ را اختیار نموده و سودای خدمت مرشد را از سرش بیرون کرد و اینست کلیات
وقایع علیه الرحمه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی من علی بالهدایة بعد الضلال والهمنی لما هو محبوب عن اکثر
الناس بل اوحدا الرجال فاسئل ان یمن علی الحسن الخاتم و خبر لما ل یحق محمد و آله و اما بعد مطیبه لازم العزل
که بحکم اذا ظهر البیع فی امتی فلیظهر العالم علیه و الا فعلیه لغته الله و الملك و الناس اجمعین تحریر و بیانش بر آن
بنده هیچ ندان فرض است هر چند این پیر و روزگار خسران مال نه از اهل علم نه از اهل حال و نه از صاحبان فضل
و نه از ارباب کمال اما چون از علماء ربانی احدی متعرض این مطلب نشد و تحقیق در این باب نفرموده و در اظهار
ناچارم زیرا که از مخفی بود این امر بسیار از بیکان و باکان و طالبان حق از اهل ایمان کارشان بضلالت و هلاکت
کشیده و سالکان این مسلك بر اشتباه هر یک بغرضی و مرضی گمان نموده و امر را بر اشتباه گذاشته و از انظار
عباد الله پوشیده اند و غیره سالکان این مسلك را اطلاع و خبری از خرابی راه نبوده و نیست که بطور تحقیق شرح
کفر و طریقت و ضلالت ایشان را نماید تا این زمان که بکفر و دود و دیت و نود و چنانچه از هجرت خداوند چنین خواست
که بعد از مشاهده و عیال این مشکل بدست این بنده جاهل و ضایع روزگار بجای یغنه و فانی شو و شری
شود و الا من باب المقدمه بر سبیل اجمال و اختصار عرض میشود که وجود انسانی یعنی وجود ابتدائی و اصلی انسان
چیز نیست که او اعظم و اکمل و اجل و اتم از جمیع ممکنات و کلام باری تعالی اقوی دلیل است بر این مدعی که
مبفرا بدین نام انشاء خلقا اخر فبارک الله احسن الخالقین و مراد از انسان آن چیز است که روح و نفس و طبع
و ماده و اعضا و جوارح جمیع مضاف بسوی او و منسوب با او هستند همچنانکه واضح است و می بینی که
همه چیز خود را نسبت با او میدهد و همه را مضاف بسوی او مینمائی حق روح و جانند او ماد و او همه منسوب
بشود او هستند و او اجل و اعظم از آنست که فهمیده شود با اسمی بر او صادق آید و او است نمونۀ الوهیت
و انموزج ربوبیت و او است که حضرت ما بر المؤمنین علیه السلام مبفرا بدین ترجمه انک جرم صغیر و فیک
انطوی العالم الاکبر و حکما او را نفس ناطقه خوانند و در کلام مجید تجسیر از او بروج شد همچنانکه مبفرا بدین
بستونک عن الروح قل الروح من امر ربی زیرا که سالکین بالا تر از روح چیز براتصو نمیکردند مثل اعلی که
حالا چیز را بالا تر تصو نمیکند و بحکم همین این شریف و اجتناب اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین
این ممکن از عالم امر است و جمیع مضافات و منوبات او متدجیا و مرتباً از عالم خلقند و بدان رتبه که او است
سعادت و شقاوتی نیست سعادت و شوق بدان دین بیکسان است و طبعی که مستلزم سعادت و شقاوت است بعد از آن

فصل در خالات صوفیه

۱۳۸

و از عالم خلق است لهذا ملای و میگوید (چونکه بی رنگی اسپر رنگ شد) (موسی با موسی در جنگ شد
 که تو این رنگ از میان برداشتی) (موسی و فرعون دارند آشتی) زیرا که طبیعت شقاوت از سجاوت
 پیره و سیاه و طبیعت سعادت از علین است نورانی و سفید و رنگی عارض او نشده و خداوند عالم نیز
 یعنی انسان را نسبت را بجهت بالغه و قدرت قاهره خود با غلبه و حجب نفس و غبارها ماده و طبع
 و زندانی و اسیر فرموده از برای مصالحی چند که ذکر آنها در خلای مقام ندارد و یکی از آنها اینست که تا سر نکند
 و ادعای الوهیت و ربوبیت نماید و خود را هلاک آید فاسد پیوسته مغلوب و مقهور و محتاج و ذلیل
 و بهزار علت علل باشد و جماعتی مرتاضین از مشایخ صوفیه و عرفاء الذین لا یعرفون الله ابدا بر باطن
 خاصه و کسر نفس هر یک بقدر استعداد تا قریب بان رتبه و مقام رسیده اند از بسکه او را عظیم و جلیل
 و جلیل و قاهر و سلطان و مخار و محبط و علم و خیر یافته اند و متصفش بصفات الوهیت و ربوبیت
 دیدند چنین پنداشتند که او است الله تعالی و رب الارباب لا غیر تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا
 فلهمذا یکی پس از جنتی سو الله گفت و دیگری انا الحق بر زبان جاری نمود و هر کدامی از ایشان بکلامی بهوده
 لب کشیده اند از همین جا و مقام است که هم از ایشان وحده وجودی شده اند و وجود واجب اجل اسم و صمد
 چیزی جاری و ساری میدانند و اکثری از حکما هم ایشان را در این باب متابعت نموده اند و بعضی دیگر چنین
 قائلند که حضرت واجب الوجود استقلا لا وجود ندارد و وجود حق همین وجود مخلوقات و ذات حق را
 از قبیل کلمه حقیقی میدانند که موجود نیست مگر در ضمن افراد فلهمذا قائل شده اند بخدا بان متعد و میگویند
 هر نفسی که اکل از سایر نفوس است او است رب الارباب او است خداوند بر سایر موجودات و جناب شد
 کامل را در هر عصری بر اهل انصر خدا میدانند و احکام از مرتاضین مذکور بکنند و حقیقت نفس که هو حق
 نرسیده اند و نخواهند رسید و حدیث شریف من عرف نفسه فقد عرف ربه را از تعلقات محالیه است
 یعنی در حکم محال است چنانکه بحقیقت و کنه خود نمیتوان رسید همچنان بحقیقت و کنه رب الارباب نمیتوان رسید
 دلیل بر این مدعی بسیار است و واضح آمده که کلام حضرت ختمی ماباست که عرض میکند ما عرفنا حق معرفتک
 و از این کلام معجز نظام معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله بتمام و کمال بکنه مقدس حقیقت خود نرسیده
 و بان چیزیکه نرسیده است همان است کلمه مخزون و نه عند بر پس حاصل مطلب اینست که حق معرفت نفس محال است
 همین قدر مقدمه کافیست از برای مطلبی که در نظر است و ان اینست که اگر بخواهم بکنفر کافر بهود یا مسلمان متقی
 هر کدام باشد فرقی نمیکند زیرا که این مطلبی که در نظر است بکفر و ایمان ندارد غرض از بهود را اول مزاج شرع اعدا است و ایمان

امریکے از امور مشرکین بپایانها

۱۳۹

تقبل غذا تا چهل روزند بجا غذای او را کم میکنیم بحد خاصه که خود میدانم بعد از آن چهل روز دیگر او را پر میکنیم
از خوردن جوایز تا آنکه جمیع مضائق و منویات نفس ناطقه او که حجاب هستند باین سبب قیو و ضعیف گردند و
از کدورات نفسانیه و طبیعیه و ماده بکلی تصفیه شود و از ابتدای امر ذکر می یابد و تعلیم میکنیم که بخواند و او را ببلای
نهار مشغول بآن ذکر میکنیم کارش بجائی میرسد که حتی در خواب بخواند و اگر کسی در پهلوی او باشد بپشت او لازم
که آن اسم از اسماء شریفه یا اسم الحنی باشد هر چه باشد خوبست یا عمر باشد یا آنکه با علی هر چیزیکه باشد مقصود
نه آن ذکر است بلکه مقصود اشتغال او است بیک چیزیکه از آن چیزانی که خیال خود را خارج نکند تا آنکه
رفته رفته خیال او از همه چیز و از همه جاعع شود و تمام او تمام واحد گردد بلکه بجای میرسد که هم واحد و هم
نیمه اند جمیع خیالات و هومر او بکلی بر طرف میشود و از این تشنگی و تفرق خیال کم کم فارغ گردد و از همه
خیال او جمع و ساکن شود تا مدت سه اربعین یک اربعین تقبل و یک اربعین پرهیز و یک اربعین وقوف در
انتهای سیر و تعبیه اربعین از این باب است که نهایتش اربعین است و اقلش سبعة باخلا استعداد
و در بین شروط و ادابی هست که اظهار آنها جایز نیست شرط اعظم آنست که باطلاع و نظر خوبنده میباشد
چونکه در مدتی باضنه هم دوزه میباشد از حالش مطلع باشم و از مقامی بمقامی او را سپردم و حرکت دهد بدست
العملی که معهود است آنوقت آن یهود بحد میرسد که جمیع مراتب وجود را بر سیل قهقرای طی نماید و سیر
میکند تا بمقام و رتبه نفس ناطقه خود و صوفیه کفر این سیر را من الخلق الی الله گویند و کلام عرفا است که گفته اند
النهاية هو الرجوع الى المبدأ و چون باین مقام رسید بجزو عیان هر چیزی را مشاهده کند حتی ملکوت سموات
و ارضین را و احاطه و استیلا و تصرف در ملک بحسب استعداد پیدا میکند و این مقام میباشد که بعضی از ایشان
تکلیف را ساقط میدانند و خود را اصل مینامند و از برای این شریفه و اعبادت حتی باینکه این معنی
میافند از مناهی و محرمات چندان اجتناب نمینمایند باز او را در این مقام که منتهای سیر است نگاه میدارم
تا هفت روز یا بیشتر از اربعین و بعد از آن وقت معهود یاد آید شرائطی چند که خود میدانم در بجا بر میگردد تا تمام
اول و این سیر را من الخلق الی الله گویند و بعد از آن هرگاه بخواهد باین مقام صعود و عروج کند بر باضنه خلاصه
چیزی که چندان طولی ندارد میتواند عروج نمود و گاه باشد که تصرف و قاهریت او بجائی میرسد که حتی تصرف
در خیال غیر میتواند کرد که شبها در نظرش روز و روز در نظرش شب گرداند و میشود که جدار و سقف خانه را
در نظرش بطلان کند و باز حال اول بر گرداند و پای خود را از زمین بر لبیام گذارد و از نظر غایب گردد و در
اطاق بسته داخل شود و از اطاق بسته بیرون آید و بشود و صله من را بدست بمالد و طلا نماید و باز بجای خود

فصل در خواب و حال و صفیه

۱۴۰

بر گرداند و دوام طلا بودن مس از نظر بقوت نفس او است و گاه باشد که بعضی نفوس مستعد باشند
 محبت را که مایلند بعالم عرفان و حقیقت ان بهو که بیست نگاه بهم زند و منقلب سازد و او را بخود نماید
 و تغییر کلی در حالات او بدهد و با همان اسمی که در آیام سیر ذکر او بوده است بسیار از کارها جز
 مثل تسکین صداع و درد شکم و عقرب گزیده و باز کردن اطفال و امثال ذلک میتوان کرد و همان اسم را
 در منظرها داخل مینمایند بعینر باحو و فائز از آن جمله است شیخ ابوسعید ابو الخير خراسانی که اسم
 خود را در جمیع رباعیات مندرج نموده است و بالا تر از اینها همان است که در مدت یک ساعت کسی را سه
 دو ساله یا شش ساله بدهد یعنی تصرف در خیال او میکند و او را مثلا به هندوستان بفرستد و در آنجا
 مدت ها بماند یا مردم مخالفه و امیزش نماید و لیل و نهار بپوشد و باز او را برگرداند یک ساعت پیش
 نگذشته باشد و این بهو که ما و جماعت عرفا اسم این را طی زمان گذاشته اند و این حرف بسیار غلط و
 بیحیض است بلکه از باب استیلا و غلبه بهو است بر انکس و از باب مغلوبیت نفس او است بر بهو و
 مثل استیلا و غلبه خواب بر تو که فی الجمله نمونه آنست که بعضی از مضافات و منسوبات نفس با طفره از
 کار میافند و فی الجمله تجردی حاصل میشود گاه باشد که در عالم خواب سفرهای طولانی میکنند و عالمها طی
 مینمایند و حال مدت خواب تو یک ساعت پیش نبوده است بلی طی زمان و زمین مخصوص به پیغمبر و ائمه
 معصومین سلام الله علیهم اجمعین است و از برای غیر ایشان محال و ممنوع است و البته این را شنیده
 که راوی میگوید حضرت در کوفه بمن فرمودند کن فی المدينه بخدا قسم کاف کن را در کوفه شنیدم و تو را
 در مدینه و اگر در حق غیر ایشان از باب طی زمان و طی زمین چیزی شنیده باشی بدو غوغ و بی اصل
 و این بهو که ما خیلی کارها از او ساخته میشود هر چه از این چیزها که عرض شد در حق این طایفه حکایت
 میکنند غالباً صحت است مگر طی زمان و طی زمین و این سیر که بهو که داده شده و مقامی که مفضل^{عض}
 شد شبیه و نمونه مقامی است که خداوند بفرماید ^{بدانکه} اجمعك مثلی تقول لشی کن فیکون اما
 این جماعت بعضی عرفا لا یرفون الله از راه اطاعت زفته اند چون اطاعت داد شوار و مشکل دیدند برایشان
 ممنوعه منخوسه کار را برخواسان کرده اند و از راه مخالف بقهر و غلبه زفته اند زیرا که اطاعت و عتود
 مخالف با هوای ایشان بود اول قدمش خود را بخدا داد و راضی بقضا بود و از ماسو گذشتن است
 و بهو که ما از بد امر قاهریت و سلطنت بر ماسوی را میخواهد و منظور دارد که تغییر قوت و دفع قضا را
 نماید و این راه را بسیار سهل و آسان دیدند زیرا که هیچ مکره و حوائی مانع از رفتن و طی نمودن آن نیست

امر بترامو مشرکین آنها

۱۴۱

نه ایمان از شرائط است و نه اسلام و نه مظالم ناس صاحب مانع راهست و نه خوردن مال شبهه و حرام
مانند اطاعت و عبودیت صعب و دشوار نیست که بک نمازش هزار آداب و شرائط خواسته باشد تا معراج
المؤمن شود و بعد از معراج شد هفتاد اذان را بعوض بکند هم از مظالم ببرند نه جبطی در آن راهست
و نه تکفیری شرطی که دارد همان جوع و سکوت است بدستور العلی مخصوص از جناب مرشد و خاصیت
ان قهری و ذاتیست اگر کسی از غیر اهل خبره انکار یا تا ملی در کرامات و مکاشفات بهود که ما داده
روز جوع و سکوت را بر خود قرار دهد و اشتغال بک چیز را شعاع نماید اگر تفاوت فاحش در حالات
خود دید بداند هر چه گفته و نوشته ایم همه صدق و صحیح است باری اگر چه این دوراه در خاصیت و
اثربا هم شبیهند اما بنمایان بون بعد و البعد بین الصریقین کبعد المشرقین هزار نکتہ بار بکتر زمو
اینجا است بنشانیهای عبادت و علامات عبودیت که فی الجمله در رساله سراج المحتاج اشاره بان شده
و انبطافه بعد از سیر چنانکه بدست میاورند هر کدام بقدر استعداد است و انهم چیز ناقص مقبوض
که دوام و ثباتش بقدر قابلیت است نه باز از دوام و ثبات اجعلک مثل ذی که اجعلک مثل ذی
که طی ان بادشاد و جنب خود باری است لا غیر و ان نمیشود الا باطاعت و عبودیت این عارف نادان
گاه باشد چندین امر واجب از جانب حق یا و متوجه است مثل حاصل نمودن ثمره از مظالم عباد
و قضا کردن نمازهای در تقلید و اجتهاد هر را گذاشته مشغول بر پا داشت و خواندن ذکر یا شیطانی شده
جمعی طفل طبعان و احقان مرید و میشوند چرا چونکه جناب مولانا از خبا با وضما پر کاهی خبر میدهد
و حالا که برای این مقام است پس از اولیاء خدا و مقربان حق است این مصراع هر قدر مناسبست حفظ
شأن و غایت عنک مشاء نمیدانم اگر افای یهودی مانا بر بیند چه خواهید گفت باری غرض از این تحریر
و سپردن یهودی فقیر و ذکرا و تفصیلی که عرض شد بپشت که محقق و معلوم کرده این هزاره ها که سالها
بلند است دخلی عبودیت و بندگی و خدا پرستی ندارد محض صنعت و صنعت محض است و این صنعت است
از صنایع و ستری است از اسرار مشایخ و در سنای صوفیه کفر و فخر و خذلانم الله و فی الجمله از انهم در دست
فرق مسلمین بوده است و اکنون هم نمونه از او باقی است و بنکان ایشان چنین گمان دارند که راه وصول به حق
است و بجلل الله رب العالمین مطلب از برای اهل حق اشکار و بدیهی است که این راه ابتدا دخلی و ربطی بخدا
پرستی ندارد و مؤمن و کافر هر دو در آن یکسانند و محض صنعت است مثل اینکه مؤمن و کافر هر دو در تحصیل
علم مینمایند با هر دو صنعت ساز پا خدای را بگردانند و اگر این امر چیزی بود که دخلی بدین ایمان میباشد

فصل دوم در تحالات صوفیه

۱۴۲

پس میبایست ائمه طاهرين بيش از امور و احكام ديگر اهتمام در اين امر فرموده باشند و دستورالعمل را
داده و كتاب در اين باب تدوين نموده باشند بلكه منع فرموده اند و لعن كرده اند اشخاصي را كه عامل اينكارها
بوده و باين روش عبادت از براي خود بهم بافته اند بلكه طريقه اطاعت و بندگي همين است كه ابلاغ فرموده
و حجت را بر همه تمام كرده اند بلي چيزي كه از ايشان سلام الله عليهم اجمعين رسیده و ميراثش معتبر گردیده تفكر
ساعت است و حضور قلب در صلوات خمس و فراغ بال از خيالات دنيويه و خلوت كردن از اخبار و دواخريها
از براي راز و مناجات بدرگاه قاضي الحاجات و توكل با استخاره از برآدمع و سواس و تردد در امورات زيار
كه و سواس و تردد بقلب تيره و كدر مینماید و غذا خوردن بقد حاجت و كفاف نه بقد ميل و اشها و ذكر مؤ
از براي قطع اذ و مال و حرف زد بقد ضرورت و معاشرت بقد حاجت و نظار اينها بسا است كه از شر
حكيم و مرشد حقيقي دستور العمل رسیده چنانكه ادب بخلي را از براي عباد الله بيان فرموده باشند چگونه بشود
در چنين امر بزرگي مسامحه و اهل مال نموده باشند و اين چيزي كه با اعتقاد افامي مرشد اصل مطلب موجب وصول
بحق است ابتدا در ان بيانه نفرمايند و بطلان حق كاهو حقه نرسانند حاشا و صنعت بود اين امر از بابت شد
مشابهتش بحق برا غلبه پوشيده و مخفي است خصوصاً در محلي كه ملبس و مزوج بدن و ايمان باشد و بعبادت
كه برا كثرى از خود عرفا هم پوشيده باشد زیرا كه اثر و خاصيتي بر اين صنعت مترتب است و از خواص قهریه
شبهت بسيار بكارهاي انبيا و اولياد دارد بصوري كه برخو عامل و صاحب صنعت هم پوشيده شده است
امر بر خودش هم مشبه است چنين كان دارد كه اينها از تاثير وجود مباركست زیرا كه در اين بين در بعضي از
او امر و نواهي اطاعت حكم شارع را هم ميكند نماز و روزه و تجمد و بعض مستحبات ديگر را بجا ميآورد چنين كان
كوده كه از تاثير اين اطاعتها ميتواند همه خراپه كار ميرد و مراد از همين جا است بر فرض اينكه اين اعمال و او را در
اذكار كه از شارع مقدس رسيد جناب مرشد است خالص الوجه الله باشد چيزي است جدا و ان صنعت چيزي است
حدا و ابتدا دخلي بهم ندارند و چون هر دو با هم مزوج شده است ماثير خراپه و اشتباه از براي طالب و مظلوم
و اگر اين چيزي كه ادعاي در دست است خالص از براي حق است اثراتي ديگر دارد كه اهل خبره ان ميدانند و ميتوانند
مثل ياره از جهال فرقيت اين ذكر و تحا و بد از ماضي و استقبال نميشوند و اگر جناب مرشد معتقد باشد
كه اينها از بابت عبوديت و خلوص نيست است همين اعتقادش دليل است بر حكم برخلاف اين چيزي كه اعتقاد فرموده
چنانكه عارف سالك بهود بان تفصيلي كه عرض شد عامل اين همه صنعت عجب باشد جناب مرشد و اصل و اقا
عارف كامل ديگر چه امزور و بمكاشفات و كرامات باشد كه خود را هلاك و بنديگان خدا را كراه نميآيد و فرق ميباشد

امریکے ابراہیم مؤمنین کے لئے

۱۴۳

کرامت و صنعت نکذارد تا کار بجائی رسد کہ بر خود مولا نا امر مشہر شود کرامت چیز پرامیگو بند کہ خداوند از برای بندہ
خاص خالص مؤمن نحو اگر مالہ میکند بدو ارادہ و میلی از او بدو خبر و اطلاع او زیرا کہ ان بندہ خالص مطیع تماماً
خود را بحق دادہ و قطع جمیع ارزوها و خواہشہا در راہ حق نمودہ است ابتدا ارادہ و میلی از خود ندارد و ارادہ
و میلی او در ارادہ حق بکلی فلذ و مضحل است و در مقام رضا و تسلیم است چون قلب منور و فارغ از ہر چیز است
محل نزول و جلواکام حق است و حضرت حق از برای اعزاز خود در بعضی موارد امور چند کہ جلوہ و نمود داشتہ باشد
در ان محل صادر میگردد حتی بعد از مردن و از دنیا رفتن و مردہ را میداند کہ دیگر ارادہ و میلی نیست و ہمین
دلیل بر اینکہ در آیام حیوہ ہم ارادہ و میلی از خود نداشتہ است و این ہم یک معنی است با اینکہ حیوہ و ممات با
یکسان است باری اینہا ہمہ اگرمی ہستند از برای بندہ مؤمن کہ از خود ارادہ و تمنائے ندارد و این مقام غیر از
دعا است و غیر از مرحلہ از دو و تمنائے است و مقام دعا و خواہش از حقیقتاً چیزی دیگر است و در ان خوب بد
یکسانند و اما سؤال و خواہش نیکان و پاکان از حضرت حق جوربت و سؤال بدان جوگر و این مطلبی است کہ
محتاج تفصیل طویل است کہ در اینجا مفاہیست مقصود بیان معنی کرامت بود چنانکہ معروض شدہ مثل جناب
مولا نا کہ صاحب صنعت شدہ و بہو نفس و میل خاطر شریف ہر چه بخواہد ددہر جا کہ بخواہد خود نمائی کند
و مردم را فریفتہ حالان ذکر و فکر خود کرداند اما تمیز این دو برای طالبان دنیا و تابعان نفس و ہوا با مشکل
از باب مشابہت اینہا ہم مکر کہیکہ احاطہ کلی بر حالات سلوک و رفتار ائمہ معصومین داشتہ باشد حفظ
و عصمت خدائی ہم شامل احوالش باشد کہ اگر عصمت الہیہ شامل حال نباشد ہر چند کہ حضرت قبل ہم کہ باشد
خواہد لغزید باری مقصود اصلی از تحریر این اوراق اثبات نمود صنعت بود این امر است بحمد اللہ مبین
و مبرہن شد بنوعیکہ ابتدا از برای طالبان حق شہرہ یافتہ نمائندہ است و ہر گاہ جناب مرشد بفرماید ہر چه کہ
و ہر چه نوشتی صحیح است و من ہم در صنعت بود این امر و بطلان این طریقہ با تو ہم قول و ہم زبان و در
کفر اینطریقہ با تو ہم دستا نم و طریقہ من همان طریقہ اطاعت و بندگی است کہ بان اشارہ نمود کہ جواب
بہا است و خوف بہ شمار و این مختصر کجایش محتاج تہنئہ و لجاج را ندارد و وضع این رسالہ نہ از برای ہدایت
یافتن جنابست و انجناب کارش از این نقلہا گذشتہ و اجل از اینست کہ ہدایت باید و نہ از برای اشخاصی
کہ داخل سلسلہ و حلقہ شدہ و بارشاد جناب مرشد فاہر کردیدہ و نہ از برای اشخاصی است کہ ایمان بکرامات
و مکاشفات حاصل انجناب آورده اند و نہ از برای اشخاصی است کہ از نفس مبارک اقامتای منصب و جاہ
دارند کہ خون مسلمانان را بخورند و نہ از برای کسانیست کہ از برای امور دنیویہ و اصلاح کارہا از وجوہ شریف

فصل در بیان حلال و حرام

۱۴۴

مولانا استمداد همت می نماید از آنهم محض خیال و توقم است زیرا که مولانا هم بهر از این ارشاد نیست بلکه
وضع این رساله از برای کسانیست که در حق انجناب یا غیر تجر و تردد داشته باشند از تردد و جرئت بیرون
و از برای اتمام حجت و تمیز حق از باطلست بجهت کافه مردم لیهلک من هلک عن بیته و یحیی من حی عن
بیته و اینکه فرمودند که با شما هم زبانم به اصل و دروغ است و اگر این فرمایش صحیح باشد پس ارشاد
و مرشد بت جناب مولانا غلط و بیجا است زیرا که ثابت نمودیم از برای بدست و دزد این صنعت و طریقه
باطل البتّه و جوّد کامل مثل جناب قاضی و گاه حق منحصر است با ارشاد و جلد مرشد حقیقه
که حضرت واجب تعالی است بحکم آیات قرآنیه که بر رسول هم میفرماید آنکه تهاد من احببت و لکن الله
بهک من یشاء و باز میفرماید انما انت منذر و لکل قوم هاد و باز میفرماید و لو شئنا لانتها کل نفس هدیها
و باز میفرماید و لو لا فضل الله علیکم و رحمته ما نکت منکم من احد یذو و باز میفرماید من بهک الله فهو المهد
و من یضلل فلن تجده و لیّا مرشد او کسیکه قرآن میخواند میداند که آیات قرآنیه همه صریحند بر اینکه هدا
مخصوص است بحضرت باری تعالی و جلد او و هدا یثابت دلایل بر اثبات مدعی و اگر بفرماید رسال و
انبیاء و نصب و صیّا از برای چیست مگر اینها همه از برای هدایت و ارشاد نیست عمدّه مقصودند
این بود که گفتگو با پنجارسد و حرف با پنجا کشتا انجناب ارشاد انبیاء و اوصیاء از برای ارشاد و مرشد
بودن خود دلیل و حجت نماید که دلیل خودش و بر خودش نقض نمائیم اولا انبیاء و اوصیاء ایشان همه از
جانب حق مأمور و منصوبند و ثابا هر چه میگویند از جانب حق است و از خود بدعتی در دین خدا نمیکند
و ثانیاً تابع نفس و هوا نیستند که هر کس اظهار ارادت و محبتی از برای مال و منصب جابا ایشان کند و را
مد کنند و با و عطا فرمایند و هیچک از ایشان از بدعت کفار و مخالفین در دین حضرت ربا العالمین
مزج و خلط نموده که سیر من الخلق الی الله و من الله الی الخلق بامت خود بدهد و بابشاکوت شود
و داخل سلسله و حلقه کند و باضا منخوسه هل باطل را با ایشان تعلیم کند تا بر خبا یا و ضما بر مطلع شوند
و خدا پرستی را موقوف بر سبت مرشد کامل و اصل بدانند باری نمیدانم کبسی و کجائی هر که هست و هر کجا که
هست اگر اهل حق و حقیقه بنده خدائی خود را در میان مردم مخفی نماید و پنهان کند و استباد کند و خود را
را بر چنین و در مصداق الدین میشوند علی الارض هو تا باش و چهره دین حضرت سید المرسلین را با نخن
نادانی بخراش و اگر هوای افانی و خود نمائی نور مانع است پس خدا و محمد مصطفی و علی مرتضی و اینند
رو سبّارا از جناب مولانا خواهش و استدعا چنین است که دین را مزوج بصنعت نفرماید و اسم صنعت را

امریکیم ارا موم فشر کر پین انہا

۱۴۵

ایمان و تقوی نکادارد بهمین طوریکه میرزا ملک خان و بهودگی ایمان مآهستند انجناب هم سلوک و رفتا
فرماید زیرا که محضر صنعت فروشی و خود نمائی ضرر از برای دین مسلمانان ندارد و هرگاه کسی از عرفا و مرشد
همین ابراد کند و بگوید سرتی را که سالها بران طریق بودی و اسنادان فن کتمان کرده و مخفی نموده اند
تو چرا فاش و اظهار نمودی و از عقوق مشایخ و پیدان سلسله احرار و پروا نکردی عرض میشود که اولاً
اهل فن میدانند که چه قدر باز ستار و پرده پوشی نموده ام و تعدد در ساده نویسی کرده ام با بابت
و کلمات اهل بیت معصومین ایشانرا مفتضح نموده و کلمات خودشان که مشعر بر کفر ایشانست
نوشته ام و ثانیاً فرزندان خلف در هر سلسله و قومی بوده است و از انجمله محمد بن ابی بکر و هرگاه در آن
سلسله هم یکی باشد نقص و عیب نیست و ثالثاً بحکم المامو معذور بامر و فرمایش حجت الاسلام و
المسلمین العالم العامل الموحداً کامل شیخنا الاکبر الشیخ جعفر الشوشری دام الله ظلّه العالی علی
رؤس المسلمین بوده است و چون امثال امرش بر کافه امت حضرت سید المرسلین فرض و لازم است
فلهذا معذورم و العذر عند کرام الناس مقبول و کان ذلك فی ارض الغری در سال یک هزار و دو
نود و چهار هجری تحریر و السلام حقیقه اگر انسان مرد بماند و املعبه بازی بچہ خود قرار نداده باشد
همین اندازه فرمایشات و نصائح و فائده او را کفایت میکند و میفهمد که طریق معرفت و قرب الی الله و
مجاهدہ بانفس احتیاجی بخدمت این مرشدان که از سرتاپا محتاج بحطام دنیا و اسیر هوای نفسند ندارد
مگر آنکسانیکه در هر زمان بوده و هستند از بزرگان که دارای مقامات عالیہ و مراتب کمالیہ بوده و میباشند
از قبیل ابن فهد حلّی و سید ابن طاووس و بحر العلوم و محقق اردبیلی و میرزا ندرسکی و سید عبداللہ شوشری
و سید مرتضی کتیری و امثال اینها که اوصافشان غنی از بیانت زبر خرقه و خرقه پوش این پیروان و
مرشدان گول و پیرایه بخود بندان نامعقول بوده اند حاشا و کلاً و اگر از کسی شنید که خود سید بطای
و بحر العلوم در طریقه و کیفیت سیر و سلوک و طریقه و در ذکر رساله نوشته اند چگونه میشود که در این
رشته متصوف نباشند و لا رساله را که نسبت بحر العلوم قلم میدهند صدق این نسبت غیر معلوم است
و ثانیاً بر تقدیر صدق اگر کسی این رساله را ملاحظه نماید میبیند که هیچ مناسبتی با طریقه حضرت متصوف
ندارد و در مواضع علیّه از آن رساله تکذیب و مذمت دو پیر اینها را بیش از وفائے نموده است چنانچه در
معنی اول طریقت بعضی از عبارات آن رساله ذکر شد خلاصه اینکه این حضرات و حضرات بابت از اینگونه
نزوہات و پلٹیکات بیا اعمال مینمایند در مقام پیش رفت کارهای خود که فلان اقا از ما است و بابا فلان اقا

چنانچه
تفصیل آن
خواهد آمد
م

فصل دوم در حالات صوفیه

۱۴۶

صحبت و مباحثه کردم مجاب شد چنانچه در جنگ قبل و نفرین و آوار خاسانی نقل میکردند که یکی از حضرات صوفیه میگفت من نجف مشرف شدم نجف را خالی از اهل علم دیدم مگر یک نفر آقای نابنی و با او یک مجلس صحبت کردم بالاخره گفت شما بر طریقه خودتان ماهر بر طریقه خودمان شما را بخدا به بینید چه قدر حرافت باید تا این حرف را تصدیق و باور نماید و احمق تر از باور کننده گویند است که باینگونه حرفها میخواهد تو^ه از علما نماید بوقتی در مشهد مقدس مجلسی بود مشتمل بر عده از طلاب در بین یک نفر کلاهی که بین ما^ه و او دوسه نفر فاصله بودند صحبت حضرات بابت در بین امدان کلاهی گفت من بوقتی با فلان افاد بکفر از اهل علم را اسم برد و خیلی توصیف و تمجید از علم و حالات این افاد کرد و گفت من در خدمت این افاد یک سفری رفتم عشق آباد وارد شدم بر منزل کسی بعد معلوم شد که صاحب منزل با پست شب که شد یک پیچیده دوازده ساله از صاحب منزل آمد پیش ما و با این افاد که من در خدمتش بودم بنا کرد ب صحبت^ه داشتن این پیچیده فلان فلان شده بقدر که از ابا^ه و اجناس مسلل دلیل و برهان افاد میکرد که جناب افاد از جوابان عاجز شدند و نتوانستند با آن جوانمرد شده مقاومت نمایند از اینگونه سخنان این کلاهی بنده با خود گفتم باید این شخص زیر کاسه^ه داشتم باشد چون از مجلس بیرون آمدم در پی راه با و گفتم مبل دارم یک مجلسی خدمت شما باشم گفت بفرماید مبل دارد منزل تشریف بیاورید و میخواهد من مدد سه میبایم گفتم شما مدد سه تشریف بیاورید این بود که آمد و معلوم شد که ایشان بهر زحمت نادی و جبرئیل یا بهر تشریف دارند مدتها در مدد سه انیس ما بودند کتاب ایقان و بیان از برای ما آوردند بار غرض خصوصاً کلام این شخص بود که چگونه این افاد را بلند کرده بعرض میرساند و آن بجهت مرتبه اش را پست میشمارد و انگاه این را با این پسته رتبه غلبه بر آن آقای کدائ^ه میدهد خوب سادکاری است باری برگردیم باصل مطلب گفته شد که از برای عمل نموده با دایب شرعیه ستر مرتبه است که مرتبه اول از انها مرتبه حتم و الزام است که اتیان بواجبات اجتناب از محرمات معلومه باشد که شاعر مقدس این مرتبه را بر عاتق مکلفین الزام فرموده و احکام را در تورات اخباری آن ترخیص فرموده است و اما آن دو مرتبه دیگر مرتبه کمال میباشد که شارع نسبت بان دو مرتبه حتم و الزامی و بعث و زجوری ندارد بلکه اخبار عمل را باید مکلف و اکذا^ه فرموده است مثلاً مرتبه اولی مانند ناسانیت تمام الاعضاء و الجوارح و لباس خوش صورت و خوش منظر که هیچ نقص در اعضا داشته و نباشد و لکن این آدم لباس درین نداشته باشد و مرتبه ثانی از عمل مانند اینست که این شخص لباسها بپوشد و نظیف بپوشاند و لکن سر او برهنه باشد

کلاهی
نابنی
با او
یک مجلس
صحبت
کردم

دو مرتبه
مرتبه اول
مرتبه دوم
مرتبه سوم
مرتبه چهارم
مرتبه پنجم
مرتبه ششم
مرتبه هفتم
مرتبه هشتم
مرتبه نهم
مرتبه دهم

احکام امر مؤمنین در اینها

۱۴۷

بیان مراتب ایمان

البشر یوشانند این لباس مراتبی بر حسن و افزوده میشود و مرتبه ثالثه از عمل بمنزله اینست که ناجی از جواهر
بر سر او نهند که دارای مراتب حسن گردد از حسن ذاتی و عرضه پس اگر ناجی و لباس بر او پوشیده نشود دارای کمال
نیست نه اینکه نقصی در او باشد بخلاف اینکه یکی از اعضا او مانند دست و پا و چشم و گوش در او نباشد که
فقدان هر یک موجب نقصی در او میشود و این اختلاف و مراتب عمل ناشی میشود از اختلاف و مراتب تقوی
و مرتب میشود بر اینها مراتب ایمان چنانچه در تفسیر آیه اذا ما اتقوا و امنوا و علوا الصالحات ثم اتقوا
و امنوا ثم اتقوا و احسنوا الخ از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند اتقوی علی ثلاثه
تقوی من خوف النار و العقاب هی ترک الحرام و هی تقوی العام و تقوی من الله و هی ترک الشبهات
فضلاً عن الحرام و هی تقوی الخاص و تقوی فی الله و هی ترک الحلال فضلاً عن المشبه و هی تقوی خاص
و بر حسب اختلاف مراتب تقوی مختلف میشود مراتب عمل و از اختلاف مراتب عمل ناشی میشود اختلاف
مراتب ایمان و لعل وجه تقدیم تقوی بر ایمان در این شریفه همین باشد که زبادی تقوی و عمل موجب
زبادی ایمان میشود اگر چه اصل تحقق تقوی و عمل توقف بر اصل تحقق ایمان داشته باشد زیرا که منافی
نیست بین توقف اصل تقوی بر اصل ایمان و توقف زبادی ایمان بر زبادی عمل و تقوی پس تقوی بمنزله
جاذبه ایمان و طاعت و عمل مانند اشجار منزه است در حوالی و اطراف آن نهرو ایمان بمثابة ثمره
میباشد این اشجار است که هر شجره باندازه استمصاص و میکند با زاین نهرو طراوت و میتوان لطافت پیدا
پس هر دختی که بابت نزدیک تر طراوتش بیشتر و میوه اش لطیف تر خواهد بود و ایمان که ثمره شجره عمل است
هر قدر از منبع تقوی شادابتر باشد بر حلاوت و لطافت و داختر اش افزوده میشود و همچنین اگر انسان
داشته باشد عدد شب تار یک چراغی در دست گرفته بطرف مقصد میرود و نور چراغ چند قدمی را از پیش
پایش روشن میکند آن چند قدم روشن را که طی نمود چند قدم دیگر روشن میشود و همچنین تدبیر بجا هر قدر
بیشتر میرود آن روشنائی نیز پیشاپیش او میرود و قریب مقصد پیدا میکند تا باندازه میرسد که بروشنی این
چراغ نفس مقصد دیده میشود و در هر جا که از بین راه توقف نماید و یا چراغ را بر زمین گذارد بکفداری آن
حوالی و اطراف او روشن میشود که حرکتش منحصر در همان مقدار و زاید بر آن مجاز از حرکت و اندازه قریش
پیش از این نخواهد شد پس تقوی و عمل بمنزله این چراغ است و ایمان مانند نور این چراغ است که هر قدر بر عمل
و طاعت افزوده همان اندازه بر نور ایمان افزوده و قریب حضرت حق جل و علا پیدا میکند پس هر کس در اعمالش
تقوی باشد عمل و طاعتش اخلص و اظهر خواهد بود و هر کس عملش اخلص ایمانش اتم و اکمل مقاشش اعلی و افضل

فصل در بیان درجات و مراتب

۱۴۸

پس میتوان بکثرت و خلوص عمل ایمان را ترقی داد و تحصیل مرتبه یقین نمود که سبب باید فاعل در بک حقیقی تا
 البقی بنابر این که حتی در این مرتبه باشد چنانچه سابقا ذکر شد یعنی از هر مرتبه از مراتب ثلاثه یا سببه
 ایمان چنانچه بیان میشود تجاوز بمرتبه فوق نتوان کرد مگر بعمل و طاعت خالص و همچنین در مراتب یقین که مرتبه
 علم البقین و مرتبه عین البقین و مرتبه حق البقین باشد از مرتبه بمرتبه فوق آن نتوان رسیده مگر بطاعت و عمل
 خالص و همچنانکه نفس ایمان مراتبی دارد اعمال در این مراتب نیز در مراتب از حیث کثرت و قلت و از حیث
 کامل و ناقص از خلوص و عدم خلوص که عمل در هر مرتبه نازل ناقص است نسبت بان عمل که در مرتبه فوق
 است و لو عمل از شخص واحد صادر شده باشد باینکه این شخص مراتب از ایمان را طی کرده باشد مسلماً عمل در
 ایام مرتبه نازل او ناقص است نسبت بعمل ایام مرتبه عالی چونکه هر اندازه بعد از جوار حضرت حق باشد شوا
 افت در عمل پیدا شود و هر قدر یکم قریب بخوار پیدا شود عمل اخلاص و اکل میشود بلکه بمقتضای احکام الابرار است
 المقربین عمل مرتبه نازل نسبت بمرتبه عالی از سبب ان مرتبه محسوب میشود و این نقص اضافی در مرتبه نازل
 ضرر بکمال مرتبه فوق ندارد مثلاً آنکه در مرتبه یقین است و اعمال او در این مرتبه از صوم و صلوة و غیر اینها
 عمل و صوم و صلوة موقنین است و نقصانی که قبل بمرتبه یقین داشته است که صوم و صلوة موقنین شمر
 نمیشد است ضرر باینکه این شخص فعلاً موفق و عامل عمل موقنین است ندارد و بقول مطلق میتوان گفت اعمال
 این شخص اعمال موقنین است پس آنچه غیر مضر بمرتبه یقین است نقصانی که بمعنی فقدان کمال است و لو غیر
 بسبب هم شده باشد نقصان فانی معنی نقصان احواء و شرائط عمل اخبار آنکه مرجعش بترك واجب است
 زیرا که این نقصان البتة مضر مقام ابقان است چگونه ترك واجب را ترك بجام مضر بابقان باشد و حال
 اینکه وصول بمرتبه یقین از اثرات عمل است و بدو عمل و طاعت نتوان تحصیل بمرتبه یقین نمود و از این بیانات
 معلوم شد فساد محتمل حضرات صوفیه بر ترک بعضی عبادات بعد از وصول بمرتبه یقین بقوله تعالی
 فاعبد ربك حتى يأتيك اليقين و همچنین معلوم شد فساد محتمل خصوص عیال الدین از ایشان بر جواز ترك عبادات
 قبل از وصول بمرتبه یقین از برای سالك طریق یقین باین خبریکه نسبت بر پیغمبر ص داده است که فرموده من
 اوتي حظ من اليقين فلا يزال عاقل من صلوة و صوم که در تفسیر این آیه افاضیتم فی الارض فلا جناح علیکم
 ان تنصروا من الصلوة مگر بدانسان مادامیکه مسافر در صحن استعداد و سالك طریق یقین است باینکه نیست
 اگر ترك و تنقیص اعمال بدین احوال او شود از صلوة و صوم و سایر عبادات و این حدیث نبوی را شاهد بر مدعی خود گرفته
 است وجه فساد اینست که بر تقدیر صدق این خبر از پیغمبر ص باشد معنی نقصان کمال است بمعنی

امریکین از امور مشترک بین آنها

۱۴۹

نیکوکاران
و نیکوکاران
و نیکوکاران
و نیکوکاران

فرك واجب چنانچه بيان شد و چنانچه اعمال اهل این طبقات از ایمان مختلف است من التقصیر الكمال
همچنین خود اهل این مراتب نیز من چنانچه اشتبا و بطاعت و عبادات مختلف میباشد البته اهل هر مرتبه فوق
اشتباقش بیشتر است بعبادات نسبت بمرتبه نازل از خود و عبادت هر مرتبه فوق را نمیتوان تحمیل نمود
بر مرتبه نازل از آن زیرا که مرتبه نازل طاق تحمل این مرتبه را از عبادت ندارد کما قال مولانا الصفاق علیه السلام
لا تحملوا علی صاحب السهم سهمین ولا علی صاحب السهمین ثلاثة فیه موطوهم ای یقعوهم فی الثقالة و از این
قبل اخبات عده است در بیان اینکه اهل هر مرتبه نازل طاق تحمل مشاق عبادات مرتبه فوق را ندارد
اینست که شارع حکم عبادات غیر واجبه را باخبار مکلفین و اکتاد فرموده است که من شاء استقل و من شاء
استکثر چه بسا باشد تحمیل عبادات شاقه بر غیر اهلش موجب ضلال و گمراهی او گردد چنانچه در بعضی
از اخبات نهی از تحمیل عبادات شاقه امام تم مثال میزند بآن شخص مسلمان که همسایه نصرانی خود را مسلمان
نموده و در همان شب اول وقت سحر او را از خواب بیدار نموده و بپیراهن خود مسجد برده از برای تجمیع نافله شب
خوانند مشغول نافله صبح و بعد از قریضه مشغول تعقیب شدند تا وقت زوال نافله و قریضه ظهر و عصر و
بجا آورده مشغول تعقیب شدند تا وقت مغرب قریضه و نافله مغرب و عشاء بجای آورده بعد از فراغ از
تعقیب عشاء بمنزل خویش مراجعت نمودند تمام این روز را نه خواب و نه غذای مشغول عبادت بودند چون شب
دویم وقت سحر شده اندر مسلمان آمد در خانه نصرانی که وقت نماز شب است بر خبر برویم مسجد آن نصرانی
در جواب گفت برو از برای این دین کسی را پیدا کن که فراغت حالش از من بیشتر باشد من مردی هستم فقیر و
عیال یار عبادات این دین نمیرسم بعد از این حضرت صفاق فرمودند که این شخص مسلمان داخل گردانید این
نصرانی داد آنچه او را خارج کرده بود یعنی ثواب او را بنصرانیست بگردانید پس سزاوار است اگر کسی خود را
دارای بعضی از مراتب عبادات مستحبه بداند گفت باشد و بیستم حقارت در مرتبه نازل از خود نظر ننماید و
توقع این مرتبه از عبادت را از او نداشته باشد که خود این معنی عیب بسیار بزرگ است در دینش اخلاق و این
مراتب ثلاثه از تقوی که مرتبه تقوای عام و تقوای خاص و تقوای خاص الخاص که در خبر سابق از حضرت علیه السلام
علیه السلام نقل شد بر هر یک از این مراتب ثلاثه مرتب میشود مرتبه از ایمان پس مرتب میشود مرتبه تقوای
عام مرتبه از ایمان که عبارت باشد از صدقات مشویه بالشک و الشیهه که بسا باشد تعبیر شود از ایمان یا اسلام
کما قال عز وجل قال الاعراب منا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما بدخل الایمان فلو یکم و این مرتبه از
ایمان بادی تشکیک مشککین ذیل و بر طرف میشود زیرا که ایمان نیست مسودع غیر مستقر بحجرت اینست که شبهه در قلب

بیان میکند

فصل در بیان حالات صوفیه

۱۵۰

صاحبش الفاء شو این شبهه در قلبش راسخ و این ایمان از قلبش خارج مبرکد مانند ایمان عالمی این مردم
این زمان که تا از هر سری صدائی بلند بشود فوراً دنبال از گرفته طوق عبودیت و بندگی در گردن میافکنند
و مسئله دین است در انتظار ایشان ملعبه بازیچه و مایه اعتبار دین باشد است این مرتبه و ائیل درجات ایمان
و واسطه ایمان مرتبه است مرتب بر تقوای خاص و عبارتست از تصدیقات غیر مشویه که هیچ شائبه شکی
و شبهه در آن نیست و صاحبان این رتبه کالجیل الرابع لا یحترکهم العواصف ابداً شایطین جنی و انس داد
اطراف خود راه نداده آنها را طرد می نمایند و در توحید و خدا پرستی استقامت مزاج و بعد از هدایت
رجوع بکسالات نمیکند کما قال عز وجل فی وصفهم الذین امنوا بالله و رسوله و لم یزلبوا الخ و اواخوایما
مرتبه است مرتب بر تقوای خاص الخاص و عباتست از تصدیقات غیر مشویه بالشک و الشبهه و لکن مشی
و عیان و محبت کامله الله عز وجل که قلبهای ایشان مملو و سرشار از محبت حضرت حق که ابد جای محبت غیر
باقی نمانده است (نیت در خانه دلم جز بار) (لبس فی الدار غیره دبار) که اینها دوست داران خدای حق
و خدا بنوعالی دوست داران آنها است کما قال عز وجل یحییهم و یحییون و کما هی تعبیر مشویه از این مراتب ثلاثه ایمان
بتوحید عامه و توحید خاصه و توحید اخضر الخواص که توحید عامه عبارتست از اقرار بشهادتین با قلب سلیم
و عقل مستقیم و توحید خاصه عبارتست از اسقاط اضافات ظاهره نه در ظاهر حال بلکه با کشف و عیان
باینکه لا فاعل و لا مؤثر الا الله (دیده خواهم سبب سوزا خ کن) (ناسب را بر کنند از بیخ و بن) و توحید
اخضر الخواص که عباتست از مشاهده قنای خلق و بقای حق جل و علا و این مرتبه ثالثه از ایمان که توحید
اخضر الخواص باشد کما هی تعبیر میشود با حنا چنانچه در این شریفه در مرتبه ثالثه مفر باید تم انقوا و اخسوا
و کما ورد فی النبوی الاحسان تعبد الله کما تراه و دارای این مرتبه از ایمان وجود مبارک مولی الموالی و اولاد
ظاهرین و صلوات الله علیهم اجمعین میباشد که فرمود کف عبد بالله اراده و در مرتبه ثالثه انما محبت
انها انکسائیکه متابعت آنها میباشد بطریق النعل بالنعل و مراد از دوفتی که در کلمات بیا کسان وارد
شده است دوفت بیده سرنیت چنانچه جمال متصوفه خیال کرده اند بگویند عالم مشاهده و مکاشفه
آنکه حجاب منکشف شود و بر اعضا بینی چنانچه در حکایت ابو محمد خفاف گذشت و اصل این کفر و نفاق
از متصوفه عامه و مالک که رئیس یک از مذاهب رابعه ایشان است شیوع و انتشار پیدا نموده است که میگویند
خدا جسم است و دیده میشود و بر عرش نشسته چنانچه شیخ جلیل علی بن محمد بن علی الخراز الرازی القمی قدس
کتاب کفایه الاثر از بون بن ظیان نقل میکند که گفت وارد شدم بر حضرت شافعی علیه السلام عرض کردم این

اینکه حجاب منکشف شود و بر اعضا بینی چنانچه در حکایت ابو محمد خفاف گذشت و اصل این کفر و نفاق از متصوفه عامه و مالک که رئیس یک از مذاهب رابعه ایشان است شیوع و انتشار پیدا نموده است که میگویند خدا جسم است و دیده میشود و بر عرش نشسته چنانچه شیخ جلیل علی بن محمد بن علی الخراز الرازی القمی قدس کتاب کفایه الاثر از بون بن ظیان نقل میکند که گفت وارد شدم بر حضرت شافعی علیه السلام عرض کردم این

احکام و مستحکمات آنها

۱۵۱

رسول الله من وارد شد بر مالک و اصحابش و جماعتی بدین راه بودند و گفتند که خدا تعالی میفرمودند پس
شنیدم بعضی از ایشان میگویند اینکه از برای خدا تعالی صورت و وجهی مثل صورت و وجه مخلوقات و بعضی
میگویند خدا تعالی کادست دارد و استدلال میفرمودند بقوله تعالی خلق بیك استکبر و بعضی از ایشان میگویند
خدا تعالی جوانیست در سن سی سالگی یا شصت یا هشتاد یا بن رسول الله میفرمودند که خداوند داده بود
بعد از این سؤال برخاسته در جای خود مستویان نشسته فرمود اللهم عفوک عفوک عفوک پس از این فرمودند
با نون هر کس کان کند که از برای خدا تعالی وجه و صورتی مثل وجه و صورت مخلوقین هر چند شرک بخدا آورده است
و هر کس کان کند که از برای خدا تعالی اعضا و جوارح است مثل اعضا و جوارح مخلوقین پس هر چند او کفر بخدا
آورده است پس قبول نکند شهادت او را و نخورد بجز او را و فرمود وجه الله انبیا و اولیاء میباشند و قوله تعالی
خلق بیك استکبر بدقت نظر قوله تعالی و ابدک بنصره الی ان قال فمن زعم ان الله فی شیء او علی شیء او
یتحول من شیء الی شیء او یخلو منه شیء او یغلب بر شیء فقد وصفه بصفة المخلوقین و الله خالق کل شیء لا یقاس بالقیاس
ولا یشیر بالناس لا یخلو منه مکان ولا یتقل به مکان قریب فی بعد بعد فی قریه ذلك الله ربنا لا اله غیره فمن
اراد الله و احب و وصفه بهذه الصفة فهو من الموحدين و من احب و وصفه بغير هذه الصفة فالله منه بئس
و من منبره الی و در خبر دیگر نقل میکنند از هشام که گفت من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که
وارد شدند خدمتش معویته بن وهب و عبد الملك بن اعین پس معویته بن وهب عرض کرد یا بن رسول الله
چه میگویند در خبر انجمنی که روایت میکنند یعنی عامه اینکه پیغمبر آید است پروردگار خود را
ایا بچه صورتی خدا تعالی را دیده است و چه میفرماید در حدیثی که نقل میکنند اینکه مؤمنین می بینند خدا
تعالی را در بهشت یا مؤمنین بچه صورتی خدا را می بینند پس امام علیه السلام فرمودند و فرمودند ای معویته
چه قدر قبیح است اینکه از عمر انسان هفتاد یا هشتاد سال بگذرد و زندگانی نماید در ملک و ظل عنایت
حضرت حق جل و علا و نشاند خدا را چنانچه باید بشناسد پس فرمود یا معویته ان محمداً لم یبر الی الله تعالی
بمشاهدة العیاء و ان الرویه علی وجهین رؤیه القلب رؤیه البصر فمن عنی بالرویه رؤیه القلب فهو مصیب
و من عنی بالرویه رؤیه البصر فهو کافر بالله و یا بن رسول الله من شرب الله بخلفه فقد کفر فقد کفر
ای عن ابیه عن الحسن بن علی قال سئل امیر المؤمنین فقیل یا ابا رسول الله هل رأیت ربک قال و کیف اعبدنا
لماره لم یره العیون بمشاهدة البصر الخیر شریف خلاصه اینکه این حرفها که خدا تعالی را دیده بشو و بر روی
نشان است و صورت جوانی سه ساله است و حلول در غیر میکند و امثال ذلك از کفر و زندگانی تمام خرافات

و غیره منصوصه

فصل فی ذکر حالات صوفیه

(۱۵۲)

و غیر متصوفه از عامه است و کسانی هم که خود را محبت اهل بیت میدانند و در محو دوستی خانواده میکنند
و مع ذلک دعوی کشف و شهود بالعبا مینمایند پیروی و اقتباس از متصوف عام نموده اند خیر هم
معهم پس در بعضی از اخبار نبوی و ولوی که تعبیر بر رؤیت فرموده اند مقصودشان بر این خرافات عامه
و متصوفه باشد بلکه مراد از رؤیت رؤیت چشم دل و دیدن قلب است بمعادنت و شنائی مثل ایمان
که فرمود لَمْ تَرَ الْعَبْرَةَ الْعَبْرَةَ لَكِنْ رَأَى الْقُلُوبَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ (چشم دل باز کن که جان بینی
انچه نادیده نیست آن بینی) و این رتبه و مقام رتبه و مقام اولوالالباب صاحب عقل سلیم که با علومت
و دیده بصیرت اعمال فکر نموده حق را باقی و ماسوی را فانی دیده و بمقتضا تفکر ساعتی خبر من عبادت
او سبعین سنه انش بالله و الوحش عساوه پیدا نموده و بمقام کسانی که صحبوا الدنیا بایمان و اوامها
معلقه بالملا الا علی رسیده است و توضیح علامات اولوالالباب که مصابیح عقول ایشان مفاتیح ابواب
مواهب سنیه و مطالب علیّه است آنست که این اصحاب همت و ادب با فطنت را غشاوه غفلت و غطای
خیال ببرکت مداومت ذکر و الجلال لا يزال از پیش بصیرت سر برت زوال پذیرفته باشد و بنظر دقیق
و فکر عمیق که با اصحاب سابق این جهان خراب نگرند و بتحقیق بدانند و در شک نمایند که مانند سراج موج
و شکل حباب نمودنست ببودن زبانه عطش حرص فرو نشاند و نه شعله شرف شهوت فرو گشاند تشنه هم
جهم اسایش هرگز سیراب نکرد لستقی من عین انبر و هلو ع لوع قوتش دائم گرسنه باشد زیرا پس لطم
الامن ضریح لا یمن ولا یغنی من جوع مفهوم مانده بے فائده اش مصداق کل حریص محروم و ناصیه مشغول
تجارت بے بضاعتش بدایع فساد بخت تجارتهم موسو مقبل و سعادانکه بوی مدبر و ازوی حایل بود و مدبر
انکه بوی مقبل و حایل باشد خواهش جاه حالا و مالا و زرش اند عاجلا و اجلا نوش مطلاش نبش مهابا
و حلاوت ساخته اش مراد عزتش عین ذلک راحتش محض محنت عشرتش عسرت دارد و الفتش فقرت
ارد و امید بے دانه و خانه است بلاجره و خانه سرایش سپنج و رنجی است بکنج نسیم شمیم ریح نفاط
سیموم هموم خریف از عقب قدرت شویبت و لذت صحتش راضف کهولت و اله علت در کین هوا
نوائی او را هبنا فقرین و حیات بے ثباتش را حبات هشتین (دهر سینه کار ندارد وفا و کیش)
دیدیم و از مود و شنیدیم بارها (از جام محنتش که پراز ره قائل است) (کل برکت او مبوک بدان ریزه
خارها است) خواندنش مکر و بازی داندش خبر و کار سازی عدویش کبری دوست کرد و عدویش
داری دشمن شود مبروی از بیت مبدود و بان کنی از تو کزبان شود نکاحش نمائی شوهرت شود ملاقات

اینکه در حقیقت
فصل در ذکر
حالات صوفیه
است

امیر تیمور نامه مشرک زبیرانها

۱۵۳

و چون میفرستد

دهی زنت کرد سلامش کنی ملامت کند ملامتش کنی سلامت کند کمر بست در کویت پیش کیش
در صورت عیش مجوزه است جادوگر منرا حی است بر قلند از وفا بش اثر نه از بقا بش خبر نه از جفا
گذرانتی است پرورد و ظلمتی است بنور طالبتش ابله غور عاشقش احمق کورد و دزدی بحق نزد
و نزد بکش از حق دود مفقوش مجنون مغرورش ملعون (حال دنیا باز پرسیدم من از فرزانه)
گفت با خواب است بآباد است با افسانه (گفتمش چونست حال آنکه دل بند بوی) (گفت با کوی)
بامستی است باد بوانه (بامشقت بدست دارند و مجسرت بگذارند عرو سبش بام تم تیل باید و نعتش
باندک عارضه تغییر نماید دولتش برود و نعتش بماند فرحش طی شود و غمش مدام گردد در بر مبد
ورود پس میگردد رواج باز درش قریب رونق دکانش ریب (چه بخشد مر تو را این سفله آتام) (که بک
بک باز نساند سر انجام) (دهد بستاند و باکی ندارد) (جز این جستی و چالاکی ندارد) این پیر زال
شاهان نوجوان کشته اشرف و اعظم از ضرب شمشیرش بخون اغشته اینست که اولیاء خدا بنا بر حسن
سربست و حد بصریت سائر الثقافت بلدات کدورت امیران بنفکند و بکوشه چشم شهوت مصیبت
انگیزش نگاه نکردند و با سجداب اجذاب جاه و ططراق ان نبرد اخند و اکساب ثواب عقبی و اشتغال
بتکمیل نفس را بر باض و طاعت شعار خوشا خند و اندفع القدر و وسیع الصدق عقل مؤید
بنقل خود را مدح مادم و ذم دادم نباختند و سمند سربع التبرکات الطیر تبصرو و تعقل بمیدان بی پایان
نصدیق و تحقیق ناخند و از غایت تفرید و نهایت تجرید در همه افعال و اخلاق طرح عدالت افکند
و غذا نخوردند و لباس نپوشیدند مگر بقدر حاجت و در امر دنیا نکوشیدند الا با اندازه ضرورت کلا
حکمت سکوتشان فکرش نظرشان عبرت بریدایع صنعت و عجائب فطرت علوبات و سفلیات و مجردات
و مادیات اطلاع و شعور حاصل کرده بتأدیب شریعت مؤدب و بتبیهات طریقت مهذب شده اند نه
عافیت طلبند و نه از بلیت برمند روزگارشان بر اصرار با استغفار و اعتذار از کفزار و کردار و قیام الیل
و صیام بهار بگذرد و ایام الاوقات در طریق معاد و اسیر طی منازل و قطع مراحل فرمایند ان فی خلق
السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
قیام و قعود و علی خویهم و بتفکرون فی خلق السموات و الارض دینا ما خلف هذا باطلا سبحانک قضا
عذاب لناد برهان ایشان زهی کرامت کبری و سعادت عظمی که این گروه با شکوه رادست داده و ظل ظلیل
صحبت و سایه های خدمت ایشان بر سر هر که افتد نیک بخت و سعادت مند گردند البته با ستقامت اعمال

فان از این
نکته است که
نکته است که

فصل في ذكر حالات صوفية

بین اقصاء و اقرباء

در اینجا
در این
فلبر است

کتابخانه

اگرستبر از امور مشنگی بکنانها

۱۵۵

بد و در فی مامع و همچنانکه چشم و گوش سرد و فرمان قلب است چشم و گوش ستریزد و فرمان او بند و قلب توجه
بهر یک از چشم و گوش و چشم و گوش ستریزد و فرمان قلب است چشم و گوش ستریزد و فرمان او بند و قلب توجه
اندازه که قلب از چشم و گوش سر که از پر تو قوه حیوانیه است منحل نموده و توجه به چشم و گوش ستر که ناشی
از قوه ناطقه است داده چنانکه شاعر میگوید (گوش خریف و ش و دیگر گوش خری) یعنی قلب را از گوش ستر
که از عالم ملک و آلات قوه حیوانیه است منصرف نموده و متوجه نماید به گوش سر که از عالم ملکوت و پیر تو
قوه ناطقه است همان اندازه میبندد و میبشود آنچه را که به چشم و گوش ستر دیده و شنیده نیست (چشم دل
یا زکن که جان بینی) (انچه نادیده نیست آن بینی) و کثیرا ما ادراک بیده ظاهری سبب میشود از بر توجه
نفس بسوی چشم باطن بخوبی که در عین نظر نمودن بر مرقع ظاهری مرقع واقعی را میبندد و مرقع ظاهری را نمی بیند
یعنی اینکه اگر مضاده در اثر آیند و باشد اثر مرقع واقعی در آن هویدا میشود و اثر مرقع ظاهری در آن دیده
نمیشود مثلا اگر انسان غریبی از دستش رفته و باد کاری مثل ولدی از او باقی ماند باشد هر وقت آن نظر
با بن و لدی نماید اشکش جاری میشود از جهت آنکه آن عزیز که مرقع بیده دل است کانه عین بلکه قبل بر مرقع بیده
ستر که ولد باشد در نظر قلب میباشد که اشکش جاری میشود و الا مفضای بیده این ولد خوشحالی است نه
گریه نمودن و همچنین اگر یک صنعتی بسیار منقح و محکم از صانعی برون ظهور نماید مثل اینکه معاری طرح و نقشه
عمارتی بریزد که در روز عین نظری نداشته باشد هر اینه انسان نظریان عمارت که ببیند از اول بید
قلب نظریان معمار خواهد نمود و تحسین او بمنابید که اینگونه عمارتی طرح ریزی کرده است و بعد از آن چشم
سر مصالح این عمارت را از کل و کج و اجزای آنها میبکشد و باز در همین حال هم بکلی نظر از معمار نکرده بلکه گوش
چشم دل را ثما بجانب معمار است تا اینکه از تماشای این کل و اجزای کیفیت ترکیب و تالیف آنها با یکدیگر چشم
ظاهری سر و خسته میشود ولی از نظر نمودن معمار بیده دل و تفکر در صنع او که چگونه صانع و معمار این
ابدی خستگی و سیری در وجود او راه ندارد که بعد از عطف نظر نمودن از عمارت باز بیده دل مستمراست در
نظر کردن بعمار و چنانچه این صانع و معمار بصیر نقشه چند عمارت را بختی باشد که هر یک برخلاف دیگری باشد
هیچیک از اینها هم نظری نداشته باشد باز نظر کردن به هر یک نظر بعماد است قبلا و معا و بعدا و هکذا هر قدر
در صنایع این شخص بیشتر نظر بصانع اکثر تا برسد عفا میبکند معمار و صانع لا بشده شی الا اینکه از هر صانع
او باشد (هر چه بینی نور تو نیست از او) (دگر دزدان و قرص مهر بخور) (شمس را هم اثر بود هم نور)
(زان دو را اصل آن غمان تو بدود) (اذا زده بنور خیر بر) (ببین تو بتر که تا شوی انور) (این نور را به خیر)

نقشه
معمار
بیده
دل

فصل در بیان خالات صوفیه

۱۵۶

در باب (پیش نریای ده رویشاب) (ناکه عارف بگرد کارشوی) (ره زاغبار شو بارش) و هر ذره
از ذرات عالم را نظر نمائی نور جمال او را در آن مشاهده کنی (دل هر ذره را که بشکاف) (افشا
در میان بینی) چون وجود و ارتباط حضرت حق جل و علا نسبت به عالم امکان مانند روح است
نسبت به عالم تن و چنانکه اثرات روح در تمام اعضا و جوارح ظاهر و هویدا است و خود روح شیء^{حد} است
و از نظر پنهان که احدی رؤیت آن نمیتواند نمود که لایزال و تعالی جان عالم امکان است همچنین مانند نور
شمس که بر تمام ذرات عالم تابش دارد و بر هر شیئی که بتابد بصورت و لون همان شیئی تابش میدهد و عالم
آنکه خود او شیئی واحد و مبرا از کلیه الوان است (جان عالم کو پیش کر ربط جان دانی تن) (در دل
هر ذره هم پنهان و هم پیداستی) (میتوانی که ز خورشید این صفتها کسب کرد) (روشن است و بر هر
تابان و خود بگماستی) (نسبت حد و نشانی کرد کار پاک را) (نه برون از ما و نه بی ما و نه با ما
داخل فی الاشياء لا بالمازجه و خارج عن الاشياء لا بالمزاوله البتة در چنین حال انسان بصیر در هر چه
و بهر جایی که نظر افکند بچشم دل و حقیقت همان نور حق ببیند قبل بر دیدن مرقی ظاهری و بادیدن
آن و بعد از دیدن آن (در هر چه نظر کردم) (سپهای تو میبینم) (بهر که منبکرم صورت تو می بینم)
در این میان همه در چشم من تو مپائی) (حجاب ذات تو هم ذات تو است در عالم) (نهانی از همه عالم
زبیر که پیدائی) و همین است معنی توحید صفاتی که در اصطلاح محققین است یعنی سالک طریقت
حق در این مقام بدانسان بمشاهده صفات باری عز اسماء پردازد و انچنان محو ملاحظه آن شود که حق
آن هر چه هست از پیش نظرش برخیزد و جمیع افراموش کند بحدی که لا فاد و لا عالم و لا حق الا الله
به اخبار از او صادر شود چنانچه مولی الموحدين ابراهیم علیه السلام میفرماید ما رایت شیئا الا قدایت الله
قبله و معه و بعده و لکن مانند دیده علی علیه السلام میباشد که لا هجوم علی قلبه الشيطان نه هر دیده (دیده
خواهم که باشد شر شناس) (ناشناستد شاه را در هر لباس) و شبستری نظر همین معنی میگوید
چه کفر و دین بود قائم بهستی) (شود توحید عین بت پرستی) (جو اشیا هست هستی یا مظاهر
از انجمله یکی بت باشد آخر) (نگواند بشیر کنای مرده عاقل) (که بت از دود هستی نیست باطل) (بدان کانی
تعالی خالق و است) (زینکو هر چه صادر گشت بنکواست) (الی ان قال) (و کر مشرک زبت کاه کشتی
بکجا در دین خود گمراه کشتی) (ندید او از بت الا خلق ظاهر) (بدین علت شد اند شرع کافر پس
باید کاری کرد که دیده قلب را از دین و بتی و احوالی بیرون آورد و الا بعد از اینکه تمام ذرات پر تو و

اگرستهر از امور مشترک در بین آنها

۱۵۷

نور صنع او بند غیر از او چیزی نه بینی (انچه در ذرات عالم بنکری) (نور حق بینی عیان از هر سری)
 خلاصه اینکه مراد از رؤیت و مشاهده که در اخبار معصومین وارد شده است این معنائیست که از بیانات
 و فرمایشات خودشان ذکر نمودیم و در باره معتقدین باین معنی امام علی علیه السلام در خبر سابق فرمودند من
 اراد الله واجبه و وصفه بهذا الصفة فهو من الموحدين و اما غیر این معنی از کشف شد و بدیهه است که متصور قائل
 و معتقدند البته کفر و ذلالت است و در باره قائلین باین خبر سابق امام م فرموده اند و من احبته بغير هذه
 الصفة فالله منه بري و نحن منه براء پس گفته شد اینکه از مرتبه ثالثه ایمان که تقوای خاصه و خاصه و جود
 اخلاص و خواصش میگویند گاهی تعبیر با حاشا شده است چنانچه ذکر شد و گاهی از این تعبیر بایقان میشود کما قال
 الله عز وجل و الذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخرة هم يوقنون و بمقتضا ذیل این
 شریفه و کلمات علماء و متشرعین بقرین عبادت از مطایعه و ملا حظة احوالات آخره بر سبیل مشاهده و
 عبادت کما قال امیر المؤمنین علیه افضل صلوات رب العالمین لو کشف الغطا ما ازددت یقینا که حاصل فرمای
 اینکه همانطور که مردمان بعد از رحلت از این دار فانی بسوی دار باقی غطا و پرده از پیش چشمشان بر گرفته شود
 و بالعیان مشاهده مینمایند آنچه را که در دنیا بآنها خبر داده بودند از ثواب و عقاب سایر کیفیات آخرت تمام
 آنها را من الآن بدین فشر با عیان مبینم و همچنین حال این جوانی را که استحقاق عمار از حضرت صادق
 نقل مینماید آن بقول آن رسول الله صلی الله علیه و آله صلی الناس الصبح فظنوا انی شارب المجد و هو یخفق و یهتو برأسه
 مصفر اللون قد خف جسمه و غارت عینه فی داسه فقال له رسول الله ص کف اصبح یافلان فقال لم یجد
 یارسو الله موقنا فحجب رسول الله ص من قوله و قال ان لکل یقین حقیقه فما حقیقه یقینک فقال ان یقین
 یارسو الله ص هو الذی اخرجنی و اسهر لیل و اظلم لیل و اوسوی ففرت نفسی عن الدنیا و ما فیها حتی کأنی انظر الی
 الجنة یسبحون فیها علی الاراک متکون و کأنی انظر الی اهل النار و فیها معذبون مصطرخون و کأنی
 اسمع زفر النار و فی سامعی فقال رسول الله ص لا صحابیر هذا عبد نور الله قلبه بالایمان الخ و مثل حال
 این جوان بوده است حال سعد بن معاذ و حارث بن مالک بن النعمان الانصار هنبالهم و لا مثالهم و
 این نور بکرم بعبودیت فرمودند در حق این جوان هذا عبد نور الله قلبه بالایمان نور بستی که حاصل میشود بسبب زیاد
 ایمان و شدت یقین از جهت اینکه زیاده ایمان و شدت یقین میبکشد صاحب خود را بمرتبه که آگاه بشود بر
 حقایق اشیاء محسوسات آنها و معقولات آنها پس بر داشتند پیش چشم او حجابها و پرده ها و پشاسد
 اشیاء را بعین البقین باین نحو بکه آنها را خدا بتعالی خلق فرموده است و اینست آن حکمی که خدا بتعالی مقرر مباد

مراد از این خبر سابق امام علی علیه السلام اینست که هر کس خدا را با این صفت مشاهده کند که در اخبار معصومین وارد شده است و این صفت را در اخبار معصومین مشاهده کند و این صفت را در اخبار معصومین مشاهده کند

مراد از این خبر سابق امام علی علیه السلام اینست که هر کس خدا را با این صفت مشاهده کند که در اخبار معصومین وارد شده است و این صفت را در اخبار معصومین مشاهده کند و این صفت را در اخبار معصومین مشاهده کند

فصل در بیان حال صوفیه

(۱۵۸)

و من یوفی الحکمة فقد اوفی خیر اکثر اوابه اشار امیر المؤمنین بقوله هجم بهم العلم علی حقائق الامور بانوار
روح البقین و استلانی و اما استوعره المنفون و انسا و بما استوحش منه الجاهلون و صخبوا الدنیا
بایدان ارواحها معلقه بالملأ الاعلی و اینها کسانی میباشند که دور گردانیده اند از خود شهوات
بدنیه را و قطع نموده اند از خود تعلقات دنیوی را و اختیار نموده اند از برای خود سکوت و بیداری شب
کر سنجی و مراقبه نفس و احتراز از فضول کلام و این صفات حاصل نکردند از برای انسان مگر بالجانی عن
داد الخور و الترقی الی عالم النور و الانس بالله و الوحشة عما سواه و صبر و دة الهموجمیعاً هماً واحداً
زیرا که قلب مستعد است از برای انعکاش حقایق اشیاء در او الا اینکه حائل شده است بین او و این اشیاء
حجاب منبت که میگوید (منبت ذرخاره ام برده نور) و سباهی کثرت شهوات و پرده عدول
انحراف از حق چنانچه در حدیث نبوی میفرماید لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظر الی
ملکوت السموات الخ اینست حال کسانی که دارای مقام انس بالله و حب فی الله میباشند و قال الله
والذین امنوا شد حباً لله و قال النبی افضل الایمان الحب فی الله و البغض فی الله (از محبت کل
شکفته بدچمن) (و از محبت کشنده یوسف متمحن) (از محبت خار با کل همنشین) (و از محبت بهر
کل بلبل حزین) (از محبت خاک در اوج فلک) (میشود هدم با فواج ملک) بلکه برتر میشود
میدان بقین) (از ملک پران شوم شاهد بر این) (پرده بردار و میندیش از رقیب) (چونکه وقف
می نگردد جز حبیب) (نکته سخنان بساط معدلت) (خوگنان بوستان معرفت) (راه را بر هر
بنموده اند) (در مقام نصیحت این فرموده اند) (راندا بار از دان بازگو) (ابا زجور فشر را و در محو
انکه عالم بد طفیلش در وجود) (در بیانش با اشاره این سرود) (هر که کور بر اعضا کبر براه) (آرد
از مرجستان در پناه) (کردش واجب بهشت جاودان) (غم مخور معنی کن نه تحریک لسان) ولی هرا
رنج و تلخی گشتی تا قطره از شربت محبت چشتی زیرا که از هزار بخت نتواند سمنند محبت در میدان محبت
راند اینجا ره بر فرق زگر بانهند و تیغ بر حلق بچی کشند و بد ابوب هدف سهام اسقام سازند
ن ابرهیم مدائن سوزان اندازند (کی بود در راه عشق اسوده کی) (سر بر دست و خون
بالوده کی) (ناسازی بر خود سا پیش حرام) (کی توانی ندیده عشق کام) (فیرا گامی در این مقام
این ره عشق است ره تمام نیست) البته طفل لطیف روح را که از دوستان کشف نباتی و حیوانی
شیر خوار است چون خواهند و راقوت روحانی خواهند و شربت معرفت چشاند لا علاج از آن باز

ناله و غم

امیر سیمین نامی مشیر که بپای آنها

۱۵۹

دارند و ناچار چند روز ضعف و کمراشها و کمریان باشد پس از انفضا آن لذتها نغم کنند
لذتها بپند (سعادت اطلبی طالب دهاضت باش) (دوروز پنج کش و سالها فراغت باش) آنچه
جواد معطی از کالای تن دام کبر و اضعاغ مضاعفان در عوض روح کرامت فرمایند انفضوا
الله قرض احسن اضعافه (برکت تن به برکتی جان است زود) (زین بپاید کاستن بران فرود) (طفل
نفس از شبر شهوت باز کن) (بعد از انش باملك انباز کن) و هرناتمامی از انام را که فطام از این شیر
خام میسر نشود چون عام کالای عام در ربقه فرقه کلو و تمتعوا بماند (هر که فانی شد باو باید حیات
جاودان) (و رنجود افتاد کارش بیشک از موتاستی) (این که در دوزخ دانا بان پیشین سفر اند
به برد بر مرها هر کس که اودا ناستی) (زین سخن بگذر که این مجبور اهل عالم است) (راستی پیدا کن و
این راه رو کر راستی) حقیقه قرب بحضرت حق جل و علا منوط است بر راستی در اعنقاد و دوقول و
در عمل بلکه عزت در نزد خلق نیز موقوفست بر راستی و بکرنکی که انسان بد تمام رفتار و گفتار خود
صاف و بی غش باشد که احدی از دورنکی و کج رفتاری بجای نرسد و نخواهد رسید نقل کرده اند که
بهلول روز از روزها در مردم جوته جوته بطرف دار الخلافه میشتابند پرسید مکرنازه روی
داده است گفتند خلیفه عارفی بنا میکند و یک قطعه چوبه از جزایر هند برای عمارت او آورده اند و
مردم بتماشای انجوب میروند بهلول نیز بطرف آن چوب روانه شد اما مدد بدقیامتی برپاشد است خلق
کثیری اطراف چوب را گرفته تماشا میمانند بهلول مردم را پس نموده بر حمت تمام خود را بچو رسانید
بلت سر چوب را گرفته از زمین بلند نمود بعد از آن سر را بر زمین گذاشته سردیگر را گرفته از زمین بلند نمود
اینرا نیز بر زمین نهاده و وسط چوب را گرفته انچه قوت نموده توانست از جا بلند نماید پس از آن دهان خود را
نزد بلت چوب برده چیزی گفت پس دهان را برداشته و گوش خود را نزد بلت چوب آورده مقداری گوش
داد بعد از آن سر بلند نمود مردم گفتند بهلول اینها چه کار است میکنی و چرا این عمل بمنائی گفت آن
سر چوب را گرفته بلند نموده دیدم سردیگر آن بر زمین مانده فهمید چنانا کسی فقط دنیا را گرفته پیش میرود
ولی آخرت او بر زمین میماند آن سر را بر زمین گذاشته سردیگر را بلند نمود و یک طرف اقل بر زمین باقی مانده
فهمید چنانچه کسی خصوصاً آخرت را گرفته یا نائل میگردد ولی دنیای او بر زمین مانده و ازان به نصیب خواهد
بود و وسط چوب را گرفته دیدم هر دو سر بر زمین مانده انچه قوت نمودم هیچ طرف را نتوانسته از جا حرکت
دهم فهمیدم اگر کسی خواهد جمع بین دنیا و آخرت نماید هر دو از دست او بیرون رفته از هیچیک بهر مند

فصل در بیان حالات صوفیه

۱۶۰

خواهد شد بعد از آن دهان پیش چوب برده بان کفتم توجه کاری کرده و حجت چیست که این همه مردم فریفته
توشه دسترسر تماشای تو میباشند و نگاه گوش خود را نزد آن برده بمن گفت این عزت که در من ^{هست}
و خلق را فریفته من میبینی از حجت راستی و صافست که در من دیده محبوب قلوبا آنها گردیده ام پس قریب
محبت حق جل و علاذ راستی و گذشت از ماسوی و تن دادن زبیر بار بلا میباید حاصل کسب که شریعت محبت
دوست بگامش رسیده البته از برای او بلای بار از عطای اغیار احسن و اجمل است و قهر وی از لطف غر
سازگار تر و لذت بیشتر دهد (با این همه جور و تند خوئی) (نازک بکشم که خوب روی) (لأن الله مع
الصابرین) (با تو مرا سوختن اندر عذاب) (به که شدن باد کران در بهشت) (بوی پیاز از دهن
خوب روی) (خوب تر اید که کل از دست زشت) و چنانا که فرق بین تلخی و شیرینی گذارده اند این ^{عوی}
دوستی کذاب و ملازش بر تفاق است (کسب که شهد محبت چیده از رخ بار) (چگونه میشود از در بخش و بلا
بیزار) اعرای خدمت رسول خدا عرض کرد شمارا دوست میدارم فرمود ماده فقر باش عرض کرد خدا
دوست میدارم فرمود ماده و مستعد بلا باش (چنان در عشق یک رویم که کریم و دوبر سر) (بروز
امتحان باشم چه شمع ایستاده یا برجا) گفته اند که چون خلاق بی چون فطرت و خلقت بنی نوع آدم فرمود
همه خلوق ادعای خلقت و دعوی محبت او کردند چون دنیا را افرید و اثار بر آنها کرده حصه شدند نه حصه
از پی دنیا رفتند و یک حصه باقی ماند و چون جنت را افرید و عرضه بر آنها داشت این یک حصه نیز نه حصه
شدند نه حصه از آن پی بهشت رفتند و یک حصه باقی ماند پس بلا را افرید و ذره از آن بر ایشان ریخت
اینها نیز نه حصه شدند نه حصه از آنها پی عافیت نفس رفتند و یک حصه از آنها باقی ماند پس خطای ایشان
کرده فرمود دنیا خواستید و آخرت نطلبید بدو راحت نفس اختیار نکرد بد پس مقصود شما چیست گفتند
مقصود و مطلوب ما تو میباشی که فرمود ما عبدک خوفا من نارت ولا طمعا لجناتک بل و جهتنا اهل العباد
فبعدتک فرمود مسلط میکنم بر شما بلا و عنار بعد از انقاس شما بدانسان کوه تابان بنیاد کرد گفتند چون
دهند توئی بکن آنچه خواهی که بجان ایستاده کی داریم (نزد عاشق زخم خوشتر دان ز مرهم خواستن
بهر از شادی بود در نزد ما غم خواستن) (کر نه طفلی از عروسی و خوشی بگذرد بدان) (هست نیکوتر
از آن اندوه و ماتم خواستن) و نگاه فرمود هولا عباد حق و اجبائے صدقا بندگان موافق و
دوستان صادق ما اینطا بفرانند (هست در کلزار خارا امتحان) (کی گذر از کل توان از بهران)
بار در بازار با از ارمان) (از ما پیش میکند کارمان) (چشم فنانش بخونهایش) (ذوالفقار

در بیان حالات صوفیه
و در بیان حالات صوفیه
از غم و اندوه و ماتم خواستن

احکام از امور مشترک بین آنها

۱۶۱

از غمزه او دشمن (ناخوش او خوش بود بر جان من) (جان فدای بار دل دنجان من) (عشق از اول سرکش و
خونی بود) (ناگره نه هر که به روی بود) (نال و ترسم که او باور کند) (وزن رحم جور را کمتر کند) و بلجمله
پس از اینکه معلوم شد اینکه از برای عمل نمودن با داب و احکام شرعیه ستر مرتبه است که تعبیر از مرتبه اول
بتقوای عام و از ثانی بتقوای خاص و از ثالث بتقوای خاص الخاص شده است و معلوم شد اینکه مراتب
ایمان نیز مختلف میشود بر حسب اختلاف این مراتب از تقوی و عمل و از این مراتب عمل نیز تعبیر شده است بتو
عام و توحید لخص و توحید لخص الخاص و اینکه گفته شد که از برای ایمان ستر مرتبه است غیر منافست با عمل
سبعه که از برای ایمان در بعض اخبار بیان فرموده اند مثل روایت عمار بن ابی الاحوص عن ابی عبد الله
قال ان الله تعالى وضع الايمان على سبعة اسهام على البر والصدة واليقين والرضا والوفاء والعلم والحلم الخ
زیرا که از برای مرتبه یقین از این سه نیز مراتب ثلاثه است که مرتبه علم الیقین و مرتبه عین الیقین و مرتبه
حق الیقین باشد بلکه از برای هر یک از مراتب ثلاثه ایمان مراتب عدیده است خلاصه اینکه منافست بین
این شریقه از اما انقوا و امنوا الخ که قبلا ذکر شد و بعضی از اخبار که تقوی و ایمان را بر سه قسم کرده اند و
بین این اخبار یکی ایمان را بر هفت قسم کرده نمیشد از جهت اینکه مراتب ایمان عرض عرض دارد و این مراتب
ثلاثه معنی واحد است خواه از آن بتقوی تعبیر شود یا بتوحید یا بایمان و بعبارة اخرى اگر مراتب تقوی است
تقوی اسم از برای سه مرتبه است و اگر مراتب ایمان شد ایمان اسم از برای هر سه مرتبه است و هکذا و این
معلوم شد اینکه مرتبه اولی از عمل واجب لازم است و ترك ان موجب مخالفت و عصیان الهی میشود و اما
مرتبه ثانی و ثالث با وجوب تفاوتی که در بین آن دو است هر دو شریکند در اینکه از مراتب کمالیه میباشند و
ترك این دو مرتبه ترك اولی و ترك کمالست نه عصیان و مخالفت و بعد از این بیانات میگوئیم حدیثی را که نسبت
بر پیغمبر ص میدهند که فرموده الشریعة اقولی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی اگر این نسبت صحیح باشد و از طرق
اصحاب ائمة نقل و وثوق صدور آن باشد اشاره است باین مراتب ثلاثه از عمل که شریعت عبارتست از مرتبه
اولی که تقوای عام و مورد تکلیف عامه عباد است که ابناء بواجبات یقینیه و اجتناب از محرمات یقینیه
باشد و طریقت عبارتست از مرتبه ثانی که تقوی الخاص است که علاوه بر ترك محرمات و اتیان واجبات
باید مراعات و ملاحظه از شبهات نیز داشته باشد و پرهیز از آنها بلکه پرهیز از مباحات کرده مکرر بمقدار ضرورت
و حقیقت عبارتست از مرتبه ثالثه از عمل که تقوای خاص الخاص و دارا بودن آن دو مرتبه قبلی مع شئی زاید
من تهذیب الاخلاق و تصفیه النفس بتخلی از اوصاف مذمومه و تجلی باوصاف حمیده و بنا بر این شریعت

اینکه مرتبه اولی از عمل واجب لازم است و ترك ان موجب مخالفت و عصیان الهی میشود و اما مرتبه ثانی و ثالث با وجوب تفاوتی که در بین آن دو است هر دو شریکند در اینکه از مراتب کمالیه میباشند و ترك این دو مرتبه ترك اولی و ترك کمالست نه عصیان و مخالفت و بعد از این بیانات میگوئیم حدیثی را که نسبت بر پیغمبر ص میدهند که فرموده الشریعة اقولی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی اگر این نسبت صحیح باشد و از طرق اصحاب ائمة نقل و وثوق صدور آن باشد اشاره است باین مراتب ثلاثه از عمل که شریعت عبارتست از مرتبه اولی که تقوای عام و مورد تکلیف عامه عباد است که ابناء بواجبات یقینیه و اجتناب از محرمات یقینیه باشد و طریقت عبارتست از مرتبه ثانی که تقوی الخاص است که علاوه بر ترك محرمات و اتیان واجبات باید مراعات و ملاحظه از شبهات نیز داشته باشد و پرهیز از آنها بلکه پرهیز از مباحات کرده مکرر بمقدار ضرورت و حقیقت عبارتست از مرتبه ثالثه از عمل که تقوای خاص الخاص و دارا بودن آن دو مرتبه قبلی مع شئی زاید من تهذیب الاخلاق و تصفیه النفس بتخلی از اوصاف مذمومه و تجلی باوصاف حمیده و بنا بر این شریعت

فصل در مرتبه حالات صوفیه

۱۶۳

و حقیقت هر یک مرتبه از مراتب عمل با داب و احکام شرعیه از لزوم و غیر لزوم و ملازم با مرتبه از مراتب ایمان میباشد و مرتبه اولی ممکن است تحقق پیدا کند بدو مرتبه ثالثه و ثانیه و لکن مرتبه ثانیه و ثالثه بدو مرتبه اولی ممکن التحقق نیست بمعنی اینکه پیشو کسی دارای مرتبه اولی باشد و دارای این دو مرتبه نباشد و مع ذلک صادق است اینکه او غیر عاصی الله است و لکن نمیشود کسی دارای مرتبه ثانیه و ثالثه باشد و دارای مرتبه اولی نباشد و مع ذلک غیر عاصی الله باشد زیرا که معنی دار نبود مرتبه اولی اینست که نازل و اجابت و قاعل محرمات باشد و این ملازم با عین عصیا است و ممکن نیست انسان با او مخالف و عصیا و اجد و دادای مراتب کمالیه گردد و اشارة بهمین معنی است کلام بعضی که گفته اند من لم یصل لمریض حاله و طریقته بالشریعت فسد حاله و انت طریقته صوئا و هو یزد و سوسه و من لم یوصل بالطریقه الی الحقیقه و لم یحفظها بها فسد حقیقه و انت الی الزندقه و الالحاد و الاضلال اینست که میگویند شریعت قشر و پوست است یعنی حافظ آن دو مرتبه است که اگرانی شریعت هملدش و توام با طریقت و حقیقت نباشد آنها ضایع گردند و ابتدا تحقق نیند پس شریعت و طریقت و حقیقت مفاهیم مترتبه از مراتب عمل میباشد کما نقل عن بعض المحققین انه قال ان الشریعه و الطریقه و الحقیقه اسماء صادقه علی حقیقه واحده هی حقیقه الشرع المحمدی و یظهر ذلک فی مثل الصلوة فانها خلد و قشر و صله و فی الخلد مرتبه الشریعه و فی القشر مرتبه الطریقه و فی الوصله مرتبه الحقیقه و اسم الصلوة جامع للکل و قال اخو الشریعه عند التحقیق تصدیق قول الانبیاء و الرسل و اوصیائهم و العمل بموجب طاعة و انقیاد و الطریقه التحقیق بافعالهم انقائا و اتصافا و القیام بها عملا و علما و الحقیقه مشاهده احوالهم و مقاماتهم کشف و ذوقا و القیام بها حالا و وجدانا فان کل واحد من الاولی بمثابه الشریعه و من الثانیه بمثابه الطریقه و من الثالثه بمثابه الحقیقه و الحقیقه الواحده لو سمیت بالف اسم جاز و هذا یعرف من حقیقه الحق ثم و اسماء الصادقه علیها باعتبارات مختلفه و بالجمله از این بیانات معلوم شد اینکه حروفها و خرافات بجهال از صوفیه که میگویند شریعت قشره و غیره است از برای رسیدن بطریقت و بعد از وصول بان دشمن عمل و شریعت منقطع میشود و اینکه اینها را معانی بنده میدانند و میگویند شریعت بلاطریقت هیچ فائده ندارد و صرف قول و لفظ لسان است و واجب بر انسان تحصیل طریقت نماید و الا بلا ایمان مرده است و اینهمه صوفی عمر در تحصیل احکام شرعیه تنهیب و بیاد دادن عمر عزیز است و امثال اینها را که در گوش عوام میکشاند و این بنوی با برهان خود قرار میدهند فاسد و قائلین ان از ریفه ملین خواهند

در این کتاب
و طریقت و حقیقت
از برای رسیدن
و احکام شرعی
بشریعت و حقیقت
باید رسید

امیر سید ابراہیم مؤمنی کربین انہا

154

و چنانکه بعضی از صوفیه بگویند ما نیز از طریق عثمان معنی را که شما میگویند و اسنظهار از اخبار
میکنند داده میکنیم البته فعلشان مکذب قولشان خواهد بود زیرا که اگر این معنی را داده میکنند
این معنی را از اسرار شمردن و تجلوت خانه و پای چراغ رفتن و در بر روی خوش بستن و غیر مجله را از مجلس
بیرون کردن و قلا و قندرد خانه و اطراف نشاندن که مبادا کسی سرزده داخل شود و امثال اینکارها
لازم ندارد بلکه این معنی از تضایع و مواعظ است که در اخبار وارد و ترغیب و تحریص زیادی فرموده اند
بر عمل نمودن بانها و باید مانند و عاظ و ناقلین اخبار در مجالس و جماع بر منبر برانده انهارا مردم را
و مردم را بانها هدایت فرماید نمود پس بهر تقدیر معلوم میشود که حضرات مبتلا باین مرض و ناخوشی
هستند که در غیر خلوتخانه و پای چراغ اظهار انرا نتوانند نمود **و بالجمله** بان کسانی از حضرات که خود
از غیر فرقه امامیه میدانند مانند اهل سنت و جماعت و کبسانیه و اسمعیلیه و بکاشیه و نقشبندیه
که میکنند خلفای ثلاثه ملائمتی ندارند از جهت اینکه برضایت مبرک مستند خلافت شدند و اگر علی
راضی نمیشود البته انهارا اقدام در امر خلافت نکرده بودند نزاع در اینکه معنی طریقیت باز که حلی و حنفی
چیت چندان فائده ندارد چرا که انهارا از اصل یا پیرو اسان دیانت را بکج و منحرف برداشته اند از جهت اینکه
عامه بکلی منکر ولایت شدند و مکر عداوت با خاندان نبوت بستند و بکاشیه و نقشبندیه از جهت اینکه
رتبه ثامنه و خلفای ثلاثه را مساوی میدانند در محبت و دوستی و اسمعیلیه از جهت اینکه از اصل
دیانت اسلامی خارج شده ظریقه مزده کبر اخبار کرده اند حاصل اینها بعد از اینکه از اصل دست کشیدند
صحبت با اینها در جوئیات معنی طریقیت و ذکر و غیر ذلک از فروعات فائده ندارد پس مورد کلام در
این جوئیات و طرف صحبت در این خصوصها کس نیست هستند از حضرات صوفیه که خود را از فرقه امامیه
میشمارند و میگویند ما عقیده با ثمره اثنی عشر علیهم السلام داریم و توضیح مطلب موقوفست بیان دو مقدمه
مقدمه اولی بیان معنی ولایت ثمره و اینکه انهارا امام ما و ماموم انهارا هم پس میگوئیم معنی
ماموم و امام معنی کور و عصا کش است همانطوریکه کور در انجام مقاصد خویش محتاج است بیک
عصا کش بصیری که دست او را گرفته بهر جا بیکه مقصد او است برساند و او را از رفتن طرق بخوفه
مهملکه باز داشته حفظ نماید که انی این کور بدو این قائد بصیر نتواند قدم از قدم بردارد پس همیشه باید این
تابعان قائد و امیر این باشد همین گونه است حال ماموم نسبت با امام خود از جهت اینکه این شخص ماموم
نسبت با مورد پیغمبر و احکام الهیه و مصالح و مفاسد نفس الامر تیره و خصوصیات اخرویه مانند ان کور محتاج

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب



فصلنامه علمی-پژوهشی در زمینه سلامت

امر شمر از امور مشترک بین آنها

۱۶۵

بان میباشیم و اینطریق از غیر طریق اخبار از خواص ائمه بداید بمارسیده است و مضامین این اخبار از تکالیف ادبیت از جهت حفظ ظاهر و آنچه که مقدمه است و میتوان بسبب این بمقام قریب حق رسید از کمال خفیه و عبادات معنوی است چنانچه سید محمد علی مرعشی از بعض صوفیهای منتشره نقل مینماید و با اینکه این اخبار از اهل عمل نیست چنانچه سید مذکور این معنی را نیز از کتاب حاجی ملاسلطان نقل میکند حاصل اینکه حضرت را بگویند این اخبار و ائمه مددک و مرجع تکالیف فعلیه نیست و فائده ندارد بلکه آنچه فعلاً مرجع عمل عباد است ادبیت که از خواص ائمه سینه بسینه بمارسیده است اگر این خبر را بگویند جواب این قبلا معلوم شد اینکه اولاً طریق اثبات این مدعی که پیشوایان ایشان از خواص ائمه بوده اند یکی از امور ثلاثه است با اینکه بزرگان و پیشوایان ایشان ناقل اخبار ائمه باشند و با اینکه از ائمه مدحی درباره آنها رسیده باشد یا اینکه علمای اعلام و اصحاب ائمه توصیفی از آنها کرده باشند و گذشت اینکه هیچیک از امور ثلاثه در حق آنها ثابت نیست بلکه آنچه درباره آنها از اخبار و علمای اخبار رسیده است طعن و ملامت آنهاست و ثانیاً علی تقدیم اثبات این معنی که ائمه امور حق را بعد از فلبه گفتند و از اغلبی پنهان کرده باشند چنانچه حضرت میگویند لازم است اینست که ائمه در باره اغلب از محبتین و شعبان خود ظلم کرده باشند و آنها را محروم از فوضا و عنایات خود فرموده باشند و حال اینکه ائمه مامنه و پاکیزه اند از لوث و صاف و مبرور اگر حضرت غیر از این امور ثلاثه که ذکر شد طریق دیگری در اثبات مدعی خود دارند ان هم موقوف است بر اینکه از پس پرده بیرون آیند و در مجالس و مجامع بیان نمایند تا اگر حق باشد بکران هم قبول نمایند و اگر باطل و مشتبیه بر آنها شده از اشتباه بیرون آیند و اگر هیچیک از این مطالب را قبول نکرده و میگویند امر را از اسرار است و باید در پرده پنهان باشد معلوم بشود چیزی در بساط ندارند و مبتلا بنا خوشی و مرضیست چنانچه و سخن تر نمودن ضعفای شعبه و دام کشیدن آنها را دواى خود بدید لذا اسم امامیه و شعبه کرمی بخود بسته مانند مغیره و ابوالخطاب و ابو هاشم کوفی و سفیان ثوری تا از برای مرض خود تحصیل دوا کرده باشند و این همان معنائیست که در بعض اخبار مقدمه از او تعبیر منافی شده و فرموده اند اینها اضر بحال شعبه اند از یهود و نصاری و از جیش یزید بن معاویه لعنه الله نسبت بحسین علی علیه السلام ایقناض مخفی مباد این مراتب ثلاثه که از برای تقوی و ایمان ذکر شد که مرتبه ثانیه و ثالثه آن تقوای خاص و تقوای خاص الخاص و توحید اخص و اخص الخاص است این ذکر و بیان نسبت بمرتبه ثانیه و ثالثه بیان مفهوم نیست نه مصداق زیرا که مصداق این دو مرتبه ظاهر از برای ما هادرک فیض خدمت و شناختن آنها صعب و با غیر ممکن باشد

فصل در حکایات صوفیه

۱۶۶

زیر این کسانیکه می بینیم داعیه دار و اظهار دینه و مقامی از برای خود می نمایند اینها که بالقطع و البقیه کنند
و دکانداری و مردم فریبی است و بقیه ها خواهی و شکم پرستان براتی از بند و سایر مردم بیشتر
و برها بر این مدعی عقل و وجدان و انصاف است که هر یک از مرده اگر از در انصاف در آیند صدق می نمایند
و اما آن کسانیکه دارای دینه و مقامی هستند در لباسی نمی گردند و بخوی حرکت نمی کنند که کسی آنها را
بشناسد بلکه در انتظار مردم از بلها و سفها و مرضی شمرده میشوند چنانچه حضرت مجتبی علیه السلام در وصف
انها میفرماید لقد اصححت اقوام كانوا ينظرون الى الجنة ونعيمها والنار وجمعها بحبهم الجاهل
و ما بهم من مرض وقد خولطوا و انما خالطهم امر عظيم خوفا لله و مها بتر في قلوبهم و کسی هیچ اعتنا
با اینها ندارد و روزها را شب و شبها را روز میاورند در حالیکه مانند غرباء نه آنها کسی را می شناسند
و نه کسی آنها را می شناسد و معنی کن فی الناس فلا تکن معهم در آنها هویدا که هیچ انسی یا خلق ندارند
و همشان هم واحد است هنبئنا لهم (ای خوش آن کود را بمقام بود) (دیده دین و دل تمام بود)
(با خدا عهد بندگی بسته) (دسته از خود بدو ست پیوسته) (کننده از باده فنا را قد) (نا بدش در نظر
بجز واحد) (میکنند سپرد فضای لقاء) (صفتش که فناء کاه بقاء) (نبود ملتفت باین وان) (میبندند
جز از خدای جهان) و فقنا الله لدرک صحبهم و ادخلنا فی ربهم و ذمهم بحق الحق و النبی المطلق
صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین **هر چه ظاهر** از امور مشرکه بین فرق متصوفه
اینست که اینها شارب خود را باقی میگذارند و این سنت بزرگ را که از شرع مطهر رسیده است از زبان
خود برداشته اند و خلاف آن که شارب بگذارند سنت از برای خود قرار داده اند و دلیل ایشان بر
این عمل چنانچه بکرات از طائفه اسمعیلیه شنیده ام و در همه جا معروفست که میگویند حضرت امیر مرتضی
که پیغمبر را غسل میدادند آب غسل در ناف مبارک پیغمبر جمع شده بود حضرت امیر آن آبها را میل
فرمودند و شارب مبارکشان از ناف پیغمبر متبرک شد و بعد از آن شارب مبارک را نکر فشرد
مانند تاسی بجنابش نموده ایم و دلیل دیگر ایشان آن قصه معروفه است که حضرت امیر بکطرف سیل
معوبره تم را کند که اگر شارب گرفتن و بجه شارب بود صفت نبکو و حسن داشتی امیر اینکار نکریدی
پس معلوم میشود که شارب گرفتن صفت قبیحی است و همچنین براهین و ادله از این قبیل بسیار ذکر
میکنند ولی این حرف که امیر اب ناف پیغمبر را میل فرمودند و الا شاید از جمله اسراری باشد که مخفی
بخود متصوفه است و الا ظاهر این میان اخبا حنه خبر ضعیفی هم در این باب نرسیده باشد و تا نبایع علی تقد

در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره

امریچھل انراموئیشن کرکیت بنام فرعون

۱۶۷

ثبوت این فعل از امام ^ع نا جھتشی بر ما معلوم نشود مانموانیم مجرد اینکه فعلی از امام دیدیم باشندیم
 که صادر شده است ما هم ان فعل را انبان نمائیم خصوصاً اگر کسی اتیان بان نماید بقصد اینکه از شرع ^{است}
 چه بسا تشریع و محرم باشد و ثالثاً بر نقد هر صدق این حرف امر چون شارب مبارکش نافع مبارک
 رسول ^ع رسیده تبرکاً و احتراماً باقی گذاشته باشد شما شاربتان چه چیز را ملاقات کرده و تبرک شده که
 باید نکرد شیخ محمد تقی نای سبز وادی معروف به بهلول میگفت مگر شما اب نافع مرا میگوید که باید ^{رب}
 خود را بگذارد بحدی که لب لبو شاندا نئی و حال اینکه اینکار از اداب شعا بهود و مجوس و صابینا
 چنانچه از حضرت صادق ^ع منقول است که از اباء بزرگوار خود از پیغمبر ^ع که فرمود بکیرید شاربها خود را
 و خود را شبیه مجوس نمائید و در خبر دیگر میفرماید اینکه بدستی مجوس محاسن خود را میزنند و شاربها
 خوبای میگذارند و اما ما شارب خود را میگیریم و محاسن باقی میگذاریم و اینست فطرت اسلامی و در خبر
 دیگر میفرماید بکیرید شاربهای خود را و بگذارید محاسن خود را و خود را شبیه یهود نمائید و در خبر دیگر
 میفرماید بگذارید شاربهای خود را بلند شود که شیطان در آنها جام بکشد و پنهان نشود و در خبر دیگر
 میفرماید ده خصلت باعث هلاکت قوم لوط شد که دو تائی آنها چندان ریش و بلند کردن شارب است
 و در خبر دیگر است که روز حضرت امیر ^ع را دیدند تا زیانه در دست مبارک دارد و بان تا زیانه میزند کسانے
 که فرو شده دو قسم از ماهی حرام که مار ماهی و جوی میگویند و میفرماید بایستی موسی بنی اسرائیل و چند
 بنی مروان کسی عرض کرد یا امیر المؤمنین چه چیز است چند بنی مروان فرمود کسانے بودند که ریش خود را
 میباشیدند و شارب خود را باقی میگذارند پس خدا تعالی مسخ نمود آنها را و بشکل مار ماهی و جوی در آمدند
 و از جمله اجنبا خبر است از حضرت صادق ^ع در تفسیر قوله تع و اتبع مله ابرهیم خفیفاً میفرماید مراد آن ده
 خصلت است که نازل شده بر حضرت ابرهیم و حق تعالی امر فرمود پیغمبر ^ع را که متابعت نماید آنها را و از شرعت
 خود نسخ آنها نماید که این ده خصلت نسخ خواهد شد تا روز قیامت که یکی از این ده خصلت شارب گرفتن
 که امام ^ع فرموده نسخ نمیشود تا روز قیامت حال حضرات منصوفه تغییر این سنت سنیه داده نسخ آن نموده اند
 و از این قبیل اجنبا که مفارش باقی گذاردن و نکر فتن شارب از شعائر و زنی بهود و مجوس و بنی مروان است
 بسیار است در وسائل و رساله مختصر که حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقا سید حسن کاظمی دام ظلّه العالی
 در تحریر تراشید ریش نوشته اند مراجعه نمائید **امریچھل** از امور مشترک بین فرق منصوفه
 مسئله تعلیم و تعلم ذکر است که در میان تمام فرق آنها جاک و ساری است جناب حاجی میرزا محمد علی که از

تعلیم و تعلم
 امریچھل
 میرزا محمد علی

فصل در بیان حالات صوفیه

۱۶۸

مرغشی است در ساله خود می نویسد که آنکس اینکه از صوفیه در ظاهر خود را منتشر قلم داده اند میگویند که عبادات ظاهریه مقدمه برای تحصیل کمال معنوی نیستند بلکه اینها ادابی هستند بجهت حفظ ظاهر و آنچه که مقدمه است و میتوان بسبب آن بمقام قریب حق رسید از کار خفیه و عبادات معنویه است که از سینه بسینه رسیده است و عمده آنها توجه بر شد است که در مقام عبادت او را بنظر آورند و در آنجا نعبد و آیات شمعین خطاب با و کنند و گویند چون مدتی بر این نحو عمل نمود و کامل شد بکراحت حاجی بعبادت ندارد بلکه خود نفس حق شود و معبود خلق گردد و شاهد بر صحت این سخن آنست که ملا سلطان محمد کابادی در اول کتاب خود گوید (غیرتش غیر در میان نگذاشت) (لا جرم عین جمله اش باشد) و هم گوید که اشاره و خطاب مشارالیه و مخاطبه لازم دارد و چون خداوند جسم نیست پس قابل اشاره و خطاب نباشد و باید در مقام عبادت مرشد را منظور داشت چون او است واسطه فیض و هم گوید که وجود امام غایت بیثمر است چرا که دست کسی با و نمیرسد تا فائده از او ببرند و هم گوید که عمل باخبار جایز نیست چون اینجانب صادرند از امام مہت و تقلید مہت جایز نیست این کلمات را سپید مذکور از کتاب حاجی ملا سلطان بنیک کابادی نقل نموده است و بالجمله رسم حضرات بر آنست که در اول مرتبه که مرید میبرد درگاه مرشد سپیده جناب مرشد ذکری در گوش او کشیده تعلیم او میدهد و میگوید باید مدت دو سال یا سه سال یا بیشتر حسب استعداد اشخاص مرده در بلاد غربت بتکدی سر برده تا نزد کسب نفس از برای او حاصل شود و چنانکه عذر داشته باشد که او را ممکن نشود از توقف در غربت این تکلیف از او ساقط میشود و در محل خود باید در حاکم که خواسته باشد مشغول ذکر باشد ضرر ندارد شبی از شبها در خلوت خانه قاسم آباد که قرینه از قریب این مشهود ضایع و نیشابور است ملا محمد که از دعای اسمعیلیه بود در آن حدود و در اصطلاح خود آنها معلمش میگفتند تعلیم ذکر مینمود هر یک از مرید و ذریه خود میخواند و در گذر گوش او میراند و میگفت باید ذکر خود را هر یک بد بگری نویسد و مداومت نماید و ذکر یکبار در آن شب تعلیم داعی نمودند این بود که بگو با سلطان دین و خلی تا کبد نموده که بکسی اظهار ندارد بدین بچاره ساده بخیال اینکه عن قریب در مقام اسماء کثوره میشود و با سماع عروج خواهیم نمود مدتها مشغول این بودم و بدیدم هیچ خبری نشد خدا خانه مرشد را خواب کند ما را در این مدت از همه کارها انداخت حکایتی مناسب مقام نظر مراد و آن آنست که سید عینی نامی بود از اهل بادکوبه مجاور کوبلا میگفت بکوفتی با یکی از مرشدها شنیدم که بگوید بودند مراد و تاقی داشتم روز شخصی آمد نزد آن مرشد خواهش ارشاد نموده فوراً مرشد او را نزد یک خود

کلمات شریفه
از کتب معتبره
در بیان حالات صوفیه
ملا محمد کابادی

حکایت مرشد کلام

اگر پنج روز از امور مشغول گردی آنرا

۱۶۹

طلبیده و ذکر و رکوع او گفت و گفت مدت دو سال باید جلای وطن نمائی و اشتغال و مداومت
 باین ذکر داشته باشی آن بیچاره مدت دو سال از مقر خویش اواره مشغول ذکر کشته بجائی نرسید
 افسرده احوال مراجعت نموده واقعه را بعرض مرشد رسانید مرشد پرسید ذکر پر اکر در این مدت
 مداومت داشتی چه ذکر می بوده گفت بمن تعلیم فرمود بدی که بگو همه کس عن شد و من عن نشد مر
 مرشد گفت عزیز من غم نخور که مرشد تو هم عن نشده است خلاصه اینکه تعلیم و تعلم ذکر این مرشد^{ها}
 و مرده ایشان تمام از این قبیل است که نه مرشد بجائے رسیده و میرسد و نه مرشد حقیقه انسان
 در کارهای اینها خبر آن از جهه اینکه در اصطلاح خود اینها از برای مرشد و پیر مراتب اربعه
 قرار داده اند مرتبه اولی پر دلالت و آن عبارتست از بدام آوردن مرید مرتبه دوم پیر طریقت که
 مرید را قبول میکند اگر قابلیت در او ببیند مرتبه سیم پیر صحبت که شبهات و خطرات را از مرید دفع
 مینماید مرتبه چهارم پیر خرقه و ارشاد که تعلیم ذکر از وظایف این مرتبه است پس ملا محمد که تعلیم
 ذکر میدهد اگر خود را در مرتبه چهارم میدانند پس دعوتش بسوی سلطان محمد آقا خان^{نوی} بربط است
 و اگر خود را در آن مرتبه نمیدانند پس تعلیم دادن ذکر او غلط و بربط است و کذا سایرین از آنکس^{انکه}
 در بلاد و قری دعوت نمیشد میکنند و خود منصف ذکر و جمله وظایف مرشد میشوند (هم ز خود
 سالک شده و اصل شده) (محفلی و اگر چه در دعوت لکه) و در بیان اقسام و کیفیت ذکر معلوم
 خواهد شد که تعلیم دادن ذکر از اینگونه اشخاص برخلاف روبرو و طریق خود اینها میباشد و تمام
 اینگونه کارها کشف میکند از اینکه اینها زینت دادن بازار کلاه برداری و مرید گردانیدن^ش
 بالجملة اینها یک ذکر حلی دارند و یک ذکر خفی ذکر حلی عبارتست از اینکه در دور یکدیگر جمع شده
 حلقه میزنند و صداها را بلند نموده به لا اله الا هو یا ذکر دیگری بکیفیت خاصی سر و بدن را حرکت
 میدهند بحدی که در آخر کار صداها گرفته کف از دهنها سرازیر میشود و از حال طبیعی خارج میشوند
 و این کیفیت یکی از عبادات عمده هندوهای آتش پرست است که هر کس بکمفداری در هندوستان
 مانده باشد بدانکه رسم آتش پرستان اینست همین که شب میشود طاقه طاقه کرد یکدیگر بجمع^{میشوند}
 هر طاقه پنج نفره نفر بیشتر کمتر علی الاطلاق تا ساعت چهار و پنج از شب ابتداء بصدای اهسته کم کم
 صداها را بلند مینمایند بحدی که بسا باشد همه با هم را از خواب بیدار نمایند و راحت از برای آنها باقی
 نگذارند و این عمده عبادت آتش پرستان است که حضرات صوفیه نیز از عبادات عمده خود قرار داده اند چنانچه

فصل در عقاید و حالات صوفیه

۱۷۰

مجلسی قلّه در عین الحیوة میفرماید و نوع ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعت است و آنها
 بهرین عبادات میدانند الخ خلاصه این کیفیت ذکر حلی را حضرات از جهودان اقتباس نموده اند بلی فرق آنها
 با جهودان اینست که ذکر حضرات صوفیه کلمه توحید است و ذکر ایشان برستان بر ما معلوم نیست که چه
 میگویند و الا در کیفیت ذکر گفتن فرقی ندارند اینست که مجلسی قلّه میفرماید و جمعی از کفار و ملاحده هند
 بعینه همین اعتقاد دارند و کتاب جوک که براهه ایشان از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند آن کتاب
 نهایت حرمت میدانند و از کتابهای شعبه بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شعبه شده است الخ
 فرمایشاتش که قبلاً در طی حالات ابا یزید طبرقی و بسطامی ذکر نمودیم و بالجملة حضرات صوفیه بعضی از اخبار
 نبوی تمسک مینمایند بر مشروعت این اطوار و افعال خویش از انجمله خبری از ابن فهد حلی در کتاب عدّه
 الداعی نقل میکند که انّ قال قال رسول الله ﷺ انّ الملائكة هم رقب علی خلق الذکر و ان انجمله خبری از
 من لا یحضر الفقیه نقل میکند که انّ قال النبی ﷺ بادرو الی ریاض الجنّة فقالوا و ما ریاض الجنّة قال ﷺ خلق
 الذکر و کذا از این قبیل اخبار از منته المرید و غیره نقل کرده تمسک مینمایند و الا ذکر خفی ایشان مقید
 باجماع نیست و لکن مشروط بشرايط دیگری که از انجمله باید شروع در ذکر بعد از طی مراحل باشد که بنا
 بر مرحله قرار داده اند که اشتغال بذکر را در مرحله اخیر قرار داده اند حتی گفته اند اگر قبل بر مرحله نیست
 و سیم که مرحله نفی الخاطر است مشغول ذکر گردد البتّه بورد طر عبادات اصنام و کواکب و امثال اینها خواهد
 افتاد و لذا بعضی از مشایخ ایشان که خواسته اند بذکر خاطر نمایند یعنی قبل بر نفی خاطر سالک را ذکر
 بیاموزند که بسبب ذکر نفی خاطر شود او را نسبت بخط و خطا میدهند چو که نفی الخاطر را عبارت گرفته اند
 از صحت قلب و تسخیر و تسخیران و این مرحله را بمنزله پرداختن منزل و پاکیزه کردن آنرا از کثافات و تزویر
 آنرا بفرشهای دیبا و تطیب آن با انواع طیب و ذکر را بمنزله ملاحظه محبوس و قصر نظر بر جمال او میدانند
 بخوبی که لبس فی الدار غیره دیار پس چگونه میشود که ذکر قبل بر مرحله خاطر باشد و میگویند اینک وظیفه
 سالک در مرحله نفی خاطر آنست که ابتدا کند توجه تائی بیک از محسوسات مانند سنگی یا جسم دیگر بخوبی که چشم ظاهر
 بدان دوخته و مدام چشم بر هم نهد و بمجمیع قوای ظاهری و باطنی متوجه آن شود و مدت یک ربعین
 بایستد بدین منوال بگذارند با ملاحظه خلوت و پس از مدت یک ربعین یا دو ربعین بر این منوال توجّه
 نامی بقلب صنوبری که جسمی است در جانب یسار نماید و بالکلبه متوجه آن گردد و در هیچ حالتی از آن غافل
 نشود و بجز خیال آن دیگری نکند و اگر خاطر حمله کند و تئویش رود و هداختا خیال استاد عام که مرشد

تذکره
تکلیف
کذا

و ان
بست و بیج
مرحله
است

امریچہ میں انیسویں مشہور کتابیں انہا

۱۷۱

و مصدکراست فائدہ نام بخشد و ان کسانیکہ خود را شیعی مذهب میدانند میگویند صد دفع تہنہ خاطر اگر
بعد از اینہا تہنہ باقی ماند با ستخصا خیال اشاد خلص کہ یکی از ائمہ ہم باشد تو تسل جوید و چندا بعین بدن
منوال سر برده تانفی خاطر از برای او بستر کرد و سابقا از کلمات و فانی علیہ الرحمہ ترتیب ترقی داد و ایشان
بہود خود را معلوم شد کہ ہر کسی مدتی خود را بدین منوال رہا صند ہد قوۃ و اہم و خیالہ بر او مستوی
شدہ عوالمی در نظر او مبادکہ اسم انرا خارق عادات گذارده اند و در واقع تسویلات و خیالات نیستند
در نظر او جولان میدہد کہ شبیری میگوید (زابلہس لعین بی شہادت) (شود پیدا ہزاران خوق عادت)
(کہ اندہوارث ایدہ از بام) (کہی در دل نشند کہ داند ام) (ہمی داند ز تو احوال پنهان) (درداد
در تو کفر و فوق و عصیان) (شد ابلہست نام و در پی تو) (بد و لیکن بدینہا کی رسی تو) و مناسب
در این مقام حکایتی کہ در حقیقت شرح و بیان واقعات این اشعار است و از جملہ حکایات است کہ جناب آقای
افانج علی اکبر بزدی خا. ہی دام تأییداتہ در کتاب مفتاح الہدایہ خود از جناب آقای افسد علی اکبر جو
نقل نموده است و ما عین عبارات مفتاح الہدایہ را نقل مینمایم مینویسد کہ این حکایت را از یکفر واسطہ
شنیدم و بعد از ان از حسن اتفاق محفل خود مولف احقر شرفیاب خدمت سید جلیل مشارالہ کر دہم و
جو یای این قصہ غریبہ از ان بزرگوار شدم بخط مبارک از برای حقیر مرقوم فرمودند و مذکور داشتند کہ
با بن مضامین کہ میرزا عبد الصمد ہمدانی مردی بود از عرفا و منصوفہ و اہل ریاضت و صاحب خلاق حسنہ
از سلسلہ ذہبیہ و مدتی در دشت عرفا بودہ و فرمودند کہ بندہ کہ سید علی اکبر از میرزا عبد الصمد کہ
کہ مشاہدہ کردم انستکہ روز من و شیخ علی نام و یکفر دیگر در خوی ارادہ منزل ایشان بقصد دیدن نمودیم
در بین راہ شیخ علی نام گفت من شغلی دارم شما بروید من خواہم آمد ماد و نفرامدیم بدرخانہ ایشان کہ رسیدیم
قبل دق الباب صدای ایشان رسید و بہر پشتہ را مدہ در را کشود و گفت شما تہ نفر بود بدستچی چہ طور شد
گفتم انہم مباد مختصری گذشت گفت اکنون بدین راہست مباد مشغول قرائت سورہ مبارکہ
ہست است و بغلان مکان رسید تا بہ خانہ رسید بعضی انکہ بہ خانہ رسید صدای دق باب بلند شد
شیخ علی داخل شد و بر تعجب ما افزودہ شد و مدتی بعد از ان گاہ گاہی میرزا عبد الصمد بمنزل علماد رفت
آمد مہکرو و بمنزل من ہم کہ حاجی سید علی اکبر مہامد و اشتباہ نجات العباد مہر سیدنا و روز بروز من آمد
صحبت عرفا بہمان آمد بنای بد کوئی بطائفہ صوفیہ گذاشتہ و اظهار اعراض و تبری میگرد و شکر خدا را
میکرد کہ للہ الحمد کہ من متنبہ شدم و از برکت مواعظ بدین مرحوم شد کہ در ہمدان دوزخ منبرش مینشستم

ایضا
حکایتی
ہم

فصل فی حکایات صوفیه

۱۷۲

و در مبر میفرمود بسا پیشو که شخص را مغرور میکند و تبلیس و تدلیس میکند ملتفت شدم که این مکشفا
و خوابها که میدیدم همه شیطانی بوده و گاهی میشد که بنشینم و بکوشم و میگفتم که فلانی مرد و یا اینکه
فلانی بخانه تو میاید و فلانی کنش فلان شغل مشغولست بعد معلوم شد همان خوبوده که بمن خبر داده بودند
الحمد لله الحال مستبصر شدم چه سؤالی کردم که چه شد مشبه شد و چه شد مستبصر شد فرمود بکنایه
نظر باعمال و اورداد و ذکر خفی و جلی که طایفه ذهبیه مشغول بودند من هم با اینها مایل کرده موافقت
باوراد و اذکار میکردم تا اینکه کم کردم بعض چیزهای مستوی بمن مکشوف میشود تعجب میکردم تا اینکه
بجناب زمان اقا که یکی از بزرگان سلسله ذهبیه بود و نایب خاص جناب مجد الاشراف شیرازی بود قصه
را نقل کردم او هم بفرمود که مجد الاشراف باشد خبر داد در جوابش آمد که آثار ترقی فوق العاده در افاضل
عبد الصمد هست باوراد مداومت نمایند تا معلوم بشود و عنقریب مولود قلبی از او متولد بشود که واجب
الاطاعت او باشد و باید اطاعت او بنماید من مشغول این اذکار شریفه بودم تا آنکه جزئی از زمان حال
خوشی از کثرت بجا، و رقت و خضوع و خشوع از برابر دست داد و بقیه کردم که از برکتان اذکار است
باری مختصر مطلب آنکه بیان نمود میرزا عبد الصمد مزبور برای سید جلیل مشارالیه ادام الله ظله تا آنجا
که گفت روز نشسته بودم ناگاه از حلق من چیزی بیرون افتاد و مثل شد پیش رو من بشکل انسانی و
من واجب الاطاعت توام و باید اطاعت من نمائی گفتم من اذن مجد الاشراف اطاعت کسی نمیکم بحضرت اینکه
اینرا گفتم خود مجد الاشراف مثل شده بهلوی او نشسته گفت اطاعتش کن این همان مولود است که ترا
بشارت بتولد داده بودم پس آن شخص مثل من گفت میرزا عبد الصمد تکلیف تو تغییر کرده از امروز
و رفعت عنک الواجبات و اجبت لك المحرمات من بعد از شنیدن این کلمه موعظه مرحوم پدرم بادم آمد که
شیاطین انسان را فریب میدهند و بترك عبادات امر میمانند صورتی هیچ نگفتم و رفتم تفصیل را بجناب
زمان افاضه کردم او هم بعد از تفکر بشر از جناب مجد الاشراف مخبره کرد جوابش آمد صحو العکوف و نحو الوکوف
حاصلش اینست که از اشکار شد معلوم موهوم مرتفع بشود فامیرزا عبد الصمد میگوید بعد از آمدن جواب
تلاکراف بکلی اعتقاد از این طایفه و سلسله سلب شد بموعظه پدرم چسبیده مشغول اعمال شرعیه بر
نقلید جناب میرزا مشغول شده ام و نجاه العباد در بغل دست اشکال را از علما میپرسم و عمل میبایم و اما بعد
از مخالفت من از ان مولود قلبی که شیطان مجسم بود شبها از پتیه های زیاد بمن رسانیدند نزد یک شد تلفش
تا اینکه کم کردم بواسطه اشتغال بعض اذکار دافعه شیاطین مرتفع شده اسوده شدم و در این بین تصویب بزرگ

اگر بجز این راهی نیست که برین آنها

۱۷۳

واسم جناب علی اقا بود معروف بدویش خودش از اکابر بلاد خوی بود و از اعیان و رؤسا شمرده
 میشد ملاک و صاحب ثروت بود و ماهانه بن میباید رفتند با و گفتند که میرزا عبدالصمد از سلسله
 ذهبیه اعراض کرده و بد کوئی میکنند خوبت شهرت او را قطع نمائید در جواب گفت من شهرت را
 با وجهه خدا و استحقاق او میدهم میخواهد ذهبی باشد یا نباشد رحمة الله علیه آدم خوبی بود
 سید جلیل القدر ناقل این قصه میگوید بعد از وفات میرزا عبدالصمد مرحوم کتابچه در کتابخانه
 مرحوم حاجی میرزا محمود خان احسن الملک دیدم که میرزا عبدالصمد بخط خودش نوشته قریب بیست
 ورق باشد تفصیل حالات خود را از اول داخل شدنش در طریقه عرفان و سلسله ذهبیه تا اعراضش
 در انجام نوشته است و بدان اوراق ذکر کرده که بعد از استبصار معلوم شد که همه اینها و ساطع
 بوده است خوابها بلکه دیده بودم و لو باسم امام بوده ولی معلوم شد که شیطان بوده من هم که اما
 ندیده بودم تا بفهمم که این ملعون که در خواب میبینم امام نیست و آن کتابچه فعلاً در خوی و باید
 در دست ورثه حاجی احسن الملک مرحوم باشد کتاب نفیس است اگر بدست من افتد محققاً بطبع میدهم
 تا اینجا این عبارات کتاب مفتاح الهدایه است که از آقای حاجی سید علی اکبر خونی دام غزه نقل نموده
 و این عبارت اخیری از عبارات منقول از میرزا عبدالصمد که میگوید من هم که امام ترانیده بودم تا
 بفهمم که این ملعون که در خواب میبینم امام نیست اشاره است بدفع توهم اشکال که در این مقام میشود
 و حاصل اشکال اینست که این کلام تو که میگوئی خوابها بلکه دیده بودم و لو باسم امام بود ولی معلوم
 شد که شیطان بوده منافست با اخبار مستفیضة وارده از پیغمبر و ائمه علیهم السلام در این مقام بالفاظ متفاو
 از طرق عامه و خاصه که از جمله آنها این حدیث شریف است از پیغمبر قال من رانی فی المنام فقد رانی
 لان الشیطان لا یمثل فی صورته و لا فی صورة احد من اوصیائه الخ و حاصل مضمون حدیث شریف اینست که
 مبرا باید کسی که مرا با یکی از اوصیایم را در خواب ببیند خود را دیده است نه اینکه شیطان بصورت او باشد
 و بنظر او آمده باشد چرا که شیطان قدرش اینست که بصورت من و بصورت اوصیایم را در این دنیا و بهمین مضمون
 خبر از ائمه نیز رسیده است پس انحراف جناب میرزا عبدالصمد که میگوید معلوم شد که شیطان بوده بخواب
 من آمده برخلاف صریح این اخبار است این حاصل تقریب اشکال و ظاهراً ابتداء التفات باین اشکال و
 وقوع این مسئله مورد و محل انظار از زمان علامه اعلی الله مقامه شده باشد چنانچه حکایت شده است
 که سید مهتابین سنان از علامه سؤال نمودند و حاصل مضمون سؤالش اینست که چه مبرا باید اگر کسی رسول خدا

اشکال
تقریب
و تفهیم

فصل در خواب و بیداری

۱۷۴

یا یکی از ائمه هدی علیهم السلام را در خواب دید و او را امری با منی از شی فرمایند یا بر او واجب است
این امر و نهی با نه و اگر این شخص بخواهد در حالتی که دارای شرایط قبول باشد یا بر او لازم است عمل
نمود بخیر او یا نه یا و چون اینک پیغمبر فرموده است من را فی منامه فقد رأتی وجهی مبرها پیدا کردن
یا وصی این شخص را در خواب امر بفعل حرامی یا نهی از فعل واجب نماید و با این این دو حال فرقی میباشد
و حاصل مضمون جواب علامه قله چنانچه نقل کرده اند اینست که فرموده اما امر و نهی که مخالف با ظاهر
شرع است سزاوارد نیست یا نهی عملی و اما امر و نهی که موافق ظاهر شرع است و راست است ولی اینست که مناعت
ان شود من غیر وجوب از جهت اینکه امر و نهی معصوم در عالم رؤیا با اقتضای وجوب اتباع ندارد انتهای مضمون
سؤال و جواب و شاید کلام محقق قی قله که در آخر جلد اول قوانین مبرها پیدا بقاظ قبل ان الحكم الذی
حكم به المعصوم علیه السلام فی الرؤیا بحجة کما ورد من ان من راه فقد راه الخ اشاره بهمین جواب علامه قله
باشد بر هر تقدیر از برای این حدیث شریف معانی و محامل عدیده ذکر شده است از عامه و خاصه ثانی
هفت یا هشت معنی ذکر شده باشد که از جمله آنها همین معنی است که میرزا عبد الصمد طاب ثراه
بان نموده است و حاصل ان معنی بعد از توضیح اینکه اتحاد شرط و جزاء در این مقام مضمون مقصود نیست
زیرا که مقصود از بیان این قضیه نفی اقتدار شیطان است از تمثیل شدن بصورت یکی از معصومین و البته
این معنی منوط است باینکه جزاء عین شرط باشد اینست که تحقق صغری در این قضیه بر وجهی که اتحاد حقیقی
با کبری پیدا نماید توقف دارد بر ثبوت یکی از سه چیز و عبارت دیگر اشکالی در صد جزاء بر تقدیر صدق
شرط نیست انما الکلام والاشکال فی صدق الشرط و صدق شرط موقوفست بر تحقق یکی از سه امر یا اینکه
بیننده خواب کسی را در خواب ببیند از نبی و امام او را در بیداری دیده باشد یا اینکه معرفت بشخص او
داشته باشد و او را بان صورت اصلیه که اسم مبارک بر او واقع شده است در خواب ببیند بر وجهی که بتواند
حکم نماید که این همانست که در بیداری دیده ام چنانچه زید و عمرو را که در بیداری دیده و آنها را کما هو حق
میشناسد اگر در خواب ببیند هر اینچه نامش میگوید یا زید و عمرو است حال چنین کسی که زید و عمرو که تمام
معرفت در باره آنها دارد بخوابش آمده ممکن است که خود زید و عمرو باشد و ممکن است که شیطان بصورت
انها بخوابش آمده باشد و همین احتمال ثانیه را که تمثیل شدن شیطان بصورت زید و عمرو باشد و تقدیر
این صغری محرز که این صورت زید و عمرو است و تقدیر اینکه صغری محرز مسلم در این صورت نبی یا وصی باشد
حدیث شریف نفی مینماید و اما احراز صغری یعنی این صورتی که در خواب دیده صورت نبی و وصی است

این حدیث شریف
در بیان اینست که
مقصود از اینست
که شیطان بصورت
یکی از معصومین
در خواب ظاهر
شود

اگر بچم از این موش مشرک بپزینانها

۱۷۵

از عهد
حدیث برهان
و باید از خارج
احراز آن شود
باینکه در بسیاری
انها را دیده
شد

یا تخیلاً بمعنی اینکه تصرف دینداران بپند خواب شده باشد که صورت غیر معصوم را از صورت بشر صورت معصوم
خیال نماید نه اینکه تصرفی در صورت مرئی شده باشد بمعنی اینکه غیر معصوم بصورت معصوم باشد و الا اگر در
بیدار آنها را ندیده باشد ممکن است که شیطان در عالم خواب تصرف در ذهن و قوه خیالیه بپند خواب
نماید و وجهیکه صورت غیر معصوم را و لو صورت خود شیطان باشد صورت معصوم خیال نماید باینکه تصرف در
صورت شود و با اینکه تصرف در ذهن و خیال بپند خواب نباشد بلکه تصرف در صورت مرئی باشد باینکه شیطان
صورت غیر معصوم از بنی نوع بشر را بصورت معصوم درآورده بپیند خواب را را نماید و حدیث شریف نقلی
هیچیک از اینها را بمعنی را نمیکند زیرا که ظاهر تعلیل در خبر شریف اینست که خود شیطان نتواند بصورت معصوم
درآید و اما اینکه غیر خود را نتواند بصورت معصوم درآورد و با اینکه نتواند تصرف در ذهن بپند خواب و
ادخال و سوسه در قلب و نماید و وجهیکه صورت واقعیه را بر خلاف واقع بپند خبر ظهور در نقلی اندازد
و بلحظه آنچه بکلمه خبر شریف منع است متمثل شد نفس خبیثه شیطان است و اما متمثل شد غیر شیطان بسبب
و توسط شیطان و با تسبیب حمایه و با تصرف شیطان در قوه خیالیه بپند خواب ظاهر امانی ندارد
بلکه بعضی در عالم خواب خدا را بصورت انسان دیده اند چنانچه یکی از اجله اهل علم میفرمود من در عالم خواب
صورتی مشاهده نمودم و در آن عالم اعتقاد این بود که این صورت مرئی خدا تعالی است با اینکه امتناع بمعنی
اولی و انبساط از امتناع غیر معصوم بصورت معصوم در غیر مورد خبر شریف و از جمله موارد متمثل شد غیر
معصوم بصورت معصوم بسبب حمایه نه شیطان قضا به معرفت شیخ مفید است که در عالم رؤیا دیدم حضرت
صدیق طاهر سلام الله علیه دست حسنین علیهم السلام را گرفته بپزد شیخ اویده فرمود با شیخ علمای الفقه
چون صبح شد بدید که والله ما جد سید بن سید بن سید رضی الله عنیهما مقام امامت اند و بزرگوار
گرفته او خدمت شیخ و عرض کرد با شیخ علمای الفقه یعنی همان عبارتیکه در خواب ذرات طاهره با و فرموده بود
و بالجملة گفته شد که احراز شرط توقف دارد بر تحقق یکی از سه امر اول باینکه بپند خواب نبی یا امامی را کند
خواب ببیند قبل بر آن در بیداری دیده باشد باینکه ذکر شد و غیر باینکه معصوم ابتدا خبر دهد که تود
فلان وقت نبی یا امام را در خواب خواهد دید یا آن کسی را که در فلان وقت در خواب ببیند نبی یا امام بوده ستم باینکه
معصوم تقریر و تصدیق قول بپند خواب نماید باینکه او بگوید من نبی یا امام را در خواب دیدم و معصوم هم قول او را
بشنود بگوید بلی کسی را که در خواب دید نبی یا امام بوده است چنانچه در موقوفه این فضال وارد شده است که
شخصی خراسانی خدمت حضرت ثامن الائمه و غوث هذه الامة علی بن موسی الرضا ارواحنا له الفداء عرض نمود

فصل دوم در حالات صوفیه

۱۷۶

باب در سوال الله پیغمبر را در عالم رؤیاد بدم کانه بمن فرمود چگونه خواهد بود حال شماها اگر در فن شود در زمین شما پاره اذن من و پنهان شود در خاک شما ستاره من و چگونه خواهد بود حال شما در حفظ امانت من پس حضرت رضا علیه السلام فرمود بدان و آگاه باش اینکه منم پاره تن پیغمبر شما که در زمین شما مدفون بشوم منم ستاره که در خاک شما پنهان بشوم و منم امانتی که پیغمبر شما فرمود چگونه حفظ او خواهد نمود پس فرمود آگاه باشید هر کس که زیارت کند مرا در حال تنگ شناخته باشد مرا و معرفت داشته باشد با نوحه خدا بنوعالی واجب گردانیده است براو از حق امامت و اطاعت من هر این من و پدران من شفاعت او خواهد نمود و هر کسی را که من و پدران من شفاعت و غماشیم رستگار و آزاد خواهد بود از عذاب الهی اگر چه با کناه جن و انس وارد محشر شود الخ پس بگویند از این سه طریق احراز صغری میتوان نمود اگر چه طریق دوم و سیم و ستمی از اینها علاوه بر احراز صغری اثبات کبری نیز مینماید و لکن منافات با مقصود ندارد زیرا که ممکن است از دو طریق اثبات شده باشد و یا بحکم تصدیق صغری بروی وجهی که موجب تصدیق کبری شود بحکم حدیث شریف موقوفست بر تحقق یکی از این سه طریق با قراین دیگر لو فرض قرینه قطعی در بین باشد و الا اگر هیچیک از اینها تحقق پیدا نکرد و مع ذلک شخصی مدعی این باشد که من معصوم را در خواب بیداری دادم و بمن چنین و چنان فرمود البته حال این شخص یکی از سه حال بیرون نیست یا اینکه هیچ کس ندیده و هیچ چیزی بنظرش نرسیده مع ذلک میگوید من در خواب بیداری امان داده ام که دروغ محض است و هیچ خبری نبوده و یا اینکه در خواب بیداری صورت بنظرش رسیده و خود او میدانند که این صورت معصوم نیست بلکه صورت زید و عمر است و بدروغ میگوید معصوم را دیده ام چنانچه حال حمزه بن عماره بر بزرگ چنانچه علامه قله در خلاصه اش فرموده یا زبیری و یا ربک چنانچه از رجال کثیری ظاهر میشود و از اصحاب ائمه الخطاب علیه السلام العذاب بوده است که ملحق بملاحده اسمعیه شدند چنانچه ذکر میشود انکم و این خبیث با صفا خود میگویند که حضرت باقر بنزد من میباشد و بمن تعلیم احکام مینماید چون خبر محضوت رسید فرمودند دروغ میگوید خدا لعنت کند او را و در خبر دیگر حضرت شقاق بزرگ فرمودند خبرده مرا از حمزه بن عماره ایا کان میکند که بدم نبرد او میبرد و هر چه با صاحب خود میگوید از بدم باور رسیده است و در آنجا کرد بلج چنین میگوید فرمود دروغ میگوید بخدا قسم نمیرد بنزد او مگر شیطان که اسم او متکون است و بهر صورت که خواسته باشد بر مردم خود را ارائه میدهد ولی بخدا قسم قدر این ندارد که بصورت بدم درآید پس ظاهر خبر اینست که شیطان بهر صورتی که خود را بر حمزه ارائه میدهد خود حمزه ملتفت بوده که این صورت امام نیست و بدروغ میگویند که امام بنزد من آمد و کفر و زندگه خود را نسبت بامام میداد و با اینکه در خواب

باز میگردانند

اگر بچم از امور مشترک بپزین آنها

۱۷۷

یا بیداری صورت را می بیند و خیال می کند که این صورت بنی با امام است از جهت اینکه شیطان با تصرف در ذهن او کرده و سوسه در قلب او انداخته است و با از جهت اینکه شیطان تصرف در یکی از بنی نوع انسان نموده و او را بصورت معصوم در آورده است بر وجهیکه بیننده خیال می کند که این صورت معصوم است و او را امر نمی بیند چنانچه در حال آن محی الدین خواهد آمد که میگوید من پیغمبر را در خواب دیدم و مسئله طلاق را از او پرسیدم و چنانچه بعضی دیگر از عامه که گفته اند در عالم مکاشفه دیدم که پیغمبر بر عرشه منبر نشسته و در درجه پایین تراز او اولیاء و پاپین تراز او دو تپی و بعد از همه اینها علی نشسته است بکره کفنه است در عالم کشف و شهود دیدم پیغمبر مبرفت اقلی و دو تپی در میان و پسا او و علی از عقب مبرفت و چنانچه در قضیه ابو محمد خفاف گذاشت که گفت در بادیه تبوک در مناجات بودم که ناگاه حجاب منکشف و در حال مکاشفه خدا را دیدم که بر عرش خود نشسته بود **و بالجمله** از قبیل اینکه موافق که حضرات صوفیه میگویند در خواب با در عالم کشف و شهود مشاهده نمودم صورتی در نظر او می آید در خواب بیداری و لکن این حالت از تصرف است که شیطان در خاطر او نموده و او را سوسه در ذهن و قلب و رسوخ داده که صورت غیر معصوم را صورت معصوم خیال کرده است و با اینکه خود را بصورت مرشد بر او ارائه میدهد و بنظر او می آید در چنانچه در حکایت میرزا عبد الصمد ذکر شد که عطا طاعت مولود متولد شده از خود را معلل کرد با اینکه من بی اذن مجد الاشراف شیرازی که مرشد است اطاعت احدی نخواهم نمود فوراً مجد الاشراف حاضر شد و گفت این همان مولود است که ترا بشارت داده بودم و اطاعتش بر تو لازم است **الحاصل** این بیچاره در خواب با در بیداری مأمور با امر و نواهی شیطان میشود و بخیال اینکه این امر و نواهی و امام است و با امر و نواهی مرشد است کمال اهتمام در اطاعت و امثال او می نماید و بیچاره کان دیگر را نیز وادار بر دستور العمل شیطان می نماید و خود ملتفت حال خود نشده چه بسا می آید می کند و خود را راهبر کس برتری میدهد و میگوید کبست مثل من که شرفیاب خدمت نبوی و صی شود در عالم خواب با مکاشفه و کسب تکلیف از آنها نماید و با در عالم کشف و شهود خدا را مشاهده نماید (دو بنموده و راهم نقش خویش) (او همی گوید ز ابداً پیش اینست که شبتری در وصف آنها گوید) (ز ابلیس لعین بی شهادت) (شود پیدا هزاران خرق عادت) تا اینکه میگوید شد ابلیس امام و در پس تو) (بد و لیکن بد بینها کی دسی تو) یعنی شیطان افسار ترا گرفته پیشاپیش و تو از دنبالش میگردی و خود نمی فهمی خیال میکنی که با مرید و امام حرکت میکنی و آنها را یا خدا را مشاهده کرده دستور العمل برخلاف باوفاق کتاب و صحت از آنها اخذ نمائے و اسناد این افعال را بسوی شیطان و اینکه آنها از تسویرات او است هیچ منافات با سنت حدیث من را نمی تواند داشت هم ندارد بتقریبیکه بیان شد باری این مختصر و اجمالاً بتوان وظیفه

فصل در بیان حالان و صفات

۱۷۸

و کیفیت سلوک مرحله خاطر که ذکر گردید و میگویند خطر این مرحله افتادن بود طریقه عبادت اصنام و کواکب
 سایر اجسام است زیرا که باید تمام توجه بان شی محسوس باشد از اسناد خاص با اسناد عام با جسمی از
 اجساد بکر چنانچه ذکر شد و این توجه تمام بان شی بخوکیه جزان چیزی نبیند البته مورت انس و حقیقت
 بان شی است و چنانکه شخص متوجه قدم از این مرحله بیرون ننهد و قصر همت بران اند و خست پیر
 انچه بان متوجه بوده مبتلا گردد پس اگر توجه با اسناد خاص که یکی از ائمه باشد پیدا نمود غالی و نصیر بشود
 و اگر توجه او با اسناد عام یعنی مرشد باشد حلولی بشود و اگر با اجساد بکر باشد عبده اصنام و بت پرست بشود
 و چون غالباً توجه با اسناد عام است لذا غالباً امیینی غلو در باره او نموده و مرشد پرست میشوند و تا بعین
 خود را بر همین روپروا دار نموده که غیر از او هیچ در نظر ندارند و بالجمله میگویند چون سالک بعد از طی مراحل
 سابقه طی این مرحله که مرحله بیست و نهم و بیست و چهارم است نیز نمود باینکه قلب خود را مستحضر و از نجاست خواطر
 مطهر ساخت قدم در مرحله ذکر میگذارد و از اقامه امور در این مرحله مراعات ترتیب است و بدو آن طالب از راه باز
 میماند بلکه با خطار عظیم مبتلا میگردد و در مبدئ ذکر اختلاف کرده اند بعضی از ایشان گفته اند باید ابتدا با ذکر
 صغیره باشد و در مراتب ذکر صغیره نیز ترتیب صعود نماید زیرا که ذکر در نرانیها اقاسی دارد ذکر خیالی و خفی
 و ستری و ذاتی و باید ابتدا بذکر خیالی باشد و آن نیز شش قسم دارد ابتدا بقسم اول آن نماید و ترتیب بالا رود
 اول خیالی قالبی جمعی اثبات در غیر خیالی قالبی جمعی ثبته ستم خیالی قالبی بسطی جمعی چهارم خیالی نفس جمعی ثبته
 پنجم خیالی نفس بسطی اثبات ششم خیالی نفس بسطی ثبته و خفی نیز بدو قسم است خفی نفس و خفی قالبی
 این هشت قسم دو قسم هم ذاتی و ستری مجموع ده قسم میشود و آخر مراتب مرتبه ستری است و میگویند چون مسائل
 از این درجات گذشت بذکر کبیر که ذکر نفی و اثبات مرکب است که کلمه توحید باشد مشغول میشود و از برای این طریقی
 و کیفیت متعدده بیان کرده اند طریق مربع و طریق مجمع البحرین و غیر ذلک و از جمله کیفیات آنست که زبان بکلام
 بچسباند نفس را از پیرایه فحس کند و توجه بقلب صنوبری نماید و کلمه لا را از ناف بکشد و بفرق سر رساند و الله را
 از فرق سر بکشف راست آورد و الا الله را از کشف راست بدول صنوبری بیاورد و نفس این مجموع بصورت لای منکوس
 میشود و در هر نفس طاق بگوید و چشم را بر هم نهد و ترک نوم کند مگر به اخبار شود و روز را روزه باشد و اجتناب
 از بقولات کریمه الروایع و اکل حیوانی و کلبه لاذن نماید و غیر اینها از شرائطی که از برای ذکر گفته اند که ما
 بسیار آنها را ذکر نکردیم و بعد از این شروع در ذکر اعظم که نفی و اثبات بسطش میباشد نمایند و در هر روز
 در سجده با بد خیالی از ذکر ذاتی نباشد و در اوقات و از منته ذکر نیز امور اعتبار کرده اند که از انجمله زنده شدن این شعبه

مستطیل برین شجره که خود
 بسن نه

اگر بخواهیم از امور مشترک بپزینانها

۱۷۹

از اینها اینک که ذکر در حال ذکر خیالی اسم است خاص که ولی و لایست کبری باشد بطریق ذکر خفی نصو کند و مقام
 او را در دل ادنی از مقام ذکر و یاد را ساقل صد باطن تراز محازی ذکر استغفا للذکر ثبت کند و تصور
 استاد عام که عبارت از مرشد باشد هم ایشان را نادیده در خارج جسم در طرف بسا قبل مواجها الی جهة صیغه
 الذکر ملتفتا الیه متواضعا مستغفا للذکر اولی و انصب اند و اما دلیل ایشان بر ذکر خفی خبریست که از کاف
 نقل کرده اند و ان یست عن الصادق قال ما من شیء الا وله حد الا الذکر الی ان قال یروکان به کثیر الذکر لقد
 کنت امشی معہ و انما لیزکر الله و اکل معہ الطعام و انما لیزکر الله و لقد کان یحدث القوم و ما یغله ذلك عن
 ذکر الله و کنت اری لسانه لا نقا یجئک بقول لا اله الا الله و کان یجعلنای بامرنا بالذکر حتی تطلع الشمس و بامرنا
 بالقرآن من کان یقر متنا و من کان لا یقر امره بالذکر الخ این بیان کیفیت و ترتیب ادله ذکر حلی و خفی که در
 میان صوفیه متداولست و از جمله عبادات عمده ایشان است و لکن مهمل دارم کسی پیدا شود آقا از این
 بیچاره کان ساده دل که سر بر درگاه مرشد میسپارند و در مجمع و حلق ذکر حاضر میشوند و با مبتدیان و شیخ
 عتبر بوسی می نمایند سوال نماید که شما چه فایده از این اصطلاحات را یاد گرفته و در دست دارید وجه بهرم و فایده
 از شنیدن این اصطلاحات برده اید و بغیر از وسوس که موثر تر از عقیده و ضعف ایمان بشو چه طرفه برشته
 و اینهمه شب و روز خدمت مرشد کرده بچه مقامی رسیده اید و چنانا که فی فائده کی این مسلت و بهوده روی
 انزال التفات پیدا کرده و لکن در بر کشتن ندارید البته بمقتضای عقل شرمند که در نزد خلق اولی و انصب است
 اند و مند که از رحمت و غفران خالق و ثانیان از مرشد بکه اینها را بطرف خود میخوانند و ذکر اینها تعلیم مینماید
 سوال کند که ای جناب مرشد این بیچاره که از صبح آن فدی بی کاو و کوسفند و زنداعت و کاسی خود و بدیه
 که شب لقمه از کلوش باطن ز فتنه خوابش میرد شما چگونه این اصطلاحات را تعلیم او مینمائید و او با اینک در
 در فکر تحصیل نفقه عیال و علوفه کاو و کوسفند خود میباشند چگونه این مراحل را از ترک عادات و رسوم و
 مراقبه نفس و محاسبان و بخود کمر سنگی دادن و اغترال از خلق جستن و بیداری کشیدن و سهر مرحله نفی خاطر
 نموده با شرائط کثیره ان از چشم بچشم اند و ختن و اربعینان چشم انا و برنگرفتن و غیر ذلک میسپارند و بپزینان
 جناب مرشد مقصودش از این ارشاد و واداشتن مرده را تحصیل این اصطلاحات اینست که حقیقه اشخاص مرده
 عامل و دارای این مراحل و اصطلاحات کردند که لازمتر از رهبانیت و ترک تمام جنایات معاش و معاد است
 از ترک اهل و عیال و خانه و زندگانی بلکه ترک غالبی از وظائف شرعیة البته این رویه برخلاف رویه شرع مطهر
 و منافست با اجبا و ارده کثیره از معصومین که حاصل مضمون نمی از رهبانیت در اسلام است و اگر مقصود

فصل در بیان حالات صوفیه

۱۸۰

جناب مرشد سخره نمود و سرگرم کردن عده از مردم عوام است و نظری باینکه ترقیاتی از برای مردم حاصل
و دارای مرتبه از مراتب کمالیه کردند و نگارنده کما هو الظاهر بل المقتطوع از آنچه بالعبان مشاهده مینمایم
در باره خود مرشد از بی کمالی و اینکه خودان بزرگوار هم هیچ مقامی را طی نکرده بلکه استیفاء رانجه هم از
مراتب کمالیه نفرموده است جناب ایشان کی و کجا با این مقام خواهند رسید و صاحب چنین نفس مقدس
خواهند کرد بلکه قبض و بسط و اقبال و ادبار و عسر و یسر و مرض و صحت و عزت و ذلت همه در نزد او
یکسان باشد چنانچه حضرت سید سجاده میفرماید و اجعل ثنائی علیک و مدحی آتاک و محک لک فی کل حال
حق لا افرح بما اتبتنی من الدنیا ولا الاخری علی منعتی منها و باز از آن بزرگوار است فرموده اند و اگر که دنیا
بما اقبال مینماید استعاده بحق میجوئیم و روزی که دنیا بما ادبار مینماید از روزی که حق میبکیم پس جناب مرشد
کی با این مقام خواهد رسید و میدانم و او خود هم میدانند که هرگز لذت این نخواهند فهمید و از این جام قطره
نخواهند نوشید زیرا که حق پرستی مقامی و نفس پرستی مقام دیگر است پس خدمت جناب مرشد هر که و هر کجا
که هست معروض میدارد که اگر جناب بخود را نازل دنیا میداند و عارف بالله میخواهد پس چرا انزوا و
سکوت را سرمایه اشمار و معروفیت خود را قطار ساخته و علم شهرت و افتاء در عالم افراسخو تو که خود را
از اهل الله و ولی حق میشماری سبب چه چیز است که حدیث شریف آن اولیائے تحت قبائے لا یرفهم
غیری در حق جناب اقا عکس نتیجه داده است (کسی که او است با حق آشنائی) (نباید هرگز از خود نمائی)
(همه رو تو در خلق است ز نهان) (مکن خود را بدین علت گرفتار) گمانم اینست که جناب اقا قرآن هم
نمیخواند با میخواند و نمیدانند که حضرت حق درباره اهل حق میفرماید و عباد الرحمن الذین یمشون علی
الأرض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و بعد از اینکه تو خود میدانی و همه اهل عالم هم
میدانند که جناب از این بظایفه که در قرآن مجید و حدیث شریف و صفی فرموده اند بستی پس ارشاد
جناب اقا چیست و انکس که از او هدایت یافته کبت بپا و در این آخر عمر در هر حال که هستی ترک هوا
پرستی کن و اسباب دکاندار بر این و در میان عباد الله چون سایر بندگان بخیر و بنشین و این علم
و معروفیت را بخوابان و با اگر اهل ارشاد و هدایت بطریق رشاد خود را میدانی و مردم میدانی مانند
علمای اعلام و حکام شرعیه مقدسین خبر الا نام و وعاظ هدایت کنند عوام و حفاظ طریقه حقه
اسلام بیری دین را برافراز و توسن هست در میدان مجاهده بتاز و با وانه اتی ادعوا الی النجاة خود را
بلند و آوازه ساز و کار دین و امر حلال و حرام مردم را بپرداز و خلق را بسو حق و شریعت بنویس و عتق کن

اگر بخواهید از اهل حق و مشرکین بپایان آنها

۱۸۱

و خود را پنهان و مخفی که غرض از ان اشاعه و شهرت در دنیا خلق است مکن (میان در بند چو مردان ببرد)
 (در او زمره او فوابعه گد) (برخش علم و چو کان عباد) (زمیدان درد با کوی سعادت) و مباد امر
 بر تو مشبه شود نفس خود را مقایسه نمائی با علمای اعلام در اشاعه و شهرت ما را اسم که اگر اشتهار مذموم
 بود پس چرا آنها پیشه خود نمو گزیرا که اگر ایشان بمثل تو مخفی و پنهان باشند حتی تو که جناب مرشد هستی
 امر حلال و حرام و مسائل صلوٰه و صوم را از کجا اخذ خواهی نمود مگر تابع اهل ضلالت شوی و بگوئی
 فاعبدتک حتی باتتک البقین و قبله کلف از کردن دور افکنی پس در هر حال معرفت علمای اعلام را
 از برای خود حجت و دلیل نمائی زیرا که معرفت ایشان از جهت احتیاج و لا بدیت مردم است از رفتن
 پیش ایشان و اخذ مسائل حلال و حرام خود را از ایشان و معرفت جناب مولانا از جهت اختلاف و در
 پرده گرفتن خود را در مرحله ظاهر و اشاعه دادن خود را در باطن باوصافیکه هیچیک در جناب کمال وجود
 ندارد خلاصه اینکه اگر مقصود مرشد سحره و دام انداختن عده از عوام است البتہ این معنی ملازم است با
 تغییر دادن روئے منعارفه معمولی بین متشرعہ من حیث اللفظ والمعنی که یک عده الفاظ مجمله غیر مانوسند
 از هانرا تعبیر نماید مثل قرب نوافل و قرب فرائض و جمع بین ایند و مرتب جمع الجمع و قاب قوسین بنا
 و جمع بین هر سه را مقام احدیت جمع و مقام او ادنی بنا مند و ذکر مرتب و ذکر مجمع البحرین و اینکه ذکر باید
 بعد مجمل باشد یا بعد مفصل و مراد ایشان از عده مفصل بسبب و بیست و نه باشد و از عده مجمل کاهی
 نود و نه و کاهی چهار صد و شصت و هشت و کاهی دو هزار و سیصد و هشتاد و شش باشد و عوام
 دوازده گانه که ترتیب داده اند از اسلام اصغر و ایمان اصغر و اسلام اکبر و ایمان اکبر و عالم هجرتین
 و عالم جهاد اکبر و عالم فتح و ظفر و عالم اسلام اعظم و عالم ایمان اعظم و عالم هجرت عظمی و عالم جهاد
 اعظم و عالم خلوص و همچنین از اینگونه تعبیراتی که باید لفظها از مرشد اخذ نمود و معنی را از خدا خواست
 خلاصه اینکه جناب مرشد باید تعبیرات تازه و احکام تازه گوش زد مردم نماید تا هم در خلوات و مجالس سوره
 نا اجتماعاتش برقرار باشد و الا اگر همان احکام منعارفه اسلام با الفاظ متداوله بین مسلمین در منابر و مجالس
 بمردم برساند کسی دور او را نخواهد گرفت چرا که افضل و اودع و اتقی از جناب مرشد بپایانند که احکام
 شرعیه را در منابر و مجالس بمردم میرسانند و کسی اعتنا ندهد و نخواهد کرد لذا باید خود را بتعبیر انداختن
 الفاظ و معانی تازه نماید پس بر هر تقدیر کار جناب مرشد بدعت و برخلاف روئے شرع انور میباشد
 از جهت اینکه با مستلزم رهبانیت است بر تقدیر مواظبت و عمل نمودن سوره باین اصطلاحات و با مستلزم تعبیر

فصل دوم در خلاصه صفات

۱۸۲

در وظائف شرعی است بر تقدیر عدم التزام و عمل باین اصطلاحات و ثالثا کسی از اینها سوال نماید که ترتیب و رتبه را که شما اهل تصوف در ذکر کجلی و ذکر خفی خود قرار داده اید که باید ذکر بعد از طی مراحل بیست و چهار گانه که موقع بیست و پنجم موقع ذکر است انهم بترتیب خاصی که نفس را از اینها عبس کند و کلمه لا را از ناف بفرق سر کشد چنانچه گذشت و باید در حال اشتغال بذكر ترك جوانی نماید و این ترتیب ذکر را تدبیرا از مرشد اخذ کند و در اوقات اشتغال بذكر صورت و اسم استاد خاص و استاد عام هر یک را در موضع خاصی و بکیفیت خاصی در نظر گیرد و هر ذکر با هر مرتبه از ذکر یا بدلت اشتغال بآن یک است از بعد یاد و اربعین یا بیشتر انهم بعد بچهل یا مفصل باشد و غیر ذلک از خصوصیات و کیفیات که در مباشتها مداول و معمول است اینها را از چه منشأ و مصداق اخذ کرده اید بعد از این که در مباشه قرآن و اخبات اسلامی اثری از این کیفیات و خصوصیات نیست بلی در مسئله اربعین است شاهد کرده اند باین نبوی که فرموده من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت بنا ببع الحکمة من قلبه علی لسانه و این خبر شریف با اختلاف کثیریکه در عبارت حدیث است دلالتی بر مدعی حضرات از این که بعل اربعین صباح تحصیل خلوص نماید ندارد از جهت این که ظاهر حدیث شریف اینست که تحقق ملکه خلوص باید قبل بر عمل اربعین صباحا باشد بحیثیتی که صدور عمل در ظرف اربعین صباح عن خلوص باشد نه این که بعل اربعین صباح تحصیل خلوص نماید چنانچه مقصود حضرات و از جمله شواهد ایشان بر مداومت اربعین اینست که تخم طینت آدم ابو البشر بید قدرت الهیه چهل صباح اتمام یافت و جسد آدم چهل سال در بین مکه و مدینه افتاده بود و باران رحمت حق بر آن مبارکد تا قابلیت تعلق روح پیدا کرد و میقات موسی چهل لیل بوده است و قوم موسی بعد از چهل سال از بیله وادی تیه خلاص گردیدند و خاتم انبیاء بعد از چهل سال که مخلع بخلعت نبوت گردیدند و از این قبیل قضا با شاهد میاورند که چون این امور در چهل روز یا چهل سال بوده است پس کلیه اعمال باید در چهل روز اگر بمقصد نرسد چهل روز دیگر اگر نشد اربعین سیم و چهارم و هکذا خلاصه اینکه این قبایلی و اسحسانا ترادیل بر مبنای اربعین گرفته اند و بالجملة این اطوار و اصطلاحات متداوله بین اینها غیر از رتبه و طریق اخبات است و علاوه بر اینکه مخالف با اخبار این طریق است که اکثر از اینها میگویند که باید در زمان اشتغال بذكر صورت و اسم استاد خاص و استاد عام در نظر و متوجه باو باشد مستغفرا للذکر و استمراین حالت یک اربعین یا بیشتر لازم است با اینکه در اوقات صلوات نیز این صورت مرشد خاص و عام نصب لعین فا کر باشد با اینکه سابقا گذشت که میگویند وجه تقدیم جمله نفی

اگر چه از امور مشترک بین آنها

۱۸۳

خاطر بر مرحله ذکر اینست که نفی خاطر بمنزله زینت نمودن خانه است و خلوت نمودن از برای محبوب و ذکر بمثابة ملاحظه محبوبست و قصر نظر بر جمال او چنانچه گوید (نیت در خانه دل جز نبار) (لبس فی الدار غیره دبار و وقتی ملاحظه محبوب روا باشد که چشم بغیر از او بالمره پوشیده باشد چرا که محبوب غیور است و از غیرت و انست که چشمی که او را بدینا بدید بگریز آید و هر دیده که از روی او برداشند و بدیگری نظر کند او را کور کرد اند خلاصه اینکه میگویند در حال ذکر باید تمام توجه ذکر بواحد باشد و این چگونه جمع بشود با اینکه میگویند باید در این اوقات صورت مرشد نصب العین تا اگر باشد پس اگر مقصود ایشان اینست که در حالات ذکر بان دو صورت بر وجه لزوم پدید آید که ان نیز پیوسته مقارن ذکر باشد با جمعیت خاطر و حفظ ان از تفرقه و سعی در توجه بواحد منافست بلکه البتة ذکر را از ذکر باز میدارد و از وحدت بنی بد و بنی و احوال میکشاند و اینکه میگویند مستشعرا للذکر یعنی ایند و صورت و ملاحظه ان قنطره و وسیله باشد از برای توجه بواحد و این چه فرقی دارد با ان کسانی که اصنام را وسیله قرب الی الله تعالی قرار میدادند که در قرآن مجید حکایت حال آنها را فرموده بقوله والذین اتخذوا من دون الله اولیاء ما نعبدهم الا بقربونا الی الله ذل فی اینست که در رساله که نسبت به بحر العلوم قدّه میدهند بعد از اینکه از شرایط خمسة اوقات ذکر یکی لحاظ اسم استاد خاص و عام را در حال ذکر خیالی بکفایت خاصی چنانچه قبلا ذکر نمودیم نقل میکند و اشکال میکند که اینرا حجل ذکر کرده اند که اگر مقصود ایشان این باشد که اسم استاد خاص و عام را بر وجه لزوم در لحاظ ذکر ملحوظ داشته باشند بر وجهیکه ان نیز پیوسته مقارن ذکر باشد منافست با جمعیت خاطر میگوید و با اینجهت اسناد من از این طریق بغایت منع مینمود و میفرمود باید ذکر در مبادی ذکر بود و شب و آغاز و انجام اشغال بذكر این تصویر را کند و بر الخ و اینکه میگوید این تصویر را کند و بر ظاهر امر ادش این باشد که تمام توجه و التفات ذکر بسوی محبوب واحد بالذات باشد و غیرا واحد را در نظر نداشته باشد بهر حال قبلا ذکر شد که صحیح نسبت این رساله به مرحوم سید مهدی بحر العلوم قدّه معلوم نیست زیرا که مستند صحیح ندارد و میگویند این رساله در کتابخانه یکی از بحر العلوم میها بوده معلوم نیست مال کیست شاید مال یکی از اولاد های بحر العلوم قدّه باشد چنانچه از کسی نقل کردند که گفتند مال سید محمد با سید علی بحر العلوم است و شاید مال شخص دیگری باشد که ملقب به بحر العلوم بوده و هیچ نسبتی هم به مرحوم سید نداشته است و بالجملة کلمات سید از هر مقوله در دست علماء معاصرین و غیر معاصرین او منتشر و در کتب خود نقل کرده و کثرا ما استشهدا بانها میکنند و چگونه از این رساله در کتب اصحاب اثری پیدا نیست که مطلبی از آنرا در کتب اخلاقیه و غیر اخلاقیه ذکر کرده باشند و چگونه

فصل در ترمیم حالات صوفیه

۱۸۴

در اینهمه مدت از زمان سیدالی الان باید اینها را در میان مردم مخفی باشد چند نسخه معدوده خطی در دست چند نفری از مؤمنین انهم بعضی از ایشان کمال اهتمام در اخفای آن داشته باشند و خواستیم امریست مریب و راهیست از برای اشکال اینکه کسی بگوید اگر عیبی در این سال نیست چرا مخفی میدارند اشکال نمایند شاید کسی از ابطبع رسا بنده عمو مؤمنین از آن منتفع گردند و اگر عیبی در او است پس چرا نسبت بسید میدهند و همچنین در زمان خود سید قدس اگر این ساله فائده بحال مردم داشته و منفعتی بر آن مترتب میشد و مع ذلک سید از آن مخفی براهل زمان خود از علما و غیر علما میداشتند است لازم است بخل است و اگر عیبی در این ساله است و از جهت عیب شرعی از این مردم اظهار نمیکرده است لازم است اینست که نعوذ بالله سید برخلاف دو پیر شرع چیزی نوشته باشد و مقام سید مقامیست مریب از اینها و علاوه بر اینکه صاحب ساله معلوم نیست تصرفات ذیادی هم در آن شده است از جهت نقل بمعنی و اختلاف در ترتیب حشور و ابداً حضرت يك نسخه تمام و از نسخه دیگر چند صفحه بدست آورده مقابله نمودم بعضی از موارد اختلاف فسخین را در این مقام درج نمودیم تا هر کس هر چه فهمید نسخه اولی که بدست آمده است اینگونه است بسم الله الرحمن الرحیم و بر تسعین جناب مولانا و سیدنا اقا سید مهک طباطبائی نجفی مشهور بحال علوم مبهر باید امکوا اننا اننا العالی الخ و در نسخه ثانی اینگونه است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد والثناء لعین الوجود والصلوة علی واقف مواقف الشهود و علی الامناء المعجوا ای هم سفران ملک سعادت و صفا و ای رفیقان راه خلوص و فاما مکوا فانه اننا اننا الخ و در نسخه اول و منازل راه اگر چه بسیار است در ثانی اگر چه بسیار باشد در اول و لکن در هر سه منزله در ثانی لکن در هر منزل اول با این مرحله داخل شد ثانی با این مرحله رسید اول اتمام یافت ثانی اتمام پذیرفت اول و در این عد عالمی از عوالم سبعه ادی باطی کرد ثانی در این عد عالمی از عوالم اسعد را طی کرده اول و بمقام موسی بن عمران در اربعین الهی ثانی و مدت بمقام حضرت موسی علی نبینا و اله و علیهم السلام در اربعین الهی اول و قوام و بعد از اربعین سنه از تیر خلاص کرد پسند ثانی و قوام او را بعد از اربعین سنه از تیر خلاص کرد اول و خاتم الانبیاء محمد را بعد از چهل سال که بخدمت قیام نمود بخلعت نبوت رسانید ثانی و خاتم الانبیاء را بعد از چهل سال که بخدمت قیام نمود بخلعت نبوت پوشانید اول و از بدو دخول او در این عالم در ثانی تا سی سالگی ثانی و از بدو و صواو او در این عالم در ثانی تا سی سال اول جزوی از آن بار سفر اخوت عینده ثانی جزوی از آن بار سفر بنده اول سال بال در کاهید است ثانی سال بال که میشود اول و تاویل عصا میباشد از برای سفر اخوت ثانی و تاویل عصا میباشد از برای سفر اخوت

اخر پنجم از امور مشرکین آنها

۱۸۵

اول جمع کردن خود از برای رحلت ثانی و جمع کردن خود است از برای رحلت اول شیطان مسیح و چه او را میکند ثانی شیطان مسیح کند اول بفعلیت داخل نشد ثانی بفعلیت و اصل شوان کرد اول احسان و حصول مراتب با تمام چهل است ثانی احسان و حصول هدايت با تمام چهل است اول در این حدیث شریف حصول آثار خلوص را ثانی در حدیث شریف خلوص را اول حکمت و معرفت باشد ثانی حکمت است اول که بقدر همت ثانی بقدم همت اول عالم خلوص و اخلاص واقع ثانی عالم خلوص و اخلاص است اول سپردن عالم خلوص باشد ثانی سپردن عالم خلوص شود اول نه اینکه غیر پسند داد و معرفت کثوره بشود یا در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند ثانی نه اینکه هر چند در معرفت کثوره شود در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند (این نسخه ثانی از رساله که بدست آمده هشت صفحه است از اول رساله و این هشت صفحه دو صفحه اش با نسخه اول مقابله شده اینهمه اختلاف تا اینجا مال دو صفحه است و بقیه هشت صفحه که مقابله شده تمام از این قبیل بلکه بیشتر اختلاف دارد ولی پیش از این به حقیر حوصله نوشتن و نه خواننده را تصبیح وقت خواندن است و از اواسط رساله نیز هشت صفحه است از این هشت صفحه نیز يك صفحه با نسخه اول مقابله شده این اختلافات ذیل بیرون آمده نسخه اولی اینگونه است پنجم هجرت بن است از دار الکفر بدار الاسلام و هجرت کبری هجرت بن است از مخالطه اهل عصیان و مجالس اهل بغی و طغیان و ابناء روزگار و ترانه عادات و رسوم چه عادات و رسوم از امتهات بلاد کفر است چنانکه در جامع کلینی در روایت سکونی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که ارکان الکفر اربعة الرغبه و الرهبه و التخط و الغضب و تفسیر رهبه بر هبت از ناس شده در مخالفت عادات و نواپس ایشان چنانکه در روایت جابر از ابی جعفر از امیر المؤمنین وارد است که و الجهاد علی اربع شعبه یکی از شعبه او است آن الفقه شمرده اند و با ایشان اشاره است در حدیث مهزم اسد در وصف شعبه که فرموده و ان اتی جامعاً هجراً پس از آن هجرت مؤمنین بر رسول و قصد اطاعت آن در جمیع امور و در حدیث او مجادله با جنود شیطان و مغایرت ساختن ایشان نسخه ثانی اینست پنجم هجرت کبری چنانچه هجرت کبری بن است از دار الکفر بدار الاسلام هجرت کبری هجرت بن است از مخالطه اهل عصیان و مجالس اهل بغی و طغیان و ابناء روزگار خوان چنانکه در حدیث مهزم اسد در وصف شعبه که فرموده و ان اتی جاهلاً هجراً و بلد از موت و میل ایشان و چنانکه سید اولیاء و اوصیاء صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین مفر باید الجهاد علی اربع شعبه یکی از شعبه شناختن الفاسقین شمرده اند و بهر چه عادات و رسوم چه عادات و رسوم از امتهات ديار کفر است چنانکه

فصل در ذکر حالات صوفیه

۱۸۶

در جامع کلینی در دو اب سکو از حضرت ضاق از حضرت رسول مرویست که ان ارکان الکفر اربعة
الرغبة والرهبه والتخط والغضب تفسیر رهبه برهبت از ناس شده در مخالط عادات و نواپس
ایشان و پس از این هجرت مؤمنین بر سو و قصد اطاعت و در جمیع امور و در خدمت و بمجادله با جنود
شیطان بمغلوب ساختن ایشان اول و باهل انصره اشاره فرموده حضرت ضاق ثانی و باین مرحله
اشاره فرموده حضرت ضاق اول ملاحظه انوار لاهوت را مینویثان ملاحظه عالم لاهوت را مینویث
اول و حضرت رسول فرموده الهوی انقص الیه عبد فی الارض ثانی و حضرت رسول فرموده اند الهوی
انقص ما عبد من دون الله فی الارض اول هین بت پرستی بود که ابرهیم در و از ان طلبید و گفت و
اجنبی الخ ثانی و این بت پرستی بود که ابرهیم خلیل علیه السلام در و از ان خدا طلبید و اجنبی الخ اول
که مشتمل بر تسلیم و انقیاد و طاعت رسول در ظاهر ثانی که مشتمل است بر انقیاد و طاعت رسول در ظاهر
اول چه اعراض از لغو و تحقق نمیشود مگر بواجب شدن هر عضو با آنچه از برای ان افریده شده است ثانی چه غرض
از لغو و تحقق نمیشود مگر با شغال هر عضو از اعضا در آنچه از برای ان افریده شده است اول بر مسافر از ایمان
اصغر یا همان اکبر است ثانی از مسافر از ایمان اصغر یا همان اکبر است و بالجمله این مقدار از اختلاف
تقریباً از یک صفحه و نصف است از هشت صفحه و واسطه رساله و بقیه ان نیز از این قبیل است بعد از معلوم
ارباب بصیرت باشد این که غرض از کشاندن رشته سخن در وصف این رساله و تطبیق این دو نسخه و بیان مواد
اختلاف انها این بود که چون این رساله است با کار و نشان پیش رفت مقاصد فاسده بعضی از حضرات متصور
شده است که شاید این رساله را هم هیچ ندیده باشند بلکه مجرد شنیدنست مانند کسانی که در ایران یا غیر ایران که
شاید این رساله هیچ در انجاها نباشد و مع ذلك باسم این رساله مطالب خود را انجام داده شهره کار مینمایند
خواستیم معلوم کرد این که اولاً بسیار از مطالب مندرج در این رساله ذکر مطاعن و مذمت طریقه و در نتیجه
صوفیه است که از جمله موارد ان مرحله جهاد اصغر و جهاد اکبر و اینکه منافقین در جهاد اکبر اسو حلال میباشند
از منافقین در جهاد اصغر میگویند همچنین منافقین صنف ثانی یعنی منافقین جهاد اکبر در ظاهر لباس سالکین راه
خدا ملبوس و با طراوت راس و تنفر صعداء متشبثند گاهی خشن میپوشند و زمانه صوفیه در میگویند از بعضیها
میگیرند و ترک حیواناتها مینمایند و در باطنها میگویند و داد و از کار جلالت و خفیه و ظفیر خود میگویند بکلمات
الکین متکلم میشوند و سخنان فریبده دهم میبافند و از اینهم تعجب است لاجسامهم و لکن آثار و علامات
و افعال ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین است الی الخ که قبلاً ذکر نموده ایم و از آنجا که این رساله نسبت

امیر بخش از مؤلفین کتب اینها

۱۸۷

مشاور
مستوفی
مجلس
وزارت
معرفه

بجای علوم داده ایم و مرادمان بحر العلوم صاحب این رساله است هر کس میخواهد باشد و در هر موضعی از کتب
که تعبیر بیکی از بزرگان اینها کرده ائمه نیز مراد صاحب همین رساله است و آنچه از آن بعضی بزرگان نقل کرده ایم
که برخلاف رفتار و گفتار حضرات و بیان موارد مهالك و خطرات اینها است از این رساله است خلاصه
اینکه شاید ضرر این رساله بحال حضرات پیش از نفع آن باشد که اشتباه کاری و دکانداری اینها را بر مرد
اشکار میکردند بلی بعضی از مطالب عبارات این رساله عبارات بقرنیه این حضرات است مثل عالم فتح ظفر و قبا
انفسه صغری و قیامت و سطر و اینکه از تجا و از اسلام اعظم و دخول در ایمان اعظم بر مرتبه مشاهده و عبا
میرسد و اینکه دخول در عباد الله در قول خدای تعالی که مفر باید فادخلی فی عبادی کما به از این مرتبه مشاهده
و عبادت و در این هنگام سالت از عالم ملکوت در حال و قیامت کبری انفسه بر او قیام مینماید و بعالم
داخل میشود و از مشاهده ملکوت بر عبادت جبر و تبه فایز میگردد و از عالم نفوس متعلقه با فلاك بعالم منزه
از اجساد داخل میشود و اینکه قوله تعالی و ادخلی جنة اشاره بترقی از ایمان اعظم که عالم جبر و در فرض و جو خویش
و مسافرت بعالم وجود مطلق و دخول در جنت پروردگار است و هجرت از جو خو و نحو ساختن و قدم در
باط توحید مطلق گذاشتن و اینکه قوله تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك مشیر است بعالم خلوص
و دخول در آن و قیامت قیامت عظمای انفسه بر آن قیام و از اجساد و ارواح و تعبیهات و اعیان باسرها
گذر کند و از همه آنها فایز قدم در عالم لاهوت نهاده و بحیات حقیقه ابدیه فایز و باقی میگردد و از تعبیهات
جبر و تبه تعبیهات لاهوتیه منقل و سرافراز میشود و همچنین از اینگونه عبارات پردازی و عرفان باقی که مستمع را
سر مست سودای متکلم نموده و جز فایز دکاندار و اشتباه کاری هیچ غرضی بان تعلق نکرده است زیرا که خود متکلم
نیز جز مفهوم کوئی و عبارت دلیلی از معنی و مصداق هیچ رانحه است تمام نفرموده اند و بعضی از مرتبه ساده
که این عبارات را دیده باشند میگویند این عبارات را غیر از اهل آن کسی حق علمای نمیفهمند ای بیچاره ساده دل که حق
از عبارت فهمی مینماید بگویند ای آقای مرشد که تو را اهل میدان از معنی چه قدر دارا است اگر در مقام انصاف
و واقع گوئی باشی خواهی جواب داد که هیچ دارا نیست بلکه در طلب دنیا پیش از دیگران حریص بوده و فکر و خیال
چا خواب زده هایش بوده است خلاصه اینگونه عبارات نیز در این رساله میباشد که میتوان گفت خود اینها
اقوی شاهد است که این رساله مال سید بزرگوار سید مهد بحر العلوم نیست زیرا که این عرفان باقی و عبارت
پردازی نئی جاه طلبان است و آن خلاف مقام و مرتبه ایشان است و ثانیاً گذشت این که صحت این نیست
غیر معلوم است پس ممکن است این که یکی از حضرات عرفان مسلک رساله را نوشته و از جهت بعضی از دواعی نسبت

فصل در بیان حلال و حرام

۱۸۸

داده باشد نظریستی که میرزا محمد نادر بقول خودش جبرئیل حضرت بابیه که در مشهد مقدس رضاء میگفت آقا حاج شیخ حسن علی طهرانی از ما است و نسبت شیخ علی اصغر باوند رانی که بعد از مراجعت از عکا در بغداد یکی از طلاب کفیه بود آقای شریعتی اصفهانی از ما است و نسبت حاجی معصوم علی شاه که در کتابش نوشته اند ملا محمد تقی پد مجلی و خود مجلسی خفته و لا یتدرق داشته اند و از صوفیان و لا یتقرین بوده اند خلاصه اینکه صحت اصل نسبت این رساله بجزالعلوم معلوم نیست و ثالثاً علی تقدیریکه اصل رساله از بحر العلوم بوده است بعد از اینهمه تضام خسو و زواید قطعه اجمالیه حتی نقل کردند یک نسخه اصل را در دست داشتند و منطبق بر نسخ فعلیه نموده و موارد خسو و زواید را ممتاز از اصل نموده ولی فعلاً شخص او را نمیشناسوا سوال از صحت و سقم آن غایب و کذا اینهمه اختلاف عبارت که در این نسخه ها میباشد که هر یک نشاء و رای انشاء نسخه دیگر چنانچه بتامل در موارد اختلافات دو نسخه که ذکر نموده ایم معلوم میشود که مفهومی واحد را بغالب عبارات و اثبات مختلفه در آورده اند اینک این نسخ از اصل و منشأ واحد استنا شده باشد چگونه میتوان مطلبی از مطالب این رساله را نسبت بجزالعلوم یا غیر او بتخص معین داد که او در رساله اش چنین و چنان گفته است و خود حقیر از حضرت آقا سید جعفر بحر العلوم دام ظلّه العالی سوال نمود فرمودند آن نسخه که منسوب بمرحوم سید است و لث جناب مولانا الخ دارد که همان نسخه اولیه باشد و این زوائد که در نسخه ثانیه است معلوم میشود اجتهاد ایتست ضمیمه نموده اند و این هم که اول رساله اینست که جناب مولانا الخ فرموده است بر اینکه اصل رساله هم بخط خود سید نبوده که حقیقی هم اگر داشته باشد این نسبت مضامین کلمات او را با این عبارات در آورده اند و خود آقا سید جعفر بحر العلوم دام ظلّه نیز در اصل نسبت جازم نبودند بلکه از روی نسبتی که در اول رساله داده اند میفرمود لعل مال مرحوم سید باشد و بالجمله با وجود این علم اجمالی بتغییر نسخه اصلی از هر کسی نخواهد باشد و اختلاف کثیره عبارتست از معانی و نقل معنی و غیر ذلک از اعمال اجتهادات که در این نسخ است چگونه انسان متشرع از روی میزان شرعی بتواند مطالب این رساله را نسبت بسید مهک بحر العلوم قلاً بدهد بدو اینکه بیان احتمال کذب اصل نسبت و تغییرات اجمالیه آن کرده باشد مگر اینکه نظر بجهت شرعیته نداشته خواسته باشد طریقه اشتباه کاری و عوام دام او را بیشتر نماید که بسبب این نسبت دفو کوی پرده در بها خود کرده باشد چنانچه دأب حضرت صوفیه و بابیه نوعاً بر اینست و کیف کان بر کردیم برشته مطلب از اینکه لحاظ مؤ مرشد خلص و عام بر وجه دوام در اوقات اشتغال بذکر که دأب حضرت صوفیه است در این رساله

آخر بخش از اموی مشتمل بر بیست و نه باب

۱۸۹

از هر که هست منع مینماید و منافعی با توجه بواحد میداند و البته لحاظ ایند و صورت در جمیع حالات
حتی در حال عبادات مضرب با خلوص و خالی از شائبه شرک نخواهد بود اینست که از مبرزای قسمی اعلی الله
مقامه سوال نموده اند که صورت مرشد را در حال صلوة در نظر داشتن چه صورت دارد و حاصل
جواب اینست که فرموده اند اینست که این معنی نوعی از شرک و بت پرستی و منافعی با خلوص است و حاج معصوم
شاه در مقام اشکال و رد بر جواب مبرزان قد در موضعی از کتابش میگوید و حاصل کلامش اینست که اگر
بنا باشد لحاظ صورت مرشد مقدمه و نقطه از برای وصول بوحده و خلوص باشد چه منافعه با توجه
و خلوص دارد و قبلاً گذشت نقل اقابر از محمد علی مرعش حائری از جناب حاجی ملا سلطان کنابادی
بیدخنی که در کتاب خود گفته خدا قابل از برای اشراف و خطاب نباشد پس باید در مقام عبادت مرشد
منظور داشت که ظاهر این کلام هم اینست که لحاظ مرشد را مقدمه و نقطه گرفته است و لکن بعد از اینکه
لحاظ صورت مرشد را میگویند باید در اوقات ذکر باشد و اوقات ذکر را میگویند و اوقات توجه بواحد
و قصر نظر بر جمال محبوبست غلط صرفه اشتبا محض باشد زیرا که این عالم عالم خلوص و وصول بولی
المقدمه است نه عالم طی مقدمه و بر تقدیر بیکه طی مقدمه هم باشد مادامیکه لحاظ صورت مرشد مقدمات
با صلوة کردد البته مضرب صلوة خواهد بود مگر اینکه در زمان طی مقدمه شرک و خلوص عبادات را
از خلوص مضرب عالم عبودیت و نقصان در عبادت ندانند چنانچه در کلام محی الدین گذشت که میگوید
انسان مادامیکه مسافر سفر استعداد است باکی نیست اگر تنقیص در عبادات بدین راه شود حاصل اینست که
این اصطلاحات و مراتب و کیفیات را که حضرات در باب ذکر اعمال مینمایند از مخترع و دل بخواهی خود
انها است و در اینجا هیچ اثری از این خصوصیات پیدا نیست اینست که علامه مجلسی در باب ذکر از عین
المحبوب بعد از بیان حقیقت ذکر میفرماید بداند که دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بد
و آنها بهترین عبادات میدانند و عمر خود را در دادن ضایع میکنند و مردم کمراه میگردانند اول ذکر جلی
که صداها را بلند میکنند و حال اینکه در قرآن میفرماید ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه و در جای دیگر میفرماید
واذکر ربک فی نفسك تضرعاً و خفیه دون الجهر من القول و اینجا کثرت در این باب نیز وارد شده است
الی اخرها بایشان و اما اخبار اینست که حضرات مددک از برای ذکر جلی و ذکر خفی خود قرار داده و تمسک بنا
نموده اند چنانچه قبلاً ذکر شد دلالتی بر مدعای آنها ندارد اما آنجا که در ذکر جلی تمسک نموده اند مثل
خبر ابن فهد حلی در کتاب عدل الداعی عن رسول الله ص ان قال ان الملائكة هم من علی خلق الذکر الخ و مثل

فصل در ذکر حالات صوفیه

۱۹۰

خبر صدوق ده در کتاب من لا یحضر الفقه قال النبی ص یادروا الی ریاض الجنه فقالوا وماریاض الجنه قال
 خلق الذکر و مثل اینها از اخبار دیگر که از کتاب منبه المرید و غیر آن نقل کرده اند و لکن این اخبار را لایق
 مقصود ایشان از حلقه ذکر با معنی و کیفیت که در نزد آنهاست ندارد زیرا که مراد از خلق ذکر در اینجا
 اخبار مجالس و جماع مذاکره علمی و بیان تعلیم و تعلم آداب شرعی و احکام و معارف حق الهیه است چنانچه
 در کافی و در وسائل همین اخبار را در باب مجالس مذاکره علمی نقل مینمایند و از جمله اخباری که در این باب نقل کرده
 و شاهد بر اینکه اطلاق ذکر بر علم و اطلاق مجلس ذکر بر مجالس مذاکره علمی شده است خبر یونس بن عبد الله
 است عن الامام قال قال لقمن لابن ابی اختر المجالس علی عنک فان رأیت قوما یدکرون الله فاجلس معهم
 فان تکن عالما ینفعک علمک وان تکن جاهلا علمک ولعل الله ان یظلمهم برحمته فینفعک معهم وان رأیت
 قوما لا یدکرون الله فلا تجلس معهم فانک ان تکن عالما لا ینفعک علمک وان تکن جاهلا لا یزیدک جهلا
 ولعل الله ان یظلمهم بعقوبته فینفعک معهم و از جمله اخباری که در باب اجتماع در مجلس مذاکره علم نقل
 کرده اند از احمد بن محمد فهد در عدة الداعی عن رسول الله ص انه خرج علی اصحابه فقال ارتعوا فی ریاض الجنه
 قبل یرسلوا الله وماریاض الجنه قال مجالس الذکر پس مراد از خلق الذکر که در این اخبار است مجالس و اجتماع
 از برای گفتن و شنیدن و یاد دادن و یاد گرفتن آداب شرعی و معارف الهیه است نه ذکر جلی صوفیه و
 صاحب وسائل در این باب میگوید کثیرا ما یستعمل الذکر بمعنی العلم فی احادیث و در بعضی از اخبار
 اطلاق شده است خلق ذکر بر مجالس دعا و مجالس ذکر مصائب عصمت چنانچه در وسائل از کتاب دلی
 نقل میکند عن النبی ص ان الملكة یمرقن علی خلق الذکر فبقومو علی رؤسهم ویكون علی کائهم و یؤمنون علی
 دعائهم الخ و در بعضی از اخبار اطلاق شده است مجلس ذکر بر جماعی که در آنها ذکر عقائد حق و ذکر فضائل
 و مناقب عصمت ص بشود چنانچه ابابصیر از حضرت صادق ع نقل مینماید قال قال ص ما اجتمع قوم فی مجلس
 لم یدکر الله عز وجل ولم یدکرنا الا کان ذلک المجلس حرة علیهم یوم القیمة پس فرمودند ذکر نام ذکر الله و ذکر
 عدو نام ذکر الشیطان و در بعضی اخبار پیغمبر ص فرمودند ان ذکر الله عبادة و ذکر ی عبادة و ذکر علی عبادة
 و در خبر دیگر ذکر الائمة عبادة و در ذیل خبر دیگر حضرت صادق ع میفرماید ان الله ملئکة سباحین سوی الکرام
 الکاتبین فاذا مروا بقوم یدکرون محمدا و آل محمد قالوا تقفوا فجلوس فینفقهون معهم فاذا قاموا عادوا و امرضاهم
 و شهدوا جنازتهم و تعاهدوا غائبهم فذلک المجلس الذی لا یستغنی به جلوس و در خبر دیگر بدوین سرهما میفرماید
 یا داود ابلغ موالی عنی السلام و اتی اقول رحم الله عبدا اجتمع مع اخر فذلک اکراما فان ثالهما ملک یتغفر لهما

اگر چنانچه از امور مشترک بین آنها

۱۹۱

وما اجتمع اثنان على ذكرنا الا باهي الله تعالى بهما الملائكة فاذا اجتمعتم فاشتغلوا بالذكر فان في اجتماعكم ومذاكرتكم
 احيانا وخبر الناس بعدنا من ذاكر بامرنا ودعنا الى ذكرنا ودد خبره بكره او يعرض لميكند خدمت امام قریب
 باین که چقدر این ستاره ها آسمان درخشد که دارد امام مبرما بد شما ها هیچ در کرد بکد بکر جمع میشود
 و ذکر فضائل و مناقب ما میکند عرض کرد بلی همیشه شغل ما اینست پس امام فرمودند هر این جمع شد شما ها
 دد اینگونه مجالس تلاوت و درخشد کیش بیشتر است از برای اهل آسمانها از درخشد که ستاره کان از برای اهل
 زمین خلاصه اطلاق خلق و مجلس ذکر بر اینگونه مجالس که بیان شد از مجلس تعلیم و تعلم و ذکر فضائل و مناقب
 ال اطهار و بیان معارف حق و امثال اینها از مجالس مواعظ و نصایح چنانچه سیره و طریقه امامت بر این
 سار و جاری بوده و میباشد داخل از ائمه است و از جمله اخباری که اطلاق ذکر بر مواعظ و نصیحت
 و اطلاق ذکر بر مواعظ و ناصح شده است این دو خبر شریف که در وسائل ذکر نموده عن ابي عبد الله قال قال
 رسول الله ذاکر الله عز وجل في الغافلین کالمقاتلین عن الفارین و المقاتل عن الفارین له الجنة خبر دیگر عن ابي
 عن النبی قال يا ابا ذر الذاکر في الغافلین کالمقاتل في الفارین في سبيل الله که حاصل مضمون این دو خبر
 شریف اینست که اگر مجاهدین در راه خدا بتو که با کفار محاربه میکنند ضعفی در آنها پیدا شد بجهت این که
 ناب مقاومت کفار را نداشته و رو بفرار کرده باشند در چنین حالتی اگر معین و یاور از برای این مجاهدین
 فرار کننده پیدا شود و دفع شر تعاقب اعداء را از آنها نماید چگونه از مقری در گاه حق جل و علا و مستوجب
 بهشت میشود همچنین است حال واعظ و ناصح که در میان جماعتی از غافلین و غیر ملتفتین با داب شرعیه و
 احکام الهیه اند بموعظه و نصیحت خود حفظ نماید آنها را و دفع نماید از ضرر و شر شیاطین را پس مراد از ذکر
 در این دو خبر واعظ و ناصح و مراد از ذکر و عظم و نصیحت است و اما بران معنائی که صوفیه میگویند در
 خبر هم که ائمه اطلاق کرده باشند نداریم بلکه در بعضی اخبار از پیغمبر مبالغه زیادی در مذمت این معنی که حضور
 میکنند فرموده اند چنانچه از شیخ بهائى قدس در کشکول نقل شده قال النبی لا تقوم الساعة على امته حتى يخرج
 قوم منهم یخلقون للذکر و سهم و یرفعون اصواتهم بالذکر یظنون انهم على طریق ابرهیم بل هم ضل من الکافر
 لهم شهقة کشهقة الحمار و قولهم کقول الفجار و علمهم عمل الجاهل و هم ینازعون العلماء لبس لهم ایمان و هم معجون
 باعمالهم لبس لهم من علمهم الا التعب و بالجملة عده دلیل حضرت بر ذکر حلی ایشان خبر این فیه است در عده
 الداعی از حسن ابي الحسن الدلیلی نقل میکند و خبر صد و دمن لا یحضر الفقه و این خبر فقه را این فیه نیز در
 الداعی نقل نموده و لم یجای خلق الذکر بعد از سؤال اصحاب بقولهم و ما راي اهل الجنة قال مجالس الذکر خلاصه

فصل در حکایات صوفیه

۱۹۲

دلیل حضرات این دو خبر است و گذشت اینکه این دو خبر را در کافی و وسائل در باب تعلیم و تعلم و مذاکره علمیه نقل نموده اند و مراد از حلق ذکر مجالس تعلیم و تعلم فهمیده اند بقرینه اخبار دیگر که ذکر شد پس این دو خبر و امثال اینها بقرینه فهم علما و قرینه اخبار دیگر که ذکر نمودیم ظهور در مجالس تعلیم و تعلم احکام شرعیه و بیان معارف حق و مجالس مواعظ و نصایح دارد و بر تقدیر که ظهور در مجالس ذکر حضرت حق جل ذکره داشته باشد **اولا** اختصاص بخصو تهلیل ندارد بلکه در دو ابواب فهد هیچ ذکر از تهلیل نشده است چنانچه در ذیل خبر طئکه عرض می نمایند یا ربنا انا حضراتنا الی ان قالوا فربنا قوماً بسجودک و بمجدونک و بقدرتک و اسمی از تهلیل ندارد و حال آنکه رسم حضرات در ذکر علی مداومت بر خصوص تهلیل است و ثانیاً این اخبار دلالت بر اینکه باید ذکر بصوت بلند باشد ندارد چنانچه در ابواب آنها بر اینست بلکه آنچه در ابواب و اخبار وارد شده است برخلاف آنکه ایشان است چنانچه در کلام منقول از مجلسی گذشت که از جمله آن خبریست که در عدة الداعی مذکور است قال رسول الله ص کان فی غزاه فاشرفوا علی واد فجعل الناس یهللون و یبکرون و یرفعون اصواتهم فقال یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم اما انکم تدعون اصموا و لا غائباً و انما تدعون سمیعاً قریباً معکم و مثل این خبر از اخبار دیگر وارد شده در وقت رفع صوت بسیار است و ثالثاً بر تقدیر دلالت خبرین بر مدعای ایشان دعوی اطلاق نسبت بکلیه از کار و بر رفع و خفض صوت دعوی ظهور خواهد بود در مقابل نص صریح برخلاف که شیخ بهائی در کسکول نقل فرموده اند و بمقتضای خبر این خبر طرح ظهور این اخبار باید نمود علی القواعد المقررة فی محلها خلاصه این اخبار را که حضرات تمسک بانها نموده اند با اصل دلالتی ندارد بیاناً ذکر شد و باید طرح شود از جهت ابتلائی بمخاض اقوی پس معلوم شد که این کیفیات خاصه حضرات در ذکر جلی که معمول میدارند و متداول بین ایشانست بدعتست چنانچه علامه مجلسی فرموده اند این تمام کلام در اخبار دیگر ذکر جلی تمسک نموده اند و اما خبری را که در ذکر خفی خود تمسک بان می نمایند خبریست در کافی و وسائل هم از کافی نقل میکنند و در عدة الداعی نیز مذکور است عن الصادق علیه السلام قال ما من شیء الا وله حد یمنی الیه الا الذکر الی ان قال و کان ایه کثیر الذکر لقد کنت امشی معه و انته لیدکر الله و اکل الطعم و انته لیدکر الله و لقد کان یحدث القوم و ما یثقله ذلک عن ذکر الله و کنت اری لسانه لان قاصحه یقول لا اله الا الله و کان یجمعنا و یامرنا بالذکر حتی نطلع الشمس و یامرنا بالقرائه من کان یقرئ منا و من کان لا یقرئ امره بالذکر الخ و کذا غیر این از اخبار دیگر تمسک میکنند بانها بر ذکر خفی که در اصطلاح خود دارند و لکن اولاً باید معلوم که اطلاق ذکر بران معانی شده است در لغت و قرآن و اخبار بیان کرد و اقسام دانسته شود

اربعوا
ع
ع
ع

در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره

اگر بخواهید از امور مشرک بپزیدانها

۱۹۳

تا بعد معلوم کرد که این اخبار لایق بر مقصود حضرات دارد یا ندارد پس میگوئیم بعضی از آنها که در اخبار
اطلاق ذکر بر آنها شده است از تعلیم و تعلم و غیر ذلک گذشت در بیان ذکر حلی و بعضی دیگر را در این مقام
ذکر مینمائیم از آنجمله در قرآن مجید که اطلاق ذکر شده است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ارسلا الیکم ذکر
رسول و در جای دیگر میفرماید الذین امنوا و تطمن قلوبهم بذكر الله در تفسیر عباسی از حضرت صفی الله علیه
نقل مینماید که فرمود محمد ذکر خدا و حجاب خدا است و اطلاق بر خود قرآن نیز شده است فی قوله نعم انا انزلنا
علیک الذکر الخ و اطلاق بر توبه نیز شده است فی قوله نعم و انی له الذکر ای من این له التوبه و اطلاق بر
عبرت نیز شده است فی قوله نعم و ذکر ای عبره لهم و در معنی اللغة اطلاق بر این معانی و معانی
دیگر نیز نموده است و در جمیع مکتوبات ذکر با کسر نقیض النبی یعنی در یاد خدا بود در مقابل غفلت و
فراموشی از خدا بیگانه و یاد نمودن خدا اقسامی دارد چنانچه مجلسی قدس در عین الحقیق بطور اجمال ذکر میفرماید
ولی اقسامی که بر ابدان مؤمنان و مومنان رجوعی بعین الحقیق و امثال عین الحقیق از کتب که علمای اعلام بر
تمام در وظائف بانی نوشته اند دارند و میسریم که از این کفران نعمت کار بجائے انجامد که خدا نخواست
داخل شویم در مضمون فرمایشات حضرت امیر که میفرماید یا بد در آخر الزمان زمانیکه مردم فرار کنند از
علماء و کلمات آنها مثل فرار کوفسندگان از کرکان و در این هنگام مبتلا خواهند شد به چیز کسار که آنچه
زحمت تعب بر خود دهند داخل ایشان وافی بخرج ایشان نباشد بکرا اینکه خدا بیک تسلط گرداند بر
ایشان ظالم را که هتوکا. ساخته نماید فریاد رسی نداشته باشند ستمی اینکه بی ایمان از دنیا بروند خدای
بفضل خود ما را حفظ فرماید بر گردیم بر شتر مطلب **قسم اول** یاد کردن خدا تعالی در وقت معصیت
تا ترک آن نماید از خوف خدا چنانچه در اصول کافی نقل نموده عن جعفر بن محمد عن ابائه ثم فی وصیه النبی
علیه السلام قال یا علی ثلاث لا تطبقها هذه الاثمه المواسات للاخ فی ماله و انصاف الناس فی نفسه و ذکر الله
علی کل حال و لیس هو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ولیکن اذا ورد علی ما یجر علیه ^{الله} ^{خدا}
عز و جل عنده و ترکه و خبر دیگر نیز در کافی ابابصر عن ابی عبد الله ثم قال من اشد ما عمل العباد انصاف
المؤمن نفسه و مواسات المؤمن الاخ و ذکر الله علی کل حال قال قلت اصلحت الله و ما وجه ذکر الله علی کل
حال قال علیه السلام بد ذکر الله عند المعصیه بهم بها فحول ذکر الله بین و بین تلك المعصیه و هو قول
عز و جل ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذ هم مبصرون **قسم دوم** یاد نمودن
خدا تعالی در نزد طاعت تا اینکه زحمت عبادت بر او سهل و آساکر در چنانچه نیز در کافی عن حسین بن علی قال

بکرا این کتب را

فصل دوم در حالات صوفیہ

۱۹۴

قال ابو عبد الله ؑ الا حدثتك بائدا ما فرض الله عز وجل على خلفه قلت بلى قال انصا الناس من نفل
ومواساتك لا خيل وذكر الله في كل موطن اما ان لا اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اكبر وان كان هذا من ذلك ولكن ذكر الله في كل موطن اذا هجيت عن طاعته ومعصيته قسم سيم
در باد خدا بود نزد تو جنة نعمت که انسان در وقتیکه واجد نعمی از نعم الهی گردد بد از صحت و عافیت
وامان و هستی که بهترین نعمتها نعمت وجود است که حضرت حق با انسان عطا فرموده چرا که وجودش انما
خبر است و همه خبرات مترتب بر او است که از جمله انها نعمت ولا یتال عصمت و طهارت که خدا بندگان
فرموده است و غیر اینها از نعم ظاهریه و باطنیه که احصا ان نمیتوان نمود بمقتضا و ان تعدوا نعمة الله لا
تحصوها پس انسان باید در باد خدا باشد تا بتواند ادای شکر نعمت او کند و چنانکه غافل از حضرت حق
باشد کفران نعم او خواهد نمود پس در باد خدا باشد تا خدا در باد تو باشد که فرمود فا ذکر و فی ا ذکر کرم و
اشکر والی ولا تکفرون که کفران نعمت موجب زوال ان خواهد گردید چنانکه شکران نعمت باعث افزونگی
ان میشود (شکر نعمت نعمت افزون کند) (کفر نعمت از کف بیرون کند) قسم چهارم در باد خدا
بود در نزد بلا و رنج و محنت چنانکه حکمت حضرت حق جل و علا اقتضا فرماید که بنده خود را بیلا مبتلا
فرماید هر آینه بنده در باد خدا باشد و غفلت از حکم و مصالح این بلیات نداشته باشد و بداند آنچه خدا بندگان
نقد فرموده از فقر و پریشانی و رنج و تعب عین صلاح بنده است تا اینکه تن بقضا الهی در داده صبر
در لا یانما بد و در زمره انکسانیکه خدا بندگان باره انها میفرماید سلام علیکم بما صبرتم فنعیم عقبی الدار
در بد و چنانکه بنده غافل از خدا بندگان باشد لثقات بحکم و مصالح ابتلا نخواهد نمود و چنانچه
الثقات باینها نداشته باشد راضی بقضا الهی نخواهد بود و صبر بر بلا با نخواهد نمود و صبر نکردن بر
بلیات موجب زوال ایمان او خواهد شد چنانچه حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علیه افضل صلوات الله
السلام الحق المبین میفرماید الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ولا ایمان لمن لا صبر له قسم پنجم
در باد خدا بود اینکه انسان دائما در همه حالات بهر کاریکه مشغول میباشد در باد خدا باشد
بقسمی که هیچ چیز در هیچ آن او را منصرف از یاد حضرت حق جل و علا نکند و اندک در هر حالی گوشه دلبسته
بجانب او نکران باشد (یعنی همه جا با همه کس در همه کار) (میدار بفضله چشم دل جانب او) و این مقام
مرتبه شایسته برای کسی غیر از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام نیست و نگردد بلکه منصب خلعت خلعت را حضرت حق
جل و علا بواسطه این صفت بخلیل خود پوشانیدند چنانچه در بعضی اخبار میفرمایند و قد اتخذا الله تعالا

امتیازات امری مشترک بین آنها

۱۹۵

ابرهیم خلیل العدم غفله قلبه عنه نعم ابدا بلکه در حقیقت این قسم از ذکر جامع تمام اقسام سابقه است که
 واجد این مرتبه فاقد هیچ یک از اقسام مذکوره نخواهد بود و حاصل معنای این قسم از ذکر این که انسان در
 جمیع امور حتمی در اعمال و بکار بردن اعضا و جوارح خود را ملاحظه نماید بمعنی اینکه عز و مر و اراده هر
 کاری را که مینماید ملاحظه نماید که این قدم برداشتن و دست حرکت دادن و چشم باز کردن و تکلم
 نمودن و گوش دادن که شغل اعضا و جوارح است و کذا خوردن و آشامیدن و خوابیدن و نشستن و
 برخاستن و آبا با موجب رضای حضرت حق جل و علا خواهد بود با موجب سخط او که چنانا مرضی حق
 اتیان بانها نماید و اگر بغرض او باشد ترک آنها نماید و این امر است بسپادشوار که انسان از خدا
 غافل نباشد و دائماد بده طلب بداند و خسته و بد و آسوده او هیچ حرکتی از وی صادر نکند اینست که حضرت
 صادق علیه السلام میفرماید من اشد فرض الله علی خلفه ذکر الله کثیرا الی ان قال لا و لکن ذکر الله عند ما حل و احرم
 فان کان طاعة عمل بها و ان کان معصية ترکها اگر چنین کسی که دائماد با خدا باشد پیدا نمود بد دست من
 مسکن را که از سر تا پا غفلت گرفته است بدانش برسانند **قسم ششم** از ذکر زیارت از تسبیح و
 تحمید و تهلیل و تمجید حضرت حق و تلاوت قرآن چنانچه در بعض اخبار دارد که امام فرمود تصاعقه
 نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند که ذکر چیست فرمود کسی که صد آیه از قرآن بخواند و همچنین از جمله
 از کار زیارت دعوت و آمده از معصوم و مذاکره علوم حق و احکام شرعی و ذکر فضائل و مناقب و
 مصائب ائمه اطهار چنانچه در اخبار سابقه ذکر کردیم اینها تمام ذکر زیارت و مداومت بر آن محبوب
 در نزد شارع و این اقسام را مجلسی علیه الرحمه نیز بطور اخصا بیان فرموده است و بعد از اینکه معانی و
 اقسام ذکر را دانستیم البته معنی آن خبریکه حضرات نسبت بان کرده اند از برای ذکر خفی واضح میگردد پس
 یکی یکی فقرات خبر را بیان مینمایم تا دلالت و عد دلالت آن بر مقصود حضرات معلوم شود اما فقره
 اولی که میفرماید و کان ای کثیر الذکر ممکن است این کثرت ذکر از برای امام علی علیه السلام در خصوص ذکر قلبی باشد یا
 خصوص ذکر زبانی باینست بفرموده پس کثرت ذکر در این فقره خبر اعم است بلکه ممکن است دعوی ظهور از آن
 ذکر قلبی بقرینه اخبار متقدمه که در بعضی تعبیر بذکر الله کثیرا فرموده اند و در بعضی ذکر الله فی کل موطن
 تعبیر شده است و در بعضی ذکر الله فی کل حال تعبیر نموده اند و در تمام اینها تصریح فرموده اند که مراد
 غیر ذکر زبانیست پس این فقره از اخبار اثبات مدعای حضرات را از کثرت ذکر زبانی بالخصوص نمیکند از جهة
 اعمت آن و با از جهة ظهور در خصوص ذکر قلبی و اما فقره دوم که میفرماید و لقد کنت امشی معہ الخ

تعبیر
تعبیر
تعبیر

فصل در بیان حالات صوفیه

۱۹۶

بنا بر آنکه مناسب هر دو قسم از قلب و زبان است و دلالتی بر خصوص ذکر زبانی که مدعای حضرات است ندارد و اما فقره سیم که میفرماید و اکل بعد الطعام الخ اولاً ممکن است که حضرت صاق در خدمت پد بزرگوار مشغول اکل طعام باشد و پدرش اشتغال با کل طعام نداشته باشد بلکه مشغول ذکر باشد که معیت در مجلس مراد باشد نه معیت در اکل و ثانیاً ممکن است مراد از ذکر در این فقره تسبیح و تحمید و ابتدای و انتهای لقمه باشد چنانچه از مستحبات خوردنست در شرع مطهر تسبیح در وقت لقمه در دهان گذاردن و تحمید بعد از فرو بردن لقمه و ثالثاً ممکن است مراد ذکر قلبی باشد معنای اینکه ذکر باشد اما حتی در وقت جائید لقمه که قسم پنجم از ذکر میشود و بالجملة مقصود امام صاق از این فرمایشات اینست که پد بزرگوارش دائماً در یاد خدا متعالی بوده است و انی غفلت از حضرت حق جل و علا نداشته است حتی در اوقات راه رفتن و با مردم تکلم نمودن و طعام میل فرمودن و این همان معنی پنجم از ذکر است که ربطی به ذکر زبانی ندارد و اما فقره چهارم از خبر که میفرماید و لقد کان یحدث الخ ممکن است که مراد از ذکر زبانی باشد بمعنا اینکه در خلال فرمایشاتش با قوم مشغول ذکر خدا متعالی هم باشد که گاهی با قوم تکلم نماید و گاهی مشغول تسبیح حضرت حق باشد و ممکن است که مراد از ذکر در حال اشتغال بحدیث و تکلم با قوم باشد که ملازم با ذکر قلبی باشد یعنی در حالت اشتغال بحدیث در یاد خدا و غفلت از حضرت حق نداشته باشد پس هیچکدام از این فقرات از بعد دلالتی بر مدعای حضرات از ذکر خفی زبانی بمعنی اینکه ذکر زبانی باشد و زبان حرکتی نداشته باشد ندارد از جهت اینکه مراد در هر یکی از این فقرات با ذکر قلبی است و با ذکر زبانی با حرکت زبان و اما فقره اخیره از خبر که میفرماید و کنش لسانه لا یفاجئ بقل لا اله الا الله اگر چه بظاهر هاد دلالت بر مدعای ایشان میکند و لکن بحکم قرینه عقلیه لابد است از تصرف و توجه در یکی از دو کلمه یا کلمه لا زفا لسانه یا کلمه بقول از جهت اینکه جمع بین چنانکه زبان را بکام و تلفظ بکلمه تهلیل که ملازم با بقول میباشد ممکن نیست زیرا که غیر لفظ را قول نمکونند عاده و مقام هم غیر مقام اعجاز است که بگوئیم امام در مقام معجزه بوده است پس لابد است از توجه با اینکه لا زفا لسانه کاتبه باشد از خشکیدن زبان و دهان مبارک حضرت از کثرت ذکر گفتن چنانچه معروفست که میگویند از تشکی زبانش بکاش حسیده در مقام کاتبه از شد عطش و خشکیدن دهان و زبان پس اینکه فرموده لسانه لا زفا بجهت کاتبه از کثرت ذکر باشد و با اینکه لا زفا کاتبه از سکوت باشد و بقول عباد باشد از وجود ثبوت معاکله توحید در ذهن و داعی بودن آن در قلب که از شدت خطور معنی در ذهن گانه وجود کبری و لفظی که انهمی مرتبه وجود فعلیه شایسته پیدا کرده است تا اینکه داخل در عنوان ذکر قلبی شود خلاصه حضرات صوفیه باین فقره از خبر تمسک میکنند بر اینکه یکی از شرائط ذکر خفی

امتیازات و امتیازات

۱۹۷

اینکه ذکر در حال ذکر باید زبان بکام بچسباند و معلوم شد که لازمه این شرایط جمع بین حرکت و سکون لسان است
 اگر از هر یک از کلمات لا و بقول معنی حقیقی آن اراده شود و جمع بین ضدین هم از محالات است و بالجمله حضرت صوفی
 انکساف از ایشان که خود را امامی و اشعی میداند این خبر و امثال این تمسک میکند بر ذکر خفی که در میان ایشان
 متداولست و اما بسیار از ایشان مانند اسمعیلیه و غیر اسمعیلیه که هیچ اعتنائی با اخبار ندارند بلکه رجوع با اخبار را
 کمراهی و ضلالت میدانند چنانچه سابقا اشاره شد و بعد هم اشاره بان میشود حاصل اینکه قبلا گذشت که از برای
 ذکر خفی شرایطی قرار داده اند از اینکه باید ذکر بعد از مرتبه نفی خاطر باشد و ابتدا بدو کر صغیر نماید و در مراتب کانه
 انهم بترتیب صعود نماید و بعد از این مراتب شروع بدو کر کبیر که ذکر نفی و اثبات مرکب میباشد که کلمه توحید باشد
 نماید و انهم شرایطی دارد از اینکه با مرتب با جمع الجبرین باشد و باید زبان بکام بچسباند و نفس را از زیر ناف حبس نماید
 و در هر نفس طاق بگوید و چشم بر هم نهد و خواب نرود مگر بقدر ضرورت و ترک حیوانی و کلبه لزان و ترک بقولا
 کر بیه مانند پیاز و سپر و کرات نماید و بعد از فراغ از این مرتبه شروع بدو کر اعظم و نفی و اثبات بسط نماید
 از برای انهم شرایطی قرار داده اند که قبلا بیان شده است خلاصه اینها شرایط ذکر خفی است و در ذرات و محقق
 دلیلی را که بان تمسک نموده اند بر این کیفیت است که در این مقام ذکر نمودیم حال از ایشان سؤال مینمایم
 که شما اینهمه شرایط کثرت که از برای ذکر قرار داده اید از کجای این خبر یا از اخبار دیگر در آورده اید که بمانشان
 نمیدهد شما را بجز انصاف دهد این اخبار کثرت که در باب ذکر وارد شده است یا اینهمه تا کجاست که ائمه فرموده اند
 که ترک ذکر نکنید در خلأ و نه در ملا و اینکه خانه که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا عز و جل باشد برکت
 آن زیاد میشود و ملائکه در آن حاضر میشوند و شیطین از آن فرار میکنند و روشنائی میدهد آن خانه اهل آسمان را
 چنانچه روشنائی میدهد ستاره های درخشان اهل زمین را و فرموده اند نیست مجلسی که جمع شوند در آن برای
 و فجار و بلند شوند از آن مجلس بدو ذکر خدا تعالی مگر آنکه میباشند آن مجلس حیرت و ندانست از برای ایشان در روز
 قیامت یا این تا کجاست که در هر زمان و مکان فرموده اند در اوقات معینه و غیر معینه بعد معین و غیر معین و لفظ
 عموم مثل قال کذا فله کذا و در هر ذکر بیکه باشد چنانچه در بعض اخبار او میعرض میکنند ای ذکر افضل میباشد یا
 بحر علی لسانک یا اینها را فرموده اند که عموم مردم بقبض و ثواب نائل گردند باعده مخصوصانهم مشروط باینکه
 از دلب مبارک مرشد تعلیم گیرند که اگر بدو اذن مرشد باشد اثری نخواهد بخشید و انهم بان شرایط کذا و کذا خدا
 تعالی در قرآن بصغیر عموم مقرر مبادی الذین یذکرون الله میفرماید هر کس خدا را بخواند در عموم حالات که مقرر مبادی
 و قعود او علی خوبه در هر حالی باشد استاده نشسته خوابیده و پیغمبر بطور عموم فرموده من تظاهر علی النعم

فصل در بیان خالات صوفیه

۱۹۸

فلشکر الحمد هر کس معنی باور دهد پس زیاده بگوید الحمد لله و حضرت صاق نیز بطور عموم میفرماید هر کس در صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین هر این را کرده است شکران و زدا و هر کس در شب چهار مرتبه این ذکر را بگوید ادا کرده است شکران شبر او کذا ایات و اخبار کثیره وارد شده است بطور عموم که هر کس و هر ذکری و در هر وقتی که از برای او میسر گردد مداومت نماید حال جناب مرشد رقبال خدا و پیغمبر و امام و دکان باز کرده میفرماید باید ذکر باذن من و بان کیفیت و شرائط خاصه باشد و الا فائده ندارد پس این ذکر بکافای مرشد با این خصوصیات تعلیم میفرماید معلوم شد که نزد قران اثوی ازان پیدا است و نود و اختیا نمونه ازان هویدا است اینست که علامه مجلسی میفرماید که هر دو طریق حضرت در تعلیم و تعلم ذکر بدعت است حال هزاران بیچاره فلک زنده که فریفته جناب مرشد شده است بگوئی جان من عزیز من خدا و پیغمبر و ائمه شما این حرفهای مرشد را نکند اندانهارا مرشد از پیش خود میگوید میگویند خبر الا باید از طریقیکه مرشد ارائه میفرماید سلوک نمود و بفرمایند او عمل کرد بابا اختیا من و اربکه از ضروریات مذهب شیعیه است که زیارت ائمه مستحب است از برای هر کس در هر وقتیکه ممکن باشد میگویند الا باید با اجازه جناب آقا باشد اگر او اذن ندهد زیارت فائده ندارد و این حرفها بعضی از ایشان میگویند که خورا از امامیه محسوب میدانند و اما بعضی دیگری از ایشان مثل اسفعلیه حدیث خراسان که اثباتی هستند بلا حجت و علی حجت که از دعوات و باصطلاح سخنانها معلوم ایشانند میگویند زمین که بلا حجت بوده که سید الشهدا در آن شهید شده است پس چگونه از زیارت کنیم اینست که از همان بند عباس که در جنوب ایران واقع است میرود از برای زیارت بمبئی و من الغرائب اینها میگویند هر زمینی که امام در آن شهید شده خبیث است و زمین نجف هم که از کوفه که امیر در آن شهید شده محسوب است و حال آنکه جنازه مرشد و خدا بان ایشان مثل علی شاه پسر افغان را از بمبئی حمل میکنند و در نجف دفن می نمایند خلاصه هر قدر باین بیچاره مرید بگوئی عزیز من آخر بیا بین اخبار و قران حاجه میگوید بطریق ان رفتار نما میگوید اخبار و قران همین است که افای مرشد فرموده است این فلک زنده چنان غلب علی سمعه و بصره غشاه که اگر خود امام با و بگوید این حرفها بیک مرشد بمن نسبت میدهد مال من نیست خواهد گفت نه خبر مرشد ماحق میگوید چنانچه کشتی در رجالت از میمون عبد الله نقل میکند و حاصل مضمونش اینست که میمون میگوید من در خدمت امام صاق بودم که وارد شدند بر او جماعتی و خواهش نمودند که از برای ایشان حدیث بفرماید پس آنحضرت ببکی از آنها فرمود ایا از غیر من از کسی حدیثی شنیده گفت بلی حضرت فرمود بعضی از آنها را از برای من بیان نمایند پس آن شخص بعضی اخبار بیکه سفیان ثوری از برای او از حضرت متنازل حضرت

اگر چکه از اموال مشرک درین آنها

۱۹۹

باقریه‌ها نقل نموده بود از برای امام ^ع بیان نمود که هیچکس از آنها را امام نفرموده بود انگاه امام ^ع فرمودند
تو از کدام دیار میاشی عرض کرد از بصره فرمود این جعفر بن محمد که اسم او را میبری و بواسطه سفیان ثوری
نقل حدیث از او میکنی آیا او را میثناسی گفت نه فرمود آیا از شخص او بلا واسطه حدیثی شنیده گفت نه فرمود
آیا این احادیثی که نقل نموده‌اند نزد تو صحیح است گفت بلی فرمود چه وقتی این احادیث را شنیده گفت وقت
در نظر من نیست و لکن این اخبار در بلاد ما معروفست حضرت فرمودند آیا اگر جعفر بن محمد را که این اخبار را از او نقل
میکنی ببینی و او بگوید که اینها را من نگویم تصدیق او میکنی گفت نه فرمود چرا گفت از جهة اینک این اخبار را
کسانی از برای ما نقل کرده اند مانند سفیان ثوری که اگر شهادت دهند بر اینکه فلان کس از اد شده فلان است
هر اینها قول و ناقل و مقبول خواهد بود پس امام ^ع فرمود حال که از من خواهش حدیث نمود بنویس انچه را
که میگویم پس فرمود بسم الله الرحمن الرحیم حدیثی ابی عن جک الی ان قال ومن کذب علینا اهل البیت حشره الله
اعمی هود یا وان ادک الدجال من بر الخ و همچنین خبر دیگر نقل میکند و حاصل مضمون آنکه توقیع از ناحیه
مقدس در باره احمد بن هلال صادر و بشعبا عراق مرقوم داشته بودند که احدی را من هذا الصوفی المتصنع
واحد بن هلال که از صوفیه عراق بوده که پنجاه و چهار مرتبه از عراق بزبارت بیت الله رفته بوده که بیست
مرتبه از پیاده و بیست و سواره بوده است و چنانکه از دهان اهل عراق حتی شعبا رسوخ و امر را بر آنها
کرده که روان شعبه عراق او را ملاقات میکردند و اخبار بکه از ائمه ^ع نقل میکردند و مینوشتند و ضبط
میکردند و توقیع که در این و مذمت او صادر شده انکار مینمودند که دروغ است و امام ^ع مذمتی از او نفرمود
تا اینکه قاسم بن علی دبیر امیر شیعیان مشبه شده است ناچار مرتبه دیگر در امر او رجوع بنا حیه مقدسه نمودند
فخرج التوقیع الیه بانه قد کان امرنا قد نفذ الیک فی المتصنع بن هلال لارحمه الله بما قد علمت لیرزل لا غفر الله
له ذنبه ولا اقاله عز تر به داخل فی امرنا بلا امرنا ولا رضی منا بسبت برأ بالی پس شیطان باندازه غلبه پیدا
میکند و پرده غشاوه پیش چشم و گوش انسان را فرامیکرد که اگر امام ^ع هم بگوید اینها مال من نیست قبول
نمیکند بلکه بالا ترا از این ظلمت قلب مجتهد میرسد که اگر خود مرشد هم بگوید که من دروغ گفته ام و انچه را
من باطلست میگویند باخرف تو دروغ است حق همانست که قبلاً بما گفته چنانچه در حکایتان شخص مبتدع
قبلاً ذکر شد پس چنانکه انسان اعراض از راه حق نموده بدو اعی فاسده دنیوی و در کارها خود غفلت
نموده در باد خدا نباشد البتة خداوند عالم بمقتضا و من بعض عن ذکر الرحمن یقبض له شیطاناً فهو له قرین
شیطان را تقدیر فرموده هدم او میثوق و او را از یاد و راه حق منصرف میسازد و او گمان میکند که اینهای

توقیع
در باره احمد بن هلال

فصل فی بیان حلال و حرام

۲۰۰

راه حق است و او را هدایت میکند که بفرماید و انهم یصدونهم عن السبیل و یحسبوا انهم یقتلوا ای بنوا
خود را فریفته جناب مرشد کرده و هزار حیل و کلک بازی میکند که مقرب درگاه مرشد شوی و پا و از راه
صداقت و راستی قدم پیش نه و واقع خود را اظهار نما که ایار و بسمت مرشد رفتن و مرید کشتن محض از برای
تکبیل توحید و تثبیت ایمان است و ابداً مقصود جز خدا پرستی نداری و با اینکه طالب خدمت و سرپرست است
با این اعتقاد است که چون جناب مرشد و با جناب سرکار و مولانا مرد کاملی است و ربطی بحق دارد و امور دنیوی
ما از او ساخته میشود اگر امر بر خود مشتبّه نشد باشد و بیان واقع را هم بنمائی البته خواهی گفت که داعی
بر خدمت مرشد صلاح امور دنیوی است و اگر خود جناب عالی هم اعتراف نفرماید مطلب معلوم است زیرا که
حشامشاهده میشود که غالباً از برای خلاصی از شدائد و حصول مطالب و توسعه رزق و دفع کید اعداء و
تحصیل عزت و جاه و دفع امراض و اسقام و حامله شدن زنان و امثال ذلک و چون جناب مرشد سلمه الله میباش
و از نفس مرشد میجوئید و مرید میگردد بداند محض توهم و اگر اخیانان یکی از مطالبان در این بین بمشبه
و اراده حضرت حق ساخته شود انرا نسبت بنفس مبارک مرشد میدهد و دیگران نیز از همین جا بجا میباشند
و بهین اوازه مرید میگرددند و جناب عالی باعث کراهی جمعی میشود و فائده در کسب غیر میرود (دیده که چه کرد
مردك خن) (او مظلمه برده بگریزند) و الا معلوم است ابداً حکایتی از توحید و خدا پرستی در میان نیست
و اگر هم باشد محض لفاظی و عرفان با نیست (نه گرفتار بوده که فغانی دارد) (ناله مرغ گرفتار نشانه
دارد) اینها نیست مگر از سستی اعتقاد و ضعف بانی که چنانکه ایمان انسان مستودع و غیر مستقر شد
بازنی تشکیک مشکوک و داعیه دنیوی بر رفع پاداران نموده دنبال امور موهوم میگردد چرا که ایمان او ظاهر
و دسوخ در باطن او نکرده اینست که بمقتضای و نرد علی عقابنا بعد از هدانا الله باصل خود رجوع مینماید
نظر بر قطعه خوب و ذغالیکه قوه نار بر پاداران موجب است چون قریب باتش پیدا نمود حواش تشریدان اثر نمائ
پس خورده خورده انا فانا حواش استند مرید میکند و بتدریج قوه نار بت فعلیت پیدا میکند و هیزم تیره و
ذغال سیار روشن و شعله و دمیگردد و لکن این بد و ظهور فعلیت است و تمام فعلیت حاصل نشده است و در باطن
ان فحمت و حطیت مخفی و کامن است و چنانکه او را از آتش دور نمودند باندک بادی که بران بوزد و با هوای
بان دسد این فعلیت ظاهر منتهی و ناریت عرضیه منطقی میگردد و بحالت اولیه خود عود مینماید و سبب میشود
و اما هرگاه قریب حواش و باتش امتداد بهم رسانند تا جمیع انا فحمت و حطیت از ان زائل و تمام قوه نار
و استعدادان بظهور و فعلیت پیدا کرد و تمام کمون و خفایای ان آتش شود دیگر رجوع ان بحط و فحمت متع

نسخه
مستوفی
از
مجلس
مجلس

امریچہ از امور مشرکہ بین انہا

۲۰۱

خواهد بود و از هیچ بادی و هوائی این فعلیت واقعہ منافی و ناریت حقیقتہ ان منطقی نخواهد ^{گردد}
مگر آنکہ خوان فانی و خاکستر شود چنانچہ عدۃ قلیلہ از صحابہ سید المرسلین حالشان اینگونه بوده
مانند سلمان و اباذر و مقداد و عمار و لی اکثر از صحابہ دارای همان فعلیت ظاہریہ بودند کہ تا فریب
ظاہری انجنا بر داشتہ روشنی ایمان در ظاہر ایشان پیدا و هویدا بود ولیکن چون آثار کفر و ^{ہلکت} جہا
بالمرة از ایشان بر طرف نکرده و در بواطن ایشان کامن بود بحض مباحث از خدمت انجناب انار ذاتہ
ایشان غالب نور ایمان از ظواہر ایشان بر باح عاصفہ حب جاه و مال و حسد و کینه منحل گردید و ^{بمقتضا}
کریمہ افان مات و قتل انقلبتم علی اعقابکم برکشند با داب جاہلیت و همچنین است حال انکسانیکہ در
ہر زمان ضلالت را بعد الہدایہ اخبار میکنند کاشف است از اینکہ نور ایمان در کونہ قلب انہا راسخ و
منقر نکرده است و صرف فعلیت ظاہریہ پودہ است کہ بآنکہ باندک باد و هوای داعیہ حب دنیا
و تشکیک مشکک زایل و ظلمت طینت باطنیت در او ظاہر و هویدا میگردد و در جوع باصل خو ^{میتابد}
ولکن ومن یقلب علی عقبہ فلن یضر الله شیئاً (کر جملہ کائنات کافر گردد) (بر دامن کبر پاش نشیند کرد
و بالجملہ وظیفہ ما عمل کردنت بر طبق دستور العملیکہ از ائمہ ہدایہ رسیدہ است از ذکر قلبی کہ عبارتست
از اینکہ انسان در ہر حالی در باد خدای تعالی باشد و غافل نشود از اینکہ حضرت حق جل و علا بر خفا با و
زوایای کار و سرپر و ضمائر افکار او مطلع و اکاہست چنانکہ این حال از برای بندہ مبستر کرد البتہ ترک
معاصی و استدامہ طاعات بر او سہل و آسان و عسری و در نظرش سہان خواهد بود و صاحب بنمقاہر ان
جمع بین راحت دنیا و عقبی نموده است و همچنین ذکر زبانہ کہ عبارت از تسبیح و تحمید و تکبیر و تہلیل خضر
حق باشد و صلوات بر پیغمبر و آل او علیہم السلام و انجاء فضیلت صلوات فوق حد احصاء است بلکہ از بعض
مستفاد میشود کہ صلوات در شب و روز جمعہ از ہر عبادتی افضل است غیر از واجبات و خواہد آمد کہ ملائکہ
کہ مبلغ و معلّم اسمعیلیہ حدود خواستہ بود میگفت صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد با کف در فرقی ندارد
زیرا کہ صلوات صوتیست کہ از دہا خارج میشود و در کف در نیز همان صوتست کہ از بین دو کف خارج میشود
و از جملہ اذکار زبانہ تلاوت قرآن و بمقتضای بعضی از انجناب ابتدای تلاوت قرآن افضل از کلہ اذکار باشد
غیر روز جمعہ چنانچہ ذیل روایت کافی کہ حضرات در ذکر خفی تمسک بان کرہ بودند نیز دلالت بر اینمعنی دارد
چو کہ امام علی علیہ السلام میفرماید پندم امر بقرائت قرآن میفرمود ہر کہ از ما قاری قرآن بود ہر کہ قاری قرآن نبود
و قرآن تعلیم نکر فتنہ بود امر بیکر میفرمود پس در دوران امر بین تلاوت قرآن و ذکر دیگر امام ہم تلاوت قرآن را

فصل دوم در حکایات صوفیه

۲۰۲

مقدم داشته است و بعضی از اذکار و ادعیه در اوقات معینه وارد شده است مثل اول صبح یا عصر یا بعد از نمازهای واجبی و بعضی از آنها مطلق است و وقت معینی ندارد و فضیلت و خواص مرتبه بر این اذکار را علماء اعلام هر یک در موقع و محل خود بیان فرموده اند و حتی الا مکان مداومت بر اسماء الله تعالی و اذکار شریفه خصوصاً در اوقات متبرکه و اماکن مشرفه اثرات غریبه بر آنها مترتب میشود چنانچه بزرگان دین و سالکان طریق بقیه مانند سید بن طاووس و سید بحر العلوم و محقق اردبیلی و امثال این بزرگواران با نوعاً دیگری از اماکن مشرفه باب فیض برخاسته ایشان کثوره شده است مثل حجرات صحن مطهر نجف اشرف و یا یکی از اماکن متبرکه ائمه چنانچه از سید جلیل سید بن طاووس علیه الرحمه نقل شده است که فرموده مراد سید بن از فیض آن محل شریفه حالتی حاصل گردید که درای مرتبه شرح است و سید بحر العلوم قدس در بعضی از کلماتش میفرماید که اکثر مقرر او در ایوانی بوده که محاذی در مقلاتش بوده و خوشبخت بعد از آن در آنجا مسجد عظیم بنای نهاده و الحال هم آن محل مسجد این طاووس مشهور است انتهی کلام بحر العلوم قدس خلاصه آنچه در باب ذکر از ائمه علیهم السلام بار سیده اینست که بیان شد و اما اینکه باید ذکر با چه بآید مرشد باشد خصوصاً از این مرشدها که در این زمان موجودند و باید بکفیات خاصه باشد یا ذکر مجبوری و من در آورده که مرشد باشد مثل با سلطان دین که ملا محمد تعلیم خفیه بود و امثال این بدعتهار اما فائل نیستیم و از شرع مطهر هم نرسیده است بلکه تمام بدعت است و مناسب است در این مقام ذکر بعضی احتیاط که نمی فرموده اند از رفتن در اینگونه مجالس و مصاحبت با اینگونه اشخاص و این اختیار دارد و سائل در باب امر معروف و نهی منکر میگوید از انجمله عن حفص بن عمر عن ابي عبد الله ع قال من شئ الى صاحب بدعت فقه فقد شئ في هدم الاسلام و در خبر دیگر قال من اتى ذابغة فعظمه فانما سعى في هدم الاسلام و از جمله خبریست که از پیغمبر که حاصل فرمایند است اینست که هرگاه بعد از من دیدید کسانی که تشکیک در دین مینمایند و عیب در دین میکنند از آنها بیزاری غمازید از آنها و انتشار دهید عیب و مذات آنها را و آنها را در دهشت و هجره اندازید تا طمع پیدا نکنند در افتادن و پیر همین مردم مرا از موختن بدعت و ضلالت آنها و چنانکه مردم را از شر آنها حفظ نمودید بنویسد خدا شهادت برای شما اجر و ثواب و بلند میکرد انداز حجت این عمل در جات شما را و داخوت و در خبر دیگر از امام ضحاک ع در تفسیر قوله تعالی کانوا لا یتنهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون میفرماید بایگاه باشند این کسانی که خدا بکارد این اثر شریفه مذات آنها فرموده است نه از حجت اینست که اینها در مجالس و محافل اهل ضلالت رفتن باشند بلکه از حجت اینست که هر وقت اهل عصیان و ضلالت و ملاقات نموده انسانی آنها گرفته و بر روی آنها تبسم مینمایند و در خبر دیگر فرموده اند کل بدعة ضلالة و کل ضلالة في النار باب

امریچانز امور مشترک برپا نهاد

۲۰۳

کتابخانه
مکتب
مطهر

در این باب متعلقه بصوفیه ذکر کسانی که رد بر اینها نوشته اند و مطاعن اینها را ذکر نموده اند
از جمله کسانی که رد بر اینها نوشته است شیخ علی سبط شهید ثانی رساله در قدح اینها نوشته که اسم آن
سهام المارقه من اغراض الزنادقه است و از جمله ملا محمد طاهر بن محمد حسین القمی موطنا و النجفی منشأ
والشیرازی اصلاً رساله فوائد الدینیه فی الرد علی الصوفیه نوشته است چنانچه شیخ حر عاملی در کتاب امل
الامل گفته است و از جمله خوش شیخ حر عاملی در امل الامل مطاعن قدح اینها ذکر نموده و در این کتاب گفته
رساله نوشته ام در رد بصوفیه که قریب هزار حدیث در آنست بر رد اینها عموماً و خصوصاً و از جمله اخوند ملا
احمد تونی یثرب است که رد بر اینها نوشته است و از جمله شیخ یوسف محدث بحرانی است که کتاب نفحات الیکوثر
فی الرد علی الصوفیه نوشته است و از جمله کسانی که قدح اینها نموده محمد بن ابرهیم الشیرازی المشهر علیاً
که رساله کسر الاصل الجاهلی فی کفر جماعه الصوفیه نوشته است و از جمله ابو احمد محمد بن عبد الله النبی المحدث
النیشابوری المعروف بمیرزا محمد صاحب کتاب الرجال رساله نفثه الصدور فی رد الصوفیه نوشته است
و از جمله علامه مجلسی در باب ذکر از کتاب ابن الجبوشری در نقض اینطایفه نوشته است و از جمله سید مرتضی
الرازی قلعه در کتاب تیصره العوام و کتاب فصول التامه قدح بلخی از اینها نموده است و از جمله کسانی که
قدح و قدح اینطایفه نموده مولانا احمد بن محمد الادیلی است در کتاب حقیقه الشبهه و از جمله جناب شیخ
علی اکبر الادیلی در کتاب بحث و ثور خود مقداری از مطاعن و قبائح افعال و اقوال اینها ذکر مینماید و از جمله
اخوند ملا محمد نصیر تبریزی مقداری از فضایل اینها را ذکر کرده است و از جمله میرزای قزوینی در جامع الشان
ذکر اکید از اینها نموده است و از جمله جناب آقا شیخ علی اکبر بندی حابری در کتاب مفتاح الهدایه و مشکوه
الولایه خود بعضی حکایات در فضایل و قبائح اینها نقل فرموده اند و از جمله ابن حمزه قدس کتاب الهدایه الی النجاة
که مشتمل بر انتخاب اکثره است در رد بر اینطایفه نوشته است چنانچه در حقیقه الشبهه مینویسد و از جمله حاج ملا
احمد کوره کنانی در کتاب هدایه الموحدين مقداری از مطاعن اینها نقل نموده و از جمله کتاب فوائد الکوفیه
فی مکابدا الصوفیه حضرت حجة الاسلام الحاج شیخ علی اکبر نهاوندی دام ظلّه نوشته است و از جمله رساله حضور
حجة الاسلام الحاج شیخ محمد باقر جند دام ظلّه در رد اینها نوشته است که نقل و از جمله رساله مرحوم حاج
شیخ جعفر شوشتری طاب ثراه نوشته اند بعضی که نقل و از جمله مرحوم حاج میرزا محمد علی حسینی مرعشی شرح
فارسی بر باب جاد بعشر نوشته است و در بحث نفی جته و محل از باری نعم مقداری از احادیث و مقالات صوفیه
که قائل بجلول و اتحادند ذکر فرموده اند و از جمله مرحوم حاج حسین قلی جلدی الاسلام در ساد لیل المنهاج

فصل در بیان حال صوفیه

۲۰۴

خوفیهست عناوین کتاب منهاج الطالبین که در رد باب و بها و مذاهب مخترعه دیگر نوشته است درج
 نموده عنوان سی و یکم منوید ذکر اقوال صوفیهای خارج از ادیان انبیا و سطحات انها عنوان ۳۸ را
 منوید ذکر اینکه طریق انبیا غیر صوفیه و بابیه است و عنوان ۴۶ منوید ذکر اینکه سیرت انبیا خلا
 صوفیه و باب و بها و فیه موازین الصدف حاصل اینکه در فهرست این عناوین ثلاثه فرقی بین حضرات
 صوفیه و باب و بها نکرده است و کتاب منهاج الطالبین او خیلی با فائده است اگر کسی بتواند تحصیل آن
 نماید خیلی موقع خواهد بود این جمله اشخاص که در قدح دوباره حضرات صوفیه نوشته اند و از جهة
 علم و دانشه امور دینی روز بروز میل بتزلزل و بازارش رو بکساد می آورده و در غیبت مؤمنین از جمعه
 واعضا بکسب علمیه و حفظ انها که کرده اغلب این کتب فعلا در دست نیست و مؤمنین نوعا از
 حالات و مطاعن طریقه و رویت انبیا اطلاعی ندارند و علمای اعلام نیز از جهة اشتغال با امور اقم
 چندان در مقام بیان و نوشتن حالات و مطاعن انبیا بر نیامده اند لذا اینست که در این زمان کثرا مان
 غیر التفات و اطلاع مؤمنین گرفتار دام شده صید صیادان میگردند و معلوم از باب بصیرت باشد
 جناب حاج معصوم علی شاه در کتاب طرائق الحقائق خود بعضی از این کسانیکه در صوفیه نوشته اند
 ذکر نموده و هر یک را از داهی تنقید و مذمت مینماید از انجمله میگوید و حاصل کلماتش اینست که شیخ
 علی سبط شهید ثانی قده با یکی از علمای عصر خود که اسم میرزا داتا درخش بود متنازع بوده اند و این سبط
 از اهل بیت اعتماد افتاده است و وثوقی بحرفهاش نیست و در باره صد المثلها بین اخوند ملا صدیقی
 میگوید خود او اتحاد وجود است چگونه قدح صوفیه مینماید و در باره شیخ حو عالمی و شیخ یوسف عجمی
 قدس سرهما میگوید انبیا اخباری بوده اند اعتمادی بحرفهاشان نیست و در باره میرزای قزوینی قدس چند
 ورق نقض و اشکالات بر کلماتش منوید تا اینکه نوبت بکلمات محقق معروف بمقدس اردبیلی میرسد
 و چون در باره او نمیتواند قدری کرده باشد چرا که حال او از همه حجت بر همه کس معلوم است لذا بر جهت
 زیادی اتعاب نفس نموده در اینکه حدیقه الشیعه مال اخوند ملا احمد اردبیلی معروف نیست بلکه مال اخوند
 ملا احمد دیگر که انهم اردبیلی و خیلی مقلدین بوده است میباشد و شواهد بسیار از برای اینمغنی ذکر
 مینماید بالاخره میگوید بر فرض اینکه حدیقه الشیعه مال اخوند ملا احمد معروف باشد این چند ورق که
 در مذمت صوفیه نوشته شده است بقیة مال او نیست و اینمطلب با بغایت تعقیب نموده است و
 غیر او هم بعضی را اعتقاد بمثل اعتقاد او است و این باب که حدیقه الشیعه مال اخوند ملا احمد غیر معروف

نکته اشکالات
 در کتب
 صوفیه
 و بابیه
 و
 کلام

باب پنجم از ابواب متعلقه بصوفیه

۲۰۵

و این مطلب را نسبت بمجلسی علیه الرحمه نیز داده اند و لکن صحت آن غیر معلوم است و شاید هم ناشی شده باشد از حضرات صوفیه و کیفیگان بعضی را اعتقاد بر اینست که حدیقه الشیعه مال مقدس اردبیلی نیست و ظاهر اشتباه شده است عقاید الشیعه بحدیقه الشیعه چرا که اخوند ملا احمد اردبیلی غیر معروف عقاید الشیعه نوشته بوده بلسان ترکی بعد از آنکه کسی ترجمه فارسی در آورده و با اسم اخوند ملا احمد معروف طبع نموده که فعلاً هم آن عقاید الشیعه فارسی در ایران موجود است در میان مردم و ظاهر هر کس در هر جای که گفته حدیقه الشیعه مال مقدس اردبیلی معروف نیست عقاید الشیعه را اشتباه کرده بحدیقه الشیعه و جمعی از علما هم مانند صاحب حدائق و شیخ عبدالله بن صالح و شیخ سلیمان بن عبدالله و غیر اینها جماعه بلکه مشهور و معروف بین شیعه اینست که کتاب حدیقه الشیعه از جمله کتب محقق اردبیلی معروفست و بر تقدیر هم که مال او نباشد بعد از این که اخباری که در آن کتاب ^{ذکر} شده است سندش معتبر و رواش معلوم است و بعضی از انهارا شیخ انصاری اعلی الله مقامه نیز در مکاسب محرمه نقل فرموده است و در وسائل در ابواب امر معروف نیز مذکور است دیگر حاجت در اثبات این که این کتاب مال مقدس اردبیلی یا غیر او است نمیباشد پس از برای حضرات صوفیه که نفی این کتاب را از او مینمایند جز آن عاب نفس ثمری ندارد **و اما** درباره مجلسی قدس که ذکر مطاعی اینها را کرده است حاج معصوم علی شاه میگوید شیخ محمد تقی قدس مجلسی داخل در رشته صوفیه بوده است و همچنین خود مجلسی خرقه ولایت در تن داشته است و بعضی کلمات از او نقل میکنند در ذکر و غیر ذکر و استقامت با آنها میکند بر صوفی بود او و قبلاً ذکر شد که دایب این حضرت و حضرات بابیه بر اینست که در مقام اشتباه کاری و دام آورد عوام اینگونه حرفها بیا القای مینمایند و مقاصد خود را باین ترویج و حمل انجام میدهند خدا بندگان خود را از شر هر ذی شری حفظ فرماید محمد و اله علیه السلام **باب ششم** از ابواب متعلقه بصوفیه در بیان اینها چند فرقه میباشند جناب حاج میرزا محمد علی مرعشی اینها را بابت فرقه نوشته است و میگوید تمام اینها بر مکرر بدو فرقه که حلول و اتحاد باشد و حدیقه الشیعه بیست و سه فرقه مینویسد و از مرحوم شیخ جعفر شوشتری بیست و شش فرقه نقل کرده اند که نوشته است و از بعضی دیگر چهل فرقه نقل شده است و سید مرتضی رازی قدس اینها را بر شش فرقه کرده است و ظاهر اصول و امتهاست فرق صوفیه همین شش فرقه میباشد و لکن فروع و نتایج این شش فرقه شاید از صد هم تجاوز باشد چنانچه در مقام بیان سلاسل ذکر شد که هر سلسله شعب شنائی از آن منشعب میگردد و گذشت این که خصوص سلسله معروف کرخی منشعب بر شانزده شعب میشود و هر یکی از شعب نیز دارای شعب عدیده میباشد خلاصه این که

فصل در کلمات صوفیه

اینها فعلا فرق و شعب کثیره دارند که تمام منشعب از این شش فرقه شده اند و هر کدام خود را در اسم و صورت بنا حقه می کشانند و منسوب بشخص خاصی می نمایند و لکن در اصل منشأ و اغلب ادب مشترکند بلکه تمام بر می گردند بدو اصل که حلول و اتحاد باشد چنانچه سید مرتضی فرموده است **فرق اول** از این شش فرقه کسی که دعوی الوهیت می نماید و داس این جماعت حسین منصوح علاج است و چون طائفه اسمعیلیه حدود خراسان غلوه مفرطی درباره این شخص و کذا درباره محی الدین عریج دارند و کفریات ایندورا بمثل وحی منزل عمل می نمایند لابد است مقداری از حالات اینها ذکر شود تا حالشان برادر باب بصیرت معلوم باشد پس می گوئیم حسین منصوح جدش مجوسی بوده چه خوش فرمود سید جلیل القدر در کتاب روضات الجناتش که فرموده و یا البته کان علی دین جدّه و اصلش از فارس از بلاد بیهض است نیز سید مذکور می فرماید که بصل البهاض الی صفی قلبه و خدّه و نحو حسین خفی مذهب بوده اخوانا مرد عو خدائی نموده مردم در خلوت دعوت بنفس خود می نمود و در نزاع شیعۀ اظهاری می نمود که من باب الحجّه هستم یعنی و کمال حضرت حجّه عجل الله فرجه می باشم از اینجه عوام و ضعفه شیعۀ اعتقاد با و پیدا میکردند و بعد از اینکه آنها را از این طریق در دام می انداختند که کم تر و پر وجهه کفریات خود را در قلوب آنها رسوخ میدادند و اینک در از منته متاخره از علاج هم گنا حقیقه بنا شان بر دکانداری می باشد اول متاعی که بر مشرعی عرضه میدادند اینست که ما امام زمان را دیدیم داریم و از او بشما خبر میدهم چنانچه خود حقیر این مطلب را هم از حضرات بهائیه و هم از طائفه ملاحده دین باب و قاسم آباد که خود را معترف کرده اند با اسمعیلیه شنیدم البته در این زمینه عوامی که شب و روز تشنه وصال آن جنابند بشنیدن اینخبر فها عنان اخبار از دست داده از اثر اینخبر فها روانه میشوند بخیال و صو کعبه ناکا سر از ترکستان بیرون می آورند بعد از آن راه رفتن و نه در بر کشتن دارند و بان سر مشقی را که انمرد در صدر اول داد که گفت النار و لا العار مشق نموده در گردن او بار می شود بکمر تا نفس او باقی باشد دفع بد نمی نمایند لذا چون در اول و هله یا اسم امام زمان را مردم را فریب میدهند غالباً عوام شعبه فریب شیهه این اشغال را می خوردند و مورد طعن اهل سنت شده اند که می گویند شعبه ها مثل هیچ رعاع بمیلون الی کل ناعو باری شیخ طوسی قله در کتاب غیبت خود نقل می فرماید قریب باین مضمون که چون خدا بتعالی خراسان که پرده حلاج در آن و فضیحتش ظاهر شود القادر قلب خبیثش نمود که اباسهل بن اسمعیل بن علی النوبختی را که شخص جلیل القدر عظیم الشأن در مذهب شیعۀ بود در دام خویش اندازد تا بواسطه این کار نفوذ کلمه در مذهب شیعۀ پیدا نماید و مقصد خویش را انجام داده باشد گمانش اینک اباسهل هم از مردمان سنت اعتقاد است و لایق بود خواهد بود

حالات این فرقه
منصوح کفر آن

در حالات صوفیه

۲۰۷

ولی نمیداند که شیطان راه ندارد بسوی کسی که اخذ الله میثاقه و کتب فی قلبه الا یمان و ابدیه روح منه الحاصل حلاج
مراسله نوشت بسوا با سهل باین مضمون که من و کهل صاحب الزمان علیه السلام و از جانب و مأمورم بشمار شما
که هر مطلب و حاجتی دارد اظهار نماید البته برآورده خواهد شد با وسهل در جواب او نوشت که من حاجتی
جز فی دارم که خیلی سهل و آسانست بر تو در جنبه دلائل و براهین که ظاهر میشود بر دست تو من خود میدانم
که مرتبه و مقام شما فوق اینها است و ان حاجت اینست که من مرگ هستم که بسپارد و من میدارم مصاحبت
با زوجة خودش و لابدم که در هر هفته حضاب نمایم تا اینکه پیری و سفیدی محاسنم در نزد زوجة ام معلوم نباشد
والا مرا از مصاحبت خود محروم خواهد نمود و این حضاب همه هفته هم بر من خیلی دشوار است متوقع محاسن را
سیاه نمائید تا این چند روز دیگر مرا مشغول عشرت باشم البته بعد از اطاعت و خلق را بسوی تو دعوت خواهم
نمود چون حلاج جواب با سهل را دید خطای خویش را فهمید ولی سودی بخشید پرده از کارش برداشته
و نیکبش حلاجی شد البته کسی که ایمان و کامل و غیر مسنود است بمثل او سهل بمقتضا حکم عقل اگر دعوی
بایبست با امامت یا نبوت از کسی شنید عجز شنیدن بلا برهان و امتحان از او قبول نخواهد نمود و اگر بنا شد
که بلا امتحان دعوی او را قبول نماید یقیناً از ذمرة عقلا خارج است از جهت اینکه این داعی امتحان نشد
و هرگز تن زیر بار امتحان نخواهد داد چنانچه خود حقیر هر وقت از طائفة ملاحدة اسمعیلیه که معروفند با
خان و حضرات بهائیه خواهش برهان و کشف و کرامات می نمودم در جواب می گفتند شما اول داخل
در طریقه مایشوید بعد کشف و کرامات خواهید دید ولی ما که داخل شدیم و کراماتی هم ندیدیم اینها
مقصودشان لکه زد با فاساد است که بعد از برگشتن نداشته باشد چنانچه سابقاً گذشت و الا اینهمه انبیا
هیچکس مردم نکشند اول داخل در دین مایشوید تا بعد معجزه نمایم الحاصل این داعی می دست با مثل مد
در حالات و بایست تراز مدعوات اگر مثل او است ترجمه بلا مرجع است چرا باید من مرید او شوم او مرید من
باشد و اگر داعی بایست تراز مدعوات مع ذلك مرید این داعی شود ترجمه مرجع بر راجع است و در
خلاف حکم عقل بلکه برخلاف جلی تمام حیوانات مثلاً اگر حیوانی از کسی خریده باشی تا غافل شد میگززد
میرود پیش صاحب اولش تا اینکه مدتی از خدمت نموده علوفه و برک سبزیان میدهی تا آن با تو پیدا میکند
پس معلوم است اگر کسی قبول دعوت دیگر نموده من در امتحان و برک سبزی از ذمرة عقلا خارج و از بهای
هم بایست تر میباشد تمام اینها امتحانات است از جانب حضرت حق جل و علا نسبت بعباد خویش تا هر کس هر چه در
باطن دارد اظهار نماید لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة پس ملاحظه نمائید که غیبت امام زمان

فصل دهم در حالات صوفیه

۲۰۸

ادوا خاله الفدا چه امتحان بزرگ است از برای مردم از جهت اینکه جمع کثیری از زمان غیبت کبری الی کون
دعوی مهدویت نموده بلکه بعضی قبل بر زمان غیبت بواسطه اخباری که پیغمبر فرموده اند ظاهر میشود
مهدی مادر این امت و عالم را پرازد علی و داد مینماید دعوی مهدویت نمودند و بعضی از آنها مثل عبد الله
مهدی و محمد تومرت و عباس فاطمی از مدینه میفرستند و از طرف مغرب طلوع میکردند بواسطه اینکه بعضی
از اخباری که پیغمبر فرموده مهدی از مغرب ظاهر میشود بر آنها منطبق شود عده از مشاهیر اینهارا نقل مینمایند
تا معلوم شود که دنیا چگونه دارا امتحان است اما بعضی که قبل بر زمان غیبت دعوی مهدویت نمودند
بن عبد الله که ملقب بود بنفس زکبه ظاهر شد در مدینه منوره در ۲۵ سنه و برادرش ابراهیم دعوت
بجو او مینمود تا اینکه بصره و اهواز و بعض بلاد فارس را فتح نموده و عمال خویش را بطرف یمن و غیره فرستاد
و این در زمان منصود و انقی بود تفصیل حالش در جزء ششم از تاریخ ابن اثیر است و اما کسانی که
بعد از زمان غیبت خروج نمودند اول عبد الله مهدی بود که در ۲۹ سنه روز سه شنبه هفتم ذی حجه
در سجلاسره که یکی از بلاد مغربست خروج کرده مدعی مهدویت شد و بعد از او سیزده نفر از اولاد
هریک دعوی امامت داشتند چنانچه در اول کتاب گذشت و در روضه الصفا و مجالس المؤمنین و جز
اول ابن خلکان مفضلاً حالاتشان مذکور است و دیگر محمد بن عبد الله تومرت که بشان زده واسطه
منتهی میشود بحضرت مجتبی نیز از مراکش که از بلاد مغربست در ۱۴ سنه طلوع نموده دعوی مهدویت
کرد و دستگاه و اساعظم برپا نمود که معروف بود بدولت عبد المؤمن و شرح حالش در جز
از تاریخ ابن خلکان است سیم عباس فاطمی نیز از یکی از بلاد مغرب در او اخرت ظاهر شده دعوی
مهدویت نمود و او را بجبله کشند چهارم شیخ محمد علی بن شیخ محمد سوسنی بهجاه سال قبل بر میرزا علی
محمد باب در اطراف جبل سنوس خروج کرده دعوی مهدویت نمود پنجم سید احمد هجمله سال قبل
بر میرزا علی محمد در طرف پنجاب هند دعوی مهدویت نمود ششم میرزا غلام احمد قادیانی ده سال قبل
بر میرزا علی محمد باب نیز در بعض بلاد هند ظاهر شده دعوی مهدویت نمود هفتم میرزا علی محمد بن میرزا رضا
بزاز شیرازی در ۲۵ سنه اول دعوی بابت نمود بعد از چند ادعای مهدویت کرد و چون دید که
بی متاع مشرعی ندارد متاعی بجز از رفع تکالیف ندیده بمقتضا وقت بنا کرد باسقاط کردن تکالیف و
تغییر دادن احکام تا عده از کسانی که تن زیر بار زحمت تکالیف نمیدهند دور او را گرفتند و چون مردم
بنا کردند باشکال نمود که اگر میرزا علی محمد امام است چرا تکالیف را اسقاط نمود و تغییر داد احکام را

تقیوت ابو
عبد الله مؤمن
۴

در حالات صوفیه

۳۰۹

و حال آنکه تشریع و تغییر احکام و طبقه انبیا میباشند و طبقه امام لاجرم میرزا حسینعلی بعد از میرزا علی محمد از برای اصلاح اینجهت ادعای نبوت نمود و حفظ شیئا و غایب عنه اشیا خواست برایش را اصلاح کند مثل کور نمودن در اشکال معجزه واقع شد که چگونگی میشود بیچ معجزه باشد بنی بلا برهان مثل زن بلا تمباکون چون خطای خود را بد در مقام رفع اشکال برآمد چاره بهتر از این ندید که بکلی انکار معجزه نماید لذا میگوید لازم نیست نبی معجزه داشته باشد اگر چه میرزا محمد معروف بنادری ملقب بعبیر نیل که در مشهد رضاء حقیر را دعوت با اینطریق میکرد میگفت معجزه ما نقیض کلام است چنانچه اشاره خواهد شد ملاحظه نمائید انسان کلام حرف دروغ میزند باید چندین دروغ بگوید برای اصلاح آن یک کلمه و سخن هم اصلاح پذیر نیست لذا اختلاف بین حضرات واقع شده بعضی بر اینست میرزا علی محمد باقی مانده زیر بار امامت نشرفتند بعضی راضی بامامت او شدند ولی نبوة میرزا حسینعلی را قبول نکردند بعضی هم قائل بنبوة میرزا حسینعلی شدند چنانچه مفصلاً ذکر میشود معروفند بنا جنک مولا است هشتم از کسانی که ادعای مهدویت کردند محمد احمد الملقب بالمهدی السودی شش سال بعد از میرزا علی محمد طلوع نمود شرح حال این شش نفر در مفتح باب الالباب است اینها مشاهیر یکدیگر را حجت تبعه و مرید دارند و مشغول دعوت میباشند و اقارب و اقارب هم کسانی که ادعای نیابت خاصه یا امامت و غیر ذلک بمنابند الی ما شاء الله بلکه هر کس در هر جا اگر پیشانی از یک ده نفر پیدا میشود که اطرافش را بگردانند مؤنه ندارد اینقدر بگوید واجب حرامی نیست آنچه کردی بکن من هر داعیه را از او قبول میکنند و لو ادعای خدائی باشد چنانچه یکی از دعوات اسمعیلیه در قاسم آباد میگفت شما عشر اموال خود را بدید بپرداز یعنی سلطان محمد نوّه آقا خان آنچه کردید بگردن من البته این اشخاص تابعینشان زیاد میشود از جهت اینکه هر قدر آدم بے عرضه باشد در عرض سال مبالغی از مال مردم را میتوانند سرقت نماید چه عیب دارد مقداری هم بپردازد و خیلی عجب است از بعضی منیر ساده که میگویند بابیه اینهمه صرف اموال میکنند معلوم میشود سرتی در کار هست از این بیان ترش معلوم شد باری اینهمه کسانی که داعیه امامت و نبوت دارند هیچیک ترجیح و مرتبتی بر دیگری ندارند و هر یک در بی کمالی شریکند در این هنگام انسان کلام یک را اخبار نماید که ترجیح بلامرتجیح لازم آید پس بهتر آنست که ترک جمیع ادیان جدید نمود و باقی بر اسلامت کهنه خود بود (رضد هزار محمد که در جهان آید) (یکی بمنزل جاه مصطفی نشود) (و اگر چه عرصه عالم بر او علی گردد) (یکی بعلم و سخاوت چه مرتضی شود) در این عمر که از اینچه فها خیلی دیده و شنیده ایم فکری کن که اصلی داشته باشد (که منظر افلاک شود منزل تو)

ذکر اخبار منقول بغیبت فقید ال عصمت

۲۱۰

(وزکوثر اگر سرشته باشد کل تو) (چون مهرده و د و نبود در دل تو) (مسکین تو و سچمما به حاصل تو)
 عرض اینست که غیبت امام زمان ارواحنا فداءه از امتحانات بزرگ حضرت احدیست جل و علا است که
 هر کس نتواند از عهدۀ ان بیرون آید و اینچاست محل لغزش قدمها و محلی که بان تمیز داده بشود غیبت
 از طیب شقی از سجد چنانچه حضرت امیر علیه السلام در ذیل روایت اصبع بن نباته میفرماید تکنون لهم حرقه
 و غیبت بضل اقوام و یهتد فیها اخرون که حاصل مضمون کلام مبارکش اینست که میفرماید از برای فقید
 ال عصمت علیه السلام حیرت و غیبتی خواهد بود که بواسطه طول مدت آن خارج میشوند از طریق حق خلق
 کثیری و ثابت و باقی میمانند در طریق هدایت جمع دیگری و کذا در ذیل روایت محمد بن منصور حضرت
 صادق میفرماید لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى يشقى من شقى و بعد من سعد و حاصل مضمون
 خبر شریف اینست که امام میفرماید ای مردم بخدا قسم آنکسی را که شب و روز چشم انتظار ظهور او را دارد
 ظاهر نخواهد شد تا وقتی که شقی شقاوتش و سجد سعادتش ظاهر گردد و فی دواته علی بن جعفر عن اخيه
 بن جعفر علیه السلام قال اذا فقد الخامس من ولد السابع مراثة فالله الله في ادبائكم لا يزالنكم عنها احد
 ولا بد لصاحب هذا الامر من غيبة حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول بآئمه من الله امتحان الله
 تعالى خلفه يعني هر زمانه که غایب شود از نظرها پنجمین از اولاد امام هفتم آینه بخدا برسد در امر دانات
 خو که کمره و خارج نکرده اند شمارا کسی از طریق حق چرا که بواسطه غیبت صاحب این امر رجوع خواهند
 نمود از طریق حق و منکر خواهند شد امامت او را کسانیکه قائل بطریق حق و امامت او بوده اند و غیبت
 او محکم و محنتی است از جانب حضرت احدیست جل و علا که امتحان میفرماید خدا بآئین خلق خود را بان و
 روایت جابر بن عبد الله انصار عن النبي و هي رواية طويلة في ذيلها قال ذلك لا يغيب عن شيعته
 و اوليائه غيبة لا تثبت فيها على القول بما مشى الامن امتحان الله قلبه بالايان که حاصل مضمون خبر شریف اینست که
 پیغمبر اشاره بحضرت بقیة الله عمل الله فرجه نموده میفرماید یا جابر انست امام اینچنانست که غایب میگردد
 از نظر شیعیان و محبان خو غیبتی که ثابت و باقی نخواهند ماند در زمان غیبت او از قائلین بامامت او و مکرانگان
 امتحان کرده باشد خدا بآئین قلب انهارا بنور ایمان و روایت جابر جعفی سؤال میکند از حضرت باقر علیه السلام
 متى يكون فرجكم يا بن رسول الله فقال همها همها لا يكون فرجنا حتى تغربوا ثم تغربوا ثم تغربوا
 حتى يد الله تعالى الكدرة و بقی الصفو و حاصل مضمون این خبر شریف اینست که جابر جعفی از حضرت باقر
 سؤال مینماید که بفرماید بدانیم فرج و ظهور غایب شما در چه زمانی خواهد بود امام میفرماید و جواب او میفرماید

ترجمه اخبار متعلق به غیبت

۲۱۱

بسیار دور است زمان فرج ما و نخواهد رسید نهان ظهور تا اینکه شماها غریبال شویید و بعد از غریبال شستن
ثانیاً و بعد از ثانیاً ثالثاً نیز غریبال شویید تا اینکه هر کدام که از شماها تیرگی و غشی در ایمان او باشد از
زیر غریبال بیرون رفته و هر که ایمان او صافی و بیغش باشد و امتحان شده باشد قلب و بنور ایمان باقی
ماند آنوقت زمان فرج ما خواهد رسید تصور نمائید چنانچه کسی مقدار کند می در غریبال ریخته و غریبال را
حرکت دهد چگونه کند مه از بروز بر و اسفل آنها اعلای آنها اسفل میشوند و در این بین آن کس که
خیلی ضعیف و لاغراست در همین غریبال اول سرازیر شده از غریبال فرو میریزد باز آن مقدار باقی مانده را اگر
در غریبال دیگر که شبکه و چشمهای آن اوسع از اول باشد ریخته حرکت دهد هر کدام از باقی مانده ها که
در این مرتبه باشند نیز از غریبال ثانی بیرون میرود و قد قلبی در غریبال دوم باقی میماند باز آن مقدار قلبی را
اگر ثالثاً در غریبالیکه چشمه و منافذ آن اوسع از غریبال دوم نیز باشد ریخته حرکت دهد باز آن مقدار قلبی را
دانه های ضعیفش در تحت غریبال خواهد آمد و باقی نخواهد ماند آن مقدار که در اول در غریبال ریخته
بود مگر مقدار خیلی خیلی از آن دانه های پر مغز بجا بزرگ که در جنب آنچه در غریبال رفته است بنظر
نمیآید باینکه امام مبرما بد حال شعبان در زمان غیبت حال کندم در غریبال ریخته میباشد از جهت ابتلا
و محنتها بلکه بر آنها وارد میآید از فقر و پریشانی و ذلت و گرفتاری و شمات و سوگواری هر چه و بهر جا
نظر نمایند ثروت و عزت دنیا در مردمان غیر طریقه خود میبستد غم و اندوه شمات عالم را در نظر آنها
تیره و تار مانند کندم غریبال دیگر از برای آنها حال باقی نمیکند و در پایان امر هر کس ایمان او ضعیف
از همه باقی مرتبه از میدان استقامت صبر بر ناملات بیرون رفته از غریبال محک و امتحان بیرون میریزد
و کذا کسانی که ایمان ایشان قدر اقوی از طائفة اولی است در حمله دوم از بلایا و شداید غریبال امتحان
سرازیر گشته از طریق ماله و فقر خود دفع بدینما بند پس باقی میماند عدّه قلیله و اکثر از این عدّه قلیله نیز در
مرتبه ثالثه از تهاجم بلیات و محن خانه صبر و شکیانه خواب و کشتی توکل در کمال اضطراب و آلام
غرق گرداب امتحان میگردند و باقی نخواهد ماند بولایت و دوستی امام زمان ارواحاله الفداء مگر عدّه
قلیله از کسانی که درباره آنها فرموده اند شعبان ما خلق شده اند از بقایای طینت ما و خمر شده اند بماء ولایت
ما و درباره آنها امر میفرماید آنها کسانی هستند که امتحان فرموده خدا بتعالی قلوب آنها را بنور معرفت
و درباره آنها پیغمبر فرمودند طوبی للصابرین فی ذی غیبت از این قبیل اخبار کثیره از اهل عصمت
علیهم السلام وارد شده در این مقام و حاصل مضمون بعضی باینست که در احوال زمان نگاه داشتن دین سخت تر است

تنبیه اول از فصل دوم

۲۱۳

از نگاه داشتن آهن سرخ شده در کف دست خدا بنگارم بگویم خود ما را حفظ فرماید از فتنه ها آخر الزمان
باری دشته سخن را بگویم بدین حد که حسین حلاج چون پرده حلاج دریده کرد بدو خست باطنی او ظاهر
شد ابو حامد که وزیر خلیفه عباسی بود امر کرد حلاج را آوردند کنار حله بغداد هزاران زبان بر وی
زدند بعد دست و پای او را بریدند و گردنش را زدند سر پیدش را از دروازه او بچینه و چینه خیزش را
سوزانیدند از جمله کتابهایش کتابستان المعرفة و طاسین الاول است که جمله آن کفر و فتنه است
انشاء متحر است از کار ملائحه اسمعیلیه که در میان این همه صوفیه چگونه حلاج و محی الدین عریض را اختیار
کرده اند با وجود اینکه این دو نفر نزد عاقله و خاصه مطرودند الحق که شیطان اگر کاری هم کرده خوشتر
کرده است لعنه الله **فرق چهارم** از صوفیه کسانی هستند که خود را عشاق خوانند بگوئی در شهادت
مقدس بیکی از اینها گفتم چهره بیست که شما باید هر یک بیچه امر در خوش صورت در پیش خود داشته باشند
گفت انسان چون نظرش تمام بامو محسوسه است از قبیل اموال و اولاد و نحو ذلك و بمرتبه عطف
نظر از امو محسوسه شده بامر معنوی و احد که عشق الهی باشد ممکن نیست لذا ما اینکار میکنیم که صرف
نظر از محسوسه عدیده در محسوس واحد و عشق باو پیدا شود و او قنطره باشد از برای عشق بگو حق گفتم
اگر چنین است شما هر کدام را بی بیچه کفایت میکند و حال آنکه بعضی از شماها بیچه منعده در نزد خود دارد
بعد از مقدار نامالی گفت اینها بحسب مراتب فرق میکنند باری خرافات از این قبیل بسیار دارند و بیجه باری
هم اختصاصا با بیفرقه ندارد همه فرقشان عامل این عملند و از جمله مقالات این فرقه اینست که میگویند اینها
در دنیا بغير حق مشغول شدند و مردم را بواسطه نکالیف از حق بازداشتند پس عمل بقول انبیاء مانع
از رسیدن بحق و هر چیزیکه مانع است از رسیدن بحق باطل است پس عمل بقول انبیاء باطل است **فرق پنجم**
از صوفیه را نوریه میگویند از جهت اینکه میگویند بک حجاب نور است و بک حجاب تاری و میگویند نور
منشأ خبر است و حجاب تاری منشأ شر و راست چنانچه محوسی در نور و ظلمت میگویند و اینطایفه خود را
اهل رضا و تسلیم میخوانند **فرق چهارم** از صوفیه کسانی هستند که میگویند اعتبار بنظر و استدلال
نباشد در معرفت حق بلکه معرفت حق باید بجا آمد و تلقین مرشد حاصل شود و گویند انبیاء و اولیاء انجاء
و ریاضت بکمال رسیده اند و این قول صریح است در اینکه نبوت کسی است هر کس میتواند تحصیل نماید
نه اینکه منصب خدائی باشد یا اختصاص بعضی و بعضی داشته باشد و میگویند ممارست در علوم و نظر
کردن در کتب علمیه حرام است چنانچه یکی از انبیا بفرسالة در جواب از سوال بعضی از مردم میفرماید خود نو

در بیان فرق صوفیاست

۱۱۳

بعضی از خفا
از مشایخ
صوفیاست

در اینجا میگوید فصل دوم در عدم انتفاع بکتاب این فصل مشتمل است بر اینکه کلام غایبان از هر طرفین
سائل و مجیب نافع نیست الی ان قال و از اینجا میباید که فائده نیست در مطالعه نمودن کتابها از برای
تحصل مسائل بعثت اینکه ان فائده حاصل نمیشود از الفاظ مکرر اینکه بوده باشد کوبنده و مصنفان
مسائل با آنها الی ان قال فصل سیم در عذو از رجوع بکتاب است علاوه بر آنچه در فصل سابق ذکر شد از
عدم انتفاع بان و این فصل مشتملست بر اینکه راه هدایت منحصر است باخذ از روایت و کلام اهل عصمت
با درایت و بصیرت و وجدان بنور قلب که بمنزله احساس است و مظفر بان بر دو بقین میرسد و هرگز از آن
برنمیدارد و این امر علامت بصیرت و خلافت و دلیل خلاف و اختلاف ایشان در مسئله دلیل مکرر است
و حق مختلف نمیشود و محصل این دو فصل اینکه رجوع بکتاب و الفاظ محل خطر است پس بعد از برخوردن بان
مرحله بدان میگوئیم بنویسد و در و باش و بر هر از رجوع بکتاب متقدمین و متأخرین خواه از کتب اهل اسلاخوا
مذهب دیگر بجهت اینکه آنچه صادر میشود از مطالعه آنها نیست مگر شکوک و سواس و جرب و کراهی الله
قال و از اینجا میباید که اختلاف علما با یکدیگر چونکه اخذ مطالب از روایت و کلام اهل بیت عصمت با درایت
ان بر وجه مطلوب غنی نمایند و از جمع این دو امر با یکدیگر خالی هستند دران مطالب برخلاف حق میباشند و با
یکدیگر مختلف میشوند بطریق آن میباید که اختلاف ایشان دلیل است واضح بر کراهی ایشان و اینکه هر چه میگو
بر خلاف حق است و حق آنستکه خلافتی و دیگری دران نباشد انبی یعنی عباراته فانظر کیف خذل الله ذلک و من
الحقیقة ملاحظه فرمائید که این زندیق علاوه بر کفر با تشبیه انداز به فهم بوده است از جهت تکرار و الجا و مصادرات
که در کلامش واقع است و حاصل خرافاتش اینست که هیچ اعتباری بقرآن و باخبار ائمه علیهم السلام نیست بلکه هر کس
هر زمانه بابد احکام مشافه از مرشدان زمان اخذ نماید و انبیا و ائمه علیهم السلام هر یک مرشدان خود
و بعد از رفتن فرق با مردمان دیگرند و در هر ساله اش گفته است که شبیه متعاقب نمیشود هر چند معصیت
او زیاد یا تعدد حاصل بیانش در این باب اینست که شیعه جمعه اعتقادی با ائمه علیهم السلام دارد و ائمه هم جمعه اتحادی
تعالی دارند پس اگر خدا اینک شیعه را عقاب کند لازم آید که خود را عقاب کرده باشد فاللزام باطل و الملزوم مثله
ملاحظه نمائید ارشاد این مرشد را که حاصلش اینست که مسئله و جوید و حای در کار نیست آنچه خواهی بکن که عقا
دوبین نیست و ان کسی هم که ارادت باین مرشد پیدا میکند سالها خدمت نفس آماده کرده میخواهد چهار روزه دنیا را
مشغول بشود و راه باشد در واقع مرشد تابع مرشد و بر طبق میل او حکم کرده نه اینکه مرشد تابع مرشد و اطاعت
او کرده باشد مثلاً اگر کسی تشنه باشد در شدت تشنگی و آب سرد خوشکوار هم موجود باشد و اراده آب خوردن هم دارد

ذکر اصول فرق صوفیہ

214

در حین اراده او اگر کسی امر کند و داده که اب بخورد کسی نمیکوید این شخص طاعت او کرده و با مر او اب خورد
و لکن این امر بیکه در حال یقین باب خوردن او امر میکند برو چه بیکه اگر احتمال بدهد که اب نخواهد خورد امر نمیکند
البته این امر را مرتابع میل الشخص خواهد بود و در امرش طاعت میل او کرده است و اما مثلاً اگر دوا ی بسیار
تلخی باشد که ابتدا انسان میل بان ندارد و طبع کمال تنفر و کراهت را ازان دارد اگر در این زمینه کسی امر کند
او را بخورد ان دوا ی تلخ و او هم بخورد هیچ وجهی از برای خوردن ان دوا ی تلخ نیست مگر امر این شخص را
میکویند طاعت و امثال امر امر کرده است پس میکوشیم او امر و نواهی حضرت حق جل و علا نسبت بعباد خود
از قبل دوا ی تلخ برخلاف میل نفس میباشد اما نواهی از جهت اینکه نفس کمال میل بعال دارد و لو بروجه زنا باشد
و میل بطعام و لباس و منزل خوب دارد و لو بروجه سرقت و تعدی بغير باشد اما او امر البته نفس میل ندارد
و مستند شد هوای برف و تلخ بوضو گرفتن و نماز خواندن یا در هوای بسیار گرم تابستان روزه گرفتن یا در
افتاب گرم حجاز سرو پای برهنه احرام بستن پس تکالیف الهیه تمام برخلاف میل نفس است امر و نواهی فرموده
از جهت حکم و مصالحی که در متعلق انها است و لو اینکه عبد جز رحمت و جز نفس چیزی نمیفهمد نظر طفل که مثلاً
موی سرش زیاد شده موجب علة چشم او میشود یا خون در بدن زیاد و فاسد شده که باعث تب لازم میشود
پد ملتفت است لابد امر بحجامت و تراشیدن سر طفل مینماید و حال آنکه طفل غرض از التیج در سرو بدن خود چیزی
نمیبیند و ملتفت نیست که التیج در قبحه باعث جبات و سلامتی چندین ساله او میشود او امر و نواهی شارع
مقتضی هم اینگونه است پس اگر کسی متعلق او امر او را اتیان و متعلق نواهی او را ترک نمود با اینکه تمام برخلاف
میل نفس است میکویند این شخص فرمان برداری و طاعت مولای خود نموده و اما جناب مرشد چه میفرماید
این تکالیف و عبادات مادامست که انسان داخل در طریقت نشد باشد اما داخل در طریقت که شد واصل
بحق میشود واصل بحق که شد یقین از برای او حاصل میشود یقین که حاصل شد تکلیف از او برداشته میشود
از جهت اینکه خدا فرموده فاعبد ربك حتى یا تبك الیقین و در اینجا حال کسیکه میکوید من ادا دیت بر شما دارم اگر
واجب کرد یا مرتکب حرامی شد نمیکویند طاعت مرشد کرده چرا که نفس خودش کمال اشتهای بترك واجب و فعل حرام
داشته بلکه مرشد در امرش تابع و مطیع میل این شخص شد چنانچه در مثال شخص تشنه ذکر شد (حکایت)
شخص مداحی از اهل کربلا میگفت من زمانه در مقام تکمیل نفس خود بر امدم سرع مرشد کامل میکردم بعد از غص
نمایی بمن گفتند فلان مرشد در سمرقند خیلی کامل است شد حال نموده تا وارد سمرقند شدم بعد از ملاقات
مرشد چند روز از دل و جان خدمت او نموده بطمع اینکه از این خدمت بمراتب عالیتر خواهم رسید تا روز یکم مرشد

نفس من غم

تکلیف بر من و علی

ذکر اصول فرقه سلاسل صوفیه

۲۱۵

چند نفر بجهت خوش صورت در اطراف خود جمع نموده مشغول شمع و دانه میباشند و گویند جناب مرشد اینکار از
طریق خارج و در نحو شان مرشد نیست مرشد در جواب گفت اگر سرش بر تو معلوم بود چرا نکرده بودی
گفتم سرش را بیان فرمائید گفت بدان که قطره مادامیکه وصل بدو نباشد بملاقات نجاست نجس میشود اما بعد از
اتصال بدو یا معقول نیست که در با نجس شود حال انسان هم اینگونه است مادامیکه وصل بحق نشود واجب است
از برای او میباشند و چون وصل بحق شد تکلیف از او برداشته میشود میگوید بدیدم این حد بدتر از گناه شد گفتم
مرا این است تکمیل نفس بر کشتم بخانه خود البته کسیکه در کارهایش رضایت حق منظور نظرش باشد خدا بکار
او را حفظ از مهالك میفرماید من کان مع الله کان الله معه و اما اگر نباشد کسی اسیر نفس اماره باشد حال این شد
هم ببیند که عفو از تکالیف نموده و بجهت های خوشگل هم که در اطراف او جمع شده اند این بد عاقبت هم نهایت
امال و ارزویش همین بوده فوراً چسبیده دامن مرشد را گرفته جلالتش بشو مرشد هم در اینحال بنا میگذارد
نمود که ببیند چگونه تصرف در وجوه این کرده او را جذب نمودم و مرید خود گردانیدم ولی نمیداند که این شخص قدا
ارادت بنفس اقامه داشته و خدمت او را نموده و خیلی در حجه بازی و قول تکالیف ماهر تر از مرشد است لکن
میخواهد دلیل مبارک مرشد را بدینا و نیز خود نماید تا اگر کسی بلامت و اشکالی در کارهایش نماید بگوید مرشد
بمن فرمود این مطالب بر هیچ عاقلی مخفی نیست و العجب از حضرات بهائی که گاهی میگویند نبی معجزه لازم ندارد
و گاهی میگویند معجزه مانفوذ کلمه است و مراد از نفوذ کلمه چیست پس اگر مراد غان از نفوذ کلمه کثرت جمعیت است
یعنی در اینند جمعیت ما زیاد شده است این دعوا و ادعاست از جهت آنکه در مدت هشتاد و پنج سال با بیشتر
که از زمان طلوع مهنا علی محمد است با کمال جدیتشان در دعوت جمعیت جلوه داری ندارند حتی در نواحی سواد
و فلسطین که قرب بمکرزشان دارد کسان با اطلاع میگویند معلوم نیست که بیست نفر در تمام ان نواحی شمر
باشند بلی در مقام تعداد نفوسشان بمبالغه زیادی دارند گما و کبفا چنانچه میرزا محمد جبرئیل در مشهد مقدس
تعداد نفوس نواحی خواسان از آنکه میکرد بسیار از کسان را که اسم میرزا محمد جبرئیل قطع بکن بش داشتیم از آن جمله
مرحوم حاج شیخ حسنعلی طهرانی قدس که شخص اول از علمای مشهد از همه جهت بود در زمان خود میرزا محمد جبرئیل
میکفت آقای حاج شیخ علی از ما هست و کذا از این قبیل کسانیکه اهل زهد و تقوی بودند تمام را میگفت که از
ما هستند اینها همیشه در میان بر اینگونه مبالغات میباشند چند سال قبل بر این شیخ علی اصغر را از زندانی که از
مراجعت کرده بود در بغداد با یکی از طلاب مصادف شده در مقام صحبت گفته بود که آقای شریعتی اصفهانی از
ما است و کذا از این قبیل بلبک زیاد میزنند و اگر مرادشان از نفوذ کلمه یعنی با تاثیر نفس دایم کما اینکه ظاهر

تنبیه اول از فضل روزه

۲۱۶

مرادشان همین ناله باشد و معلوم شد که منشا تاثیر این نحوه نفسها نفس اماره مرده و مسترشدین است
نفل کردند بگوئی شخص روضه خوانی در بین روضه سر منبر غش میکرد و همیشه هم بطرف زنهای مافناد
اخر الامر کسی باو گفت اگر غش کردن شما غیر اخبار است بکدفعه هم بطرف مردها بپایند چرا همیشه بطرف
زنهای مافناد حال حضرات هم همیشه بطرف زنهای مبروند بکدفعه مردها نمبروند همیشه بر طبق طبیعت
جهوانی دعوت مینمایند اگر برخلاف شهوات نفسانیه دعوتی کردند و پیشرفت کرد معلوم میشود نفوذ
کلمه دارند ای کاش امر بر خودشان مشتمل نبود با اذ در انصاف داخل میشدند **فرق پنجم** از صوفیه
قوی باشند که همتشان جز شکم پرستی نباشد خرقه در پوشند و سجاده مهیادارند از حرام احتراز نکنند
ایشان را نه علم باشد نه دیانت از بهر لقمه و کسوه در اطراف عالم میگردند و چون شکم پر کنند گرد بگرد
نشینند و تمام حکایتشان این باشد که در فلان شهر و فلان خانقاه اطعمه نیکو سازند بسا باشد یکی از
اینطا بقدر در سمرقند بشود که در مصوکی خانقاهی کرده و طعام بسا بخلاق میدهد از سمرقند قصد مصر
نماید که شاید باو هم برسد و هیچ کس در همت ترا از اینطا بقدر **فرق ششم** از صوفیه را و اصلیه
خوانند گویند ما واصلیم بحق و اینطا بقدر را در این زمان عرفا مینامند و اینها میگویند نماز و روزه و کوفه
و حج و احکام دیگر از بهر آن نهاده اند تا اول بان مشغول شده تهذیب اخلاق حاصل کند و از اینجا **فرق هفتم**
حق پیدا کند و بحق واصل گردد و چون کسی واصل شد تکالیف از وی بخواسته شود و هیچ چیز از شرایع
دین بر او واجب نیست محی الدین عربی اسمش محمد موتش در سنه ۳۸۰ قمری در سال الحبه دمشق در تقصیر
خود میگوید مراد از صلوٰه در این شریفه الدین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوٰه اتعاب و مشقت
بدن و نفس است بر اضا و در این استعینوا بالصبر و الصلوٰه میگوید مراد از صلوٰه و صوام انسانست بر مرتبه
شهر و حقیقی و در اینها **الذین امنوا لا تقر بوا الصلوٰه** و انتم سکاری میگوید با یکدیگر که بر مرتبه شهر
رسیده در مقام حضور سکر هوای نفس و حب دنیا در او نباشد و در این **ولا جنبوا حتی تغسلوا** میگوید مراد
از جنب است میل بسوی چهره سفل است که طبیعت باشد مراد از تغسلوا غسل عام و بواسطه آن بر جسم سبیل باز
بالطبع و در اینها **الذین امنوا لا تقر بوا الصلوٰه** و انتم سکاری میگوید با یکدیگر که انسان است
ارض استعداد و سالن برقی یقین است باکی نیست اگر تر کند و تنقبض اعمال بدین مثل نماز روزه نماید و
شاهد از برای کلام خود آورده حدیثی که بدروغ نسبت پیغمبر داده اند که فرموده من اوقی حظه الیقین
فلا یبالی بما انتقص من صلوٰته و صومه و این روایت مجعوله معینش مفضلاً گذشت و در اینها **الذین امنوا لا تقر بوا الصلوٰه**

نقل از خانقاه
تقیه الدین

ذکر کلیات محی الدنیا و تنقیضش

214

و در سوره الی قوله تعالی و یقہون الصلوٰۃ و یؤتون الزکوٰۃ و ہم را کہون کہ در شان حضرت امیرؑ نازل شد در وقتیکہ
خانم شریفہ را در حال رکوع بسائل دادند محی الدین میگوید یعنی کسانیکہ باقی میمانند در مقام شہوت با حضور یعنی
مراد از صلوٰۃ مقام شہوت و مراد از زکوٰۃ بقاء در مقام شہود و مراد از رکوع خضوع در مقام شہوت است و در این
شہود رمضان الکا انزل فیہ القرآن میگوید مراد از شہود رمضان احراق نفس است بنور حق در وقت شہوت و مراد
از قرآن علی است کہ مینامند از بعضی قرانی کہ این علم میرساند انسان را بمقام جمع الجمع کہ مقام اتحاد با حق باشد قوله
تعالی فمن شہد منکم الشہر فلیصمه میگوید کسیکہ رسید بمقام شہوت ذاتی را با پدما سکت نماید از هر قوی با فعلی یا حق
یا سکونی کہ برخلاف حق باشد و در این شریفہ و اتقوا الحج والعمرة میگوید مراد از حج تمام کردن توحید ذاتیست و
مراد از عمره اتمام توحید صفات و در این و اذان من الله و رسوله الی الناس بوم الحج الاکبر میگوید یعنی اعلام است
از خدا و رسول در وقت ظهور حج ذاتی و در این ان طمرا بیتی للطائفتین میگوید مراد تطہیر بیت قلب است و
ہکذا از اینکونہ خرافاتیکہ در باب مرتکب شدہ و این مرفوعات را مادامیکہ ملا محمد دہزبادی زندہ بود تعلیم ملاحظہ
ان نواحی میکرد پس از مردن یاسک میاشد او بنا بر قول نحو انها کہ قائل بتناسخند علی محمد قاسم آبادی و سید
سلیمان شاہ دہزبادی جانشین او شدہ اند در تعلیم این خرافات اینها میگویند ما اسمعیلیہ مذهب ہستیم اگر صلا
حرف میایشان حضرت باقر و حضرت صادق علیہما السلام را نیز پانہادہ عمل بتفسیر محی الدین مینمایند این خرافات است کہ
محی الدین دقت میرش کفہ است و اما حرفها نیکہ از غیر تفسیرش نیست جلیل اقا میرزا محمد باقر خوئساری قدس سرہ
در روایات الجنات نقل میفرمایند بعضی را در این مقام ذکر مینمائیم تا موجب بصیرت اہل ایمان باشد من جلد در
مسئلہ طلاق را حد کہ مرد بر زن خود بگوید انت طالق ثلاثا کہ عامہ میگویند ستر طلاق واقع میشود و خاصہ
میگویند یکی واقع میشود و یا هیچ واقع نمیشود و باطل است علی الاطلاق بن الشیخ محی الدین میگوید پیغمبر را در خواب
دیدم پیش دفنہ از او سوال نمودم کہ حکم شما در این مسئلہ چیست کہ اگر کسی از من جو یا شود یا بگویم پیغمبر گفت
ستر طلاق واقع میشود ناگاہ دیدم شخصی از میان جمعیت برخاستہ با او بلند گفت یک طلاق واقع میشود پیغمبر چون
این او را شنید متعجب شد گفت ستر طلاق مکرر نمود تا خام حصار شنیدند و آن شخص ہم ناپدید شد گفتم
این شخص کیست کہ برخلاف پیغمبر حکم میکند این شیطان بود فہمید کہ قول خاصہ مطابق با قول شیطان است
ابضا در روضا از کتاب مقام الفضل کہ شرح است از علماء الدولہ سمنانہ بر فتوحات مکتبہ محی الدین نقل میفرماید
کہ محی الدین در اول فتوحات کفہ است سبحان من اظہر الاشیاء و هو عنہا علاء الدولہ خطاب باو کردہ میگوید ای
الشیخ لو سمعت من احد انہ یقول فضلة الشيخ عن وجوده لا تسامح البتہ و تغضب علیہ فكيف یسوغ لك ان تنسب هذا

دو تفسیر قرآن
م

فصل در ذکر حالات صوفیه

۲۱۸

فصل در ذکر حالات صوفیه

الهدیان الى الملك الدیان تباه الله توبه نصوصها النجوم من هذه الوعة التي تستكشف منها الدهريون والطبيعيون واليهوتانيون ثم قال عيسى صاحب مقام بالفارسية شيخ محي الدين دقنوق وفوحات كودهر كه بت پرستد بهمان خدا را پرستیده باشد و میگوید چون سامری کوساله ساخت و مردم را بعبادت ان خواند حق تعالی یاری نکرد هر قدر را بر سامری از برای اینکه میخواسته که در هر صورت و لباسی پرستیده شود و نیز میگوید حق تعالی نصایح را تکفیر نمود بسبب اینکه بالو هبت علیه قائل شدند بلکه بسبب اینکه خدا را منحصر در عیسی دانستند و این خود خاتم اولیاء دانسته و گفته که غم و کینه و بغیران نزد من حاضر شدند از جهت تنبیه و مبنای بادی ختم و کینه و نیز گفته که جمیع انبیا اقباس علم میکنند از مشکوة خاتم انبیا و جمیع اولیاء اقباس علم میکنند از خاتم انبیا و نیز میگوید خاتم اولیاء افضل است از خاتم انبیا و نیز گفته است که اهل آتش در دوزخ تنعم میکنند و با آتش رحمت می یابند و لذت می برند از جهت اینکه عذاب مشق است از عذاب بمعنی شیرینی و خوشگوار و نیز محی الدین مذهب جبر را جمیع عرفا تعلم نموده لذا شبتری که یکی از عرفا است در گلشن باز گفته است (هر انگریز که مذهب غیر جبر است) (نبی گفتا که او مانند کبر است) و تمام اشاعرة اهل سنت جبری مذهبند چه خوش گفته است شاعر در مقام رد بر اشاعره (اذا كانت الاشياء من الله قلت) (فقل قام عدل للوافض في السب) (اذا كان ربنا العرش في حكمه قضی) (علمهم بهذا فالعاب على الرب) انتهى كلام صاحب مقام ايضا در دو صفا میفرماید قال محدث النبأ بوبی فی رجاله الکبر قال فی القنوحان بین لفلک الثامن والتاسع قصواله اثني عشر برجا على مثال النجوم والاعمال الا عشرة وشر شعر من كفته است در علامت ظم هو حضرت حجة عجل الله فرجه و ان اینست (اذا دار الزمان على حرف) (بسم الله فالمهدى فاما) (واذ دار الحرة عقبة صوم) (فاقرأ الفاطمي من السلام) و ايضا في الباب الثلثا والستة والسبعين من القنوحات قال ان الله خليفة يخرج من عنرة رسول الله من ولد فاطمة اسمها سم رسول الله ثم جد الحسين علي بياع بين الركن والمقام يشير رسول الله في الخلق بفتح الحاء وينزل عنه في الخلق بضمها اسعد الناس براهل الكوفة بعش غما و سبعا وتسعا يقع الجزيرة ويدعو الى الله بالسيف ويرفع المذاهب عن الارض فلا يبقى الا الدين الخالص بفرج به عامة المسلمين بيابعد العارفون من اهل الحقايق عن شهوة وكشف تعريف الله بيقومون دعوتهم وينصرون وقال في موضع اخر من فوحاته اني لم اسئل الله ان يعزني امام زمانی ولو كنت مسئلة لعرفني انتهى كلام محدث نبأ بوبی وحاجی نوری نور الله رفته الشريف در کتاب كشف الاستا که در جواب قصیده مشتمل بر اشکالات چند در غیبت امام زمان که از یکقر از علماء اهل سنت و جماعت نوشته است و در اینجا بعض از کلمات محی الدین را از بعض علماء عامه نقل میفرماید که ان عالم عامی شواهد از برای وجوه امام زمان آورده است که

ذكر كلمات محي الدين عربي

٢١٩

از جمله شواهد و کلمات محي الدين است مکتوب و عبارت الشيخ محي الدين رضي الله عنه في الباب السادس والستين
 ثمانية من الفصول هكذا واعلموا ان لا بد من خروج المهتكم لكن لا يخرج حتى تمتلي الارض جورا وظلما فهلا
 قطا وعدلا ولو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد طول الله تعالى ذلك اليومي حتى ياتي ذلك الخليفة وهو من عترة
 رسول الله من ولد فاطمة رضي الله عنها جده الحسين علي بن ابي طالب عليه السلام ووالده الحسن العسكري بن الامام
 علي النقي بالنون بن الامام محمد الثاني بن الامام علي الرضا بن الامام موسى الكاظم بن الامام جعفر الصادق
 بن الامام محمد الباقر بن الامام زين العابدين بن علي بن الامام الحسين بن الامام علي بن ابي طالب رضي الله عنه اسم الله
 رسول الله بهابا بهر المسلمون بابي الركن والمقام بشير رسول الله في الخلق بفتح الحاء وينزل عنه في الخلق بضمها اذ لا يكون
 احد مثل رسول الله في خلافة الله تعالى يقول وانت اعلى خلق عظيم هو اعلى الجبهة اقنى الالف اسعد الناس اهل
 الكوفة بقسم المال بالتوبة وبعد في الرغبة باتبه الرجل فيقول يا مهدي اعطني وبين يدي المال فيجول في ثوبه ما استطلع
 ان يحمله يخرج على فرة من الدين ينزع الله به ما لا ينزع بالقران ان يمس الرجل جاهلا جباننا بجبلنا فصيح عالما شجاعا
 كرما يمشي النصر بين يديه بعش خسا او سبعا وتسعا يقف له اثر رسول الله لا يخطئه طلت بسدده من حيث لا
 يراه يحمل الكل ويعين الضعيف ويساعد على نواب الحق بفعل ما يقول ويقول ما يفعل ويعلم ما يشهد يصلح الله في ليلة
 بفتح المدينة الرومية بالتكبير مع سبعين الف من المسلمين من ولد اسحق تشهد الملهمة العظيمة نادية الله بمرج عكا
 ببدا الظلم واهله وبقيم الدين واهله وينفع الروح في الاسلام بعز الله الاسلام بعد ذلك وبجبهة بعد موته
 بضع الجزيرة ويدعو الى الله بالسيف فمن اذ قتل ومن نازعه خذل يظهر من الدين ما هو عليه في نفسه حتى لو كان
 رسول الله حيا لحكم به فلا يبقى في زمانه الا الدين الخالص عن الراي يخالف في غالب احكامه مذهب العلماء فينبضون
 منه لذلك لظنهم ان الله تعالى لا يحدث بعد انتمهم مجتمعا الى ان قال واعلم انتم لم يبلغنا ان النبي نص على احد
 من الائمة ان يقفوا اثره لا يخطي الا الامام مهدي خاصة فقد شهد له بعصمته في خلافته واحكامه كما شهد الدليل
 العقلي بعصمة رسول الله فيما يبلغه عن ربه من الحكم المشرع له في عبادته انتهى ما نقل في كشف الاسرار وچنانچه كسى
 كلمات ابن شخص را از تفسير و غير تفسيرش از دوى نامل ملاحظه نمايد برا و حتى نخواهد ماند كه اين شخص عقيدت بهيچ مذ
 وملتى نداشته است از جهة اين مناقضايت كه در كلماتش واقع است كه بعضى دلالت بر شيعه بود و بعضى دلالت
 بر سنى بود و بعضى دلالت بر حلاول بود و بعضى دلالت بر الحاد و زندقه او ميكنند بيان ذلك اينكه او لا خواهر كه مكي
 مسئله طلاق را در خواب از پيغمبر سؤال نمود تا اينكه مكيود فهميدم كه قول خاصه مطابق با قول شيطانست با
 ان كلمات و اشعار بيه در اثبات وجود بيان صفا حضرت حجة ارواحه الفداء كفنه است تنافى دارد در كلمات و

فصل در بیان خلل و خفای

۲۲۰

ظاهر بلکه صریح است در اینکه طریقه و مذهب طریقه و مذهب اهل سنت و جماعت بوده است و ثانی
 صریح است در اینکه شیعه اثنی عشری و از اخلاص کیشان فقیدال عصمت و طهارت بوده است و ثانیاً این
 سؤال و مسئله طلاق از پیغمبر و اینکه میگوید من افضل از خاتم انبیا میباشم تناقض است زیرا که مقتضای
 افضلیت و از پیغمبر اینست که در احکام احتیاجی با و نداشته باشد و مقتضای سؤال کردن مسئله را از پیغمبر اینست که
 جاهل بوده و احتیاج با و داشته است و ثالثاً این اینکه میگوید ختم و لا یتبع من بعدی و من خاتم اولیا میباشم
 و ان کلمات دیگرش که محدث بنشاند و حاجی نور از فتوحاتش نقل کرده اند از اعتراف و تصدیق او بوجود
 امام زمان و اینکه او است خلیفه که در آخر الزمان ظاهر میشود و زمین را پر از عدل و داد مینماید تناقض است
 زیرا که تصدیق ثانی مستلزم تکذیب اولست و رابعاً این کلامش که میگوید ان الله خلیفه الی ان قال و والذ
 الحسن العسکری ابن الامام علی النقی با اینکه منتهی میکند بحضرت امیر و اینکه میگوید بیایه العارفون عن شیوه
 و کشف الخ و بین اینکه میگوید انی لم اسئل الله ان یعرفنی امام زمانی و لو کنت مسئلة لعرفنی تناقض است از جهت
 اینکه ظاهر قول اینست که امام زمان خود را شناخته باشد و صریح ثانی اینست که امام خود را شناخته باشد
 و خامساً لازم کلام آخرش که میگوید باز خدا نخواستم که امام زمان مرا بمن بشناساند اینست که بطریقه جاهلیت
 مرده باشد چه که حدیث شریف من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة از مسلمات بین عامه و
 خاصه است چنانچه همیشه که از علماء عامه است بسند صحیح خود از پیغمبر نقل کرده اند قال من مات و لم یعرف
 امام زمانه مات میتة الجاهلیة و کذا الحاکم که از علماء آنها است بسند صحیح در نزد خود عن رسول الله قال من
 مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة و غیر اینها از اخباری که از طرق عامه رسیده است پس مردن محی الدین
 با عتراف خود و بودن جاهلیت بوده است و بالجمله اگر کسی بگوید که محی الدین هیچ علاقه مند بدین نبوده است
 نباید تکذیبش نمود و باید گفت که این شخص مجنون بوده است چنانچه این معنی را نیز در روایات از بعض علماء
 نقل فرموده است و من العجب انیک بالامر خرابها و خرافتها که در کلمات این شخص است چگونه محدث بنشاند
 گفته است که محی الدین شیعه است چنانچه قبلاً اشاره شد و ظاهر از این کلمات فتوحاتش که در ظاهر اعتراف
 و تصدیق بائمه و وجود امام زمان است اشتباه کرده باشد ولی اگر اینگونه اعتراف و تصدیق منوط به شکی باشد
 بسیار از متصوفه و کسانی که داعیه عرفان داشته اند این اندازه تصدیق و اعتراف از کلماتشان ظاهر میشود
 پس باید همگی شبهه را باشند با اینکه خود محدث تصدیق بعامی بود آنها دارد از جمله آنها چنانچه حاجی نور قدس
 کتاب کشف الاسرار ذکر فرموده است کمال الدین محمد بن طلحة بن محمد بن الحسن النضیر الشافعی در کتاب مطالب السوال

ذکر اخبار متعلق بوجوه حضرت حجة

۴۴۱

خود کفنه است الباب الثاني عشر في ابي القاسم مرج م د بن الحسن الخالص بن علي المنوكل بن محمد القانع بن
علي الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن الحسين الزكي بن علي المرتضى
امير المؤمنين بن ابي طالب المهدي الحجة الخلف الصالح المنتظر عليه السلام وبعد از این عبارت قصیده در مدح حضرت
حجة کفنه است و مقدار از ولادت با سعادت آن بزرگوار ذکر نموده است و از جمله انها ابو عبد الله محمد بن يوسف
بن محمد الکلبی الشافعی در آخر کتاب کفایه الطالب خود کفنه است تحت مناقب سیدنا و مولانا امیر المؤمنین علی بن ابي طالب
و بتلوه ذکر الامام المهدي في کتاب مفرد و سمیته بالبيان في بيان اخبار صاحب الزمان صلوات الله عليه و علی ابائه الطاهرين
صلوة دائمة الى يوم الدين و این کتاب بیان مشتمل بر بیست و پنج باب باب بیست و پنجمی آن در ذکر ادله داله بر جواز
بقاء مهدي از زمان غیبتش تا زمانیکه خدا تعالی بخواهد ظاهر شود و از جمله انها نورالدین علی بن محمد بن الصبا المکی
از جمله مؤلفات او کتاب فصول المهمة لمعرفة الائمة و در فصل دوازدهم او حالات حضرت حجة را بیان کرده از تاریخ
ولادت آن بزرگوار و دلایل امامت او و اخبار غیبت او و مدت قیام دولت او و ذکر نسب و کنیه و القاب او و چنانچه
نقل کرده اند عنوان فصل را چنین ذکر کرده الفصل الثاني عشر في ذكر ابي القاسم الحجة الخلف الصالح بن ابي محمد الحسن
الخالص و هو الامام الثاني عشر و از جمله انها شمس الدین یوسف بن علی بن عبد الله البغدادی الحنفی سبط الجوزی در
آخر کتاب تذکره خواص الائمة نحو ترجمه حضرت عسکری را نوشته و ذکر ولادت آن بزرگوار نموده نوشته و منهم مرج م
بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابي طالب علیه السلام و کنیه ابو عبد الله
و ابو القاسم و هو الخلف الحجة صاحب الزمان القائم و المنتظر و التالی و هو اخو الائمة و از جمله انها نورالدین
عبد الرحمن بن احمد الجافی الحنفی کتاب شواهد النبوة فارسی دارد علی ما نقل که در آن کتاب کفنه امام دوازدهم حجة
ابن الحسن و تاریخ و کیفیت ولادت و قصیده حکیمه خاتون عمه حضرت عسکری در شب ولادت آن بزرگوار تمام را
آن کتاب مفصلاً ذکر نموده است و از جمله انها الحافظ ابو الفتح محمد بن ابي الفوارس در کتاب رابعین خود کفنه
الحديث الرابع اخبرنا محمود بن محمد المروفي في سلخ ذي الحجة نا اینکه سند را منتهی بحضرت امیر مبنیاً بقال قال له اخي
رسول الله من احب ان يلقى الله عز وجل وهو مقبل عليه غير معرض عنه فليتوالى علباء و من ستره ان يلقى الله وهو
راض عنه فليتوالى ابنك الحسين و من احب ان يلقى الله ولا خوف عليه فليتوالى ابنك الحسين و من احب ان يلقى الله
وهو متخص عنه ذنوبه فليتوالى علي بن الحسين فانه كما قال الله تعالى سيما هم في وجوههم من اثر السجود و من احب ان
يلقى الله وهو قنبر العبيد فليتوالى محمد بن علي و من احب ان يلقى الله عز وجل فيعطيه كتابه يمينه فليتوالى جعفر
بن محمد و من احب ان يلقى الله طاهراً مطهراً فليتوالى موسى بن جعفر النور الكاظم عليه السلام و من احب ان يلقى الله وهو

این
کتاب
مستند
است
بر
اینکه
حضرت
حجة
کفنه
است

ذکر اخبار متعلق بحضرت حجت

۲۲۲

صالح فلبتوا علی بن موسی الرضا و من احب ان یلقی الله عز وجل وقد رقت دجاته و بدلت سبائته حسنه
فلبتوا الی ابنه محمد و من احب ان یلقی الله عز وجل فحاسب حسابا یسر او یدخله جنته عرضها السموات و الارض فلبتوا الی
ابنه علی و من احب ان یلقی الله عز وجل و هو من الفائزین فلبتوا الی ابنه الحسن العسکری و من احب ان یلقی الله عز وجل
وقد کمل ایمانه و حسن اسلامه فلبتوا الی ابنه صاحب الزمان المهک فهو لاء مصابیح الدجی و ائمه الهک و اعلام الثقی
فمن احبهم و تولاهم کت ضامناله علی الله الجنة و از جمله انها جمال الدین عطاء الله صاحب کتاب روضه الاحباب
و صاحب کتاب کشف الظنون که یکی از علماء عامه است میگوید روضه الاحباب مال جمال الدین عطاء الله
کتابت فارسی و میگوید از جمله بلاغت و خوشکوی کلام ان عین عبادت از نقل میکنیم و ان اینست کلام در
بیان امام دوازدهم مرح م دین الحسن تولد هابون ان در درج ولایت و جوهر معد هایت بقول اکثر اهل
روایت در منتصف شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج در سمره اتفاق افتاده و کشف شده در بیست و سیم از شهر
رمضان دویست و پنجاه و هشت و مادران عالی کهرام ولد بوده و ستماء بصقل با سوس و قبل بزجر و قبل
حکمه و ان امام ذوی الاحرام در کتبت و نام با حضرت خیر الانام علیه و اله تحف الصلوة و السلام موافقت
دارد و مهک منتظر الخلف الصالح و صاحب الزمان در القاب و منتظم است در وقت پل بزرگوار خور و در آن
که بصحت اقر است پنج ساله بوده و بقول تافه دو ساله حضرت و اهب العطا با ان شکوفه کلزار را مانند بچی بن
ذکر بار در حالت طفولیت حکمت کرامت فرموده و در وقت صبا بر تبه بلند امامت رسانیده الخ تا اینکه میگوید
راقم حروف گوید که چون سخن بدینجا رسید جواد خوش خرام خاتمه طری بساط انبساط واجب بد رجاء و اثق و وثوق
صاق که لبالی مهاجرت محبان خاندان مصطفوی و ایام مصابرت مخلصان و دمان مرتضوی بن هایت رسیده
اقتاب طلعت با بخت صاحب الزمان علی اسرع الحال از مطلع نصرت و اقبال طلوع نماید تا رایت هدایت اینان
مظهر انوار فضل و احسان از مشرق مراد برآمده غمام حجاب از چهره عالم ناب بکشد و بهمین اهتمام انس و عالمیقا
ارکان مبانی ملت بیضاء مانند ایوان سپهر خضراء سمت ارتفاع و استحکام کبر و بحسن اجتهاد ان سید دعو
الاحرام قواعد بنیان ظلم ظلام نشان در بسط غبر اصف انخفاض و انعدام بدیده و اهل اسلام در ظللال^{اعلام}
ظفر اعلامش از تاب اقیاب حوادث امان و خوارج شقاوت فرجام از اصابت حاسون اشامش جزای اعمال
خوبش با فتر بقعر جهنم شتابند و از جمله انها العارف عبد الرحمن الصوفی که از مشایخ است در کتاب مرآة الکمال^{سار}
خود میگوید و ذکر ان اقیاب بن و دولت ان هادی جمیع ملت و دولت ان قائم مقام با ای احمد امام بر حق^{القاسم} ایام
مرح م دین الحسن المهک رضی الله عنده و امام دوازدهم است از ائمه اهل بیت مادرش ام ولد بوده و زجر^{نام} نام

ذکر اخبار منقول بحضره حضرت محمد

۲۲۳

الی اخر از تاریخ ولادت و کفایت و معجزات ظاهره حین ولادت تمام را ذکر مینماید و از جمله آنها شیخ سعد الدین حموی خلیفه نجم الدین کبری کتابی نوشته که تمام در حالات و اوصاف امام زمان است چنانچه عبد الرحمن صوفی در مرآة الاسرار خود نقل کرده و عزیر الدین عمر بن محمد بن احمد در کتاب عقاید النسفة خود در تحقیق معانی نبوت و ولایت کشفه قال الشیخ سعد الدین الحموی انه لم یکن الولی قبل محمد ^ع فی الادیان السابقة ولا اسم الولی و انما فی کل دین صاحب شریعة و الدین کانوا بدعوا الناس الی دینهم و کذا فی دین موسی و فی دین عیسی و فی دین ابرهیم و لما بلغت النبوة الی نبیئنا و قال لا نبی بعدک بدعوا الناس الی دینی و الدین باتون بعدک و یتبعوننی یمون بالاولیاء و هو لا الاولیاء بدعون الخلق الی دینی و اسم الولی ظهر فی دینی و الله تعالی جعل اثنی عشر نفسا فی دین محمد ^ع نوابه و العلماء و دثر الانبیاء قاله فی حقهم و کذا قوله علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل قاله فی حقهم و عند الشیخ الولی فی امه محمد ^ع لیس از بدین هو لا الاثنی عشر و اخر الاولیاء و هو الثانی عشر هو المهدي صاحب الزمان علیه السلام و از جمله آنها شیخ عامر صوفی بصیر در قصیده ذات الانوار خود میگوید (امام الهدی حتی منی انت غائب) (من علینا یا ابانا باویر) تا اینکه میگوید (مللنا طال الانتظار فجد لنا) (برکت یا قطب الوجود بلبقة) الی ان قال (فجعل لنا خیر ذک فلذة) (المحب لنا محبوب بعد غیبة الخ) و از جمله آنها شیخ شراج الدین رفاعی جد شیخ ابوالهدی که سلسله رفاعیه منتهی با و اخذ اداب این سلسله را و شده است در کتاب خود که موسوم بصحاح الاخباء فی نسب السادة الفاطمية الاخبار و ترجمه ابی الحسن الهادی ^ع کشفه است و اما الامام علی الهادی ^ع ابی الامام محمد الجواد ^ع لقبه النقی و العالم و الفقیه و الامیر و الدلیل و العسکر و النجیب ولد فی المدینة سنة اثنی عشر و مائین من الهجرة و توفي شهیداً بالسم فی خلافة المعتز العباسی يوم الاثنين لثلاث لیل خلون من رجب سنة اربع و خمین و مائین و کان له خمس اولاد الامام الحسن العسکری و الحسین و محمد و جعفر و عایشه فاما الحسن العسکری فاعقب صاحب السرداب الحجة المنتظر ولی الله الامام محمداً المهدي ^ع الخ و در موضع دیگر از کتابش در مجت امامت کشفه است و رؤا العارفون من سلف اهل البیت ان الامام الحسین لما انکشف له فی سره ان الخلافة الروحية التي هی الغوثیة و الامامة الجامعة فیہ و فی بنیه علی الغالب استبشر بذلك و باع فی الله نفسه لبیل هذه النعمة المقدسة فمن الله علیه بان جعل فی بیه کبکبة الامامة و ختم ببنیه هذا الشان علی ان الحجة المنتظر الامام المهدي ^ع من ذریتہ الطاهرة و عصابتہ الزاهرة بعد مخفی مباد اینکه عرض از ذکر مقالات ابن جماعت و تطویل رشتہ کلام در این مقام از جهة تنبیه بر سر امر است امر اول اینکه دانسته شود که حضرت اهل سنت و جماعت بتمام معترف و موافقند با امامیه در اینکه مهدي موعود که پیغمبر خبر داده بآمد او در اخر الزمان خواهد آمد و این

بیان غرض از ذکر
کلمات اهل سنت

ذکر اخبار متعلق بحضرت محمد

۲۲۴

پراز عدل و داد خواهد فرمود پس از اینکه پراز ظلم و جور شده باشد و همچنین معترفند بسا پر اباء دیگر که پیغمبر
خبر داده بوقوع آنها از قبل خروج دجال و خروج دابة الارض و نزول عیسی و طلوع شمس از مغرب و غیر
شد قرآن و فتح سده باجوج و ماجوج چنانچه شیخ ابوالواهب عبدالوهاب شرانی در بحث شصت و پنجم از
کتاب بواقبت خود که بمنزله شرح بر معلفات فتوحات محی الدین است علی ما نقل میگوید ان جمیع اشراط الساعة
التي اخبرنا بها الشارع حق لا بد ان تقع كلها قبل قيام الساعة وذلك كخروج المهدي ثم الدجال ثم نزول عيسى و
خروج الدابة و طلوع الشمس من مغربها و رفع القرآن و فتح سده باجوج و طجوج حتى لو لم يبق من الدنيا الا
مقدار يوم واحد لوقع ذلك كله الخ و بالجمله در اصل خروج مهدي اختلافی بین مذاهب خمس اسلامیه است
بلکه تمام اتفاق دارند در اصل ظهور او در آخر الزمان بعد از این اتفاق در چند موضع اختلاف در جهات
و خصوصیات واقع شده است موضع اول اینکه بعض از عامه بر آنند که مهدي موعود از بنی العباس است و بعضی
گفته اند که مهدي از اولاد فاطمه علیها السلام است بلکه از اولاد علی است از غیر فاطمه و این دو قول ساز و نادر و ظاهراً
فائزین آنها منقرض و کسی از آنها باقی نباشد موضع دوم از اختلاف اینکه جمعی از اهل سنت و جماعت بر آنند که
مهدي موعود از اولاد حضرت مجتبی علیهما السلام است و بقیه آنها موافقند با امامیه در اینکه مهدي موعود از اولاد
حضرت سید الشهداء علیهما السلام است و این اختلاف نیز اعنائی بپاش نیست زیرا که اخبار نبوی از طرق عامه
و خاصه در اینکه مهدي از اولاد سید الشهداء است بحدیست که قابل مناقشه و انکار نیست چنانچه فساد قول
مقابل متاخر نیست از وضوح که قابل از برای تصحیح و اصلاح نیست و محمد بن یوسف بن محمد الکجی الشافعی
از موافقین امامیه است در کتاب خود که مسی بیان فی اخبار صاحب الزمان است شرح و بسط زیاده دارد و است
در اثبات قول خود و ابطال قول مقابل که میگوید مهدي از اولاد حسن است موضع سیم از اختلاف اختلاف نیست
نیز در میان بعضی از عامه با بعضی دیگر از ایشان و امامیه بمعنی اینکه بعضی از عامه یکطرف و بعضی دیگر از ایشان و
امامیه طرف دیگر و این اختلاف در اینست که این مهدي موعود که بقیه عامه و امامیه اتفاق دارند که از اولاد حضرت
سید الشهداء است یا فعلاً وجود دارد و از جهة حکمت و مصلحت که انضا کرده غائب از انظار خلایق شده است
و کسی خدمتش نرسیده و نمیرسد مگر شاذی از مردم که خدمتش رسیده اند و انهم از جهة حکمت و مصلحت است و با
اینکه اصلاً بوجو نیامده است بلکه هر وقت که مشیت حق جل و علا تعلق گیرد بوجو خواهد آمد و در این اختلاف
کثیر از اهل سنت بر آنند که مهدي موعود بوجو نیامده است بلکه کلمات بعضی از ایشان ظاهر است در اینکه آنها
منفقند در این معنی مثل قاضی جوادی سا باطی که در کتاب براهین الساباطیه خود گفته است قد اختلف المسلمون في المهدي

ذکر اخبار متعلق بحضر محمد

۲۲۵

رضی الله عنه فقال اصحابنا من اهل السنة والجماعة الخ که ظاهرش دعوی اتفاق ایشانست و خطا است از جهت
اینکه جمعی از ایشان قائل باینستند چنانچه ذکر میشود و دلیل اینها برعد و جو مهکد و چیز است یکی اینکه
میکوبند مهکد موعود است محمد و پدرش عبدالله و مادرش آمنه است از جهت خبر شریف که پیغمبر فرموده
لو لم یبق من الدنيا الا يوم طول الله تعالى ذلك اليوم حتى یبعث رجلاً منی یواطی اسمی و اسم ابی اسم
ابی بلأ الارض عدلاً کاملت ظلماً و میکوبند چنین کسی با این وصف تاکنون بعد از پیغمبر نبی نبوده است
و دلیل دیگر ایشان اینکه چگونه میشود انسان در دنیا اینهمه عمر و زندگانی نماید و از اینراه حکم میکنند که باید
مهکد بوجو نباده باشد و جمع دیگر از اهل سنت و جماعت موافقند با امامیه و این که مهکد موعود موجود است
و اسم مبارکش م ح م د و کنیاش ابوالقاسم و پدرش امام حسن عسکری ع که تمام پیغمبر تعین فرموده و مادرش
زینب خاتون و وقت ولادتش و کیفیت آن تمام معلوم است و این بعض هم از ایشان که با امامیه موافقند
بیز جمع کثیری هستند که از جمله آنها همین کسانی هستند که اسما و مقالات آنها را بطور اختصار ذکر نمودیم
حاجی نوری قدس در کتاب کشف الاستار چهل نفر از مشاهیر بزرگان علمای اینهار از متصوفه و غیر متصوفه
ذکر فرموده که هر یک صاحب کتابی تالیفند در تاریخ ولادت باسعادت حضرت بقیه الله و خصوصیات و قیام
واقع شده در لیل و ولادتشان بزرگوار از معجزات و غیر معجزات و بیان غیب صغری و کبری آن سرور و غیر ذلک
از آنچه را که امامیه میکوبند مگر بعضی جهات که بعد ذکر میشود و اینها اخبار کثیره نیز از طرق خود بر طبق نقل
نقل نموده اند که از انجمله حافظ کجی است در کتاب بیان خود که مشتمل بر بیست و پنج باب است تمام را در اخبار
متعلقه بفقیدال عصمت نوشته است از تنصیص نبی با مانتان بزرگوار و اینکه از اولاد فاطمه است
و امر فرمودن بیعت نمودن با او و اینکه در آخر الزمان خروج مینماید و از چه قره خروج میکند و اینکه علی
بن مریم با او بیعت میکند و نماز میخواند تا اینکه باب بیست و پنجم را میگوید فی الدلالة علی عواز کور المهدی
حیاً باقیاً مدغیبه و کذا کسان دیگر از ایشان اخبار کثیره در این باب از طرق خود نقل مینمایند و بالجملة این بعض
از عامه که با امامیه موافقند در وجو مهکد از ادله که ان بعض دیگر مخالفان قاهره اند برعد و جو مهکد
جواب داده اند اما دلیل آنها را که میکوبند اسم مهکد اسم پیغمبر و اسم پدرش اسم پدر پیغمبر است و استثنای
بحدیث نبوی کرده اند که فرمود اسمی و اسم ابی اسم ابی جواب میدهند که این حدیث از طرق مختلفه عدله
بما رسیده است و حافظ ابو نعیم که جمع طرق این حدیث کرده سی و سه طریق از برای حدیث ذکر کرده است
که بعضی از این سی و سه طریق نیز بطریق شتی نقل شده است چنانچه حافظ کجی ذکر کرده و این سی و سه طریق

در یک بعضی
در بعضی
در بعضی
در بعضی

در بعضی
در بعضی
در بعضی
در بعضی

ذکر اخبار منقول بحضر حضرت

۲۲۶

سی و دو طریق ان منتهی بعاصم بن ابی النجود بشود و او از زین جیش و او از عبد الله بن معمر و او از پیغمبر نقل
 میکند و بکطرفی از این سی و سه طریق منتهی بعمر بن مره میشود که او نیز از زین و زده از عبد الله بن معمر و او از
 پیغمبر نقل میکند و از تمام این سی و سه طریق فقط بکطرفی ان که عبد الله بن موسی از زین نام و او از عاصم نقل
 کرده لفظ و اسم ابیه اسم ابی دارد و الا ان سی و دو طریق دیگر که سی و یکطرفی ان منتهی بعاصم و عاصم از زین
 نقل میکند هیچکدام لفظ و اسم ابیه اسم ابی ندارند و از حافظ ابو الحسن محمد بن الحسن بن ابراهیم بن عاصم لا بتری نقل
 کرده اند که در کتاب مناقب الشافعی این حدیث را ذکر کرده و گفته است و زاد زین فی روایت و اسم ابیه اسم ابی
 یعنی زین نام که یکی از روایات حدیث است لفظ و اسم ابیه اسم ابی را در روایتش زیاد کرده است و حافظ
 بعد از اینکه این سی و سه طریق را از ابو نعیم نقل میکند که بکطرفی لفظ و اسم ابیه اسم ابی دارد و سی و دو طریق
 ان ندارد میگوید و لا یرتاب للیبیان هذه الزيادة لا اعتبار بها مع اجتماع هؤلاء الاثمة علی خلافها
 و بعضی گفته اند بعد از اینکه اخبار کثیره منواتره در دست داریم بر اینکه مهمل ابن الحسن العسکری علیه السلام
 بر تقلید بر یکبار این خبر صحیح و این لفظ هم زاید نباشد لابدیم از اینکه با این خبر اصرار نمائیم و با توجه نمائیم بر
 موافق با اخبار دیگر باشد از بعضی از عامه و از خاصه در مقام توجه خبر را مد توجه هائی کرده اند که بعضی
 از انها در حاشیه کتاب غیب شیخ طوسی نقل و بعضی در کتاب بیان حافظ کنجی مذکور است و حافظ کنجی بعد از
 نقل توجهات میگوید اینهمه تکلفات در تاویل حدیث ضرورتی ندارد بعد از اینکه امام احمد با اینهمه ضبط و
 اتقانیکه در علم حدیث دارد این حدیث را در مسند خود در مواضع عدیده ذکر نموده بدو و اسم ابیه اسم ابی بلکه
 فقط و اسم ابیه اسم ابی نقل کرده و معلوم است که این زیادتی از زین ناشی شده است و جزء حدیث نیست و احتیاج به
 باشد و بالجمله ملخص جواب از این حدیث اینگونه داده اند که چناناسی و دو طریق که بعضی از انها بر طریق
 شش نقل شده است بکطرف و بکطرفی واحد مقابل هم اینها بکطرف عاده از برای انشای قطع حاصل میشود
 که راوی این بکطرفی اشتباه کرده و با عدا تصرف در خبر کرده و این زیاد را از خود ضم نموده است
و اما دلیل دوم اینها را که میگویند چگونه میشود انسان در دنیا اینهمه عمر و زندگانی نماید جواب داده اند
 بالتقص چنانچه شهاب الدین بن سمش الدین بن عمر الهمدانی که معروف بملک العلماء در کتاب هدایة السعد
 خود گفته است علی ما نقل فی کشف الاستار بقول اهل السنن خلافة الخلفاء الاربعة ثابت بالنص کذا فی عقبة
 الحافظه قال انبیاء خلافتی ثلثون سنه و قد تمت بعلی و کذا خلافة الائمة الاثنی عشر اولهم الامام علی کرم الله
 وجهه و فی خلافته و در حدیث خلافة ثلثون سنه و الثالث الامام شاه حسن رضی الله عنه و نص بر خلافت او را

ازین
 حواله
 نمائی

ذکر اخبار منعلو بحضر حجة

۲۲۷

ذکر میکند بعد میگوید الثالث الشاه حسن رضي الله عنه ونقض بخلاف انحضرت نیز ذکره بنما بعد میگوید
 وتسعة من ولد الشاه حسن ونقض بخلاف تسعة دانیز ذکر میکند بعد ان قلت برخو میکند وجواب میدهد
 ما اینکه میگوید اول از این تسعة الامام زين العابدين و يك بنت زائمه و از ذکر میکند تا اینکه میگوید الثالث الشاه
 حجة الله وهو غائب وله عمر طويل كما في المؤمنین عيسى والياس وخضر وفي الكافرين الدجال والسامري
 وبالجملة ولا جواب نقضی میدهد که شما چه میگوئید باره معمر بن از مؤمنین مانند خضر که بنص این قرآن و اخبار
 کثیره از زمان حضرت موسی بوده است تا وقتیکه خدا بتعالی خواهد و در خبر مفصل سابق نیز ذکر شد که حضرت صا
 میرا بد طول عمر خضر هیچ حجة و حکمتی ندارد جز اینکه خدا بتعالی خواسته است استشهاده کرد بد طول و زیاده عمر و طول
 عمر حضرت حجة و کذا عمر الیاس و عیسی که بهو و نصاری کمان کردند که او بدار کشیده و کشته شد و خدا بتعالی تکذیبها
 فرموده بقوله وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبهم چگونه از ان زمان زند است تا زمان ظهور مهدي که نازل میشود و با او
 میکند و همچنین سلمان فارسی از زمان عیسی بن مریم بوده و عیسی را ملاقات کرده چنانچه او باب حدیث نوشته اند
 و تا زمان پیغمبر و خلفا زندگانی نمود و گذار رجال الغیب چنانچه بعضی قائلند بوجوب انها حتی شیخ غریب نسفی عدلها
 معین کرده است در سب صد و پنجاه و شش در مقامیکه اولیاء الله منحصر کرده است در دوازده عدل ثمة و گفته
 غیر اینها کسی متصف بصف و لا یتثبت و ثابت ثانی عشر خاتم اولیاء است و اسم او مهديک صاحب الزمان است
 الاولیاء فی العالم و از بدین اثنی عشر و اما ثلثا ثلث و ست و خمین الذین هم رجال الغیب لا یقال لهم الاولیاء
 و یقال لهم الابدال و کسانی که اعتقاد بر رجال الغیب دارند میگویند همیشه موجودند و همچنین معمر بن عالم از عرب
 و عجم بسیار بوده اند که از جمله انها در میان عرب چنانچه ذکر کرده اند لقمان بن عاد بوده است که شش هزار و پانصد
 سال در دنیا زندگانی کرده است و اما سب صد سال و چهار صد سال و پانصد سال بسیار بوده اند از عرب و عجم
 و همچنین از معمرین کسانی که هیچ اعتقاد بخدا نداشته و ندارند میباشند مانند سامری و دجال و خبری نقل
 میکند از انس بن مالک که گفته است پیغمبر فرمود هیچ پیغمبری نبوده مگر اینکه امت خود را ترسانیده است از او
 کتابه دجال حتی نوح بقوم خود فرموده در حد باشد از دجال که بمقتضا این اخبار از زمان نوح و قبل بر
 زمان نوح دجال وجود داشته است و خبر دیگر نقل میکند که دو پیغمبر اصحاب را جمع نموده فرمود این شخص
 حاضر که اسم او تمیم است و نصرانی بوده اند اسلام آورده قصه از برای من نقل کرده است که موافق است با آنچه
 من شما خبر داده ام از حالات هیچ دجال پس بیان فرمود قصه تمیم را که گفت من با جمعی در کشتی نشسته بودیم کشتی طوفانی
 شد تا بالاخره بجزیره رسیدیم در آنجا شخصی را دیدیم دستهایش در گردن مغلول و پاها از ساق تا بنود را در کف

ذکر اخبار متعلق بحضرت

۲۳۸

تا اینکه میگوید آن شخص گفت بدانند که من هیچ دجال میباشم و زود است که از بند نجات یابم و خروج نمایم
و چنانچه از بعض اخبار معلوم میشود خروج او از علائم قیامت است پس او از زمان قبل برنوح و زندگانی میکند
تا قیام قیامت و بالجملة هر يك از اینها که ذکر شد بمراتبی اکثر عمر از مهلتی میباشند پس آنچه را که شما در
زیادت و طول عمر این اشخاص گفتید مانند هر ما نژاد و جواب اشکال شما میگویم و ثانیاً جواب کلی از اشکال حضرت
داده اند با اینکه بعد از اینکه اخبار از پیغمبر ما رسیده است درباره مهلتی که بوجو آمده و حتی با قیست تا وقتی که
خدا بخواسته مراد ظاهر فرماید و استحالة عقلی هم ندارد که خدا بخواهد یکی از بندگان خود را از همه حکمت و
مصلحتی بلکه حکم و مصالح عدل و امر و اطو لای کرداند و او را از انظار غائب نماید تا اسبی با و نرساند پس
مقتضی از برای اثبات وجود و بقاء مهلتی که وجود و مانع مفقود پس واجب قول
اعتقاد ببقاء و علاوه بر اینکه کس از دین خدمت او نموده اند که از جمله آنها شیخ العارف شیخ حسن عسکری
چنانچه شیخ عبدالوهاب شعرائی در کتاب یواقیت خود ذکر نموده است که شیخ حسن عراقی گفته من جوانی بودم
کاسب در دمشق کاسبی میکردم و با همسران و اقربان خود روزها جمعه میشدیم و مشغول لهو و لعب
شراب خمر بودیم تا اینکه روزی بتوفیق خدا بتنگی متنبه حال شو کردم و گفتم مگر خدا بتعالی ترا از برای لهو و لعب
افعال شنیعه خلق فرموده است حاشا و کلا پس بهاری حضرت حق نادم از افعال شنیعه شده ترك آنها
نمودم و از مصاحبت اقربان فرار نموده و آنها تعاقب از من کردند تا اینکه وارد مسجد جامع بنی امیه گردیدم و
انها از من مایوس شده برگشتند بدم در مسجد کسی بر منبر برآمده و از شئونات مهلتی تکلم مینماید پس مشاق
لفای مهلتی بحدی که بعد از آن هیچ سجده نکردم مگر اینکه در سجده از حضرت حق سؤال توفیق خدمت ان بزرگوار
نمودم تا اینکه شبی بعد از صلوٰة مغرب مشغول نافله بودم ناگاه دیدم شخصی از پشت سر دست بر کف من نهاد
و گفت خدای تعالی ترا اجابت فرمود ای فرزند زاجر میشود من مهلتی هستم که طالب ملاقات او بودم گفتم بمنزل ما
تشریف بیاورید گفت بلی پس با من همراه شد بمنزل آمدیم پس گفت از برای من مکان خلوتی معین کن که محل تردد
و آمد و شد غیر نباشد پس از برای او مکان خلوتی معین نمودم هفت شب در آن منزل ماند و از اول اجلال داشت
تا آخر حکایت که حاجی قده در کشف الاستار نقل نموده و در آخر حکایت گفته است و آن عمر مبارک حضرت سوال
نمودم فرمود فرزند تا حال شش صد و بیست سال از عمر من گذشت است و خود شیخ عراقی میگوید صد و سی سال
عمر داشتند حاصل این جماعت ز اهل سنت که موافقند با امامیه در وجود و بقاء مهلتی از طرق اخبار خود
اهل سنت جواب اشکالات فرمود دیگر از آنها را که منکرین وجو مبارک ان جنابند داده اند چنانچه ذکر شد

ذکر ائمتا منعلق بحضرت حجة

۲۲۹

ولی خود این جماعت که در اینجهه موافق با امامیه اند نیز مخالف کرده اند اینها را در اینک امامت و خلافت
 ان بزرگوار فعل است بلکه اینجماعت میگویند تا وقتی که مهک غائب است و امرش ظاهر نشده و تصرف در امور
 الهیه در ظاهر ننموده خلاف فعلیه نداده پس خلاف و امامتش ^{موقوف} بظهور امرش و تصرفش در امور مجتبه
 و از این بیانات ظاهر گردید که حضرات اهل سنت و دین مهک موعود بحد فرقه شده اند بیان ذلک اینکه اولاد و
 فرقه شده اند بفرقه ایشان میگویند مهک موعود از اولاد عباس عم بنی است فرقه دیگر میگویند از اولاد علی
 و اینفرقه نیز دو فرقه شده اند بفرقه میگویند مهک از اولاد فاطمه نیست بلکه فقط از اولاد علیست فرقه دیگر
 میگویند از اولاد علی و فاطمه است و اینفرقه نیز دو فرقه شده اند بفرقه میگویند مهک از اولاد حسن مجتبی است
 فرقه دیگر میگویند از اولاد حسین است و اینفرقه نیز دو فرقه شده اند یکی میگوید هنوز مهک بوجو نیامده است
 دیگر میگوید بوجو آمده و باقیست ولی فعلاً امام و خلیفه نیست و امامت او منوط است باینکه ظاهر شود و تمام
 اینفرق با امامیه که میگویند مهک از اولاد حضرت سید الشهدا است و فعلاً حیوة دارد و بعد از پد بزرگوار
 او امام و خلیفه است در حال غیبت و حضورش مخالفند غایب الامر هر کدام از جهتی بحد کثیره از آنها
 موافقت با امامیه در وجود و حیوة فعلی ان بزرگوارند اینک تمام عامه متفق باشند در عدل و جود آنحضرت
 چنانچه متعصبین آنها میگویند **و مکرر** و نیز از امور ثلاثه که باعث ذکر کلمات بعضی از اهل سنت شده اینست که
 بعضی کان میکنند که بعضی متصوفه بواسطه ذکر مقداری از فضائل ائمه و حالات ولادت و غیبت حضرت
 حجة نموده اند شیعه و امامیه اند چنانچه محدث بنشایب و چین توهم کرده و لکن چنانکه مکرر ذکر فضایل
 و اوصاف ائمه علامت و اماره شعبی باشد هر چند این کسافی را از عامه که ذکر نمودیم و غیر اینها از کسانی که
 بسیار از اوصاف و فضائل ائمه را ذکر کرده اند تمام شیعه اثنی عشری باشند و حال اینکه خود متوهمین
 اینمعنی را نمیگویند پس نه هر کس ذکر فضیلت ائمه نماید میتوان گفت که شیعه است از حجة اینک شیعه کسی را
 گویند که در مقام خلافت بعد از پیغمبر امیر را خلیفه بلا فصل او داند و اینمعنی در هیچکس از این اشخاص
 که توهم شعبی در باره شان شده است نیست بلکه تمام غیر امیر را بر امیر مقدم میدارند بحدی که از صونیه
 میگویند خلافت خلفاء ثلاثه برضایت امیر بوده است و دیگر اینک شیعه باید بان ادا بیکه پیشوایان و ائمه
 دستور العمل داده و خود عمل کرده اند و فرمان نماید و الا بحکم ان ائمتا کثیره متقدمه که فرموده اند نیست از شعبان
 ما کسبکه بزمان اظهار مؤثر نماید و غیر عامل بطریقها باشد شیعه نخواهد بود و معلوم است اینک روایت
 ادب معموله بین متصوفه برخلاف طریقه و رفتار ائمه است زیرا که هیچ فرقه از فرق آنها طریقه را نشناخت

ذکر اخبار متعلق بمختصر حجت

۲۳۰

از بدعت نیست و لوازم حجت کفایت ذکر حلی و خفی که در میان آنها معمول است چنانچه مفصلاً ذکر شد و این
 کیفیت چگونه میتوان گفت اینها شعبه امامیه اند و حاجی نور قدس نیز تمام اینها را در عدد عامه شمرده است
 حجت مولوی و شمس تبریزی و سید نعمت الله ولی و شیخ عطار و محی الدین و غیر اینها از کسانی که ذکر فضائل
 ائمه نموده اند تمام را در کتاب کشف الاستار ذکر فرموده و بیانش بر این بوده است که در این کتاب استنباط
 بکلمات خود اهل سنت نماید پس هر کس را که از عامه میدانند است در این کتاب ذکر کرده چنانچه بعد از
 ذکر استماع این اشخاص و بعضی مطالب دیگر که ممکن است بآنها تمسک کند میگوید و لکنافی غنی عن تکلف ذلك
 بعد تنصیب هؤلاء الاعاظم من الفقهاء والمحدثین والمشاخخ الکاملین ممن عثرنا علیهم مع ثلثة استباحت
 القائلین عند و کثرة کتب علماء اهل السنة و تفرقها و سعة بلادها و لعل من وقف علی جلها یجد اضعافاً
 ما جمعنا الخ علاوه بر اینها در خصوص شیخ عطار میگوید و قد صرح المولی عبدالعزیز الدهلوی
 المعروف بشاه صاحب الباب الحاد عشر من کتابه الموسوم بالتحفة الاثنی عشریة ان الشیخ العطار
 من الاکابر المقبولین عند اهل السنة و من الاعاظم الذین بناء علیهم فی الشریعة والطریقة علی مد
 اهل السنة من القرن الی القدم بالبنکة کلمات شیخ عطار را از اشعار و غیر اشعار هر کس ببیند و خبر از عقیده
 نداشته باشد یقین میکند که این شعبه اثنی عشریست که از جمله اشعارش اینست (مصطفی ختم رسل شد
 در جهان) (مرتضی ختم ولایت در عیان) (جمله فرزندان حیدر اولیاء) (جمله یکتا نورند حق کرد
 این ندا) بعد یتکلم ائمه را ذکر میکند تا بحضرت حجت مبرسد میگوید (صد هزاران اولیاء رو
 زمین) (از خدا خواهند مهتر و یقین) (یا الهی مهدیم از غبار) (ناجهان عدل کرد اشکار
 نا اینکه میگوید) (ای تو هم پیدا و پنهان آمد) (بند عطار ثنا خوان آمد) و بالجمله حاجی قدس
 تمام اینها را در عدد عامه شمرده است و خیلی از اشخاص هم اینها را شعبه میدانند حق میگویند اگر در وصف
 خلفا هم چیزی گفته باشند از باب تقیه بوده است ولی عقیده داعی در باره اینکه این اشخاص که لا زال عرفا
 با فی میکنند و این اسم را از برای خود و سببه شهرت دنیا و جلب قلوب حمقاء قرار میدهند اینست که
 اینها نه شعبه اند و نه سنی لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء بل مذ بن بنی بن ذلک چنانچه بعضی از کلماتشان
 ناطق با این معنی است مثل آنکه گفته است من در عقیده موافقم با هفتاد و سه فرقه این امت و هیچکدام را
 در طریقه خود محطی نمیدانم و بعضی از اینها از طریقه و مسلک خود تعبیر بصلح کل مینمایند یعنی ما با هیچ
 یک از مذاهب ادیان در جنگ نیستیم بلکه با تمام آنها صلح و اشتی داریم و میگویند هیچکدام از مخلوقات

ملائی رومی
تم

ذکر خالات صوفیه

۲۳۱

خدا ی تعالی بد نیست و آنچه را خدا خلق کرده است ما باید دوست و محبت او باشیم و لو شیطان و فرعون با معاویه و یزید
 باشد چنانچه میگوید (بجهان خرم از انم که جهان خرم از او است) (عاشق بر همه عالم که همه عالم از او است)
 و اگر سر در کلماتشان شود بدیه خواهد شد که بهر کس رسیده مدح کرده اند شیطان را میگوید تفصیح نیست زیرا که
 هر فعل بدی که از انسان صادر شود سبب نفس او را دارد و میکند و فرقه هم بین کفر و ایمان نیست یعنی بین کافر و
 مؤمن چرا که هر دو مخلوق است خالق چنانچه مس و نقره بنده یک یکها اند یعنی همانکس که خلفت مس کرده
 همانکس در یکها گری از نقره میگرداند و موسی و فرعون در معنی فرقه ندارند جز اینکه در عالم ظاهر یکی را
 راه دارد و دیگری را براه مینامند و الا موسی در روز با خدا خلوت داشته فرعون در شب که مولوی میگوید (روز
 موسی پیش حق نالان بود) (بنیم شب فرعون گریان شد) و همچنین خلفای ثلاثه را مدح کرده اند ائمه را نیز مدح
 کرده اند عائشه را توصیف و تجید نموده اند ذکر فضائل و مناقب فاطمه نیز کرده اند فضایل علی را بیان نموده اند
 و معاویه را نیز مدح نموده اند در حکایت بیدار کردن شیطان او را از خواب و مکالمات و گفتگو نمودن با یکدیگر
 و عتاب کردن معاویه بشیطان که مثل تو مثل عنکبوت و مثل من مثل عنقاست و عنکبوت که تواند عنقار شکار
 و طعمه خویش سازد پس برود در خیال صید مکن باش که عنقا شکار تو نخواهد بود و میگویند کفی فی شأن معاویه
 که شیطان نتوانست او را فریب دهد پس با وجود اینحال و این وصف در اینها که هر کس را وصف و مدح میکند
 چگونه میتوان گفت اینها شیعه امامیه اند و گفتن اینکه توصیف اینها از غیر خانواده عصمت از جهت تقیه
 بوده است نیست باولی از اینکه بگوئیم اینها همه دیکند یعنی آهن هفجوش و وصله هفرنگ مانند باطنیه زیرا
 که ظاهر حال و کلماتشان شاهد بر این معنی است بخلاف تقیه که باید اول از خارج احراز شعبی آنها کرده
 باشیم بعد از آن کلماتشان را حمل بر تقیه نمائیم **امریسم** از امور ثلاثه که باعث ذکر کلمات اشخاص متقدمه
 در بیان اوصاف و فضایل ائمه شد اینست که اغلب از اینها که ذکر نمودیم و عده دیگر که آنها نیز ذکر فضائل
 ائمه اثنی عشر علیهم السلام نموده اند و ما در این مقام ذکر اینها نمودیم با اصطلاح متصوفان از عرفا و از باب کشف و
 شهودند که اینهمه توصیف و تجید از ائمه خصوص از امام زمان حجت بن الحسن علیهم السلام نموده اند حال مبادی
 کسی از حضرات اقصا اینها خصوص کسانی از ایشان که بدو احو و حدود خواستند سؤال نمایند که شماها اینهمه
 خود کشتی در باره این عرفا مینمائید و دائما توصیف و تجید آنها میکنید و در مواقع دعا بجای دعا کردن علماء و
 مروجین شرع اسلام آنها را دعا میکنید و احترام آنها را بیش از پیغمبر و احترام کلمات آنها را بیش از قلان ^{ملاحظ}
 مبادی یاد در هیچ جادیه و باشنده اید که این عرفا درباره یکی از ائمه شما از محمد بن اسمعیل که شما او را پیغمبر ^ص

ذکر حالات اسمعیلیه

۲۳۲

شریعت جدید و شریعت اورانامه شریعت محمد بن عبدالله ^{پیشوایند} میدهاند و او را یکی از اولوالعزم هفتگانه در نزد خود که عبارت از نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و محمد بن اسمعیل باشند بشمارید چنانچه در فوائد مستدله از کتاب الفرق للشیخ حسن بن موسی التوبخنی نقل مینماید تا سلطان محمد شاه که امام فعلی شما ^{اند} و میگویند دارای مقامات ثلاثه الوهیه و نبوت و امامت است توصیف و تعریفی کرده باشند پس با وجود اینکه این عرفا که شما فریفته آنها بشد توصیف خلفاء و ائمه و عرفا کرده و از پیشوایان شما هیچ ذکر نکرده ^{اند} معلوم میشود که آنها را داخل در هیچ عنوانی نمیدانند در عنوان امامت زیرا که ذکر فضائل ائمه اثنی عشر کرده و از ائمه شما اسمی نبرده اند و نیز در عنوان عرفان و ارشاد زیرا که ذکر اوصاف عرفا و اهل ارشاد را در هر جا کرده اند و از پیشوایان شما تعرضی ننموده اند پس معلوم میشود که آنها هیچ اعتنائی ^{بیان} بشما و پیشوایان شما ندارند و فقط محبت و دوستی از جانب شما آنها است که میخواهند خود را بر شش خرابی بسته ^{شد} باشند و اهل ان دشته خراب نیز شما را قبول نمیکند و دیگر این عرفا که شما در ظاهر همه نحوه عقیده درباره آنها دارند و بر طبق ظواهر کلمات آنها عمل مینمایند از قبیل محی الدین و منصو حلاج و مولوی و شمس تبریزی از شما سؤال میکنم آیا اینها که اینهمه ذکر اوصاف و فضائل ائمه اثنی عشر نموده اند و خصوصاً و کیفیتاً امام دوازدهم حجت بن الحسن را همه نحوه از ولادت و غیبت و ظهور او را نوشته اند آیا اینها اعتقاد بمقتضا کلمات خود داشته اند و اینها کلاً ترا نوشته اند یا من غیر اعتقاد ذکر این اوصاف و فضائل ائمه نموده اند اگر من غیر اعتقاد ذکر این اوصاف کرده اند معلوم میشود اینها مردمان سرسک لا ابالی در امور خود بوده اند که بیان اوصاف در باره اشخاص کرده اند و خلاف این اوصاف را در واقع درباره آنها معتقدند و آنها دارای این مقامات ندانند برخلاف عقیده و تمجید آنها کرده اند چنانچه عقیده داعی در باره این عارف نماها چنین است ولی اینهمه را شما در باره این اشخاص که حاصل ان با اصطلاح هر مذهب مذہبی ^{شد} نخواهید پسندید و اگر این اشخاص نسبت با آنچه گفته و نوشته اند از فضائل ائمه اثنی عشر اعتقاد دارند نقل کلام در شما میشود که آیا شما نسبت با این عرفا که اینهمه اظهار اخلاص و ارادت مینمایند عقیده هم بر طبق ان اظهارات خود دارید یا ندارید اگر در واقع عقیده با اینها ندارید و صرف خواندن اشعار اینها را دوست میدارید معلوم میشود منافقید که بزبان اظهار میدارید چیز را که عقیده بواقع ان ندارید و اگر در واقع بر طبق این اظهارات خود عقیده با این عرفا دارید پس چرا در اخلاص و ارادت بخوانه عصمت و طهارت آنها را مخالفت مینمایند و اگر بگویند مادر کلمات محی الدین اظهار اخلاص و ارادت نسبت با ائمه اثنی عشر ندهد اهم تا اینکه

ذکر حالات سمعیه

۲۳۳

تا اینکه مخالفت او کرده باشیم نه متابعت او زیرا که جز نفس را که میگوید نماز و روزه و حج و زکوة و سایر احکام شرعیّه از اهل طریقت ما دامیکه مسافر سفر استعدادند برداشته شده است و با این کلمات باید منتظر عمل مینماییم و اما از فتوحاتش که میگویند بیان اوصاف ائمه اثنی عشر کرده است ما خبری نداریم جواب داده میشود اینک سلمان شافو حات را ندیده اید و مضامین آنرا نیز نشنیده اید ولی در بیان بزرگ مولوی که معروفست بکلمات شمس تبریزی شب و روز بجای تلاوت قرآن از میخواند و دست بدست گردانیده میبرد چرا بعضی از قضا او کرده در باره ائمه اثنی عشر گفته است عمل نمیکند که اول آن قصیده اینست (ای سرور مردان علی) (مستان سلامت میکند) و یک یک از ائمه را اسم میرد تا اینکه نوبت بحضرت هادی و حضرت سکرته حضرت حجة رسیده میگوید (با هر دین هادی بگو) (با عسکری سهرگ بگو) (با ان ولی مهگ بگو) (مستان سلامت میکند) خلاصه اینکه کلمات شمس را نمیتوانند بگویند خبر نداریم زیرا که شب و روز مشغول خواندن آن هستیم مگر اینکه بگویند ما نسبت بکلمات این عرفا تو من بعضی و نکفر بعضی میباشیم بمعنی اینکه در کلمات محی الدین انچه گفته است که صو و صلوة و حج و زکوة و سایر تکالیف از اهل طریقت برداشته شده است ائمه و بزرگان ما بما گفته اند قبول آن نمایند یعنی عمل با این احکام از وی ندارند شما عوض کلیه عبادات ملای و بدنی از وجودی و استجابی مقدار روحی بصدق و سرکار برسانند تا سرکار بمصرف رسانند بهر از التزام بمشقت این تکالیف خواهد بود و اما انچه را که محی الدین در فتوحاتش گفته است از توصیفات ائمه اثنی عشر پیشوایان ما را نمی فرموده اند از اتباع و قبول آن و همچنین نسبت بکلمات مولوی آن اشعار که میگوید (هر لحظه بشکل بن عباد برآمد) (دل برد و نهان شد) (هر دم بلباس دگران یار برآمد) (که پر و جوان شد) الخ پیران ما از رو این اشعار بما گفته اند علی خدا بوده و خدائی از او به پیشوایان ما واحد بعد واحد منتقل شده و میشود چنانچه این معنی را بشعر آورده میخوانیم (علی مستنصر بالله بود) (علی الحاکم بالله بود) علی که بود که بود تا آخر پس اینها را بزرگان بما گفته اند ما عقد قلب بان بسته قبول نموده ایم و آن قصیده را که در وصف ائمه اثنی عشر گفته است قبول نداریم حاصل اینکه عرفا انچه از کلماتشان موافق با شرع اسلام است قبول نداریم و انچه بر طبق مقالات دهری و طبیعی و مجوسی گفته اند منت نداریم و متابعت مینماییم پس اگر انچه را که قبول بعضی از کلمات عرفا و عقد قبول بعضی دیگر باشد بگویند بیان واقع کرده اید و ما هم پیش از این در باره شما نمیگوئیم زیرا که اشکال ما بر شما اینست که چرا اسم خود را مشایخ و شیعہ گذارده و در مقام عقیده و عمل بطریقه و ادب غیر شیعہ و مسالین رفتار مینمایند و بالجمله کلام

ذکر حالات صوفیه

۱۳۴

در ذکر فرقه ششم از فرق صوفیه بود که اسم خود را واصل و عارف گذارده اند و از جمله عقاید اینها اینست که
 کسی بمرتبه وصول رسیده هر فعلی از او صادر شود نیکو و بموقع است اگر چه مادر یا خواهر یا دختر یا یکی از
 محارم خود را و طاعت نماید و جمله محرمات از خمر و زنا و لواط و مال مردم بر او حلالست و کسی را بر حقوق اعتراض
 نباشد و اگر این واصل نیز جماع دهد مباح و نیکو باشد و میگوید اگر کسی از ایشان شهوت غالب شود
 و از واصل دیگر طلب مجامعت نماید و آن دیگری اجابت نکند از ربه و طریقه واصلان خارج میشود
 و منع واصلی خواهش واصل دیگر را کفر است و همچنین از اینگونه عقاید بسیار دارند که سید مرتضی رازی قدس
 در تبصره العوام ذکر میفرماید و در آخر میگوید و این مذهب و اعتقاد جمله عارفان است که در این زمانند و
 ایشان اعتقاد ندارند ب سوال قبر و قیامت الخ و نیز از جمله عقاید این طایفه است که میگویند مراد از این شریفه
 حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخوانکم تا آخر این شریفه نساء و محارم پیغمبر است که بر تمام اهل عالم حرام
 و غیر از محارم آن بزرگوار هیچ کس از زنان بر هیچیک از مردان حرام نیست چنانچه محقق فی قدس در جامع الشک
 در طی عقاید اینها نقل میفرماید و لابد حضرات اقا اینها که اظهار هم مسلکی با این عرفا میکنند و تفسیر
 محی الدین را تعلیم و تعلم مینمایند و میزان متابعدا مال خود را بکار میبرند و اینها را اینها میگویند
 الحاصل این شش فرقه که ذکر کردیم اصول و امتهات فرق صوفیه اند که تمام فرق و سلاسل آنها از این
 شش منشعب میگرددند و این شش فرقه در ابتداء نشر تصوف در بین مسلمانان چنانچه سید مرتضی رازی
 میفرماید تمام از اهل سنت و جماعت بوده اند بعد که کمالات کرده در میان فرق شیعه جای گرفتند
 مثل بعضی از فرق که سابقه که سلسله از برای خود ترتیب داده منتهی بمحمد بن الحنفیه نمودند و بلا حد
 از اسمعیلیه بعد از بروزشان این دشمن را موافق با طریقه خود دیده ترتیب سلسله داده منتهی بمحمد بن
 اسمعیل نمودند خلاصه هر کس در هر جا خواست از تبار تکلیف بیرون رود خود را در سلاسل تصوف و اهل
 باطن گشاید تا اینکه کمالات با ایشان رواج گرفته دکان جمع او گرمید و راه تحصیل معاش قرار دادند
 و بعضی از شعبه اثنی عشری نیز که طالب دیانت بودند و تن زیاده از حمت علوم دینیه نیز نمیدادند
 نادارای دیانت حقه حقیقه شوند مانند علماء اعلام زیرا که معرفت احکام شرعیه و تحصیل تکالیف
 الهیه در زمان غیبت و سد ابواب اصعب و اشق اشیاء است خود را داخل در این دشمن نمودند لذا بیا
 از این صوفی مسلکان امامیه ابتداء داخل در شش تحصیل علم میشدند بعد که دیده این دشمن زحمت و
 العاده میخواهد و خود مردان میدان نیست بدروازه تقدس و تودیع و ترهه نده که اینها علوم مجازی

ذکر حالات اسمعیلیه

۲۳۵

ظاهر است و باید تحصیل علم حقیقی باطنی نمود اینست که دکان ریاست و جمع اوری مرید بدو و نجات
تحصیل معرفت فراهم نمایند و اسم از طریق و عرفان میگذرانند عاذا الله من شریک مخفی مبارک و برادران
دینی که حقیر در تمام این رشته ها قدم زدم مدتی در طریق و مدتی در رشته بهائیه و زمانی با حضرات ملا
سلطان و بعضی دیگر از طوائف صوفیه و در اویش بخیال اینکه بجائی خواهیم رسید (گفتم مگر از کعبه نشانی
یابیم) (دیدیم که تمام راه ترکستان است) دانستیم که هر کسی بهر مرتبه رسیده از طریق شرع مطهر رسید
باقی تمام کسر آب بقیعه بحسب الظمان ماء (و مواد آب شرب است مردوار) (ناکشا بدو از حقیقت
حق برخاست دری) منت خدا پراغ و جل که کمتر بنده اش را از گرداب ضلالت نجات داده و سالک
شاه راه هدایت گردانید (بست چند بیاقوت تراوده شدیم) (بست چند بی زمره سوده شدیم) (الوده کینه
بود ولیکن تن را) (شستم بآب توبه سوده شدیم تبصره مخفی مبارک را بیداش و بصیرت که
تمام انکسایت در مقام اضحلال اسلام و ارتفاع احکام میباشند از فرق صوفیه و بایسته و ملاحظه اسمعیلیه
و بهو و نصارت و غیرهم همیشه عداوت و دشمنی نسبت با اهل علم و علمای اسلام اعمال نمایند بواسطه اینکه
اهل علم مزاحمت نمایند آنها را در انجام مقاصد فاسد خویش چرا که اهل علم بمنزله شبان کله اند که اگر شبان
در بین نباشد اخبار تمام کله بجهت کرب خواهد افتاد لذا تمام همت ایشان اینست که علماء را از بین بردند
تا بدلا مزاحم باشند خصوصاً بعد از زمان حکم مرحوم میرزای شیرازی علی الله مقامه تجزیم دخانیات که الحی
برق چشم از تمام معاندین دین مبین برگرفت و در بروز عداوت آنها افزوده میشود و در مقام قطع نفوذ
کلمه علمای اعلام میباشند کاهی بعنوان شعبی و سنی القای اختلاف نمایند و کاهی با اسم عربی عجم فتنه میکنند
و زمانه بعنوان اشراط و استبداد القای نفاق نمایند و فعلاً مدتیست که قطع نفوذ کلمه اعلام را در این دنیا
که طباع و قلوب عوام از مؤمنین را از اهل علم منزجر ساخته تا بواسطه عدم رغبت عوام نفوذ کلمه اعلام از
بین برداشته شده آنها بمقصود خویش نائل گردند اینست که از طرق مختلفه در مقام هتک و ذم طلاب و
علماء که عا کر مملکت اسلامیه اند هجوم آورده اند کاهی از راه کذب بهتان که فلان عالم مال مرد مرخو
و فلان طلبه فعل حرام کرده چه بسا باشد مثلاً در نواحی اصفهان یکی از اعدای دین خود را خراسانی قلم داد
بنا میکند بمذمت کردن علمای خراسان که من دیدم فلان عالم در خراسان چه کرد البته اهل اصفهان که از خراسان
خبری ندارند و این بدعاقت هم که خود را مسلمان و اهل خراسان بقلم داده لابد تصدیق خواهند نمود و
بالعکس و هکذا مثلاً در هتک علمای عراق و در عراق مذمت علمای ایران و غیر ذلک و کاهی بلاموا

تبصره مخفی

تنبيه اول از فصل دوم

۲۳۶

ولو بواسطه عده بعضی از خود مسلمین که ابنای دنیا میباشند نموده تاسب و ذم علما ننمایند و گاهی از راه اینکه
با یکدیگر تواطؤ نموده بعضی از ایشان لباس اهل علم پوشیده مرتکب فعل قبیح بشود و بعضی دیگر مرتکب
اوشده فوراً نشر میدهند که ببیند این اخوند مرتکب فعل حرام بشود و هکذا با اشکال مختلفه در مقام تضییع
اهل علم میگویند نقل کردند در یکی از بلاد ایران یکی از دعوات بهائیه در مجلسی که آنها محفل و اسمعیلیه
جماعت خانه میگویند کتابی بیرون آورده که شاید علی با نقل تبصره علامه اعلی الله مقامه بوده است کتابی
گرفته و احکام وقف را بیان نموده که وقف حبس مؤبد است و جایز نیست کسی غیر از موقوف علیه آنرا ^{تملك}
نماید و منافعتش باید صرف موقوف علیهم شود غیر از رسیدن صرفه در آن نماید و هکذا از احکام وقف بعد
رو نموده بخصاً مجلس که این کتاب مال یکی از رؤساء شعبه است و این احکام مذهب ایشانست ولی علماء
ایشان عمل بانها نمیکند از جهت اینکه فلان عالم در فلان محل فلان موقوفه را تملك نموده و فلان ملا در
منافع فلان موقوفه را بموقوف علیهم نداده و هکذا از اینگونه مقدماتیکه تمام باغالب اینها بهتانست بعد
نتیجه میگیریم که این مخالفان اینها احکام مذهب خود را کشف مینمایند از بطلان اصل طریقه و مذهب ایشان
و حقانیت طریقه ما انهمی ملاحظه نمائید این مقدمات با نتیجه که گرفته است اولاً نتیجه را مبتنی کرده بر
مقدماتی که بعضی از آنها غیر مسلم بلکه مسلم البهائیکه که فلان عالم چه کرده الخ صرف دعوی است و
ثانیاً بر تقدیر صد دعوی چه ملازمه است بین عصیان و مخالفت احکام مذهبی و بطلان آن مذهب پس
اگر بنا باشد مخالفت احکام الهی موجب بطلان احکام شود اول مخالفت بلبس لعین بود که امری بعد از آدم
مخالفت نمود پس لازم آید که امر حضرت حق بجهت باطل باشد و ثالثاً لازم صدق این ملازمه اینست که از اول
عالم هیچیک از انبیاء ایشان بحق نباشد و تمام باطل باشد از جهت اینکه هر کس اجمالاً میداند که در میان هر
عصیان بوده است پس لازم آید بطلان جمیع ادیان حتی طریقه و مذهب خود این شخص مگر اینکه بگوید طریقه ما
ارضاء عنان نفس اماره است پس در طریقه ما مخالفتی نیست و رابعاً چه ملازمه است بین بطلان مذهب
شعبه و حقیقت طریقه این شخص افسوس که انسان نان کندم خورده باشد و مذهبش را با اینکه کاذب و
بهتان اثبات نماید حکایت اینها حکایت تنها قاضی رفتن است و الا چرا از مجلس علماء طفره میروند و حاضر
نمیشوند از برای صحبت مذهبی چنانچه روزی در مشهد مقدس میرزا محمد جبرئیل امده گفت که اقامه را احمد امروز
از طرف عشق آباد تشریف آورده ذکر خبر شمارا دزدان نمودم پس میسر شد فرمودند میل دارم با آن
مازنین ملاقات حاصل کرد خلاصه روز معینی را بنا شد برویم نزد میرزا احمد و نفرستد از اهل علم بد

از این کتاب
بایست که
در این
کتاب
ملاحظه
نمایند

کتاب
ملاحظه
نمایند

ذکر بعضی از امور متعلق بپایه

۲۳۷

گفتند فلان خوبست ما را هم بعنوان هم مسلکی همراه خود برده باشی بالاخره بمصاحبت نند و نفرستد جلیل قسیم
در کوچه باغ غیر منزل که محفل آنها و محل دعوت میرزا احمد بود جماعتی در آنجا حاضر بودند پس از تجلیات
و تعارفات زیاری میرزا احمد شروع در صحبت نمود رشتن سخن با کشانید در مسئله معراج پیغمبر و بیان
اینکه معراج پیغمبر روحانی بوده است نه جسمانی از جهت اینکه معراج جسمانی حالت و هکذا از اینگونه مطالب
غیر مربوط در بین یکی از ایند و نفرستد که همراه بودند طاقت نیاورده در مقام اثبات معراج جسمانی برآمده
بمثل افتاب بر خضای مجلس روشن نمود که معراج پیغمبر جسمانی بوده است میرزا احمد و تابعین وی مبهوت شده
تا آخر مجلس هیچ تکلی نمی نمودند شاهد مطلب در اینجا است که فردای این روز جبرئیل آمد پیغام آورد که اقامت
احمد میرزا بند جناب شیخ با افای کوچکی تشریف بیاورند و آن سید بزرگی بنای بیچاره از معرفت واره
اگر طریقه تو واقعی داری او حشمت داری از آمدن سید بزرگی پس معلوم میشود جناب سارق و داه زن
میهن باشی که چهار نفر عوام را در خفا سخره نموده فریب میدهی از جهت اینکه دنیا خود را معبود داشته باشی و الا
دعوت بسوی حق در هر جا با هر کس باید فرقی نداشته باشد و کذا یکی از سادات اهل علم و خاسان نقل فرمودند
که در سال گذشته که ۱۳۴۵ هجری باشد سید عباس بهای که از دعوات عمده بهائیه است و کان ندارم که فعلا
از او داشته باشند از جهت فضل سفری از عشق آباد آمد مشهد مقدس یک شب با دو نفر دیگر رفتم در منزل او
از برای صحبت مذهبی بالاخره مجاب شد بخوبی که نقطش بنده و قادر بر تکلم نبود بنامش فردای انشب هم یک
مجلس مذاکره نمائیم تا اگر شبیه در بین باشد بکلی مرتفع شود و زوار بر حسب وعده علی الطلیعه رفته دیدیم
شبانهای خالی نموده بطرف عشق آباد گریخته است البته اینها خود بهتر میدانند که چیزی در بساط ندارند
سعد (ای تمی دست رفته در بازار) (ترسمت بر بنیاد گدسار) لذا طفره میر و نداز مذاکره علمی با علمای علا
باری غرض اینست که این طوائف تمام اهتمامشان اینست که اهل علم را از نفوذ کلمه انداخته تا در انجام مقاصد
خویش بی مزاحم باشند پس در این زمینه باید اهل علم مواظبتشان بیشتر و عوام از مؤمنین هم زعمای آنف معاندین
احترام علماء را زیاده بر این داشته باشند از اینکه مثل بعضی از مؤمنین ساده دل که از معاندین شنبه من
میکند و هم باید گرفتار میگویند من اعتقاد بر کثرت از طریقه شرع چو آنکه فلان طلبه یا فلان ملا فلان کار کرده
یا مال فلان کس را خورده لذا من عقیده ام از این طریقه بر کشته است ای ساده دل اگر ایمان تو کامل است و اعتقاد
بقیامت داری فلان را خوند و فرض مال غیر را خورده چشمش کور شده عقاب بکشد بر تو چه ضرر و آرد اما که
باید رفع پل از طریقه خود نمائی و بر تقدیر بیکه مال ترا هم خورده باشد ای بیچاره مالک را که اخوند صاحب گرفت

حکایتی است که
سید علی بن
بهاشیر

شیخ قاسم
نصیر

ذکر بعضه رسوایا قاقاها

۲۳۸

دینت را هم که تو خود زبانی نهادی بدست خود خود را مصداق خسران دنیا و الاخره نمودی اینها نیست مگر
از ضعف ایمان و وسوسه شیطان کسی گمان نکند که اگر داخل بچه از این مذاهب شد اموالش محفوظ بماند
بودند و الله با نحاء عدیده و اشکال مختلفه اخذ اموال مردم مینمایند بلکه اصل اساس اینها از برای اخذ
اموال شده است چنانچه از طایفه اسمعیلیه مشاهده شده است مثلاً یکی از طرقیکه اخذ اموال مینمایند
اینست که سالی یکمرتبه مقداری نخود و کشتش و نان خشک ذرد چوبه در میاوردند که اینها سرکار یعنی سلطان
محمد نوه اقاخان محلاتی دعا خواند بران دمیده هر کس بخورد تا سال آینده از بلاها ایمنست بهر یک چند
دانه میدهند انوقت این دعا بنیاز دارد هر کس هر قدر متمکن است از پول و کوسفتد و کندم و الو و غیره
باید کوتاهی نکند طریق دیگر ایشان اینست که شب در جماعت خانه جمع میشوند یکی از بزرگان ایشان یک
بشقاب الو یا سنج و نخود ذلت میاورد که این سرکار پست یعنی نذر سلطان محمد است کبست که اینها خرید
شود یکی میگوید من دو قران میخرم دیگری میگوید من پنج قران میخرم ثالثی ده قران و هکذا با باشد این
بشقابیکه دست بلندش ده سیر سنج دارد بکلیک بازی پنج تومان ده تومان در بار مردم میدهند اینها
پنج قران ده قران جمع مینمایند خبر میدادند که سرکار در لندن بیک کاغذ انداختن پنج هزار ده هزار روپیه
بر باد فنا میدهد و دیگر ادا ایشان اینست که هر کس هر چه داشته باشد عشرش مال سرکار است و لوده
عزتخم مرغ داشته باشد و غیران هیچ نداشته باشد بکعبه را خواهی خواهی باید بدهد بکار طایفه
هستند و بمبئی که معروفند بطایفه خججه جمعیت زیادی هستند از قراقرم که نقل میکنند یک محله بمبئی مختص
بانها است اینها اول اقاخان بودند حال بر کشته اند شبعه شده اند کسی از آنها نقل میکرد که رسم اقاخانها
بر اینست هر کس عروسی میکند عروس در شب اول نذر سرکار است انوقت سرکار هم بر حسب استعداد امداد
صد باد و بیت یا پانصد یا هزار روپیه عروس را بداد مینماید و شد حاج حسینقلی عبدالاسلام در منتهای
الطالبین خود از شخصی که مدتی در بمبئی دداره اقاخانها بوده نقل میکند و ما نیز عین عبارات منقولاً و
ذکر مینمایم از جمله آنها اینست که میگوید هر کس از مرده بمبرد باید صاحب مرده شصت و پنج روپیه
بصدق و اقاخان برساند و لود در مشرق یا مغرب باشد و لو کلبی سائل یکف باشد باید اهل مرده شصت و پنج
روپیه تسلیم کند بصدق و بعد مرده دفن شود و هر که زن دارد از مریدهای اقاخان ان زن هر چهل شب یک
حق اقا است در مباشرت بلکه بشوهرش حرام است الا حق اقا را شوهر بخرد بمبلغیکه ان زن رضا شود
هر چهل شب یک شب از زن ددا طاق رفته در برابر خود میبندد تا صبح و بان استقامت و سه روز و میبندد

بعضه رسوایان

تنبیه از فصل اول ذکر القاب مستوفی طریقه

۲۳۹

میکند بنزد اقران خود با که مبلغی از شوهر گرفته بهای اثب بصدق اقاخان رسانده و لو در مشرق زمین و کبل معتبر دارند و در وقتیکه یکی از مردان اتفاقاً حاجت روا شود یا بین چهره و پیر نثار بها و جافتها میکند که چشمی افزانیده و چون امراقا است که با عجمها بسیار مخالطه نکند با پیغمته بسیار از اسرار ایشان ظاهر نمیشود الا بعضی از ایشان که بر کشته اند حتی بکرو از یکی از بزرگان مرگه آنها از اصول توحید ایشان سؤال کردم گفت حقیقه من غیر اقاخان دانم شناسم از افادعای طلسم خواستم اینرا بمن داده دیدم

یک وصله طلا است مدور در یک روان نوشته بود
و کذا حضرت بهائیه از جمله اخاذی شان اینست که عباس
افند بر بعد از مردن در میان صندوق بلور گذاشته اند
عَلَى اللَّهِ
اَفَاخَانِ
و صدوی
دیگر نوشته بود
عَلَى سَيِّدِهَا
انتهی کلام منهاج

شخص جالس و سالی مبالغی از مردم گرفته صرف دروغ مخصوصی میکنند و بیاد او میماند تا ملائق نشود و این را معجزه او قرار داده اند هر کس خواسته باشد تماشای او برود مبلغی از او میگیرند و از جمله راه دخل ایشان اینست که جناب بها میگوید حکم زانی و زانیه اینست که با پدر یک نه مثقال طلا بدهند بیست الی و اگر دو مرتبه مرتکب زنا شدند هجده مثقال بدهند و در مرتبه سیم سی و شش مثقال و هکذا الحاصل شما گمان کنید که اینها از برای اموال شما هادل سوگ میمانند بلکه غرض ایشان سلب اعتقاد شماها است از علمای خودتان تا آنها مقصد خودشانرا انجام داده باشند خداوند عالم را حفظ فرماید از فتنه اخوان و منافقین و الا عجا

تنبیه دوم

در ذکر القابیکه از برای ملاحضه اسمعیلیه نقل نموده اند و در بیان حجت تا سپس این اساس باطل است بدان اینکه القاب کثیره از برای اینطایفه ذکر نموده اند شاید عددش از ده متجاوز باشد از جمله آنها باطنیه است و قرامطه است و مزدکیه است و اسمعیلیه اما اینها را باطنیه میگویند از جهت اینکه قائلند باینکه از برای هر ظاهر باطنی و از برای هر باطنی تا و بیلی است و میگویند ظاهر نیز بیلی است و باطن نیز بیلی است و این را بهر دلیل کبرند باطنیه فی الرحمة و ظاهر من قبله العذاب و بالجمله میگویند از برای قران و انجیل و کلیه کتابهای باطن و تا و بلا تهمت مثل اینکه میگویند وضو عبارتست از مواالات امام ایشان و تیمم عبارتست از اخذ احکام ایشان از ماذون و صلوة عبارتست از ناطق و مراد از ناطق رسول است در نزد ایشان چنانچه خود آمد و روزه اشاره است باینکه هر چه مقتضای ایشان گوید و هر چه کند از مذکور و فواحش و غیر این خاموش باشی و عیب جوئی نکنی و از احق و صواب دانسته در هیچ حال منکر و نشوی و چنان مطیع باشی که اگر گوید

تنبیه و ذکر القاب مؤسبین طریقه اهل بیت

خود را هلاک سازد در حال هلاک ساز و گویند حج عبارتست از قصد کردن خدمت پیشوای ایشان و هر که با قدرت باشد لازم و واجبست تشریف خدمت اولاد انکس از ایشان که در ایران و حدود خراسان و از طرف بند عباس که در جنوب ایران واقع است میروند بمبئی از برای تشریف خدمت سرکار و لکن اغلب سرکار را ندیده مراجعت مینمایند و میگویند محرمات عبارتست از کسانی که ایشان را دشمن باید داشت و احتلام عبارتست از افشای سرتی از اسرار ایشان را در نزد غیر اهل طریقه ایشان و غسل عبارتست از تجدید عهد و زکوة عبارتست از تزکیه نفس بمعرفت طریقه ایشان و کعبه عبارتست از ناطقین سبعة چنانچه ذکر خواهد شد یعنی هر ناطقی در زمان خود کعبه امت خود میباشد و باب کعبه عبارتست از وصی اول از هر نبی که او را در اصلاح خودشان و سوءس میگویند و مبعثات و تبلیه اجابت مدعواست از داعی و هفت شوط طواف بالبيت عبارتست از مولات ائمة سبعة ایشان و میگویند جنت عتبه از راحت بدان از تکالیف و اباحه محارم و اباحه جمیع ما خلق فی الدنيا لقوله تعالی فی قصه ادم و حوا و کلامها رغذا حیث شئما ولا تقریاهن الشجرة و میگویند مراد از شجرة منهنه موسی بن جعفر و اولاد طاهرین و صلوات الله علیهم اجمعین است و میگویند آتش جهنم عبارتست از مشقت ابدان بمزاولت تکالیف و در عمل کردن باین تکالیف هلاکت و شقاوتست که خداوند عالم عذاب میکند باین تکالیف قومی را که معرفت بحق ندارند و قبول حق نمینمایند یعنی طریقه آنها را این تاویل است و خرافات اینها را حاجه نوک قدّه در فوائد مستدرک و شهرستان در ملل و نحل و سید مرتضی رازی قدّه در تبصرة العوام نیز ذکر نموده اند و در تنبیه قول ذکر شده که ملا محمد زبیدی میگوید هر کس نماز بخواند طوق از آتش بد کردنش میباشد و کذا گذشت خرافات را که محی الدین در تفسیر خود مرتکب شده است و اما اینها را قرامطه میگویند از جهت اینکه قرامطه بکسر القاف والمیم و سکون تالیها معنای الغر تقارب الشی بعضه من بعض و چون حمدان که یکی از مؤسبین این اساس بوده قدش و پاهایش کوتاه بوده و در وقت راه رفتن قدمها کوچک بر میداشتند لذا ملقب شده بقرمط و اینها را قرامطه میگویند از جهت اینکه منسوب با و هستند و اما اینها را مزدک میگویند از جهت اینکه مؤسبین این طریقه از اتباع مزدک مجوسی بوده اند چنانچه در تنبیه بعد ذکر میشود و اما اینها را اسمعیل میگویند از جهت اینکه سر نفر از رؤسای اینها خود را نسبت بمحمد بن اسمعیل میدادند و میگویند ما اولاد محمد بن اسمعیلیم چنانچه در تنبیه بعد ذکر میشود و همچنین القاب دیگر نیز برای اینها ذکر کرده اند مثل حرمیه و سبته و بابکته و حمزه و در نواحی بلخ و حدود چین اینها را غلات میگویند

وَجِبَتْ لِي فِي خُرُوجِ مَذْهَبِ مُلَاخِذَةِ الْمُجْتَلِبَةِ

۲۴۱

و در کلا در دشت از حدود مازندان اینها را خاجو که میگویند و قاجات تأسیس و اختراع اینها این اساس باطل را چنانچه سید جزائی قدس سره در انوار مہر مابین این بوده که چون اسلام قوت گرفته و مسلمین استیلا بر تمام بلاد پیدا نمودند مجوسیه که در اطراف و نواحی فارس بودند اجتماع نموده گفتند حال که نمیتوانیم مسلمین را بشمشیر دفع نماییم بهتر آنست که خود را بلباس اسلام درآورده احکام و شرایع اسلام را تاویل نماییم بنحویکه منطبق بر قواعد مذهب و طریقه خود ما باشد و ضعیفاً مسلمین را با این چله فریب داده تا سبب اختلاف و اضطراب کلمه مسلمین فراهم شده نتوانند بر ما غلبه پیدا نمایند این بود که بنا نمودند تا ویل احکام چنانچه ذکر شد و معلوم است که معاندین دین در هر زمان و مکان که میخواهند لقای اختلاف بین مسلمین نمایند طرفدار ضعیف شده تا قوی را از پا در آورند و لذا است نفراز مؤسسن را از اولاد محمد بن اسمعیل قرار داده و بقیه دعوت بسوی اینها میکردند و اسم خود را اسمعیلیه گذارده بودند و با این سبب خلال در دین و مملکت مسلمین از شیعہ و سنی مینمودند و تمام همت را کاشتن بودند بر الفاء فساد و عناد بین مسلمین لذل اجهاراً خلفاً مینمودند و میگویند مراد از قوله تعالی اذ قال للانسان اکفر ابوبکر و عمر است و هر جائیکه از قرآن ذکر فرعون و هامان شده است اشارت بابا بکر و عمر است و گذشت که شجره منتهی عنہا را میگویند مراد موسی بن جعفر و اولاد او است و جمله ایات و احادیث را بدین گونه تاویل نمایند خداوند کلهم فی اسفل درک من الجحیم

تنبیه سیم

در ذکر تعداد و بیان اسما مؤسسن این اساس باطل است بدان اینکه کسانی که جمع شده تأسیس این طریقه نموده اند شش با هفت نفر بوده اند یکی عبدالله بن مہمون القداح بوده چنانچه سید مرتضی ابن الذاعی الرازی در تبصرة العوام مہر مابین و صاحب موسسه سلیمان در سوسنه خود میگوید و مہمان شاعری در علو فلسفه و طبیباً دانش چنانچه سلیمان در سوسنه اش میگوید و کادان بطلع علی جمیع مقالات الخلیفه و مدعی شد که من عبدالله بن محمد بن اسمعیل و اکثر قواعد این طریقه را او جعل نمود و لکن نسبت این دعوی عبدالله بن مہمون خلی عبدالله است از جهة اینکه عبدالله در زمان حیوة اسمعیل ملازم متاخری با اسمعیل داشته است و بعد از فوت اسمعیل نیز ملازم محمد بن اسمعیل مینموده و بعضی اخبار نیز از حضرت صادق (ع) نقل نموده و بعضی از علماء مثل علامه قزوینی او را از ثقات شمرده اند بلکه بعضی اخبار از حضرت باقر علیهم السلام نقل نموده است از آنجمله میگوید حضرت باقر (ع) از من سوال فرمودند که شما چند عدد هستید در مکه گفتیم چها عدد فرمودند انکم نور الله فی ظلمات الارض اگر چه از خود این خبر وقع فی القلب شیئاً لان تزکیة المرء نفسه تسبیح و بعضی از علماء هم قدح انداخته اند

تنبیه سیم از فصل دوم

۲۴۲

چنانچه علامه قد از کشتی نفل مفر باید الحاصل عرض اینست که عبدالله بن مہمون اگر اکثر سنا از محمد بن اسمعیل نباشد قطعاً اقل سنا نیست پس چگونه مدعی بشود که من پسر محمد و اقا بنا بر آنچه سید مرتضی رازی مفر باید استبعادی ندارد از جهة اینکه مفر باید بدانکه عبدالله بن مہمون الفلاح که واضع این کفر بود ملازم اسمعیل بن جعفر بوده و چون اسمعیل بمردا و را پیری بود محمد نام عبدالله همچنان ملازمت او مینمود و چون منصور دوانقی صادق را زهر داد عبدالله محمد بن اسمعیل را بر گرفت و بمصرفت چون محمد وفات یافت او را کنیز کی بود حامله عبدالله او را بکشت و کنیز خود را بجای او نشاند و چون آن کنیز زائید پیری آورد او را زندقر بیا موخت و گفت این پسر محمد بن اسمعیل است و چون بزرگ شد گفت این امامست و قوی از ملوک عجم تابع وی شدند و بدین تلبیس خلق بسیار گمراه گشتند و کف کان این شخص را یکی از مؤسین این طریقه شمرده اند و یکی از مواردیکه ممکن است امر بر بعض اهل تواریخ مشتبہ شده باشد اینجا است چنانچه در آخر فصل اول اشاره شد از جهة اینکه عبدالله مشتبہ شد بعبدالله مہدی و دیگری از رؤسای این طریقه یحیی بن کریم است چنانچه صاحب کتاب عمدة الطالب نقل مینماید و ادعا نمود که من محمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعیل سیم برادر یحیی بن کریم و تیر و ادعا نمود که من احمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعیل و معروف بود بصا شاه ابن شہ نفر مدعی شدند که ما از اولاد محمد بن اسمعیل هستیم و حال آنکه ظاهر اتفاق باشد بین این تواریخ بر اینکه از برای محمد بن اسمعیل و پسریش نبوده یکی اسمعیل ثانی و دیگری جعفر شاعر و خلفای مصر ظاهر از اولاد جعفر شاعر بوده اند و الله العالم چنانچه از رؤسای باطنیه حمدان بن اشعث بوده است پنجم از آنها ابی سعد حسن بن بہرام جنابی بوده منسوب الی الجنابة و هی بلدة من اعمال الفارسی متصلہ بالبحرین و کذا الحجر بلدة فی هذه النواحي و هما من نواحي الاحساء علی ما حکى ابن خلکان ششم از مؤسین ابو طاهر سلیمان بن ابی سعد بوده و ظاهر اخبار این شش نفر یکفر دیگر هم داشتند که اسم او معلوم نیست چنانچه در تنبیه بعد بیان خواهد شد و هوسا بهم این اشخاص از معارف مؤسین این طریقه بوده اند و اینها بعضی اهوازی و بعضی بیضاوی و بعضی حنابلے تمام از نواحي فارس بوده اند و غیر از عبدالله بن مہمون

ظاهر امر از آنکه
عجم خفا المروت شد

و جمع از
نسل آن ملوک
مصر و اسکندریه و
مغرب شدند پس از
اربع و عالم برآکنده
کردند و اول کسی
از ایشان که بامارت
نست مہدی بود
الایا و کلما تش
قدس الله روحه
الشریف

تنبیه چهارم

مزدکته بوده اند

بقیة از فرق

در ابتدای طلوع و ذکر وقایع واقع شده از این طایفه است و نواحي عراق و شامان و حجاز بدان اینکه ابتدا طلوع اینها چنانچه این اثر خدی در جزء سابع از کامل نحو میگوید در ستم از هجرت بوده و صاحب سوسند ستم گفته است که هجده سال باسی و دو سال قبل بر ظهور عبدالله مہدی در افریقه بوده است

نَبِيَّكُمْ مِنْهُمْ مِنْ أَفْضَلِ رِجَالِهِمْ

۲۳۴

اجلی و اظهرت امری علی السنہ و سلی و انا الذی لم یعل علی جبار الا و ضعه و لا عزیز الا ذللتہ و لیس الذی
اصرو علی امری و دام علی جمالتہ و قالوا لن نبرج علیہ عاکفین و بہ موقنین اؤلثک ہم الکافرون ثم برکع و
یقول فی رکوعہ سبحان ربی رب العزۃ و تعالی عما یصف الظالمون و یقول لہا مرتبہ ثم یسجد و یقول فی سجودہ
اللہ اعلی اللہ اعلی اللہ اعظم اللہ اعظم ثم یقوم و یأتی بالرکعت الثانیہ بہذا الکہفۃ و از جملہ احکام ابن کتاب
ابنتک التبیہ حرام و الخمر حلال و لا غسل من الجنابۃ و کذشت اینکہ مہکونند غسل عبارتست از تجدید عہد
و نیز کذشت اینکہ ملا محمد مہکت خروج منی از انسان علامت ابنتک مرتبہ کمال و ادا شدہ است و اثر کمال را
نشان بغسل زائل نمود ذکر اعتقاد ایشان تفصیلاً خواہد آمد انشاء اللہ و در ۲۷۹ ظاہر شدہ است
جنبہ در بلاد بحرین و جماعتی دور و برا گرفتند از اعراب و بسیاری از مردم را بیداد اموال و اطعمہ تابع خود
کردانید و کسانیکہ اطاعت وی نمیکردند امر بقتل و غارت انہا مینمود تا اینکہ کارش بالا گرفت ارادہ
بصرہ نمود در زمان خلافت معتمد باللہ عباسی معتمد جیش عظمی ترتیب دادہ بسر کرد کی عمر و عنوی
مقاتلہ شد بیک بین ابی سعید و عباس واقع شدہ اخوانہ امر عا کر عباس منہز شدہ عباس و جمع کثیری از
اتباع او اسیر دست باطنیہ کردند بپند ابی سعید تمام اسیرانرا کشتہ و سوزانید و عباس را بعد از چند روز
رہانمودہ گفت برو حال خود را از برای معتمد بیان نما و این واقعہ در آخر شعبان بودہ است و در ۲۸۱
بحی بن کرد و تہ قصد نواحی قطیف کردہ ان نواحی را مسخر نمودہ و اکثر تردد بچو در قبائل قبس بودہ است
معروف بابوہیم صایغ از ملازمان ابی سعید جنبہ بودہ از او نقل کردہ اند کہ وقتی بحی وارد شد برای سعید
طعام حاضر نمودند بعد از طعام خوردن ابی سعید از حجرہ بیرون شدہ زجر خود را امر نمود و وارد بر بحی شود
و خواہش او را اجابت نماید و این مطلب استعدادی ندارد از جہتہ اینکہ در تیبہ اول کذشت کہ طریقہ مزید
بر اباحتہ نساء و اموال بودہ بر عموم مردم و کذا در معنی باطنیہ کذشت کہ اینہا مہکونند جنت عبارتست از
اباحتہ محارم و جمیع ما خلق فی الدنیا چنانچہ حاجی نور قدہ در فوائد مستدرک از شیخ حسن بن موسی التو
نقل مہر ماید بہر حال بحیہ در زمان خلافت مکتفی باللہ عباسی بودہ مکتفی عسکر کثیری ترتیب دادہ با مادر
محمد بن سلیمان بعد از قتل و قتال زبادی بحیہ کشتہ شد بعد از او برادرش کہ اسم او احمد بن عبد اللہ بن محمد
بن اسمعیل گذاردہ بودند و او را ذکر و بہ نیز مہکشد بجای برادر قرار گرفت و در ۲۱۹ ذکر و بہ روانہ شد
باطراف شام و در آنجا جمع کثیری باو ملحق شدند بنامی تاخت و تاز گذاردہ اموال مردم را تاراج مہک کردند و
در ۲۹۳ عبد اللہ بن سعید مکتفی با غانم از عراق حرکت نمودہ در شام بزکرو بہ ملحق شدہ و در ۲۹۵ ذکر و بہ

ذکر وقایع مؤسسه بن طریق ملاحده اسمعبله بنو احی غراق

۲۴۵

و اتباعش سر راه بر حاج گرفته پست هزار حاج را گشتند و تمام اموال آنها را گرفتند و در سال ۳۱۰ هجری قمری
جنابی بدست خادم خود در حمام کشته شد و قام مقامه ولدا ابو طاهر سلیمان بن ابی سعید و چون زمان
طلوع ابو طاهر مصادف افتاد بازمان خلافت عبید الله مهتک که اول خلفای علویین بودند در افریقا ابو طاهر
خواست تا اخلاص در شتر اسمعبله نیز کرده باشد صلاح کار خویش را بدین دیده که در ظاهر دعوت
بسوی عبید الله مهتک نماید لذا طریق و مسلکی را که خودشان جعل کرده بودند از کفر و زندقم مردم القا
مینمود و میگفت این طریق عبید الله مهتک است و من بسوی او دعوت مینمایم و بدین جمله جمعی از اسمعبله را
نیز همراه نمود و از جمله مواضعی که ممکنست امر بر بعضی مشبه شده باشد که میگویند خلفای مصر باطنیه بودند
چنانچه در آخر فصل اول گذشت این موضع است باری در سال ۳۱۰ در مابین اثنا ابو طاهر با جمع کثیری
از باطنیه اراده بصره نمودند و در شب از دیوار بالادشتر بغیر قنال بصره را بتصرف خود را بردند و حاکم
بصره را با جمعی بقتل رسانیدند ابو طاهر هفده روز در بصره توقف کرده و تمام این مدت را مشغول حمل اموال
و ائفال بودند بسوی بلد خود و در سال ۳۱۱ سر راه بر حاج گرفته تمام اموال حاج را حتی شتر و مرکوبیکه داشتند
تمام گرفته و حاج را در بیابان قفر بیابان علف انداختند اکثر حاج از گرسنگی و تشنگی و گرمی آفتاب تلف
شدند و نیز در این سال ابو طاهر وارد کوفه کرد و در زمان خلافت مقلد عباسی خلوق کثیر را بقتل رسانیدند
و آنچه قدرت داشتند حمل اموال و ثبات غیر ذلک از اشیاء نفیسه نمودند بسوی هجره که یکی از بلاد ایشابویه
و در سال ۳۱۲ نیز ابو طاهر با اتباع خویش بعد از قتل و قتال زبیری وارد کوفه کردند و کذا استبلا بر ابناء
و رجه پیدا نمودند و در سال ۳۱۳ از رجه قصد رقه نمودند و در این سال نیز حریت بن مسعود که یکی از باطنیه
بود در واسط خروج نمود و نیز عبید بن موسی که یکی از اینها است در عین غمره که اسم موضعی است خروج نمود
و نیز در زمان طلوع ابو طاهر حلاج در بغداد خروج نمود و کذا خروج شلمغان و رفتن او از بغداد مجدود
موصل در زمان ابو طاهر بوده و چون بنای قرامطه با اخلاص در دین اسلام بوده بهر نحویکه ممکن باشد
ابو طاهر بعد از اظهار حلاج الحاد و زندقم خود را کمال مساعد و همراهی را او مینمود و موافق جمیع بگو
او میکرد و کذا نسبت بشلمغانه همین گونه رفتار مینمود و اینها را اسباب کار از برای خود قرار داده بودند و لذا این
خلکان در وفیات خود میگویند نقلأ عن امام الحرمین ان الجنابی توغل فی اطراف لآحساء و رجل اخو یقال له
الشلمغانه توغل فی اکفاف بلاد الترن و رجل ثالث یستی باین المغیث الحسنین منصو الحلاج او تاد قطر البغداد
لان هؤلاء الثلاثة کانوا تواطؤوا قلب الدوله و التعرض لافئ المملکه و استعطاف القلوب و استمالها الخ

تنبیه چهارم از فصل دهم

۲۲۶

و در تنبیه اول گذشت که ملاحده دین باد و قاسم باد اشعار و کفریات حلاج را احرام می‌نمایند بمثل مسلمین که از کلام الله مجید احرام می‌کنند و در سنه ۷۱۰ بکر و زیاده روز قبل بر یوم ترویه که اغلب حاج در مکه معظمه جمع بودند ابوطاهر با اتباع خویش قصد مکه نمودند و هر مکه با جماعتی از اشراف در مقام دفاع بر آمدن بنای مقاتله گذاردند ابوطاهر غالب شده تمام را کشت و با عسکر خود داخل مکه شدند بنای قتل عام گذاردند بر هر کس از حاج و اهل مکه ظفر بافته تمام را بقتل رسانیدند حتی در مسجد الحرام و میثاقخانه افتد و کشتند که خون جاری شد و تمام اموال حاج و اهل مکه را تاراج نمودند باب کعبه را کردند یکی خواست قلع میز باب کعبه نماید سر از پرشدا فناد بدلت و اصل کردید پرده کعبه را بر گرفته در میثاق خودشان تقسیم نمودند حجر الاسود را کردند بردند و در هجره که یکی از بلاد آنها بوده مدت بیست و دو سال در نزد آنها بود بعد مسلمین گرفته بمحل خود برگردانیدند چون رشته کلام با اینجا انجامید خوبت خبر شریفی که مناسب این مقام و مشتمل است بر معجزه حضرت حجة تار و احضاله الفداء ذکر شود تا باعث روشنی چشم و ثبات قلب شیعیان گردد مضمون خبر قریب باینست شیخ طوسی قدس سره در کتاب غیبت مفریاد خبر دادند مراجع اعظمی از ابی عبد الله الحسین بن علی بن الحسین موسی بن بابویه قله که او فرمود خبر دادند مراجع اعظمی از اهل بلد همان که در بغداد بوده اند سالی را که قرامطه در مکه خروج بر حاج کرده بودند اینکه پدیم خطی بابی القاسم حسین بن روح که یکی از وکلای حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه بوده است در بغداد نوشته بود که او از حضرت اذن بگیرد از برای سفر حج بیت الله الحرام حسین روح مطلب را عریضه نمود توقع مبارک از ناحیه مقدسه در جواب بیرون آمد که صلاحی در این سفر نیست امسال حج را تا آخر نماید تا نباع عریضه نمودند که این حج نذ معین و مقید باین سنه است اما جایز است تا آخر نمودن آن در جواب فرمودند اگر نذ معین و لا بد است از رفتن پس تا آخر نماید و در آخر از منته امکان با قافله اخیری حرکت نماید الحاصل میگوید من صبر نمودم بعد از اینکه چند قافله حرکت کردند من در آخر از منته با قافله اخیری روانه شدم چون بمکه رسیدیم دیدم بکر و ذیل برسدن ما قرامطه بیرون دفتر بودند ما اسوده احوال مشغول اعمال حج شد پس از فراغ عمل بوطن خود مراجعت نمودیم باری چون خبر غارت مکه در افریقا بسمع عبد الله مهک رسید مردم شکایت ابوطاهر را دزدان نمودند که ابوطاهر بنویسند دعوت میکنند بیکونه افعال شیعه را و صادر بشود عبد الله مهک خطی بوی ابوطاهر نوشت مشتمل بر لعن و لعنت ابوطاهر و انکار شد بدین بر او نمود که چرا کفریات و الحاد نمودی نسبت بما و دعوت دولت ما می‌دهی و شیعیان ما را بضلالت می‌اندازند و در سنه ۷۲۰ جمعی حرکت نمودند بجزیره بارت بیت الله چون بقریب

ذکر وقایع مؤسسه طریقه اتمعلیه

۲۴۷

غادسبه رسیدند بوطا هر و اتباعش بر سر آنها ریختند بسیار کشتند و اموال تمام را غارت نمودند و در ۳۲^{۳۲} شد ابوطاهر کشته شده روانه سفر کرد بدین معنی الله علیه و علی من سلك مسلک و در ۳۲^{۳۲} ماه ذی القعدة باطنیه قصد مشق نمودند و رئیس ایشان حسین بن احمد بن بهرام قرمطی بود تمام نواحی و در مله را بتصرف خود دادند پس از آنجا قصد مصر نمودند و در زمان خلافت المعز لدین الله که چهارم از خلفای علویین بود و حروب عده شده بین آنها و بین جوهر غلام معز واقع کرد بدین احوال باطنیه غلبه نموده رسیدند بعین شمس که موضعی است قریب بیاب قاهره مصر بالاخره تمام اهل مصو همت نموده در باری معز تادفع باطنیه نمودند و آنها را نکذاردند داخل مصر شوند و در ۳۳^{۳۳} معز خطی نوشت بگو حسین بن احمد بن بهرام که حاصل مضمونش موعظه و نصیحت و بعد تهدیداتی هم نموده بود و او در جواب معز بدین مضمون نوشته وصل کتابک الذی قل تحصله و کثر تفصیله و نحن سائرون علی اثره و السلام بدان آنچه ذکر شد مجمل است از وقایع باطنیه در نواحی عراق و شام و حجاز و حاصل اینست که کثیری از بلاد عراق و حجاز و شام و حدود مصر را تا بیاب قاهره مصر تمام را مستخر نمودند و خیلی عجب است از کسانی که با اینهمه عداوت و قتال بین خلفای علویین و باطنیه واقع شده چگونه میگویند خلفا مصر باطنیه بودند

تنبیه پنجم

در ذکر وقایع واقع شده از اینها است در صفحات جنوب ایران و حدود خراسان بدان اینکه در ۳۳^{۳۳} جمعی از باطنیه ظاهر شدند در ماوراء النهر در زمانیکه امارتشان نواحی دید بغیرا خان بود و در آن حدود جمع کثیری بودند که آنها را عطاء اللهی میگویند و ابتداء عطا ملقب بمقنع و نحو اعتقادات آنها غالباً موافق بود باسلک معموله باطنیه لذا تمام ملحق بباطنیه شدند چنانچه تفصیل این در تنبیه هشتم خواهد آمد و در ۳۴^{۳۴} در ۳۴^{۳۴} جمعی کثیری از باطنیه ظاهر گردیدند در قلعه اصبها و رئیس ایشان احمد بن عطاش بود و این قلعه علی ما نقل این الاثر فی الجزء العاشر من کامله قلعه بناها ملک شاه بتصویب رجل روی و کانت فی راس جبل شایده در حدود کرمان بوده است باری آن حدود را مستخر نمودند و سب طریق نمودند بین کرمان و قاپان و مشغول شدند بغارت کردن اموال مردم تبران شاه ابن تورانشاه که صاحب کرمان بود در مقام دفع آنها برآمده و قایع کثیره و حروب عده شده بین ایشان واقع گردیده و جمعی کثیری از طرفین مجروح و مقتول گردیدند و در ۳۵^{۳۵} شد جمعی از ماوراء النهر و خراسان عازم بیت الله الحرام گردیده چون مجدودی رسیدند شبانه در وقت سحر باطنیه ریختند در میان قاهره هر قدر کشتند و اموال تمام را غارت نمودند و چون این وقایع در زمان

تنبیه پنجم از فصل دوم

۲۴۸

بود که حسن صباح در الموت و شمال ایران دعوت بسوی خلفای مصر می نمود و باطنیه هم چنانچه گذشت خود معروف با اسمعیلیه کرده بودند لذا امر بر مردم مشتبه شده شکایت احمد بن عطاش را بحسن صباح نمودند و حسن تبرئه نموده از افعال و طریقه احمد بن عطاش و درست است احمد بن عطاش در قلعه شاذ که در نزد بک اصبهما بود کشته گردید و سرش را روانه بغداد نمودند و در ۴۹۰ هجری و این زمانی بود که حسن بن محمد بن یزید آمد و روی که اسمعیلیه حدود خراسان و اعلی ذکر السلام میگویند ملحق باطنیه شده و تمام اسمعیلیه که در حدود ایران بودند داخل در طریقه مجوسیه نموده بود چنانچه در تنبیه هشتم ذکر خواهد شد ان شاء الله الحاصل در این سال باطنیه قصد خاف که از فواحی خراسان است نمودند و عدا ایشان هفت هزار و نو فرسخ شاه ابن محمود که حکومت آن حدود در دید و بوده با امیر محمد بن ائزه در مقام دفع آنها برآمده جمعی از باطنیه را کشتند باقی هزار نمودند و در ۵۰۲ هجری هزار و هفتصد نفر از باطنیه ریختند در میان ترکان جمع کشور را کشتند و اموال آنها را غارت نمودند الحاصل همین گونه مشغول غارت و تاخت و تاز بودند تا زمان چنگیز که هلاکو خان اینها را قلع و قمع نمود چنانچه تفصیل آن در تنبیه یازدهم خواهد آمد ان شاء الله تعالی

تنبیه ششم

در ذکر کیفیت دعوت و عهد گرفتن آنها است از تابعین خود بدانکه اینها از برای دعوت خود مراتب قرار داده اند چنانچه در کتاب سوسنه سلیمان نیز مرتبه از برای دعوت اینها ذکر کرده است مفصلاً که بعضی از آنها تابعین عبارتند از نقل مینا بنیم و صاحب کتاب مختصر الفرق بین الفرقایش مرتبه از برای دعوت اینها ذکر میکند ولی بطور اختصار و سید جمال افغانی در رساله که در بدهره تر نوشته است اشاره بر مراتب مینا بنیم و سید جزائی قدس در کتاب انوار نیز اشاره به بعضی از این مراتب میفرماید و همچنین حاجی نور قدس سره در فوائد مستدرک به بعضی از این مراتب اشاره میفرماید و آنچه را که در این کتب ذکر کرده اند غالباً مطابق است با آنچه خود داعی از مضامین کلمات اقاخانهای حدود خراسان شنیده ام و دعوات این مراتب بحسب از منزه و امکانه مختلف میشود از جهت اینکه در بعضی از منزه با امکانه هر مرتبه در عهد بکفر داعی و گاهی میشود که بکفر یابد و نفرداعی قصد تمام این مراتب میباشد و کذا مدعوی با اصطلاح خوانشان بر حسب استعداد و قابلیت و مراتبند بعضی دارای یکمرتبه و بعضی دارای دو مرتبه و هکذا تا برسند آن کسیکه معرفت بتمام مراتب پیدا کرده و از خواص محسوب میشود مثلاً نسبت بسلطان محمد نوه اقاخان حلا که فعلاً رئیس بفرقه نزاریه از فرق اینها است بعضی را اعتقاد بر اینست که او سید عالم جلیل القدر است

در کیفیت دعوت ملائکه اسمعیلیه

۲۴۹

باید و جواهرات خود را باو بدهیم و بعضی میگویند و ناسب خاص امام است و بعضی قائل بامامت او میباشند و بعضی بکبر اعتقاد بنویسند و حق او میگویند و خواص کسانی هستند که قائل بالو هبت او میباشند و خواص ایشان در هر جاعده قلبی هستند چنانچه در تئیه قل گذشت که از تمام جمعیّت قاسم آباد هفت نفر و اندوخته پنج نفر خواص داشتند و غالب ایشان در هر محلی بیشتر از مرتبه اول و ثانیه اطلاعی نداشتند چرا که داعی قابلیت بیش از این در آنها ندیده و اهل انبیا رب دند خود ایشان ممتاز و معلومند و هر مرتبه فوقی ممنوع است از اظهار مرتبه خود را نسبت بمرتبه تحت چه بسیار باشد در یک خانه سه نفر یا چهار نفر که هر کدام اهل یک مرتبه میباشند ابتدا مرتبه درون خبری از مرتبه فوق ندارد اینگونه مواظبت در احتفای طریقه خود می نمایند و در مرتبه ثالثه از دعوت خواهد آمد که هر کدام افشای سری از اسرار خود در نزد غیبا بدین در خانه اش حرام و مایلش را مالک نباشد و امثال این احکام آنها که مفصلاً ذکر میشود و لذا اگر کشته شوند یا اظهار عقیده نمیکند و محال یکی از دعوات آنها در جاتی راه مراد و معاشرت پیدا نمایند و اهل انجا جان بسلامت بیرون برده باشند و حضرات بهائیه نیز در مقام دعوت حالشان همین گونه است مقاصد خود را نسبت باستعداد طرف اظهار میدارند بکار **مرتبه اول** از مقام دعوت نیست که داعی بعضی از شهادت را بطرف مدعو القا مینماید پس اگر مدعو بهره از علم و معرفت داشته و در مقام دفع شبهه برآمد بگوید داعی بطرف او نخواهد آمد و اگر مدعو از جواب شبهه عاجز باشد داعی او را بحال شبهه میگذارد بعد از چند روز نیز میرسد بسو وقت مدعو پس اگر در مقام سؤال برآمد و شبهه را از خود رفع نموده میداند که این شخص در مقام حفظ دیانت خود هر شبهه که بر او وارد شود از علما سؤال مینماید و رفع شبهه از خود میکند داعی نیز از او مأیوس شده ترك او مینماید و اما اگر داعی بداند که این مدعونه خود بهره از معرفت دارد تا دفع شبهه نماید و نه از اهل معرفت سؤال مینماید بر داعی منکشف میشود که مطلوب او همین است پیشانی او دایوسیده او را در اغوش جان میکشد و اما ان شیهات بر آنکه القای مدعو مینماید از قبیل اینکه چرا کعبه خانه خدا میگویند پس با خدا جسم است و پادشاه است که کعبه خانه خدا است و از چه جهت حاج رومی جیره میکنند و بین صفا و مروه هروله مینمایند و چرا احاق روزه را قضا میکنند و نماز و سبب چیست که انسان باید غسل نماید از ماء دافق پس غسل نمیکند از بوی نجس کثیر و چرا خدا خلق کرده است دنیا را در شش روز مگر عاجز بوده است از خلق کردن در یک ساعت و چیست معنای صراط و کجا هستند و ملک متوکل که مانعی بدینم و چگونه است عذاب جهنم و چگونه تبدیل میشود پوست گناه کار با غیر گناه کار و چیست معنای ان و بحمل عرش ربك فوقهم بؤمئذ ثمانیه و چیست معنای ابله پس

تبیست و ششم از فصل دهم

۲۵۰

و کجا است مکان او و چیست معنای با جوج و با جوج و هار و و بار و و کجا است مکان آنها و چیست معنای
از هفت درجه و هشت درجه و چیست معنای شجره زقوم و معنای رُس شاطین و معنای آیه الود
و شجره ملعونه و چرا اسمانها هفت است و زمینها هفت گانه است و سبع المثانی من القرآن هفت گانه است
و چرا عیونیکه خدا در قرآن خبر میدهد دوازده است و چرا عدد ماهها دوازده است و چیست حقیقت انسان
فرقیست بین حیوان انسان و حیوة بهائم و حیوة خشران ^{بین بهائم و حیوة} و چرا قامت انسان منتصبه است و در
سائر حیوانات و چرا در دست انسان ده انگشت است و در هر انگشتی سه بند است غیر از ابهام
که در آن دو بند است و چرا در سر انسان هفت ثقب است و در اسافل بدن دو ثقب است و چرا استخوان پست
انسان دوازده بند است و استخوان کردن هفت بند است و چرا سر کردن انسان بشکل میم است و در دست
بشکل حاء است و شکم انسان نیز بشکل میم است و در پای انسان بشکل دال است و اگر این چهار حرف
نوشته شود محمد است و تصور این باین نحو است که انسان مربع بنشیند و دو دست را بر کمر بگذارد
هر انسانی شکل دو محظا هر میشود و چرا انسان در حال قیام بصورت الف است و در حال رکوع بصورت کاف
و در حال سجود بصورت هاء است که الله از او ظاهر میشود و کذا اینگونه شبها و تشکیکات که از کتب آنها نقل
شده با نحو حقیر از آنها شنید کثیر است ما بهمین مقدار اکتفا نمودیم و این شبها ترا اندکجا القام میکنند
باشد که یکسال باز یاده مدعور در جهت و تردد روز بروز بر شیشه او میافزایند تا اینکه شبها در قلب او
روخ کرده چهار امپا ندین از این کردای متعد باشد این مدعور انقل میدهد بسوی داعی ثانی و الا
همان داعی اول منصف دعوت نماند میشود و در فوائد استدلال و انوار غماز داعی این مرتبه اولی تعبیر مکتب
نموده اند و میگویند و انما سبی مکتباً لان مثله مثل الجراح بحسب الصيد کلب الصاید یعنی همانطور که
سگ شکاری شکار را بحسب توقیف کرده تا صاحبش رسیده تسلیم او نماید این داعی هم بسبب تشکیکاتش
مدعور در جهت انداخته او را توقیف از طریق خود میباید تا اینکه او را تسلیم داعی مرتبه بعدی میکند
و اما مرتبه دوم از دعوت داعی خطاب میکند باین مدعو متعجب که با هذا ان الذین لم یؤمنوا و الا که
له منکرون و به جاهلون شرع و احکام شرع غیر از اینست که ماها عمل میبایم چه فرقیست بین ما مسلمین و کفار
بعد از اینکه ما هم اخلاقمان فاسد و اجتناب زمال غیر نداریم و دست تعد و ظلم نسبت بر دست خود بلند
می نمایم مقداری از اخلاق حمیده و مذمومه را از برای مدعو ذکر میباید و میگوید بنای اسلام بر اخلاقیات
و عمل مردم تمام بر خلافست پس اینها حقیقه شرع را نرسیده اند و لذا الخلاف در میان ایشان پیدا شده است

این مرتبه
دعوت

در کیفیت سخن سمعیلیه

والاحقیقه درین معلوم است که اختلافی ندارد البتّه خدا نصب کرده است کسی را که مقیم احکام و حافظ شرایعت و او میداند حقیقت احکام را و معانی آنها را ظاهر و باطناً لکن مردم چون عدول از حق نموده اند و عمل بر اجتناب خود مینمایند و بعضی را تقلید میکنند و اعوان شرع بمثل اعوان ظلم طالب دنیا هستند و تمام جد و جهد در طلب ریاست برضعف دارند واقع شده اند در انواع ضلالت و تشتت کلمه و حال اینکه دین محمد ص ماخا بالتحلی و لا بامانی الرجال و شهادات الناس و لا بما خف علی الا لسنه و معرفه دهماء العامة و لکنه صعب و امر مستقبل و علم خفی غامض سرّ الله فی حجب و عظم شأنه عن ابتدال سرائره فهو سرّ الله المکنون و امره المستور الذی لا یطیق حمله و لا ینهض باعبائه و ثقله الا ملک مقرب و نبی مرسل و عبد مؤمن امتحن الله قلبه للاثبات از اینکه مطالب بر رویا متمدن و ریجا کوشش در مدعو مینمایند تا اینکه مدعو میل و انجاس بری داعی پیدا میکند ثم یقول الداعی الا تفکرون فی حالکم و تعبرون و تعلمون ان الذی خلقکم حکیم غیر نجار فانه فعل جمیع ذلک لحکمه و له فیها اسرار خفیّه حق جمیع ما جمیع و فرق ما فرق فکیف یسعیکم الا عبراض عن هذه الامور و انتم تسمعون قول الله عزوجل و فی الارض ايات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتفکرون و سرّهم ابائنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق الا یدلکم هذه علی ان الله جل اسماءه اراد ان یرشدکم الی بواطن الامور الخفیّه و اسرار فیها مکتوبه و لو تبینتم لها و عرفتموها لزال عنکم کل حیره و دحضت کل شبهه و ظهرت لکم المعارف السنیّه الحاصله داعی محجک در اظهاراتش تقرب مقصد خود مینماید که مدعو فریفته او میشود اعتقاد پیدا میکند که البتّه باید سری در کار باشد و از داعی سؤال از جواب شبهات مینماید و چون داعی تعلل مدعو را حراز نمود با و میگوید تعجیل نکن اسرار الهی را تعجیل نشاید از جهت اینکه دین خدا اعلی و اجل از اینست که در دست غیر اهل داده شود و نشانه هو و لعب کرد و لذا عاده الله در میان عبا بر این جاری شده است که نزد شرع احکامش هر کس را نصب مینماید و پیغمبر خود قرار میدهد اول از او عهد و پیمان میگیرد و بعضی ايات را داعی در این مقام ذکر مینماید از قبیل قوله تعالی و اذا اخذنا من النبیین میثاقهم الخ و قوله نعم من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله الخ و قوله نعم یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود و قوله نعم و لا تنقضوا الایمان بعد توکید الخ و قوله تعالی لقد اخذنا من نوح الخ از اینگونه ايات که ذکر عهد و پیمان در آنها شده کثیر برای مدعو ذکر مینماید بعد میگوید خدا بتعالی امر خود را باحدی واکدار نکرده مگر اینکه از او عهد گرفته است حال آنکه تو هم میخواهی اسرار الله را بدانی باید با ما عهد نمائی که افشای سری از اسرار ما نکنی در نزد احد حتی پیش پدر یا برادر یا عبا یا خود پس اگر مدعو قبول معاهده نمود و اگر داعی متعذر شد مدعو را نفل میدهد بسوی داعی فوق

فنبهت من از فصل دوم

۲۵۲

والآخو امتصداً اخذ عهد بشور مرتباً ثالثاً در اخذ عهد است و صور عهد پرا که غیر فرق
 در ذبیر از مدعو اخذ می نمایند بنسب و هوای داعی بقول لمن باخذ علیه العهد و بحلفه جعلت علی نفسی
 عهد الله و مشاقه و ذمته رسول الله و انبیاءه و ملائکته و کتبه و رسله و ما اخذ علی النبیین من عقد و عهد و مشاقه
 انک تسترجع ما سمعته و سمعته و علمته و عرفته و تعرفه من امری و امر المقیم بهذا البلد لصاحب الحق
 الامام الذی عرفنا قراری له و نصحی لمن عقد ذمته و امواخوانه و اصحابه و ولده و اهل بینه المطیعین له
 علی هذا الدین و مخالفته له من الذکور و الاناث و الصغار و الکبار فلا تظهر من ذلك شيئاً فليلا ولا
 كثيراً بل علیه الا ما اطلقت لك ان تنکلم به او اطلقت لك صاحب الامر المقیم بهذا البلد فتعمل في ذلك
 يا امرنا ولا تنغدها و تزيد عليه و لکن ما تعمل علیه قبل العهد و بعده بقولك و فعلك ان تشهد ان لا اله الا
 الله وحده لا شریک له و تشهد ان محمداً عبده و رسوله و تشهد ان الجنة حق و ان النار حق و ان البعث حق
 و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و تقیم الصلوة لوقتها و تؤتی الزکوة لحقها و تصوم
 رمضان و تحج البیت الحرام و تجاهد فی سبیل الله حق جهاده علی امر الله به و رسوله و توالی اولیاء الله و تعاد
 اعداء الله و یفرائض الله و سنن رسول الله ظاهره و باطنه و علانیه سره و جهره فان ذلك ینؤكد هذا
 العهد لا یهدیه و ینبیه و لا یزله و یقریه و لا یباعد و یشد و لا یضعفه و یوجب فک و لا یبطله و یؤخره
 و لا یجبره کذلک هو الظاهر و الباطن و سائر ما جاء به النبیون من دینهم علی الشرائط المبنیه فی هذا العهد
 جعلت علی نفسك الوفاء بذلک قل نعم فبقول المدعو نعم ثم بقول داعی له و الی الصبانه له بذلک و اداء
 الأمانة علی ان لا تظهر شيئاً اخذ عليك فی هذا العهد فی حیوتنا و لا بعد وفاتنا لا فی غضبه لا علی حال رخیه
 و لا علی رغبته و لا فی حال رهبه و لا عند شدته و لا فی حال رخاءه و لا علی طمع و لا علی حرمان تلقی الله علی السر لک
 و الصبانه له علی الشرائط المبنیه فی هذا العهد و جعلت علی نفسك عهد الله و مشاقه و ذمته و ذمته رسول
 ان تمنعنی و من اسمیه لك و اثبتہ عندک مما تمنع منه نفسك و تنصح لنا و لولیک و لی الله نصاً ظاهراً
 و باطناً فلا تخن الله و ولیه و لا احداً من اخواننا و اولیائنا و من تعلم انه منابسه فی اهل و مال و رای و لا
 عهد و عقدتنا و ل علیه بما یبطله فان فعلت شيئاً من ذلک و انت تعلم انک قد خالفته و انت علی ذکر منه فانت
 برئ من الله خالق السموات و الارض الذی سوتی خلقت و الف ترکیبک و احسن البک فی دینک و دنیاک
 و اخوتک و تبر من رسله الاولین و الاخرین و ملائکته المقربین الکر و البین و الروحانیین و الکلمات الله
 الثامان و السبع المثانی و القرآن و تبر من النوریه و الانجیل و الزبور و الذکر الحکم و من کل دین ارتضاه الله

کَیْفِیَّتِ دَعْوَتِ اسْمَعِیْلَیَّة

۲۵۳

این کتاب
مستخرج
از
کتاب
مکمل
الایمان
در
شرح
اصول
فقهیه
است

في مقدم الدار الآخرة ومن كل عبد رضى الله عنه وانت خارج من حزب الله وحزبا ولبانه وخذلك الله
خذ لا نابنا بعجل لك بذلك النقمه والعقوبة والمصير الى نار جهنم التي ليس الله فيها رحمة وانت برئ من
حول الله وقوته ملجأ الى حول نفسك وقوتك وعلبك لعنة الله التي لعن بها ابليس وحرم عليه بها الجنة
وخلقه في النار ان خالفت شيئا من ذلك ولقيت الله يوم تلاقاه وهو عليك غضبا والله عليك ان تجت
الى بيته الحرام ثلاثين حجة تجا واجبا ما شيا حافيا لا يقبل الله منك الا الوفاء بذلك وكل ما تملك في الوقت
الذي تخالفه فيه فهو صدقة على الفقراء والمساكين الذين لا يرحم بينك لا بأجر الله عليه ولا يدخل عليك
بذلك المنفعة وكل مملوك لك من ذكر وانثى في ملكك وتسفده الى وقت وفاتك ان خالفت شيئا من ذلك
فهم احوار لوجه الله وكل امرئ نزل وجهها الى وقت وفاتك ان خالفت شيئا من ذلك فممن طوالق ثلاث
ثابتة طلاق الحرج لا مشويرة لك ولا خبار ورجعة ولا مشيئة وكل ما كان لك من اهل ومال وغيرها فهو
عليك حرام وكل ظهار فهو لازم لك وانا المستخلف لك لا مامت وحجتك وانت المحالف لها وان نوت
او عقدت او اضمرت خلاف ما احملت عليه واحلفك به فهذه اليمين من اولها الى اخرها مجدة عليك
لا زنة لك لا يقبل الله منك الا الوفاء بها والقيام بما عاهدت بيني وبينك قل نعم فيقول نعم ولمهم مع ذلك
وصايا كثيرة قد اضرب عنها صاحب الاصل وبهذا كفاه فاذا اعطى العهد على هذه الصورة قال له الداعي
اعطنا جعلا من مالك تجعله مقدنة امام كشفنا لك الامور وتعريفك باها والرسم في هذا الجعل حسب
ما يراه الداعي فان امتنع المدعو امسك عنه الداعي وان اجاب واعطى نقله الى الدعوة الثانية **حاصل**
مضمون ترجمه مرتبه ثالثه اينستكه داعي مكيو بد قرار دادم والزام نمودم بر تو عهد وميثاق خدا بتعاو ذمة
رسول وانبيا و ملائكة اورا بنحو بكة عهد و پيمان كرفت است خدا بتعالى از جميع پيغمبران خود اينكه ستر نما
و مخفى دارى جميع آنچه شنیده و بعد از ان بن مشوى و آنچه كاه شده و بعد كاه بشوى و آنچه دیده و بعد خوا
دیده از من و از غير من كسانكه مقیم اين بلد میباشد از اصحاب و اتباع امام انجنانكه من دعوت بگو او ميثما
و همچنين ستر نمائى بر تمام مطيعين و مخلصين بنظر بقره از مرد و زن و بچه و بزرگ و افتنانمائى سترى از اسرار
ايشان را و آنچه شنیده و دیده براى اظهار ندارى مگر آنچه را خود بتوانى مبداهم و يا صاحب امر اين بلد بغير
معليكه در اين بلد است بتوانى دهد در اضمهاران و پيش از ان نعتك نمائى و بر تو باد قولا و عملا شهادت بوحيد
و رسالت و شهادت باينكه هشت حق است و دوزخ و بعث و قيامت حق است و نماز داد اوقات پنجگانه بپا
دارى و زكوة مال خود را بدهى و روزه ماه مبارك بكبرى و حج بيت الله الحرام را بجا آورى از همه اينكه اينها مؤيد

تنبیه ششم از فصل دوم^{۳۹}

۲۵۴

و نمؤکد این عهد میباشد و انرا محکم میکند و حتم و الزام نمودم بر تو و فایده جمیع مذکور را ترا و اگر تو هم وفا و عمل
 باینها میکنی بگو قبول کردم مرید میگوید بلی قبول کردم پس ثابداً داعی میگوید بر تو باد بحفظ امانت باینکه اظهار
 نداری شئی از شرائطی که در عهد قبول نمودی نه در حال حیوة ما و نه بعد از موت ما چه در حال غضب باشی چه در
 حال رضا و نه در حال شدت و نه در حال راحت نه در حال دجا و نه در حال باس و قرار دادم بر تو عهد و میثاق
 خدا و رسول خدا را اینکه منع نمائی از من و از کسانی که اهل این طریق و مخلص اند هر بلیه و شر را که از نفس خود
 منع مینمائی و حفظ نمائی ما را در ظاهر و باطن و خیانت ننمائی خدا و ولی خدا و برادران و دوستان ما را
 و هر کس را که میدانی ارتباطی با ما دارد در مال و عیال و رای و عهد پس اگر خیانت کردی شئی از این مذکور را
 و مخالف نمودی امرها را از راه النفاق و علم و تعدیس بپزار باشی از خدا باینکه خالق اسمانها و زمینها و
 خلقت تو را نموده و تالیف و ترکیب کرده تو را از عناصر و احسان نموده بر تو در دین و دنیای تو و بپزار باشی
 از رسل او پس و اخیر خدا و از ملائکه مقربین و کربوبین و دو حائنین او و بپزار باشی از کلمات الله التامات
 و السبع المثانی و القرآن العظیم و بپزار باشی از تورات و انجیل و زبور و انهر دینی که خدا انرا اختیار نمود
 و بری باشی از هر بنده از بندگان خدا که خدا از او راضی و خوشنوداست و خارج باشی از حوز بند و اولاد او
 و کمره نماید ترا خدا و تعجیل نماید در عقوبت و کشاند بسوی آتش جهنم و بپزار باشی از حول و قوه الهی و
 و اگذار بنفس خود کردی و خدا لعنت کند ترا بان لعنتی که شیطان را با و لعن نمود و او را از بهشت محروم و دامن
 در جهنم نمود و اگر مخالف امرها نمائی و سرّی از اسرار ما افشا کنی ملاقات نمائی خدا را در حالی که بر تو غضبناک
 باشد و از جانب خدا بر تو واجب شود سیح پیاده با پای برهنه و اگر افشای سرّی نمودی تمام اموال و
 املاک صدقه بر فقرا و مساکین باشد و هیچ چیز و منفعتی هم عاید تو نگردد از جانب خدا و هر عملی که را که مالک
 باشی یا بعد از اخیر مالک شوی ذکور باشد یا اناث تمام در راه خدا ازاد باشند و اجور و ثوابی هم نتوانند
 و هر بنده داشته باشی یا بعد از اخیر تو هیچ نمائی تمام مطلقه بیه طلاق باشند که خیال و رجوعی برای تو
 نباشد در اینها اگر مخالف و افشاء اسرار نمودی تمام اهل و مال و عیال بر تو حرام باشد اگر کشف سرّی از
 اسرار نمودی و من ترا قسم میدهم باین مذکورات از جانب امام و حجت تو و نیز قسم میخوری از برای امام خوش پس اگر
 نیت با اعتقادی یا خیالی بر خلاف آنچه ترا واداران نمودم و ترا بر حفظ آن قسم دادم داشته باشی مگر باشد بر تو
 محرم عهد و قسم انا و الی اخو لازم باشد بر تو اینکه خدا قبول نکند از تو مکر و فو و قیام با آنچه معاهد بین من و بین
 تو واقع شد و چنانچه راضی باشی بگو قبول است مرید میگوید بلی قبول است و بعد از تمامیت معاهد داعی اظهار

در کیفیت دعوی استعجاب

۲۵۵

حق جعل میکند از مال مرید که بکمقدار مالی از مال خود باودهد و داعی هم بعضی از اسرار باو تعلیم نماید و تعیین
مقدار جعل نیز پیدا نیست پس اگر مرید یا مشاع نمود از دادن جعل داعی او را توقیف در این مرتبه مینماید
و اگر اجابت ننموده و آنچه معین کرده باوداد داعی او را نقل میدهد بمرتبه فوق مرتبه را بعد از آن
اینست که داعی بعد از عهد گرفتن از مدعو و گرفتن مقدار جعلی که معین کرده اند از برای او و اطمینان حاصل
کرد ثبات قلب مدعو نسبت بمرتبه قبل شروع مینماید در بیان اینکه خدا تعالی با مدعی نمیشود در اقامه احکام
شرعی و احقاق حقوق الهیه از برای عباد مگر اینکه مردم اخذ نمایند احکام را از کسی که خدا او را نصب
کرده است در میان نام از برای حفظ حقوق و احکام و اخذ مردم احکام را از او و او است حجت الهی و مرجع
تمام امور و لابد است این کسی که منصوب من قبل الله است ظاهر و آشکار باشد تا مردم مدح و ثواب خویش
رجوع باو ننموده رفع شهادت از خود نمایند که حاصل تقریب ایشان در این مرتبه از دعوت است باید اخذ
تکالیف و احکام را هر کس در هر زمانه با بلا واسطه یا بواسطه داعی از امام نموده باشد و غیر این طریق
ضلال است و این مطلب را برود زمان اعتقادی مدلل نشین مدعو مینماید بمرتبه **خامس** از دعوت
اینست که داعی بعد از وثوق و اطمینان بعقل قلب مدعو با آنچه داعی القابان نموده است شروع مینماید در
بیان عدائت و نقیاب را اینکه عدائت را خداوند عالم ترتیب و قرار داده است بعد امور جلوه مثل کواکب
سبعه ستاره و سموات سبع و ارضین سبعه و منافذ بکه در سر انسان قرار داده است که عبارت از دو گوش و
دو چشم و دو منفذ مغ و دهن باشد و هفت مهره که در استخوان کردن انسان قرار داده است پس چنانچه
خداوند عالم مدار این امور را از روی حکم و مصالح بر سبعه قرار داده است که از مدار ائمه را هم بر سبعه قرار داده است
در هر دوره و کلاعد نقباء راسخ و ترتیب داده است بر فوق امور ظاهره جلوه مثل بروج اثنی عشر برجا و
شهور اثنی عشر شهر و نقباء بنی اسرائیل اثنی عشر نقیبا و نقباء محمد من الانصا اثنی عشر نقیبا و قرار داده است
در کف هر انسانی چهار انگشت و در هر انگشتی تیره بند که جمله آنها دوازده بند میباشد و قرار داده است در
استخوان پستان انسان دوازده بند پس در هر دو کلاعد نقباء را بر دوازده قرار داده است و بایستد دانست که
مرتبه ائمه را فوق مرتبه نقباء قرار داده است چنانچه منافذ سر و بندهای گردن را فوق بندهای پستان انسان قرار
داده است و اینطایر نیز بر دایام نقش بند قلب مدعو مینماید بمرتبه **ششم** اینست که داعی
بعد از حصول یقین بانقباض مدعو شروع میکند در تقریر و بیان عدائت و انبیاء و اینکه انبیاء سلف قبل بر محمد
بن عبد الله منحصراً بوده اند در پنج عدد آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و اینکه نبوت ختم نشد در محمد

مرتبه ششم از دعوت

مرتبه ششم

تنبیه شمر از فصل اول

۲۵۶

در تنبیه

عبدالله م بلکه دائما مبعوث میشود بنبی بعد بنبی و این انبیا صاحب ادوار میباشند چنانچه شرح ان در تنبیه بعد خواهد آمد و لابد است بین هر بنبی تا بنبی دیگر از هفت امام و دوازده نقیب هر تنبیه بعد از دعوت اینست که داعی بعد از احراز و اطمینان اینکه مدعوا هلیت و قابلیت انتقال بسوی رتبه فوق پیدا کرده مشغول میشود بنکردن بیان مبدء و میگوید بدان اینکه صانع خلایق و ناصب شرایع مستغنی نیست بنفسه از ایجاد عالم و ترتیب نظام رسته امور بلکه لابد است او را از صاحب قرینی که معین او باشد در امور و بدان که این احکام و تکالیفیکه استفاده میشود از ظاهر قرآن و اخبار بر وفق مصالح و حکم نوعیه است فلکن از برای اینها معافی و درموز دیگر است غیر از این ظواهر و اعتماد بر این ظواهر جز ضلالت و کمراهی حاصلی ندارد پس نباید رجوع بقرآن و اخبار نمود و نباید قبول احتجاج کرد از کسیکه احتجاج با این ظواهر و سمعیات مینماید الحاصل نمی آید و منع شدید مینماید مدعورا از رجوع بقرآن و اخبار و قبول آنها و از ترغیب و تحریص مینماید بر رجوع کردن بامور عقلیه و القای مینماید بسوی او کلمات فلسفیه و این امور را در مجامع و در زمان نقش بند قلب مدعو مینماید بنحویکه اعتقاد میکند بر اینکه احکام شرعیه تمامنا وضع شده است از برای سیاست عامه و از برای اینها معافی دیگر است که باید بدان معافی عمل نمود و رجوع کردن بظواهر قرآن و اخبار نیست جز ضلالت و کمراهی **مرتبه ثامن** از دعوت که مرتبه رفع الاستار و کشف الاسرارش میگویند و نتیجه تمام مراتب است اینست که بعد از سوخ مطالب مراتب قبله در نفس مدعو و یقین داعی با هلیت مدعوا و برای اظهار المغوض و افصاح الرمز کشف القناع عن وجه المرام میگوید بدان اینکه معجزه انبیا نیست مگر اینکه رسته انتظام سیاست عامه ناس و مصلحت کافه خلق است بان اشیاء که ناشی میشود از حقیقت حرکات السماویة و الارضیه من الجواهر و الاعراض که تارة بر موزنی که تعقل نمیکند آنها مگر کسیکه صفای باطن پیدا نموده باشد و آخری بظهور است که مبیند آنها را همه اهل عالم پس منظم میشود از برای نبی شرعی که متابعت مینمایند و در امر دمان و چون صفای نفس از برای نبی حاصل کرد پس میباید در نفس خود معافی و حکمی را که ترتیب میدهد بر طبق این معافی و حکم شرعی خود را بر وجهیکه مصلحت و سیاست جمیع خلق را در ان ملاحظه کرده باشد و این معانی را بر مردم اظهار میدارد و تعبیر مینماید از آنها بکلام الله و امر مینماید مردم را بر عمل بظواهر احکام و شرایع تا هر کس بخود مشغول شده بعضی بر بعضی دست تعدی و طغیان نکنند و این حسن حکمت و اعمال سیاستی است از ناصبین شرایع نسبت بتابعین خود از جهت اینکه سد باب فساد فی الارض نموده باشند پس واجب نیست

در تنبیه

ذکر کسانیکه ملحق بباطنه شده اند

۲۸۹

این کتاب از خطای
محققین و راویان
است

السلطان السموات والأرض وما بينهما والله جال جامل جميل فوق كل ذي جال لن يقدر
من أحد في السموات والأرض ولا ما بينهما الله جال جامل أجمل أفل اللهم أجمل فوق كل ذي جال لن يقدر

ان بمنع **تیسرے عشر** عن جبل

در ذکر کسانیکه ملحق بباطنه شدند از اسمعیلیه و غیرهم بدان از جمله کسانیکه ملحق بباطنه شدند خطابیه بودند
اصحاب ابی الخطاب محمد بن ابی ذئب الاسدی اجدع یا اجدج چنانچه مرحوم حاج میرزا حسین نور نور الله مرقد
الشریف در فوائد مستدک از نعمان بن محمد صاحب کتاب عائم الاسلام و از شیخ حسن موسی التوخی نقل
مبغریا بد عبارت مستدک اینست و اما ثانیاً فلان ای صاحب عائم صرح فی کتابه بکفر الباطنه و ضلاله^{هم} و خروج
عن الدین فانه قال فی باب ذکر منازل الائمة و ذکر فصلاً طویلاً من کلامه فی الخطابیه ثم قال وقال الشيخ المقدم^{الحسن}
موسی التوخی فی کتاب المقالات فاما الاسمعیلیه فهم الخطابیه فقد دخلت منهم فرقه فی فرقه محمد بن اسمعیل الخ
و اما طریقه ابی الخطاب بن بوده است که میگویند الهبت نور است قرار میگرد در نبوت و نبوت نور است
قرار میگرد در امامت و هیچوقت خالی نیست عالم از این انوار و میگویند است حضرت ضاق^{الخ} خدا است
نازل شده در لباس بشر و چون این کفریات بجمع مباح حضرت ضاق علیه السلام رسید تبری از او و مقالات او
فرموده اند و لعن نموده اند و او را با صاحب فرموده اند تا تبری از او جست و لعن او نمایند و در این باب خبر^{مفصله}
در اخ کتاب بصائر الدجاث و در فوائد مستدک نیز اشاره مبغریا بد و از جمله احکام خطابیه اینست که شرب
خمر یا کول و حرام گوشت میدانند و بعضی از آنها میگویند تا ستاره های آسماناً مظاهر نکرد و وقت نماز^{مغرب}
داخل نمیشود الحاصل ابی الخطاب بعد از اینکه ملعون و مطرود امام علی را کرد بدینا نمود بدعت نمود مردم
بگویند خبیث خود که در من جمیع است نور الهی و نبوت و امامت و گذشت که مسلك باب نیز همین است
در مفتاح باب الاپواب نوشته است و همچنین گذشت اینکه اسمعیلیه حلد و خراش را نیز اعتقاد بر اینست که
این سه معنی فعلاً در سلطان محمد جمیع است و از جمله مقالاتش اینست که شخصیت هر شخص و تمیز او از غیر
بواسطه صفات و اخلاق او است پس اگر کسی دارا شد صفات و اخلاق نبی با امام ایدانند که او نفس نبی و
امام است در هر زمانی باشد و در کلمات باب گذشت که او نیز قائل یا بمعنی است و از جمله مقالاتش اینست که
دینا فانی نمیشود و جنت است که نفوس طیبه چند و در ازین مقارقت میکنند از برای انداز با خلاق جمیده
و معلومات پسندیده و ناراسته که نفوس خبیثه مقارقت میکنند و مثال میشوند بسبب ملکات بدیه و جهالت
ایشان تا ان ملکات از آنها زایل شود پس بر میگردند بسوی اجساد خود و گذشت اینکه بمعنی نیز از مقاله باب

تنبیه ششم از فصل دویستم

۲۹۰

بنی الحان نقیض
بباطن

و از مذهب ای خطاب اینست که تمام محرمات را از خمر و زنا و غیرها مباح و ترك فرائض را جائز میدانند و این طایفه بعد از این خطاب چهار فرقه شدند لیکن الحاد و زندقه جامع بین تمام آنها است و فرق ایشان در امور جزئی است و کیفیت کان اینها ملحق شدند باطنیه یا بمعنی که اسم خود را اسمعیلیه گذاردند از جهت اینکه باطنیه اسمی را که خودشان از برای خود معین کرده بودند اسمعیلیه بود و این القاب که مثل باطنیه و قرمطیه و مزدکیه و ملحدیه و امثال ذلک باشد اصطلاح اهل عراق و خراسانست که اینها را با این اسم میخوانند و دیگر از جمله کسانی که ملحق باطنیه شدند مقنعه بودند چنانچه سید مرتضی را از قدس سره در تبصره الحوا میفرماید و این طایفه از اتباع عطاء مرکی ملقب بمقنع بودند و خود مقنع ابتداء از اتباع ابو مسلم بوده است و ابو مسلم را اعتقاد بر این بوده که خلافت بارشست و بعد از پیغمبر خلافت عباس عموی پیغمبر میرسد و بعد از عباس با ولاد او میرسد پس ابو بکر غصب خلافت نمود و از اینجهت بسیار از بنی امیه را کشت و کشتن بعضی گفته اند ابو مسلم شاعر بوده است باری مقنع از تابعین ابو مسلم بوده و میگفته ابو مسلم افضل است از پیغمبر و چون ابو مسلم از دنیا رفت گفت روح ابو مسلم منتقل بمن شده و دعوی نبوت کرد بعد دعوی التوحید نمود و دعوتش در قصه کبش که یکی از بلاد ماوراءالنهر بوده شده است و بعد از ادعای خدائی در حجاب شد و نقاب بر صورت خویش افکند و از مردم پنهان شده و میگفت کسی مرا نتواند دید و قوت اعتقاد ان بوده که اگر او را ببینند از نور او سوخته گردند و چون الحاح زیاد نمودند که خود را با ایشان با لعین ببینند در مقابل آنها محرقه ساخته بخوبی که عکس شعاع اینها وقت دخول در مقابل آنها افتد بعد از آن اند دخول داده جماعتی که اول داخل شدند از عکس شعاع سوخته دیگران باز گشتند و گفتند لایق الا بصا و هویدک الا بصا و هو اللطف الخیر الحاصل جمع کثیری بواسطه او گمراه شدند و فعلا سرفه عطاء الهی و در مسدود زین از لوث وجود پاکیزه گردید و کیفیت درک یافتنش این بوده که مردم در مقام گرفتن او برآمده که اطراف قلعه را که در آن محصن شده بود محاصره نمودند چون آن لعین بقیه بهلاکت خویش پیدا نمود آتش برافروخته با اتباع خود که در آن قلعه بودند گفت هر کس میخواهد با من بیاید بالا رود خود را با آتش اندازد پس تمام خود را در آتش ریختند و چون باطنیه مجدود خراسان و ماوراءالنهر رسیدند مقنعه هر کدام در هر جا بودند ملحق باطنیه شده اسم خود را اسمعیلیه گذاردند در حقیقت اسم اسمعیلیه در آن زمان مجمع ملحدین شده هر کس میخواست زندقه خود را اظهار نماید میگفت من اسمعیلیه هستم و باطنیه هم که تمام اهلشان اخلال بدین اسلام بود کمال تقویت و همراهی از آنها مینمودند و

ذکر کسانیکه ملحق بباطنه شدند

۲۹۱

از جمله کسانیکه ملحق شدند بباطنه فرقه سیم اسمعبله که فعلاً معروف به بهر و اقلخانه و در روزیه
مباشند و از تابعین خلفای مصر بوده اند و عده مقصود از نوشتن این مختصر هم بپا ملحق شدن اسمعبله
است بباطنه اگر چه غالب ارباب توارنج فرقه سیم اسمعبله راجع خود خلفای مصر را از ابتدا داخل
در باطنه و ملاحظه شمرده اند الا اینکه داعی خود خلفای مصر را منزه از این الواث و اوراث میدانم
والله العالم و بالجلد بیان این مطلب تمام میشود در طریقه مقصد **مقصد اول** در کفایت ملحق
شدن در روزیه است مقصد دوم در کفایت ملحق شدن بقبه اسمعبله که در مصر و نواحی آن بودند مقصد سیم
در کفایت ملحق شدن اسمعبله که در ایران بودند اما مقصد **اول** پس بدانکه بباطنه بعد از مسخر نمودن
نواحی دمشق و رفتن بطرف مصر و وقوع حروب علبه بین آنها و جوهر غلام معز و ممکن نشدن دخولشان
در مصر بفرقه و غلبه چنانچه در تنبیه چهارم نقل شد در مقام حبله و نزول بر آمدند عده را فرستادند در مصر
و در نفر را رئیس بر آنها قرار دادند یکی محمد ملقب بنشکین در رجبی خباط و دیگری حمزه و این واقعه در ^{مان}
خلافت الحاکم بامر الله که ششم از خلفا علویین بود واقع گردید چون اینها وارد مصر شدند در حمزه از
ملازمین خدمت حاکم شدند و در غایت اظهار اخلاص و ارادت می نمودند تا باندک زمانی از عمره دهان و مقربین
در کاخ حاکم شدند بحدی که از خواص و نواب و معروف و مشهور شدند پس از آشنیها را ایشان در میان مردم که
اینها از دعوات خواصه حاکم بنشکین در کار حاکم اجازه گرفته از برای رفتن و دعوت نمودند و در شام و حمزه
در مصر باقی مانده و چون در اراده حاکم شد و شام نمود با حمزه اخراج بکفایت مجلس سری نمودند این نحوه که هر کدام
در هر جا باشند باید دو مجلس داشته باشند یکی از برای بیان مقالات حاکم و دیگری از برای بیان مقاصد خود
که فعلاً اولی را تعبیر بجاعت خانه میکنند و ثانی را بجلو تخانه و از خصوصیت تخانه اینست که غیر از راه ^{متعارف}
که در آن حمزه است یک راه غیر متعارفی از داخل حمزه از در زمین راه ساخته اند از برای روزی که
اگر عرصه بر آنها تنگ شود راه فرار داشته باشند و بعد از توطئه بر این مطلب در گذران نواحی شام
گردید و در مکانیکه معروفست بودی تم قرار گرفت و آن جماعتیکه با در و حمزه همراه بودند بعضی در مصر
با حمزه بودند و بعضی با در و همراه شدند الحاصل در آنچه بمقر خود رسید مجلس سری بکفایت
مذکور ترتیب داده و همراهان خود را در انتظار مردم ارائه میداد که اینها اهل سر و اصفا خاص حاکمند و در
پیش مردم احترام فوق العاده از اینها میکرد و مورد الطاف و عنایات خود قرار داده بنحویکه مردم کمال
امال و ارزو داشتند که از اهل اسرار باشند چه بسا کسانی بودند بدینها التماس و عرض می نمودند تا داخل

این مختصر هم بپا ملحق شدن اسمعبله است بباطنه اگر چه غالب ارباب توارنج فرقه سیم اسمعبله راجع خود خلفای مصر را از ابتدا داخل در باطنه و ملاحظه شمرده اند الا اینکه داعی خود خلفای مصر را منزه از این الواث و اوراث میدانم

در کفایت ملحق شدن بقبه اسمعبله که در مصر و نواحی آن بودند مقصد دوم در کفایت ملحق شدن اسمعبله که در ایران بودند اما مقصد اول پس بدانکه بباطنه بعد از مسخر نمودن نواحی دمشق و رفتن بطرف مصر و وقوع حروب علبه بین آنها و جوهر غلام معز و ممکن نشدن دخولشان در مصر بفرقه و غلبه چنانچه در تنبیه چهارم نقل شد در مقام حبله و نزول بر آمدند عده را فرستادند در مصر و در نفر را رئیس بر آنها قرار دادند یکی محمد ملقب بنشکین در رجبی خباط و دیگری حمزه و این واقعه در خلافت الحاکم بامر الله که ششم از خلفا علویین بود واقع گردید چون اینها وارد مصر شدند در حمزه از ملازمین خدمت حاکم شدند و در غایت اظهار اخلاص و ارادت می نمودند تا باندک زمانی از عمره دهان و مقربین در کاخ حاکم شدند بحدی که از خواص و نواب و معروف و مشهور شدند پس از آشنیها را ایشان در میان مردم که اینها از دعوات خواصه حاکم بنشکین در کار حاکم اجازه گرفته از برای رفتن و دعوت نمودند و در شام و حمزه در مصر باقی مانده و چون در اراده حاکم شد و شام نمود با حمزه اخراج بکفایت مجلس سری نمودند این نحوه که هر کدام در هر جا باشند باید دو مجلس داشته باشند یکی از برای بیان مقالات حاکم و دیگری از برای بیان مقاصد خود که فعلاً اولی را تعبیر بجاعت خانه میکنند و ثانی را بجلو تخانه و از خصوصیت تخانه اینست که غیر از راه متعارفی از داخل حمزه از در زمین راه ساخته اند از برای روزی که اگر عرصه بر آنها تنگ شود راه فرار داشته باشند و بعد از توطئه بر این مطلب در گذران نواحی شام گردید و در مکانیکه معروفست بودی تم قرار گرفت و آن جماعتیکه با در و حمزه همراه بودند بعضی در مصر با حمزه بودند و بعضی با در و همراه شدند الحاصل در آنچه بمقر خود رسید مجلس سری بکفایت مذکور ترتیب داده و همراهان خود را در انتظار مردم ارائه میداد که اینها اهل سر و اصفا خاص حاکمند و در پیش مردم احترام فوق العاده از اینها میکرد و مورد الطاف و عنایات خود قرار داده بنحویکه مردم کمال امال و ارزو داشتند که از اهل اسرار باشند چه بسا کسانی بودند بدینها التماس و عرض می نمودند تا داخل

تنبیه از فضل و غیر

۲۹۲

در اصحاب اسرار میشدند بعد از گرفتن عهد بخوبی خواهد آمد و بالجمله در روز مجلسی که مجمع عمومی و جماعت
خانراست اجازه که از حاکم گرفته بود که مضمونش قریب باینکه در روز دعوت و نوبت خاصه ما است و اطاعت
و اطاعت ما میباشد از اینگونه مضامین اینها را بر مردم قرائت مینمود و مقدار از مواظبت و نصاب میگفت
و اظهار این معنی را هم مینمود که در این طریق اسرار و موزون است که ما ندانیم از قبل مولانا الحاکم بامر الله
در اظهار اینها مکر از برای کسانی که خود را در مقام تربیت آورده و قابلیت پیدا نموده اند بتقریب و بیانی که
مردم را تشنه اسرار مینمود و اما آنچه را در مجلس سر می و خلوتخانه بنام مکرر کتابی بود که جمله کفریات و مقاصد
خود را در آن درج نموده بود و یا اسم حاکم بر مردم القا مینمود و از جمله چیزهایی که در آن کتاب درج کرده بودند
اینست که روح آدمی منتقل شد بعلی بن ابی طالب و از او با ولاد او مستقیم من و احدی از ائمه است که منتقل شد
بمولانا الحاکم بامر الله و از جمله اینکه هویت الهی منتقل میشود از قالبی و حلول میکند در قالب دیگری بد
هر زمانی و مکانی و دیگر چیزیکه در آن کتاب درج کرده این بود که روح در روز زمانی فیثا عورت جد بود
و در زمانی شعب و در زمانی سلیمان بن داود و در زمانی مسیح حق و در زمانی محمد بن عبدالله و در زمانی
امر تجلی نمود در حاکم و کذا ظاهر میشود و نیز در هر زمانی بد قالبی و این مقالات اخلاصا بد و زیاده نداشت
بلکه تمام اسمعیه که ملحق بباطنه شده اند اعتقادشان اینست و اشاره خواهد شد بجهات فرق و دین
از سایر فرق دیگر و از از جمله احکام کتاب در آنکه صو عبارتست از حفظ لسان و صلوات عبارتست از
تراخوان و هکذا از خوفات مجعوله بباطنه که در تنبیه قبل ذکر کردید الحاصل این مجالس سرتیبه ^{بکفیت}
مذکوره در جمیع قری و اطراف جبال که فعلا معروفست بجبل دروز منتشر گردید بطولی نگاشته که تمام اسمعیه
آن نواحی را در روز وادی ضلالت افکند و چون حاکم از دنیا رفت بکفیت که در تنبیه قبل اشاره شد در
گفت مولانا بن خبر داد که در فلان وقت خواهم رفت در بالای کوه معظم و از آنجا با سماع عروج مینمایم
و بعد از وفات حاکم حمزه در مصر و در روزی در محل خود کتابی بیرون آوردند که اسم آن کتاب سجد معلق بود
و در آن کتاب نوشته بود آن الحاکم اخفی عن العین الناس امتحانا لایمان المؤمنین و آن کوهی که حاکم در
آنجا گشته شد و بقول در آنجا با سماع رفت مراد قرار دادند و مقره نمودند که هر کس در محل خوش کوهی را بدست
آن کوه مراد قرار داده زیارت نمایند و از این قبل است نوحصا در بنیادیه و قاسم آبادیه مخفی میباشد
اینکه مجری سبه که آتش پرست بودند آتش کده هائیکه در عالم داشتند از مملکت دوم و صین و هند و ایران و
بخارا ظاهر اقریب است که داشتند و در هر جایی در سر کوهی همگی ساخته تعظیم او مینمودند و در آنجا

ذکر سائیکه ملحق شدند بباطنه

۲۹۳

بنا بر این که سائیکه ملحق شدند بباطنه

انشکده آن محل قرار میدادند چنانچه تا چند قبل در فواحی بزد کوهی و هیکلی بوده است و بباطنه خواستند این معنی نیز در میان مسلمین سار باشد که در هر جا کوهی زیارتگاه باشد ولو باسم این که حاکم از کوه با سمانافیه یارد سیم دلیل سرکار است و کف کان هر مقدار از اسم تعبیه که در آن زمان طعمه دزد شدند در حاکم توقیف نموده قائل بخلفای علویین بعد از حاکم نشدند بخلاف نزار تبر و مستعلبه و این بجهت فرقا است بین دروزیه و ابند و فرقه دیگر و فرق دیگر بین دروزیه و اینها اینست که دروزیه جمع بین امر بین را مطلقا جای نمیدانند مثل جمع بین اختیار که در شرع مطهر جای نیست و کذا رجوع بعد از طلاق را جای نمیدانند بخلاف نزار تبر و مستعلبه و کذا دروزیه در کفایت گرفتن عهد نیز مخالفند با آن دو فرقه دیگر و در بعضی جزئیات دیگر نیز در جمله فرقه دارند مثل آنکه دروزیه از دوازده نفر شش عدد را اوصیا و شش عدد را نصبا میکنند بخلاف آن دو فرقه که تمام را نصبا میکنند الا اینکه الحاد و نفی تکالیف قد جامع بین تمام آنها است چون بنا بر مظهر خذلهم الله چنانچه سابقا ذکر شد بر این بود که مردم را از طریق اسلام خارج و اخلاص در دین اسلام کرده باشند بهر نحو که ممکن باشد و لذا هر جا ملحدی بود از صوفیه و خطابیه و مقبیه در اطراف خود جمع نموده کمال تقویت از آنها میکرد و اما کفایت و مراتب دعوت دروزیه همان نحو است که در تنبیه قبل گذشت فرقه که دارند در صورت عهد است که از مدعو اخذ می نمایند چنانچه در تاریخ جبل دروزیه مینویسد این است تو کانت علی مولانا الحاکم الاحد الفرد الصمد المنزه عن الارواح والعدا اقر فلان بن فلان اقراراً و حبه علی و اشهد بر روحه فی صحته من عقله و بدنه و جوارحه طاعاً غیر مکره و لا مجبراً نه قد تبرء من جمیع المذاهب و المقلات و الادیان و الاعتقادات کلها علی اصناف اختلافاتها و انه لا یعرف شیئاً غیر طاعة مولانا الحاکم جل ذکره و الطاعات العبادیه و انه لا یشرک فی عبادته احد امضی و حضرو بنظر و انه قد سلم روحه و جسمه و ماله و ولده و جمیع ما یملکه لمولانا الحاکم جل ذکره و رضی جمیع احکامه و علیه غیر معترض و لا منکر لشیء من افعاله سائده ذلك ام سره و متبرجع عن دین مولانا الحاکم جل ذکره الذی کتب علی نفسه و اشهد بر علی روحه و اشار بزی غیره و مخالف شیبائین و اهره کان بریثاً من الباکر المعبود و حرم لا فادیه من جمیع الحدود و استحق العقوبه من الباکر العالی جل ذکره و من اقران لیس له فی السماء اله معبود و فی الارض امام موجه الا مولانا الحاکم جل ذکره کان من الموحدين الفائزين کتب فی شهر کذا فی سنه کذا خلاصه ترجمه عهد که دروزیه از تابعین خود میگیرند اینست که اولاً میگویند و مینویسند توکل نمودم بر سید و مولای خود حاکم که این صفت دارد احد و فرد و بی نیاز و پاکیزه است از دوئیت و عدو و اینها از صفات مختصه بخدای تعالی است که دروزیه دوباره حاکم اعتقاد کرده اند و بعد مینویسند

نہشتہ از فضل و سیر

۲۹۴

ولسانا نیز تلقین مریض نماید اینکہ اقرار و اعتراف نمودن فلا نکس لیسر فلا نکس بکنوع اقرار بہ کہ لازم و واجب کر کہ
بر نفس خود و شہادت داده است بر این اقرار و اعتراف روح او در حالت صحیح عقل و تدبیر و نافذ بود بقوال
و افعال او در حالیکہ از رطوع و رغبت بوده است از غیر اینکہ کسی او را اگر اہ و اجبا نماید بر اینکہ بزرگ
جوبد از جمیع مذاہب و از انجہ اہل مذاہب قائل و اعتقاد بان دارند و همچنین از جمیع دہانان و اعتقادات
از کتب اصناف و اقسام انہا و نیز لازم کردہ است بر نفس خود اینکہ نشاندہ عالم هیچ چیز را غیر از اطاقت
و فرمان بری اقا و مولای ماحاکم جل ذکرہ و اینکہ اطاعت و فرمان بری او است عبادت و بس و غیر از اطاقت
او عباتی نیست و همچنین لازم و واجب کردہ است بر نفس خود اینکہ شریک قرار ندهد در عبادت سب و
مولای ماحاکم احد برانہ از سابقین و نہ از حاضرین و نہ از لاحقین و همچنین بر خود واجب کردہ است اینکہ
تسلیم نماید روح خود و جسم خود و مال خود و عیال خود و اولاد خود و جمیع انجہ در تحت سلطنت او است از برای
مولا نا حاکم جل ذکرہ و نیز لازم کردہ است بر خود کہ راضی و خوشنود باشد بتمام احکام مولا نا حاکم چہ اینکہ
منفعت از برای او داشته باشد و یا اینکہ ضرر داشته باشد و هیچ حق اعتراض بر احکام مولا نا نداشته باشد
و منکر هیچ فعلی از افعال او نکند چہ افعالیکہ او را بغم و اندوہ اندازد و یا باعث فرح و انبساط او گردد و
همچنین بر نفس خود لازم کردہ است کہ ہر زمانی رجوع از دین و طریقہ مولا نا حاکم جل ذکرہ کہ بر نفس خود نو
روح خود را شاہد بر او گرفتہ است نمود و یا اشارہ نماید باین دین بکسو غیر بے احکام این دین را در نزد غیر
اظہار نماید و یا مخالف چہ جزئی یا کلی از او امر و نواہی مولا نا نماید بجز از خدا تعالی کہ این صفت دارد
معبود است و محروم باشد از فضل و فوائد مولا نا و از جمیع احکام و حدود او مستحق عقوبت باری جل ذکرہ بود
باشد و ہر کسبکہ اقرار نماید بر اینکہ نیست در استماع خدا شہادت کردہ شود و نہ در زمین امام موجود مگر مولا نا
الحاکم جل ذکرہ خواہد بود از موحد و فائزین کتب ستر کذافی شہر کذا این صوت عہدنا شد روز تہ شہدا
بخدا خوب تامل نماید کہ دنیا چہ قدر خراب و آزار است **الحاصل** قرامطہ روز کاری بر سر اسمعیلیہ و غیر ہم
از کسانیکہ طعمہ خویش نمودہ آورده اند کہ ہر مذہب و ملت انہا را از خود نفی نماید چنانچہ در تاریخ جبل
در روز منوید بر اینکہ اہل ملل و عقلاء در روز تہ را خارج از ملل و در روز جمہال ہشمارند و کذا صاحب کتاب
سوسنہ میگوید باطنیہ با قسام ہم خارجند از فرق مسلمین اگرچہ صاحب تاریخ جبل در روز منوید بعضی از ذہن
در مقام تصحیح طریقہ خود کفہ است اللہ و تہر و لہد الباطنیہ و الباطنیہ و لہد الصوفیہ و الصوفیہ و لہد الشیعہ
و الشیعہ و لہد الاسلام لکن از شکر گفتن دہن انسا شہرین نمیشود بجز کہ گفتن شیعہ کسی شیعہ نمیشود (گفتن بگو

تذکره سائیکه ملحق شد اند باطنیه

۲۹۵

بنکوه نه چون کردن بود نام حلو ابر زبان بردن نه چون حلو استی اگر کسی بیان واقع را خواسته باشد اینست که لذت و تیر و الصوفیه تو امان مرتضیان من ثکال الباطنیة و الباطنیة مرتضعة من ثکال المزدکیة ولی از قرار یک در تاریخ جبل در روز منوید فعلا عقلا در روز در مقام برآمده که طریقه خود را تیر به نمایند از کفریات باطنیه این تمام کلام بطریق اختصار از حالات و ملحق شدن فرقه در روز تیر از اسمعیلیه باطنیه بواسطه نشکین درزی و اما حمزه نیز در مصر مثل در شکل مجالس سر تیر از جماعت خانه و خلوت خانه بیکفیتی که در حال درزی ذکر شد و جمع کثیری زاد خود مصر از اسمعیلیه همراه نمود که بعد از فوت حاکم دعوت خلفای علویین را قبول نمودند و میبکشند حاکم از نظر پنهان شده تا مؤمنین را امتحان نماید و بواسطه مجالس سر تیر بیکفیت مذکوره روز بروز در تیر اید بودند و طریقه شان همان طریقه در روز تیر بود اینست که سید جمال افغانی در موضعی از کتابش میگوید و همین کوثر غلبه و عزت این امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم پیچید یعنی طبعین با اسم باطنیه و صاحب السرد مصر اشکار شدند و زبان خود را در جمیع اطراف و انکاف منتشر نمودند و این مطابق میشود با زمان خلافت الحاکم بامر الله و اما مقصد و تیر بدان اینست که بقیه اسمعیلیه که در مصر و نواحی آن بودند و طعمه حمزه و درزی واقع نشدند اینها بعد از وفات حاکم بیعت نمودند بقاهر پسر حاکم که هفتم از خلفای مصر بود و بعد از او بمستنصر پسر قاهر و چون بعد از مستنصر اسمعیلیه دو فرقه شدند یکی نزار تیر که در این زمان معروفند بر اقاخان و دیگری منعبله که در این زمان معروفند بر بهره چنانچه در فصل اول در حالات اسمعیلیه گذشت و منعبله پس از استقرار در خلافت نزار را بقتل رسانیدند فداشان و خواهان نزار سر از فرمان منعبله بر تافتند بجانب باطنیه شناسند و باطنیه نیز با مال خویش نائل کمال همراهی با نزار تیر نمودند بجان اسمعیلیه افتاده بنای قتل و قتال گذاردند هفت سال از خلافت منعبله گذشت و خواهان نزار او را بر خیم گارد هلاک نمودند پس از منعبله پسرش الاخر با حکام الله خلیفه شد و این باطنیه و غلات مذهب نزار و خم زده از یاد او راوردند و پیر الجبوش که حقیقت قوام خلافت و مملکت علویین از زمان مستنصر بواسطه کفایت او بود فداشان نزار را نگاه بر سر او رنج بر قضاوت نزار او را کشند و نیز افسر که یکی از دعوات و ازادگان دولت امرا حکام الله بود نزار تیر در جامع موصل بر خیم گارد کارش تمام نمودند پس از امر پسرش الحافظ لدین الله خلیفه شد و ابوعلی احمد بن فضل بن امیر الجبوش را وزیر خود قرار داده بود و خواهان نزار او را کشند حافظ دیگر را منصب وزارت داده نزار تیر او را نیز با ابوعلی ملحق نمودند حافظ پسرش که حسن نام وی بود وزارت داده نزار تیر او را نیز خوارانیدند و بعد از حافظ پسرش ظافر بجای

نزار تیر
چون که
این قضا بود در وقت
مفصل ذکر میکند

نبتیه هشتاد و نهم فصل دهم

۲۹۶

وی نشسته عباس و زهر ظافر پیری داشت نصر نام نزار به ظافر با پیروز بر مقام ساختن باین وسیله وزیر را از
ظافر منحرف نموده بسوی خود کشانیدند و زهرشی ظافر را با خواص او بعنوان مهمانی دعوت نموده جماعتی
نزار به کهن نموده ریختند در خانه عباس ظافر و خواص را هلاک نمودند و در میان خانه چاهی کنده تمام را
در چاه افکندند و در این اوان نیز دعوت نزار به در و لایات شام اشتهار پیدا نمود و باجمعه نزار به مجردی
کار را بر مستعلیه سخت گرفته که مملکت علویین را بر باد فنا دادند چنانچه در فصل اول گذشت پس از فوت
غاصد که آخرین خلفای علویین بود و بعد از بیرون شدن مملکت از دست آنها مستعلیه نیز چاره ندیده جز
پناه بردن بباطنیه و چون بباطنیه نام مقصود خویش که کفر و الحاد باشد نرسیده تقویت و همراهی از احدی
نمیگردند لاجرم مستعلیه از جهت رقابت با نزار به بنحو اتم اظهار الحاد در نظر باطنیه مینمودند تا حاصل مستعلیه
که فعلاً معروفند به هر دو نزار به که فعلاً معروفند به اقاخان بر رقابت یکدیگر مجالس سرپرست جماعت خانهای
باطنیه را معمور و دائر نمودند طوی نکشیده که ادب سلامی بکلی از میان ایشان برداشته فقط از برای آنها آن
نزار به و مستعلیه باقی مانده است و عمل باطنیه و مجوسه شده اگر چه مستعلیه فی الجمله صورت حفظ بعضی
از آثار شرعیه مینمودند چنانچه فعلاً نیز بهره هاد ظاهر فی الجمله حفظ آثار مینمایند ولی بر طبقه و رتبه عامه
عمل مینمایند بر هر چیز رسیده سجد و میبکنند و همچنین وضو و رکوع و سجود ایشان تمام بر طبق رتبه عامه است
مقصود سیم در کیفیت الحاق اسمعیلیه که در ایران بودند بدان اینکه سه نفر از الموتیین مردم را دعوت
بسوی خلفای مصر مینمودند و بقیه که اول آنها حسن بن محمد بن کبابزک امید رود باری باشد و ملقب بود
بعلی ذکر السلام طریقه بباطنیه را پیش نموده تمام اسمعیلیه را با الحاد و رندانه و اداری نمودند و حسن رود باری که
اول مضلین الموت بود چون بحد بلوغ رسید مدتی بمراسم تعلیم مسائل عقلیه و تلمذ معالم فلسفه مشغول گردید
و ماده خویش را مستعد از برای قبول الحاد و رندانه نموده و بباطنیه منتشرة در ایران نیز مهیا و در کهن از برای
استیاد مسلمان بودند فوراً حسن را در دام افکند و صید نمودند این بود که حسن در مقام اظهار فضل خود
برآمده و معلومات خود را در حیطه عبارات و تعییرات غیر مأنوسه در انظار در آورده بر مردم الفت
مینمود لذا جمعی از جمال و عوام فریفته او شده گمان بردند که امام موعود که حسن صباح و کباب محمد دعوت
بسوی او مینمایند و وعده ظهور او را بر مردم میدهند اینست و حسن نیز ایشان را از این عقیدت ردع
نکرده بلکه استقامت این معنی را فراهم مینمود روز بروز عقیده رفیقان افزوده میشد و چون کباب محمد بر
حال پیرو عقیده فاسد مردم را نفک کشته با حضار خلق فرمان داد و بر پیرانکار بلیغ نمود و نیز در آن سخن

ذکرات حسن علی کرمه السلام

۲۹۷

کتاب فی فضیله
شیخ الاسلام علی بن ابی طالب
علیه السلام

در خصوص جمع گفتگاو باشد این حسن پسر من است و من امام هستم بلکه داعی از دعای امام و هر که داعیه
خلاف این بود کافر و خارج از دین باشد و از انجاعت که پسرش را امام دانستند و بدست نفره مقبول و دوست
و پناه تن دیگر را از قلعه الموت بیرون نموده ولی مع ذلک حسن در خفای پدر مشغول الحاد و زندق خود
بود و از شرب خمر و ملامی او را باکی نبود و رفیقان که با امامت وی معتقد بودند شرب خمر و ارتکاب
را از امارات ظهور امام موعود می پنداشتند و قرامطه که در بلاد ایران بودند نیز ضمایه استیسا الحاد حسن
را فراهم نمودند و با الجمل چون کجایم از دنیا رفتند پسر ناخلف بر سر سلطنت قرار گرفت در تهاون شریعت
غرا کوشیده و هیچ کس را بر ارتکاب محرمات عنایه نکرده حقیقه کاری کرده که قرامطه سرانگشت حیرت بداند
کریده تمام سر استانش سپردند بدان که حسن اگر چه در زمان حیات پدر عده کثیری از جهال با و گردیده
با امامت بلکه فوق مرتبه امامت او شدند لکن اغلب اسمعیلیه بر اعتقاد اسلامی خود باقی بودند و حسن بعد از
فوت پدر و استقرار سلطنت و ابتلای غاصد که آخرین خلفای علویین بود به تزاریه و نصاری فرصت غنیمت
شمرده خواست تزویری کرده تمام اسمعیلیه ایران را در دام خویش افکنده صید نماید چاره در این دید
که اینها را از عمل کردن بتکالیف شرعیه باز داشته تا بواسطه ترك واجبات و ارتکاب محرمات البته قلب که
عرش الرحمن است از غبار عصیان پره و سیا گردیده مأوای شیطان شود و انگاه داعیه خود را از نبوت و
الو هیئت لغا با آنها نموده قبول خواهند کرد از جهت اینکه عمل بتکالیف شرعیه که جعل آنها از روی حکم و مصالح
الهی است از برای قلب بمنزله جوهر هست که زنگ کدورت را از چهره مرات بزداید پس چنانچه البته که بر
صفا خود باقی و کرد کرد صفحه او را نکرش و افعبات صور را ارائه مینماید یعنی صور خوب را خوب مینماید
و صورت بد را بد همین گونه است مرات قلب انسان را می که عمل بوظائف شرعیه و احکام الهیه مینماید
مرات قلب و مصفا و روشن است صورت رحمانی و رحمانی و صور شیطانی را شیطانی مینماید و بعد
از نقش این دو صورت ممتاز از یکدیگر در قلب عقل حکم باخذ حق و صورت رحمانی و رفض باطل و صور
شیطانی مینماید و اما اگر نباشد کسی تن زیر بار تکالیف نداده و عمل بوظائف شرعیه ننموده البته
قلبی که مرات ما این حق از باطل است بزنک قسوت و غبار عصیان پره و سیا گردیده بحد تکلیف حق را از
باطل و صورت رحمانی را از شیطانی امتیازی نباشد در این هنگام عقل که نقاد حسن و قبح است از
کار افتاده نفس اماره سر بلند نماید و هی اماره بالسوء پس این چنین کسی افسا خود بدست نفس اماره
داده و خود از عقب او می رود تا وقتی که سر از چادر بل بیرون نماید چونکه افسا بدست نفس اماره

نبیّه هشتم از فضائل و سیر

۲۹۸

بدعاقت در چهره فناد البتّه این شخص با اینحال هر کس هر چه بگوید و لو ادعا خدائی باشد از او قبول مینماید
و بالجمله هر عاقلی باین تأملی میفهمد اینک داعی الی الله بودند هر یک جعل و ظائف و احکامی که در حقیقت
داروی عمای قلب بوده است مینمودند تا بواسطه عمل کردن بان وظائف مراتب قلب که محل معرفت الهیه
است بر صفا اصلی خود باقی و محل وساوس شیطانیه نکردند بخلاف آنها شیکه دعوت بسوی نفس خود
مینمایند و تمام بختشان پیش چهار روزه دنیا است و اعتقادی بنشأه آخرت ندارند اول کاری که
میکند بار افعل و لا تفعل را از دوش تابعین خویش برداشته و قلب آنها را بزنگ معاصی از قابلیت
نور ایمان انداخته از جهت اینکه دنیای خود را معمور نماید پس اگر انسان دهری و طبعی مسلک نباشد
و اعتقاد بنشأه دیگر و حساب و عقاب داشته باشد چگونه جرات این دارد که بگوید شما فلا مقدر
مال بسر کار بد هید آنچه کردید بگردن من تا اینکه مرید بدعاقت هم اتکالا بحرف این مرشد دهری ظاهر
الاسلام از هر جا هر نحوه دست رس داشته باشد تحصیل مقدار نماید از برای مرشد خواطر جمع که مرشد
کفایت کارش را مینماید مرشد هم اموال او را گرفته مشغول بکیف خود میشود (دیدید که چه کرد مردی که خیر
او مظلمه برد و دیگری زد) و کان عاقبتهم انهم اخالدهن فی النار الخاصل حسن بد که ابتداء از قبل خود
این الحاد و کفر تا بر مردم القا نماید بنا باشد قبول قول او نمایند گفت بهتر است که بگویم از جانب ما خبر
بمن رسیده این بود که در شهر بموجب فرموده او مردم ولایت رود بار بالموت آمدند بعد از اجتماع آنها فرائض
داده کرد و مصلی که میدان وسیعی بود در پای قلعه منبری نصب نمایند و چهارایت بزرگ سرخ و سفید
و زرد و سبز بر چهار طرف منبر منصوب ساختند و حکم کرد تا روز نوزدهم و در بعض تواریخ مثل روضه
الصفا روز هفدهم ما مبارک رمضان در آن سال مذکور خلائق بمصلی شافند پس از اجتماع مردم
حسن بر منبر برآمده گفت از امام در خفا فاصد پیش من آمده و نامه آورده که مضمونش تمهید و توفیق و
مدد هب است و حاصل آن اینست که ما ابواب رحمت و رافت بر متابعان و مطاوعان خویش گشودیم و
این طبقه را بندگان کردیم خویش خواندیم و از تکالیف شرع معاف و معذور داشتیم و خواطر عباد
خواص خود را از بار افعل و لا تفعل مطمئن و آسوده گردانیدیم و ایشان را بقیامت رسانیدیم و حسن بن محمد
خلیفه و داعی و محب ما است باید که شیعۀ ما را مورد پیروی و دنیوی مطیع و مطاوع او باشند و حکم او
حکم ما و قول او قول ما است بدانند که مولا نابراین رحمت فرموده و ایشان را بخدای عزوجل رسانیده
و کذا اینگونه خرافات گفته و از منبر برآمده امر کرد تا ناله ها حاضر کرده خلق را امر بافطار کرده افطار نمودند

حالات علی ذکره السلام

۲۹۹

و گفت امروز عید قیامت است و دائمائاً عید فطر همین خواهد بود و نقل کرده اند که در کنبه قلعه الموت این
 بیت نوشته بوده (برداشت غل شرع بتأیید یزدی از کردن عباد علی ذکره السلام) و چون باین
 تر ویرات اسمعیلیه ایران را تماماً مطیع و منقاد خود نمود طولی نکشید و اشتهار داد که من اولاد نزار این
 مستنصر من زار تیر نزار شنیدن این دعوی از حجت داغ دلی که از منعلیه داشتند کمال سرور و خوشحالی
 نموده تقویت از حسن میکردند و از جمله کاغذ هائیکه حسن باطراف مینوشت و اظهار مینمود که من امام
 از اولاد نزارم کاغذی بود که از برای رئیس مظفر که از قبل و نائب بود در قهستان فرستاد مضمون
 اینکه امر از خلیفه خدای بر روی زمین منم و خلیفه من در قهستان رئیس مظفر است البتة باید مرده
 ان دیار فرمان بردار او باشند و آن ملحد نیز اسیر کرد تا در قلعه مؤمن آباد منبری نهادند بر منبر برآمده مکتوب
 حسن را بر خلاق خواند از منبر برآمده اظهار طرب نموده مشغول دف زدن و نغمه نواختن شدند و رسم
 الحاد و زندگیا شکار نمودند سپید جمال الدین فغانی در موضعی از کتاب خود که رد بر دهر تیر نوشته
 است و فعلاً بلغت عربی نقل داده اند میگوید فلان کان القرن الرابع بعد الهجرة ظهر التبشرون الطبیعون
 تحت اسم الباطنية الخ بعض از مقالات باطنیه را نقل مینماید الخی ان قال وبعض اولئك المفسدين عند
 ما امکنه الفرصة و وجد من نفس ریح القوة اظهر مقاصده علی منبر الموت و تهم بازانة الخبیثه فقال اذا
 فامت القيامة حطت التكاليف عن الاعناق و رفعت الاحكام الشرعية سواء كانت متعلقة بالاعمال البدنیة
 الظاهرة او المملکات النفس الباطنية و القيامة عبارة عن قيام القائم الحق و انا القائم الحق فلیعمل عامل ما اراد
 فلا حرج بعد اليوم اذ رفعت التكاليف خلصت منها الذمم الخ یعنی ما در انسانیت را بر رکن تابعین خود
 محکم بستیم و در بهیبت را بر رخسار ایشان کشودیم افزین بر اینگونه مرشدین و پیشوایان که باندک زعماناً بعض
 خود را از اوج شرافت بشریت در حضیض خساست بهیبت میاورند باری باطنیه شهرت دادند که حسن
 از اولاد نزار است بعض از ایشان میگویند حسن بن کج محمد بن مولا نا حسن بن صباح بن علی بن احمد بن نزار
 و حال اینکه گذشت که کج محمد پسر بزرگ امید رود باری بوده نه پسر حسن صباح و دیگر اینکه حسن صباح
 ایست حسن بن علی بن جعفر بن حسین بن محمد صباح و از نواحی طوس بوده و یا اینکه بنا بر قول بعضی از اولاد
 یوسف جهری پادشاه بمن بوده و قضیه اش با حسن را در کانه ملقب بنظام الملک و عمر خیام که در دنیا بود
 نزار امام موقت تعلم مینمودند معروفست از کج محمد بن صباح از اولاد نزار شد البتة باطنیه که همه کارها را
 اینرا هم میسازند و بعض دیگر از ایشان میگویند حسن بن محمد بن حسین بن نزار و چون بر همه مردم اولاد

تنبیه هشتم از فضیلت ویم

۳۰۰

رودبار معلوم بود که حسن پسر کا محمد و او پسر کا بزرگ امید رودبار بهت لاجرم باطنیه و جوهی از بزرگ
مدتغای خود ذکر کرده اند اما متن آنها که خود حقیر از آنها شنیده ام و در روضه الصفا نیز ذکر کرده است با وجوه
دیگر اینست که میگویند در زمان سیدنا یحیی حسن صباح چون در آن زمان حسن را سیدنا می گفتند و از زمان
بزرگ امید تا زمان علی ذکرا السلام اسمعیلیه معروف بودند بر فقهای باری میگویند در زمان سیدنا
شخصی از ثقات و معتمدان مستنصر که ملقب بابو الحسن صعبک بود بعد از فوت مستنصر یکسال از مصر بالوت
امام کودکی از اولاد تزار را که مستقر امامت بود با خود آورده و این ستر را با حدیث غیر از حسن صباح اظهار
نداشتند سیدنا در اکرام و احترام ابو الحسن در غایت کوشید و بعد از شش ماه او را رخصت با نصیحت داد و
امام را در قلعه کرد در پائین قلعه الموت بود موطن کرد ایند تا در زمان محمد بن بزرگ امید پیری از برای محمد
مولد شد در آن امام را که علی ذکرا السلام باشد در چادر ری بچیده بقلعه برد در وقتیکه احدی در خانه که فرزند
محمد را بجا بوده حاضر نبود آن زن داخل خانه شد و علی ذکرا السلام را بجای کودک محمد را بجا نهاد و طفل
محمد را از قلعه بیرون آورد و مردم مشبهند که میگویند علی ذکرا السلام پسر کا محمد است این وجهیست که در نسبت
حسن تزار ذکر کرده اند و میگویند یکسال بعد از فوت مستنصر او را از مصر بالموت آوردند و فوت مستنصر
در ۸۷۰ هجری بوده است و فوت حسن صباح در ۸۵۰ هجری بوده است بنابراین سی سال تمام علی ذکرا السلام در
زمان خلافت حسن صباح بوده و بعد از او بیست و چهار سال بزرگ امید خلافت نمود و بعد از بزرگ امید
بهت و پنج سال کا محمد خلافت نمود که مجموع هفتاد و نه سال میشود بنابراین بعد از هفتاد و نه سال از وقت
آوردن علی ذکرا السلام را بالموت خلافت باورسید و خود علی ذکرا السلام را در ۸۵۰ هجری در قلعه لامسترین
کارد هلاک نمودند که از زمان فوت مستنصر تا زمان فوت او هشتاد و چهار سال فاصله بوده و لازم مجموع
ما ذکر اینست که علی ذکرا السلام پنج سال قبل بر خلافتش از دنیا فرشته باشد و دیگر اینکه اگر همان هم باشد
البشر بچیه خود را از بچیه غیر تمیز میدهند چگونه کا محمد و عباس الش این بچیه را بزرگ نموده فهمیدند که این بچیه ایشان
نست علاوه بر این شکالات اینها میگویند که این زن علی ذکرا السلام را در زمان خلافت محمد بن بزرگ امید
برده و با پسر او تبدیل نموده و از زمان فوت مستنصر تا زمان ابتدای خلافت محمد بن بزرگ امید پنجاه و شش
سال فاصله شد بر فرضی که این کودک یکسال بعد از فوت مستنصر هم مولد شده باشد همان سال هم او را
بالموت آورده باشد و کودک کا محمد هم در سال اول خلافتش مولد شده باشد مع ذلک که پنجاه و پنج سال
فاصله شده است از سال بکر این کودک را بقول اینها بالموت آورده اند تا زمانیکه آن زن او را آورده تبدیل کرد

حالات حسن علی ذکره السلا

۳۰۱

که اسم برادر بزرگ
کر بلائی عبدالحسین
و کوچک کر بلائی
محمود بود

و لازمتر این حرفها اینست که بچه پنجاه و پنج ساله را با بچه سه چهار روزه عوض کرده و احد نفهمیده باشد شمار بخند
اگر کسی عقد قلب باینگونه حرفها بنده میتوان گفت این کس انسان است حاشا معروفت فرعون چون خواست
ادعای خدای نماید مدتی خلق را وادار نمود بخوردن با فلا تا قولش را قبول نمایند ظاهر اخبار از بعض اهل این
زمان نداشت که محتاج بخوردن با فلا و انصار نپسندد و برادر بود ند از فاسم آباد که قریب است بن مشهد
رضاء و نیشابور و محل تولد حقیر است برادر بزرگ از ملاحد یعنی افا خانی و کوچک مسلمان بود
بزرگ در مقام اضلال کوچک برآمده بود و او اشکال نمود بر بزرگ که شما چرا منکر احکام شرعیه شده و
ترک صلوٰه مینمایید برادر بزرگ در جواب گفت بدان که در یکی از جنگها که سرکار با اعداء جنگ میکردند
کار خیلی بر اصحاب سخت شده و بسیاری از ایشان کشته شده سرکار از آن روز بواسطه مشاققه بر اصحاب وارد
آمده تکالیف را از اهل طریق عفو فرموده اند ملاحظه نمایند که چگونه شیطان بردوش این پیر مرد هفت
ساله سوار شده و بهر دو پارکاب پیملوی او میزند که علاوه بر عقد قلب منکوس خود بر این حرف میخواست
غیرا هم بقبولاند بگوای بد غایت که شدت حرب و جنگ موجب عفو از تکالیف میشد و غیر از باری
تعالی ممکن بود کسی اثبات و اسقاط تکالیف نماید هر اینه حضرت امیر اولی بود در لیل الطهر بر که ظهر
و عشاء بن را بصلوٰه خوف و مطارده با اصحاب دانمودند عفو از صلوٰه نمایند از جهت اینکه از اول دنیا
معلوم نیست حربه بان شدت واقع شده باشد اگر دیگرها امیر علیه السلام را امام میدانند بدبخت تو
اعتقاد خدائی درباره او داری پس چرا پیروی او را نمیکنی و کذا کیفیت صلوٰه حضرت سیدالشهدا اروا
له الفداء در ظهر یوم عاشورا که شاعر میگوید (که نماز است آنکه آن مظلوم کرد دیگران را از آن عمل
محروم کرد) پس باید دانست که شیطان اینها را اعمار نموده بجانب دوزخ میکشاند نستحیر بالله من شره و
شر تابعیه باری چون فضائح و قبائح علی ذکره السلام از حد فرون شد برادر زن او که از بقایای ال بوهر بود
و باطنش بزبور ایمان و ابقان راسته در شده در قلعه لامستران ملعون را بزخم گاردی از پا در آورده
بدوزخ روانه نمود پس از او پسرش محمد بجای وی نشست و این محمد را ظاهر کیش ضلالت از پدر بالا نر بود
و بالجمله محمد در نوزده سالگی بر تق و فتق امور مملکت مشغول گشته مدت چهل و شش سال در کارهای بزر
برد یکی از شعرای ایشان درباره او گوید (غم را کجا وجود بنماید چه ما بریم نام محمد علی ذکره السلام
خلاصه ملاحد در زمان او خونها ریختند و راهها زدند و دست درازنها کردند در اموال مردم
و این محمد چند پسر داشت ارشد همه جلال الدین حسن بن محمد بود و او بجای پدر قرار گرفت و بعد از

نذیه ششم از فصل دهم

۳۰۲

جلال الدین پسرش علاء الدین بر سر پادشاه نشست و او را پسران چند بود اگر انظار کنی الدین خورشاه بود
 بین او و پدر که ورت پیدا شده بالاخره رکن الدین حسن ماند و در آنجا بطبع جائزه بقتل پدرش علاء الدین
 وادار نموده اتفاقاً روزی علاء الدین شراب خورده در خانه که از چوب و نه متصل با صطبل کوسفند
 ساخته بودند بخواب افتد و نیمه شب حسن ماند و در آنجا تبری بر کردن او زد که دیگر سر برداشت و در مآشوا
 سه رکن الدین خورشاه بجای پدر نشست و این آخرین سلاطین الموت بود و سلطنت او یکسال بیش نبود
 که در این سال چنگیز خان زمین را از لوٹ وجود ملاحظه پادشاه نمودند چنانچه بعد از مرگش و انشاء الله و
 بالجملة از زمانیکه علی ذکره السلام با باطنیه رفیق شده و اسماعیلیه را بکفر و زندق وادار نمود تا زمان رکن الدین
 خورشاه و انقراض ملاحظه قریب بود و شش سال کشید و در این مدت ادب شرعیه بکلی از میان اسمعیلیه
 برداشته شده تماماً طریقه مزد کبیره مجوس را پیشه نمودند و تا کنون هم در میان آنها ساری و جاری میباشد و
 احکام از آنها از این گرداب ضلالت جان بسلامت بیرون نبرده اند اما حاصل امروز هر کس در هر کجای عالم که
 بگوید اسمعیلیه ام از این چهار فرقه که ذکر میشود خارج نیست یا در روز تیر است و یا نزار تیر است که فعلاً معروفند
 باقا خانی و یا منعلیه است که فعلاً معروفند بهر و یا مقنعه است که فعلاً معروفند بعباده الله و غیره
 این چهار فرقه اسمعیلیه خالص هیچ وجود ندارد و این چهار فرقه هم حالشان معلوم شد که چگونه باطنیه
 اینها را بودند و با خود ملحق نمودند و لذا مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سره در فوائد مستدرک
 میفرماید ثم ان الظاهر من کتاب المقالات ان الاسماعیلیه کلمه منکرون للشرایع تارکون للفرائض مستیعون
 للمحارم الى ان قال رة ووافقنا على ذلك السيد الفاضل المعاصره في الروضات في ترجمه جلال الدین
 الرومی الى ان قال ولعله لذلك لم يتعرض شيخ الطائفة في کتاب لغیبه لا بطلان مذهبهم كما تعرض لا بطلان
 مذهب الکیسانیه و الناصبیه و غيرها الظهور فقام مذهبهم عند جمیع المسلمين الى ان قال و فی عصرنا هذا
 باتون من هذه الطائفة من بلاد الهند الى زیارة الامیر علیهم السلام و الحسين و یترکون بغداد و یسرون منه
 الى کربلا و لا یمرون الى بلاد الکاظم بل تواضعوا لهم طاعتهم حرم علیهم النظر الى قبرة المبارکه من بعد بل
 حدیثی جماعتهم بسوئے نغوذ بالله من الخسران انهم مراد از کلامش که میفرماید و وافقنا على ذلك
 مرحوم افامیرزا محمد باقر خونساری است چون قاضی نور الله شوشتری در مقام اینکه ملای روحی
 شیعیه است در موضعی از مجالس المؤمنین خود میگوید و از مؤیدات تشیع و اینکه از اولاد جلال الدین
 بوده که پدر بر پدر او از داعیان اسمعیلیه بوده اند و جلال الدین از بعض قبایح عقاید و اغالی که بعض

تکفیر و تنبیح
 نویسنده
 علی

این مقاله تالیف
 حسن بن موسی النوبختی
 علیه السلام

کتاب التائید
 محمد باقر خونساری

حالات ملاحدة الموت

۳۰۳

از مناخرین انطافه در مذهب اسمعیلیه احداث نموده بودند تبرا نموده باصل مذهب اهل بیت علیهم السلام رجوع نموده افامه را مجدداً باقره در روضات الجنات در مقام اشکال بر قاضی نور الله میفرماید ثم لیعلم ان استناده فی اثبات شعبه الرجل بکونه من اولاد جلال الدین الا سمعیلی و هن من استدل ل بعضهم فی ذلك با شعاره المشهوره بل هذه النسبة ان ثبت لکانت خدیه بن الرجل من وقوع النسبة الى المخالفین معنای امر الایمانه لان اسمعیلیه الخ و ذکر کثیر من مطاعنهم الی ان قال بل الظاهر ان ضرراً باطنیه الملعونه بهذا الدین المبین اعظم من ضرر الخوئیة الظاهرية الذين یجلون الفاظ الکتاب السنه علی ظواهرها دائماً و ان کان الدلیل الفاطم علی خلافها قائماً لان هؤلاء الارجاس و الانجاس مع جمیع ما فیهم من الانکاس و الابلاس لم یجتووا اساس الاحکام و لم یعدوا فی الظواهر عن طریقها الی الاسلام و لا انکروا فی الحقیقه مثل اولئك الا زلام معاد یوم القیام و ان کان کلاهما وردا النار و ساقطاً بالفریط و الا فراط عن حد الاعتدال و الاعتبار و فی موضع اخر قال ثم ان من جمله شواهد کون الرجل ای المولوی فی سلوک غیر مصدق ان لبس له من فخره لا مقاصد خبر مضرب وقوعه فی من افلاج الفرامطه و سلطنة اغلاج الملاحدة و اغشام کبار المنصوره و اجتماعهم علی نقوه الباطل بل الظاهر ان هجوم هذه الطائفة المضلة لم یتفق فی جمیع الطبقات من هذه الملة مثل ثقافته فی اواخر المائت السادسة و اوائل السابعة التي هم موسم طلوع هذه النجمة یعنی المولوی و جماعه اخرى مثل الشیخ نجم الدین الکریمی و تلمیذه رضی الدین و الحکیم سنائی و الشیخ العطار و شمس الدین النیریزی و محی الدین العربی و الشیخ سعد الدین الحموی و الشیخ عبدالقادر الجلی و غیرهم انتهى کلامه رفع فی المحل مقامه و نیز صاحب کتاب سوسنه در مذهب از کتاب خود میگوید فیما وصل الینا من اخبار الفرامطه و الدروزیه الذین لا تخصهم اهل السنه مع هذا المذاهب الاسلامیه و لکنهم اهل ردة و شرک و لذلك لم یذعنهم شیء فی الطوائف التي یعنقدون هلاکها من الفرق التي سبقت الاشارة اليها فی الکلام علی الفرق الاسلامیه انتهى و کيف کان چه اینکه از فرق اسلامی شمرده شوند

بالتشرد فعلا اسمعیلیه غیر از ملاحده **تلیسیر نام** در هیچ جا وجود ندارند

در ذکر سلسله ائمه نزاریه از فرق باطنیه در تبصیر قبل گذشت که ملاحده فعلا چهار فرقه اند دروزیه و مستعلیه و مضغیه و نزاریه و اختصاص ائمه نزاریه را با ذکر این فرق از بعد از جهته اینست که دروزیه سلسله ائمه شاهی هین ائمه نزاریه است تا الحاکم بالله شود در حاکم توقف نموده میگویند حاکم با سنیاً بالارفته بعد بر میگردد چنانچه در تبصیر قبل ذکر کردید و اما ائمه مستعلیه تا مستنصر بارتزاریه موافقت و بعد از مستنصر بنا بر قول نزاریه چنانچه از جدول بعد که از ملاحده است معلوم میشود در منصور بن مستعلی سلسله ائمه نشانی

تنبیه از فصل ویم

۳۰۴

قطع و تمام میشود و اما بنا بر تواریخ در غاصد که چهاردهم از خلفای مصر بوده منقطع گردیده و اما با اعتقاد
خود آنها رشتۀ امامت را نسلاً بعد نسل در دست فعلاً از خود رنبر و دستگاه دارند و اما مقنعه که فقط
اسمشان اسمعیله است و الا غیر از مقنع اعتقاد هیچ کس ندارند و کف کان اول ائمتہ نزار به که عبارت از افاخانها باشند
حضرت امیر علیهم السلام است ۲ حسین بن علی از جمله اینکه حضرت مجتبی را امام میدانند چنانچه در تنبیه هفتم
گذشت و از جدول ملاحظه که بعد است نیز معلوم میشود ۳ علی بن الحسین ۴ محمد بن علی ۵ جعفر بن محمد ۶ اسمعیل
ابن جعفر ۷ محمد بن اسمعیل ۸ جعفر الشاعری بن محمد ۹ محمد الحبيب بن جعفر الشاعری بن محمد ۱۰ محمد آتهدی که اول
خلفای مصر بوده ۱۱ پسرش قائم ۱۲ پسرش منصور ۱۳ پسر او معز ۱۴ پسر او عزیز ۱۵ حاکم ابن عزیز ۱۶ فاهرن
حاکم ۱۷ مستنصر بن قاهر ۱۸ نزار بن مستنصر ۱۹ احمد بن نزار ۲۰ علی بن احمد از اینجا بعد را امام جعلی خوانند
اند که نسبت علی ذکرة السلام را متصل بنزار مینمایند لذا گفته اند ۲۱ حسن صباح بن علی ۲۲ یحیی بن محمد بن صباح
و حال آنکه نسبت حسن صباح و یحیی بن محمد در تنبیه قبل گذشت که هیچ ربطی به نزار ندارند و خود این دو نفر هم
مدعی این معنی نشده اند ۲۳ حسن علی ذکرة السلام ابن یحیی که مدعی شد که من از اولاد نزارم در حاشیه کتاب
عمدة الطالب از تاریخ فرشته که یکی از تواریخ هند است نقل کرده میگوید و الحسن هذا عنی الذی ینسب نفسه
الی المصطفی لدین الله و یقال له علی ذکرة السلام و هو کاذب فیه دعواه انه ابن نزار بل هو ابن محمد بن بزرگ
الزود باری و لد علی فرشته و لم یتبع انه ابن نزار حتی مات ابوه و جلس حسن هذا علی مکانة یقلع الموت فادعی
انه علوی فانه ابن نزار و ادعی الامامة لنفسه و کان محمد بن بزرگ امید و ابوه من دعائه الامامة
یدعون الامامة لنفسهما الخ و کذا صاحب کتاب و ضرة الصفا میگوید و یقین یناید دانست که از خلفا
حسن صباح هر که دعوی فرزند اسمعیل کرده دران دعوی مفتری و کذاب بوده و میباشد و ظاهراً
کسی این دعوی باطل نکرده مگر حسن بن محمد بن بزرگ امید المشهر بعلی ذکرة السلام انتهى ۲۵ محمد بن حسن
۲۶ حسن بن محمد ۲۷ علاء الدین بن حسن ۲۸ رکن الدین خورشاه ابن علاء الدین که آخرین خلفای الموت
بوده و بدست چنگیز یان کشته شد از اینجا بعد کیفیت ترتیب و عدل ائمتہ شان خوب در دست نیست
اجمالاً از جمله آنها سید احمد است از جمله شاه خوارزم است غیر از خوارزم شاه معروف که قبل بر
سلاطین چنگیز بوده و از جمله محمد زرد و زالشهر شمس تبریزی و قبرش در ملکانست و بعضی گفته اند
قبر او در حیدرآباد رکن میباشد و این غیر از شمس تبریزی که صاحب کتاب کلیات و مصاحب بامولویت
میباشد چنانچه در حاشیه عمدة الطالب از تاریخ فرشته نقل مینماید پس ملاحظه فاسم آباد و در آباد که

ذکر ائمه نزاریه

۳۰۵

کلمات شمس را بجای قرآن خود قرار داده و عمل کردن بمضامین آنرا واجب میدانند و خود شمس معروف را از ائمه خود می شمارند اشتباه کرده اند و بالجملة آن شمس که از ائمه باطنیه است و محمد زردوز بن شاه خوارزم و هو این سید احمد و هو این سید محمد و هو این سید حسن المعروف بعلی ذکرة السلام ابن کجا محمد بن بزرگ امید رودباری است و شمس تبریزی مشهور که صاحب دیوان شعراست غلزا بن شخص است و از جملة ائمه اینها یکی مؤمن شاه یکی شاه رضی یکی شاه طاهر و از جملة ائمه شان سید ابوالحسن خان کرمانی و پسر شاه خلیل الله و پسر او افغان معروف بمجلد و پسر او علی شاه و پسر او سلطان محمد شاه بعد مخفی نمائند اینک سیات تمام اینها بر حسب تواریخ منتهی میشود بحسن معروف بعلی ذکرة السلام و سیات و امامت او هم فی الجملة معلوم شد که جملة بوده است حال اگر کسی بپرسد اندازه کفای میکند در سیادت اینها مختار است چون بعضی از مؤمنین از سیادت افغان و اولادش سؤال کرده بودند حقیر بیشتر از اینکه نقل شد از تواریخ بدست نیاوردم والله العالم و بر تقدیر بیکه افغان و اولادش نسب خود را از غیر طریق علی ذکرة السلام منتهی بخلفای مصر نمایند سیادت ایشان نیز معلوم نخواهد شد زیرا که در نسب خود خلفای مصون از اختلاف عظیمست و بنابر قول صاحب کتاب سوسن و قول سید مرتضی رازی قد و نقل ابن خلکان از محققین اهل انساب خود آنها منتهی بعبد الله بن مہر قلح میشوند چنانچه در تنبیه سیم از فصل دوم و در اول کتاب نیز ذکر کردیم این مقدار از عدد ائمه نزاریه که مجموع سی و نمر عدد میشود ذکر شد ولی بر حسب این جدول و نقشه که ملا محمد کشید است که مجموع آن چهل و هفت عدد میشود هشت عدد دیگر باقیست که در دست مانیت ناری این صورت نقشه است که بتمام خصوصیات ضبط شده است و این نقشه را ملا محمد زبیدی در یک سفری از سفرهای که بر می پی رفته بود از برای حقیر سوغات فرستاده بود نمیدانم چقدر است که اسماء ائمه شان را در این شجره ذکر نکرده است بعضی از اوقات هم که حقیر از آنها سؤال میکردم منفرد اسم میبردند و بالجملة اهتمام زبیدی در اخفاء اسماء ائمه شان دارند لعل و جیش این باشد که چون وصله های ناجور بهم پیوسته اند از قبل حسن رودبار بر که وصل نیز آورده اند بسا باشد خیلی از این کارها کرده باشند لذا میخواهند پرده از کار برداشته شود و الا وجهی ندارد پنهان کردن و دیگر اینکه ملا محمد در این نقشه حضرت رضا ارواحنا له الفداء را از اولاد موسی بن جعفر شمرده است لکن یک شی که ملا محمد در رد زبیدی نبود و در اوقات نبودن خود برادرش ملا حسن را نایب قرار داده بود ملا حسن در جماعت خانه دین باد اصرار زبیدی داشت و اقامت بر همان مینمود بر اینکه حضرت رضا از اولاد عباس و از ائمه اهل سنت و برهانش این بود که بعضی از منصوفه آنها گاه گاهی در دار الحفظ جمع شده مشغول ذکر میشوند

باری چون ملا محمد در نقشه اش اختلافاتی که در حضرت حجة عجل الله فرجه شده است بعضی را ذکر کرده
 بحال اینکه تو همین و تضعیف از مذاهب شیعہ کرده باشد مناسب بود در این مقام ذکر خبر شریف که حضرت
 صادق علیه السلام تقریباً صد و سی سال قبل بر زمان غیبت خبر داده است از وقایع زمان غیبت از اینکه
 مردم در شک واقع میشوند از حجت طول کشیدن زمان غیبت که بعضی منکر ولادت آنحضرت میشوند و
 بعضی میگویند مؤلّد شده و مرده است و بعضی میگویند امام یازدهم عقیق بوده هیچ اولادی نداشته
 و بعضی تجاویز کرده قائل میشوند بنیاد ترازد و ازده امام که خدای تعالی معین فرموده است و بعضی میگویند
 روح حضرت حجة در غیر حلول کرده است و تمام اینها خبث طینت خود را بواسطه این حرفها اظهار

نموده مرتد میشوند و رشته اسلامی را از گردن خود بیرون مینمایند

ولکن چون خبر را در تنبیه اول از فصل دوم در

صفحه (۴۲) نقل کرده ایم رجوع

بآنجا نمائید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ذات قدس مرتضی علی است اسماعیل ترا امام خضر مولا سلطان محمد شاه

امام علی علیہ السلام

۱۰۰

P.V.

مخفی میباد اینکه ملا محمد در این شجره که کشیده است و این شعب عدیده را از طریقۀ اثنی عشرت خارج نموده
 بجای خود که این معنی و نسبت از برای این طریقۀ و حال اینکه هر ذی شعور میفهمد که این وهنی نیست بلکه
 اثبات حقانیت این طریقۀ مطهره کرده است من غیر شعور و الفاظ بیان ذلک اینکه مثلاً راهی که یکقدار
 مسافتی از او بگذرد یک راهی از او جدا شود و مقدار دیگر بگذرد راه دیگری از او جدا شود و هکذا هر چند قدم
 که میرسد یک راهی از او منفصل میگرد تمام انکسائیکه ادنی شعوری داشته باشند ان راه مستمر کشیده شده را
 شاه راه و این راههای منفصل شده از آن را کوره راه مینامند پس معلوم میشود که این بنجاره هیچ شعور و
 ادراک این معنی نداشته است و همچنین شجره هر اندازه که نمومینماید این شاخه های اطراف آن متعدد
 میشود و این شاخه ها هر کدامی چند روزی نشو و نما می دارند و بعد از اینکه قوه نموموجه میشود بان شاخه
 شاه فرد که شاخ درخت است این شاخه های اطراف از قوه نمومیافتند و غیر از قطع نمودن و سوزانیدن
 هیچ فائده بر وجود آنها مرتب نمیشود چنانچه این کونه است شجره طبری امامت و شاه راه هدایت ائمه اثنی عشر
 صلوات الله علیهم جمعین که کشیده شده است چنانچه پیغمبر در باره ایشان و قرآن مجید فرموده است آنها جلالت
 ممد و دان الخ و ان کسانیکه توقف کرده اند و بار امامت را با خر منزل نرسانیده اند که بعضی در حضرت امیر
 توقف نمودند و بعضی در حضرت باقر و بعضی در حضرت صادق و بعضی در حضرت موسی بن جعفر و بعضی
 در حضرت عسکری توقف نمودند چنانچه مفسلاً گذشت مانند ان شاخه های اطراف شجره اند که چند روزی
 نشو و نموی داشته بعد از آنکه قوه نموجه باصل سر شاخه شده اینها از قوه افتاده بحدی که کم کم روی درخت شکند
 گذارده جز سوزانیدن بکاری نیاید و همچنین است حال ان کوره راهها شبکه از این شاه راه هدایت خارج شده
 که بعضی از حضرت امیر علیه السلام خارج شده اند مانند کسانیه و بعضی از حضرت سجاد مانند زید و بعضی از
 حضرت صادق مانند فطحه و شمس و اسمعیله که بعد از حضرت صادق هر یک از این سه طایفه کوره راهها
 گرفته مثنی نمودند و بعضی از حضرت موسی بن جعفر جدا شدند مانند احمد پیر و بعضی از امام علی علیه السلام جدا
 شدند مانند محمد پیر و بعضی از حضرت عسکری جدا شدند مانند کذابیه یعنی اصحاب جعفر کذاب پس شاه
 راه انستکه خود مستمر باشد و هر چند قدمی بکراهی از او جدا شود و همچنین شجره انستکه باندا نه استعلام خود
 نمود داشته باشد و شاخه های اطراف را و اگر گذارده پرموده شوند و قوه نموزا توجه بر شاخه دهد تا خود را
 بسر حد کمال رساند حال جناب ملا محمد اینقدر ادراک نداشته است که بمقتضای کلمات و شجره که خود ایشان
 از برای فریب دادن عوام ترتیب داده اند ریشه و طریقۀ خود ایشان از جمله کوره راه و شاخه درخت است که

مضی شجره است و باید قطع او نمود چنانکه ریشه و طریقه ایشان یک شعبه نیست که از شاه راه ائمه اثنی عشر
جلای شده است و دیگر اینکه قائلین بامامت زید بن الحسن را در این شجره اش از حضرت امیر جدا کرده است و حال
اینکه بر تقدیر بیکدیگر هم یک ریشه و فرقه باشد اینها بعد از حضرت مجتبی ^ع منحرف و قائل بامامت زید پسران
حضرت شدند و چون این بداران حضرت حسن ^ع در شجره اش ثبت نکرده چرا که معتقد بامامت او نیستند
خواستند این فرقه را نیز ذکر کرده باشد دیده محل جدا شدن ندارد لابد شده است که این ریشه را از حضرت امیر
بیرون نماید و دیگر اینکه میل دارم کسی از تابعین ملاحظه سوال نماید که این ائمه مختصه شما که از اسمعیل ^ع
باشد یک خبر هم بناید از پیغمبر و یا از یکی از پنج امام که شما قبول دارید رسیده باشد و از قضایای عجیبه اینست که هر یک
از طوائفی که از جاده خارج شده اند بعضی از اخبار هست که ممکن است منطبق بر آنها شود و اهل این مذاهب
نیز در اثبات طریقه خود متمسک بان اخبار نموده اند و علمای اعلام هم جواب آنها را داده اند ولی درباره ائمه
اسمعیله ابداً یک خبر ضعیفی هم وارد نشده است حاصل اینکه این شجره ملاحظه بعد از حضرت صادق ^ع که ائمه
مختصه ایشانست بیکفرقه بهره خارج است و بس و حال اینکه معنی شجره و شاه راه اینست که شاخهای عدیده و
راههای عدیده از آنها منشعب گردد چنانچه از این شجره که اسماء مبارکه ائمه نوشته شده است معلوم میشود که
تا ائمه طریقه عدیده تا توقف نموده اند و یا از جاده خارج شده اند حتی پنج فرقه در خصوص حضرت عسکری ^ع توقف
نموده اند چنانچه قبل از تعداد طوائف موقوفین و منحرفین ذکر کردیم که باز ده فرقه در بین راه توقف نمود
شاه راه ولایت را با خرزسانیدند و هشت طایفه از صراط مستقیم خارج شده و طریق اعوجاج را اختیار
نمودند و اینها هر کدام در هر جا توقف نمودند و یا از جاده خارج شدند ائمه بعد از انکار و رد نموده اند و ^{بمقتضا}
نص صریح پیغمبر ^ص که در خبر اخیری از اخبار یک در این شجره مبارکه که میفرماید من انکرهم اورد و احداً منهم نکلمنا
قد انکرنا و ردنی و من انکرنا و ردنی فکلمنا انکر الله و ردته در حقیقت انکار خدا و رسول نموده اند اخبار
مدرج در شجره را تا آخر ملاحظه نمائید فائده دارد تلک کلام امان از تفاق و اغراض شخصیه دنیوی این ملا
محمد یا شخص دیگر ملاحظه براهیم نامی در دین باد که هر دو از اهل علم محسوب میشدند همیشه بواسطه اغراض
دنیوی در شقاق و تفاق بودند ملا محمد ابراهیم با حکومت ساخنه ها نرجوئی میکردند و ملا محمد را در محلی
واقع میساخنند و مکرراً و از راه صطبل که جای کار و الاغ بود جای داده در بر و راوی بستند تا بواسطه
کارها ملا محمد خبیث بمقتضا الشقی شقی فی بطن امه و النار و لا العار خود را بیاطنه بنه و جمع کثیر پراکراه
نمود (عاقبت کرک زاده کرک شود) (کرچه با ادعی بزرگ شود) و الا چه باید بعد از اینکه انسان عمر خود را

معامله هلاکوخان یا اسمعیلیه

۳۱۰

مدتها صرف در تحصیل علم نموده نتیجش کمراهی و اضلال مردم باشد پس معلوم است که از اول تحصیل شطنت بوده بلباس علم و اهل علم در آورده (علم هر چند که بیشتر خوانی چون عمل یا تونست نادانی) (نه محقق بود نه دانشمند چهار پانته بر او کتابی چند) انما مثلهم کمثل الحمار مجل اسفارا

تنبیه همر

در ذکر قلع و قمع اینها بدست هلاکوخان چنگیزی بدان بعد از اینکه علی ذکر السلام دین اسمعیلیه را بر باد فنا داده و دعوی اینکه امام و از اولاد تر است نموده و کفریات باطنیه را در میان اسمعیلیه تشنا داده و قلوب آنها را از دین اسلامی منحرف گردانید اسمعیلیه مطلق العنان شده با باطنیه و مقنعه و هر لامذهبی که خود را در تحت اسم اسمعیلیه در آورده بود دست بکی کرده رادع و مانع الهی در میان ندیده بجان مردم افتاده کبفها کردند خونهار بچند ما لها بغارت بردند تا زمان رکن الدین خورشاه و چون رکن الدین سبب استیاد رقتل پدر خویش علاء الدین نموده و او را در دوزخ بهر سرش حال علی ذکر السلام روانه نمود خودش بجای پدر بر مقر سلطنت قرار گرفت و از سلطنت او یکسال پیش نگذشته بود که در این سال چنگیز بن روی زمین را مستخر نموده منکوقا ان برادر خود هلاکوخان را با سپاه کران بطرف ایران فرستاده و سلطنت ایران را بعهده کفایت او واگذار نموده و امر کرد که باید قلاع اسمعیلیه را خراب و دیواری از آنها را در روی زمین باقی نگذاری لذا هلاکوخان بفرموده برادر تمام قلاع اسمعیلیه را مثل قلعه کردکوه و کوه توال قلعه و قلعه لاصتر و قلعه رودبار و قلعه میمون در تمام را خراب و بجا یکسان نموده و قلعه الموت را که پانته قرار داده بودند از زمان حسن صباح و قلعه دسپا مستحکم بوده در سر کوهی واقع شده کران کوه بجهت شربست که خوابیده و گردنش را بر زمین گذارده باشد یعنی راه بالا رفتن آن کوه منحصر است در یکراه باز یکی الحاصل هلاکوخان الموت را محاصره نموده تا عرصه بر قلعه کمال نگذشت رکن الدین خورشاه امان خواست و او را امان دادند پس از رخصت با کمال ذلت از قلعه بزمی راهی سر باستان هلاکوخان نهاده خواجہ نصیر المله و الدین الطوسی قدس سره الفدوسی که در آن اوان در الموت نزول اجلال داشتند در بعضی از کلماتش میفرماید اثره في سنة يوم الاثنين غرة ذي القعدة صباحا رایت یعنی خورشاه سلطان الاسمعیلیه عن تحت و وقف امام هلاکوخان کعبه من عبیده و بالجملة منکوقا ان فرمان داده بود که باید عدا از باطنیه حتی اطفال آنها را باقی نگذاری و تمام را قتل عام نمائی و هلاکوخان نیز در اجرای این فرمان کوتاهی نکرده تیغ نیز در میان ملاحه گذارده دیاری از آنها را باقی نگذاشت

کرمفصله از این
خواستار باشد بر وقت
الصفاء جوع
نمایه

پاک کردن هلاک و خازمین زلوت اسمعیلیه

۳۱۱

حتی بعضی از اتباع رکن الدین که از بیم جان بقزوین یا محال دیگر گریخته بودند اندام نمودن و تفتیش نمودن هر کس را در هر جا بدست آوردند زنده نگذارند و کذا از موقف جلال حکم صادر شد که سردار لشکر خراسان که بضبط امور مهتدا مشغول بود تیغ تیرها از ملاحده آن سرزمین دریغ ندارد و هم دست بقتل ایشان برآورده تا اینکه دوازده هزار تن از باطنیه را بجا که مذلت انداخته الحاصل اسم ملاحده بکلی از صفحه ایران برچید و زمین زلوت و چو آنها پاکیزه گردید و اگر کسی هم از آنها متفرقا در گوشه کارها باقی مانده بود مخفی و اظهار عقیده خود نمینمود تا زمان افغان محلاتی که محمد شاه غازی ابن لایجک هرات پیدا کرده بود افغان بازار را آشفته دیده بیاد جد و اباء خویش علیه ذکر السلام و ابو طاهر قمری افغانه سر بخود سری برآورده بنای طغیان و رزیدن گذارد و بی تبرش بجا که خورده بمقصود خویش نائل نگردد چنانچه در تنبیه بعد بعرض خواهد رسید و اما خود رکن الدین خورشاه بعد از اینکه سر استانه سلطان سپرد ملازم موکب هماهون^۱ اعلی حضرت شاهنشاهی هلاک گردید و سلطان کمال ملاطفت درباره او مینمود تا آنکه یکی از بنات مقولیه اظهار تعشق نمود هلاک خان و زامانوس نکرده دختر را با تزویج نموده تا اینکه روزی هوای ملاقات منکوقا^۲ ان بر سر رکن الدین افتاد هلاک خان او را با احترام تمام بطرف ترکستان در نزد منکوقا^۳ ان فرستاد در بین راه بعضی مخالقات و خیانتها از رکن الدین سر زده همراهان خبر منکوقا^۴ ان حادث منکوقا^۵ ان در ظاهر بر رکن الدین گفت تو خیانت کرده باید بر گردی از هلاک خان استر ضا حاصل نمائی و در باطن امر کرد که در بین راه او را بعشیره واجلادش ملحق نمود لطف حق بانو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند فرعون و شداد را محلت داده تا چند صبا مشغول مشرب شده و شقاوت خود را بر همه ظاهر نمایند که مردم بدانند اینها عن استحقاق عقاب میشوند لیلک من هلاک عن بینه البینه باری تعالی تعجل در عقوبت نمیزداید از جهت اینکه تعجل در عقوبت از برای کسی نیکوست که اگر تاخیر اندازد شاید عجز طاری شود نتواند عقوبت نماید و لکن در قادر علی الاطلاق چونکه لا یمکن الفرار عن حکومته بنا باشد صلاح در تاخیر عقوبت باشد

تنبیه پادشاه

در ذکر حالات افغان محلات و طغیان و رزیدن و مخفی مباد اینکه جد مادری افغان مهر محمد صادق که از سادات اسمعیلیه اش میباشند و لقبش صدق علی شاه و از مظفر علی شاه تلقین اجازه یافت است و صبیحه^۱ که مادر افغان باشد ملقبه بربکاره بوده است چنانچه در طریق الحقایق مینویسد و جد پدری افغان چنانچه^۲ مدنا سخ مینویسد ابو الحسن خان ساکن کرمان و از قبل سلاطین زندیه حکومت کرمان را داشته است بوا^۳ سطر

تنبیه نازدهم از فصلک و سیر

۳۱۲

شاه خلیل الله مد
در محلات ماند بعد
پزد را پیشه نمود
دو سال در پزد تو
کرده تا یک روزی
مردم پزد بواسطه
صدر را فساد یافتند
از ملازمان
اتباع
ع

بعضی مخالفت او را از کرمان اخراج نموده آمد در محلات که از محال قم است منوط شد تا از دینار رفت بعد از او
پیرش شاه خلیل الله تعالی ایشان نمودند و انهاد رخا نه شاه خلیل الله متحصن شدند در خانه بسنه بر سر
بام سکر نموده حتی خود شاه خلیل بنفسه مشغول مدافعه شدند مردمان برپوریش اول در خانه را شکنجه داخل
شد شاه خلیل را با انباش پاره پاره نمودند بعد از آن افغان پیر شاه خلیل در درگاه فتحعلی شاه قاجار اظهار
تظلم نمود و سلطان او را مورد عطف خود قرار داده و حکومت بلوک قم و محلات را بدو واگذار نموده و بعد از
فوت فتحعلی شاه محمد شاه غازی حکومت کرمان را که منزل اباء واجداد افغان بوده با افغان عطا فرموده و افغان
بعد از مدتی که بر خوان نعمت محمد شاه غازی نشسته در ششکه که محمد شاه ابنلا بیچنگ هرات داشت بنای طغیان
و سرکشی گذارده و در قلعه نیم متحصن شده لاجرم حسب فرمان شاهنشاه عباسقلی خان سرتیب با فوج لارنج
و حسن خان باور توپخانه بدفع او مامور شده او را در قلعه نیم حصنا کردند و از قفای ایشان فیروز میرزا
که این وقت حکومت کرمان داشت بالشک ساز کرده بر سر قلعه نیم تاختند و کار بر قلعه کیان صعب انداختند
چون افغان راه چاره از همه جهت بر روی خود مسدود دید لاجرم قران مجید را با تنگی از گردن او بچنه
بر کتاب فیروز میرزا افشاده شاه زاده او را بجان مان داد و صورت حال را معروض داشت گرفتار افغان
محلات و آوردن و رابط هرات و دیگر باره فرار و طغیان او چون افغان محلات در قلعه نیم دستگیر شد او را روانه
درگاه شهریار داشتند روزی چند در بقعه شاهزاده عبدالعظیم حیران و برجان خویش ترسان بود حاجی میرزا
افاسی ابرو وانی که در زمان فتحعلی شاه معلم محمد شاه بود و در زمان سلطنت محمد شاه صدر اعظم بود حاجی عبدالمجید
محلات را بشاهزاده عبدالعظیم فرستاد تا افغان را به همراه خویش بجانه حاجی میرزا افاسی تزل داده بالاخره
افغان بشفاعت حاجی میرزا افاسی از دخامت عمل ماضی اسوده که دید پس از روزی چند رخصت یافتند
محلات شد و در خانه و قلعه خود نشین کرد و مزرع و مرتع خویش را مالک آمد بعد از چند از اولیاء دولت
خواسته تار نموده که او را اجازت سفر مکرر معظمه و زیارت عتبات غالباًت دهند این مسئولش نیز اجابت کشد
پس زنان و فرزندان و اموال و اطفال خود را از راه بغداد روانه کر بلا و نجف نموده انگاه در مدسه مادر میرزا
از بلدان ایران اسمی نام دار شنیده بود از مردم نهانی کس فرستاد و دو چندان که سزاوار بوده نهاد و چنانکه در
محلات کسی ندانست پانصد سراسب تازی بجنده بمضاربست و اعدا کار سفر کرد و مردم رزم دیده را بهر
بیدل زربفریفت و در عشر اول رجب یکشب از محلات بر نشنه راه کرمان پیش داشت چهر در کمر متاجماع
عطاء الهی که از طایفه اسمعیلیه اند و اصحاب عطا که لقبش مقنع است بودند تمام اهمیت افغان را به

ذکر حال اقاخان محلاتی

۳۱۳

که خود را بکرمان رسانیده در آنجا شکر از عطاء الهی انجن نموده و سر بخود سری بر آورد و فرمان چند از قبل شاهنشاه غازی مجبور کرد شبیه خط و مهر تمام مسووفان درگاه را در پشت فرامین رقم کرد بدین کیفیت که ما حکومت کرمان را تفویض با اقاخان نمودیم و امر و نواهی او را مردم کرمان نافذ دانستند و سران فرمان او بر نشاند و خود نیز با عیان کرمان بنحو بکر رسم حکام است کاغذها نوشتن از آنجمله کاغذی بجا جی سید جواد که از جمله علمای کرمان بوده نوشت (نامه اقاخان محلاتی بجا جی سید جواد) (سفر کعبه کتب تاجریات رسم) از آنکه سالک بحقیقت رسد از راه عجاز) لا یخفی اینکه در این شعر بارت بیت الله را عجاز و حکومت کرمان را حقیقت ازاده کرده پس حقیقتی را که مرشدها میگویند ما بحقیقت رسیده ایم همه از این قبیل است بهر حال در نامه خود نوشت که بنده درگاه عمر زبارت مکه معظمه داشتم در عرض راه این احکام و فرامین رسید ما مور حکومت و توقف در کرمان شدم مهمان پذیر باشید والسلام و از اینوی چون خبر پیرون شدن اقاخان از محلات معروض درگاه پادشاه افتاد حیلت سازی او را رقم کرده روانه مملکت نزد و کرمان داشت لقصه اقاخان همه جابسر عت تمام طی مسافت کرد تا بکار شهر نزد رسید و چون جماعتی از قبائل عطاء الهی در آن حدود بودند و او میخواست که ایشان را با خود همراه نماید و بطور اخفا ممکن نبود عرضیه از اردکان نوشته خدمت شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله ارسال نمود بدین مضمون که شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکه معظمه فرموده تا از بند عباس طریق مقصد سپر مرو فرمانی از پادشاه نگاشته با مصکا حاجی میرزا افاسی صدر اعظم بدین شرح که اقاخان از راه بند عباس روانه مکه معظمه است حکام بلدان و امضا عرض راه حشمت و رانگاه دارند و همه جایند پراگنده او کرده مهمان پذیر باشند چون قاصد و فرمان جمعی اقاخان را بهاء الدوله حاکم نزد مشاهده نمود امر کرد تا در میان شهر خانه از مهر ورود او معین نمودند و ساز و برگ مهمان نوازی مهیا داشتند و عده را با استقبال فرستاد که روز پانزدهم رجب اقاخان از برای ورود خود معین کرده بود او را بشهر آوردند در این روز خبری از اقاخان نشد تا آنکه چند تن از مردمان اقلای که در دوفریخی نزد اقامه داشتند معروض داشتند که اقاخان حکم داد که اتباعش هفتاد نفر شران مارا با اموال دیگر ما خود داشته با خود بردند شاهزاده بهاء الدوله کس فرستاد نزد اقاخان که از برای شما خانه در شهر معین نمودیم چه شد که بنامد بدو شران این جماعت را چار بوده ابد اقاخان در جواب نوشت که امروز عدری بود مارا فردا از حضرت شاهزاده برخوردار میشویم و این شران را بکر گرفته ام شاهزاده و مردم نزد منتظر ورود اقاخان روز دیگر صبح خبر رسید که اقاخان شب دو ساعت بطول فجر مانده اموال مردم را گرفته فرار کرده بطرف کرمان و اما اهل کرمان بعد از آنکه

تنبیه یازدهم از فصلک ویم

۳۱۴

مناشر و فرامین مجملۀ افغان از اطالع نموده مہبای بد پرائے و استقبال بودند کہ ناگاہ خبر طاعنی و باغی
کری افغان از قبل شاہنشاه رسید و کذا خبر چاپیدن او نواحی ہزد را ہم رسید و معلوم شد کہ ارادہ کرمان
دارد و فضلعلخان کہ حاکم کرمان بود در تہبہ چارہ سازی او برآمد الفصہ افغان چون مجدود کرمان رسید
برادر خود محمد باقرخان را بطرف سہر جان فرستاد تا قلعہ زبد آباد کہ جای محکم بود در تصرف خویش آورد
فضلعلخان چون از قضیہ مطلع گردید جمعیتی پر داختر از کرمان حرکت بہمت زبد آباد نمود تا آنکہ جنک عظیم
بین عساکر دولتی و اصحاب افغان در گرفت از طالع شمس تا زوال آتش حروب مشعل جمع کثیری از طرفین
بجاک افتادند در پایان امر لشکر افغان شکستہ شدہ روی بفرار آوردہ باراضی احمدی ولایت کرمان شد
و از آنجا بطرف اسفندقرہ و میناب کہ کرمانست روانہ شدند و زمستان را در آنجا مشغول تہبہ بودہ تا فصل
بہار شد باز با جمع کثیری از سوارہ و پیادہ و دو عرادہ توپ و قورخانہ زبادی برداشتر باہنک تختہ شہر
کرمان روانہ شد از آنطرف فضلعلخان حاکم کرمان اول بہار ہمین سال کہ سنہ ۱۲۵۷ ہجری باشد عرضہ بدرگاہ
شاہنشاه ہی نمود کہ افغان دست از اندیشہ خویش باز نداشتہ اگر سپاہی در خور جنک بد بجانب ہنک
نماید روا باشد لاجرم فرمان شد تا حبیب اللہ خان امیر توپخانہ بامردان جنکی و توپہای پارہ کوب روانہ
کرمان کشت قبل بر رسیدن سپادولتی افغان نزدیک کرمان رسید فضلعلخان حاکم کرمان اسفند پار
خان برادر خود را با فوجی لشکر با استقبال جنک او فرستاد و از قفای او عبد اللہ خان مرتب را با فوج ملاہری
روانہ نمود و ہمچہ خان مرتب تفتیکی کرمان نیز با سپاہ خود از دنبال ایشان روانہ شد اول اسفند پار خان رسید
جنک میان او و اردوی افغان در گرفت افغان با سپاہ خویش غالب اسفند پار مقتول اصحابش ہزیمت نمودند
افغان چون از کار اسفند پار پرداخت بطرف عبد اللہ خان تاخت عبد اللہ خان با اول حملہ ضعیف کشتہ قلعہ
بزنجان مخصص کشت افغان در حصا کردن او سوگندیدہ او را بکذاشت و اہنک و لہجد خان مرتب کرد و چون
صرصر خان بروی زد در اول حملہ لشکرش را پراکنده ساخت ناگاہ در ہفت فرسنگی کرمان در اراضی سرد
سہر قلعہ مشہر جای کرد در این وقت امیر توپخانہ با اردوی شاہی رسید اہنک افغان نمود و او نیز خوف
در مقابل ایستادہ آتش حروب مشعل گردیدہ و در پایان کار افغان شکستہ شدہ طریق فرار برقرار اختیار نمود
خود را بقلعہ مشہر رسانیدہ روز دیگر فضلعلخان کہ برادر کشتہ بود با سپاہی زیادہی ملحق با میر توپ خانہ
شدہ با اتفاق راہ قلعہ مشہر برگرفتند افغان چون این حال داد بد از قلعہ مشہر بیرون شد و بجانب ہم و
نرماشیر کوچ داد فضلعلخان از فرار او دل قوی کرد و از قفای او تاختن کرد در منزل رپکان کہ سرحد

حالات قاخان بعد از فرار نمودن به هندستان

۳۱۵

بلوچستان و نرماشیر است بدو رسید هر دو لشکر در هم افتادند و از یکدیگر همی کشتند آخر الامر قاخان مغلوب
 شد و چند نفر از بهر هماره ها که همراه او بودند کشته و دست گیر شدند در آن حال تاریکی چهار نفر از کشته قاخان
 در آن تاریکی از راه بیابان طبرقی فرار پیش داشته تا قندهار که بخت و از آنجا راه هندوستان را پیش گرفته
 در بندر بمبئی سکونت اختیار کرد در بیان حالات قاخان بعد از استقرارش در بمبئی
 و اما بعد از اینکه قاخان پاس از عودت بایران پیدا کرد در هند که مملکت ازادی و مطلق العنانی مذهب بود
 مستقر گردید شروع کرد بدکان باز کردن و دعوات فرستادن با طرف از ایران و غیر ایران و در زمانی که در محلات
 بوده است بهر زاهد و رضائانی بوده کاشانی که طبیب مخصوص قاخان بوده است قاخان پس از استقرار در
 بمبئی او را می طلبید بهر زاهد رضا یکی از پسرانش که میرزا عبدالکریم نام و مهارت تامی در طبابت داشته از برای
 قاخان میفرستاد و این میرزا عبدالکریم مدت حیات قاخان را در بمبئی بوده بعد از فوت او و خلافت پسر
 علی شاه میرزا عبدالکریم در ظاهر بی پنهانی در نزد اقرباء و صله رحم و در واقع حرکات علی شاه در نظرش ناپسند
 آمده و خست گرفته عود بایران نموده بعد از پیچیدن علی شاه او را خواست میرزا عبدالکریم عذر آورد قبول قول و نکرد
 الحاصل بدو واسطه که هر دو از مشوین خلی نزدیک میرزا عبدالکریم انداز او نقل کردند و الله اعلم که میرزا
 عبدالکریم گفته است محمد حسن خانی بوده است در کاشان از منصوفه و دارای بعض علوم غیر سیه از قبیل سحر و جادو
 بوده و فعلاً هم در کاشان مقبره و دستکاهی دارد و قاخان از ادب تامی محمد حسن داشته بک روز محمد حسن
 خان جمعه اتشی در میان پنبه و پنبه را در میان قوطی گذارده با قاخان میدهد که این را داشته باش بگو و بگو
 بگارت خواهد آمد این بود که قاخان در هند وستان ایش میان پنبه را مایه دکان خویش قرار داده هندو
 ایش پرست که در نواحی هند بودند مشری قاخان شده ایمان با او آوردند یک نفر که فعلاً مقیم در یکی از بلاد
 افریقیه است و شخص با اطلاعی میباشد میگفت یک صفحه است در هند وستان که اسم آن صفحه کج است و
 هر کس از اهل آن صفحه باشد و را خج میگویند و اینها در همه جا هند و افریقیه و زنگبار منتشرند و اینها هند
 و ایش پرست میباشد و غالبی از کسانی که بر قاخان گریه اند اینها میباشد نقل کردند یکی از اهل علم
 بهر قاخان گفته بود این چه بازی بر کرد کرده مردم را بضلالت میباندی قاخان در جواب گفته بود
 اینها که بمن ایمان آورده اند تماماً ایش میپرستند چه منم؟ هدایت بودند تا من اینها را بضلالت انداخته
 باشم حاجی حسینقلی جدید الاسلام در موضعی از کتاب خود مینویسد که در اوایل علی شاه پسر قاخان حاج
 اعراض کرده که نوچه گاره گفته من علی شاهم شاهزاده حاج گفته تو اغتشاش میکنی مردم ترا خلا میدهند

تنبیه بازدارنده از فصل ویت

۳۱۶

علی شاه گفت چه ضرر دارد شما چند ملیون هنود دارید در مملکت خود که تمام سنک تراشیده را خدا میداند
من که انسان مسنوی الخلقه ام از سنک کمتر نیستم حاج ساکت مانند دیگران امروز منعرض آنها نشده اند ^{انتفی}
کلام جدید لا سلام و بالجمله آتش پرستان بازار افاخان را کرم نمودند و خود افاخان هم چنانچه از مهرزا
عبدالکریم نقل کردند خیلی حفظ ظاهر مبر کرده است و در رشته نرهد و در ویشی قدم مبرده همیشه خرقة
پشمینه وصله دارد و تن و کلاه پشمی بسیار بلندی بر سر داشته است بر رسم درویشان در آن زمان سلطان
انگیزی زنی بوده که او را ملکه می گفتند پسر ملکه فرمان فرمای هند بوده است بوقتی فرمان فرما وارد بمبئی
میشود اعیان و اشراف رسم است از او دیدن مینمایند از جمله افاخان با همان خرقة پشمی هزار وصله و کلاه
پشمی یک زری دارد مجلس میشود فرمان فرما وحشت میکند با و میگویند که این شخص اهل ایران و تازه
داخل در تحت حمایت شما شده است فرمان فرما قدری وحشتش کم میشود افاخان در مقام پرسش حا
فرمان فرما میگوید همشیره ما ملکه حالش چگونه است همشیره نصرتی به هم از برای خود معین نمود بعد گفت
ما در مملکت خود مان محرم بوده ایم حال هم مرغوانی که در تحت حمایت و ظل عنایت همشیره ملکه دوران
احترام ما برقرار باشد فرمان فرما دید عجب الت مسخره ایست ظاهر این لباس مینماید که این شخص از دنیا
گذشته اینست که اعتنا بفلان نداشته باشد و از حرفهایش معلوم میشود که اول شخص است در طلب دنیا
لذا در جواب و گفت البته احترام شما باقیست ولی خواهش دارم در وقت رفتن این لباسهای شما را بتمنا
برای ملکه برده باشم باری افاخان از جهت اینکه حفظ ظاهر مینموده جمع کثیری از هندوهای آتش پرست با و
کر و پند ولی بعد از آنکه نوبت بعلی شاه و سلطان محمد رسید از جهت لا ابالی گری و اظهار واقعیات خود
را بسیاری از آنها بر کشته مسلمان و شیعه شده اند خصوصاً در زمان امامت سلطان محمد که بواسطه افعال
شیعه و کردار ناپسندیده او اغلب از آنها در سواحل افریقیه و نواحی هند و زنگبار از طریق افاخان بر کشته
و شیعه شده اند خلاصه از بمبئی دعوت با بران میفرستادند از جمله سید کریمی بود بدخشان فرستاده بودند
مدتها در بنیاد که قریه ایست از محال نیشابور سکونت داشت و او نیز بسیار حفظ ظاهر مینمود و لذا ناوقتیکه
او در کار بود روز بروز در ترقی بودند و چون خدا ^{خواست} بتعالی پرده از کارشان برداشته و کفر و زندقه شان
ظاهر کرد در کار دست ملا محمد افندایچند پرده نهان کرده بودند آشکارا شد لطف حق بانمودارها کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند از جمله چیزها ^{که} ملا محمد پرده از وی برگرفت این بود که اصحابش را منع نمود
از افامه مجلس عزای حضرت ابا عبد الله و از رفتن در مجلس تعزیه آنحضرت که این کارها بدعت است و در

در حالات قاجات

۳۱۷

اوقات روضه خوانی آنها نیز در جماعت خانه شان جمع میشدند و اشعار ملای و دهم و امثال آنرا میخواندند و سر مردم را بآنها کمر میکردند و کذا از زیارت قبور ائمه مردم را منع نمود که بوسیدن بچره نقره چاه فائده دارد و فعلاً از همان طرف بند عباس میروند از برای زیارت بمبئی و در آنجا یکسال پادشاهی یا کمتر توقف مینمایند منتظر اینکه سرکار از لندن تشریف بیاورد و کثیراً ماسرکار را ندیده بر میگردند خبر از زیارة فقدان المزور و بعد از مراجعت بعضی را کربلائی خطاب میکنند و بعضی را حاجی تقریباً در حدود ۱۲۲۲ که عید نوروز در دهه عاشورا واقع شده بود ملا محمد اکر کرده بود در دین یاد سفره کشیده شیرینی چیده مردم بمهراسم و ادب عید مشغول جشن و دید و بازدید بودند و ایضاً همین شخص که مقیم افریخته است نقل میکرد که در چند سال قبل در حدود بمباس که یکی از بلاد افریخته است سلطان محمد میخواست در عاشورا جشنی فراهم نماید شعبان حدود جمع شده بر حمت تمام مانع شدند و جشن او را ناخبرانه خنثی کردند و کار هم محترم تمام نشده مشغول جشن کردند دیگر از امور دیگر از پرده بیرون آوردن بود که وقف در علی کوری که قریه ایست از قریه نیشابور مجلسی بوده مردم جمع بوده اند ذکر صلوات در بین آمد مردم مکرر صلوات فرستاده می بینند ملا محمد هیچ اعتنائی نکند و صلوات بر محمد و آل او نمیفرستد حجت میپرسند سه مرتبه کف دستهایش را بر هم میزنند و میگوید صوتیکه از دهن شما خارج میشود مانند صوتیست که از میان دو کف من خارج میشود و دیگر اینکه اینها معجزه و کرامات از سرکارشان نقل مینمودند که از جمله آنها این بود که شبی در جماعت خانه دین یاد اصحاب مشغول ذکر و دعا بوده اند که ناگاه دیدند سر و الفکار سرکار دیوار حجره را شکافته نمایان شد اصحاب همه بیرون دویدند هیچ کس بسرکار نرسید مگر امام قلی که خود را بسرکار رسانیده رکاب و پیرا محکم گرفت و عرض نموده دست از دست بردارم مگر اینکه حاجتم روا نمائی سرکار فرموده امام قلی هنوز جوانی هر وقت شانه در محاسن قرار گرفت خویشتن مهر سی امام قلی شانه را در آورده در پوست و گوشت صورت خود فرو برده بخوبی شانه در صورتش قرار گرفت سرکار فرموده که حال بمرد خویشتن رسید بعد از آن امام قلی که رسته شد حقیر امام قلی را ندیده بودم ظاهر آن در زمان علی شاه بوده است ولی عزیزی از برایش ساخته اند ماهم بزیر قش رفتیم و از جمله ملا عباس بود در دین یاد که با اصطلاح آنها مکی بود می گفتند شبی ملا عباس رفت بود بحجرت افاضه سید کریم بدخشان دیده افا با سرکار صحبت مینمایند و ملا عباس فقط دست سرکار را میدیده که قلباً از او میپسندد و باور میدی کند این مطلب نمیدانم در زمان علی شاه بوده پادشاه پسرش سلطان محمد لکن در زمان سلطان محمد شبی در قاسم آباد ملا محمد در خانه نظر علی نامی میمان بود نظر علی خواهش نمود که امشب انجمن و مجمع ذکر را همین جا

تنبیه و از دهر از فصل اول

۳۱۸

قرار بدید ملا محمد اجابت نمود خلاصه مشغول اشعار خواندن بودند که بعضی از آنها این بود (ز درویشی
درویشان پیمبر فخر نمودی بسی ابر فرستاده خدا درشان درویشان) درین بکمر تیره نظر علی صدا بلند کرد
که ای ای این چه نوری بود که در میان ایوان دور زد و داخل حجره کرد بد فوراً ملا محمد بلند شد که سرکار تشریف
آورده اند هم از جابر خواسته صداها را بر ما مولا نا مولا نا بلند نمودیم ملاحظه نمائید که بی عقلی مردم تا چه اندازه
است صاحب تاریخ کج دانش می نویسید که حسن صباح بعد از اینکه از مصر مراجعت نموده در ایران گردش می نمود
تا اینکه رسید بحوالی رود بار و هستان دید کسی بر سر شاخه درختی نشسته و آره بدست گرفته بیچ آن شاخه
را آره مینماید با خود گفت در این نواحی باید رحل افامانداخت چرا که از کار این شخص معلوم میشود که
مردمان این دیار ادراکی ندارند نقل کردند از شخص روضه خوانی که گفته بود مادری منزل یکی از خویشان سلطانی
محمد کرم مزاجی و خنده بودیم خبر دادند که جمعی از مرده امله اذن دخول می طلبند ما از جا بلند شده استین
عباس کشیدیم با کمال ادب در حضور میزبان ایستادیم وارد شدند جماعتی هندک بنا کردند بخاک افتادن و عتبه
بوسیدن بکفایت خاصی زیارت نموده برگشتند پس از رفتن آنها با صاحب منزل گفتیم خرابی چه مسخره بازی است
که شما برگرد کرده اید گفت والله مردم خرد ما چه کنیم ایضا سید جلیلی بود از اهل هند نقل نمود که وقتی شاه
کرده بودند بر علی شاه که شما چرا مردم را دعوت بخدا می خودتان مینمائید جواب داده بود که ما آنها را وادار
نمیکیم آنها خود این عقیده در باره ما دارند گفته بودند پس چرا اموال آنها را قبول میکنید جواب داده بود
چونکه آنها اعتقاد بخدا می ما دارند مرتد شده اند اموالشان بر ما مباح است این هم خوب است بپست که آدم
اسباب ارتداد فراهم نماید تا اموال مردم بر او مباح شود

تنبیه و از دهر

در ذکر اما کنه که فعلاً مقر اینها است مادر و زبیه که محلشان همان جبالست که واقع است بین مصر و شام و
فلسطین که سابقاً معروف بوده است بجبل شیخ و فعلاً معروف است بجبل دروز و ساکنین آن جبل چنانچه در
تاریخ جبل دروز می نویسید بعضی نصاری و بعضی دروزی و عده قلیلی هم مسلمانند و در تمام جبل هفت
عدد کنسره است که معبد نصاری آن محال است و اما مسجد در تمام جبل هیچ وجود ندارد از جهت اینکه مسلمان
در جبل خیلی کم هستند و در زبیه هم که محتاج بمسجد نیستند از جهت اینکه داخل در هیچ ملتی نیستند تا محتاج
بمعبد باشند بلکه همان دستور عمل لامذهبی را که باطنیه بانها داده اند تاکنون در میانشان ساری و جاری
بوده است ولی از قراریکه صاحب تاریخ جبل می نویسید فعلاً ملغف شده اند که جدوا با نشان فریب باطنیه

ذکر امانتیکم قرطوبی فی سماعیله

۳۱۹

مخوسته را خورده اند لذا در مقام برآمده اند که خود را از تنگ آمدن هیه رها نیند و تحصیل ادب شرعیه نمایند
و اما غیر در روز پیر از ترابره و مستعلیه و مقنعه که در زمان طغیان افغان محلاتی در اطراف ایران ظاهر
شدند آنچه در حد و دین و کرمان بودند و غالبشان هم بهر و عطاء الهی بوده اند اما ظاهر ابکلی از بین
رفته اند و اگر نتمه هم باقی باشند در حکم معدومند و اما در نواحی قاش فی الجمله بقایای دارند از جمله مراد
میرزا و طالب میرزا از سرده قاش پیران میرزا حسن نام که یکی از دعائشان بوده است و سران این ستم قائل در
دین باد و قاسم آباد ابتدا نیز از او شده است و در اوقاتیکه در قاسم آباد بوده است مقروض مسکن او در میان کو
در جنب قنات ابی بوده که سقلاناب مینامند و فعلا آن موضع را مزارعی ساخته زبارت مینمایند و
پیران و از فرقه مستعلیه اند و بعضی از ملاحده حد و دقاش مثل بیهود و نواحی آن داخل در طریقه ملا
سلطان شده اند و فعلا طریقه ملا سلطان هم خالص نمانده است از جهت اینکه بعضی از ملاحده که اسم خود را
ملا سلطان گذاشته اند عمل باطنیه را ترک نکرده اند اما ملا سلطان و عملا باطنیه مینامند و با الجمله در قاش
آن کسانی که فعلا در تحت اسم اسمعیلیه اند خیلی کمند و اما در حد و در سرجام و پایشن جام اما در سرجام یقینا
در شاه تقی که در سر راه قاش واقع شده است عده هستند و در بعضی از قریه دیگر سرجام نیز فی الجمله سربا
کرده بودند ولی بعد از ظهور فضا یحسان ظاهر برکشند و اما در پایشن جام مثل فرمان و قلندر آباد بکو قی
باطنیه زیاد آمد و شد میکردند لکن بکمر تبعل و مؤمنین آن حدود ملتفت شده دعوات آنها را گرفته افشا
زیادی بر سر آنها آورده التزام از آنها گرفته که دیگر مرتب بآن نواحی نروند و ظاهر ادران حدود نفوذی نکرد
باشند ولی از قریه بکمر تبعل میشود در این اوقات تازه راه بنواحی قوچان پیدا نموده اند و سابقا ذکر شد
که اینها در هر جا بکمر راه مراده پیدا نمودند بمثل مرض مسریه ممکن نیست که سربا نکند بسا باشد در یک
خانه که چند نفر باشند بعضی را همراه نموده که بعضی دیگر ملتفت نمیشوند پس چاره خلاصی از دام اینها ترک مراد
و عاشرین است با دعوات اینها چنانچه اهل پایشن جام این کار کردند و لکن افسوس که برادران دینی فاعضا
با این عرایض نمیکند حکایت ماها حکایتان عده مرغیست که داخل شدند در مزرعه صاحب زراعت صدا
بلند نمود بکش کیش نمودن مرغها بیکدیگر نگاه کردند گفتند در میان ما کسی کیش نیست البته این شخص خطایش
با غیر ماها است صاحب زراعت آنچه فریاد زد و پندارنها اعتنا نمیکند سکی بطرف آنها انداخته یکی از مرغها را
از پا در آورده بقیه از خر و عیرون رفته دور یکدیگر جمع شدند گفتند معلوم شد این یکی کیش بوده که
بسیاری خود رسیده حال ما با سودی بر کردیم مشغول عیش خود باشیم تا اینابر کشند داخل مزرعه شدند صاحب

تنبیه سوار در هزار فصل و نیم

۳۲۰

زراعت باز بنا کرد بکش نمودن اینها گفتند خانه خراب یک کس در میان ما بود از اهرام کشتی و بکر چه خبر
داری که خواموش نمیشوی صاحب مزرعه بد داد زدن فائده ندارد سنگ دیگری رها نموده یکی دیگر را
با ولی ملحق نمود خلاصه همین منوال تا اینها را یکی یک تلف کرده تمام شدند حال ماها حال همین مرغان
می بینیم هر کس خلطه و امیزش باد شمنان طریقه و مذهب ما پیدا کرد در کرداب ضلالت غرق شد بر نکست
همسایه رفت بر نکست گفتیم کیش او بوده او اعتقادش سست بوده ما نبینیم برادر رفت خواهر رفت عمرو
پسر عمرو و اقربا تمام رفتند میگوئیم آنها کیش بوده اند ایما نشان ضعیف بوده ما نبینیم باز دست از مراد و
دوستی دشمنان بر نمیداریم با اینکه می بینیم همیشه مذهب ما را مسخره و استهزاء می نمایند خدا تعالی توفیق عطا
فرماید که بتوانیم خود را از فتن اخراج و از زمان حفظ نماییم و با جمعه جمعی که در ایران فعلا دارند در دین نادر
قاسم آباد است و در بعضی دیگر از قرای نیشابور و یقیناً عده هستند علنا و در بعضی قرای دیگر نیشابور
بودند و فعلا باقی مانده اند بانه خبر ندارم چند نفری هم که سابقا در قلعه طرک دو فرسخی مشهد مقدس بودند
ظاهراً از اینجا بر و نشان کرده اند فعلا در قاسم آباد ساکن شده اند و از جمله اماکنی که فعلا اینها ساکنند بر نیشابور
و نواحی بلخ که در طرف کابل است و معروفست به بر بر و به مشرقیه مقابل بر بر به مغربیه در اینجا عده از
بر برها از این طایفه هستند و در اینجاها معروفند بغلات سال گذشته عده از زوارها بر بری که در نجف
زبارت آمده بودند نقل میکردند که ما مردم ابتدا اینها را در میان خود میان راه نمیدیم و اینها در میان ما مردم
حکم یهودی ندادند و بسیار از اینها از طریق خود بر کشته مسلمان شده اند و همیشه ان باقی مانده هلا مسخره
میکند میروند در جماعت خانه شان مجلسشان را بهم میزنند و آنها میگویند این کارها نکنید که آقای ما بکر شما
میزند الحاصل تا زمانیکه افاخان بوده است چون حفظ ظاهر میکرد مردم چندان ملتفت نبوده اند بعد از
افاخان در زمان علی شاه مقداری ملتفت شدند و در زمان سلطان محمد که خود او در خطر پانث قدم
نمیزند تمام عالم فهمیدند که این طریق فاسد است لذا کثیری در خود اطراف هند و جاها ی دیگر بر کشته و بر
میکردند همین مقداری هم که باقی مانده اند بواسطه وجود بی سرکار است که مادر سلطان محمد باشد
باری اینها بلکه فعلا در دین نادر و قاسم آباد میباشند از فرقه نزاریه اند فقط بکنفرنج الدین شاه نای درین
باد از فرقه مسعیه بود که انهم جرأت اظهار مذهب خود را نداشت و تمام اینها در هر جا هستند غیر از قریه
سوز به رئیس نزاریه از ایشان که افاخانها باشند فعلا سلطان محمد است و او اولادی نداشته ولی
فعلا میگویند از آن زن نصرانی که تزویج کرده است پیری دارد و او را بعد از خود امام و جانشین قرار داد

مردم قبول نکرده اند که این نصرانیّه زاده است ولی آخر با آنها قبولانیده است و اما مسئله که بهره ها باشند
 رئیس مستقلی از خودشان مدرسه و دستکاهی دارند و صورت ظاهر را بهتر از ترار به حفظ مینمایند و
 خیلی متعصبند و چنانچه شعبه به بیست و هفت نفر و میاندازند و در هفت و ست شعبه تابوتوانند
 کوناهی ندارند چنانچه تقریباً در حدود سیصد نفر که یکی از منسوبین سلطان محمد شاه بود ولی طریقه
 و مذهبش مسئله بود بخراسان آمده بود و در خانه سرکاری که در محله چهار باغ واقع است منزل کرده
 بود ایشان دو عدد توله سگ همراه خود داشتند که آنها را از منزل سرکاری بیرون نمیدادند حتی اوقاتی را که
 بدین زاد و قاسم آباد هم میآمد توله ها را در منزل سرکاری گذارده همراه خود نمیاورد و بالجمله یکی از آن
 توله سگ جناب اخوند خطاب میکرد و بدیگری جناب شیخ بلی مقتضای عمل نمودن با ادب و طریقه مزدکیه
 همین اندازه از معرفت است خلاصه جناب ایشان مادامیکه در این زاد و قاسم آباد بودند کلاه سپاهی که
 سابقاً رسم بود در میان ایرانیها میپوشید و در وقتیکه از قاسم آباد سوار شد بعزم مشهد چند قدمیکه از
 جمعیت دور شد یک شبقه سیاه انگریزی از سخر چین ترکی درآورده بر سر نهاد که این کلاه و لباس انگریزی
 در بین راه حافظ او باشد و بداند که این شخص تبعه دولت برطانیه است حقیقه سزاوارست که این اشخاص
 اتمام و پیشرای خلق باشند خلاصه اینکه طایفه مسئله که فعلاً معروفند بهره عنوان رفتار و حرکات
 عنوان دبانئی و مذهبی است در میان مردم و معتقد با ادب طریقه خود میباشند و رشته تعلیم و تعلم از
 طریقه خود را از دست نداده اند و نوعاً هم مردمان با ثروت و مکنتم میباشند و رئیس ایشان ظاهر اعلی
 فاضل در حد و دین سکونت دارد و همراهی مالی هم از مرده خود نپاد می نماید و آنها را ترغیب و ادا از
 عمل نمودن با ادب طریقه و مذهب خود میکند حتی کتاب کوچکی که مشتمل است بر ادب مستحبه آنها از زیارت
 و اعمال مسجد کوفه زیارت اسمعیل بن جعفر و بعضی از ادعیه و اذکار مستقل طبع کرده اند با خود همراه
 دارند و ابتدا با حکم نشان نمیدهند بنده بر محمد زبانی چند دقیقه یک نسخه بدست آورد و در آن بنحزینار
 حضرت رسول و ائمه بقیع که اول آن السلام علی سیدنا و نبینا رسول الله باشد سلام بر حضرت مجتبی که
 السلام علی سیدنا و مولیاننا محمد الحسن بن علی الزکی الناصح الامین باشد نیز دارد و در کلمات الهی بحق محمد
 و انت المحمود بحق الحسن و انت الحسن بن علی دارد ولی یک نسخه خطی که کاغذ و ابرج بود در دست یکی از آنها دیدم
 که فقره زیارت منعلق حضرت مجتبی را نداشته و در غایب خاصه بغیر الفاظ وارده در ادعیه نیز در او
 بود عرض سرانکارهای اینها را در درجی صعب است زیرا که اهتمام زیادی در شبهه کاری و اخفای

خاتمه کتاب

۳۲۲

عقاید خود و من الغرائب اینکه اینها مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و حبیب بن مظاهر را زبانت میکنند و احترام مینمایند با وجود اینکه لو فرض خلاف احترام و پاhtکی از کسی نسبت باین بزرگواران صادر شود چه بسا باعث اخلاص در دینانست نکرد و اما نسبت بموسی بن جعفر که خلاف احترام و هتک و اقلا احتمال مضرت و اخلاص در امر دینانست میدهد همیشه در مقام هتک و خلاف احترام این بزرگوار میگوشتند چنانچه گذشت اینک از بغداد عبور مینمایند با چشم بسته که میباید چشمشان بکند و بارگاه آنحضرت افتد و اینکه مراد از شجره منهبه در قرآن موسی بن جعفر و اولاد او میباشد و امثال ذلك از اقسام توهین و جسارت نسبت بان بزرگوار و اینها نسبت جز اغوی شیطان که اینها را وادار مینماید بر امری که اقل مرتبه آن احتمال مضرت است که بحکم عقل و عقلا لازم الدفع میباشد باری مسجد کوفه بسیار میروند و اعمال آنرا بیجا میاورند ولی مسجد سهله ندیده ام از آنها کسی رفتن باشد حاصل اینکه رفتارشان در ظاهر رفتار دینانی است بخلاف فرقه ترابره که در خط دینانی حرکت نمیکند و اشخاص باثروت هم در میان آنها کم است زیرا آنچه تحصیل میکنند سرکار بعلان مختلفه از آنها میگیرند چنانچه قبلا عنایت وین اخاذی اموال مرده ذکر کردید و خود سرکار هم اعیان بنشین و در خط اعیانیت قدم میزنند و همیشه در فکر اینست که بیک قدر بر طیلی فراهم نموده بدولت فحیمه بریطانیته تقدیم نماید و منصبی از برای خود برقرار کند مانند منصب سری که قبلا ذکر شد و بخوان و لذا در آن حدود عامه مردم او را در عدا اعیان محسوب میدانند و در عدا در رؤسای مذهب دینانست و اما در روز تیر خورشید نیز دستگاه مستقلی دارند که نه اینها از در روز تیر خورشید و نه در روز تیر از اینها اگر چه نقل شده است که تازه راه بیکدیگر پیدا نموده اند از جهت اینکه دولت فحیمه بریطانیته از خوف اینکه شاید دولت فرانسوی فرقه در روز تیر را بر باید سبقت بر او گرفته راه امد و شد بین در روز تیر و افاخا اینها باز نموده که باین تر و بر جیل در روز طعمه

خوش ساختن و از چنگ خاتمه کتاب فرانسوی برون نمایند

در ذکر بعض اشکالات که باطنیه بر شعبه ها میکنند بدان اینکه از جمله اشکالات که اینها بر شعبه میکنند اینست که میگویند ما در حضرت حجه عجل الله فرجه کنیز بوده است و این وهن و نقصیت در امامان این بزرگوار این حاصل اشکال آنها و ممکن است که اینها در این اشکال از جهات عدیده اشکال کرده باشند ما ان جهات را ذکر مینمایم و جواب نقصان از هر یک از جهات میدهم پس میگوئیم این نقصان اینکه میگویند اگر از جهت خرید و فروش نیست که نسبت بان مخدده واقع شده است البته این معنی درباره او نقص نیست از جهت اینکه پیغمبر و حضرت سلمان را خرید و مع ذلك فرمود التماس منا اهل البیت و کذا برادران حضرت یوسف

در بعض اشکالات اسمعیلیه شیعه

۳۲۳

اورا فرو خند بمالك بن زغیر هجده درهم مصری که ندرهم کنعانی میشد و آن هم غش دار کدو هیچ جای
 صرف نمیشد چنانچه خدا بی‌غالی در قرآن مجید مقرر مایند و شروه شبن نجس دراهم معدوده الخ پس اگر شرارد
 حضرت یوسف و حضرت سلمان نقص بوده است در این مورد هم بگو نقص است و اگر نقصا از جهت اینست که
 میگویند این مخدّره اسپر شده است در میان اسرا بوده است و لا میگویند این مخدّره اسپر نشد بلکه ما مشد
 که خود را داخل در اسرا نماید تا بمقصود خویش نائل گردد چنانچه از روایت بعد معلوم میشود و ثانیاً اگر اسپر
 موجب کسر جلالت باشد شاه زنان حضرت شهر بانو بنت یزدجرد بن شهریار بن پرویز نیز در فتح مدین اسپر
 شد که والدۀ ماجده حضرت سجاد فخر العربی العجم علی بن الحسین علیهما السلام باشد و کذا اهل بیت عصمت و
 طهارت نیز بامر یزدید پلید اسپر شدند و اگر میگویند نقصان از جهت اینست که آن مخدّره ام ولد و بملک بمین بانوی
 حر و حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام شده است نیز بعقد اولاً اگر این معنی موجب نقص باشد در حضرت سید
 سجاد و حضرت اسمعیل ذیج الله نیز بگویند و ثانیاً اعتقاد شیعه بر اینست که هم شهر بانو را حضرت امیر ازاد نمود
 و از برای حضرت سیدالشهداء عقد فرمودند و هم رجب خاتون را پیغمبر از برای حضرت عسکری عقد
 فرمودند چنانچه در خیر شریف میاید و اگر میگویند نقصا از جهت اینست که پدر رجب خاتون قصر روم کا
 بوده است میگویند پدر شهر بانو هم کافر بوده است و دیگر اینکه اگر منتهی شدن نسبت از طرف مادر باعث
 نقص جلالت قدر باشد حضرت صادق علیه السلام را مادرش اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر بود که از طرف
 پدر مادر و مادر مادر بد و واسطه منتهی بای بکر است و مذکور میشود و لذا در کتاب عمدة الطالب میگوید کان
 الصادق یقول ولدی ابوبکر مرتین و شما باطنیه هم که حضرت صادق را امام و ابوبکر را پدر میدانند پس
 این معنی موجب و هن در امامت حضرت صادق میشود و همچنین انتساب از طرف مادر را اگر موجب نقص
 باشد این نقص در برابر هم خلیل نیز موجود است چنانکه اگر پدر مادرش بوده است علی قولی که شاید اصح اقوال
 همین باشد و بالجمله این اشکال و سرزنشست که ابتداء برادر بزرگ باطنیه هشام بن عبد الملك مروان بر
 زید بن علی بن الحسین علیه السلام نمود و جواب خود را نیز از زید شنید و در وقتیکه زید با و خطاب نموده فرمود
 لیس فی عباد الله احد دون ان یوصی بنقوی الله ولا احد فوق ان یوصی بنقوی الله وانا اوصیک بنقوی الله
 فقال له هشام انت زید المومل للخلافه الراعی لها ومن انت والخلافه ولا ام لك وانت ابن امی فقال زید لا اعرف
 احدا اعظم منزله عند الله من نبی بعث الله تعالی و هو ابن امی اسمعیل بن ابراهیم و ما یقصرک برجل ابوه رسول الله
 و هو ابن علی بن ابیطالب الخ حاصل این اشکال باطنیه نیز بمثل اصل طریقه شان موهوبست و اعتقادشان اینست

۲
 پدر مادرش
 قاسم بن محمد بن ابی
 بکر بوده است
 صح

خبر شريف متعلق بوالد ماجد فقيد المحرمات

٢٢٥

بشوعا بن قصر ملك الروم وامي من ولد الخواريين نسب الى وصي المسيح شمعون انبثك بالعجبان جددي
 قصر اراد ان يزوجه من ابن اخيه وانا من بنات ثلث عشرة سنة فجمع في قصره من نسل الخواريين القسبيين
 والرهبان ثلثمائة رجل وجمع من امراء الاجناد وواد العسكر ونبلاء الجيوش وملوك العشائر اربعة الاف واربون
 من بهي ملكه عرشا مصاعا من اصناف الجوهر الى صحن القصر ورفعه فوق اربعين مائة فلما سعد ابن اخيه و
 احدثت الصلح قامت الاساقفة عكفا وفتحت اسفارا لا يجبل تافلت لصلب من الاعلى فلصقت بالارض و
 تقوسنت اعمدت العرش فانهارت الى الارض وخر الصاعد من العرش مغشيا عليه فتغيرت الوان الاساقفة وارتعدت
 فرائضهم فقال كبرهم بحمد ايها الملك اعفنا من ملاقات هذه النحوس الدالة على ذوال دولة هذا الدين المسيحي
 والمذهب للملكاني فظهر جحد من ذلك تطهر اشديدا وقال للاساقفة اقيموا هذه الاعمدة وارفعوا الصلبي
 واحضروا اخاهذا المدبر العاهر المنكوس جده لازوجه هذه الصبية فيدفع نخوسة عنكم بصعوده فلما فعلوا
 ذلك حدث على الثاني مثل ما حدث على الاول وتفرق الناس وقام جحد قصر مغتما فدخل نزل النساء وارتدت
 الستور وارتبت في تلك الليلة كان المسيح وشمعون وعدة من الخواريين قد اجتمعوا في قصر جحد ونصبوا منبرا
 من نور يباري السماء علوا وارتقاغا في الموضع الذي كان نصب جحد فيه عرشه ودخل عليهم محمد صلى الله عليه و
 الروح خشنه ووصيته وعدة من ابناؤه عليهم السلام فقدم المسيح عليه فاعتنقه فيقول له محمد صلى الله عليه واله بارك
 الله اني قد جئت منك خاطبا من وصيتك شمعون فثانته مليكة الابن هذا واوما يبداه الى ابني محمد عليه السلام ابن حنا
 هذا الكتاب فنظر المسيح الى شمعون وقال قلنا لك الشرف فصل رحمتك رحم محمد عليه السلام قال قد فعلت
 فصعد ذلك المنبر فخطب محمد صلى الله عليه واله وروى جحد من ابنته وشهد المسيح عليه السلام وشهدا ببناء محمد عليهم
 والخواريون فلما استيقظت شفقت ان اقصر هذه الرؤيا على ابني جحد مخافة القتل فكتبت سرها ولا ابد بها لهم
 وضرب صدره بحجة ابني محمد عليه السلام حتى امتنع من الطعام والشراب فضعفت نفس ودق شحمه وخرت
 مرضا شديدا فمات في مدائن الروم طبيب الا اخره جحد وسئل عن دوائه فلما برح اليه البأس قال يا قرة عين
 وهل يحيط ببالك شهوة فازودكها في هذه الدنيا فقلت يا جحد اري ابواب الفرج على مغلقة فلو كشفت
 العذاب عمن في سجنك من اسارى المسلمين وفككت عنهم الاغلال وتصدق عليهم ومنبتهم الخلاص رجوت ان
 يهب المسيح وانه عافيت فلما فعل ذلك تجددت في الظهار الصحة من بدني قليلا وتناولت يسيرا من الطعام فسررت
 واقبل على اكرام الاسارى واعزازهم فاربنا ايضا بعد اربع عشرة ليلة كان سيدة نساء العالمين فالحمة عليها السلام
 قد زارتني ومعها مريم ابنة عمران والاف من صانفت الجنان فنقول لى مريم هذه سيدة نساء العالمين ام زوجك

اي الرؤساء
 ارتقوت

ارفع ابنته

شفقت اي خفت
 حضرت

برح به الدهر تزيها
 جده واضربه
 منه

خاتمة کتاب

۳۲۶

ابی محمد علیه السلام فاتعلق بها وابکی واشکوا إليها امتناع ابی محمد علیه السلام من زیارته فقالت سيدة
النساء علیها السلام ان ابی ابا محمد لا یزورك وانت مشرک بالله علی مذهب النصارى وهذه اخى مریم
عمران تبرت الى الله تعالى من ذنبك فان ملک الى رضا الله ورضا المسیح ورضی علیها السلام وزیارة ابی محمد
ایاک فقولی اشهد ان لا اله الا الله وان ابی محمد رسول الله فلما تكلم بهذه الكلمة ضمنی الى صدرها سيدة
نساء العالمین وطبت نفسی وقالت لان توقعی زیارة ابی محمد فانی منفذتک فانبهت وانا اقول و
اتوقع لقاء ابی محمد علیه السلام فلما کان فی الليلة الفا بلة رايت ابا محمد علیه السلام وكاتے اقول له جفوتنی بالحیة
بعد ان اثلثت نفسی مع الحزب حبك فقال ما كان تاخري عنك الا لشركك وانا انا تركت فی كل ليلة الى ان یجمع الله
تعالى شملتنا فی العیان فما قطع عني زیارته بعد ذلك الى هذه الغایة قال بشرتک لها وكيف وقعت فمالا شأ
فقلت اخبرنی ابو محمد علیه السلام لبلة من اللبالي ان جدك سبیر حبشا الى قتال المسلمین يوم کذا وكذا ثم تبهم
فعلبك بالحق بهم مستكره فی ذی الخد مع عدة من الوصائف من طریق كذا ففعلت ذلك فوعدت علینا
طلایع المسلمین حتى كان من امری ما رايت وشاهدت وما شربا ابنة ملك الروم الى هذه الغایة احد سواك و
ذلك باطلا عی ایاك علیه ولقد سئلني الشيخ الذی وقعت لیه فی سهم الغنیمه عن اسمی فانكرته وقلت نرجس فقال
اسم الجوارى قلت العجب انك رومیه ولسانك عربي قالت نعم من ولوع جدك وحمله ابای علی تعلم الادب ان اعز
الى امرئ من جمانته في الاخلاق الى وكانت تقصد فی صبا حارصا وتفيدنی العربیة حتى استمرسا فی
علیها واستقام قال بشر فلما انكثت بها الى ستر من رانی دخلت علی مولا ی ابی الحسن علیه السلام فقال كيف
اراك الله عز الا سلام وذل النصرانية وشرف محمد صلی الله علیه واله واهل بیته قالت كيف اصف لك اصف
لك بابن رسول الله ما انت اعلم به منی قال فانی اجبت ان اكرمك فما احب اليك عشرة الاف دينار بشری
لك بشری لا بد قالت بشری بولدی قال لها بشری بولدی بملك الدنيا شرقا وغربا وبملا الارض قسطا وعدلا
كما ملئت ظلما وجورا قالت ممن قال ممن خطبك رسول الله صلی الله علیه واله لبلة كذا فی شهر كذا من سنة كذا
بالرومیه قال لها ممن زوجك المسیح علیه السلام ووصیه قالت من ابنتك ابی محمد علیه السلام فقال هل تعرفی
قالت وهل خلت لبلة لم یزرن فیها منذ اللبلة التي اسلمت علی بد سيدة النساء علیها السلام قال فقال مولا نا
یا کافور ادع اخي حکیمه رضی الله عنها فلما دخلت قال لها ها هیه فاعتقها طویلا وقالت بها کثیر انقال لها
ابو الحسن علیه السلام یا بنت رسول الله خدمیها الى منزلك وعلیها الفرائض والسنن فانها زوجة ابی محمد وام القائم
علیها السلام حاصل مضامین ابن خیر شریف ایستکه بشر بن سلیمان کر بشر بن سلیمان کر یکی از تجار عبید واما ابود

او عز الیه فی کذا
ار تقدّم
ه
انکفا ای رجیع

ذکر ترجمہ خبر شریف

۳۲۷

یعنی گاسبی و خرید و فروش غلام و کنیز بوده است از اولاد ابی اویس نصاری و دوست داران امام علی
التقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و همسایگان و بزرگوار بوده است در سمرقانی میگوید مدتی من
کافور خادم حضرت امام علی التقی و کنت مولایم ابوالحسن علی بن محمد العسکری ترا نزد خود می طلبید پس چون
بخدمت من سرور رسید فرمود با بزرگواران اولاد ابی اویس نصاری میبایستی و همیشه اوقات دوستی و محبت
ما خانواده را لاحقین از شما باریش از سابقین خود برده بند و شما محل وثوق و اطمینان ما اهل بیت میبایستید
و اراده دارم اینکه سرافراز گردانم ترا بفضیلتی که سبقت گرفته باشی سایرین از شعبان ما را در محبت و دوستی
بب سرتی که آگاه گردانم ترا بران و اراده دارم اینکه روانه نمایم ترا از برای خریداری کنیزی که اراده کرده ام
خریداری او را بشو میگوید پس آن بزرگوار رقیمة بخطر روحی و لغت و ممبر مرقوم و بنجامت شریف عزیز تر فرمودند
و همیان زردی که در او بود دو بیت و بیت دینار بیرون آورده فرمودند بکری این وجه را و روانه شو
بجانب بغداد و در صبح فلان روز حاضر شود در کار جسر دجله کشتیهائی خواهد آمد که بدانها باشد جواری
و کنیزان اسیر شده و چون کشتیهائو بمقر خود رسیده قرار گرفت خواهی دید جماعت کثیری از وکلای سرکرده گان
بنی العباس بعد از غلبه از جوانان عرب حاضر میشوند از برای ایتباع جواری و چون این حال را مشاهده
نمودی بروی تری بک ان کس که فروشنده کنیزان و اسم او عمر بن یزید است و تمام اوقات خود را در نزد او بگذران
تا اینکه خواهی دید بیرون میاورند از برای مشتریانی جار به را بصفی چنین و چنان در حالتیکه دو جامه حریر
خوش قماش بر تن پوشیده است و امتناع خواهد نمود از عرضه داشتن او را بر مشتریان و راضی نمیشود
اینکه مشتری منعرض او شود از نظر کردن بصورت بالمس بدن او و خواهی شنید که ناله و فریاد او از زیر نقاب
بلند میشود پس بدان که میگوید و از لاله این چه قضی است و رسوائیست و چون بعضی از مشتریان که این حال و
عفت در او مشاهده نمود رغبت و میل او بیشتر میشود در خریداری آن جار به بعد بیکه تا سیصد دینار
او را خریدار میشود پس آن جار به بزبان عربی با او میگوید بدان که اگر هر دو همدوش یا سلیمان بن داود باشی
و ملکی مانند ملک او داشته باشی که من رغبتی در تو پیدا نخواهم نمود پس تیرس از تلف کردن مال خود و
مال خود را ضایع نکردن پس در این هنگام عمر بن یزید و جار به نموده میگوید پس چاره چیست و لا بد است
از اینکه فروخته شوی امتناع تو فائده ندارد آن جار به در جواب او میگوید چرا این همه تعجیل مینمائی قدری
مهلت دهید تا مشتری که باب طبع من باشد و اطمینان قلب بوفاء و امانت داشته باشم پیدا شود پس در این
هنگام از جای خویش برخاسته عمر بن یزید میگوید که من کاغذ از بعض بزرگان دارم که بخطر روحی و لغت

خاتمه کتاب

۳۲۸

روم به نوشتن است و در این کاغذ نوشته است اوصاف و کرم و وفاء و بزرگی و سخاوت خود را این کاغذ را
 بدهد باین جاریه تا ملاحظه نماید اخلاق و اوصاف صاحب کاغذ را اگر مایل باشد و راضی شد من
 از جانب او و کلمه را بقبول این جاریه را از تو بشنم سلیمان میگوید جمیع آنچه را که مولا بهم ابوالحسن دستور عمل
 بمن داده بود در امران جاریه امثال نمودم و کاغذ مولا را بعمرین پزید دادم و او بان جاریه داد چون آن جا
 امثال نمودم و کاغذ مولا را بعمرین پزید دادم و او بان جاریه داد چون آن جا
 بی اختیار ناله اش بگریه بلند شد و بعمرین پزید گفت لابدی از اینکه مرا صاحب این کاغذ بفروشی و قسمی
 غایب شد و یاد نموده که اگر مرا صاحب این کتاب بفروختی من خود را هلاک خواهم نمود پس عمرین پزید خوا
 او را اجابت نموده در مقام میا بهر برآمدیم بعد از گفتگوی زیادی بهمان مبلغ دو پست و بیست دینار
 که حضرت مرحمت فرموده بودند قطع معامله نمودیم پس وجه را تسلیم او نموده جاریه را تسلیم کردم در حاکم
 مسرور و خندان بود و او را محلی که منزل کرده بودم در بغداد و هیچ قرار و ازامی در او نبود و هر
 لحظه تعلیقه مبارکه امام از جیب خود در آورده میبوسید و بدیدهای خود میکشید و بصورت و بدن خود
 مینمایید من از حال او تعجب کرده گفتم میبوسی کاغذی را که صاحب او را ندیده و نمیشناسی پس در جواب گفت
 ای عاقل که ضعف است معرفت و شناسائی تو نسبت بمقام اولاد انبیا کوش خود را باز و قلب خود را خالی و مهیا
 کردن از برای شنیدن سخنان من بدان اینکه منم بلکه دختر شو عابن قیصر پادشاه روم و مادرم از اولاد حواریتین
 و منسوب است بشمعون و صی حضرت مسیح علیه بن مریم علیهما السلام و خبر میدهم تو را بامری بسیار عجیبی که از برای من
 واقع شده است و آن اینست که جد من قیصر روم اراده اش تعلق گرفته بود بر اینکه تزویج نماید مرا از برای پسر پاد
 خود در حالیکه من در سن سیزده سالگی بودم پس جمع نمود در قصر خویش از اولاد حواریتین اندوخته و علما
 و نهاد ایشان سبصد مرد و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد مرد و جمع نمود از امراء انصاف و اعوان و سرکرده
 لشکران و راه نمایندگان مردان میدان رزم و بزرگان عشا و قبا با چهار هزار مرد و یک سر پر یک از انواع
 و اصناف جواهرات و رخنه و مجسمه بلند و مرتفع بود که از باین سر پر تا بعرش آن چهل پله و مرقی نصب کرده بودند
 در پیشگاه قصر خود ساخته بودند و تنها را در حوالی آن سر پر نصب نمودند و تمام رؤسا ملازم و مواظب آنها
 ایستاده و سیفرهای انجیل را کثوره در اطراف آن سر پر قرار دادند پس از آن پسر پاد در برابر سر پر نشا
 چون پسر پاد بر سر پر قرار گرفت ناگاه آن سر پر مترزل پایه ها آن خم کرد بدلیل بسوی زمین پدید آمد
 همه سر از زمین بر زمین رخنه شد پس از سر پر نگویند که پدید آمدن پسر پاد از رخنه و خاسته رؤسا

ذکر ترجمه خبر شریف

۳۲۹

پریه لرزه براندام آنها افتاد پس بزرگتر ایشان خطاب بجدّم نموده گفت ایها الملك دست بردارید و ما را
معاف دارید باز افتادم و این امر که بخوستان دلالت میکند بر بیرون شدن مملکت و دین مسیح از کف ما
پس جدّم نیز این امر را میبشوم و منخوس و تطهر بخروج مملکت زده و رؤساء را امر فرموده تا پایهای سریر را
ارجاع بحال اولی داده نصب نمودند و بتها در مکان خود مقرر داشتند و تمام اوضاع را بجهت اولیه
برگردانیدند و برادر این بخت بر کشته سرنگون شده را حاضر نمایند تا این دختر را با و تزویج نماید و این
مخوست بیک عودت این بزم از میان برداشته شود پس تمام دستگاه را بهیئت اولیه برگردانیدند و این
برادر دیگر را بر سر نشانیدند که ناگاه اوضاع بر هم خورده این برادر نیز بمثل اقلی سرنگون گردید و از
سریر بر مغشای علیّه بزمین قرار گرفت پس مردم متفرق گردیدند و جدّ قصص از جای برخاسته با کمال
هم و غم وارد بر دولت سرا گردیده و در دهان بر روی خود بسته و چون آن روز شب شد در خواب رفته
گویا دیدم که حضرت مسیح و شمعون و عده از حواریین در قصر جدّ اجتماع نموده اند و منبری از نور نصب
کرده اند که همسری با آسمان دارد از جهت رفعت و بلند گردان موضعی که جدّ گری و سریر خود را نصب کرده
بود پس دیدم وارد شدند بر ایشان محمد و داماد و وصی او و عده از اولاد ایشان پس مسیح او را استقباحت کرده
معانقه بایکدیگر نمودند پس پیغمبر فرمودند یا روح الله امده ام از برای خطبه نمودن از وصی تو شمعون دختر
او ملکه را از برای پسر خود و اشاره فرمود بسوی اجدّه محمد بن صاحب این رقمه پس حضرت مسیح توجه بسوی
شمعون نموده فرمود بتحقیق شرافت و بزرگی تو جبر نموده است بسوی تو وصل نما رحم خود را بر حم آل محمد ^{علیهم السلام}
شمعون عرض کرد زهی سعادت که با این قرب و منزلت نائل گردم پس پیغمبر بر آن منبری برآمده خطبه خواندند
و مرا بعد پسرش حضرت ابی محمد را آوردند و حضرت مسیح و پسران محمد و حواریین تمام شاهد بر این
امر مبارک بودند و چون از خواب بیدار شدم ترسیدم از بیان و اظهار داشتن این خواب را بر پدر و جدّ از
اینکه مرا بقتل رسانند پس با حک اظهار نکردم و لکن شک شد سینّه من از فراق اجدّه محمد بیکر از طعام
خوردن و آب شامیدن بے رغبت شده آن بان ضعیف و نحیف میکردید تا اینکه مبتلا بمرض شد بیک گردید
بعد بکری باقی نماند طبیبی در حد و دحوالی روم مکر اینکه جدّ تمام را بر سر بالین من حاضر گردانید و علاج
و فائده بخشید و چون مأیوس از بهبودی حال من گردید و مرا همتهای سفر آخرت دید گفت نور دیده من ایّا
میل دار و بچیزی از اشیاء دنیا داری تا از برای تو فراهم و مهیا نمایم گفت ای جدّ من ابواب فرج را تمام بر روی
خود مسدود می بینم پس اگر اسیران مسلمان که در نزد تو زندانی و محبوس میباشند بر آنها منت گذاری و آنها را

رها نمائی و رهایی و خلاصی آنها را صدقه از برای من قرار دهی امید است که مسیح و مریم مادر او مرا آقا
 کرم فرمایند پس جدم خواهش مرا اجابت داشته اسرای مسلمین را رها نمودند چون چنین کرد کار اثار
 صحت و عافیت در من ظاهر گردید و فی الجمله هلی بطعام و شراب پیدا نمودم چون جدم این حال را در
 من مشاهده نمود و رجاء زندگانی در آن پیدا شد بنا نمود با عراز و اکرام اسیران مسلمین و من بعد از
 چهارده شب نزد خواب دیدم اینکه سیده نساء عالمین فاطمه زهرا سلام الله علیها با مریم دختر عمران و هزار
 کنیز از کنیزان هشت بزارت و دلجوئی من تشریف فرما شدند پس مریم فرمود این سیده زنان عالمیان و
 مادر شوهر تو ابی محمد است از برای زبارت تو قدم رنج فرموده اند پس من بادیه کرمان دست دردم
 صد بقیه کبری او بچند شکایت از ابی محمد نمودم که چرا در این مدت زبارت من تشریف فرما نشده اند
 و مضایقه از دلجوئی من میفرمایند پس صد بقیه ظاهر فرمودند اینکه فرزندم ابی محمد ترا زبارت نخواهد
 نمود مادامیکه بر دین نصاری باقی و مشرک بخدا یطعالی باشی و این خواهر من مریم دختر عمران نیزاری
 میجوید بسوی خدا از دین تو پس اگر میل برضای خدا و رضای مسیح و مریم داری و میل بزبارت نداری
 محمد داری بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمد رسول الله پس چون این کلمات مبارکه را بر زبان جاری
 نمودم سیده نساء مراد را غوش کشیده کوبان تمام ناخوشی و مرضهای مرا برطرف نموده و فرمود الان منتظر
 تشریف آوردن فرزندم ابی محمد باش که من او را بزبارت تو خواهم فرستاد پس از خواب بیدار شد در حالتی
 که بزبانم جاری بود میگویم از زود دارم زبارت ابی محمد را و چون شب آینده شد در عالم رؤیا دیدم حضرت
 ابی محمد را که تشریف فرما شدند و کویاد را در عالم خدمت ایشان شکایت داشتم که ای حبیب من جفا فرمود
 در حق من و بدل جوئی من بنامک و میدانی که من جان خود را در انتظار و هوای محبت تو تلف نمودم فرمود
 دهر آمدن من از برای زبارت نبود مگر از جهت اینکه تو مشرک بودی و ایمان بخدا نیاورده بودی و حال که
 ایمان آورده و بشرف اسلام مشرف شدی من هر شب پا از زبارت تو نخواهم کشید تا اینکه جمع فرماید خدا یتع
 بین من و تو در عالم ظاهر و از آن وقت که وعده فرمودند تا اکنون قطع نشده است تشریف آوردن او از برای
 زبارت و دلجوئی بشر میگوید پس سؤال نمودم که چگونه در میان اسرا واقع شدی و کسی از حالت مطلع نگردید
 و ترا شناخته است تا باین مقام رسیده گفت شی از شبها خبر داد مرا ابو محمد که نزد است جد تو قصی تهیه عسکر
 نموده بجنک مسلمین خواهد فرستاد در فلان وقت و فلان روز پس بر تو باد اینکه با آنها ملحق شوی یا عده از کنیزان
 و خود را در لباس و زنی خدمت کاران در آورید تا کسی شمارا نشناسد و از فلان راه و فلان مکان و فلان

کہتے حرکت نمائید نا محفوظ و سالم بمقصود خود نائل کر دے پس بان دستور علی کہ بن کر فرمودہ عمل نموی
و تا کنون احد بر حال من مطلع نہ کر دینا است کہ دختر قصور و م غیر از تو کہ خود بتو اطلاع دادم و بیان واقع
نمودم و سوال نمود از اسم من کہ کہ من در سہم غنیمت و واقع شدہ بودم و من انکار از حسب و نسب فاسم
خود نمودم و با و کفتم اسم من نرجس است بشر میگوید کہفتم عجب از اینکه تو رومیہ و بزبان عربی تکلم مینمائی
کہفتم ہلی از جملہ اعزاز و اکرام جد و واداری نمودن مراد را در یاد گرفتن ادب بن بود کہ معین نمود از برای
تعلیم دادن من زن ترجمانہ کہ دارای لغات بود ہر صبح و عصر میامد در نزد من و زبان عربی تعلیم من مینمود
تا اینکه مسلط شدم و زبانم ساری و جاری شد در تکلم نمودن بلغت عرب بشر میگوید چون مراجعت نمود
بسر من دانی و ان مخدّہ را خدمت مولایم ابی الحسن علی بن محمدؑ آوردم خطاب با و نمودہ فرمود چگونہ
نمایان و ظاہر کرد انہد خدا ی تعالی بر تو عزت اسلام و ذلت نصرانیت را و شرف و بزرگواری محمد و
اہل بیت او را عرض کرد چگونہ وصف نمایم از برای تو یا بن رسول اللہ چیز را کہ جناب شما اگاہ ترید با و
از من فرمود دوست دارم اینکہ ترا اکر امی کرہ باشم چہ چیز در نزد تو محبوبتر است یا دہ ہزار دینار بتو
کر منمایم از برای تو بختراست یا اینکہ بشارت دہم ترا بشرفانی بدی کہ زوالی از برای او نباشد عرض کرد
بشارت دہ مرا بفرزندیکہ خدا تعالی عن کرم فرماید فرمود بشارت باد تو را بفرزندیکہ مالک مکر در تمام رو
زہن را از مشرق و مغرب و پر مکر داند زہن را از عل و اد جناح پر شدہ باشد از ظلم و جور عرض کرد یا بن
رسول اللہ این فرزند از کلاز کدام بوستان بوجو خواهد آمد فرمود از بوستان انکسکہ تو را پیغمبرؐ از برای او
خطبہ فرمودند در فلان شب و فلان شہر و فلان سنہ رومیہ پس فرمود حضرت مسیح و وصی او شمعون ترا
بعقد کہ در آوردند عرض کرد بعقد پس تو ابی محمدؑ فرمود یا او را ہشتاسی عرض کرد یا شبی بودہ است کہ
بزارت من بنامدہ باشد از ان شبی کہ بردست سیدہ نساء عالمین اسلام آوردم یعنی چگونہ میشود کہ سبکہ ہشتاسی
در خدمت او بودہ ام حال او را فتناسم بشر میگوید پس سید و مولایم بکا فور غلام خود فرمود خبر دہ
خواہر حکیمہ را پس خبر دادند حکیمہ خاتون شرفیاب خدمت شدند امامؑ فرمود ای خواہر اینست
ان خواتون معہود پس حکیمہ خاتون دست در کردن ان مخدّہ در آوریدہ مدتی او را مہربانی و نوازش می
فرمود پس از ان امامؑ فرمود ای دختر رسول خدا ہمراہ خود بیا بن مخدّہ را در منزل خود و تعلیم نما او را
احکام فرایض و سنن اینکہ بدستی کہ این مخدّہ زوجہ ابی محمد و والدہ ماجدہ فقیدال عصمت حجتہ بن
الحسن علیہما السلام است و دیگر اشکال ایشان بر شہر نیست کہ میگویند ما میکہ از انظار غائب باشد کہ



پنجاب صحت و خاندان کے امور کا محکمہ



پنجاب صحت و خاندان کے امور کا محکمہ



پنجاب صحت و خاندان کے امور کا محکمہ

در فوائد مرتبه بر وجوه امامی و غیره

۳۳۵

مختلف الیه و تعلم منه فسال محمد بن علی علیهما السلام عن شیء فقال له جابر والله لا دخلت فی نهی رسول
الله صلی الله علیه و آله لهذا خیر فی انکم الائمة الهذاه من اهل بیت بعدہ اعلم الناس صغارا و اعلم الناس
کبارا و قال لا تعلموهم فہم اعلم منکم فقال ابو جعفر صدق جکر رسول الله ص لانی لا اعلم بما سألک منک و
فدا و تبث الحکم صیبا کل ذلک بفضل الله علینا و برحمۃنا اهل البیت و حاصل مضمون خبر شریف اینست
کہ جابر جعفی میگوید شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری کہ میگوید چون خدای تبارک و تعالی نازل فرمود
بر پیغمبر خود ص ایہ شریفہ یا ایہا الذین امنوا اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم الخ عرض کرد
یا رسول الله بتحقیق شناختیم ما خدا و رسول خدا را پس بیان فرمائید بہ بینیم اولی الامر یکہ خدای تعالی در
ایہ شریفہ خبر داده و مقرون فرمودہ است طاعت آنها را با طاعت جناب شما چہ کسانے هستند پس پیغمبر
فرمودند آنها خلفای منند یا جابر و آنها ایند ائمة مسلمین بعد از من کہ اول آنها علی بن ابی طالب است
و بعد از او حسن بن علی و بعد از او حسین بن علی و بعد از او علی بن المحسن و بعد از او محمد بن علی کہ در
تورہ معروفست بیاقر و زود است کہ در بابے او را یا جابر هر زمانیکہ او را ملاقات نمودی سلام مرا
با و برسان و بعد از باقر صادق جعفر بن محمد است و بعد از او کاظم موسی بن جعفر است و بعد از او رضا
علی بن موسی است و بعد از او محمد بن علی است و بعد از او علی بن محمد است و بعد از او حسن بن علی است
و بعد از او کسی است کہ اسم او اسم من است و کنیہ او کنیہ من است کہ حجۃ خدا تعالی است در روز زمین
و باقی ماندہ او است در میان بندگان او ابن الحسن علی و او استان چنان کسی کہ فتح میند اید خدا تعالی
بر دست او و غلبہ میدهد او را بر اهل شرق و غرب عالم و او استان چنان کسی کہ غائب میشود از انظار
شعبان و محبت خود بکنوع غیبی کہ باقی نمیمانند در زمان غیبت او از قائلین و معتقدین بامامت
او مگر کسانیکہ امتحان کرده باشند خدای تعالی قلبهای آنها را بنور ایمان جابر میگوید پس عرض کردم یا
رسول الله آیا شعبان او در زمان غیبت فائده و انتفاعی خواهند برد از وجود مبارک او و فرمود بل
قسم بکسی کہ مرا ببینوت فرستاده است بسوی خلق هر اینہ شعبان او استضاثر و طلب روشنی مینمایند
بنور او و فائده مینمایند از ولایت و محبت او در زمان غیبت چنانچہ فائده مینمایند عامۃ مردم از نور شمس
اگر چہ در زیر پرستری و پنهان باشد یا جابر این امر از مکنونات سرجق و مخزنات علم الهیست مخفی دار
او را مگر از اهلش جابر بن یزید جعفی میگوید بعد از ان در زمان سید سجاده جابر بن عبد الله انصاری
روزی وارد شد بران بزرگوار در بہن اینکہ با آنحضرت مشغول مکالمہ بودند کہ ناگاہ حضرت باقر

خاتمه کتاب

۳۳۶

از حر سزا برون آمدند و حالتی که طفلی بود که کپسوی مبارکش بر اطراف سرنازینش بچینه چون نظر جابر بران بزرگوار افتاد لرزه بر اندام او افتاده و موهای بدن راست شده اندکی باو نظر نمود پس گفت ای طفل بیای بطرف من پس آن طفل آمد بطرف او و بعد گفت بر کرد بمکان خوش پس آن طفل برگشت پس جابر گفت پیرو در کار کعبه قسم که این شما بل شما بل پیغمبر است پس جابر از جابر خواسته آمد نزد بیکان طفل و پرسید اسم مبارک تو چیست فرمود محمد عرض کرد پس کبستی فرمود پس علی بن الحسین جابر عرض کرد ای طفل فدای تو باد جان من کویا تو یا قره هستی فرمود بل یا جابر برسان بمن پیغامی را که پیغمبر بتو سفارش فرموده است جابر عرض کرد ای مولای من بدرستی که رسول خدا بشارت داده است مرا باینکه باقی خواهم بود تا زمانیکه درک خدمت حضرتت نمایم و فرمود هر زمانیکه ملاقات نمودی او را سلام مرا بیاور برسانی پس رسول خدا جناب شما را سلام میرساند حضرت فرمود یا جابر بر رسول خدا باد سلام ما دامیکه اسمانها و زمینها بر پا است و بر تو باد یا جابر بسبب پیغام رسانیدن تو رحمت حضرت حق جل و علا پس از آن جابر همه وقت شرفیاب حضور مبارک ان بزرگوار میکرد بدو و تعلم احکام دینیه از او می نمود تا اینکه زمان حضرت از او چیزی از احکام سؤال نمودند جابر عرض کرد بخدا قسم داخل نخواهم شد در چیزی که پیغمبر از او نهی فرموده است زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن خبر داده است که شما خانواده ائمه و هدایت کننده هستید بعد از وجود مبارک او و شما اعلم و داناترین مردمید در حال صغر و کوچکی و در حال کبر و بزرگی و فرمود شما بانها چیزی تعلیم ننمائید که انها اعلم و داناتر از شما ها میباشند پس حضرت فرمودند راست فرموده است جدم رسول خدا هر این بد رستی من دانانم از تو یا نچه را که از تو سؤال نمودم و بتحقیق اینک خدای تعالی عطا فرموده است بمن علم و حکمت را در حالت صبا بت و طفولیت و تمام اینها بسبب فضل خدا تعالی است بر ما و بسبب رحمت او است نسبت باین خانواده عصمت و طهارت و از جمله خبریه که شیخ طوسی قدس در کتاب غیبت از جماعتی دان جماعت از محمد بن قولویه و ابی غالب زراری و غیره و انانها محمد بن یعقوب کلینی را و از اسحق بن یعقوب نقل میفرماید که اسحق بن یعقوب گفت مسائل چندی بر من مشکل شده بود که انها را بتوسط محمد بن عثمان که یکی از نواب رابعه است از حضرت حجة عجل الله فرجه سؤال نمودم توقیع شریف بخط مبارک آنحضرت در جواب مسائل رسید و جوابها اینک در این توقیع شریف است هفده جواب است از هفده مسئله جواب هفدهمی که محل شاهد است اینست که میفرماید اما وجه

قوله من تبت بر وجود امام در زمان غیبت

۳۳۷

الانتفاع في غيبته فكلا انتفاع بالشمس اذا غيبتا عن الاصل التحاب اني لا مان لاهل الارض كما
ان النجوم امان لاهل السماء فاعلقوا باب السؤال عما لا يعينكم ولا تكلفوا علم ما قد كنتم واكثر والدلائل
بنجمل الفرج فان ذلك فرجكم والسلام عليكم يا اسحق بن يعقوب وعلى من اتبع الهدى بدان اينكه
در اين دو خبر شريف تشبيه فرموده اند فائده وانتفاع بودن از وجود مبارك امام هم رادر حال غيبت
بفائده وانتفاع بودن از شمس كه در برابر پنهان باشد در مقابل اينكه شمس هيچ وجود نداشته باشد
يعني اگر شمس را خداي تعالى خلق نكردي و هميشه شب بود چنانچه در ايه شريفه ميفرمايد قل ارايتم ان
جعل الله الليل سرمدا الى يوم القيمة من الغر الله يا ايكم بضياء افلا تسمعون هراينكه شمس از نظام
عالم گيخته و عيش بنوع ادم مختل ميشود از جهت اينكه اگر هميشه شب و ظلماني باشد و شمس وجود
نداشته باشد و روشنائي روز در ميان نباشد نه گياه از زمين ميرود و نه اشجار ثمره ميدهند و نه
انسان و ساير حيوانات ديگر ميتوانند تحصيل معاش خود نمايند تو الد و تناسل از بين برداشته
ميشود پس بكي نظام عالم بر هم ميخورد بخلاف اينكه اگر شمس وجود داشته باشد و لودر برابر پنهان
باشد اصل وجودش مرتبه كليته نباتات و روشنائيش طريق تحصيل معاش حيوانات است پس روشنائي و
منظم و برقرار ميشود و چون امام هم قطب ابرو امكانست و قرار عالم بستر وجود او است و نواينكه
از انتظار غائب باشد و تصرف در حدود الهيه نداشته باشد كه اگر ايه وجود او نباشد نظام و قرار
عالم امكان بر هم ميخورد فرمودند انتفاع بودن از وجود امام عليه السلام در حال غيبت مثل انتفاع
بودن از شمس است در برابر بعد مخفي نمائيد اينكه اشكال فائده امام هم در حال غيبت و غير اين اشكال
تبت بامام زمان هم از كجائي شايسته است كه قائل بتوحيد و معادى باشند و اعتراف بختم نبوت
محمد بن عبدالله صلى الله عليه و آله و سلم و بما جاء به داشته باشند و اما باطنيه كه بعد از محمد بن عبد
الله هم تان مان سلطان محمدش پيغمبر و چهل و هفت خدا قائلند و كذا منكر معاد و قائل بتناسخند و
نماز و روزه را واجب نميدانند و شرب خمر را مباح ميدانند چنانچه در رساليكه حاج قاسم خان از
بيبي بد برباد و قاسم اباد آمده بود و در اين دو جا شراب پيدا شد از مشهد با از جاي ديگر و شيشه
شراب همراه خود آورده بود در قاسم اباد على محمد گاهي از ان شيشه ها ده ترمبكر ولى زباد نمخورد كه
زود تمام نشود و استدلال مينمودند بر حليه خمر باين ايه شريفه و من ثمرات الخيل و الاعناب تتخذون منه
سكرا و بز قاحسا چنانچه پسر عمه خود حفيظ كركي بلائي اسمعيل نام كه بجهت زيارت بيبي رفت و در انجا فو

خاتمه کتاب

۳۳۸

کرد میگفت سگ در این ابر بستم سبب و سکون کاف مراد شراب است که خدا فرموده رزق حسن است و اینها
 این حرفها را از پیش خود نمیکویند بلکه اصل طریقه و مذہب ایشان که از هر شد و امام با ایشان رسیده است
 اینست که چهره شاید اغلب از تابعین خبر از این خصوصیات انداشته باشند الا خواص و بعضی از ایشان را هم
 اعتقاد بر اینست که خمر در دست سرکار مبدل باب میشود که اگر شرب هم نماید شراب بکرده نه شراب خمر
 چنانچه بکفر از سادات هند که اصلاً اجدادش ایرانی و از سبزوار بوده اند نقل میکرد که وقتی از اوقات
 سلطان محمد امام اسمعیلیه وارد بر حکومت بلدی که از نصارت بوده میشود حکومت قشربانان از برای
 او فراهم نموده از مشروبات و مشغول شرب میشوند درین یکی از خدمت گذاران حکومت که مسلمان بود
 از اطاق پاپین آمد و متابعین سلطان محمد سرزنش نموده که این چه امامت است شما این همه اعتقاد با و دار
 و او الان مشغول شرب خمر است انہا در جواب میگویند و تکلیف خود را بهتر میدانند خمر در نزدیک
 دهان او مبدل باب میشود خلاصه سید میگفت بسبب از هندی و کما الحق را اعتقاد بر اینست که خمر
 در دست او مبدل باب میشود و او شراب میکند نه شراب خمر حاج حسینقلی جدید الاسلام در کتاب
 منهاج خود در مقام نفی و اعتراض بر کلام بایسته که میگویند مردم در طریقه ما بدل مال و نثار جان
 میکنند میگویند ای کورتو که از دل و چشم هر دو کوری که مشاهده کنی که امر و دائره افاغانها از دائره شما
 اوسع و محکمتر است چنان عقاید فاسده در ضمائر آن مرتبه جهال ثابت شده است که هر کس با آنها فی الجمله
 مخالطه کند بداند صدق مقال من از یک شخص محرمی که مدتی در بمبئی در اداره افاغانها بوده و از سابق
 با او اشتائی دارم گفت یکی از بزرگان مرتبه آنها جکاره دادم نکر ف گفت حرام است گفت چگونه حرام
 است افا خود میکشد گفت عجب بعقل توان افا است من بنده است حلال و حرام کننده برای او چیزی حرام
 نمیشود حلال و حرام برای بنده است نه برای مولا مگر نشنیده قولم و ما یسئل عما یفعل و ہم یسئلون
 و از جمله عقاید ایشان است که کلید جنت و جهنم در دست اقاخان است قرآن را اقرار دارند و بعضی هم می
 خوانند لکن احکام و عقاید هر چه اقاخان و وارث او حکم کنندان صوابست از جمله عمل حج پول حج را هر که
 خواهد حاجی شود باید مقدار مصروف حج را بصدوق اقاخان تسلیم کند که حج گذارده شود بلکه رفتن
 خلاف باطن دین اینان است چنانچه روایت از امام شاهدها و رند که آن مرد پول حج را داد بان علویہ
 مضطر و مکترفت و امام گفت حج قبول حجان مراد است اقاخان هم آن پول را بمستحقین تقسیم میکند عوض
 صلوٰۃ و صوم و همچنین باقی احکام و عبادات نیز پول داده میشود بصدوق اقاخان انہ فی الجمله اسلام

بیان اینکه اسمعیلیه خلاف رفتار ائمه خود حرکت میکنند

۳۳۹

و ظاهر آنست که بعد از مراجعت بمبئی بعضی از اینها را حاجی و بعضی را کربلائی میگویند این باشد کسانی که مقدار مصرف حج بصندوق اقامت رسانند حاجی و کسانی که مقدار مصرف کربلا تسلیم صندوق مینمایند کربلائی میشوند و علاوه اشکالاتی هم بر مسلمین دارند که چوپوهای شبه ناک و مال مردم را صرف حج مینمایند و این روزه و نمازی که هزار فعل حرام و مردم ازاری میکنند چه فائده دارد و میگویند، مخور مال مردم مبارک رس ده رستکاری همین است و بس و دیگر اینکه میگویند بر از انجمن زمین است بمثل فلاسفه دهری که این حرفها میزنند الحاصل اینها که اعتقاد هیچ یک از امور شرعیه ندارند بهتر آنست که اشکالشان بر مسلمین و شیعه این باشد که شما چرا فائیل بیک خدا بشوید و چرا فائیل بدیختم نبوت در محمد عبد الله صلی الله علیه و آله و چرا فائیل بوجوب نماز و روزه بشوید و چرا حرام میدانید و امثال ذلک نه اینکه اشکال در غیبت امام نمایند که مزاحلی باید محلی کنند تا باین اشکال برسند پس خوبست اینها که میگویند ما اسمعیلیه هستیم و اعتقاد داریم پنج نفر از ائمه شیعه داریم که علی بن ابی طالب و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام باشند بر بیستند که حال این پنج نفر ائمه چه گونه بوده است و عملشان بر چه دو تیر بوده است که تمام عالم حتی کفار و صدق میگویند عبادات و خدا پرستی اینها را که شهره افتاده اند در عبادت پروردگار و از احکام حتی از اعدا عدویشان شنیده نشده است مذمتی از این بزرگواران که نعوذ بالله الوده کی تترك و اجنبی یا فعل محرمی پیدا کرده باشند و کذا اینها که دعوی اسمعیلی میکنند ملاحظه نمایند حال ائمه مخصوصه بخودشان را که خلفای مصر بوده باشند و بر بیستند اول آنها که عبد الله ممدک بود چگونه از اوقات میکرد بر افعال شیعه ابوطاهر قمری که خود را از دعوات ممدک قلم داده بود و مرتکب افعال شیعه میشد و مکه معظمه را خراب نمود تا آنکه خبر بمدی رسید در مقام اعراض و لعن ابوطاهر برآمد که چرا افعال شیعه خود را نسبت بمایدهی و فعلا اینها تمام افعال و رفتارشان از ترك واجبات و ارتکاب محرمات همان رفتار ابوطاهر مع ذلک میگویند ما اسمعیلی و از تابعین خلفای مصر هستیم و خود اینها ناگون نفهمیده اند که این طوار و رفتار ایشان طوار و رفتار مجوسیه و برخلاف روتیه و طریقه خلفای مصر است و اگر کسی هم بگوید رجوع بتواریخ نمائید تا بر شما معلوم گردد که ریشه خود را از دست داده بشود و در برابر قدم مینماید قبول نخواهند نمود و کذا معز که چهارم از خلفای علویین بود و او اول کسی بود از علویین که مصر را در حیطه تصرف در آورد و با اموال زیادی از افریقا منتقل بمصر شد و او را مکرر در مصر که حتی علیه خبر العمل در اذان اعلامی میگویند

خاتمه کتاب

۳۴۰

وبسمله را جهر در نماز بخوانند و امر بتعبیر مساجد و صلوة جمعه و جماعت نمود و کذا حاکم که ششم از
 خلفا بود امر کرده که در مصر کفار سواره حرکت نمایند و زنهای از خانهای خود بیرون نشوند مگر بقدر
 ضرورت و علاج از ترک شرب خمر را در قطع درختان انکور دهنده امر کرده درختان انکور را قطع نمودند
 و کذا غاصد که آخرین خلفای مصر بود چگونه زهر بار خلافت بنی العباس داده و راضی به تنک و
 غار نصاری و کفار نشد که چهره فرقه نزار بر قائل با امامت غاصد نپسند لکن فرقه بهره کرا و را امام
 میدانند تا حاصل اینها اثما سمعیلی بوده اند و اینگونه اهتمام در امور شرعیه و احکام الهیه داشته^{اند}
 پس این کسانی که میگویند ما اسمعیلیه هستیم خودشان فکر نمایند که این اعتقادات فعلیه شان از تثنائخ
 و حلول و انکار کلیه شرایع از کجاد و میان اینها پیدا شده است و چه کسای بوده اند که این خرقه ها بعض
 را بر سر ایشان انداخته و آنها را باها هم بکشان نموده اند البته فکر نمودن ایشان در این جهت بمزاجی بهتر و
 انفع است از این اشکالات که بر شعبه میکنند و چون خصوص اسمعیلیه قاسم آباد و دینار و قری دیگر از آن
 حدود نسبت بداعی خدمات و احسانات فوق العاده نموده اند و حق احسان بر اینجانب پیدا نموده اند
 اگر چه ناخلف هم باشم بفرمایش و فائز فرزند ناخلف در عالم زباید پیدا میشود لذا در ازای خدمات و احسانا^ت
 ایشان عرض مینمایم که اصل ریشه و طریقه شما که طریقه علویین و خلفای مصر بوده است از بین رفته و
 این طریقه و مذهب فعلیه شما که عبارت است از انکار نماز و روزه و حج و زکوة که اصل اساس اسلام همین
 چهار است بضمیمه ولایت چنانچه حضرت باقر میفرماید بنی الاسلام علی خمس الصلوة و الزکوة و الحج و
 الصو و الولاية الخ و انکار غیر اینها از ادب شرعیه و از قول مجلول که روح علی منتقل میشود در قالب ائمه
 شما و احد بعد و احد چنانچه این معنی را بشعر در آورده میخوانند که از جمله اینست علی مستنصر بالله بود
 علی چه بودی علی چه بودی الخ و همچنین غلو که اعتقاد خدای در باره پیران خود دارند و غیر اینها از
 اعتقاداتی که منافق با طریقه اسلامیه و موافق با طریقه صابئیه و مزدکیه است که اگر هیچ کس از این اطوار
 و عقاید شما خبر نداشته باشد بنده و خود شما میدانم خلاصه این دو تیره فعلیه شما بر خلاف و تیره اصل
 طریقه سابقه شما میباشد و اصل ریشه خود را از دست داده اید و انکرون هم از اینکه طریقه^{شما} پاسبان
 جائی ندارید ملتفت شده است و الا پیران با بد داعی و مبلغ او هر جا را گذارده بپایند در میان کوه و دریا
 و قاسم آباد انجیل تحریف شده بلسان فارسی ترجمه نموده در میان شماها منتشر نماید و بگوید این اثر
 از قرآنست با اینکه تمام مردمان با بصیرت میدانند که اغلب نصائر و غلادست از طریقه مسیح حق کشیده

بعض ضایع دبار اسمعیلیه خصوص برادر قاسم

۳۴۱

و در ذیل طبعه طبعین و بخنداند و میخواهند باسم دعوت ملتی توسعه مملکتی داده باشند پس حجتی که
نصار از همه جازود تر بر وقت شماها مباد از برای دعوت بدین نصاری اینست که اولاً امام و مرشد شما در
قبضه و تحت فرمان اوست و او را الت پیشرفت مقاصد خود قرار داده است و از او دخلها میکند که از
جمله دخلها بش از او یکی اینست که شانزده لک روپیه بدولت برپا نپس داده و منصبی که عبارت
باشد از اینکه در هر بلد که وارد میشود پنج پاشش توب رها نماید از برای اعلان ورود او چنانچه در
ورود هر ایالتی در مقر ایالت خود این معامله را نمایند گرفته است و ثانیاً اینکه میبیند شماها از شر
اسلامی بغایت دور و قرب به جدی دانی پیدا کرده اید لذا طمع در شما پیدا نموده میخواهد شما را با نجیل
مانوس و از قران محروم نماید شما خود را از تابعین خلفا و علویین مصر میدانید بردارید حالات آنها را در
تواریخ ببینید که چگونه بنصار معامله مینموده اند که تن زیر بار ریاست بنی العباس میدادند و راضی
با استیلای بنصار بر خود و تابعین خود نمیشدند و کدادر مقام عمل و التزام بشرعیات میبیند چگونه تعصب
و استقامت مزاج داشته اند این بوده است حال بزرگان سابقین شما حال شما را بشرافت انسانیت
قسم است بکقدر فحش و جستجو نمائید و ان کسانیکه از شماها میروند و مدت ها در بمبئی میمانند از برای نشر
خدمت سرکار و آخر هم سرکار را ندیده بر میگردند بکمقداری از مسلمانانجا و اگر مسلمان را مغرض میدانند
از هندوها و سایر ملل دیگر سوال نمائید و ببینند که این سرکار و امام فعلی شما سلوک و رفتارش در هر
و هم تأکلی با غیر فرقه مسلمانان بهیچ وجه و نصار چگونه است و چه اندازه خلطه و امیزش با آنها دارد و خود
انصاف دهید که اینگونه حرکات و افعال که از او صادر میشود آیا این حرکات سزاوار مقام امامت است
اگر میدانند و خبر دارند پس چرا خود را معطل و دیگران را حیران و سرگردان مینمایند و اگر نمیدانند و از حقا
و خبر ندارند پس چرا جواب نمیشود تا بر شما معلوم شود و الله اگر واقعیتی در این طریق میبود من از شما
خیلی بیشتر تشنه واقع بودم در هر کاری میتوان نگاهلی و زد و ولی در امر دین نمیتوان چشم بر هم گذارد
نمودهم مسلمان شما در نواحی هندوستان و سواحل افریقیه میباشند و افعال و اطوار سرکار را ببینند
و میشوند دستر دستر از این رشته بیرون میروند و شما هیچ در مقام فحش بر نیامده تا صدق و کذب
انحرافها بر شما معلوم شود خلاصه چون شماها بر من حق زحمت و احسان دارید خواستم ادای شما کرده باشم
لذا بطور خواهش میگویم و خدای من شاهد است جز خبر خواهی شما غرض ندارم بیا پیدا فلان بطریق
اولیه خود که طریق خلفای مصر باشد رجوع نمائید که در ویشی هانست که آنها داشته اند از خدا پرستی

خانم کتاب

۳۴۲

وعل بشرعيات وانچه را که فعلاً شما در دست دارید از انکار شرعيات و حلول و امثال اينها درویشی و فقر
 نیست بلکه اين روي و مسلکی است که بابت و نفع صوفيه اين زمان سلوک مينمايند و اصل سرنشأش از
 صابئيه و مجوسيه بوده است چنانچه مفصلاً ذکر شد پس بايد بدان خوب که خدا بتعالی در قرآن مجيد
 فرموده است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجْعَلُونَالْأَعْيُنُ عَدُوًّا لِّلْأَفْئِدَةِ وَلَا يَحْسَبُوا عَدُوًّا لِّلَّهِ**
وَاللَّهُ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ و در انجا که ما و شما يك خدا را پرستش نمائيم و شرک با و نداريم
 و غير از اخلاص خود قرار ندهيم و بالجمله بايد در خدا و پيغمبر و قرآن و صلوٰة و صوم و حج و زکوٰة با همين
 متحد باشيد که اين اندازه قدر مشترک بين تمام مسلمين است بعد از اگر در امر امامت ميخواهيد اختيار رشته
 اسمعيليه نماييد خود دانيد انچه در عهده اين داعی بود از بيان واقع نقصي نکردم بعد از اذعان و اوشما
 در روز قيامت که بمقتضای قوله تعالى **يَوْمَ تَبْلُغُ السَّائِرَاتُ** تمام پنهانها و خفاها ظاهر و آشکار ميگردد
وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنْ اَتٰبَعِ الْهُدٰى اللهم ثبت قلوبنا على دينك ودين نبيك صلواتك عليه وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِنَّا نَشْكُو
اِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَغَيْبَةً وَلَيْسَ اَوْ كَثْرَةً عَدُوًّا وَاَوْ قَلَّةً عَدُوًّا وَشَيْكَةً الْفِتَنِ
بَيْنَا وَنَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ وَارْعَ اَعْنَاعَكَ ذٰلِكَ يَفْجَحُ مِنْكَ تَجَلُّهُ وَبَصُرٌ تَكْشِفُهُ وَنَصْرٌ
تُعِزُّهُ وَسُلْطَانٌ حَقٌّ يُظْهِرُهُ وَرَحْمَةٌ مِنْكَ تَجَلِّلُنَا هَا وَغَافِيَةً مِنْكَ تَلْبِسُنَا هَا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ اللهم اِنَّا نَرْغِبُ اِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعْزِبُنَا الْاِسْلَامَ وَاَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا
 التَّفَاقَ وَاَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيْهَا مِنْ اِلْدَعَاةٍ اِلَى طَاعَتِكَ وَاَلْقَادَةِ اِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا
 كَرَامَةَ الدِّينِ وَاَلْاٰخِرَةِ يَا سَيِّدِي لَيْتَ شِعْرِيْ اِنْ اسْتَقَرَّتْ بِكَ التَّوْبَةُ بَلْ اَيُّ اَرْضٍ تَقْلُكُ
 اَوَ التَّوْبَةُ اَبْرَضُوْنِيْ اَمْ غَيْرَهَا اَمْ ذِي طَوِيْ غَيْرُ عَلِيٍّ اِنْ اَرَى الْخَلْقَ وَلَا تَرَى وَلَا اَسْمَعُ لَكَ
 حَسِبًا وَلَا نَجْوٰى فَهَلْ اِلَيْكَ يَا اَبْنٰ اَحْمَدَ سَبِيلٌ فَلْتَقِ وَاَهْلٌ يَّصِلُ يَوْمُنَا مِنْكَ بَعْدَهُ فَيَحْطٰى
 مَتٰى يَزِدُّ مَنَا هَلَاكَ الرَّوْبَةِ فَرَوٰى مَتٰى يَنْقُوعُ مِنْ عَذَابٍ مَا لَكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدْيُ مَتٰى تَعَادِيكَ
 وَتَرَاوَحَكَ فَتَقَرُّ عِبُونُنَا مَتٰى تَرَانَا وَتَرَاكَ وَقَدْ نَشَرْتُ لَوَا الْعَصْرَ تَرَى اَتَرَانَا نَحْنُ بِكَ وَ
مَنْظُورٌ ۝ اَنْتَ نَامُ الْمَلَأُ وَقَدْ مَلَأَتِ الْاَرْضَ عَدُوًّا لَّا اَسْمَ خَانَهُ

ايکه از نور جمال دره هست افتاب) (برفکن از رخ نقاب) (نور پاک از دی تا چند باشد در حجاب
 برفکن از رخ نقاب) (شد عنان از کف ز عشقت تا بکی صبر و قرار) (چاره سازای شهر بار)
 عاشقان را دل از غم بین چهره سان کشته گدا) (برفکن از رخ نقاب) (بین زهر سود شمنان دارند قدر بین ما

منظوم در استخوابی مصرع

۳۴۳

شد فتنه این ما (خانه دین از عناد دشمنان کشته خراب) (برفکن از رخ نقاب) (شیر حق را احرق
چون دست در زنجیر بست) (پیشه خالی شد زمست) (رو بهمان زرسو نمایان تشنگان را چون سرب
برفکن از رخ نقاب) (از غیبت ای شها اینتر دین زنگ بست) (زاستین بازار دست) (از برای
رفع این زنگار جانا کن شتاب) (برفکن از رخ نقاب) (شد ز جور پیشمار فرقه فرعونیان) (تیره حال
شعبان) (ای ولی الله هذا شعبتی بنما خطاب) (برفکن از رخ نقاب) (نعمت یا اهل عالم از جگر آغاز
کن) (عقده از دل باز کن) (تا که مرغ روح در پرواز اید در جواب) (برفکن از رخ نقاب) (ما بدرگه
تو شاهان را نه کوئیم باز) (باد و صدرا زو نیاز) (تو نفرمان ترا بای شهمنش در جواب) (برفکن از
رخ نقاب) (گر چه ما را الا بق خدمت در این درگاه نیست) (لبک شان شاه نیست) (عفو نماید مجرم
چون شود وقت حساب) (برفکن از رخ نقاب) (دید حق بین بیاید تا بر بیدان جمال) (هست نور
ذوالجلال) (دید خفاش در رنج و عنا از انساب) (برفکن از رخ نقاب) (بازوی بانوی جنت
بضعت پاک رسول) (یعنی عذراء بتول) (شد کبود از کینه عدوان و ظلم به حساب) (برفکن از رخ
نقاب) (کوهر پاک که احمد محنت نبود نام) (در حضور خاص و عام) (کش غلطان از صدف بر
روی خاک از ضرب باب) (برفکن از رخ نقاب) (کوشوار عرش بزدان و فخر عالمین) (شاه دین
یعنی حسین) (جسم نازک ز کل افتاده اندر انساب) (برفکن از رخ نقاب) (اندر پرچی سخاو و عصمت
بزدان پاک) (دید چون بر روی خاک) (جسم صد چاک برادر صبح زدا و به حجاب) (برفکن از
رخ نقاب) (شد خراب ز جور سفاکان و به باکان روس) (بارگاه شاه طوس) (ای شهنشاهان
بیای تعجب بنما این خراب) (برفکن از رخ نقاب) (مظهر حق نور بزدان ای دلی کردگار) (جلوه گر
کن ذوالفقار) (از برای انتقام ای پیشوای شیخ و شاب) (برفکن از رخ نقاب) (ای دلانا چند
کردی در تقای این وان) (از پی صاحب زمان) (ناخو اهد حق کجا ظاهر شوندان در سحاب
برفکن از رخ نقاب) (روشن در انتظار کل زبستان روز چند) (دل بخار و خس مبند
دانه کی از خاک رو بد تا نشاید افتاب) (برفکن از رخ نقاب) (لب فرو بندای فقیدی گزینا بد
در جهان) (وصف ان کو در عیان) (اظهر من شمس باشد که چهره نهان در سخا) (برفکن از رخ نقاب)

تمت تالیف در کربلا و وفات امیرکافران علیهم السلام

مخفی میاید بر مؤمنین و محبتین و معتقدین خاندان عصمت و طهارت اینکه تمام نعم و آلاء حضرت حق جل و

خاتمه کتاب

۳۴۴

که بعباد خود مرحمت فرموده است از برکات وجود محمد و آل علیهم الصلوٰت الله الملك المتعال میباشد
 بمقتضا اخبار و احادیث کثیره و تفاسیر بعضی از آیات شریفه و تفصیل و بیان مطلب موقوف بر اینست
 که مقداری از نعمای الهیه و اخبار بکاینها از برکات عصمت است ذکر شود پس گفته میشود اینک اول نعمتی
 که حضرت حق جل و علا بعباد خود کرم فرموده است و او است منشأ تمام آثار دنیوی و اخروی و بر نعمت وجود
 است که بمخلوق خود عطا فرموده بطیف و جود محمد و آل محمد که فرمود لولاک لما خلقت الافلاك و بعز
 و جلال خود قسم یاد فرمود که اے ما خلقت سماء مبیتة و لا ارضا مدحیة و لا شمساً مضیئة و لا قمرًا منیرا
 و لا بحرًا یجری و لا فلکاً یتری و لا فلکاً یدور و لا لجة هویة و لا الخمسة الذین هم تحت الکساء و فرمود که
 خلق کرد حضرت احدیت نوار ما را قبل بر خلقت عالم پس از آن شکافت نوار ما را و خلق فرمود از انوار
 ما آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و خورشید و ماه و بهشت و حور العین و الخ و غیر اینها از
 اخبار دال بر اینکه خلقت دنیا و ما فیها بواسطه وجود محمد و آل محمد صلوٰت الله علیهم اجمعین است و دیگر
 از نعم الهیه عز اسمه بعد از وجود نعمت صحت و سلامتی است و انهم بطیف و جود و برکات خانواده عصمت
 که چنانکه زمین از وجود آنها خالی باشد هر اینها اهلش را فر خواهد گرفت و از جمله نعم الهیه نعمت مطا
 و مشارب و ملابس و کلیه امور و اسباب معاشیه که نظام عیش بنیادم بسته بآنها است از حیوانات و خضر
 و بقولات و فواکه و لحوم و غیر ذلک و تمام اینها از برکات ابی زمین است و خلقت اب و زمین نیز از
 برکات محمد و آل محمد علیهم السلام و از اثرات وجودان بزرگواران است بلکه آنها بندگان حقیقی زمین
 که خدایتعالی بآنها عطا فرموده کما ورد فی کتاب علی بن ابی الارض الله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة
 للمتقین انا و اهل بیتی الذین ارثنا الله الارض و نحن المتقون الخ و قال الصادق علیه السلام و ما فیها لله و لیس
 و لنا من غلب علی شیء منها فلیتق الله الخ و غیر اینها از اخبار بکه دلالت میکند بر اینکه دنیا و ما فیها از حضرت
 حق تملیک محمد و آل محمد فرموده است بلکه آنها را اولی المؤمنین قرار داده است نسبت بنفس ایشان بقوله
 النبی اولی المؤمنین من انفسهم و از جمله نعم و الا حضرت حق جل و علا که اعظم نعمتهای او است نعمت ایمان
 محمد و آل محمد صلوٰت الله علیهم اجمعین است که خدای تعالی امر بتذکر و تشکران فرموده بقوله و اذکروا الله
 الله چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود یا مبدل فی چه چیز است الا الله که امر بدکران فرموده عز
 کرد نه فرموده هی اعظم نعم الله علی خلقه و هی لا یتنا و همچنین خدایتعالی سر زدن و ملاست فرموده از تبدل
 کفران این نعمت عظمی بقوله لم تر الی الذین بدلوا نعمه الله کفرا ما حلوا قومهم دار البوار قال علی بن النعمان النبی

در بیان اولاد و صفات العصمت

۳۴۵

انعم الله بها على عباده و بنا یفوز من فاز يوم القيمة و انگاه با صبح بن نبأ نر فرمودند با چه می شود کسانی که تغییر داده اند سنت رسول خدا را و عدول کرده اند از وصی او یا بپنیر سندانیکه نازل شود بر ایشان عذاب حضرت حق جل و علا و همچنین غیر اینها از نعمای الهیه که حد و حصر ندارد زیرا که انسان در هر لحظه از اوقات دارای نعم عدیده است از شنیدن امور کثیره و دیدن امور و حرکت لسان در تکلم کردن با موری و حرکات و سکنات اعضا و جوارح و ادراکات عدیده بقوای ظاهریه و باطنیه و نفس کشیدن که موجب تبدل هوا میشود یعنی هوای کثیف را از جوف خارج و هوای لطیف را داخل در جوف مینماید و انتشار در تمام عروق مجوفه میدهد و بر قیاس این اوقات است دقایق و ساعات و ایام و شهر و فان تعدد نعمه الله لا تحصى و بالجمله بعد از اینکه کلیه نعمای الهیه که بها عطا فرموده است از برکات وجود محمد و آل محمد علیهم السلام و ایشانند اولیا النعمی ما البشر بر ما لازم است شکر منعم و ادای حق نعمت تا بمقتضا آن شکر تم لا یدنکم موجب از یاد نعمت محبت آنها گردد و بمقتضی قوله الطاعم الشاکر له من الاجر کاجر الصائم المحتسب و المعطى الشاکر له من الاجر کاجر الصابر و المعطى الشاکر له من الاجر کاجر المحرم الفانع از اجر داندگان محسوب و داخل در زمره شاكرين باشیم که بمقتضی قوله لا زال للنعماء اذا شکرک زوالی از برای نعمت آنها نیست نه اینکه داخل در زمره کفران کنندگان نعمت که بمقتضی لا بقاء للنعماء اذا کفرک سلب نعمت از آنها شده است باشیم و فرمود الشکر زیاده فی النعم و امان علی العبد که شکر نعمت حفظ نعمت موجوده و جلب نعمت مفقوده مینماید کما قبل الشکر قبل الموجد و صید المفقود (شکر نعمت نعمت افزون کند) (کفر نعمت از کفایت بیرون کند) و ان کفرتم ان عذابى لشدید پس شکر نعمت بهترین سرمایه است از برای استر باح و از یاد نعمت که هر قدر اشتغال باین تجارت بیشتر داشته نایده و رجحان غایب بنفس شا کر است زیرا که خدایتعالی بجهت نیاز از تمام اشیاء است ایست که در کلام مجید میفرماید و من شکرفا تمایشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی حمید و حقیقت شکر اقرار و اعتراف بنعمت منعم است بمعنی الثقات باینکه این نعمت را او داده است و لازم این معنی در نظر داشتن و یاد آوری از منعم است در هر حالی و چنانکه منعم حالات مختلفه داشته باشد که در بعضی از آن حالات مهموم و مغمو باشد و در بعضی از آنها فرح و انبساط داشته باشد البتة شاکر نیز باید حالش چنین باشد و چون خاندان عصمت و طهارت که اولیاء نعمای مایند حال فرح و انبساطشان عبارت از اوقات ولادت هر یک از ایشان است سهال حزن و اندوهشان عبارت از اوقات وفات و شهادت آنها است و ما باید از باب شکر نعمت تأسی با آنها نمائیم تا مصداق شیعنا منا خلقوا من فاضل طیننا و عجنوا بماء ولایتنا

خاتمه کتاب

۳۴۶

پر طلب توفیق از
و اهل العطا یا نوره
میگوئیم
۴

مخزنون الحزننا و یفرحون لفرحنا گردیم لابد است از ذکر بیان اوقات ولادت و وفاتان بزرگواران تا
اسباب سهولت و اسانیش از برای عموم مؤمنین و محبین فراهم شده بتوانند بوظایف شکرگذاری قیام نمایند
ولادت با سعادت خاتم النبیین سید الانبیاء والمرسلین علیه افضل صلوات رب العالمین محمد بن
عبدالله در غام الفیل چهل سال قبل بر بعثت و پنجاه و سه سال قبل بر هجرت در هفدهم ماه ربیع الاول علی الشهور
در روز جمعه عند الزوال و بروایتی عند طلوع الفجر بوده است محل تولدش شعبا بوطالب خانة محمد بن یوسف که
بعد از خانة زامیجک بنا نمودند و بعد از چهل سال از ولادت وجود مبارکش در بیست و هفتم ماه رجب معش
بر سالت گردیدند و بعد از بعثت سیزده سال در مکه معظمه قشرف داشتند و بعد از آن هجرت بمکه طیه
نمودند و بعد از هجرت ده سال در مدینه منوره زندگانی فرمودند و در سال یازدهم از دار غرور ارتحال
بدار سرور نمودند و الله ماجدان بزرگوار عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف تا اینکه بر بیست و
و چیزی بالا منتهی میشود بعد از آن اذنی اذ علی الاخلاف و بعد از عدنان تا ابراهیم خلیل ^{سطه} بعضی نروا
گفته اند و بعضی پانزده واسطه و بعضی بیست و پنج واسطه کنند و لی اشهر در نزد بعضی از اهل انساب بین
عدنان و حضرت ابراهیم خلیل واسطه است که تقریباً بین پیغمبر و جدش اسمعیل ذبیح بن خلیل ثقت و دو با
و سه واسطه میشود و از زمان وفات حضرت اسمعیل تا زمان ولادت حضرت رسول ^{شخصت} در دو هزار و شصت و
ده سال و خورده نوشته اند و در اینکه زمان از حضرت ابراهیم خلیل تا زمان حضرت نوح نبی چند واسطه
است سه قول نقل کرده اند اشهر آنها در نزد بعضی نروا واسطه است و در عدد و سناط بین نوح و آدم ابوالبشر
نیز پنج قول است شهر آنها نیز نروا واسطه است پس بنابر این بین پیغمبر و بین آدم ابوالبشر از هشتاد و بیشتر
و از نود کمتر واسطه بوده است که پیغمبر با بن مقدار واسطه منتهی بآدم ^{سطه} میشود و اسماء این و سناط در
کتاب عمدة الطالب و غیر آن از کتب اهل انساب مذکور است والدۀ جلیلۀ سید کائنات علیها تحنیه آمینه
بنت وهب بن عبد مناف بن زهره دو ماه از عمر شریف نبوی گذشت بود که پدر بزرگوارش در مدینه منوره
رحلت فرمودند و سه سال با چهار سال از عمر شریفش گذشت بود که والدۀ اشرف ذات بافت و هشت ساله
بود که جد بزرگوارش عبدالمطلب از دار دنیا بدر عقب ارتحال نمود و بیست سال و قدری بالا از سن
مبارکش گذشت بود که خدیجه خاتون را بجای آورد و در او ریز و قبل بر بعثت متولد شد از خدیجه چها فرزند
فاطمه و زینب و ام کلثوم و بعد از بعثت سه فرزند طیب و طاهر و صدیقۀ طاهره فاطمه سلام الله
علیها و در بعضی روایات طیب و طاهر نیز قبل از بعثت متولد یافتند و بر ولادت فاطمه ^{سطه} بعد از بعثت بوده است

و وفات حضرت خدیجه خانم بعد از بیرون تشریف بردن پیغمبر از شعب ابوطالب یکسال قبل هجرت بوده
و یکسال بعد از فوت خدیجه حضرت ابوطالب از دنیا رحلت فرمودند و بعد از وفات خدیجه و ابوطالب
مکه معظمه بر حضرتش در نهایت مضيقه و حزن شدیدی بر جنابش مستولی گردیده بحدی که شکایت حال
بجبرئیل فرموده فَاوحی الله تعالی الیه اخرج من القرية الظالم اهلها فلبس لك بمكة ناصی بعد ابی طالب
پس از جانب خدا تعالی مامور شد که از مکه معظمه هجرت بمدینه طیبه فرماید و مدت ده سال بعد از هجرت
در مدینه طیبه تبلیغ رسالت فرمودند که تمام مدت نبوت و رسالتش بیست و سه سال طول کشید
وفات وجود مبارکش روز دوشنبه بنا بر مشهور بیست و هشتم ماه صفر سنه یازدهم بعد از هجرت واقع
شده است و سبب وفاتش بزغال زهر آلوده بجنابش خورانیده و از اثر آن بعد از چند روز از دنیا رحلت
فرمودند در حالی که شصت و سه سال از عمر از نبوت گذشت بود و وظائف و اعمال وارده روز ولادت و معیش
و وفاتش در کتب دعیه و زیارات مانند زاد المعاد و اقبال و غیر اینها مذکور است هر که را توفیق حضرت حق شامل

حالتی باشد ان شاء الله

ولادت

سراسر سعادت مولی الموحدين بر المؤمنین علیه افضل صلوات رب العالمین سی سال بعد از عام الفیل
وده سال قبل از بعثت روز جمعه سیزدهم ماه رجب در مکه معظمه در درون خانه کعبه (در خانه کعبه
به یقین پاک و منزّه) (از فاطمه بنت اسد زاده علی بود) و این شرافت عظمی جلایا و اکراما از برای خصوص
این وجود نازنین رود که نه قبل بر وجود سراسر جودش از برای احکام اتفاق افتاده بود و نه بعد از ولادت
تمام سعادتش از برای کسی اتفاق خواهد افتاد و در وقت تولدش پدر بزرگوارش شرف حضو و ندا شدند
والله ماجده اش وی را حید نامید با اسم پدر خود که اسد نام داشت زیرا که حیدره یکی از اسماء اسد است این
بود که در روز جنک خیبر در مقام رجز فرمود انا الله ثم ننی اقم حیدره الخ و چون پدر بزرگوارش تشریف
فرماشتند حضرتش را علی نامیدند و در اسم مبارک والد بزرگوار انجناب با خلافت در میان اهل انساب
بعضی از آنها مثل محمد بن عبدالله طر سوسی گفته است اسم انجناب عمران و کنیه اش ابوطالب است و این قول
را صاحب کتاب عمدة الطالب تضعیف مینماید و بعضی از آنها مانند محمد بن ابراهیم بن عبدالله چنانچه در عمدة
الطالب نقل میکند گفته است ابوطالب اسم آن بزرگوار بوده است نه کنیه او و گفته است من خطی از حضرت
امیر دیده ام که در آخر آن نوشته بود کتب علی بن ابیطالب نه نقل کرده اند که مصحفی بوده است در نجف
اشرف که در سه مجلد بوده بخط مبارک امیر و در آخر آن نوشته بوده کتب علی بن ابی طالب و در سه

خاتمه کتاب

۳۴۸

مقصود و نجاه و سر حقیقی و داستان مبارکه واقع شده و آن مصحف شریف هم سوخته است و صاحب کتاب عمده الطالب می نویسد که صحیح اینست که اسم مبارک والد امیر علیه السلام عبد مناف بوده است و استثنای
 می نماید بوسیله که عبدالمطلب در باره پیغمبر ص با بوطالب فرمودند بقوله (اوصیک یا عبد مناف بعدک
 بواحد بعد پیغمبری) بهر حال از برای حضرت ابوطالب چهار فرزند بوده است اول آنها طالب بعد از او عقیل
 بعد از عقیل جعفر و بعد از جعفر علی و بین هر سابقی بالآخر خود ده سال فاصله بوده است که بین امیر و
 طالب سی سال فاصله میشود و امیر سی سال از او کوچکتر بوده است و کنیه امیر ابوالحسن و ابوتراب بوده است
 و اسم والد ماجده حضرت علی امیر المومنین فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است در شب جمعه نوزدهم
 ماه مبارک رمضان در نزد طلوع فجر شمشیر زهر آلوده بر فرق مبارک او زدند قاتلش اشقیه هذه الامة کما
 روی عن النبی ص قاتل علی اشقی هذه الامة عبد الرحمن بن ملجم علیه لعابن الله است و قاتل حضرت شب یکشنبه
 بیست و یکم ماه مبارک یک ثلث از شب گذشت در سنه چهارم از هجرت و شصت و سه سال از عمر شریفش گذشته
 بود مدفن وجود مبارکش نجف اشرف مدتها قبرش پنهان مخفی بوده است از خوف بنی امیه لعنهم الله و غیر از
 اولاد ظاهریش و بعضی از خواص شعباناش قبر مطهر را نمیدانسته اند و حضرت سجاد و حضرت صادق و حضرت
 موسی بن جعفر علیهم السلام در خفا بن بارت قبر مطهر میامده اند تا زمان خلافت هارون الرشید عتبا به
 لعن الله روزی بغیر شکار حرکت نموده گذارش بجل قبر شریف فساد عده اهود را بیاورد و بدست
 و باز شکاری را نموده از برای صید نهادند تمام جمع شدند در بالای تل خاکی و آن سگها و بازهای
 شکاری تا نزدیک آن تل خاک میروند و توقف نمایند و هیچ صدمه و آسیبی با هوایان نمی رساند پس هارون
 از این قضیه تعجب نموده بر کشت بکوفه و امر کرد که هر کس الحلاعی از حال این زمین دارد اظهار نماید بعضی از
 پیر مردان با و گفتند اینجا قبر پیر عمت علی بن ابیطالب علیه السلام است پس هارون امر کرد قبر از برای قبر شریف
 ساختند و قبر مطهر ظاهر کرد بد مردم بن بارت میامدند و موتای خود را در اطراف قبر شریف دفن مینمودند
 تا زمان عضدالدوله که صحن و بارگاه عظیمی از برای قبر مطهر بنا نمود که ستون و پایه های آن بچوب ساج
 منقش بوده است و آن بنا بواسطه حقیقی که در سنه ۷۵۳ واقع شد از بین رفت بعد از آن بنای فعلی
 طرح دیگری شده است و بر غم آن بنی امیه که میخواستند نور حق را خاموش نمایند بمقتضا و الله متم نوره
 ولو کرم الکافرون بحمد الله روز بروز بر اعزاز و اعظامش افزوده میشود و در اکثر روایات چنانچه نقل کرد
 اند وجود مبارکش سه و شش اولاد و بعضی گفته اند سی و پنج اولاد داشته است که هجده تای آنها پسر بوده است

ذكر ذكر الأثر وفان الطاهر

۳۴۹

و شش نفر از این پسر ها در زمان حیات خود آن بزرگوار از دنیا رفته اند و شش عدد از آنها علی مانقل در رو
طف در رکاب حضرت سید الشهدا ام شهید شدند و آنچه اولادی که از امیر باقی مانده چنانچه در عمده الطاف
نقل کرده از پنج عدد از پسران و هستند از سید مجتبی و سید شهید و محمد بن الحنفیه و العباس الشهدا با وض
الطف و العمر الاطراف و از فرزندان دیگرش اولادی و عقبه باقی نمانده است مگر خلافت و اقصی آن
بزرگوار که بعد از وفات پیغمبر بوده بیست و نه سال بوده و خلافت ظاهر پسران جناب که بعد از قتل عثمان

بوده چهار سال و نهم ماه و هشتاد و پنج روز و طول کشیده است

صدیقه کبری شفعه روز جزا فاطمه زهرا سلام الله علیها بیستم ماه جمادی الثانی پنج سال بعد از بعثت و هشت
سال قبل بر هجرت پدر بزرگوارش خاتم انبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و آله ماجده اش خدیجه بنت خویلد
اسد بن عبدالمطلب بن قصی بن کلاب وفات مخدّره دو جهان هفتاد و پنج روز بعد از وفات پدر بزرگوارش
علی المشهور که مطابق میشود با سیزدهم ماه جمادی الاولی و بروایت دیگر سیم ماه جمادی الثانی که بود و پنج روز بعد
از وفات پدر بزرگوارش باشد از دار دنیا رحلت فرمود و بهتر اینست که مؤمنین در هر دو وفات مؤسّل بحضور
شده بوظائف و مراسم تعزیه داری قیام نمایند چنانچه در این از منبر نوعاً رسم بر اینست که ماه جمادی الاولی را
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و ماه جمادی الثانی را اول و دوم و سیم مشغول عزاداری میشوند و عمر شریفش
هجده سال و هفتاد و پنج روز بوده که دار فانی را وداع فرموده است در سنه یازدهم از هجرت سبب وفاتش
صدقاتی که بران مخدّره وارد شد قال الصادق علیه السلام و کان سبب فاتها ان تنفذ مولی فلان نکرها نجل
سبغه و ازان مرخصه و شهید کرد بدلعن الله ظالمیها مدفن معظمش مدینه منوره قبر مطهرش مخفی مانده است
بعضی گفته اند در بقیع دفن شده است و بعضی گفته اند بین قبر منور حضرت رسول ص و منبر دفن شده است
و اینکه پیغمبر ص فرموده ما بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنه مقصود قبر مطهر صدیقه سلام الله علیها است
و بعضی گفته اند در خانه اش دفن شده است و بعد از اینکه بنی امیه لعنهم الله مسجد را توسعه دادند قبرش را بفر

دومجلد ولادت واقع کردید

باسعادت سید جوانان اهل بهشت حضرت مجتبی امام دوم شب سه شنبه نهم ماه مبارک رمضان در مدینه منوره سال سیم از هجرت علی المشهور اسم مبارکش حسن کنیه اش ابو محمد پد بزرگوارش علی مرتضی مادر مکرّمه اش فاطمه زهرا بنت رسول الله ص هفت سال از عمر مبارکش گذشته بود که جد بزرگوارش و والد ماجد اش از داد دنیا رحلت فرمودند و وفات حضرتش علی الا شهر در آخر ماه صفر پنجاه سال بعد از هجرت

خانه کتاب

۳۵۰

و چهل سال بعد از وفات پیغمبر بوده است و بنا بر مشهور چهل و هفت سال از عمر شریفش گذشته بود که
 دارد نیاز او را فرمودند سبب فائز حبه ملعونه بنت اشعث بن قیس کند ی حضرتش را از هر خوراندند
 چهل روز از اثر آن در هر ریه بودند بعد از آن شهید گردیدند مدت خلافت واقعیه اش که از زمان شهادت
 پدر بزرگوارش باشد تا زمان شهادت خود آنحضرت ده سال بوده است و مدت خلافت ظاهریه اش یعنی
 از ابتدای امر که مردم با حضرتش بیعت نمودند تا زمان صلح آن بزرگوار با معاویه علیه لعنة والعذاب تقریباً
 ماه طول کشید مدفن شریفش مدینه منوره در بقیع نزد قبر جدش فاطمه بنت اسد و اما اولاد آن بزرگوار
 را بعضی پسر و شش دختر نوشته اند و بعضی پسر و شش دختر و بعضی پسر و پنج دختر نوشته اند
 و اسماء پسر و پسر و حسن و حسین و محمد و اسمعیل و عبدالله و حمزه و یعقوب و عبدالرحمن و
 قاسم و عمر و بعضی گفته اند که چهار پسر از حضرت مجتبی علیه السلام در رکاب عم بزرگوار خود حضرت سیدالشهدا
 بودند در وقت حرکت آن سرور از مدینه منوره بسمت مکه معظمه بعزم سفر عراق عبدالرحمن و عمر و قاسم و عبدالله
 عبدالرحمن در بین مکه و مدینه در موضعی که مشتی بابوا بوده وفات کرده در حالتیکه محرم با حرام عمره بوده است
 و اما عمر و قاسم و عبدالله در خدمت عم بزرگوار بودند تا در روز عاشورا بدرجه رفیع شهادت فایز گردیدند
 و اما حسن و شعیب را نیز بعضی گفته اند که در وقعه طف حاضر و مقاتل با اعداء بوده است چون با مرع بن سعد
 علیه لعنة والعذاب خواستند سر شهید را جدا نمایند دیدند که آن بزرگوار رمقی در بدن دارد اسماء بن خاریج
 عقیقه که خوله و مادر حسن و حسین از قبیل آنها بود از عمر سعد درخواست نمود حسن را با او بگذارد و مادر را حمل
 کرده بکوفه آورد و از عبدالله بن زیاد لعنة الله اجازه گرفتن زخمهای حسن را معالجه نموده بعد از التیام زخم
 بمدینه نمودند و چهار عدد از پسران حضرت مجتبی از برایشان اولاد باقی ماند حسن و شعیب و حسین و محمد و زید
 و عمر و از بقیه اولادی باقی نماند و از این چهار نفر هم اولاد حسین اثر و اولاد عمر طولی نکشد منقرض گردیدند
 پس آنچه از سادات منتهی حضرت مجتبی میشوند و از سادات حسنی محسوبند تمام از اولاد زید بن الحسن و اولاد

ولادت

حسن المثنی بن الحسن المجتبی

علیه السلام نباشند و الله العالم

خامس العبا اولاً منظور نظر اباب دافش باشد اینکه ولادت حضرت مجتبی را چنانچه ذکر کردید در پانزده
 ماه مبارک رمضان نوشته اند و شاید اختلافی هم در آن نباشد و مشهور ولادت حضرت سیدالشهدا را
 را در ماه شعبان نوشته اند غایر الامر بعضی گفته اند در سیم و بعضی گفته اند در پنجم ماه واقع شده است که مشهور
 اختلاف در روز ولادت آن بزرگوار کرده اند نه در ماه ولادت و بنا بر این مدت فاصله بین ولادت آن بزرگوار

بیان ولادت حضرت سید الشهدا علیهما السلام

و بیست روز و یازده ماه و هجده روز می شود ولیکن در بعضی روایات از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده
 کان بین الحسن والحسين طهر و کان بينهما فی المبدأ ستة اشهر وعشرا ومقتضای این فرمایش اینست که بین ولادت
 امام مجتبی و انعقاد حمل سید الشهدا علیهما السلام اقل طهر کرده روز باشد فاصله بوده و زمان حمل حضرت اباعبدالله اقل
 حمل که شش ماه باشد بوده است پس مدت فاصله بین میلادین شش ماه و ده روز می شود و بنا بر این ولادت
 حضرت اباعبدالله علیه السلام در بیست و پنجم ماه ربیع الاول باید واقع شده باشد و این منافی با قول مشهور است
 و روایات عدیده نیز وارد شده است در اینکه فاصله بین ولادت سید مجتبی و انعقاد حمل سید الشهدا پنجاه
 روز بوده است و تعرض از مدت حمل نکرده اند که اگر مدت حمل را شش ماه گرفته باشند فاصله بین میلادین
 هفت ماه و بیست روز می شود که ولادت سید الشهدا علیهما السلام در پنجم جمادی الاولی باید واقع شده باشد و این
 نیز منافی با قول مشهور است بلی اگر این روایات مدت حمل را نه ماه گرفته باشند که مجموع بین میلادین ده ماه
 و بیست روز باشد چنانچه از مناقب ابن شهر آشوب و ارشاد شیخ مفید علیهما السلام نقل شده است منطبق می شود
 ولادت سید الشهدا علیهما السلام بر پنجم ماه شعبان کما اینکه بنا بر قول ابن شهر آشوب شیخ مفید که فاصله بین میلادین
 راده ماه و بیست روز گرفته اند اگر مدت حمل را شش ماه و فاصله بین ولادت سید مجتبی و انعقاد حمل
 سید الشهدا علیهما السلام را چهار ماه و بیست روز یا چهار ماه و هجده روز گرفته شود نیز موافق با مشهور می شود ولی
 نه مدت حمل از شش ماه بیشتر قائل صریح دارد و نه فاصله بین ولادت حضرت مجتبی و انعقاد حمل حضرت سید
 الشهدا علیهما السلام بیشتر از پنجاه روز قول صریح دارد حاصل اینکه جمع بین قول مشهور اینکه ولادت حضرت سید الشهدا
 در ماه شعبان یاسیم یا پنجم واقع شده است و بین اینکه مدت حمل سید الشهدا علیهما السلام شش ماه و فاصله بین ولادت
 امام مجتبی و انعقاد حمل سید الشهدا علیهما السلام ده روز یا پنجاه روز بوده است ممکن نیست پس بنا بر عدم امکان جمع باید
 رفع بد از اینکه مدت حمل شش ماه است و فاصله اقل طهر کرده روز است کرده شود و گفته شود که مدت حمل نه ماه
 و فاصله بین ولادت سید مجتبی و انعقاد حمل سید الشهدا علیهما السلام پنجاه روز است تا مطابق با قول مشهور گردد و بنا
 بر گفته شود مدت حمل شش ماه و فاصله چهار ماه و بیست روز یا چهار ماه و هجده روز است تا نیز مطابق با قول مشهور
 افتد و با اینکه رفع بد از قول مشهور که ولادت سید الشهدا علیهما السلام در ماه شعبان است کرده شود و گفته شود که مدت
 حمل شش ماه و فاصله طهر واحد و مدت طهر هم پانزده روز گرفته شود نه اقل آن تا مطابق گردد با آنچه از اعلام
 النوری و تهمذی نقل شده است از اینکه ولادت حضرت اباعبدالله علیه السلام در آخر ربیع الاول بوده است و با اینکه
 مراد از طهر اقل آن باشد چنانچه در خبر شریف بین میانه بین ایشان شش ماه و ده روز گرفته و مراد از آخر ربیع که

خاتمه کتاب

۳۵۲

در اعلام الوری و نه منی است آخر عرفی باشد تا نیز مطابق کرد خبر شریف با آنچه در این دو کتاب است پس دوران امر است بین اینکه رفع بد شود از اینکه مدت حمل حضرت سید الشهدا شش ماه است و بارفع بد شود از تعیین فاصله بین ولادت سید مجتبی و انعقاد حمل سید الشهدا رده روز یا پنجاه روز و بارفع بد شود از قول مشهور که ولادت حضرت اباعبدالله در ماه شعبان واقع شده است ظاهر آنکه در رفع بد از تعیین فاصله در خصوص ده روز یا پنجاه روز با اینکه بین خود این دو معارضه است کمتر باشد از اینکه طرح قول مشهور شود و با طرح شود و با اینکه میگویند مدت حمل شش ماه است و استمهاده با پی و حمله و فضاله ثلثون شهرا نموده اند پس میگوئیم بنا بر مشهور ولادت با سعادت امام سیم روز پنجشنبه سیم ماه شعبان در سال چهارم هجرت واقع شده است و بنا بر این مدت فاصله بین ولادت سید مجتبی و انعقاد حمل سید الشهدا چهار ماه و هجده روز میشود و فاصله بین میلادین ده ماه و هجده روز میشود اسم مبارک آن بزرگوار حسین کنیه اش ابوعبدالله پدر بزرگوارش علی مرتضی و والده ماجده اش فاطمه زهرا شهادت حضرتش دوشنبه دهم محرم سنه شصت و یک از هجرت عمر شریفش پنجاه و هفت سال مدت خلافت واقع شد حضرتش یازده سال یعنی از زمان وفات حضرت مجتبی که خلافت معینه از جانب خدای تعالی منتقل او کرد بد تا زمان شهادتش یازده سال طول کشید و اما خلافت ظاهریه جانش را از اول امر غضب نمود فائز آنحضرت شمر بن ذی الجوشن لعنه الله بود علی المشهور بر کرده کی عمر بن سعد با مر عبید الله بن زیاد از جانب یزید بن معاویه علیه السلام لعن الله در زمین کربلا مدفن شریفش با اصحاب و انصاش محل شهادتش و در عدد اولاد آن بزرگوار اختلاف کرده اند ولی ظاهراً اتفاق داشتند باشند در اینکه نسل آن سرور که باقی مانده است تمام از امام سجاد علیه السلام باشد و از فرزندان دیگرش عقبه باقی نمانده است پس تمام سادات حسینی از حضرت امام زین العابدین منتهی بحضرت میشوند

ولادت

با سعادت امام چهارم علیه السلام در شب یازدهم ماه جماد الاول چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه فرموده در سنه از هجرت اسم مبارکش علی کنیه اش ابومحمد پدر بزرگوارش حسین بن علی بن ابیطالب و والده ماجده سلام بنت یزید بن جندب بن شهریار بن شبر و پسر بن کسری پرویز که آخرین ملوک فرس بوده است و در فتح مدین در زمان خلافت عمر بن الخطاب بر کرد کی حضرت مجتبی علیه السلام اسیر کرد بد و عقیده شعبه بر اینست که حضرت ابر علیه السلام اسم آن مخدیه را تغییر داده و شهر یانویه را برای او اسم گذارده و او را ازاد نمود و بمکه میبرد و را

ذکر ولادت و وفات اوصیاء

۳۵۳

بعقد خامس اعیان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در سنه پنجاه و هفت سال
بوده است و مدت امامت آن بزرگوار که بعد از شهادت پدر بزرگوارش منتقل باو گردید سی و چهار سال طول
کشید تا زمان رحلتش و هشام بن عبدالملک با ولید بن عبدالملک المروانی علیهما العائن الله حضرتش را مسموم
و شهید گردانیدند مدفن مطهرش مدینه منوره در بقیع و نسل آن بزرگوار از شش پسر باقی مانده است محمد
الباقری و عبدالله الباهر و ابن دوازده مادر بوده اند و مادرشان فاطمه بنت الحسن علی بن ابی طالب
بوده است و از جمله پسران آن حضرت زید شهاب که زید بن عقیقه با ما متش دارند و دیگر عمر اشرف و ابن دو
نیز از یک مادر بوده اند و مادرشان ام ولد بوده است دیگر از پسران آن بزرگوار حسین اصغر و علی
بوده اند و اینها هر یک از یک مادر بوده اند و مادر هر یک نیز ام ولد بوده اند و بیشترین نسل سید سجاد
از اولاد امام باقر و زید شهید میباشد و از عبدالله الباهر و عمر اشرف نسل آنحضرت خیل قلیل بوده اند

ولادت

سراسر سعادت امام پنجم علیه السلام را مجلسی قدس در روز جمعه اول مارچ نوشته است در بیستم این ماه قول
دارد در بیستم ماه صفر نیز نوشته اند در سنه پنجاه و هفت از هجرت اسم مبارکش محمد کنیز اش ابو جعفر لقبش
باقر پدر بزرگوارش علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و آله مکرّمه اش علیا مخدّره فاطمه بنت الحسن المجتبی
و در شان این مخدّره این قدر بس است که روگرد پای دیواری نشسته بوده است که ناگاه دیوار سرازیر
و مشرف بر خراب شده آن مکرّمه بدست مبارک اشاره بدیوار نمود فرمود نه بحق مصطفی خدا یتعالی اذن نداد
است در خراب شدن تو پس آن دیوار همان طور معلق در هوا ماند تا آن مخدّره از بران عبور نمودند حضرت
باقر مبغض ما بد پس پدر بزرگوارم صد دینار تصدّق نمودند از برای شکرانه این نعمت عزّت و جلالت و
سلامتی مادرم و امام باقر علیه السلام اول کسی است که جمع شد در وجود مبارکش ولادت از طرف حضرت مجتبی
و از طرف حضرت سید الشهدا علیه السلام و وفات امام باقر هفتم ذی الحجه سنه صد و چهارده از هجرت عمر
شریفش پنجاه و هفت سال بوده است که بعالم قدس ارتحال فرموده مدت امامت آن سرور نوزده سال
بوده است که ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مروان علیهما العائن الله حضرتش را مسموم و شهید نمود مدفن
شریفش مدینه منوره در بقیع نزد قبر پدر بزرگوارش و نسل آن بزرگوار فقط از حضرت صادق باقی مانده

ولادت

باسعادت امام ششم در هفدهم ماه ربیع الاول سنه هشتاد و سه از هجرت اسم مبارکش جعفر کنیز اش

خاتمه کتاب

۳۵۴

ابو عبد الله پدر بزرگوارش محمد بن علی بن الحسین والدۀ ماجده اش از فرزند مادرش قاسم بن محمد بن ابی
و مادر مادرش اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر ولدتا نسباً له علیه السلام، انه قال ولدتی ابوبکر مرتین و فاتی
ان بزرگوار در نهم یابست و پنجم ماه شوال ^{۱۴۱} صد و چهل و هشت از هجرت و از عمر شریفش شصت
و پنج سال گذشت بود که بعالم عقبه ارتحال فرمودند امامت آن سرور سی و چهار سال بوده است که ^{منصور}
دوانیقی عباسی حضرتش را بزرگوار حفا شهید نمود مدفن مطهرش مدینه طیبه در بقع نزد قبر شریف جد و
بزرگوارش و نسل آن بزرگوار از پنج پسر باقی مانده است از اسمعیل و موسی و اسحاق المؤمن و محمد المأمون
و علی العریضی اما اسمعیل بن جعفر الصادق که بزرگترین و لادان بزرگوار بوده است در ^{۱۴۲} صد و سی و سه
و با صد و بیست و هشت علی الاقوی که بیست سال قبل بر وفات پدر بزرگوارش باشد
دو فرزند عریض که در چهار مبل مدینه منوره واقع است وفات یافت و جنازه اش را از آنجا بردوش کشیده
تا مدینه و در بقع دفن نمودند و از او دو پسر باقی ماند یکی محمد بن اسمعیل که امام باطنیه است و بعضی از
انساب از او تعبیر با امام مسمونه نموده اند از جهة اینکه یکی از رؤسای فرقه ستم اسمعیلیه عبد الله بن محمد القلاح
بوده است چنانچه قبلاً ذکر شد و پدر بکر او علی بن اسمعیل که بنا بر قولی معایت در قتل عم خود موسی بن جعفر
علیه السلام نمود و بقول دیگر محمد بن اسمعیل معایت در قتل آن بزرگوار نمود و خلفای مصر ظاهر از اولاد محمد بن
اسمعیل بوده اند چنانچه در اول کتاب ذکر گردید و مادر اسمعیل فاطمه بنت الحسین الاثرم بن الحسن بن علی بن
ابی طالب بوده است و گذشت اینکه بکفره از اسمعیلیه را اعتقاد بر این بوده است که اسمعیل نیده است و
او است امام موعود که ظاهر خواهد شد و از این فرقه ظاهر که باقی نباشد و در فرقه دیگر از اسمعیلیه که یکی
میکوید محمد بن اسمعیل امام غائب است و هر وقت مشیه الهی یغلق کرد ظاهر خواهد شد و دیگری که میگوید
امامت از محمد بن اسمعیل منتقل با اولاد او میشود و سلا بعد نسل که عبارت از باطنیه باشند با تمام مهم از بهر
درویه و افاخته و معتبر اینها تمام متفقند در اینکه اسمعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام
از دنیا رفته است و چون اوصی و خلیفه آن بزرگوار بوده است و وصیت از امور دست که برگشتند از
و بعد از موت موصی له منتقل بوارث او میشود و لو اینکه موصی هم حیات داشته باشد پس بعد از موت اسمعیل
امامت از او منتقل شد بمحمد بن اسمعیل که وارثان بزرگوار بوده است و اما دلیل اینها بر اینکه حضرت اسمعیل
خلیفه بوده است و امام صادق هم از اوصی و جانشین خود قرار داده بود در امر امامت چنانچه ملا محمد
بیان میکرد اینست که از حضرت صادق هم سوال نمودند که امام و خلیفه بعد از شما کیست و این سوال در حقیقت

ذکر ائمه و وفات عصمت

۳۵۵

بوده که حضرت اسماعیل در بالای سران بزرگوار بوده است و موسی بن جعفر در پیش روی او و بعد از
سؤال امام دست مبارک بلند نموده اشاره بسوی اسمعیل فرمودند و چون دست خود را پائین آوردند
بعضی گمان کردند که اشاره بسوی موسی بن جعفر نموده است اینست که باین توهم موسی بن جعفر گریزدند
این حاصل برهان ملاحظه است بر اثبات امامت حضرت اسمعیل و اولاً نمیدانم ملاحظه این دلیل را از
کجا آورده است که نه در اخبار اثری از او پیدا است و نه در تواریخ شایداً باین هم یکی از سراز باطنیه باشد
که سپهر بسپهر با ایشان رسیده است و دیگران اطلاق ندارند و ثانیاً بر تقدیر ثبوت این مطلب در میان
اخبار با تواریخ با کسی راضی میشود و عقل و قبول مینماید که چنین امر مهمی که از اهم امور است تعیین و بیان آن
از امام سؤال نمایند و امام هم هیچ مانعی از جواب قوی نداشته باشد مع ذلک با اشاره غیر مفهمه مقصود
جواب دهد و مردم را اغراء بجهل نماید که بعضی بگویند اشاره با اسمعیل کرده است و بعضی بگویند اشاره
بموسی نموده است و این کار سبب شود از برای تفرقه بین شیعیان خود که هیچ سببی چنین کاری نخواهد کرد
که اینها نسبت بمصو علیه السلام میدهند حقیقه این حرف در غایت کمر از حرف حضرات اهل سنت و جماعت
نیست که میگویند خلافت بعد از پیغمبر با جماع امت ثابت شد از برای ابوبکر که لازم آن اینست که پیغمبر
بعد از این همه زحمات و مشقات که متحمل گردیدند در تشریع و بیان احکام حق الهیه که بیست و سه سال تمام
از زمان بعثت تا زمان وفاتش زحمات کشیدند و نتیجه و ثمره این زحمات که هدایت و خدا پرستی خلق و آنها را
از ضلالت بیرون نمودن باشد بدو تعیین و صواب خلیفه که اهلیت از او داشته باشد و اگذار کرده باشد چنانچه
خلق که آنها تعیین حافظ و خلیفه نمایند با اینهمه خلافت از او که دائماً در میان مردم از اول عالم بوده و خواهد
بود که هر کدام بمقتضای شهوات نفسانیه از طرفی دنیا میدوند و همیشه اوقات امر بپایند در فتنه و ^{انها} پیچ و خم
بپهلو میباشند که چنانچه احبانا اظهار عقیده بدین است از آنها دیده شود از جهت اینست که دنیای خود را در اظهار
این عقیده دیده اند و بلجمله هیچ ذبح و نخواهد پسندید که چنین امر بزرگی را و اگذار با اختیار این مردمان از
سر تا پا شهوت نمایند که آنها تعیین حافظ نمایند چه جای اینکه این کار از مثل پیغمبر که عقل کل میباشد صادر گردد
و ثالثاً بر تقدیر صحت این مدعی و صحت آن از اینکه امام ضاق اسمعیل را وصی خود قرار داده و خلافت از
اسمعیل بارت منقل محمد بن اسمعیل شده باشد لازم است که هدم اساس طریقه اسمعیلیه است زیرا که خلافت
اگر از امور باشد که قابلیت داشته باشد بوارث منقل بوارث گردد هر چند از اول امر از پیغمبر منقل عباس
عموی آن بزرگوار شده بود که اولی بوارث او بود چنانچه بنی العباس مدعی این مطلب بودند پس اسمعیلیه با عتراف

خاتمه کتاب

۳۵۶

خودشان که خلافت را موروثی میدانند رد عوای امامت نسبت به ربیب از ائمه شان حتی نسبت بائمه ای که
 مشرک بین آنها و شیعه میباشد کاذب خواهند بود زیرا که با عتراف آنها خلافت مال عباس و اولادش میشود
 نه مال علی و اولادش و کف کان نسل خضر اسمعیل هر قدر بکه باقی ماندند از محمد بن اسمعیل بوده اند که خلفای
 مصر باشند بنا بر اینکه خلفای مصر از اولاد محمد بوده باشند نه از عبد الله بن المہمو الفداح چنانچه قبلاً ذکر
 کردید و آخر بن خلفای مصر عاصد بود و بعد از انقضا خلافتشان اولادی از آنها باقی نمانده باشد معلوم نیست
 بلی نزاریه از اسمعیلیه که افغانها باشند سادات جعلی که نسبت آنها را بنزار بن مستنصر که یکی از ائمه ایشانست میدهند
 خیلی دارند که از جمله آنها حسن بن محمد رودباری و اولادش را می شمارند چنانچه در سلسله ائمه شان ذکر
 کردید و اما اسحق المؤمن بن جعفر الصادق ع تولدش در قریه عریض بوده است و باموسی بن جعفر علیهم السلام
 از یک مادر بوده اند و نقل کرده اند که شبیه ترین خلق بوده است بر پیغمبر ص و طایفه قلیله قاتل بامامت او
 شدند ولی خود او هیچ داعیه امامت نداشته است و سادات از اولاد او زیاد میباشد که از جمله آنها سادات
 بنو زهره اند و اما علی العریض بن جعفر الصادق ع که کوچکتر بن پسران بن زکوار بوده است و در وقت
 وفات پدر بزرگوارش او طفل بوده است و شخص عالم جلیل القدری بوده است و اخبار کثیره از برادرش
 موسی بن جعفر ع و پسرش حسین ذی الدنمه بن زید الشهدا نقل مینماید و تا زمان امام علی التقری ع حیات
 داشته است و در زمان آنحضرت وفات کرده است نقل کرده اند که روزی امام جواد ع وارد شد بر علی
 عریض و او از جای خود برخاسته امام ع را در جای خود نشاند و خود در کمال ادب خاموش نشسته تا آنکه
 که امام ع از جابر خواسته تشریف بردند بعضی از کسانی که بطمع دنیا دور علی بن جعفر را گرفتند و او را ادا
 و وسوسه برد عوی امامت مینمودند و عبارت آخری از کسانی که رئیس تراشی میکردند که دنیای خود را معمور
 نمایند بعلی گفتند تو چرا باله جعفر این گونه احترام و معامله مینمائی و حال اینکه تو پیر مرد و عوی پدر او میباشد
 و احترام تو بر او لازم است پس علی دست بر محاسن خود گرفت و فرمود بعد از اینکه خدا تعالی این محاسن را
 اهل و قابل از برای امامت ندانسته است من چگونه از اهل از برای افس جهنم بدانم یعنی امامت منصبیست
 خلایق من که قابلیت از اندام اگر داعیه آن داشته باشند خود را در عذاب الهی فاقع ساختارم و این بزرگوار
 عریضی میگویند از جهت اینکه در قریه عریض سکنه داشته است و مادر او کنیز بوده است و سادات از اولاد او
 زیادند که از جمله آنها عبد الله بن الحسن بن علی العریض میباشد که در قریه کلاسناد اخبار کثیره از او نقل مینماید
 اولاد او معروفند بعریضیون و وفات علی عریض را در نسله دویست و ده نوشته اند و از جمله پسران امام

ذکر ولادت و وفات امام عصمت

۳۵۷

صادق علیه السلام و محمد بن باج بوده است که محمد مأمون بن زکریا میفرمود و مادر او نیز کنیز بوده است و نقل کرده اند که او در مکه معظمه مردم زاد عوث بنفس خود میکرده و داعیه امامت داشته است تا بالاخره او را گرفتند و مأمون الرشید او را در مأمون او را عفو نمود و او رفت بنواحی جرجان و در آنجا امامت نمود تا اینکه در سنه دویست و سه در آن حدود از دنیا رفت و قبر او در آنجا است و سادات زاو لا را و بسیارند ولی نه بقدر برادرش علی عریضی و ظاهر امام صادق علیه السلام غیر از این پنج پسر پسر دیگر که اسم او ناصی باشد نداشته است پس جماعتی را که میگویند در نواحی هرات خود را نسبت بناصر بن جعفر الصادق علیه السلام میدهند ظاهر واقعیت نداشته باشد و از قبیل نسبتی است که حسن و دیناری که ملقب بعلی ذکر السلام است نسبت بنزار بن مستنصر میدهند و از جمله پسران امام صادق علیه السلام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام است

ولادت

باسعادت امام هفتم علیه السلام در هفتم ماه صفر بوده است علی المشهور و بعضی ولادت آن سرور را در ماه رجب گفته اند در سنه صد و بیست و هشت از هجرت ابضا علی المشهور و بعضی صد و بیست و نه نیز گفته اند و محل تولد آن بزرگوار در ابواء که محلی است بین مکه معظمه و مدینه منوره که واقع است در شمال حفرة که یکی از مواقیع است اسم مبارک آن بزرگوار موسی و کنیه اش ابوالحسن و ابوابراهم لقب حضرتش کاظم پدر بزرگوارش جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و والدۀ ماجده اش علیا جناب حمیده خاتون بر برتیه مغریته و آن مخدّره کنیز بوده است که امام باقر علیه السلام او را بهمناد دینار خریداری فرمود از برای امام صادق علیه السلام و خبر مفصلی در اصول کافیه که بیان قدر و جلالت این خاتون و بیان کیفیت بیاع او را مینماید که کسی خواسته اطلاع پیدا کند مراجعه نماید و گفته فی شأن هذه المخدّرة رواية عن علي بن خنيس عن الصادق عليه السلام قال هي حميدة مصفاة من الابدان كسبيكة الذّهب ما زالت الاملاك تحرسها حتى ادّيت الى كرامة من الله في الحجّة من بعدك و از جمله اشکالاتی که حضرات اسمعیلیّه در امامت موسی بن جعفر علیه السلام مینمایند اینست که مادر او کنیز بوده است و فرزندی که از کنیز متولد شود لباقت است ندارد و گذشته اینکه همین اشکال را در امامت حضرت بقیة الله ارواحنا له الفدا کرده اند و جواب اشکال هم در اینجا مفصلاً داده شد محتاج بتکرار آن نیست و فائدت امام هفتم در بیست و پنجم ماه رجب در سنه صد و هشتاد و سه از هجرت واقع شده است عمر شریفش پنجاه و چهار و بنابر مشهور پنجاه و پنج سال بوده است که از دار فنا بدر بقاء ارتحال فرمودند و مدت امامت آن بزرگوار سی و پنج سال بوده است که سنگین است بامر هرون الرشید علیهما اللعنة والعذاب و از مسموم و شهید گردانید و مدفن مطهرش بلدة مبارکه کاظمین

خاتمه کتاب

۳۵۸

در مقابر قریش میباشد و آن بزرگوار را بیست و سه پسر بوده است پنج عدد از آنها اولاد نداشته اند و آنها
عبدالرحمن و عقیل و قاسم و یحیی و داود بوده اند و سه عدد از آنها انچه اولاد داشته اند ناث بوده است و
اولاد ذکر هیچ نداشته اند و آن سه سلیمان و فضل و احمد بوده اند و پنج عدد از بیست و سه عدد مورد
خلاف واقع شده اند که ابا اولادی از برای آنها بوده است بانه و آنها حسین و ابراهیم اکبر و هارون و زید
و حسن بوده اند و ده عدد از این بیست و سه عدد صاحبان اولادند من غیر خلاف و آنها علی و ابراهیم صغیر
که سید مرتضی علم الهدی و سید رضی از اولاد او میباشد و عباس و اسمعیل و محمد و اسحق و حمزه و عبدالله
و عبدالله و جعفر میباشد که سلسله سادات موسوی کثر هم الله تعالی منتهی بیکه از این ده بزرگوار میشود

ولادت

سراسر سعادت امام هشتم با زدهم ذیقعد در سنه صد و چهل و هشت از هجرت واقع شده است اسم
مبارک آن بزرگوار علی کنیه اش ابوالحسن لقبش رضا پد بزرگوارش موسی بن جعفر و والد ماجدش
علی بن ابی طالب و نجمه خاتون معروفه بام البنین و آن مخدومه نیز کنیز بوده است و بهان حالات و جلالت
قدش را نیز در اخبار اصول کافی تعرض نموده است و فاته آن سرور در آخر ماه صفر علی المشهور در سنه
دویست و سه از هجرت و عمر شریفش پنجاه و پنج سال بوده است که مأمون الرشید عباسی علیه لعنه حضرتش
را بر هر جفا شهید گردانید مدت امامت آن بزرگوار بیست سال بوده است مدفن شریفش در سناباد خراسان
و نسل آن بزرگوار از امام جواد باقی مانده است چنانچه بیان خواهد شد در حالات آن بزرگوار

ولادت

با سعادت امام نهم علیه السلام در دهم ماه مبارک رجب در سنه صد و نود و پنج از هجرت اسم مبارکش محمد
کنیه اش ابوجعفر الثانی لقبش تقی پد بزرگوارش علی بن موسی الرضا هشت سال از سن شریفش گذشته
پد بزرگوارش از دار دنیا رحلت فرمودند و والد مکرّمه اش نیز ام ولد بوده است اسم مبارکش سبک خاتون
از اهل نوبه که یکی از بلاد مغرب میباشد بوده است و فاته حضرتش در آخر ذیقعد بوده است بنا بر مشهور
در سنه دویست و بیست از هجرت و عمر شریفش بیست و پنج سال و دو ماه و هجده روز بوده است که امار
الفضل زوجة مأمون و حضرتش را بر هر ستم شهید گردانید مدت امامت آن بزرگوار هفت سال بوده
است مدفن شریف آنحضرت بلدة مبارکه کاظمین در نزد قبر جد بزرگوارش موسی بن جعفر میباشد و نسل
انجناب از دو پسر باقی مانده است یکی امام علی النقی و دیگری موسی البرقع و بک سلسله سادات در نوبه

ضا عظم الله از موسی المبرقع بتوسط امام جواد منتهی بحضرت ثامن الائمه و غیاث هذه الائمة علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء میشوند و غالباً در بلده قم و نواحی آن میباشند و خود موسی المبرقع در قم وفات نموده و در آنجا مدفونست و سلسله دیگر از سادات رضویه بتوسط جعفر کذاب منتهی بحضرت هادی و از او بامام جواد و از او منتهی بحضرت رضا میشوند پس سادات رضویه منحصر در اولاد موسی المبرقع

جعفر بن علی الهادی علیه السلام

ولادت

ابن محمد الجواد و اولاد

باسعادت امام دهم در پانزدهم ذیحجه بوده است علی المشهور در سنه ۲۱۲ دویست و دوازده از هجرت نیز علی المشهور اسم مبارکش علی کنیه اش ابو الحسن لقبش نقی پدر بزرگوارش امام محمد تقی از سن نازنینش هشت سال گذشت که پدر بزرگوارش از دنیا رفت والدۀ ماجده اش ام ولد بوده است و اسم نازنینش سمانه خاتون و از اهل مغرب بوده است وفات حضرت هادی در سنه دویست و پنجاه و چهار از هجرت در سیم مارچب واقع شده است عمر نازنین آن سرمد چهل و یک سال و شش ماه بوده است که منوکل علیه اللعنه حضرتش را زهر خورانیده شهید گردانید چنانچه در کافی و عمدة الطالب مذکور است و از صدوق نیز نقل شده است و بعضی گفته اند معتمد عباسی حضرتش را زهر خورانید و بعضی دیگر گفته اند معتز عباسی آن سرور را زهر داد شهیدش نمود مدت امامت آنحضرت سی و چهار سال طول کشید مدفن مطهرش در سر من رای خانه خود آن بزرگوار است و نقل آن سرور از دو پسر باقی مانده است یکی ابو محمد الحسن العسكري و دیگری ابو عبد الله جعفر الکذاب و ملقب شده است از جهة اینکه بعد از برادرش حضرت عسکری ادعای امامت نمود و حال اینکه خدای تعالی منصب امامت را در حضرت بقیة الله قرار داده بود و جعفر کاذب در دعوی خود بود و جعفر معروف بوده است با بی البین از جهة اینکه کثیر الاولاد بوده است حتی اینکه نقل کرده اند از برای او صد و بیست و اولاد بوده است ولی بعضی از اولادها پیش عقیده با امامت پدر نداشته اند و آنها هم که عقیده داشته اند مدتی نگذشت از عقیده خود برگشتند و کف کان از اولاد جعفر تغییر بر ضوین مینمایند و یک سلسله از سادات رضویه بتوسط جعفر بن علی الهادی منتهی علی بن موسی الرضا علیه السلام میشوند چنانچه قبلاً ذکر کردیم

ولادت

باسعادت امام یازدهم در چهارم یا هشتم یا دهم ربیع الثانی بوده است در سنه دویست و سی و دوازده هجرت اسم آن بزرگوار حسن کنیه اش ابو محمد لقبش عسکری پدر بزرگوارش امام علی النقی بیست و دو سال از سن شریفش گذشت که پدرش از دنیا رفت والدۀ مکرمه اش علیا خدّه حدیث خاتون و ام ولد بوده است

خاتمه کتاب

۳۶۰

وفات آن سرور در روز جمعه هفتم ماه ربیع الاول سنه دویست و شصت از هجرت واقع شده است عمر شریفش بیست و هشت سال بوده است که معتمد عباسی علیه اللعنه و العذاب حضرتش را بزرگوار حفاشید کرد و مدفن شریفش در سرمن رانی خانه آنحضرت در نزد قبر پدر بزرگوارش میباشد و نسل آن سرور از یک نفر فقیدال عصمت و طهارت باقیست و غم آنف بنی العباس علیهم السلام را که امام حسن عسکری را شهید نمودند بخيال اینکه نسل او را منقطع و نور خدا را خاموش خواهند کردانید و لکن الله بهم نوره و لو که المشرکون چنانچه خود حضرت عسکری فرمودند زعمت الظلمه انهم یقتلوننی لقطعوا هذه النسل فکف را و اقدرة الله تعالی

ولادت

ولادت سراسر سعادت امام دوازدهم فقیدال عصمت و طهارت عجل الله تعالی فرجه در بلده مبارکه سمرقند شب جمعه نیمه ماه شعبان نزدیک طلوع فجر صادق در سنه دویست و پنجاه و پنج از هجرت بوده است اسم نازنین حضرتش مرحمد و کنیه اش ابوالقاسم و جمع بین این اسم و کنیه بعد از پیغمبر از برای کسی تجویز نشده مگر از برای این بزرگوار که پیغمبر فرمود اسمی و کنیه کنی و لقب آن سرور محمدیست پدر بزرگوارش امام حسن عسکری پنج سال از سن نازنین آنحضرت گذشته که پدر بزرگوارش از دنیا رفت و والده ماجده آن وجود مبارک علیا محذره نرجس خاتون مدت امامت آن مظلوم از وقت وفات پدر بزرگوارش تا وقتی که ازاده حضرت حق جل و علا تعلق گرفته است بر بقاء آن وجود نازنین و حضرت احدیت جل و علا در غیبت از برای وجود مبارکش مقرر فرموده است یکی غیبت صغری و آن عبارتست از زمان ولادت تمام سعادت آنحضرت که سنه دویست و پنجاه و پنج باشد تا زمان وفات شیخ جلیل علی بن محمد سمری که نائب چهارم از نوا خاصه آنحضرت بوده است و وفات شیخ بزرگوار در نیمه ماه شعبان سنه سیصد و بیست و نبر بوده است پنج سال از این هفتاد و چهار سال در زمان حیات پدر بزرگوارش امام حسن عسکری بوده است و در این مدت پنج سال اگر چه مأمور بودند از جانب حضرت حق جل و علا اینکه وجود نازنینش را مخفی دارند از عوام خلق تا امر مشتهر گردد بر بنی العباس چنانچه ولادت حضرت ابراهیم خلیل را مخفی نمودند و مادر او را در مغاره پنهان نمود از جهنم خوف از نمرود پان و هجدهن ولادت حضرت موسای کلیم را مخفی داشتند و مادر او را در میان صند و قه نهاده و صندوق را در دربار ما نمود از جهنم خوف از فرعون پان و لکن از جهت حکمت اینکه وجود مبارک مورد انکار نگردد بکلی سبب ملاقات آن سرور نگردیدند و لذا اعداء کثیره موفق بشرفیاب حضور میمنت ظهور حضرتش میکردند چنانچه تفصیل حال هر یک را شیخ الطائفه شیخ طوسی نقل فرموده

القدوسی در کتاب غیبت خود نقل میفرماید و مادر اینچا بطور اشاره ذکر مینماید از جمله کسانی که در زمان حیات حضرت عسکری ملاقات وجود امام زمان نمودند شخصی از اهل فارس که از محبت خانواده بوده در سرزمین ای جمال و بانک انحضرت مشاهده نموده است و از جمله عمر و اهوآز بوده است و از جمله آنها حکیم خاتون عمر حضرت عسکری بوده است که در شب ولادت و طلوع آن شمس هدایت مونس و معین نجس خاتون و الله ماجده آن سرور بوده است و از جمله آنها پیر زینکه در خا احمد بن داود کاتب که از متعصبین مخالفین بوده است حکمت الهی تعلق گرفت که در شب ولادت حضرت بقیة الله و اچشم بستر بخانه عسکری آمد بردند و در آن شب جمال دل رازی آن سرور را مشاهده نمود و از جمله آنها عثمان بن سعید عمری با عمری علیه الرحمه که نایب و لایق آن بزرگوار است و از جمله آنها ابو نصر خادم انحضرت است و از جمله آنها کامل بن ابراهیم مدنی است و از جمله آنها محمد بن عثمان عمری نایب و هم انحضرت و غیر اینها از کسانی که خدمت حضرت عسکری میرسیدند و چشم ایشان بنور جمال عدیم المثال فقید العصمت منور میگردد و شصت و نر سال دیگر از این هفتاد و چهار سال زمان غیبت صغری که بعد از وفات حضرت عسکری آمده است زمان سفر و نواب و بعثت آن سرور بوده است که غیر از اینها که با اطلاعی بر اینکه وجودنازنین آن بزرگوار در چه مکانی میباشد نبوده است مگر بتوسط این چهار بزرگوار و اول سفرای اربعه شیخ جلیل ابو عمر و عثمان بن سعید عمری با عمری بنا بر قولی که شاید صحیح باشد اگر چه خلاف معروفست که از جانب امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام نیز وکیل و نایب بوده است و بعد از فوت عثمان بن سعید پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان عمری قائم مقام او گردید در تصدک امور بقیة الله بوصیت پدرش عثمان که از جانب حضرت عسکری مامور شده بود در بن پسر خود از برای امر نیابت ولی عصر عجل الله فرجه و این بزرگوار قریب پنجاه سال متصدک امر نیابت بوده است و وفاتش در سنه سیصد و پنج یا سیصد و چهار از هجرت واقع شده است و فعلا در بغداد صحن و زیارتگاهش بهتر است از نواب دیگر و در بغداد معروفست بخلافی و او در زمان حیات خود بامر صاحب الامر و احسانه الفداء ابو القاسم حسین روح دامت برکات و نمودند از برای تصدک در امر نیابت محمد بن علی الاکبر میگوید دو سال یا سه سال قبل بر وفات محمد بن عثمان عمری مقداری از اموال مردم در نزد او و او امر نمود که اموال را بر من دهند حسین بن روح و تسلیم او نمایم و من حسب الامر ایشان اموال را برده تسلیم حسین بن روح نمودم و قبض و وصول از او درخواست داشتم و او در نزد ابی جعفر محمد بن عثمان شکایت از این معنی نموده پس محمد بن عثمان مرا نهی نمود از مطالبه نمودن

قبض از او و فرمود آنچه از اموال تسلیم او نموده تسلیم من کرده اید خلاصه اینکه محمد بن عثمان عمر رضوان
الله علیه ما موشد که تقریباً دوسه سال در زمان حیات خود امر نیابت را تفویض بحسین بن روح
نماید و حسین روح قریب بیست و یک سال متصدی این امر بود و شعبان از اطراف و اکناف سؤالات
بتوسط او خدمت صاحب الامر عجل الله فرجه میدادند و جواب از ناحیه مقدسه میکردند تا اینکه
در سنه ۲۸۷ سبصد و بیست و شش در ماه شعبان دار فانی را وداع نموده و بدار باقی خرامیدند و بامر
صاحب الامر علیه السلام ابوالحسن علی بن محمد التمیری را وصی و جانشین خود قرار دادند و او آخرین نوبت
اربع است و از ابضاح الاشتباه نقل شده است که سهری بایا بن السبن والمیم اشتباه و صحیح سهری
بالسبن الممثلة المفوخته والمیم المضمومة و علی بن محمد التمیری مد هشت سال متصدی امر نیابت بود و در
سنه ۳۲۹ سبصد و بیست و نه از هجرت رحلت از این دار فانی نمودند و نواب بعده تماماً در بغداد مدفون
میشدند و هر يك منقلاً از بارگاه و مزاری دارند و بلجمه شش روز قبل بر وفات علی بن محمد سهری
توقیفی از ناحیه مقدسه صادر گردید بدین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد التمیری اعظم الله
اجراخوانات فیک فانک میت ما بینک و بین ستره ایام فاجمع امرک ولا تفرق من مقامک
بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلك بعد طول الامد
وقوة الغلوب و امتلاء الارض جوراً و سبائی لشبعتی من بدعی المشاهدة قبل خروج السفائی و الصبحی
وهو کذاب مفر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حاصل اینکه بعد از وفات علی بن محمد التمیری
نیابت خاصه منقطع گردید و زمان غیبت صغری تمام شد بر حسب حکمت و مشیت حضرت احدی
جلی و علا و زمان غیبت کبری بمیان آمد و غیبت کبری عبارتست از اینکه کسی را عاده تمکن و دست
رسی نباشد از اینکه مسائل و سؤالات خود را از ناحیه مقدسه و لی عصر و امام زمان بپرسد یا نت نماید
نه بلا واسطه و نه مع الواسطه بلکه لابد است در تحصیل مسائل شرعی و ادب الهیه از رجوع بعلما
اعلام که نواب عامه حضرت بقیه الله ارواحنا له الفداء میباشند بمقتضای قوله عجل الله فرجه و
اما الحوادث فارجموا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتي علیکم و انا حجة الله علیکم پس در زمان غیبت
کبری و ظیفه شعبان و محبتین و لی عصر تجل الله فرجه اینست که در احکام شرعی خود عمل بمضامین
فرمایشات علماء اعلام نمایند تا وقتیکه مشیت و اراده حضرت حق جل و علا تعلق گیرد بر اظهار الحق
و اضمحلال الباطل لانه انی الله عزوجل للحق الا اتماء و للباطل الا دھوقاً و الی الله نزع فی الکفایه

وجمیل الصنع والولایة وحسبنا الله ونعم الوکیل وصلى الله على محمد وآله اولیاء الهدایة
فد حصل الفراغ من توبه بعون الله تعالى بید مؤلفه الفقیر الی عمود تبه الغنی ابن المرحوم المغفور محمد علی
الخراسانی محمد کریم انالهما الله تعالى من فضله العظیم فی نبله سبعة وعشرين من شهر رمضان الاصح من
شهور سنة احدى وخمسين وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة علیه وعلى آله الصلوة والتحية
حرره المحدث محمد بن المرحوم الحاج مهدي التبریزی النجفی عفی عنهما

حقوق طبع ابن کتاب محفوظ وکلی بذکر اجازة مؤلف حق طبع ان ثبت
یا ناظر افیرسل باله مرحة علی المؤلف واستغفر لکاتبه

طبع في المطبعة الرضویة فی النجف الاشرف سنة
لصاحبها

الحاج شیخ محمد صادق الکتبی حفظه الله
بمباشرة الامام محمد رضا المطبع

صفحة	سطر	خطا	صواب	صفحة	سطر	خطا	صواب	صفحة	سطر	خطا	صواب
۲	۴	الکالا	اشکالا	۵۶	۱۱	کناردت	کنار	۱۲۲	۲	کند	کندم
۶	۵	تضاوت	تعبینات	۶۵	۲۲	ومعرف	ومعرف	۱۲۵	۱۲	لمی مرک	طی هرک
۱۴	۱۱	مینامند	مینامند	۷۱	۲۳	اختر طوا	اختر الطوا	۱۳۱	۲۳	عضمت	عظمت
۱۶	۲۲	مانهارا	ابهارا	۷۹	۱۴	چبر	چون	۱۴۲	۱۴	بصوریکه	بطوریکه
۲۳	۷	مازکزیده	مازکزیده	۸۵	۱۹	پریه شده	پریه شده	۱۴۶	۱۹	شاع	شارع
۲۴	۲۲	بحقنا	بجنا	۹۰	۲۴	پریه شده	بعضی	۱۴۹	۱	وهچنبن	هچنبن
۳۰	۱۲	یهوان	یهودان	۹۱	۱۶	ازانفرق	ازفرق	۱۵۲	۱۷	خواهش	جاهش
۳۸	۸	برپل	جبریل	۹۳	۱۶	مسالك	سالك	۱۵۸	۱۶	دان	دانان
۴۰	۱۰	وهراپنه	هرابنه	۱۱۸	۱۷	کشایش	کشاکش	۱۶۱	۲۴	وتجلی	وتجلی
۵۲	۱۴	شدنا	شدند	۱۱۹	۹	نقطع	کقطع				

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۷۰	۵	که براهمه	که براهمه	۲۴۹	۱۹	ر	را	وفات سید سجاد علیه السلام در			
		اند در عقاید فاسده خود مشتمل بر		۲۵۱	۶	سره	اسره	بیت و پنجم ماه محرم			
		همین مخرقات و لذایحی ازیه		۲۷۴	۲	چمال	چهار	۱۷ ۳۶ بود است که			
۱۷۷	۲۳	صحت	سنت	۲۷۵	۲۲	سابقه	سابعه	مجموع زمان غیبت صغری			
۱۷۷	۲۴	سنت	صحت	۲۸۳	۵	صد در ذیل	صد در ذیل	هفتاد و چهار سال بوده است			
۱۹۴	۱۲	خودر	خود را	۳۰۰	۱۷	هفتاد و چهار	هفتاد و چهار				
۱۹۸	۱	فلشکر	فلبکثر	۳۳۱	۲۲	و تعلم	و تعلم				
۲۱۵	۲۰	حسینعلی	حسینعلی	۳۳۷	۱۳	واو	ولو				
۲۲۱	۵	الکلی	الکلی	۳۴۱	۶	می بیند	می بیند				
۲۲۴	۸	بعد از	و بعد از	۳۴۵	۲۳	سأل عن	سأل عن				
۲۲۹	۲۳	بزمان	بزبان	۳۵۳	۱	ابا عبد الحکیم	ابا عبد الله				
۲۳۶	۲۰	حقیقت	حقیقت			الحسین در آورد و ان مخدرة					
۲۴۹	۱۲	نیست که	اینست که			والله فاجده امام سجاد علیه السلام					

اعْلَان

معروض درگاه حضرات علماء اعلام در هر محل و مقام اطال الله ظلالهم علی رؤس الانام میدار داینکه چنانا که
از مؤمنین سؤال از معاشرت مثال اسمعیلیه از کسانی که حالشان در اخلاف از جاده شرع مطهر نرسد اکثر خلق مشبه
و غیر معلوم است نمودند تا احراز موضوع نفرموده توقف نموده فوراً حکم بجزا نفرمایند زیرا که مفاسد زیاد بر
این معاشرت مرتب میشود خصوصاً اگر کسی از اینها بایک نفر از مؤمنین که صاحب تبه و مقامی باشد مانند علماء
اعلام و بزرگان ذوی العز و الاحترام یک مجلس بنشیند بعد از این چه قدر نتیجه فاسد بر این مجلس مرتب خواهد
ساخت در نزد مؤمنین از عوام پس خوب است هر کس در هر جامه ملتفت این جهات از مفاسد و شبه کاری اینها
نیز باشد والسلام علی من اتبع الهدی

